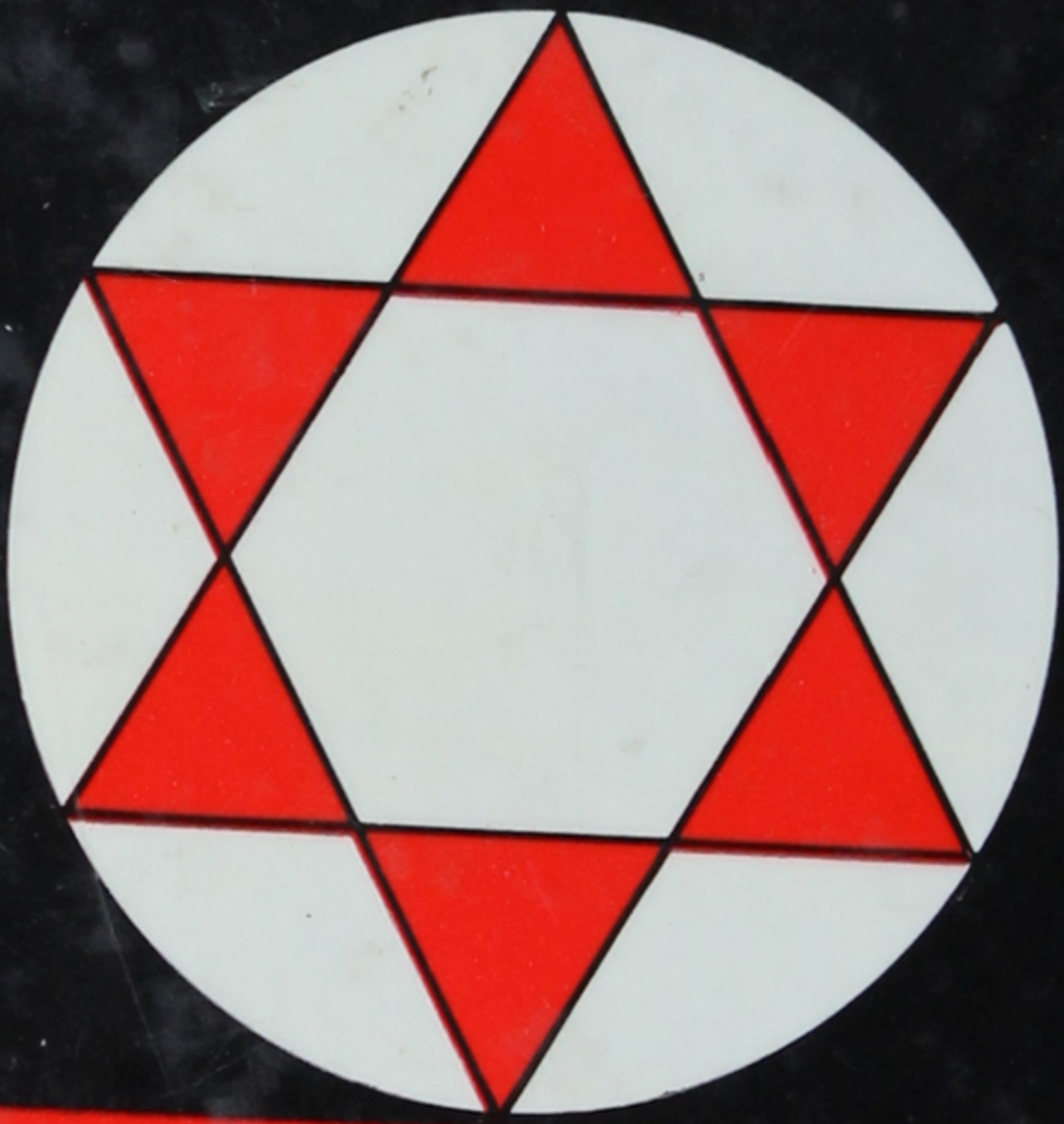


ج. ہایپرل



جنگ طولانی :

عرب و اسرائیل

ترجمہ: ابوطالب صارمی



89



THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. _____ Copy _____

Accession No. [REDACTED]

943 21/64

733 6 2/64

721

2766
S.No. 2732 Pung
17/10

ج. بایربل

H

Pung
11/6/52

جنگ طولانی

اعراب و اسرائیل

از ۱۹۴۶

ترجمه ابوطالب صارمی

155663

7-12-39

K UNIVERSITY LIB.

Acc No

Date

51.02

for



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

بها ۲۸۰ ریال

اسفند ماه ۱۳۴۹ - چاپخانه بیست و پنجم شهر یور (شرکت سهامی افست)
حق چاپ محفوظ است

پیشگفتار

کتاب جنگ طولانی اعراب و اسرائیل نوشته ج. بایربل توصیفی از وقایع و روابط بین اعراب و اسرائیل از سال ۱۹۴۶ به بعد را بدست میدهد. کوشش نویسنده در این کتاب برآن بوده است که تا حد امکان از نظر اوضاع نظامی و اجتماعی و سیاسی به این بررسی بپردازد و شک نیست که از این دیدگاه، زمانی به این سو و زمانی به سوی دیگر نظر داشته است. بدین لحاظ شاید تدوین و نحوه پرداخت مطالب این کتاب با تمایلات و روح خواننده ایرانی سازگار نباشد. اما مترجم، از آنجا که تلاش برآن داشته است که ترجمه‌ی دقیق و امین (برخلاف بعضی کتابهایی که تاکنون منتشر شده) ارائه دهد، نخواست تا نظر خود را در آن اعمال دارد. معینا مناسب می‌داند یادآور شود که در همه حال نظر او و نظر همه متفکران و روشنفکران ایران همان است که شاهنشاه آریامهر بارها در مصاحبه‌های خویش ضمن پشتیبانی از قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد بیان فرموده‌اند. ۱. صارمی

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED] Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6	733	6/2/64
21/6		733	6/2/64

مقدمه

چند سال پیش آلبرت بی. گربر *Albert B. Gerber* اهل ویلادلفیا، از راه لطفی که حال در می‌یابیم سزاوار آن نبودم، مرا به محیط تاریک و خونین تاریخ معاصر خاورمیانه انداخت و با بضاعت ناچیزی که داشتم در آن رها ساخت تاراه خود را مانند کوران بازحمت به‌سوی این کتاب بگشایم. آنچه نقایص مرا در این کار شدیدتر ساخت علاوه بر بی‌اطلاعی من از زبان عبری، واز آن بیشتر از زبان عربی، سرو کار داشتن با تاریخ عادی یک دوران بسیار بغرنج که حقایق آن هنوز تاحد زیادی از دسترس کارشناسان مجرب نیز خارج است نبود بلکه تعریف جنگ بود که به‌انحاء مختلف بیان شده‌است. اگر درست است که جنگ، به‌گفته کارل فون کلاوزویتس *Kerl von Clausewitz* که نزد صاحب‌نظران معتبر شناخته شده است، بسیط سیاست با وسایل دیگر باشد، در این صورت عکس قضیه نیز صحیح است و در هیچ‌جا درستتر از کشمکش بیست ساله اسرائیل و اعراب نیست، زیرا که در این مدت از هرفرصتی، هر قدر هم که کوچک بوده است، برای فلج کردن دشمن استفاده شده است.

اگر مانند سیسرون، خطیب یونانی، تصور کنیم که توسل به جنگ برای این است که مردم بدون تحمل ظلم در آرامش زیست کنند، درخواستیم یافت که کمتر جنگی را می‌توان مانند جنگ میان اعراب و اسرائیل توجیه کرد؛ زیرا که جاه‌طلبیهای آنان همواره بایکدیگر مصادم شده و یک طرف را وادار کرده است که در عجز و طرف دیگر را مجبور ساخته است که در بیم به‌سر برد. تصادم آرزوهای صهیونیستها و اعراب تقریباً بیش از هر مسئله معاصر دیگر سازش‌ناپذیر و برای ثبات بین‌المللی خطرناک بوده و التیام آن امکان نداشته‌است. اعراب احساس می‌کنند که به‌حدی شرم‌آور مورد ایدای صهیونیستها قرار گرفته‌اند. مدت بیست سال اعراب به‌هروسیله ممکن، از اعمال زور و غیر آن، دست زده‌اند تا به میراث خود در فلسطین دست یابند. اسرائیلیها به‌سائق ایمان خود را وارثان مشروع حال و آینده سرزمینهای عبری می‌دانند که اکنون به یک کشور مدرن تبدیل شده است - در این بیست سال آنها نیز از هروسیله قانونی یا غیر قانونی برای تحکیم وضع خود استفاده کرده‌اند. نتیجه این کارها عبارت بوده است از متازعه مرگبار در نقاط مختلف از مجالس آرام دیپلوماسی گرفته تا صحنه میدانهای نبرد شنزار صحرای سینا، و تشبث به هروسیله ممکن - از قلم آتشین نویسندگان گرفته تا تفنگ آدمکشان، از راست گرفته تا دروغ، از به کار بردن واحدهای رزمی و عملیات تهور آمیز تا قلب حقایق و آمار. برای کسانی که معتاد به تجزیه و تحلیل علت منازعات هستند، هیچ زمینه‌ای وسیعتر از این جنگ طولانی که به‌دست مردمی با آرزوهای مختلف انجام گرفته است، نیست.

چون حقیقت مانند پارچه محکمی است که تار و پود آن را از عقاید موافق و مخالف بافته باشند، مورخان عینی گرا که می کوشند تابه کار خطیر گشودن نخهای محکم و پیچ پیچ این پارچه مبادرت کنند، خود را به خطر سرزنش هردو طرف گرفتار می سازند. در امور خاورمیانه اشخاصی عاقل و محتاط میدان را به طور عمده برای کسانی که این کار برایشان الزام آور بوده است، خالی گذاشته اند. این اشخاص، که کمتر به مانع شك دچارند، مطالب خود را با اعتقادی محکم و دقتی فوق العاده نوشته اند. من در میان ادعاهای ضد و نقیض درباره حقیقت به جست و جو پرداخته و امیدوار بوده ام که بتوانم از هر گونه تغییر ناروا و وسوسه خیانت آمیز که اساس آن بر کشف حقایق از میان دو قطب مخالف باشد، دوری جویم. بینظر ماندن در میان طرفداران استوار، کاری است درخور مقدسان، اما من می توانم ادعا کنم که اگر خشن بوده ام جانب انصاف را نیز گرفته ام، و اگر عاقل نبوده ام دست کم درستکاری را پیشه کرده ام. باین حال نگرانم از اینکه مبدا این هدف در نظر تمام کسانی که از حیث وقت، معلومات و تمایلات در این کار بامن سهیم بوده اند، نارسا به نظر رسد. برای آنان کتاب من فقط می تواند مایه نومیدي باشد زیرا من کمتر کسی را یافته ام که عاری از خطا باشد، و کمتر تمایلی را که بی غل و غش به شمار رود. مع هذا به گمان خودم در میان ادعاهای مختلف کوشیده ام تاراه درستی پیدا کنم و فقط می توانم به سبب ابراز حقیقت بدان گونه که خودم آن را دریافته ام، امید بخشایش داشته باشم. مطابق مرسوم باید بگویم کسانی که به مؤلف یاری کرده اند از مسئولیت عقاید او مبرا هستند. اما این اظهار شاید در مورد کتاب حاضر کافی نباشد. من یقین دارم که بسیاری از یاری کنندگان به من که تاشان در اینجا ذکر شده یا نشده است نه تنها از نتیجه این اثر متوحش می شوند بلکه از یاری خود نیز احساس پشیمانی می کنند. باین حال من به عده ای از اشخاص و مؤسسات سخت مدیونم. در طی سالهایی که صرف تألیف این کتاب شده است، بانو سیلوینا لندرس Sylvia Landress مدیر آرشیو و کتابخانه صهیونیسم و کارمندان آن بیش از حد ابراز محبت و یاری کرده اند. ریچارد گریفین Richard Griffin، در کتابخانه انستیتو تکنولوژی نیویورک New York Institute of Technology همواره در صدد پیدا کردن کتابها و رساله هایی بوده که در کتابخانه های مختلف این کشور پراکنده بوده اند. آقای جرال د منتور Gerald Mentor استادیار کرسی علوم اجتماعی در انستیتو تکنولوژی نیویورک با کمال میل تکلیف شاقی را که در این گونه موارد به دستیاران تعلق می گیرد، انجام داده است. همچنین می خواهم از کسان دیگری که در نیویورک به من کمک کرده اند، سپاسگزاری کنم. اینان عبارتند از: آقای موشه اومان Moshe Aumann عضو ژنرال کنسولی اسرائیل، دوشیزه کاظم Kazam عضو مرکز اطلاعات عرب، دکتر عزت تانوس Tannous و کارکنانش در دفتر سازمان آزادیبخش فلسطین، آقای جوجاتی Jaujati عضو هیئت دائمی سوریه در سازمان ملل متحد، کارمندان کتابخانه سازمان ملل، وعده دیگری از یاری کنندگان و اطلاع دهندگان که ذکر اسامی همه آنان در اینجا ممکن نیست.

من مدتها در این فکر بوده ام که از سپاسگزاری معمول مؤلفان از همسران خود اجتناب کنم؛ زیرا که همسر من هم از جنگ بیزار است و هم از کتابهای مربوط به آن، هر چند که او تصحیح فرمهای چاپی این کتاب را پس از خروج از مطبعه به عهده خواهد داشت. در عوض تصمیم گرفته ام که تشکر مختصری از کتابخانه عمومی نیویورک، که خانه دوم بسیاری از محققان بوده است، بکنم. علاوه بر مدیران عالیرتبه این کتابخانه، تمام کارمندان آن را دارای حس همکاری، تحمل زحمت، مهربانی نسبت به محققان، و دارای دانشی بسیط، یافته ام.

پیش از انتشار کتاب «جنگ طولانی» بار دیگر در خاورمیانه نغمه جنگ ساز شد و لازم آمد درباره نبرد اخیر نیز مطالبی افزوده شود به جای اینکه به سبب وقایع ژوئن ۱۹۶۷ و مطالب اضافی، مخصوصاً بحران سوئز، در متن کتاب تغییراتی بدهم، آن را به همان حال گذاشتم. من نیز مانند جمال عبدالناصر، موشه دایان یا هر کس دیگر، وقوع «جنگ» را در ژوئن ۱۹۶۷، پیشبینی نمی کردم، زیرا مانند بسیار کسان درباره تدبیر و احتیاط اعراب راه مبالغه می نمودم. به هر حال گمان می کنم که خوانندگان با اطلاعی که از جریان وقایع دارند ارزش این کتاب را، که من [پس از افزودن قسمت مربوط به جنگ اخیر] به دستکاری مجدد در آن پرداخته ام، به همان گونه که هست، خواهند سنجید. برای مواد مربوط به «آخرین بخش» من بار دیگر به مناسبت کمکی که از طرف آرشیو صهیونیسم به من شده است سپاسگزارم و مخصوصاً از یاری سرهنگ دوم ی. افر Y. Offer وابسته نظامی اسرائیل در لندن، متشکرم. کارمندان قسمت مربوط به مصر در سفارت پاکستان در لندن، هر چند که کمک زیادی نتوانسته اند بکنند، کمال لطف را داشته اند J.B.B. شهر نیویورک

نتوانسته اند بکنند، کمال لطف را داشته اند J.B.B. شهر نیویورک

میخوانید:

صفحه	۱	
۱۹	«	۱- میدان نبرد: پیش‌پرده دراز.
۴۷	«	۲- تحت‌القیومه از هم می‌پاشد.
۶۵	»	۳- جدال بر سر تقسیم.
۸۹	»	۴- جنگ بی‌اعلان: حمله اعراب
۱۱۳	»	۵- جنگ بی‌اعلان: حمله یهودیان.
۱۴۷	»	۶- جنگ چهار هفته‌ای.
۱۶۷	»	۷- متارکه چهار هفته‌ای.
۱۸۳	»	۸- جنگ ده‌روزه.
۲۰۳	»	۹- متارکه دوم: جنگ محدود.
۲۲۳	«	۱۰- متارکه دوم: مبارزه برای ترك مخاصمه.
۲۵۹	»	۱۱- صلح ناآرام: جنگ فرسایش.
۲۸۳	»	۱۲- دیباچه‌ای بر جنگ: بحران سوئز.
۳۱۳	»	۱۳- نبرد سینا.
۳۳۳	«	۱۴- حل مسئله سینا.
۳۶۵	»	۱۵- متارکه طولانی.
۳۹۷	»	- آخرین بخش: ۱۹۶۷.
۴۲۷	«	- کتابنامه
		- فهرست اعلام

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No. [REDACTED]

Copy [REDACTED]

Vol. [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

733/ 21/6
6/2/64

چهار هزار سال قبل از ورود یهودان به ایران، فلسطین میدان نبرد بود که
 برای نخستین بار توسط امپراتوریها در آن مساجد می‌شد و لیال بر سر و سامان برای دست یافتن
 به این ایالت محل با هم به میز می‌نشاندند. غیر از فلسطین در حدود چهارده قرن قبل
 از میلاد در میان تپه‌های امپراتوری به تدریج و به تدریج و به تدریج پیش رفتند.
 در آن سوی ممالک فلسطین چهاردهی بود برای تجارت در جهان کهن
 و مهدی برای مردم و زبانهای مختلف، و بالاخره به فلسطین بود برای جلب کسانی
 که قصد فلسطین آنرا در سر می‌بردند و فلسطین قرنهای متوالی عبرانیان با کشتیهای
 لیبی، ارامیان و فلسطینیان برای دستیابی به گرانمایه میان غرب و شرق
 کشتیهای داشتند. در یک دوره کوتاه آزاد از حالت و تاز امپراتوریهای متعاقب
 عبرانیان توانستند فلسطین برای خود دست و پا کنند. در سال ۶۰۰ قبل از میلاد
 سرزمین عبرانی داود پادشاه یهود از دمشق تا عربستان گسترده بود. کشوری
 بود ملتهب و مشغول. پس از مرگ سلیمان در ۹۲۵ ق. م. این سرزمین به دو قسمت
 اسرائیل و یهوذا تقسیم شد که هر دو طوایف یهودی را شامل میشدند. اسرائیل
 حدوداً بیستمین گریه بیکانگان و ازنسیای بزرگ و از فلسطین شد تا آن را
 تسخیر کنند. با در میان مردم آن تسخیر شد و اسرائیل همچون ملتهب و تسخیر
 باقی ماندند و با وجود تغییر اقلیتان در طی قرون بعدی برای آنکه بتدریج تسخیر
 شد باقی ماندند به امید و تمسک به اوست. بقای عبرانیان را دست کم در
 فلسطین از فلسطین و متراکم ساخت. اسرائیل امپراتوری بیکار چندان رقم نتوانست
 پایداری امپراتوری اسرائیل را تحمل کند. در سال ۳۳۳ پیش از میلاد پس از یک
 محاصره سیماه از یونانیان پیشی گرفتار رومی. آخرین بار و برای یهودان را در
 فلسطین شکست. از آن پس سرزمین مستقل یهود به صورت فلسطین از اوصالت

میدان نبرد: پیش پرده دراز

۱

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No.

Book No.

Vol.

Copy

Accession No.

943 21/6
733 6/2/64

کتاب خانہ جامعہ
جہانگیر شاہ

چهار هزار سال قبل از ورود یهودان یا عربان، فلسطین میدان نبردی بود که سرنوشت امپراتوریه‌ها در آن مصادم می‌شد و قبایل بی‌سر و سامان برای دست‌یافتن به مزایای محل باهم به‌ستیز می‌پرداختند. عبریان نخست در حدود چهارده قرن قبل از میلاد از میان تپه‌های لم‌یزرع به‌تدریج و به‌فواصل مختلف پیش رفتند. در آن سوی هلال خصیب، فلسطین چهارراهی بود برای تجارت در جهان کهن و مهدی برای مردم و زبانهای مختلف، و بالاخره مغناطیسی بود برای جلب کسانی که قصد تسخیر آن‌را در سر می‌پروراندند: قرنهای متوالی عبرانیان با کنعانیان، فنیقیان، آرامیان و فلسطینیان برای دستیابی به کرانه باریک میان دریا و بیابان، کشمکش داشتند. در یک دوره کوتاه آزاد از تاخت و تاز امپراتوریه‌های متجاوز عبرانیان توانستند قلمرویی برای خود دست و پا کنند. در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد سرزمین عبرانی داود، پادشاه یهود، از دمشق تا عربستان گسترده بود؛ کشوری بود مقتدر و مشعشع. پس از مرگ سلیمان در ۹۳۵ ق. م.، این سرزمین به دو قسمت اسرائیل و یهودیه تقسیم شد که هر دو طعمه‌ای بودند برای جاه‌طلبیه‌های امپراتوریه‌های جدید نیرومند. گرچه بیگانگان و ارتشهای بزرگ وارد فلسطین شدند تا آن‌را تسخیر کنند یا در میان مردم آن مستحیل شوند، عبرانیان همچنان منزوی و مجزا باقی ماندند و باوجود تغییر اقبالشان در طی قرون متمادی بی‌آنکه به‌دیگران تسلیم شوند، باقی ماندند. نه تبعید و نه جنگ توانست بقای عبرانیان را، دست‌کم در قسمتی از فلسطین، متزلزل سازد. سرانجام امپراتوری یکپارچه‌ساز روم نتوانست پایداری لجوجانه عبرانیان را تحمل کند. در سال ۶۳ پیش از میلاد پس از یک محاصره سه‌ماهه، لژیونهای پمپئی، سردار رومی، آخرین باروهای یهودان را در اورشلیم شکستند. از آن پس سرزمین مستقل یهود به‌صورت قسمتی از ایالت رومی سوریه درآمد.

کوششهای بعدی برای احیای سرزمین عبرانی در فلسطین در برابر قدرت روم به‌جایی نرسید، اما نه‌قدرت لژیونهای رومی و نه چرب‌زبانیه‌ها و نرمخویمهای هلنیسم نتوانست یهودان را در امپراتوری فاسد و بت‌پرست جذب کند. کوششهای متمادی برای برقراری مجدد سرزمین یهود در سال ۷۰ میلادی به‌اوج شدت رسید، و آن وقتی بود که لژیونهای تیتوس، پسر امپراتور و سپازیان، اورشلیم را گرفتند. تیتوس معبد را سوزاند و، طبق ادعای خودش، ۶۰۰،۰۰۰ یهود را کشت. هرچند که تاریخ پراکندگی یهود را معمولاً از هنگام انهدام معبد دانسته‌اند، بسیاری از یهودان هنوز امید خود را برای تأسیس یک کشور مستقل از دست نداده بودند.

در سال ۱۳ میلادی شورشی به رهبری سیمون بار کوچبا *Simon Bar Kochba* به شکست انجامید. جان دربرندگان از آن معرکه یا گروه‌ها گروه معدوم گشتند، یا به بردگی فروخته شدند.

شورش بار کوچبا آخرین تلاش بزرگی بود که پس از قرن‌ها برای ایجاد يك کشور یهودی انجام گرفت زیرا که انتقام رومیان همان قدر که بیرحمانه بود مؤثر هم بود.

قدرت عبرانی درهم شکسته و سرزمین سلیمان و داود از دست رفته بود. **یهودیه** و اسرائیل ناپدید شده بودند: چون امید به تشکیل يك کشور یهودی ضعیف شد و سپس از میان رفت، **یهودیت** به جای امید بستن به نجات دنیوی به نجات روحی راهبردار شد. در شام تیره و طولانی قرون وسطی و از آن پس ضمن درنباشتن قرن‌های متوالی از تعقیب و آزار و حتی مستحیل شدن نسبی در سایر ملتها، آرزوی اصلی جهودان این بود که میراث روحی بینظیر خود را حفظ کنند نه اینکه دستخوش پندارهای برآورده نشدنی گردند. اسرائیل به جای آنکه يك هدف عملی بشود، يك علامت مذهبی شد. جهودان ممکن بود به یکدیگر وعده دهند که «سال آینده» همدیگر را در اورشلیم ملاقات خواهند کرد ولی هیچ يك از آنان امید نداشت که این وعده عملی شود.

پس از پراکنده شدن جهودان بجز بقایای ناچیزی از آنها، امپراتوری جهانی روم به نوبه خود به امپراتوری شرقی بیزانس جای سپرد. این یونانیان به دست لژیونهای باایمان اسلام که از بیابان عربستان به تاخت و تاز برخاسته بودند، بیرون رانده شدند. در ۶۳۴ میلادی سواران عرب در **اجنوداگن** *Ajnodagn* به لژیونهای بیزانس حمله کردند و سال بعد یونانیان را تا دمشق عقب راندند. در عرض يك سال اعراب ایران، بین النهرین، فلسطین و مصر را بی آنکه حرص پیروزیشان فرو نشیند یا حمیت دینیشان کاهش یابد، تسخیر کردند. در کمتر از يك قرن سواران اسلام از افریقا به درون اسپانیا پیش رانده و وارد فرانسه شدند. آنها امپراتوری بیزانس را به دژی در آناتولی تقلیل دادند. در طرف مشرق، سپاهیان عرب وارد آسیای مرکزی و هندوستان شد.

مع هذا این فتوحات به يك امپراتوری عظیم جهانی که از پیرنه تا هیمالیا گسترده شود، نینجامید حتی پیش از اینکه پیروزی به ذروه خود برسد، تفرقه مذهبی و سیاسی آغاز شده بود. اسلام به دو گروه سنی و شیعه تقسیم گشت و پیوستگی اعراب بامبارزات بنی امیه و بنی عباس گسسته شد. قرن‌های پی در پی منازعات متوالی، لشکر کشیهای ناگهانی و جنگهای بزرگ، وضع فلسطین را مشوش ساخت.

در قرن یازدهم میلادی سلسله ایوبی که شخصیتی افسانه‌ای چون صلاح الدین، مؤسس آن بود، هنوز از رقیبان عرب امان نیافته با حریف دیگری که قصد فلسطین کرده بود، روبه‌رو شد. صلیبیان فرنگ، که بایونانیان متحد شده بودند، برای تسخیر ارض اقدس وارد آن سرزمین شدند. مسیحیان باب‌ه‌کار بستن تاکتیک غافلگیری که رقیبان‌شان به آن آشنایی نداشتند، و نیز بر اثر عدم یگانگی اعراب، به يك سلسله پیروزی دست یافتند. در پانزده ژوئیه ۱۰۹۹ مسیحیان ازدیوارهای اورشلیم بالا رفتند و به آن شهر هجوم آوردند. رهبران کندی فری دلرن *Godfrey of Lorraine* مدافع مزار مقدس شد. صلیبیان ارض اقدس را در محیطی آکنده از کشمکش، در میان خود تقسیم کردند و کشورهای کوچک ملوک الطوائفی به وجود آوردند. در طول يك قرن وارثان آنها ارض اقدس را به تباهی کشانده و چیزی جز ویرانه دژ - کاخها و خاطره شکست نهایی خود باقی نگذاشته بودند.

آنگاه در قرن چهاردهم امپراتوری ممالیک بحری، که وارثان بعدی فلسطین بودند، در زیر فشار جدیدترین موج آسیاییمهایی قرار گرفتند که اسلام آورده بودند. یعنی ترکان عثمانی. این ترکان تازه وارد برخلاف اسلاف خود، ترکان سلجوقی، هرچند که مسلمان شده بودند ولی زبان و آداب خود را حفظ کردند. وقتی که سلطان سلیم در ۱۵۰۷ وارد سوریه شد، هرچند که یک فاتح مسلمان بود، مانند یک اجنبی به آن کشور آمد نه مثل یک فرمانروای عرب. مملوکان نتوانستند جلو ترکها را بگیرند. با پیروزی ترکها در مصر در ۲۲ ژانویه ۱۵۱۷ دوران تسلط اعراب در خارج شبه جزیره عربستان به سر آمد. فلسطین دیگر وجود نداشت، حتی به منزله یک بخش اداری ترك. این وضع تازگی نداشت زیرا که یک فلسطین متحد بامرزهای مشخص، حتی به عنوان قسمت دورافتاده ای از ملك خلافت، قبلاً هم به ندرت وجود داشت. آنچه در مورد فلسطین تازگی داشت عبارت بود از حالت استملاك آن، یعنی تصاحب آن برای نخستین بار پس از دوران کوتاه تسلط صلیبیان بر آن، به دست یک فرمانروای غیر عرب. ترکان سلجوقی نیز مانند صلیبیان بر مردم آن سرزمین چیره شده بودند بی آنکه مردم آن را در خود مستحیل سازند. اعراب، سابقه تاریخی مختلفشان هرچه بود، باز عرب بودند و در زیر بار استبدادی ظالمانه و عاری از عاطفه رنج می بردند. با گذشت زمان هرچاره ای پذیرفتنی می نمود. در قرن نوزدهم اعراب باشادی فراوان از اشغال فلسطین توسط سپاهیان آلبانیایی محمد علی پاشا فرمانروای مصر، استقبال کردند. اما محمد علی نیز به همان اندازه ظالم از کار درآمد. در ماه مه ۱۸۳۴ اعراب نابلس و حبرون در برابر سربازان آلبانیایی قد برافراشتند، ولی دخالت اروپاییان در ۱۸۴۰ بود که سرانجام محمد علی را واداشت به نفع ترکها عقب نشینی کنند. بازگشت ترکها نشانه مثبتی از تجدید قدرت امپراتوری عثمانی که پیوسته ضعیفتر و جابرتر می شد نبود. انحطاط طولانی این امپراتوری علاج ناپذیر بود و این امپراتوری مورد مداخله روزافزون اروپاییان قرار گرفت. روسها، امپراتوری جدید آلمان، فرانسویان و انگلیسیها همه خیالاتی درباره ترکها داشتند. در ۱۹۰۸ ترکهای جنگجو کوشیدند تا از سیر نزولی خود جلوگیری کنند ولی سودی از این کار نبردند. حکومت ترك پس از آغاز جنگ جهانی اول در حال نومییدی تصمیم گرفت که با آلمانها متحد شود. اما پیش از اینکه ترکها بتوانند بجنبند، روسها در ۲ نوامبر ۱۹۱۴ اعلان جنگ به آنها دادند و بدین گونه حتی این آخرین ژست استقلال را از دستشان ربودند.

در برابر دیدگان حیرت زده متفقین غربی، «مرد بیمار اروپا» هنوز به حال احتضار نیفتاده بود. ترکها با کمک قابل ملاحظه آلمان، مدت چهار سال جنگیدند. انگلیسها نتوانستند در گالیپولی از تنگه های بسفر و داردانل بگذرند. جبهه روسیه پیوسته جلو و عقب می رفت. قوای اعزامی بریتانیا به بین النهرین در پیشروی به مشکل دچار شد. سرانجام پس از دست کشیدن از تصمیم پیاده شدن در اسکندرون، انگلیسها پیشروی به سوی شمال را از مصر برگزیدند و ضمن حرکت جناحشان از طرف زمین توسط اعرابی که بر ضد ترکها شوریده بودند، حفظ می شد. یکبار دیگر سواران عرب از بیابان تاخت آوردند ولی این بار آنها متحد یک امپراتوری مسیحی بودند و به رهبری یک شخصیت جوان و افسانه ای انگلیسی به نام تی. ئی. لاورنس T.E. Lawrence می جنگیدند. ترکها با حسرت از شبه جزیره عربستان عقب نشینی میکردند. نیروهای مصری ژنرال تی. ایچ. النبی E.H.H. Allenby به سمت شمال فشار آوردند و ترکها را به عقب نشینی آهسته ای مجبور کردند. در ۹ دسامبر ۱۹۱۷

سرلشکر جان شی *John Shea* کلیدهای اورشلیم را از تقدیم کنندگان آن پذیرفت. روز بعد النبی باتشریفات از دروازه یافا وارد شد. ارتش ترك هنوز درکناره افق دیده می شد اما انگلیسها، در حالی که اعراب در جناحشان بودند، به اورشلیم رسیده بودند.

تاهنگام شکست کامل ودیرگاه امپراتوری عثمانی در ۱۹۱۸، سرنوشت شرق از غزه تا عکا موضوع بحثهای مفصل و طولانی و مذاکرات پردامنه قرار گرفته بود. فلسطین نه تنها موردعلاقه انگلیسها و عربها بود بلکه فرانسویان و شاید ایتالیاییها، واتیکان، کلیسای ارتدکس، شرق و تمام فرقه های پرتستان نیز به آن دلبستگی داشتند. علی رغم وعده های بسیار، قراردادهای شفاهی و عهدنامه های سری با فرانسویان و عربها در دوران جنگ، انگلیسها در ۱۹۱۷ يك بیانیه غیر منتظر و بیسابقه منتشر کردند، و آن اعلامیه بالفور *Balfour* بود که از ایجاد يك میهن یهودی در فلسطین طرفداری میکرد و به این ترتیب يك عنصر ذیعلاقه دیگر به علاقه مندان سابق می افزود. هرچند که از زمان رومیان جوامع یهودی در سراسر خاورمیانه پراکنده بودند، و از آن جمله باید از زیستگاههای جهودان بسیار متدین نام برد، میهنی که انگلیسها به ایجاد آن همت گماشته بودند می بایست طبقه جدیدی از جهودان را در خود جای دهد - طبقه ای که به صهیونیستها معروف بودند.

گرچه صهیونیسم زاده قرن نوزدهم است ولی از زمان پراکندگی یهود يك نوع صهیونیسم احساساتی، آرزویی برای احیای سرزمین داود، جزئی جدایی ناپذیر از میراث یهودیت بوده است. طی قرون متمادی گروههای کوچک و مجزایی از جهودان به عنوان زائر یا مهاجر به سرزمین صهیون بازگشته بودند، ولی تانیمه اول قرن نوزدهم پیشنهادهای جدی برای ایجاد يك میهن یهودی در فلسطین نشده بود. این پیشنهادها که ابتدا در سال ۱۷۹۹ برای اسکان عمومی مجدد یهودیان توسط ناپلئون بناپارت عنوان شده بود، در دهه های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ از نو جدیتر شد. ایدای روزافزون جهودان در روسیه در زمان سلطنت تزار آلکساندر سوم و تزار نیکلای دوم بسیاری از مردم را متقاعد ساخت که تنها امید برای یهودیان روسیه و نجات آنها از آزارهای بیشتر، در مهاجرت است. با این حال چنین برنامه ای هدف عده بسیار معدودی بود. بیشتر یهودیان اروپای شرقی مهاجرت به امریکا یا ایجاد يك جامعه سوسیالیستی جدید را رجحان می دادند. در اروپای غربی جهودانی که در میان ساکنان اصلی ناحیه مستحیل شده بودند، احساس تهدید نمی کردند و از این رو نیازی به مهاجرت به بیابانهای خاورمیانه احساس نمی کردند. اما صهیونیستها در این کار اصرار می ورزیدند. در ۱۸۹۷ نخستین کنگره صهیونیست در بال تشکیل شد. این کنگره توسط تئودور هرتسل *Theodore Herzl* که محرك نهضت ایجاد يك کشور یهود بود تشکیل یافت و آغاز صهیونیسم مدرن شد. هرتسل هیچ گونه راه حلی برای جهودان بیخانمان که همواره چون بیگانگان با آنها رفتار میشد و همیشه در میان ملتهای جهان هدف احساسات نهفته ضد سامی بودند نمی یافت مگر اینکه قسمتی از کره زمین را بجوید که برای يك ملت جهود به قدر کافی بزرگ باشد. عده روزافزونی از صهیونیستها باردکردن پیشنهاد بریتانیا برای سکونت در قسمتی از افریقای شرقی، پیش از ۱۹۱۴ به فلسطین هجرت کردند. سازمانهای صهیونیست پیوسته نیرومندتر و بانفوذتر می شدند، هرچند که از دیدگاه وسیع عقاید عمومی یهودیان در اقلیت بودند. گام بزرگ بعدی بر اثر جنگ بریتانیای کبیر با ترکیه برداشته شد. سخنگوی صهیونیسم پیوسته می کوشید تا دولت بریتانیا را به درستی عقیده هرتسل معتقد سازد. کابینه بریتانیا تاحدی در نتیجه تمایلات خود و مسلماً

برای رسیدن به مقاصد فوری امپراتوری خویش، به استدلالهای اغوا کننده رهبران صهیونیست بریتانیا، مخصوصاً دکتر خاییم وایتسمان *Chaim Weizmann* گوش فرا داد. در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ آرتر بالفور وزیر خارجه بریتانیا برای لیونل *Lionel*، ملقب به رتشیلد *Rothschild* پیامی فرستاد و طی آن موافقت خود را با ایجاد «یک میهن ملی برای مردم یهودا»، اعلام داشت.

در مدتی نزدیک به نیم قرن غرضها و مقاصد رهبران بریتانیا تجزیه و تحلیل شده، کاغذهایشان برای یافتن نشانه‌هایی از خط‌مشی سیاسیشان واری شده، نطق‌هایشان کاویده شده و زندگی خصوصیشان مورد تفحص قرار گرفته است؛ اما هرگز درباره انگیزه‌هایشان توافق عام حاصل نشده است. آنچه از این کند و کاوها برآمده عبارت بوده از: حقیقت‌سناسی مبهم، رمانتیسم احمقانه، بدبینی ماکیاوولی، طمع و جمل مغرورانه؛ و هر یک از این استنباط‌ها یا مجموعه‌ای از آنها یا صفات دیگری که به آنان نسبت داده شده است، طرفدارانی داشته‌اند. مقاصد فوری کابینه بریتانیا یا انگیزه‌های فردی اعضای آن در سال ۱۹۱۷ هرچه بوده باشد شک نیست که آن کابینه تصور می‌کرده است چنین اعلامیه‌ای به نفع بریتانیا خواهد بود. با ضیق وقت و سایر محظورات مربوط به اخذ تصمیم در لحظه‌ای از بحران شدید نظامی، سران شتاب‌زده و زیر فشار بریتانیا نه فرصت و نه اطلاع کافی برای اندیشه درباره یک ناحیه دوردست و غیر مشخص داشتند، آنهم ناحیه‌ای که هنوز قسمت اعظمش در اشغال سپاهیان دشمن بود. به هر حال اعراب ناشناخته، که مدت ۵۰۰ سال دچار ناتوانی سیاسی و فقر اقتصادی بودند چندان اهمیتی برای انگلیسها نداشتند و در شمار مردم بومی مستعمرات محسوب می‌شدند. - رؤیاها و آرزوهای اعراب ناشناخته و در نظر گرفته نشد زیرا که حتی ضربه خردکننده یک جنگ صنعتی همگانی و ناسیونالیسم تند و تیز اروپای شرقی کوچکترین اثری در آرمانهای امپراتوری بریتانیا نکرد. برای لندن در سال ۱۹۱۷ آرزوهای ملی لهستانها و چکها ممکن بود تاحدی معتبر به شمار آید ولی اعراب فلسطین مردمی ابتدایی در یک سرزمین عجیب و عقیم محسوب می‌شدند و احتیاج آنها به قیم آشکار بود. انگلیسها چنین استدلال میکردند که وجود جهودان دارای تمدن غربی و مهارت فنی مسلماً به نفع اعراب خواهد بود. در سایه عنایت بریتانیا و با سرمشق یهودیان ممکن بود کاری برای ارض اقدس، که سرزمینی عقب‌مانده و دارای موقع سوق‌الجیشی بود، انجام گیرد، و به بلوغ سیاسی یا تمایلات اعراب چندان توجهی نمی‌شد. اما انگلیسها در ۱۹۱۸ زود دریافتند که هرچند بلوغ سیاسی اعراب ممکن است هنوز راه درازی در پیش داشته باشد، اما شیوخ، شریفها و امیرهای عرب تمایلات بسیار قطعی و معینی دارند. متحدان بیابانی بریتانیا قصد برچیدن چادرهای خود و بازگشت به صحاری سوزان عربستان را نداشتند. با این حال آرزوهای شکوفنده اعراب برای یک سرزمین جدید و تقاضاهای محدود صهیونیستها برای داشتن یک میهن مستقل، ظاهراً جداگانه و بدون برخورد نبود. در ژانویه ۱۹۱۹ امیر فیصل مدعی تاج و تخت یک کشور متحد عربی، و خاییم وایتسمان، سمبول صهیونیسم، حتی قول همکاری صمیمانه به یکدیگر داده بودند. انگلیسها ظاهراً یک بار دیگر قصد مداخله در سرپرورنده بودند و درصدد پیدا کردن راه‌حلی بودند که برای خودشان، و شاید هم برای صهیونیستها و عربها سودمند باشد.

پس از یک دوره از مذاکره و مواضعه، انگلیسها و فرانسویها توانستند با رضایت یکدیگر نقشه خاورمیانه را از نو رسم کنند. طبق این نقشه بنا نبود کشور عربی بزرگی وجود داشته باشد بلکه قرار بر این بود که مجموعه‌ای از

کشورهای کوچک دست نشانده به وجود آید. جامعه ملل، که تازه تشکیل شده بود و تصمیمات اساسیش توسط دیپلماتهای انگلیسی و فرانسوی دیکته میشد تأسیس این خرده کشورها را به موجب سیستم قیمومتی که امید اعراب را به استقلال مختل می ساخت و کنترل انگلیس و فرانسه را تسریع می کرد، تصویب نمود. بلندگرایی امیر فیصل برای تأسیس يك کشور بزرگ عربی به مانع برخورد بود. این بلندگرایی در دیدگان «یرقانی» لندن و پاریس چیزی جز يك رؤیای رمانتیک نبود. فیصل تبعید و تحقیر شد و وارثانش به سلطنت در يك قلمرو بایر در ماوراء رود اردن در قسمتی از تحت القیمومه جدید فلسطین محدود شدند. فیصل و بیشتر اعراب فریب خورده، و صهیونیستها پاداش یافته بودند. در خلال تمام این بند و بستها فکر «فلسطین» همواره در اذهان دوام داشت. این ناحیه که بطور مبهم حدودی به اندازه سرزمین داود داشت، با افزوده شدن يك مثلث بزرگ به نام بیابان نگو Negev که نوك آن به سوی خلیج عقبه ممتد بود، بسط یافته بود. در آن ناحیه تدارکات فراوانی برای صهیونیستها فراهم شده بود. به موجب قیمومتی که در ژوئیه ۱۹۲۲ توسط جامعه ملل تفویض شده بود، انگلیسها موظف شده بودند که «کشور را باچنان شرایط سیاسی، اداری و اقتصادی اداره کنند که ایجاد يك میهن ملی یهودی را تأمین نماید.»^۲ لندن بیش از آنچه که باید، خواهان چنین تکلیفی بود. صهیونیستها که از مناسبات مخصوص خود با انگلیسها مطمئن بودند، فوراً به پشتیبانی از مهاجرت به سرزمین تحت القیمومه پرداختند. آنها امکان مخالفت اعراب را، ظاهراً به دلایل موجه، نادیده گرفتند زیرا که تا سال ۱۹۲۹ جوامع یهود با آسایش نسبی می زیستند. يك دلیل عمده این آرامش عدم موفقیت صهیونیستها در جلب مهاجران متعدد به فلسطین بود. با جدا شدن یهودیان روسی از جهان خارج به سبب انقلاب کمونیستی و بیمیلی یهودان اروپای غربی به مهاجرت، میهن ملی یهودیان به کندی رشد کرد. شکست تبلیغات صهیونیستها به قدری شدید بود که در يك سال هجرت یهودیان از فلسطین بر مهاجرتشان به آن سرزمین فزونی یافت. با این حال مناسبات اعراب و یهودیان کاملاً عادی نبود. برخوردهای شدید گهگاهی روی میداد ولی بادر نظر گرفتن اختلافات بزرگ میان دو جامعه از حیث ارزشهای روحی، ثروت و سوابق فرهنگی، چنین برخوردهایی شگفت انگیز نبود. ولی با افزایش مهاجرت یهودیان در اواخر دهه ۱۹۲۰، نفرت اعراب فزونی گرفت.^۳ یهودان سیل آسا به فلسطین آمدند و مهاجرنشینهای شکوفان در بیابان آنجا تشکیل دادند و کارخانه ها و تجارتخانه ها تأسیس کردند. حومه های اورشلیم غربی و تل اوویو در خارج یافا به شهرهای جدید تبدیل شدند. یهودان از هر جهت ترقی می کردند و هر روز فقر و بدبختی اعراب را نمایان تر می ساختند. قیمومت بریتانیا به نحو روز افزونی تبدیل به نظارت می شد. انگلیسها مجبور بودند با دعاوی متضاد و کشمکشهای بی پایان بر سر فروش زمین، سهمیه مهاجرت، و سیاستهای اتحاد یهود و خلاصه تمام مبارزات يك جمعیت مختلط و رقیب، مقابله کنند.

عربها، که برای مبارزه اداری در داخل تحت القیمومه آمادگی صحیح نداشتند و نسبت به مقاصد لندن بدگمان بودند، لجوجتر شدند. در اوت ۱۹۲۹ يك رشته شورشها و تظاهرات بر ضد یهودیان به مرگ ۴۷۲ یهود و ۲۶۸ عرب انجامید. ناکامی اعراب سرانجام به انفجار احساساتی عظیمی علیه یهودیان انجامید. با این حال میانه روان از هر دو طرف امیدوار بودند که با گذشت زمان صبر و تحمل جای خصومت را بگیرد و عربها به تدریج جامعه یهودی را بپذیرند و حتی از فعالیتهای آن سرمشق بگیرند. امید به ایجاد تدریجی يك میهن یهودی در داخل فلسطین عربی

روی این تصور که مهاجرت یهود علی‌رغم کوششهای صهیونی نسبتاً محدود خواهد ماند، استوار بود.

در ظرف چند سال وضع بکلی عوض شد. حزب متعصب ضد سامی در آلمان به یک نیروی عظیم تبدیل شده بود و هیتلر در ۱۹۳۳ به قدرت رسید. تهدیدی که متوجه جامعه یهود آلمان بود صهیونیستها را به کوششهای شدیدتری واداشت. اوضاع اروپای شرقی هرچند که چندان نومیدکننده نبود ولی بدفرجام مینمود. عده مهاجران حتی از بیشترین انتظارات صهیونیستها هم فراتر رفته بود. نفرت اعراب به همان نسبت افزایش می‌یافت و پیوسته به سبب مانع تراشیدن انگلیسیها و کار آمدی صهیونیستها، کمینه توزانه‌تر میشد. دولت بریتانیا بر اثر مناقشات رو به افزایش، بیش از پیش ناراحت می‌شد. در قهوه‌خانه‌ها حتی سخن از جهاد می‌رفت. در ۱۹ آوریل ۱۹۳۹ شورشهایی که در یافا در گرفت به مرگ بیست تن جهود منجر شد. در ۲۰ آوریل رهبران عرب برای تشکیل کمیته ملی به ریاست الحاج امین الحسینی مفتی اورشلیم، گرد آمدند و سوگند خوردند که دیگر چشم‌پوشی انگلیسها را در برابر سیل مهاجران یهود تحمل نخواهند کرد. آنها به یکدیگر گفتند که اگر اقدام مؤثری نکنند اعراب در سرزمین خود به اقلیت تبدیل خواهند شد.

وضع به سرعت وخیم شد و مبارزه صورت عصیان به خود گرفت. گروههای مسلح عرب در تپه‌ها می‌گشتند و به جهودان و انگلیسیها تیراندازی میکردند. جهودان به جز چندتن افراطی رسماً سیاست مدارا را اعلام کردند و موقتاً به حمایت انگلیسیها متکی شدند. انگلیسیها به سهم خود در برابر اعراب بد رهبری شده و ناآماده، روش انتظار در پیش گرفتند.

در اواخر تابستان اعراب به یک اعتصاب عمومی دست زدند. در ۱۲ اکتبر، وقتی که کمیته ملی عرب اعتصاب را پایان داد، آشکار بود که نخستین مرحله شورش کاملاً به شکست انجامیده است.^۴

این شورش اعراب، که در سه سال بعد چندین بار تکرار شد، نه تنها دامنه رنجش عربها را از سیاست بریتانیا فاش می‌ساخت بلکه تفرقه عمیق میان اعراب فلسطین را نیز نشان می‌داد. رهبران عرب، که در کشورها و شهرهای مختلف عربی سکونت داشتند، بایکدیگر نفاق می‌ورزیدند و رقابتهای عشیره‌ای و کینه‌های دیرینشان نفرتی شدید در میانشان به وجود آورده بود. اکثریت قریب به اتفاق اعراب در عرف جدید سیاست، بی‌سیاست بودند و قرن‌ها در نواحی پست روستایی یا در کوخگاههای شهر می‌زیستند. چون سخت‌پایبند نظام طبقاتی بودند هیچ چیز جز تعصبات دینی یا نفرت شدید از خارجی‌ان، آنها را بر نمی‌انگیخت. به همین جهت برای بلوای سیاست مناسبتر بودند تا برای اعتراض سیاسی یا جنگ منظم داخلی. رهبران‌شان نیز برای رفع این ناتوانی اقدام مؤثری نمی‌کردند. نهضت ملی عرب تا دسامبر ۱۹۲۰ در حیف‌پایگیر نشد و در سالهای بعد نیز چندان پیشرفتی برای تأسیس یک سازمان یکپارچه و مؤثر به عمل نیامد. در حالی که توده مردم ناراحت و مستعد انفجار بودند، نزاع و نفاق بیپایان ادامه داشت. خانواده‌های ثروتمند صاحب زمین و پیشه‌وران خرده پای شهرها، که یک طبقه برگزیده ولی کوچک بودند، نه تنها هیچ‌گونه سیاست مشترکی نمی‌توانستند داشته باشند، بلکه سخت با یکدیگر مخالفت میکردند. ضمن اینکه انگلیسیها در پی راه حلی بجز اعمال زور بودند، تحت‌القیومه آنها وضعی وحشت‌انگیز می‌یافت. به تدریج آشکار شد که سیاست بریتانیا در فلسطین تغییر می‌کند. لندن بیش از پیش از شرایط سنگین مساعد به حال صهیونیستها که طبق مقررات قیمومت برقرار شده بود سخن میگفت

و حال آنکه قسمت اعظم آن مقررات به دست سیاستمداران انگلیسی نوشته شده بود. با تهدیدهای روزافزون از طرف آلمان و ایتالیای متعرض، اهمیت سوق الجیشی خاورمیانه واضعتر شد. دولتهای سایر کشورهای عربی نفرت خود را از معاشقه طولانی بریتانیا با صهیونیستها نشان داده بودند. دولت محافظه کار بریتانیا شروع کرده بود به اینکه به مدافعات طرفداران انگلیسی اعراب گوش فرا دهد. صاحب منصبان عالیمقام کشوری و کارشناسان خصوصی مورد احترام، دانشمندان و روزنامه نگاران معتبر، به نحوی روزافزون این نظریه را تبلیغ می کردند که منافع حیاتی انگلستان را می توان به بهترین وجه با شناختن ادعاهای مشروع اعراب تأمین کرد. در نتیجه عده کمتری از انگلیسها به دیدار وایتسمان، که برای فشار آوردن به انگلیسها در لندن اقامت کرده بود، می رفتند.

جریان حوادث رو به تغییر بود. سازش چمبرلن در مونیخ با آلمانها سودی نبخشید و جنگ را نزدیکتر ساخت. در ۱۷ مه سال ۱۹۳۹ دولت بریتانیا کتاب سفیدی منتشر کرد که از مدتها پیش در حال آماده شدن بود. بدتر از همه برای صهیونیستها این بود که دولت بریتانیا وعده استقلال یک فلسطین واحد را داده بود که در آن جهودان برای همیشه در اقلیت واقع می شدند. بریتانیا، که با جنگ علیه آلمان رو به رو شده بود، یک جهان وفادار عرب را مطلوبتر از یک جماعت حق شناس جهود یافته بود. در برابر چنین سیاستی نه استدلالهای حقوقی در مورد شرایط قیمومت و نه التماسهای تأثر انگیز در مورد سرنوشت شوم جهودان آلمان، تأثیری داشت. منافع سوق الجیشی امپراطوری بر هر چیز مقدم بود. در دوازدهم ژوئیه انگلیسها مهاجرت جهودان را به فلسطین شش ماه معلق ساختند. این تعلیق از اول اکتبر آغاز می شد. از اعراب می بایست دلجویی شود و یهودیان نادیده گرفته شوند. انتظار دولت بریتانیا هر چه بود، کتاب سفید چیزی جز نفرت به بار نیاورد. اعراب خواهان استقلال و بیرون رفتن انگلیسها بودند. کتاب سفید ممکن بود از آنچه اعراب امیدوار بودند بیشتر باشد ولی از آنچه که آرزو داشتند کمتر بود. جهودان فعالیت زیرزمینی را آغاز کردند و تصمیم گرفتند که مهاجرت را ادامه دهند، حتی اگر غیر قانونی باشد؛ و حتی مصمم بودند که در صورت لزوم به زور متوسل شوند. کوششهایی که برای تربیت یک ارتش مخفی به نام هاگانا *Haganah* می شد، فزونی یافت. گروههای افراطی یهود که از سکوت به تنگ آمده بودند، صبر را کنار گذاشتند و آماده زد و خورد و اعمال وحشت شدند. بعد، در سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم در اروپا آغاز شد. کشمکش سه جانبه بر سر فلسطین بزودی تحت الشعاع کشمکش جهانی واقع شد.

هر چند اعراب همچنان معتقد بودند که انگلیسها قصد دارند خار راه آرزوهای آنان باشند، اما جنگ اروپا متارکه ای در فلسطین پدید آورد. مقتضیات جنگ موجب سعادت تحت القیمومه شد، از خصومت اعراب کاست و هرگونه مقابله آنان را با انگلیسها و یهودیان به تعویق انداخت. در ۱۹۳۹ اعراب واقعاً بیطرف بودند و اعراب فلسطین آرامتر از بیشتر همگنان خود. مع هذا عده کمی از اعراب، ایدئالیسم کوشش متفقین را ارج می نهادند. آلمان هیتلری از آن ناحیه دور بود و بزرگترین جنایتهای بین المللی آن چیزی جز تجاوز موفقیت آمیز و ضد سامی به نظر نمی رسید. در نظر بسیاری از اعراب هر دو کار جالب و حتی شایان ستایش بود. سیادت آزار دهنده انگلیسها و فرانسویها تحقیری مداوم به شمار می رفت و کسانی که در آلمان و ایتالیا به طور مبهم احساساتی موافق اعراب داشتند ظاهراً تهدیدی به شمار نمی رفتند و حتی مایه امید برای تغییر اوضاع نیز محسوب می شدند. در نتیجه

بسیاری از مردمی که در سراسر خاورمیانه متفرق بودند نسبت به جنگ عقیده‌ای مساعد داشتند. آنگاه انهدام لهستان، سقوط فرانسه و تنها ماندن بریتانیا در زیر حملات هوایی شدید، پشت سرهم روی داد. برخی از اعراب به خود جنبیدند. حاج امین‌الحسینی مفتی اورشلیم به بیروت نقل مکان کرد، در فعالیت مختلف نازیها شرکت کرد و بالاخره از برلن سردرآورد. مأموران فرانسه ویشی در سوریه و لبنان ابراز احساسات اعراب به سود آلمان را آزاد گذاشتند. در آوریل ۱۹۴۱ رشید عالی گیلانی حتی رهبری يك کودتای ضد انگلیسی در عراق را رهبری کرد. تا فوریه ۱۹۴۲ وقتی که شکست انگلیسیها در افریقا نزدیک می‌نمود، وفاداری مصریان به قدری متزلزل شد که انگلیسیها مخفیانه ملك فاروق را مجبور کردند يك دولت دست نشانده روی کار آورد. اما همینکه ژنرال اروین رومل در العلمین عقب نشانده شد، نارضایی عرب حالتی پنهانی‌تر به خود گرفت. اعراب، که یکبار دیگر به بی‌فعالیتی گراییده بودند، دیدند که جنگ دوباره به قاره اروپا کشانده شده و پیروزی متفقین قطعی شده است. تنی چند از سران عرب، مانند عبدالله ابن‌حسین پادشاه ماوراء اردن، متحد پایدار بریتانیا باقی ماندند؛ اما بسیاری دیگر چنین نبودند؛ و اکثریت رهبران عرب سکوت و انتظار پیشه کردند. با این حال انگلیسیها از موج عدم صمیمت اعراب تقریباً بیخبر بودند. دیپلماتهایشان مذاکرات مربوط به وحدت را ترغیب می‌کردند و سخنگویانشان از آینده درخشان دوستی انگلیس و عرب سخن می‌گفتند.

در نظر جهودان توطئه‌های اعراب به نفع نازیها بر اساس خودخواهی ملی ظاهراً این اثر را داشت که خاطر انگلیسیها را آسوده می‌ساخت و حتی آنها را خشنود میکرد، در حالی که صبر و همکاری یهودیان بی‌پاداش می‌ماند. یهودیان فلسطین، که با دشمن متفقین غربی خصومت داشتند، بجز يك اقلیت كوچك، پیشنهاد کردند که از فعالیت‌های جنگی بریتانیا پشتیبانی کنند. مبارزه با کتاب سفید سال ۱۹۳۹ انگلستان کنار گذاشته شد و جهودان درخواست کردند که سهمی در جنگ به آنها داده شود. تامدتی لندن به اشتیاق جهودان برای همکاری چندان‌اهمیتی نمی‌داد. فقط پس از گذشت چند سال بود که بریتانیا به تشکیل يك تیپ یهودی تن در داد. انگلیسها هنوز معتقد بودند که آینده خاورمیانه وابسته به همکاری انگلیس و عرب و اعتماد متقابل است. هیچ نشانه‌ای از حقشناسی انگلیسها نسبت به مساعی جنگی جهودان دیده نمی‌شد. وضع برای یهودیان فلسطین نامساعد می‌نمود.

اقلیت کوچکی از یهودیان همواره انگلیسها را بزرگترین تهدید نسبت به خود می‌دانستند. به نظر آنها لندن به اعلامیه بالفور خیانت ورزیده، شرایط قیمومت را نقض کرده و هزاران تن از جهودان را بر اثر محدود ساختن سهمیه مهاجرت، در بازداشتگاههای دسته‌جمعی محکوم به مرگ کرده بود.

سیاست بریتانیا به نظر آنها از حد مقتضیات منافع خصوصی نیز گذشته بود. بریتانیای کبیر تقریباً به اندازه آلمان دشمن یهودیان شده بود؛ بنابراین انگلیسها می‌بایست تنبیه شوند. در سال ۱۹۴۴، پیش از پایان جنگ در اروپا، يك جنگ پنهانی جدید بر ضد انگلیسها در خاورمیانه آغاز شد. این جنگ توسط تجدیدنظر طلبان ولادیمیر جابوتینسکی *Vladimir Jabotinsky* که بر اثر سیاست و تاکتیک بی‌صبرانه او از سازمان صهیونیست جدا شده بودند، رهبری می‌شد. پس از انشقاقهای تجدیدنظر طلبانه، دو گروه ضد انگلیسی شدیدالعمل به وجود آمد. گروه بزرگتر و معتدلتر که ایرگون تسوای لومی *Irgun Zuai Leumi* نامیده می‌شد، در ۱۹۴۴ پیش از چند عضو فعال نداشت. گروه دیگر،

لوهمی هروت اسرائیل (لچی) *Lohemey Herut Israel (Lechi)* که همان گروه معروف اشترن *Stern* بود، عده کمتری عضو داشت ولی با بی‌پروایی بیشتری کار میکرد. این گروه‌ها به یک رشته حملات دست می‌زدند و بیشتر فعالیت‌هایشان برضد انگلیسها بود. چیزی نمانده بود که سرهارولد مک‌مایکل *Sir Harold Mac Michael* کمیسر عالی انگلیس در فلسطین را به قتل رسانند. بعد، در اواخر سال ۱۹۴۴ گروه اشترن تصمیم گرفت که حمله‌های خود را وسعت بخشد.

در ۶ نوامبر در قاهره دو یهودی جوان فلسطینی در خارج ویلای لردموین *Lord Moyne* نماینده عالی انگلستان در خاورمیانه، کمین کرده بودند. موین نه تنها عالیرتبه‌ترین صاحب‌منصب بریتانیا در خاورمیانه بود بلکه دوست وینستون چرچیل نخست‌وزیر بریتانیا نیز بود. او هدف گروه لچی نیز بود. اتومبیل همبر *Humber* سیاه‌رنگ او در بیرون ویلا آماده بود و سروان ارترهیوز-انسلو *Arthur Hughes Onslow* آهسته به طرف در ویلا به راه افتاد. راننده لردموین سر جوخه ا.تی. فولر *A.T. Fuller* از پله ایوان بالا رفت تا در عقب ویلا را برای لرد و منشی او، دوشیزه دوروتی از موند *Darothy Osmonde* باز کند.

ناگهان دو جوان جهود در حالی که رولور خود را تکان می‌دادند، از روی چمن به جلو دویدند. هریک از آنها سه بار آتش کرد. فولر کشته شد، لردموین، که سه تیر خورده و به طرز مهلکی مجروح شده بود، روی صندلی عقب ماشین پهن شد. این دو جوان پس از تیراندازی شتابان به سوی دو چرخه‌های خود رفتند ولی نتوانستند فرار کنند. به محض دستگیر شدن هویت و نیز قصد خود را از تیراندازی به لردموین، بروز دادند. این قتل اثر خردکننده‌ای بر انگلیسها داشت. در گرماگرم یک جنگ جهانی که در آن از هروسیله‌ای برای درهم شکستن نیروهای نازی استفاده می‌شد، انگلیسها نمی‌توانستند چنین قتل‌هایی را تحمل کنند. چرچیل، هرچند که طرفدار صهیونیسم بود، از مرگ دوستش به دست متعصبان بی‌مسئولیت تکان خورد. حتی پیش از شکست بزرگترین دشمن جهودان به دست بریتانیا، شدت عمل وحشتناکی بار دیگر در فلسطین آغاز شد. برای گروه لچی پیکر تیرخورده لردموین نشانه انتقام و اخطار بود و برای انگلیسها یک جنایت غیر قابل درک. ۶

اکثریت جهودان فلسطین و همچنین نمایندگان صهیونیست‌انها در کشورهای خارجی از این قتل به وحشت افتاده بودند، نه تنها به این علت که یک جنایت بخشش‌ناپذیر بود بلکه بدین سبب که یک عمل تحریک کننده نیز بود. یهودیان فلسطین هرچند که تروریسم را مذموم می‌دانستند، تقاضاهای خود را مبرمتر کرده بودند. تشخیص تدریجی کشتار جهودان به دست هیتلر حتی میانه‌روترین صهیونیستها را نیز معتقد ساخته بود که تنها امید به آینده بیش از آنچه منوط به یک «وطن» بی‌حدود باشد وابسته به یک کشور مستقل است. در جریان جنگ وضع «کشور طلبان» در داخل نهضت صهیونیسم بهبود یافته و کنترل آنها بر سازمان بین‌المللی آن نهضت محکمتر شده بود. در ۱۹۴۲ برنامه غیر رسمی صهیونیسم بیلتمور *Biltmore*، تمام فلسطین را برای تأسیس کشور جدید تقاضا کرده بود. بدین گونه کنترل آینده به تدریج از صهیونیسم محتاطانه و عملی وایتسمان که پایگاه آن در بریتانیا بود و به کندی رشد میکرد، به دست طرفداران داوید بن گوریون که تشکیل یک کشور مستقل را طلب می‌کرد منتقل شد - کشوری که به روی تمام جهودان باز باشد و به هیچ قدرت خارجی متکی نباشد. روزگار رهبری وایتسمان از لندن سپری شده بود. سیاست بریتانیایی مهاجرت که به موجب کتاب سفید تعیین

شده بود، و مستأصل شدن یهودیان فلسطین از وارد کردن چند مهاجر «غیر قانونی»، دیگر تحمل ناپذیر بود. باید به انگلیسها فهماند که سیاست مندرج در کتاب سفید، که از همان ابتدا غلط و مورد نفرت بود، کهنه شده است. سازندگان سیاست بریتانیا به ناراحتی یهودیان توجهی نکردند. پس از مرگ لرد موین طرفداران عرب در بریتانیا ظاهراً مقتدرتر شدند. کارشناسان - صاحبمنصبان بانفوذ و استادان بیغرض دانشگاه - سیاستی را تقویت کردند که رویه پس از جنگ بریتانیا را به احیای روابط حسنه میان انگلستان و اعراب مربوط می ساخت. بریتانیا از طریق اتحاد و دوستی مزایای سوق الجیشی دائمی را، از جمله استفاده از دسترسی به منابع نفتی سرشار کشورهای عرب را برای خود تأمین می کرد. منابع طبیعی ۴۰ میلیون عرب از دوستی چند صد هزار جهمود، برای انگلستان بسیار مغتنم تر بود. در مارس ۱۹۴۵ نخستین گام در تشکیل اتحادیه عرب با پشتیبانی انگلستان برداشته شد. به طور ساده و صریح، انگلیسها آماده شده بودند تا جهمودان را نادیده بگیرند. فرانسویان می بایست از سوریه و لبنان بیرون رانده شوند؛ امریکاییها آن قدر دور و بی تجربه بودند که رقیب خطرناکی محسوب نمی شدند. دورنمای يك اتحاد بزرگ انگلیس و عرب از لندن آشکارا پدیدار بود.

گرچه برخی از اعراب از مقاصد بریتانیا در خاورمیانه دلخوش شده بودند، بسیاری از آنها چندان اعتمادی به بلندنظری انگلستان نداشتند. دوستی بریتانیا قبلاً در فلسطین، که اعراب در آنجا در سال ۱۹۴۵ وضع بسیار آسیب پذیری داشتند، سست از کار درآمده بود. تقاضاهای مکرر صهیونیستها برای يك کشور مستقل و مهاجرت نامحدود به آن در امریکا نتایج پرثمری به بار آورده بود. یهودیان فلسطین ارتشی از خود به نام هاگانا تشکیل داده بودند. اعراب فلسطین هیچ ارتشی نداشتند. جهمودان دارای نظامات سیاسی و اقتصادی رشك آوری بودند. نظر به همدردی جهانی برای قربانیان یهودی در آلمان نازی و همکاری ناشیانه مفتی اورشلیم با کشورهای محور، عربهای فلسطین احساس کردند که در برابر نیروهای مقتدر خارجی هیچ گونه قدرتی ندارند. وقتی که جنگ اروپا در ماه مه ۱۹۴۵ پایان یافت، اعراب این حقیقت را که دولت بریتانیا عامل قطعی در تعیین آینده آنهاست، دریافتند. حتی حمایت کشورهای اسماً مستقل عرب در برابر قدرت انگلستان، بی تأثیر بود. بعد، در اواسط کنفرانسهای صلح و پیش از شکست قطعی ژاپن، وضع تمام فشارها، سیاستها و فعالیتهای سیاستمداران یکباره و برخلاف انتظار تغییر کرد. وینستون چرچیل، که از ستایش و محبت مردم بریتانیای فاتح برخوردار بود، مقدمات انتخابات زمان جنگ را فراهم کرد. باکمال شگفتی مشاهده شد که حزب کارگر پس از اینکه مدت يك نسل مورد مخالفت بود، به قدرت رسید. کلمنت اتلی نخست وزیر شد و ارنست بوین وزیر خارجه. حزب کارگر، که تعهد اجرای يك برنامه انقلابی را در داخل کشور به عهده گرفته بود، درباره سیاستهای کشور خود در خارج چندان جدیتی به خرج نمی داد. معهذا در يك ناحیه شواهد زیادی از مقاصد آن در دست بود. اعراب آشنا به سیاست وقتی که از نتیجه انتخابات اطلاع یافتند، سخت ناراحت شدند؛ زیرا که حزب کارگر به مدت بیست و پنج سال پشتیبان ثابت قدم صهیونیستها بود. سالها بود که اعضا، کمیته ها و کنفرانسهای حزب کارگر اعلامیه هایی درباره تمایل شدید خویشتن به ایجاد يك میهن مستقل یهودی صادر کرده بودند. بسیاری از اعضای حزب کارگر از دوستان صمیم و ایتسمان بودند. حال سرنوشت تحت القیمومه به دست این اشخاص افتاده بود. بدین گونه در آخرین دقایقی که دولت محافظه کار در تحت

نفوذ طرفداران اعراب قصد برقراری اتحادی را میان انگلیسها و اعراب کرده بود، انتخابات انگلستان احتمال پیروزی برصهیونیستها را منتفی کرده بود.

اضطراب اعراب تاحدی بیجهت بود. دولت جدید، که بامسائل بعد از جنگ سروکار داشت و در امور بین‌المللی ناآزموده بود، ناچار به‌همان گروه طرفدار عرب‌که در وزارت خارجه، وزارت مستعمرات و سایر وزارتخانه‌ها، ادارات و کمیته‌ها مشغول خدمت بودند اعتماد کرد. حقایق آشکار احتیاجات سوق‌الجیشی بریتانیا در خاورمیانه، همان‌گونه که اهل فن معتقد بودند، می‌بایست بر محبت رمانتیک صهیونیستها و همدردی صمیمانه برای یهودیان تیره‌روز اروپا، چیره شود. بسیار کسان در دولت کارگری باکمال تأسف در یافتند که مشکلی بنام مسئله عرب وجود دارد و یک سیاست طرفدار صهیونیسم مسلماً ۴۰ میلیون عرب را خواهد رنجاند. توضیحات قابل قبول صهیونیستها که در طول یک نسل همچنان تکرار می‌شد به مذاق چندتن از زمامداران بریتانیا خوش نمی‌آمد. در ۲۵ اوت وزارت مستعمرات بریتانیا به وایتسمان اطلاع داد که سهمیه مهاجرت به ۱۵۰۰ نفر در ماه باقی خواهد ماند. حزب کارگر، هرچند با اکراه، همان سیاست مندرج در کتاب سفید سال ۱۹۳۹ را تعقیب می‌کرد.

بار دیگر اعراب پس از احتمال یک شکست قطعی، پیروز می‌شدند. نخست رفتار مشکوک بسیاری از اعراب در مدت جنگ، فراموش شد. اما گرچه اعراب علناً از روش بریتانیا سپاسگزار بودند، درخفا خود را به سبب اتکایشان به یک دولت خارجی خفیف احساس می‌کردند. هری اس. ترومن *Harry S. Truman* سیاست سلف خود را در صدور بیانیه‌های آرامبخش برای هر دو طرف، تعقیب می‌کرد. به سبب نیرومندی دستگاه تبلیغاتی صهیونیسم در امریکا و تأثیر آن روی عده آرای یهودیان و سایر رأی دهندگان امریکایی، بیشتر اعراب در مورد سیاست امریکا مشکوک بودند. مقاصد بعد از جنگ روسیه شوروی در خاورمیانه هنوز آشکار نبود، ولی ادعاهای سخت شوروی در اروپا ممکن بود بدفرجام باشد. یک نشانه امیدبخش تأسیس سازمان ملل متحد بود. کشورهای عرب پنج نماینده در آن سازمان داشتند، ولی نمی‌شد فهمید که سازمان تاچه حد مؤثر است. با این حال در سال ۱۹۴۵ سیاست اعراب بیش از حد انتظار درخشان می‌نمود.

آژانس یهود در فلسطین - سازمانی که طبق قرار قیمومت انگلستان به رسمیت شناخته شده بود - از سیاست دولت کارگری متحیر شده بود. در اواخر سپتامبر داوید بن‌گوریون و آژانس یهود تصمیم گرفتند که یک برنامه مقاومت فعال تنظیم کنند. به انگلیسها نمی‌بایست اجازه داده شود که سیاست خود را بدون برخورد به اعتراض اجرا کنند زیرا راه حلی که از لندن تحمیل می‌شد و نتیجه آن بی‌نظمی و مقاومت مسلحانه بود، نزد جهانیان اصلاً راه حل محسوب نمی‌شد. بحران به قدری شدید می‌نمود که قرارداد محرمانه‌ای با ایرگون *Irgun* مورد مذاکره قرار گرفت. در حالیکه سابقاً هاگانا و آژانس یهود، گاه با انگلیسها همکاری می‌کردند تا ایرگون را سرکوب کنند، حال می‌بایست از کادر این گروه افراطی استفاده کرد. در اوایل اکتبر ۱۹۴۵ رادیوی صدای اسرائیل هاگانا برای نخستین بار پس از ۱۹۴۰ شروع به پخش برنامه کرد. انگلیسها اعلام کردند که محدودیتهای مربوط به مهاجرت به حال سابق باقی خواهد ماند. عده بیشتری از سربازان انگلیسی وارد تحت‌القیمومه شدند. شب هنگام در ۳۱ اکتبر هاگانا و ایرگون حمله‌های غافلگیرانه مؤثری به سیستم راه‌آهن فلسطین کردند. در یک شب راه‌آهن را در ۱۵۳ نقطه قطع و آمد و رفت قطارها را بکلی متوقف کردند. این درحکم اختطاری به لندن بود و جهودان

بدین وسیله فهماندند که در صورت لزوم سیاست خود را تغییر خواهند داد و به زور متوسل خواهند شد. بدین وسیله به طرف حالی کردند که کشور مستقلى برای خود به وجود خواهند آورد و احتیاج آنها به این امر چندان مبرم است که نمی توان آن را نادیده گرفت.

انگلیسها بیدی نبودند که از این بادهای بلرزند. لندن يك لشکر هوابرد به فلسطین فرستاد و اداره قیومت سیاست جدیدی را مبنی بر جلوگیری از شدت عمل اعلام کرد و مقررات امنیتی شدیدتر شد. با این حال دولت کارگری نمی خواست عملاً به زور متوسل شود. پس از شش سال جنگ جهانی، یهودیان جنگجو در ارض اقدس آن قدرها از محبوبیت عامه برخوردار نبودند. بالاخره به این فکر افتادند که برای تحصیل يك فضای حیاتی به سازمان ملل متحد رجوع کنند، ولی روش شوروی در کنفرانس وزیران خارجه در ماه اکتبر گذشته نشان داده بود که فرصت مداخله بشوروی دادن خطرناک است. در عوض لندن تصمیم گرفت که امریکا را وارد معرکه کند، به این تصور که علاقه بیشتر امریکا به مسئله فلسطین ممکن است بار انگلستان را از لحاظ داوری سبک کند و به دولت امریکا آشنایی بیشتری به مسائل خاورمیانه بدهد. کمترین اثر چنین کاری این بود که یهودیان فلسطین را می شد ترغیب کرد که در جریان تحقیقات مشترك انگلیس و امریکا آرامش خود را حفظ کنند؛ و يك کمیته دیگر لاقلاً به دولت مردد کارگر مهلت می داد تا به هزاران مسئله بعد از جنگ که با آن روبرو بود عطف توجه کند. در ۱۳ نوامبر تشکیل يك کمیته مشترك انگلیسی و امریکایی برای تحقیق درباره مهاجرت روزافزون یهودیان اعلام شد. کوششی که برای اغتنام فرصت شده بود، سودمند واقع شد و مبارزه جهودان از میان رفت.

در پایان سال ۱۹۴۵ یهودیان و اعراب یکبار دیگر منتظر ورود يك کمیسیون خارجی شدند. مدت بیست و پنج سال کار به تحقیق و گزارش گذشت و همه آنها به دست فراموشی سپرده شد و هیچ يك از آنها راه حلی که برای جهودان و اعراب هردو رضایتبخش باشد، ارائه نکرد. با این حال حتی در سال ۱۹۴۵ نه جهودان و نه اعراب یکدیگر را سد راه آرمانهای خویش نمی دیدند. اینکه يك کشور یهود نمی توانست برای اعراب تحمل پذیر باشد، کمتر از بیانیۀ سیاسی بعدی بریتانیا مهم بنظر می رسید. همچنین اینکه ۶۰۰،۰۰۰ جهود ممکن نبود منزوی بمانند و در يك کشور عربی بلعیده شوند، نیز کمتر از نوسانات سیاست انگلیس تولید نگرانی می کرد. انگلیسها در طول يك نسل توجه اعراب را به خود جلب کرده بودند و جاه طلبیهای آنان را زیر نظر داشتند. پس از ۱۹۴۵ مقدرات اعراب و یهودیان ممکن بود چنان بایکدیگر برخورد کند که به جنگ علنی منجر شود، ولی انگلیسها در عین حال اذهان هردو طرف را به خود مشغول داشته بودند. نه جهودان و نه اعراب پیش بینی نمی کردند که در آستانۀ يك جنگ طولانی قرار دارند. چنین می نمود که فلسطین برای مدت درازتری تحت القیمومه خواهد ماند و تبدیل به میدان جنگ نخواهد شد.

یادداشتها

۱. جامعترین اثر درباره این سند از لئونارد اشتاین *Leonard Stein* در *The Balfour Declaration* (لندن: ۱۹۶۱) است. لازم به یادآوری است که انگلیسها گاه تغییر فکر می‌دادند، زیرا متن قطعی که در سال ۱۹۱۷ چاپ شد حاوی این کلمات بود: «با نظر مساعد» به جای «اصل را می‌پذیرد» که در پیش‌نویس ۱۹۱۷ نوشته شده بود. به *Trial and Error* تألیف وایتسمان (چاپ نیویورک: ۱۹۴۹) صفحه ۲۳۶ رجوع شود.

۲. قابل دسترس‌ترین مأخذ برای اسناد مهم این دوره: *Diplomacy of the Middle East: Vol II A Documentary Record 1914-1956* (Princeton: 1956) تدوین و تنظیم *J. C. Hurewitz* است.

۳. جان مارلو *John Marlowe* در *The Seat of Pilate: An Account of the Palestine Mandate* (London: 1959), p. 108

جدول منظمی از تغییرات مربوط به جمعیت به دست می‌دهد.

یهود	اعراب	
۶۷۰۰۰۰	۵۹۹۰۰۰	۱۹۲۰
۱۵۰۰۰۰۰	۷۴۰۰۰۰۰	۱۹۲۶
۱۵۶۰۰۰۰	۷۹۴۰۰۰۰	۱۹۲۹
۱۷۲۰۰۰۰	۸۴۰۰۰۰۰	۱۹۳۱
۲۳۵۰۰۰۰	۸۹۵۰۰۰۰	۱۹۳۳
۳۸۴۰۰۰۰	۹۲۰۰۰۰۰	۱۹۳۶
۴۸۴۰۰۰۰	۱,۱۲۲۰۰۰۰	۱۹۴۲

۴. شورش اعراب در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۹ متأسفانه به طور منظم ثبت نشده است، زیرا این شورش به شکل ابتدایی ترین نهضت های اعتراض اجتماعی مدرن که مبنی بود بر محبت نسبت به يك راهزن، آغاز شد و به جنگی نامنظم انجامید و موفقترین تاکتیک های ضد شورش در آن به کار رفت. مع هذا علی رغم روکشی از ظرافت سیاسی شهری که به دست کمیته ملی عرب ساخته شده بود، يك قیام دهقانی باقی ماند. بدین ترتیب می توان گفت که بیشتر به قیام آنارشیست های اندلسی (۱۸۰۹-۱۹۳۹) یا به «دهشت بزرگ» سال ۱۷۸۹ (عملیات ناشی از وحشت دهقانان که به حملات بیجا بر مالکان منجر شد) شباهت داشت تا به شورش ۱۹۱۶-۱۹۱۸ اعراب. به *Rebellion in Palestine* (London: 1946)، اثر مارلو *Marlowe* رجوع شود.
۵. تعدادی کتاب درباره ایرگون ولچی موجود است که بیشتر آنها جنبه دفاعیات مخصوص دارد. بدنامی این تجدیدنظرطلبان افراطی در داخل و خارج اسرائیل با آنکه بعداً هردو فرقه به حزب قانونی هروت *Herut* تبدیل شدند، تاحدی از تجزیه و تحلیل بیطرفانه جلوگیری کرده است.
۶. توالی وقایع مربوط به قتل به طرزی بسیار عالی توسط جرولد فرانک *Gerold Frank* در *The Dead* (New York: 1963) مورد بررسی قرار گرفته است. گرچه فرانک نفرت خاص غربیان را از ترور به منزله يك سلاح سیاسی حتی در يك قضیه مقرون به عدالت آشکار می سازند. رویه خود او دوپهلواست؛ او از نفس عمل ابراز وحشت می کند و با این حال مرتکبان را می ستاید. به *Martyss in Cairo: The Trial of the Assassins of Lord Mayne New york: 1953* رجوع شود.

تحت القیمومه
از هم می باشد

LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. 100

Book No.

Vol.

Copy

Accession No.

21/6

62/2

733

تحت القیمومہ از ہم می باشد

برای بسیاری از مردم سال ۱۹۲۵ نخستین سال صلح و اتحاد با انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای اروپایی بود. در سال ۱۹۲۵ میلادی، پس از جنگ جهانی اول، مردم ایران در پی اصلاحات و آزادیهای سیاسی و اجتماعی بودند. در این سال، مردم ایران با انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای اروپایی، در پی اصلاحات و آزادیهای سیاسی و اجتماعی بودند. در این سال، مردم ایران با انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای اروپایی، در پی اصلاحات و آزادیهای سیاسی و اجتماعی بودند.

در سال ۱۹۲۵ میلادی، مردم ایران با انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای اروپایی، در پی اصلاحات و آزادیهای سیاسی و اجتماعی بودند. در این سال، مردم ایران با انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای اروپایی، در پی اصلاحات و آزادیهای سیاسی و اجتماعی بودند. در این سال، مردم ایران با انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای اروپایی، در پی اصلاحات و آزادیهای سیاسی و اجتماعی بودند.

در سال ۱۹۲۵ میلادی، مردم ایران با انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای اروپایی، در پی اصلاحات و آزادیهای سیاسی و اجتماعی بودند. در این سال، مردم ایران با انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای اروپایی، در پی اصلاحات و آزادیهای سیاسی و اجتماعی بودند. در این سال، مردم ایران با انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای اروپایی، در پی اصلاحات و آزادیهای سیاسی و اجتماعی بودند.

۶

کتابخانه

کتابخانه

Kashmir University Library
Accession No. .../55663

برای بسیاری از مردم سال ۱۹۴۶ نخستین سال صلح و ندای بازگشت قانون بین‌الملل و نظم و آغاز يك جهان یگانه و يك جامعه عادل بود. بمب اتمی برحسب ظاهر جنگ را منسوخ ساخته بود. در سان فرانسیسکو سازمان ملل متحد نخستین گام بزرگ را به سوی تعبیر رؤیای صلح و ثبات دایمی برداشته بود. فاتحان دریك محیط پر امید و اخلاص مساعی خود را روی اصلاح متجاوزان و آماده شدن برای ترمیم خرابیها پس از ده سال خرابی، تمرکز داده بودند. یقیناً کارهای مربوط به تعمیر نقاط منهدم شده از بمب در اروپا، ساختن يك آسیای منظم و دمکراتیک و تأمین زندگی مردم گرسنه و بیخانمان، به میزانی وحشتناک سخت و زیاد بود. با این حال سال ۱۹۴۶ در برخی از پایتختها - و در قلوب بسیاری از مردم - به عنوان بهار حسن نیت و نخستین سال يك عصر جدید، مورد ستایش قرار گرفته بود.

معهدنا تمام مردم دنیا سال ۱۹۴۶ را نه پایان به شمار می‌آوردند و نه آغاز. آهسته و تقریباً به طور غیر محسوس در روزهای پر آشوب جنگ، موجی از ناسیونالیسم شدید در امپراتوریها و تحت‌الحمایه‌های کهن جاری شده بود. در بسیاری از مناطق جهان انقلاب در زیر ظاهری آرام نضج می‌گرفت. تحقیر و ناکامی نسلها، توأم با طغیانهای اجتماعی و سیاسی جنگ، مایه‌ای به وجود آورده بود که با فرمولها و تمهیدهای قدیمی از میان نمی‌رفت. چین در آستانه يك جنگ داخلی شدید قرار گرفته بود. رهبران هند خواستار استقلال فوری بودند، حتی به قیمت هرج و مرج. در هندوچین فرانسه و هند شرقی هلند، ارتشهای مخفی و احزاب غیر قانونی تشکیل شده بود. جاه طلبیهای متضاد ناسیونالیسم جدید و منافع امپریالیسم قدیم در خاورمیانه عربی نمایان شده بود. گرچه معدودی از اعراب ممکن بود از مقاصد متفقین آگاه باشند، بسیاری از آنها مصمم بودند که به روزگار رقیت، دولتهای دست‌نشانده و اتحادهای تحمیلی پایان دهند. در فلسطین تحت‌القیومه انگلستان، که در آن آرزوهای صهیونیستها و اعراب يك نسل بود که با هم در کشمکش بودند، سال ۱۹۴۶ برای طرفین هیچ‌گونه نشانه‌ای بجز ادامه مبارزه دربر نداشت. سال پیش سالی بود پراز تلخکامی، سرخوردگی و وحشت - سالی آمیخته با هجومهای شبانه، اختلال نظم، تلافی‌جویی و کینه‌کشی. در ۱۹۴۶ هیچ نشانه‌ای از صلح حقیقی در فلسطین وجود نداشت، هرچند که هنوز جنگ حقیقی هم نبود.

در تحت‌القیومه انگلستان سال نو همان‌گونه شروع شد که سال کهنه پایان یافته بود. در اول ژانویه انگلیسها هنوز برای یافتن ایرگونیهایی که در ۲۷ دسامبر به دو ایستگاه پلیس حمله کرده و نه تن از افراد نیروهای بریتانیا را کشته

بودند، پیگردی می کردند. هرچند که داوید بن گورین و دستیار او موشه شرتوک Moshe Shertok به سرالن کیننگم Sir Alan Cunningham کمیسر عالی انگلیس اطلاع داده بودند که نهضت صهیونیسم را بکلی از این جنایتها مبرا می دانند، بیشتر انگلیسها هنوز نسبت به موضوع مشکوک بودند. در روز عید میلاد ناو غیر قانونی هاناسنس Hanah Senes مخفیانه نزدیک ناهاراییم Naharayim در شمال عکا لنگر انداخت. در حدود ۲۰۰ مهاجر یهودی به آب زده و خود را به ساحل رسانده و در میان ایشووا Yishuva (یهودیان فلسطین) پنهان شده بودند بی آنکه نشانی از خود به جا گذارند. تا اول ژانویه انگلیسها هنوز اطلاعی از اینکه آنها به کجا رفته اند، نداشتند. تجسسات بریتانیا به مقاومت علنی برخورد. این مقاومت به قدری شدید بود که به مجروح شدن نود یهود و دوازده تن از افراد انگلیسی انجامید. در اول ژانویه کوچه بارکچبا Bar Kochba در اورشلیم در نتیجه يك انفجار اتفاقی در يك آزمایشگاه مخفی یهود برای ساختن بمب و اسلحه خودکار، به لرزه درآمد. در ۲ ژانویه دو بمب منفجر شد و ورقه هایی بیرون ریخت که در آنها اعلام شده بود که لچی و ایرگون مسئول حمله های روز ۲۷ دسامبر بوده و در آن وقایع دوتن کشته داده اند. در ۱۹۴۶ برخی از یهودان گمان داشتند که بیش از حد منتظر ایجاد کشور مستقلی برای خود شده اند. وعده های بسیار برآورده نشده و حتی پیشنهادهایی داده شده بود که بیشترشان زیان آور می نمودند. گزارشمای مربوط به «حل» مسائل آینده تحت القیمومه که در آرشیوها بایگانی شده بودند، سلسله وار از بدو تأسیس تحت القیمومه ادامه داشتند. اینها عبارت بودند از: گزارش هی کرافت Haycraft، گزارش شاو Shaw، گزارش هوپ سیمپسن Hope Simpson، کتاب سفید پاسفیلد Passfield، گزارش پل Pell، گزارش وودهد Woodhead. نسبت به گزارش آینده کمیسیون انگلیس و امریکا چندان اعتمادی وجود نداشت. گرچه دیپلماتهایی که از دور دستی بر آتش داشتند، ممکن بود از فرجه ای که باتعین کمیسیون انگلیس و امریکا حاصل شده بود شادمان شده باشند، ماموران تحت الحمايه می بایست با افسار گسیختگی روزافزون مقابله کنند.

در ماههای ژانویه و فوریه چنان می نمود که هر عمل اداری در تحت القیمومه یا هراقدام دولتی در لندن فقط يك طرف را دشمن می سازد بی آنکه احترام طرف دیگر را جلب کند. در ژانویه ۱۹۴۶ نیروی دریایی بریتانیا سر راه يك کشتی یهودی را که ۹۰۰ تن مهاجر قاچاقی را به فلسطین می برد، گرفت. یکبار دیگر یهودان از اینکه انگلیسها مردم رانده شده و بیخانمان را از یافتن پناهگاهی در فلسطین منع می کردند، رنجیده خاطر شدند.

وقتی که در ۳۰ ژانویه کیننگم اعلام کرد که مهاجرت یهود ممکن است از قرار ماهی ۱۵۰۰ نفر ادامه یابد، آژانس یهود این امر را فریبی بیش ندانست. «دفتر مهاجرت مخفیانه» - سازمانی که توسط آژانس یهود تشکیل شده و منظور هاگانا نیز دست به کار مهاجرت مخفیانه شد. ۲ عربها به نوبه خود رقم ۱۵۰۰ را مخصوصاً با توجه به قاچاق علنی مهاجرت، عملی خیانت آمیز می دانستند. سیستم سهمیه در نظر اعراب شکافی خطرناک در سدی بود که جلو هزاران نفر از صهیونیستها را می گرفت، و در نظر یهودیان نه تنها نقض اصول انسانیت بود بلکه خلاف مقاصد و شرایط تحت القیمومه نیز به شمار می رفت. ایرگون ولچی پیوسته ضرباتی وارد می آوردند. در ۲۸ ژانویه کیننگم قانونهای فوق العاده سختی را اعلام کرد که

برای هجوم و حتی عضویت در گروههای تروریست مجازات اعدام مقرر می‌داشت. در ۳۰ ژانویه، شاید برای برقراری موازنه در برابر نفوذ آژانس یهود، انگلیسها به جمال‌الحسینی برادر مفتی اجازه دادند که به فلسطین باز گردد. جمال هیچ نشانه‌ای از حقشناسی ابراز نداشت و در عوض اظهارات او آکنده از اشاره به این موضوع بود که اگر انگلیسها يك فلسطین عرب‌نشین به وجود نیاورند، با سرکشی اعراب رو به رو خواهند شد.

در حالی که مناسبات انگلستان و اعراب همچنان تیره مانده بود، تقریباً تمام روابط صمیمانه بریتانیا با صهیونیستها بکلی از میان رفته بود. آژانس یهود و هاگانا همکاری پنهانی خود را با ایرگون و لچی ادامه میدادند. در ۲۰ فوریه سازمان مقاومت متحد، که ابتدا پالماخ (نیروی ضربتی هاگانا) نام داشت، يك رشته هجوم دیگر به وسایل بریتانیا که برای جلوگیری از مهاجرت آزاد به وجود آمده بود، انجام داد. این سازمان به پاسگاههای پلیس، ایستگاه رادار کوه کارمل Carmel و سه فرودگاه نظامی نیروی هوایی پادشاهی حمله کرد، پانزده هواپیما را منهدم ساخت و تقریباً معادل يك میلیون دلار خسارت وارد آورد. آنچه که آینده شومتری را خبر می‌داد این بود که ۵۰۰۰۰ جهمود در تشییع جنازه چهار سرباز پالماخ که در طی حملات کشته شده بودند، شرکت کردند. در برابر چنین گستاخی علنی، انگلیسها برفعالیتهای نظامی و پلیس خود افزودند. صفوف طولانی افراد مسلح و پیگردی آنها، مراقبت گشتیهای نیرومند، بازرسی گذرنامه‌ها و حمله‌های ناگهانی پلیس، نتیجه چندان مثبتی به بار نیاورد. تنها نشانه امیدبخش این بود که در جست و جوی برای یافتن سربازان ایرگون و لچی، جمعیت یهود حالت تسلیم پیش می‌گرفت، اما در حمله به پالماخ و هاگانا سربازان انگلیسی غالباً به مقاومت علنی برمی‌خوردند. لااقل ایشووها، یعنی یهودیان فلسطین، فرق میان هجومهای انتخابی طبق برنامه و هجومهای انتقامی نیروی نظامی آژانس یهود و حمله‌های افراطیان بی‌مسئولیت را، تشخیص می‌دادند.

در ۲۵ آوریل لچی يك حمله غافلگیرانه به پارک اتومبیل‌لشکر شانزدهم هوابرد انگلستان، ترتیب داد. این نخستین تجربه لشکر مزبور در برابر يك حمله عمدی بود. هشت «نگهبان» پارک بدون آمادگی و بی‌اسلحه بودند و برخی از آنها به خواب رفته بودند. گروه حمله لچی بیخبر وارد محوطه پارک شد و به آنها آتش گشود. هفت تن از نگهبانان مزبور کشته شدند. افسران و سربازان انگلیسی این حمله را کشتار عمدی و بدون سبب افراد بیگناه و بیدفاع اعلام نمودند. پاسخ لچی مبنی بر اینکه حالت جنگ میان ایشوو و بریتانیا وجود دارد به عنوان تبلیغ وحشیانه و عذر بدتر از گناه از طرف جانیان بالفطره، تلقی شد. واکنش فوری کاسل، فرمانده نظامی انگلیسی محل، موجب وحشت و نفرت شد. او که تحت تأثیر خشم‌آنی خویش واقع شده و عاقبت کار را در نظر نگرفته بود، امیدهای آینده انگلستان را متزلزل ساخت. کاسل در نامه شدیدالحنی به شهردار یهودی تل‌اوئو، تمام یهودیان را به همدستی مستقیم با حمله‌کنندگان متهم کرد. نامه او بدین مضمون بود: «هیچ شکی در ذهن من وجود ندارد که بسیاری از اعضای جامعه یهود یا از این نقشه خبر داشتند یا می‌توانستند پیش از وقوع حمله قضیه را خبر دهند... شما می‌توانستید جنایتکاران را تحویل دهید.»^۳ بعداً او کلیه یهودیان را مسئول تمام عملیات تروریستی دانست و محدودیتهای سختی درآمد و رفت برقرار کرد. حتی بدتر از آن، واکنش خشن بسیاری از سربازان انگلیسی بود. آنها سر خود به شهرهای یهودی ناتنایا Natnayah و بئر توو یا Be'er Tuveyah ریختند، و پنجره‌ها

را شکستند، مبل و اثاث خانه‌ها را خرد کردند و به هر کس که در کوچه‌ها دیدند، آزار رساندند.

در تل‌اوئو انگلیسها در برابر تحریکات علنی اشتباه بدی مرتکب شدند، هرچند که این اشتباه عمدی بود. کاسل باجنایتکار دانستن تمام جهودان، لااقل به عنوان یاری دهنده به تروریستها، اتهامی خودخواهانه به تمام جامعه یهود وارد ساخته بود. وانگهی احساسات عنان‌گسیخته ضدیهود برخی از سربازان انگلیسی، شعارهای بی‌ادبانه‌ای که بر دیوارها می‌نوشتند، جست‌وجوهای مغرورانه، و آزارهای گهگاهی، جای خود را به شدت عمل علنی داد. در يك محيط آشوبناك حتی يك حادثه غیررسمی ضد سامی صورت فجیعی به خود می‌گرفت. در برابر تهدید مجازات، و با اتهام به همدستی با عناصر جنگجو، جهودان در برابر دشمن، یعنی انگلیسهای بدرفتار، صف‌آرایی کردند. روشهای ایرگون و لچی، که سابقاً در نظر جهودان نفرت‌انگیز می‌نمود، اکنون نزد عده بیشتری از آنان پاسخ صحیحی به انگلیسها بود. کاسل افراطیان بازمانده بود. برعکس با یکسان دانستن همه با تنی چند، توهین به جامعه و جلب دشمنی آن، در حقیقت آلت دست جنگجویان قرار گرفته بود. جواب او که فوری بود و بیزاری سربازان انگلیسی را از تکلیف نامطبوع خودشان منعکس می‌ساخت، اشتباه بزرگی بود. این جواب حتی اعراب را هم که خواستار اقدامات خیلی شدیدتری بودند، خشنود نساخت، زیرا که در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۹ انگلیسها نسبت به آنان بسیار خشن‌تر بودند. جهودان خود را مورد تعقیب و ایداز می‌دیدند. بنابراین شگفت نیست اگر انگلیسهای فرسوده از مخالفت، از خشم به خود می‌پیچیدند.

در جبهه دیپلماتیک بزودی اخباری منتشر شد، ولی آن نیز به همان اندازه بد بود. در اول ماه مه ۱۹۴۶ کمیته انگلیس و امریکا گزارش خود را تنظیم کرد. پس از بررسیهای بسیار در ایالات متحده امریکا، بریتانیای کبیر و پایتختهای خاورمیانه، اردوهای آوارگان اروپا و فلسطین، و پس از بررسی عقاید کارشناسان و مذاکرات خصوصی و نتیجه پژوهشهای مفصل و احساسات شخصی، اعضای کمیته بالاخره يك نقشه دیگر تهیه کردند. کمیته، که میان تقاضای ارنست بوین برای سرپرستی (trusteeship) و اصرار هری اس. ترومن برای اجازه مهاجرت ۱۰۰،۰۰۰ یهودی به فلسطین گیر کرده بود، راه‌حل هوشمندانه‌ای پیشنهاد کرد. این پیشنهاد عبارت بود از اینکه به ۱۰۰،۰۰۰ یهودی اجازه داده شود که فوراً به فلسطین مهاجرت کنند و يك کشور دومتی با يك ایالت یهودی و يك ایالت عربی، در فلسطین ایجاد شود. و تحت سرپرستی سازمان ملل متحد اتحاد یابد. این پیشنهاد کسی را خشنود نساخت. ترومن خوشحالی خود را از قسمت مربوط به مهاجرت ظاهر ساخت ولی درباره مشکلات سیاسی طرح، اظهار شك کرد. کلمنت اتلی اظهار نظر کرد که به ۱۰۰،۰۰۰ یهودی نمی‌توان اجازه مهاجرت داد مگر اینکه ارتشهای جهود منحل شوند و آژانس یهود در سرکوب ساختن تروریسم سهمی به عهده بگیرد. بررسیهای مربوط به این موضوع به يك سیاست مشترك انگلیس و امریکا منجر نشد و اعراب و جهودان را راضی نساخت. اعراب پیشنهادهای مربوط را فوراً رد کردند. در ماه ژوئن شورای اتحادیه عرب یادداشتی به واشنگتن فرستاد و حق ایالات متحده امریکا را برای دخالت در امور فلسطین انکار کرد. یادداشت دیگری از همین شورا به لندن تقاضای مذاکرات فوری میان انگلیسها و اعراب را کرد. برای نخستین بار ملت‌های عضو شورای اتحادیه عرب کمیته‌ای بنام کمیته

فلسطین تشکیل دادند. شایعاتی وجود داشت که شورا قراردادی تنظیم کرده است که به موجب آن کمک‌هایی به اعراب بشود. آژانس یهود به نوبه خود از قسمت مربوط به مهاجرت ۱۰۰،۰۰۰ یهودی حسن استقبال کرد ولی در این نکته اصرار ورزید که بدون يك کشور یهودی هیچ‌گونه میهن مستقلی برای یهودان به وجود نخواهد آمد. بدین‌گونه تمام کار کمیته بی‌نتیجه ماند. البته چون هیچک از گزارش‌های قبلی نیز برای طرفین قابل قبول نبود، این یکی را درحقیقت نه‌صهیونیست‌ها می‌توانستند بپذیرند و نه اعراب. حتی امید لندن برای کشاندن امریکا به قضیه فلسطین نیز جز خیال و خواب چیزی نبود. در ژوئن ۱۹۴۶ شرایط هم در فلسطین و هم در وزارت خارجه انگلستان به يك نسبت نومیدانه می‌نمود.

اعراب فلسطین که سالها تماشاگر معرکه بودند، یکبار دیگر نتوانستند کمیته متحدی برای خود تشکیل دهند. جمال‌الحسینی، رهبر برجسته فلسطین، نه‌استعداد و نه حیثیت تحمیل نظریات خویش را بردشمنان دیرین خود داشت. بعد در ۱۹ مه ۱۹۴۶ پسر عموی او حاج‌امین‌الحسینی مفتی اورشلیم از توقیفگاه خود در فرانسه گریخت و در قاهره آفتابی شد. اعراب، بجز دشمنان قدیمش، خوشحال شدند و حزب حسینی فلسطین بازگشت فوری او را به آنجا خواستار شد. انگلیس‌ها از این تقاضا جا نخوردند. اتحادیه بعداً يك کمیته اداری عالی به ریاست مفتی و نایب‌رئیی جمال تشکیل داد و جهان عرب سرانجام به جنبش درآمد.

مذاکرات انگلیس و مصر درباره يك عهدنامه جدید متوقف شد و احساسات ضد انگلیسی در مصر بالا گرفت. سربازان انگلیسی از تحت‌القیوم‌های سابق فرانسه (سوریه و لبنان) بیرون می‌رفتند. عراق هنوز وفادار به نظر می‌رسید ولی عوام آن کشور قابل اعتماد نبودند. عبدالله بن حسین در ماوراء اردن صمیمیت خود را نسبت به انگلیس‌ها حفظ کرده و به موجب اعلامیه انگلستان به مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۷ ژانویه ۱۹۴۶ اطمینان یافته بود که لندن استقلال کامل کشور بیابانی او را خواهد شناخت. به رسمیت شناختن استقلال ماوراء اردن فقط يك قدم کوچک بود. اعراب به نحوی روز افزون احساس می‌کردند که باید به لندن فهماند که فقط در صورتی که «مسئله فلسطین» به طرز مطلوب حل شود، وفاداری ۴۰ میلیون عرب تأمین خواهد شد.

آژانس یهود نیز به همان اندازه از دو رنگی بریتانیا نگران بود. تمایل لندن به بررسی نوعی عقب‌نشینی از مصر به این معنی تلقی می‌شد که پایگاه‌های نیرومند در فلسطین جایگزین ناحیه تخلیه شده در مصر خواهد شد، حیفا جای اسکندریه را خواهد گرفت و نگو دهلیزی خواهد شد برای دسترسی انگلیس به کانال سوئز که مخرجی بود برای نفت ایران. تمام این مزایا بایک سیاست طرفدار عرب و به زیان یهودان «خریداری» میشد. پاسخ آنها با شدت عمل جدید داده شد تا انگلیس‌ها را وادار کند صهیونیست‌ها را به حساب آورند. در ۱۶ ژوئن پالماخ در تمام تحت‌القیوم‌ها ضربات شدیدی برای قدرت‌نمایی وارد کرد. گروه‌های حمله همراه آهن و پلی را که از مرز فلسطین می‌گذشت، خراب کردند. تمام این عملیات به دقت تنظیم شده و از لحاظ تاکتیکی بسیار مؤثر واقع شد. حیثیت انگلیس‌ها بسیار آسیب دید و ارتش بریتانیا تصمیم گرفت که این عملیات ایزدایی را به شدت تلافی کند. گرچه دیپلمات‌ها نتوانستند راه‌حلی پیدا کنند، ارتش که بارها تحریک شده بود، تصمیم گرفت که لااقل انتظامات کشوری را به زور تحمیل کند. جست و جوها و توقیف‌ها آغاز شد. انگلیس‌ها مرکز آژانس یهود را در اورشلیم و ادارات آن را در تل‌اوو، اشغال و تمام اوراق آژانس را ضبط کردند. آنها تقریباً همه‌جا را «جارو»

کردند، و فقط بن‌گوریون و شرتوک را نتوانستند پیدا کنند. مهمترین سران آنها را با کامیون به توقیف‌گاه لاترون *Latrun* بردند تا در زیر آفتاب سوزان تابستان کباب شوند و بر اشتباهات خود بیندیشند، محدودیتهای سختی دربارهٔ کسانی که دستگیر نشده بودند، برقرار شد.

در نتیجه این عمل یهودیان میانه‌رو نیز تحمل را از دست دادند. در اول ژوئیه اسرائیل گالیلی فرمانده هاگانا تصمیم گرفت که دستور اجرای عملیاتی به نام عملیات چیک *Chick* را صادر کند. این عملیات عبارت بود از بمب‌گذاری در مهمانخانه کینگ دیوید *King David*؛ گروه لچی نیز بنا بود عملیات مشابهی در ساختمان برادران داود *Dawid Brothers Building* انجام دهد. عملیات اولی مهمترین ضربت بود. جناح جنوب غربی مهمانخانه برای قرارگاه نظامی انگلستان انتخاب شده بود؛ بسیاری از اتاقهای دیگر مهمانخانه به دبیرخانه تحت‌القیومه اختصاص یافته بود. بنای مجاور جایگاه دژبان انگلیسها و شعبه تحقیقات ویژه آنها بود. تمام محوطه باسیم‌خاردار سنگین محصور شده بود و توریهای برای جلوگیری از پرتاب نارنجکهای اتفاقی کار گذارده بودند. مهمانخانه کینگ دیوید که بدین ترتیب از سایر نقاط مجزا شده و زیر مراقبت دائمی واحدهای نظامی آماده به‌رزم بود، به هستهٔ اداری انگلیسها و نمونهٔ فشار برضد ایرگون تبدیل یافته بود.

کوشش برای حمله به مهمانخانه باموشکهای دست‌ساز، که انگلیسها آن را «۷۳» نام داده بودند، به موفقیت نینجامید. یک هجوم جبیه‌ای به دهلیزهای سیم‌خاردار، جایگاههای محاط در حایل‌های کیسه شنی، و دروازه‌های فولادی، بی‌نتیجه می‌نمود. اما ایرگون وسیلهٔ دیگری داشت، و آن گذاردن بمب داخلی در شبستان عمارت بود. شعبهٔ امنیت بریتانیا شبستان را، که در زیر تمام ساختمان مهمانخانه گسترده بود، بکلی فراموش کرده و بدون محافظ گذارده بود. با این حال عملیات ایرگون چندین بار به تعویق افتاد. ارتباط میان ایرگون و هاگانا گسست. حملهٔ لچی عملی نشد. سرانجام ایرگون عملیات چیک را برای ۲۲ ژوئیه طرح‌ریزی کرد. حوالی ظهر آن روز اعضای واحد حملهٔ ایرگون در حالی که لباس عربی پوشیده بودند، در زیر زمین کافه رژانس *Régence* پرسه می‌زدند. هیچ‌کس به «عربها»یی که قوطیهای شیر حمل می‌کردند، توجه نمی‌کرد. وانگهی در آن هنگام هیچ‌کس بجز چند عرب که از کارگران آشپزخانه بودند در کافه نبود. این کارگران را در یک اتاق کنار افتاده زندانی و در را به‌روی آنها قفل کردند، و «عربها»ی ایرگون قوطیهای شیر خود را به محوطهٔ زیر آن جناح ساختمان که در اشغال انگلیسها بود، بردند. هر قوطی محتوی ۵۰۰ پاوند ترکیب ژلین‌نیت تروئیل *TNT-gelignite* بود که یک کارشناس مواد منفجره به نام مستعار گیدئون *Gideon* از فرقهٔ ایرگون تضمین کرده بود برای تخریب تمام جناح جنوبی عمارت کافی است. بمبهای «قوطی شیر»، که این برچسب «مین، دست نزنید» - باکمال دقت روی هر یک از آنها الصاق شده بود، تازه در محل خود نصب شده بودند که یک افسر انگلیسی اتفاقاً از آنجا گذشت. او به «عربها» بدگمان شد و پیش رفت تا به تحقیق پردازد. در همان هنگام یک پاسبان انگلیسی وارد شد. «عربها» وانگلیسها همزمان باهم آتش گشودند. دو عابر انگلیسی کشته شدند. ایرگونیها مجروحان خود را جمع و کارگران عرب آشپزخانه را رها کردند، و این کارگران به اطراف پراکنده شدند. افراد گروه حمله به سرعت فرار کردند، به‌درون کامیون پریدند و بی‌آسیب از آنجا دور شدند. در جلو مهمانخانه چند ترقه ترکید تا عابران پیاده را بترساند و بگریزانند. آنگاه همه‌چیز ظاهراً به حال اول باز گشت.

چند دقیقه از این حادثه گذشت و ده دقیقه بعد از ظهر يك نفر به مهمانخانه تلفن کرد که عمارت مهمانخانه تا نیم ساعت دیگر منفجر خواهد شد. فوراً پیامهای تلفنی به اداره روزنامه «پست اورشلیم» *Jerusalem Post* و سرکنسولگری فرانسه واقع در روبروی مهمانخانه، رسید. در داخل مهمانخانه کینگ دیوید هیچ کس تصور نمی کرد که اخطار تلفنی چیزی جز شوخی باشد. اما همه گیج و دستپاچه شده بودند. هیچ کس نتوانسته است درست بفهمد که در آن هنگام چه اتفاق افتاد. ۶ اینکه آیا دستور ماندن در محل یا ترك آن داده شده یا اصلاً دستوری داده نشده بود، موضوعی است که هیچ کس از آن آگاه نیست؛ اما این امر محقق است که فقط چندتنی از مهمانخانه بیرون رفتند. آن تخلیه فوری که منظور نظر ایرگون بود، انجام نگرفت. دقایق همچنان می گذشت تا اینکه در ساعت ۱۲/۳۷ تمام اورشلیم بر اثر يك انفجار شدید تکان خورد. جناح جنوب غربی هتل بر روی شبستان فرو ریخت و توده انبوهی از آوار در زیر ابر متراکمی از غبار و دود تشکیل داد. شش طبقه مهمانخانه به تل عظیمی تبدیل شد و بیش از ۱۰۰ نفر مرد و زن را در زیر خود مدفون ساخت. بیش از هشتاد تن انگلیسی، عرب و یهودی تلف شدند.^۷

سیاست خشن انگلستان میوه تلخی به بار آورد. واکنش بریتانیا در برابر این انفجار فوری و قابل پیشبینی بود. یکبار دیگر انگلیسها منزجر و متوحش شدند و یکبار دیگر تمام نفوس یهودی را و همچنین هاگانا، آژانس یهود و افراطیان را، مقصر دانستند. پس از این واقعه آنها بار دیگر از درهم شکستن مقاومت متحد یهودیان در لحظه ای که هاگانا نگرانی زیادی درباره عملیات کینگ دیوید داشت، عاجز ماندند. عقاید جهودان موقتاً میان ستایش این موفقیت و وحشت حاصل از آنهمه قتل نفس، مردد مانده بود. گالیلی به **مناخم بگین** *Menachem Begin* رهبر ایرگون تلفن کرد و اصرار ورزید که او اعلام کند تنها گروه او بمبها را کار گذارده اند. در فرانسه بن گوریون به خبرنگار فرانس سوار گفت که «ایرگون دشمن مردم یهود است...»^۸ تنور اختلاف گرم شد و هاگانا و آژانس یهود خواستند خود را از معرکه کنار بکشند. مرگ غیر نظامیان، مخصوصاً یهودیان، موفقیت عملیات را لکه دار ساخت و نفرت تازه ای متوجه ایشوو شد. انگلیسها امکان استفاده از اختلاف و تردید را نادیده گرفتند.

در حالیکه پیگردیهای وسیع در اورشلیم انجام میگرفت فرمانده قوای انگلیسی، سپهد سراولین بارکر *Sir Evelyn Barker*، يك فرمان محرمانه برای ارتش بریتانیا صادر کرد که بسیار تند و شدیدالحن بود. اما در کشوری که انگلیسها در آن در محاصره جاسوسان و مأموران اطلاعات بودند، بارکر می بایست انتظار این را داشته باشد که فرمانش به دست دشمنان بیفتد؛ و شاید همچنین احتمالی را می داد. در هر صورت مضمون فرمان، که هرگونه دوستی میان انگلیسها و یهودیان را منع می کرد، مسلماً جهودان را منزجر می ساخت، سوءظن آنها را نسبت به انگلیسها شدیدتر می کرد، آرامش طلبان را تحریک می کرد و صبوران را بسیار رنجیده خاطر می ساخت، فرمان او بدین مضمون بود:

من مصمم هستم که آنها تنبیه شوند و از احساس تحقیر و نفرت ما نسبت به رفتار خودشان آگاه گردند... من می دانم که این اقدامات مشکلاتی برای سپاهیان ایجاد خواهد کرد، اما یقین دارم که اگر علت تصمیم من برای آنها تشریح شود، وظیفه خود را خواهند دانست و جهودان را به نحوی که برای این نژاد بسیار ناگوار باشد، مجازات خواهند کرد.^۹

این نامه مانند خنجرى بود که از زیر شل نخ‌نمای اخلاقیات بریتانیا نمایان باشد. بدین معنی که يك کیفیت جبلى و مغرورانه ضد سامی را نشان می‌داد؛ آلبیون* خائن به بدترین وجه در آن جلوه‌گری می‌کرد. اینکه بارکر فرمان را باشتاب و خشم نوشته بود اهمیتی نداشت، و اینکه عملیات تحریک‌آمیز به حد نهایت رسیده و برخورد به موانع از حد تحمل بیشتر بود، آن نیز مهم شمرده نمی‌شد؛ اصل خود کلماتی بود که نگارش یافته بود. سرویس اطلاعات ایرگون در عرض بیست و چهار ساعت يك نسخه از فرمان را به دست آورده بود. ظرف يك هفته رونوشت‌هایی از فرمان مزبور بدون تفسیر روی دیوارها الصاق شد.

هیاهو و خشونت بریتانیا ادامه یافت. در ۲۴ ژوئیه دولت انگلستان يك کتاب سفید منتشر کرد و ارتباط میان آژانس یهود و عملیات تروریستی را نشان داد. تاریخ‌های مذکور در این کتاب به حد باورنکردنی، ناشیانه بود. گزارش بیشتر به دروغ‌سازی شبیه بود تا به يك تحلیل منصفانه. هیچ‌کس در فلسطین، اعم از انگلیسی یا یهودی، آن ادعاها را باور نکرد جز تنی که از صحت آن خبر داشتند. در ۳۰ ژوئیه کنینگم اعلام کرد که انگلیسها «دلیل آشکار» در دست دارند که تروریستها در تل‌اوئو هستند، و سپس عملیاتی را به نام عملیات شارک *Shark* برای آزادکردن شهر از دست آنها آغاز کردند. بیست‌هزار سرباز لشکر ۶ هوابرد و ژنرال کاسل با پشتیبانی سایر واحدها عملیات پژوهشی دقیقی را بامجزا ساختن نقاط مورد سوءظن آغاز کردند. در چهار روز ۱۰۰،۰۰۰ جهود در گردانها و ۱۰۰۰۰ تن از آنها در سازمان تحقیقاتی تیپ مورد بازپرسی و بازرسی قرار گرفتند و ۷۸۷ تن از آنها در پایان تحقیقات با کامیون به توقیف‌گاه رفح منتقل شدند. انگلیسها پنج انبار اسلحه، مقداری مواد منفجره، اوراق غیر قانونی، و حتی اوراق بهادار جعلی یافتند. این اقدام تاحدی مؤثر بود ولی متناسب با کوشش و وقت صرف‌شده نبود؛ به علاوه هیچ «تروریست» مظنون به انفجار مهمانخانه کینگ دیوید پیدا نشد. فرمان بارکر، پیگردیم‌های تل‌اوئو و فرارگروه حمله مهمانخانه کینگ دیوید، تمام کوشش‌های بریتانیا را خنثی کرد.

یهودیان اکنون وارد راه بدون بازگشت شده بودند، هرچند که این موضوع هنوز در لندن و واشنگتن و حتی اورشلیم و تل‌اوئو معلوم نشده بود. تنها چاره‌ای که برای دولت انگلستان در صورت امتناع آن از اجابت حداقل تقاضای جهودان باقی‌مانده بود، اعمال زور خالص در يك «رزم مبهم و نفرت‌انگیز» بود. دولت انگلستان دیگر امید به تحمیل هیچ راه‌حلی نداشت مگر اینکه ارتش را وارد يك سیاست فشار دسته‌جمعی کند. از طرف دیگر هر قراردادی با آژانس یهود مسلماً امیدهای مربوط به يك اتحاد انگلیس و عرب را برباد می‌داد و به سرکشی اعراب نیز، شاید در سراسر خاورمیانه، می‌انجامید. لندن بامشکل عجیبی روبه‌رو شده بود، مشکلی که بیشتر اعضای دولت در برابر سایر امور فوری و بحرانی‌های دیگر، عمداً نادیده گرفتند.

باترس و اعمال زوری که در کوچه‌های تل‌اوئو حکمفرما بود، جریان امور باز به صحنه فعالیت دیپلماتیک کشانده شد. در ۳۱ ژوئیه مجلس عوام اطلاع یافت که کمیته‌ای که پس از کمیته تحقیق انگلستان و امریکا تعیین شده است، کار را براساس يك طرح سازشگرانه روبه‌راه کرده است. این طرح که به طرح موريسن - گردیدی *Morrison Grady* موسوم بود به پیشنهاد تقسیم فلسطین به

* Albion - نام شاعرانه بریتانیا. - م.

کانتونهای مختلف که از طرف وزارت مستعمرات تسلیم شده بود، شباهت داشت. در ۱۹۴۶ دیگر هیچ طرحی تازگی نداشت. طرح موریس - گریدی مبتنی بود بر تقسیم تحت‌القیومه به یک ایالت یهود، یک ایالت عرب، و دو ناحیه بیطرف - اورشلیم و نگو. به مرور زمان این دو ایالت ممکن بود به یک کشور واحد دو ملتی یا به دو مملکت مجزا تبدیل شوند. در نخستین سال اجرای طرح ۱۰۰،۰۰۰ مهاجر یهودی اجازه ورود به فلسطین را می‌یافتند. این طرح بیشتر یک راه حل انگلیسی بود تا یک راه حل انگلیسی و امریکایی، زیرا به دستور پرزیدنت ترومن نمایندگان ایالات متحده آمریکا خود را از مذاکرات نهایی بیرون کشیده بودند. این طرح مهاجرت ۱۰۰،۰۰۰ نفری همان بود که پرزیدنت ترومن خواسته بود، اما واشینگتن را از گرفتاری در حل مسئله فلسطین برکنار می‌داشت، تاچه رسد به اینکه تعهدی برای اعزام سربازان امریکایی ایجاد کند. تحقیقات طولانی انگلیس و امریکا، که به پیشنهاد موریسن - گریدی منتهی شد، از لحاظ نگه‌داشتن انگلیسها در فلسطین با پشتیبانی امریکاییها، بی‌نتیجه از کار درآمده بود.

اما از لحاظ مذاکره با عربها و صهیونیستها نتیجه آن‌قدرها هم عقیم نبود. در ۵ اوت کارگزاران آژانس یهودی پس از ملاقات با بن‌گوریون در پاریس، این طرح را رد کردند و پیشنهادی از خود تسلیم نمودند که مبنی بود بر تقسیم فلسطین. در ۱۲ اوت اتحادیه عرب در اسکندریه تشکیل جلسه داد و با مذاکره با بریتانیای کبیر موافقت کرد، مشروط بر اینکه آژانس یهود دو دولت امریکا در مذاکرات شرکت نکنند و طرح موریسن - گریدی مبنای مذاکرات قرار گیرد. بعداً در همان ماه هیئت‌مدیره عالی فلسطین - سازمان عرب همشأن با آژانس یهود - با مذاکرات بدین شرط موافقت کرد که از مفتی حاج امین‌الحسینی برای شرکت در مذاکرات دعوت شود. اعراب و یهودیان لااقل مایل به مذاکره بودند، هرچند نه مستقیماً بایکدیگر و نه درباره اقدامات کمیته انگلیسی و امریکایی. بنابراین انگلیسها در ۱۰ سپتامبر کنفرانسی در لندن تشکیل دادند که در آن فقط نمایندگان از کشورهای مستقل عرب حضور داشتند. اعراب طرحی برای تشکیل یک کشور واحد عرب براساس کتاب سفید سال ۱۹۳۹ تسلیم کردند. انگلیسها کنفرانس را بدون تعهد یا تفسیری تعطیل کردند.

انگلیسها اکنون می‌توانستند براساس شرایط اعراب مذاکره کنند که امریکا را می‌رنجاند و یهودیان فلسطین را به مقاومت شدید تحریک می‌کرد، یا مودت با اعراب را به نفع یک کشور یهود از دست بدهند، بایقین به‌اینکه تمام خاورمیانه در نتیجه طغیان و شورش منهدم خواهد شد. حتی یک سیاست واقع‌گرایانه تقسیم تحت‌القیومه بین ملک عبدالله فرمانروای ماوراء اردن و آژانس یهود فقط خصومت سایر کشورهای عربی را جلب می‌کرد و انگلستان را به تعهد نگهداری ملک عبدالله وادار می‌ساخت که ممکن بود از قدرت نظامی روبه‌کاهش لندن فراتر رود. برای اعضای پریشان و مردد کابینه، که کوهی از مشکلات گیج‌کننده داخلی درپیش داشتند و وضع بین‌المللی کشورشان پیوسته بدتر می‌شد، هر یک از دو شق نامطلوب به نظر می‌رسید. بنابراین تنها چاره را در این یافتند که مانند اسکارلت اوهارا *Scarlett O'Hara* * «فکر در باره موضوع را به فردا محول کنند.»

برای فلسطین «فرداها»ی متعدد وجود نداشت. وضع در فلسطین هرگونه احتراز از شدت عمل را غیر ممکن می‌ساخت، زیرا هر قدر که کار هرج و مرج

* نام قهرمان زن کتاب بر باد رفته اثر مارگارت میچل. م.

بالا می‌گرفت، برای افزایش کشمکش جای خالی باقی بود. در ماه اوت انگلیسها بار دیگر از توسعه مهاجرت جلوگیری کردند و سیاستی پیش گرفتند که به موجب آن مهاجران «غیرقانونی» را به توقیفگاههای قبرس می‌بردند. برای بسیاری از یهودان سفر به ارض موعود چیزی نبود جز به خطر انداختن جان خویش با عبور از شبکه‌های سیم‌خاردار که توسط آلمانها، امریکاییها و انگلیسها در سرراهها کار گذارده شده بود، و در آخر کار سفر خطرناکشان به توقیفگاههای گرم و پرگرد و خاک قبرس ختم می‌شد نه به فلسطین. سیاست جدید برای تخفیف بدگمانی اعراب چندان مؤثر نشد و نه تنها بر خصومت یهودیان بسیار حساس افزود بلکه عقاید عمومی جهان را نیز به طور کلی به مخالفت واداشت. در فلسطین اتحادآشفته «مقاومت متحد» در اواخر تابستان و اوایل زمستان با همکاری مقطع ادامه یافت، هرچند که نگرانیهای هاگانا و آژانس یهود پیوسته افزایش می‌یافت. بعد در حدود وقت کنفرانس انگلیس و عرب در ماه سپتامبر، ظاهراً راه حل بالنسبه معقولی پیدا شد. مقاصد اعراب و یهود برای انگلیسها آشکار شد. لندن ممکن بود به تصمیمی برسد و عواقب آن را تحمل کند. بحران در تحت القیمومه موقتاً تخفیف یافت.

انگلیسها به يك سیاست دوگانه دلجویی دست زدند تا آرامش را هرچه ممکن است تمدید کنند. پنج تن از طرفداران حاج‌امین از طرف وزارت مستعمرات آزاد شدند و عفو عمومی درباره سایر حامیان مفتی اعلام شد. رهبران آژانس یهود نیز از اردوگاه لیدا آزاد شدند. این اقدام ظاهراً نتیجه خوبی به بار آورد زیرا که در ۲۹ اکتبر هاگانا تروریسم را محکوم کرد و ارتباط خود را با ایرگون و لچی گسست. مع هذا این متارکه ظاهری به هیچ وجه از تقاضاهای یهودان و اعراب نکاست؛ بلکه در حقیقت عکس آن مصداق یافت. در مدتی که انگلیسها در لندن به دفع الوقت می‌گذراندند و پیگردها و توقیفهای خود را در فلسطین ادامه می‌دادند، هر دو طرف مخاصم نیروهای خود را برای موقعی که حقیقت معلوم شود، تقویت می‌کردند. در پاییز وضع صهیونیستها بانشرانه‌هایی از مبارزه انتخاباتی امریکا، تحکیم شد. نامزدهای حزب دمکرات و حزب جمهوریخواه هر دو با پیشنهاد مهاجرت صد هزار یهودی به فلسطین، موافق بودند. انگلیسها نمی‌توانستند موافقت امریکاییها یا آرزوهای صهیونیستها را نادیده بگیرند. در ماه دسامبر بیست و دومین کنگره صهیونیستها در شهر بال اجلاس کرد. طرفداران پایداری به پیروزی شایان نایل آمدند. خاییم وایتسمان و میانه روان دیگر آن قدر رأی نیاوردند که مانند سابق قدرت رهبری سیاست را داشته باشند. سیاست آنها، که برای اتکا به بریتانیا و برای مذاکره تعدیل شده بود، طرد شد: نه محبت و نه تاریخ گذشته نمی‌توانست از تأسیس يك کشور یهود جلوگیری کند: به نشانه احترام نسبت به وایتسمان، پست ریاست سازمان صهیونیست خالی گذارده شد. پس از کنفرانس منابع دنیای صهیونیست آشکارا به دست طرفداران مقاومت افتاد. اگر بریتانیا می‌توانست به نحو دلخواه سازش کند، صهیونیستهای میانه‌رو ممکن بود نقشی ایفا کنند، اما در هر حال صهیونیسم تصمیم گرفته بود که کشوری برای خود به وجود آورد.

نفوس عرب در فلسطین منتظر پایان عملیات خشونت‌آمیز بود و بابررداری به دیپلماتهای عرب، به مفتی و حتی به انگلیسها امید بسته بود. اعراب که آزرده خاطر و بیمناک و عموماً سرکش بودند و از لحاظ فردی هیچ گونه تأمینی نداشتند، قضایا را از زوایای خاص می‌نگریستند. فقیران مذلت کشیده، روستاییان و کارگران مزارع، از اوضاع تقریباً بی‌اطلاع بودند و سر و کاری با وقایع نداشتند. سخنگویان اعراب از جانب برگزیدگان بی‌سازمان و سران عشایر مطلق‌العنان، فرستاده شده

بودند. در حقیقت تنها پایگاه قدرت نهفته برای رهبری در فلسطین در دست عوام الناس خشم آگین، بی ثبات و متلون المزاج بود. عوام از لحاظ تهدید یک عامل جدی به شمار می رفتند اما از جهت عنصر جنگی بسیار بی تأثیر بودند. در قسمت اعظم سال ۱۹۴۶ فشار روی انگلستان از طرف ساکنان فلسطین چنانکه انتظار می رفت، از طریق اخطارها و تهدیدهای ممالک عرب وارد می آمد. در داخل فلسطین علی رغم شدت روزافزون بحران، عجز رهبری محلی هنوز برطرف نشده بود. حتی باتسلط روبه افزایش ریاست عالیہ حاج امین الحسینی، بدگمانیها و رقابتیهای کهن همچنان از یک نهضت متحد عرب جلوگیری می کرد. عداوتیهای دیرین خانوادگی، کینه، غرور و عادات مزمن اعراب را به دو قسمت طرفداران حاج امین به نام حسینیها و حزبی به نام حزب نجاده که زیر نفوذ ملک عبدالله فرمانروای ماورای اردن قرار داشت، تقسیم کرده بود. هر یک از این دو رهبر یک ارتش خصوصی تشکیل داده و مجبور کرده و علناً عهد کرده بود که سیاست طرد انگلیسها و انهدام یهودیان را پیش گیرد؛ اما هر یک نسبت به دیگری نفرت می ورزید. در نتیجه علی رغم کوششهای حاج امین الحسینی در مصر، هیچ گونه حکومت عربی پشت پرده مانند آژانس یهود، هیچ نوع ارتش مخفی که با هاگانا قابل مقایسه باشد، و هیچ نهضت ساکت و محکم عرب که منتظر فرصتی باشد تا اگر انگلیسها عاجز ماندند بتوانند با نیروی خود به مقصود برسند، وجود نداشت. پس از یک سال بحران و مذاکره، تنها چیزی که باقی ماند عبارت بود از بند و بستهای توأم با اکراه، رهبران تبعید شده، سازمانهای محلی ابتدایی و دسته هایی از جنگجویان غیر منظم که رقیب یکدیگر بودند.

در ماه دسامبر آشوب در تحت الحمایه مقیاس وسیعتری به خود گرفت. انگلیسها، که از حملات پراکنده ایرگون - لچی به هیجان آمده بودند، اعلام کردند که تازیانه زدن بر مجازاتیهای سابق افزوده شده است. در ۲۷ دسامبر یک ایرگونیست ۱۷ ساله به نام کیمچی *Kimchi* هجده ضربه شلاق خورد. در ۲۹ دسامبر ایرگون به تلافی این تنبیه یک سرگرد و سه درجه دار انگلیسی را در سه دستبرد سریع دستگیر کرد و به هر یک از آنها هجده ضربه شلاق زد. یک هفته بعد انگلیسها دستور تازیانه زدن را لغو کردند، و این امر ایرگون و ایشوو را خوشحال ساخت. انتقام مؤثر واقع شده بود. شب هنگام در ۲۹ دسامبر نگهبانان گردان هفتم چتر باز به اتومبیلی که به سرعت می خواست از مانع بگذرد، تیراندازی کردند. انگلیسها یک جهمودرا سخت مجروح ساختند و چهار تن دیگر را اسیر کردند: قرارگاه ارتش انگلستان فوراً دستگیری چهارتن تروریست را که می بایست به موجب مقررات فوق العاده فوراً محاکمه شوند اعلام کرد. این مقررات مجازات اعدام را درباره تروریستها مقرر می داشت. آن هفته عید میلاد در ارض اقدس، هفته ای بس غم افزا بود.

هر چند که آژانس یهود مسئولیت عملیات ایرگون را از خود سلب کرده بود، ولی از «نقار» با سایر سازمانهای یهودی بهره فراوان برد. آن آژانس تاحدی می توانست خشم بریتانیا و اتهامات وارد از آن را با برکنار بودن از عملیات تروریستی ایرگون و لچی، دفع کند. روی دیگر سکه عبارت بود از انیکه افراطیان فاقد خویشتن داری و گاه موقع شناسی بودند. حملات آنها باعث شدت اقدامات تلافی جویانه بریتانیا می شد، زیرا انگلیسها بین تحمل و تلافی فاصله زیادی نمی گذاشتند. با این حال هرگز حتی یک لحظه هم اداره کنندگان سیاست انگلستان درلندن و افسران ارتش انگلیس در فلسطین فراموش نمی کردند که جهمودان قدرت و اراده دفاع از منافع خود را دارند، و نیز اینکه وقت اخذ تصمیم به سرعت می گذرد. سال ۱۹۴۶ همان طور که شروع شده بود، پایان یافت - یعنی با وحشت، سرخوردگی و ناکامی.

از سپتامبر تا ژانویه چندان تغییری حاصل نشد. هیچ چیز فراموش نشد و هیچ تجربه جدیدی نیز به دست نیامد. در ناسازگاری جهودان و اعراب نیز کوچکترین وقفه‌ای حاصل نشد. در ۲۷ ژانویه ۱۹۴۷ دومین کنفرانس لندن گشایش یافت ولی حتی با امیدهای تیره‌تری از آنچه که در سپتامبر گذشته وجود داشت. گرچه جمال‌الحسینی ظاهراً نماینده اعراب فلسطین بود، آژانس یهود همچنان به تحریم کنفرانس ادامه میداد. ایالات متحده آمریکا هیچ ناظری به کنفرانس اعزام نداشته بود. بنابراین بوین وزیر خارجه انگلستان و آرتر کریچ جونز وزیر مستعمرات آن کشور فقط می‌بایست به نمایندگان کشورهای عربی و جمال‌الحسینی گوش فرا دهند که هنوز تقاضای مبرم خود را تکرار می‌کردند و هنوز بحث‌های کهنه حقوقی، روانی و تاریخی را بازبانی بسیار آشتی‌ناپذیر پیش می‌کشیدند. پیشنهادهایی که با نمایندگان آژانس یهود مطرح شده بود فقط ثابت می‌کرد که در چهار ماهی که از کنفرانس قبلی گذشته است، صهیونیستها در روش خود ثابت قدم‌تر شده‌اند. دیگر هیچ راه میانه‌ای بین حد اقل تقاضاهای اعراب و یهود، وجود نداشت.

سرانجام انگلیسها پیشنهاد خود را به‌طور یکطرفه تسلیم کردند، و آن اینکه اگر اعراب و یهودیان بتوانند در مورد يك کشور واحد مرکب از اتباع عرب و یهود رضایت دهند، سرپرستی انگلستان بیش از پنج سال طول نخواهد کشید. به موجب این طرح جمعیت فلسطین به حکومت خودمختار محلی با تقسیم‌بندی به ناحیه‌هایی به نام کانتون نایل می‌شدند، بی‌آنکه این ناحیه‌ها به کشورهای مستقل تبدیل شوند. یکصد هزار مهاجر یهود می‌بایست در مدت دو سال اجازه ورود به فلسطین را داشته باشند ولی پس از آن به اعراب اجازه داده می‌شد که در تعیین سیاست آینده مهاجرت دخالت داشته باشند. این راه حل برای بریتانیای کبیر بسیار مطلوب بود، زیرا که هم موقع آن را در خاورمیانه تحکیم میکرد و هم باعث رنجیدگی صهیونیستهای آمریکا نمی‌شد. عملاً نیز به اعراب بیش از آنچه که امید داشتند داده می‌شد و به صهیونیستها کمتر از حد انتظارشان. آژانس یهود این پیشنهاد را فوراً رد کرد زیرا که از ایجاد يك کشور یهودی که درهای آن به روی مهاجران یهود باز باشد، جلوگیری می‌کرد. اعراب طرح انگلیسها را فقط وعده‌ای برای اقدام آینده می‌پنداشتند - وعده‌ای که حق اعراب را برای حکومت بر کشور خود محدود می‌کرد. به محض اینکه اعراب و یهود موافقت می‌کردند، دوباره عملیات آلبیون حيله‌گر آغاز می‌شد - یعنی فریفتن بانوید و ربودن مزایای سوق الجیشی. پس از دوبار امتناع، فلسطین به يك کشور پادگانی با حکومت نظامی، تبدیل شده بود. چنین حکومتی

دارای مقرراتی بود که تمام آزادیهای مدنی را به نام نظم محدود میکرد. تا ژانویه ۱۹۴۷ بیش از ۸۰۰۰۰ سرباز انگلیسی و ۱۶۰۰۰ تن پلیس، با واحدهایی از لژیون عرب ماوراء اردن، در تحت‌القیمومه مستقر شده بودند. حتی با وجود يك سرباز یا افسر پلیس در برابر هر هجده نفر غیر نظامی، هیچ‌گونه آرامشی برقرار نشد. قسمت ساختمان بزرگ بتونی به نام دژهای تگارت Teggart در سراسر تحت‌القیمومه به نحوی که دژ - کاخهای زمان جنگجویان صلیبی را به‌خاطر می‌آورد، برپا شد. اردوگاههای وسیع ارتشی و نیروی هوایی، موانع بیشمار در جاده‌ها، و سیمهای خاردار به فواصل کوتاه، برقرار شد. تمام تسمیلات و وسایل لازم برای يك پلیس مدرن فراهم شد. انگلیسها بدون حکم قانونی اشخاص را دستگیر و اماکن را بازرسی می‌کردند و بدون تشریفات دادگاهی دستور جریمه و ضبط اموال صادر می‌کردند. باتخلیه ۲۰۰۰ غیر نظامی انگلیسی راه برای تشدید اعمال وحشت

هموار شده بود. کسانی که باقی مانده بودند در مناطق امن مجزا و پراز نگهبان و محصور باسیم خاردار، نگهداری می شدند. پس از صدور فرمان بارکر هرگونه دوستی باجهودان ممنوع شده بود و فقط یازده تن غیر نظامی انگلیسی هنوز در خارج از اردوگاههای مسلح می زیستند. در خیابانها گشتیهای نظامی و تانکها پیوسته در آمد و رفت بودند. واحدهای نیرومند دریایی در نزدیکی ساحل گشت می دادند تا جلو کشتیهای حامل مهاجران قاچاق را بگیرند. برای هرکس، چه در داخل و چه در خارج تحت القیمومه، وضع تحمل ناپذیر شده بود.

آنچه در راه مقاصد انگلستان بزرگترین مشکل را تولید می کرد این بود که این تدابیر پرخرج - که سپاهیان بسیار را درگیر می ساخت و مبالغ گزافی از لیره های پرارزش انگلستان را به خود جلب می کرد و بدینگونه مانع قابلیت انعطاف سیاست لندن در سایر نقاط جهان می شد، اصلاً دردی را دوا نکرد. اگر شیطان هم به بوین و وزارت مستعمرات و ارتش بریتانیا بیشترین سیاستها را پیشنهاد می کرد، و می خواست نتایجی را تضمین کند که از سیاست خود آنها تا سال ۱۹۴۷ شومتر باشد، به قدر خود آنها موفق نمی شد. انگلیسها به جای مجزا کردن تروریستها، خود را مجزا کرده بودند. انگلیسها، که از آمیزش و صحبت با اهالی محل و دوستیهای قدیم محروم مانده بودند، در تاریکی انزوا به سر می بردند، جز تانکهای سنگین و جایگاههای محصور در سیم خاردار مأمونی نداشتند. در حالی که تروریستها آزادانه در همه جا جولان می زدند، ۱۰۰۰۰۰ انگلیسی در پناهگاههای زیرزمینی خودمانند کوران و کران می زیستند. در گرداگرد آنها جهودان با کمال دقت يك حکومت پنهانی تشکیل می دادند، مقادیر زیادی اسلحه قاچاقی وارد می کردند و از مقررات انگلیسی می گریختند یا آنها را نادیده می گرفتند. حتی اعراب سالمند، که قبلاً سر و سری با انگلیسها داشتند، از کوششهای ضعیف آنان انتقاد می کردند و به تدریج از متحدان خود دست می شستند. از این رو برمساعی خود افزودند و دو واحد شبه نظامی عرب رسماً مسلح شدند و او نیفورم پوشیدند. در برابر چشمان نیمه کور انگلیسها دو کشور غیر قانونی، یکی عرب و یکی صهیونیست، در حال ایجاد بودند، اوضاع دیگر تحمل ناپذیر شده بود و انگلیسها می خواستند هرچه زودتر از فلسطین خارج شوند. از ژنرال گرفته تا سرباز ساده، همه از وظایف مشکل خود، از سرکشی جهودان و نومییدی اعراب، به تنگ آمده بودند. هیچیک از آنها نمی خواست به زور متوسل شود و تن به خونریزی دهد. آدمکشی شاید بیفایده بود و مخالف اخلاق نیز. طرز فکر وزارت خارجه بریتانیا هرچه بود، فلسطین ارزش نگاهداری نداشت. در بریتانیا کنفرانس لندن تقریباً معلق مانده و صبر کابینه انگلستان تمام شده بود. در تمام دنیا مردم «غیر مسئول» عیبجویی و انتقاد می کردند. هرکس نسبت به مقاصد انگلستان سوء ظن داشت و تصمیمات آن را بی اعتبار می دانست. حتی اعضای کابینه نیز کم کم نسبت به منظره های خویش مشکوک می شدند. سیاست انگلستان در خاورمیانه از سال ۱۹۴۴ نقشه های وسیعی کشیده بود و محبت نسبت به اتحادیه عرب پیوسته کم و زیاد می شد. عقاید مربوط به استفاده از مصر به منزله پایگاه نیز شدت وضع می یافت. تصمیم درباره تبدیل کنیا به پایگاه قدرت؛ استفاده از اهمیت عدن، نگون و حیف؛ بررسی مناسبات با ایران و ماوراء اردن؛ و پیشبینی صف بندی و تمایلات آینده سوریه و لبنان، همه مانند کفها و کوههای آب دریا به وجود می آمد و از میان می رفت. تا ۱۹۴۷ تحت القیمومه فلسطین برای انگلستان بیش از آنچه که يك موضع سوق الجیشی باشد، باری تحمل ناپذیر شده بود. مسائل موجود در واشینگتن، مسکو و خاور دور می بایست مورد توجه قرار گیرد، در

حالی که سوسیالیزاسیون خود انگلستان و مشکلات حقیقی اقتصاد داخلی وقتی برای کابینه کارگری باقی نگذاشته بود تا به فلسطین بیندیشد.

در فوریه ۱۹۴۷ بریتانیا تیره‌ترین ایام پس از جنگ را می‌گذراند. بریتانیای کبیر گرچه در نبرد برضد محور فاتح بود، ولی تمام منابع خود را به مصرف رسانده بود و دیگر نمی‌توانست تعهدات سابق خود را در خارج از کشور انجام دهد. لندن به امریکایی‌ها خاطر نشان کرده بود که نیروهای بریتانیا باید از یونان بیرون برده شوند. این اولتیماتوم مؤدبانه به آنجا انجامید که امریکا در ماه مارس به موجب دکترین ترومن گرفتار دفاع ترکیه و یونان شود. ارتش انگلستان حتی برای مراقبت از امپراتوری نیز کافی نبود، و بنای امپراتوری در حال فرو ریختن بود. هندوستان در آستانه استقلال بود. مصری‌ها از قیمومت انگلیس‌ها خسته شده بودند. در تمام مستملکات آسیائی و افریقائی جنبش‌های ناسیونالیستی بدفرجام به وجود آمده بود؛ احزاب مخفی در مالایا و کنیا توطئه‌هایی علیه انگلستان می‌چیدند.

فقط در خارج نبود که حیثیت انگلستان رو به افول می‌رفت. در داخل نیز به همان نسبت که فترت بعد از جنگ بیشتر می‌شد، اقتصاد آن هرچه بیشتر به رکود می‌گرایید. شش سال جنگ و دو سال صلح فشارهای سخت و کمبودهای بی‌پایان و فرسایش‌های روحی را موجب شده بود. به علاوه، جزایر بریتانیا چندین سال متوالی به سخت‌ترین توفانهای زمستانی دچار شده بود. واردات گندم کاهش یافته بود و ذخایر گندم و شیر در خطر بود. در ۷ فوریه دولت اعلام کرد که ذخایر زغال سنگ بسیار تقلیل یافته است، و سپس جیره‌بندی سختی در مصرف برق برقرار کرد. کارخانه‌ها بر اثر فقدان سوخت و نیرو پی‌درپی بسته می‌شدند. ترس از بیکاری گسترش یافت. بابرنامه سنگینی که مستلزم اخذ تصمیمات فوری در يك کشور فرسوده و سرمازده بود، کابینه انگلستان ناچار خود را از مسئله فلسطین بکلی فارغ کرد.

در ۱۴ فوریه انگلیس‌ها ناگهان اعلام کردند که تصمیم گرفته‌اند مسئله فلسطین را به سازمان ملل متحد ارجاع کنند. بویین چهار روز بعد طی نطقی در مجلس عوام علت ناتوانی انگلستان را در سازش دادن اعراب و یهودیان ذکر کرد.

در فلسطین تقریباً ۱،۲۰۰،۰۰۰ عرب و ۶۰۰،۰۰۰ یهودی زندگی می‌کنند. برای یهودیان نکته اساسی ایجاد يك کشور مستقل یهودی است. برای اعراب نیز اصل عمده مقاومت جدی در برابر يك سرزمین مستقل یهودی در هر قسمت از فلسطین است... آمیدی به رفع این کشمکش با هرگونه مذاکراتی میان طرفین، نیست... ۱۱

آنچه بویین روشن ساخت این بود که بریتانیا نمی‌تواند بدون رنجاندن ایالات متحده امریکا و گسستن اتحاد اساسی انگلیس و امریکا یا آزرده ساختن جهان عرب و تخریب وضع مخاطره‌آمیز بریتانیا در خاورمیانه، به‌طور یکجانبه عمل کند. از آن حقارت‌آمیزتر این بود که بریتانیا وسایل و منابع اجرای تصمیم را نداشت، ولو اینکه چنین امری سودمند می‌بود. انگلستان، که در بن بست عجیبی که ساخته خودش بود گیر افتاده و از هرطرف با بحران روبرو شده بود و مورد انتقاد بی‌پایان قرار گرفته بود، طفل سرراهی فلسطین را دم در سازمان ملل متحد گذاشت.

در آن زمان هیچ‌فرد ذی‌علاقه‌ای نمی‌توانست رویه بریتانیا را درباره فلسطین از لحاظ صوری قبول کند، مخصوصاً پس از اینکه بعد از نطق بویین، که از روی

کمال خشم ایراد شده بود، کریچ جونز وزیر مستعمرات در ۲۵ فوریه به مجلس عوام گفت: «ما برای تسلیم تحت القیمومه، به سازمان ملل متحد نمی‌رویم.» ۱۲ بدین گونه چنین می‌نمود که انگلیسها بر سر فلسطین اختلاف نظر پیدا کرده‌اند. درست در همان هنگام که انگلیسها ظاهراً می‌رفتند تا از فلسطین دست بکشند، برخی از اعضای دولت می‌خواستند قیمومت انگلستان بر فلسطین را ادامه دهند، شاید پس از اینکه اقدامات سازمان ملل در این باره بی‌نتیجه می‌ماند. کابینه انگلستان می‌کوشد تا هم سازمان ملل را به مداخله تشویق کند و هم آماده باشد تا در صورت شکست اقدامات آن فلسطین را تخلیه کند یا در آنجا باقی بماند. برای بسیاری از صاحب نظران این دو گونگی يك مانور مزورانه انگلیسی به نظر می‌آمد تا بدان وسیله در حالی که مزایای سوق الجیشی اشغال فلسطین را در دست دارد، مسئولیت اخذ تصمیم را به عهده سازمان ملل واگذارد. نه اعراب و نه یهودیان باور نمی‌کردند که پس از يك نسل سرمایه‌گذاری در مجموعه‌ای از پایگاههای نظامی در چنین ناحیه حیاتی، بریتانیا از آن خارج شود. دیپلماتها، اعم از خوشبین و بدبین، باور نمی‌کردند که انگلیسها واقعاً انتظار تصمیمی را از سازمانی که به نحوی روزافزون گرفتار رقابت شرق و غرب بود، داشته باشند. بدین گونه افراد ذیعلاقه پیوسته شکاکتر می‌شدند و می‌خواستند منظور نهایی را دریابند. برای اعراب و یهودیان لااقل پس از ماه فوریه، تغییراتی از حیث توسعه میدان نبرد، حاصل می‌شد.

در حالی که هرگونه مذاکره تادریافت یادداشت رسمی بریتانیای کبیر از طرف سازمان ملل متحد معلق مانده بود، تجزیه و تحلیل مشکلات جدید انگلستان در فلسطین آغاز شد. هرچند که نامعلومی وضع در لندن سیاستهای متضادی به وجود آورده بود، در خود فلسطین وضع مبهم تر بود. ژنرالها و افراد کشوری مأمور اداره تحت القیمومه می‌بایست سیاست خود را روز به روز و از يك اولتیماتوم به اولتیماتوم دیگر، تعیین می‌کردند. معدودی از اشخاص از مقاصد دولت، کارگری سر در می‌آوردند، چونکه مقاصد آن دولت اصلاً معلوم نبود. سیاست می‌بایست در برابر بی‌نظمیهای مداوم، به فوریت تعیین شود. کمتر اتفاق می‌افتاد که وزارت خارجه، وزیر مشاور، یا رئیس ستاد ارتش، مورد مشاوره قرار گیرند. دستورهایی که از بالا می‌رسید، مبهم بود، و بنابراین شگفت نبود اگر کسانی که می‌خواستند مختصر اطلاعی درباره نیات حقیقی بریتانیا به دست آورند، غالباً به مقصود نرسند. شواهد زیادی برای پشتیبانی عملی از هر نظریه‌ای وجود داشت، و برای هریک هم یافتن دلایل متضاد ممکن بود. تنها امر مسلم این بود که روش کار می‌بایست در جریان آشوب تعیین شود.

در ۲ آوریل بریتانیای کبیر رسماً از تریگ وهلی Trygve Lie دبیر کل سازمان ملل متحد تقاضا کرد که جلسه مخصوصی از مجمع عمومی برای بررسی مسئله فلسطین تشکیل دهد. در خود فلسطین فعالیتهای تحریک آمیز و عملیات منکوب کردن شورش و زد و خورد، کمافی السابق ادامه داشت. گرچه هاگانا و آژانس یهود از عمل مستقیم خودداری می‌کردند، ایرگون و لچی از فعالیتهای خود دست نمی‌کشیدند. در ۱۹۴۷ افراطیان عملیات خود را تشدید کردند و این امر انگلیسها را به چنان واکنشی واداشت که عکس العمل آن شدت بخشیدن به عملیات آشوبگرانه بود. مساعی بریتانیا برای حفظ نظم باقوه قهریه، مخصوصاً تهدید به اعدام، دایره بینظمی را وسیعتر ساخت. در ماه آوریل شش تروریست ایرگون در زندان به سر می‌بردند و حکم اعدام درباره‌شان صادر شده بود و فقط منتظر نتیجه دادخواست پژوهش بودند که درباره يك نفرشان به نام دوو گرونر Dov Gruner

داده شده بود. ایرگونیها به تلافی حکم اعدام گروئر يك افسر و يك ضابطه كشوری انگلیسی را دزدیده بودند. این دو فرد انگلیسی فقط وقتی آزاد شدند که حکم اعدام معلق ماند - و این خود شاهی بود بر اثر بخشی تروریسم. در ۱۴ آوریل، پس از رد شدن درخواست پژوهش، مقامات انگلیسی تصمیم گرفتند که احکام اعدام را به موقع اجرا گذارند. و تسلیم شانتاژ نشوند. چهارتن از ایرگونیستها، از جمله گروئر، مخفیانه از اورشلیم به يك دژ نظامی در عکا منتقل شدند و با رعایت تمام احتیاطات امنیتی در ۱۶ آوریل به دارآویخته شدند. ایرگون فوراً به طرح عملیات تلافی جویانه برضد زندان عکا پرداخت تا بقیه زندانیان یهودی را آزاد کند. صرف نظر از مانورهای دیپلماتیک، بر شدت آشوبگری در تحت القیمومه افزوده شد.

در ۲۸ آوریل جلسه مخصوص مجمع عمومی در ليك سوكسس *Lake Success* گشایش یافت. گزارشهای رسیده از تحت القیمومه فلسطین نمایندگان سازمان ملل را به جنب و جوش انداخت. نقارمیان شرق و غرب هنوز سازمان ملل متحد را فلج نکرده و کسانی را که سازمان ملل را وسیله ای برای صلح جهانی می دانستند، مایوس نساخته بود. شاید همین ایمان به ارزش وامكانات سازمان ملل متحد بود که بیش از هر چیز دیگر سد راه اعراب شد. این ایمان در بسیاری از نمایندگان دولتهای عضو هنوز وجود داشت. اتحادیه عرب معتقد بود که مسئله فلسطین اساساً به انگلیس و اعراب مربوط است و واشینگتن، مسکو و آژانس یهود، و حتی سازمان ملل متحد هیچگونه حق قانونی و اخلاقی برای مداخله در سرنوشت يك ملت عرب ندارند. صهیونیستها برعکس خواهان شناسایی رسمی خود در هر مرکزی بودند. سخنگویانشان می توانستند با آوردن مثالهایی از کتاب مقدس و آمیختن آنها با تفسیرهایی از قانون بین الملل و ملاحظات اخلاقی، دلایل جالبی اقامه کنند. دکتر آباهیل سیلور *Abba Hillel Silver* که به نیابت از طرف بن گوریون در سازمان ملل حضور یافته بود، بیاناتی با فصاحت و احساس ایراد کرد. بن گوریون رئیس آژانس یهود بود و نمی خواست فلسطین را ترک کند. سخنان دکتر سیلور بدین شرح بود:

مردم یهود به جامعه ملتها تعلق دارند و مسلماً از سایر مردمانی که آزادی و استقلال ملیشان تثبیت شده و نمایندگانشان در اینجا نشسته اند، کم استحقاقتر نیستند. یهودیان متحدان شما در جنگ بودند و برای رسیدن به پیروزی مشترك با خود شما فداکاریها کردند. نمایندگان مردمی که ارزشهای روحی و اخلاقی به بشریت دادند و به شخصیتهای انسانی و متون مقدسی که در زمره گنجینه های شما هستند الهام بخشیدند، و اکنون زندگی خود را در سرزمین باستانی خود از نو پی ریزی می کنند، پس از اندك مدتی از طرف شما در این مجلس با عظمت سازمان ملل متحد مورد استقبال قرار خواهند گرفت. ۱۳

گرچه در باطن امر صهیونیستها نیز به قدر عربها سخت بودند، و در ظاهر روش قابل انعطافی پیش گرفته بود، نمایندگانشان نسبت به مقامات و حیثیت سازمان ملل رعایت کمال احترام را می کردند. برعکس اعراب منفی و مبارزه جو به نظر می رسیدند و برای اجتناب از پرسش و استفسار به مانورهای مختلفی دست می زدند.

اعراب نیز به قدر جهودان وقت داشتند تا دعاوی خود را به کمیته‌ای که برای شنیدن حجت‌هایشان تشکیل شده بود تسلیم کنند، اما تا آن هنگام معلوم شده بود که از دخالت سازمان ملل متحد، حضور سیلور در سازمان، همدلی آشکار برخی از نمایندگان با بیانات پرشور صهیونیست‌ها، ناراضی بودند. اعراب اساساً خواهان يك فلسطين مستقل عرب بودند و چنین استدلال می‌کردند که فلسطین در حقیقت يك کشور عربی است و «حق» دارد که مستقل باشد. چون «حق» به جانب آنها بود هیچ شق دیگری، هیچ سازشی و هیچ دادوستدی، نمی‌توانست وجود داشته باشد. آنها یایک فلسطين عربی می‌خواستند یا هیچ - نه معامله‌ای، نه راه حل نسبی، نه تقسیمات کانتونی، و نه دو کشور مجزا، هیچکدام امکان نداشت. [به نظر آنها] برآوردن آرزوهای صهیونیست‌ها احیای گذشته باز نگشتنی و نقض حق خودمختاری بود، و این بر همه، بجز اشخاص سبک مغز، آشکار بود. هنری کاتن Henry Catton عضو کمیته عالی عرب ادعاهای عادلانه اعراب را به شرح زیر تشریح و استدلال‌ات جهودان را بدین گونه تجزیه و تحلیل کرد:

صهیونیست‌ها فلسطین را به این دلیل ادعا می‌کنند که زمانی، بیش از دو هزار سال پیش، یهودیان سرزمینی در يك قسمت آن داشته‌اند. اگر چنین استدلالی اساس حل مسائل بین‌المللی قرار گیرد، در مناطق وسیعی از جهان ملتها باید جا به جا شوند، و این بدان معنی است که نقشه تمام دنیا باید عوض شود. گفته‌اند که چرخ تاریخ راحتی بیست سال هم نمی‌توان به عقب برگرداند. پس اگر بخواهند آن را برای بخشیدن کشوری بر اساس يك ارتباط تاریخی زودگذر بیست قرن به عقب برگردانند، چه باید گفت؟ ۱۴

بنابراین، واضح بود که تمام استدلال‌ات یهودیان - گزارشهای اقتصادی، مطرح ساختن مسئله آوارگان، اعلامیه بالفور - همه مطالبی توخالی و فریبنده بود. برای بسیاری از اعراب بهتر بود که حق داشته باشند و همه چیز را از دست بدهند تا سازش کنند و تقریباً همه چیز را به دست آورند. ۱۵ روی همین اصل بود که اعراب طرح بریتانیا را در ماه ژانویه رد کرده بودند. با آنکه پنج نماینده و دوستان بسیار یا دوستان احتمالی در سازمان ملل داشتند، دیپلمات‌هایشان عده زیادی را از خود رنجانده یا باخود مخالف کرده بودند. در جهانی که هیچ مسئله‌ای صورت قطعی نداشت و عدالت فقط یکطرفه بود، اعراب چگونه می‌توانستند ناسازگار باشند؟ جهودان از دعاوی خود دفاع کردند و چون آماده سازش بودند برای حل مشکل دنبال راه سازشگرانه‌ای می‌گشتند. تقریباً از همان ابتدا با وجود سرسختی اعراب، احساسات عمومی باتشکیل نوعی کمیته تحقیق موافق بود. هرچند که عقاید عمومی در مورد ترکیب این کمیته اختلاف داشت، نظر امریکا برای تشکیل گروه بیطرفی از ملتهای کوچک که برای بریتانیا قابل قبول بود، غلبه کرد. روسها برعکس پیشبینی عده زیادی از صاحب نظران، به جلوگیری از کار تحقیق کمتر علاقه مند بودند تا به تخلیه تحت القیمومه از طرف انگلستان. نتیجه جلسه مخصوص مجمع عمومی عبارت بود از تشکیل گروهی از نمایندگان شانزده کشور. این گروه که به کمیته مخصوص سازمان ملل درباره فلسطین (باعلامت اختصادی UNSCOP موسوم شده بود، مرکب بود از نمایندگان استرالیا، کانادا، چکوسلواکی، گواتمالا، هند، ایران، هلند، پرو، سوئد، اوروگوئه، و یوگوسلاوی. سابقه و صلاحیت اعضای کمیته جدید به نحو قابل ملاحظه‌ای فرق می‌کرد. مثلاً يك نفر هندی مسلمان که

تجربه بین‌المللی زیادی نداشت، دوتن «تازه مسیحی» طرفدار جدی صهیونیسم از امریکای جنوبی که تصور می‌رفت بیطرف باشند، یک ایرانی طرفدار عرب، و عده‌ای اشخاص شریف و شایسته که اطلاعشان از خاورمیانه محدود بود.

با این حال، کمیته سازمان ملل متحد درباره فلسطین شاید تاحدی که در سال ۱۹۴۷ امکان داشت و منصفانه می‌نمود، نماینده کشورهای کوچک در سازمان ملل متحد بود. اعضای این کمیته امیل ساندستروم *Emil Sandstrom* قاضی سوئدی را به ریاست برگزیدند و خدمات بسیار ذی‌قیمت دکتر رالف بانچ *Ralph Bunche* مدیر کل شورای سرپرستی را که برای یاری به کمیته موقتاً از شغل اصلی خود معاف شده بود، تأمین کردند.

در فلسطین هیچ‌کس اعم از جهود، عرب، یا انگلیسی، اطمینان زیادی به بیطرفی یا انصاف کمیته جدید تحقیق، که بیست و دومین کمیته از این نوع از ابتدای تحت‌القیومگی فلسطین بود، نداشت. یهودیان نسبت به مقاصد انگلیسها سوءظن داشتند؛ اعراب تصور می‌کردند که توطئه‌ای از طرف انگلیس و امریکا در کار است؛ مأموران و افسران ارتش بریتانیا نسبت به صلاحیت کمیته شك داشتند و از مداخله آن متنفر بودند. با این حال به مرور زمان همه بجز اعراب فلسطین برای همکاری حاضر شدند. کمیته سازمان ملل درباره فلسطین سرانجام بر اثر کوششهای شدید خود احترام همگان را جلب کرد. در ۱۶ ژوئن جلساتی برای اصغای مدافعات طرفین تشکیل داد. آن روز روز خوبی برای شروع کوششهای مربوط به صلح نبود. در ۴ مه ایرگونیستها حمله خود را به زندان عکا با موفقیت آغاز کردند. پس از شکافتن دیوارها با انفجار گروه حمله ۲۵۱ زندانی را آزاد کرد، ولی پنج عضو گروه مزبور توسط انگلیسها دستگیر و به محاکمه کشانده شدند. یک دادگاه نظامی آنها را فوراً مرتکب جنایاتی یافت که جزای آن اعدام بود. انگلیسها با وقت‌شناسی عجیبی صدور سه حکم اعدام را به روز شروع تحقیقات انداختند.

دادگاه در یک بنای بزرگ، با ابهت و سفید که به حکومت تحت‌القیومه تعلق داشت، اجلاس کرد. برصندلی قضاوت یک سرهنگ انگلیسی باونیفورم نظامی جلوس کرده بود. در برابر او سه مرد جوان باشلوار خاکی کوتاه و پیراهن یقه‌باز ایستاده بودند. غله‌های آهنین آنان به شکل توده‌ای در کنار آنان بر روی هم گذارده شده بود. هیچ‌یک از آن سه تن به یک فرد آدمکش زیاد شباهت نداشت. در پشت آن سه مرد جوان ردیفهایی از صندلی قرار داشت که روی آنها سی نفر از بستگان متهمان نشسته بودند. جریان محاکمه سریع و خشک بود. پیش از اینکه تماشاگران به منظور قضاوت پی برند، حکم مجازات نخستین زندانی خوانده شد: «دادگاه رأی می‌دهد که شما بابه‌دار آویخته شدن، اعدام شوید.» سرهنگ همین کلمات را به سرعت برای سایر زندانیان تکرار کرد. جوانان محکوم شروع کردند به خواندن «هاتیک‌وا» *"Hatikva"*، سرود ملی یهودیان. سایر جهودان حاضر در دادگاه، در حالی که عده زیادی از آنها می‌گریستند، در خواندن سرود شرکت کردند. سرهنگ برگشت و بدون ابراز کوچکترین احساسات، از اطاق خارج شد. ۱۶ همان‌طور که عملیات آشوبگرانه موجب اعدامهای ماه آوریل شده بود، به همان‌گونه اعدامهای مزبور باعث حمله به عکا شد، و حمله به حکمهای اعدام در ماه ژوئن انجامید. عده کسانی که گمان می‌کردند این دور و تسلسل با اقدامات کمیته سازمان ملل درباره فلسطین پایان خواهد یافت، خیلی کم بود. آشوب و کشتار در فلسطین به طریقه معمول زندگی تبدیل شده بود. دیپلماتهای سازمان ملل متحد بخوبی با اوضاع تحت‌القیومه - شکستن دیوارهای زندان، حمله‌های مسلحانه، دادگاههای نظامی، واحکام اعدام - آشنا شده بودند.

چندتن از اعضای کمیته سازمان ملل متحد درباره فلسطین از اوضاع آن سامان، مخصوصاً ارزشمندی که انگلیسها برای حفظ آرامش پیش گرفته بودند، یکه خوردند. این حالت تکان و تحیر در نمایندگان امریکای لاتین شدیدتر بود. در امریکای لاتین از مدتها پیش فرق میان جنایت سیاسی و جنایت جزایی، مشخص شده بود. علی رغم احتجاج انگلیسها که سه تن ایرگو نیست جوان آشوبگر و آدمکش بوده اند، ناظران امور آنان را میهن پرستان پرشور، ولی البته گمراه می دانستند. حکم اعدام آنها به جرم جنایات سیاسی، در تبدیل خورگه گراسیا - گراندوس *Jorge Gracia-Grandos*، نماینده گواتمالا، به طرفدار جدی آرزوهای جمودان، نقش مهمی ایفا کرد. وی درباره آنان چنین گفت: «این مردان برای آرمانهای خود می جنگند، همان گونه که در اروپا بر ضد هیتلر جنگیده بودند. آنها به خاطر مردم و معتقدات خود مبارزه می کنند، و من وجداناً نمی توانم بر علیه آنها رأی دهم.» ۱۷ گراسیا - گراندوس هر چند کوشید تا بی طرف بماند، همان گونه که همگان او قبلاً کوشیده بودند، از لحاظ احساساتی نتوانست به سر نوشت فلسطین بی علاقه بماند.

اعضای کمیته سازمان ملل متحد درباره فلسطین به اتفاق رفتار خشونت آمیز انگلیسها را مورد بحث قرار دادند و اکثریت آنان رأی دادند به اینکه قطعنامه ای با کلمات دقیق درباره احکام اعدام برای حکومت تحت القیمومه فرستاده شود. انگلیسها به طور غیر رسمی از آنچه که به حساب خودشان دخالت بیجا در امور حکومت تحت القیمومه بود، رنجیدند و رسماً یک تلگرام خشک رسمی مبنی بر اینکه قضیه جنبه قضایی داشته است، فرستادند. انگلیسها شاید از سازمان ملل متحد می خواستند وارد ماجرای فلسطین شود ولی به کمیته سازمان ملل متحد درباره فلسطین اجازه مداخله در امور تحت القیمومه را نمی دادند.

ایرگو نیستها نیز مانند انگلیسها چندان اعتمادی به کمیته سازمان درباره فلسطین نداشتند. در حالی که اعضای کمیته در سراسر فلسطین رفت و آمد می کردند و رسماً بانمایندگان یهود و بریتانیا و گاه به طور غیر رسمی با اعراب ملاقات می کردند، ایرگو نیستها برای عملیات تلافی جویانه در برابر احکام اعدام، آماده می شدند. در ۱۳ ژوئیه عمال ایرگون دو گروه بان انگلیسی و یک منشی وزارت جنگ را که در یک خیابان در *Natanya* ناتانیا قدم می زدند، گرفتند. یک اتومبیل نزدیک شد و گروهی از مردان مسلح هر سه تن را روی صندلی عقب اتومبیل انداختند. اتومبیل با سرعت دور شد و از نظر ناپدید گشت. منشی، که یهود بود، چند دقیقه بعد هویت خود را ثابت کرد و در حالی که هنوز دست و پایش بسته بود، از داخل اتومبیل به یک نارنجستان انداخته شد. اتومبیل بادو گروهبانی که دست و پا بسته روی صندلی عقب آن افتاده بودند، بدون کوچکترین نشانه ای غیب شد. انگلیسها فوراً اولتیماتوم دادند: **ناتانیا** دو گروهبان انگلیسی را باید تا ساعت ۷ بعد از ظهر ۱۴ ژوئیه بدون آسیب تحویل دهد. مقامات شهر رسماً اعلام کردند که بی تقصیرند و از سیاست تروریستی پشتیبانی نمی کنند. این موضوع در روش انگلیسها تغییری نداد. عمال محلی هاگانا آدم دزدی را محکوم کردند و به جست و جوی بی نتیجه ای دست زدند. در بامداد ۱۴ ژوئیه فرستنده مخفی ایرگون اعلام کرد که تا حکم مجازات افراد ایرگون تخفیف نیابد، دو گروهبان رها نخواهند شد. ۱۸

در ساعت ۷ آن شب انگلیسها **ناتانیا** و بیست زیستگاه اطراف آن را مشمول قانون حکومت نظامی اعلام کردند؛ ۵۰۰۰ سرباز انگلیسی آن ناحیه را از بقیه فلسطین جدا کردند و هیچ نقطه جست و جو ناشده ای باقی نگذاشتند. پیدا کردن گروگانها هنوز ممکن نبود. **ناتانیا** به شهر ارواح شباهت داشت، در هیچیک از

خیابانهای آن راهگذری بجز تانکهای گشتی و سربازان مسلح، دیده نمی‌شد. تمام ساکنان در خانه‌های خود توقیف بودند. در جریان واری و تجسس، تمام امور شهر فلج شد. سپاهیان انگلیسی پی‌درپی دسته‌های سی‌چهل نفری یهودیان را به محل بازپرسی می‌آوردند، ولی یافتن گروگانها ممکن نشد. یکبار دیگر عملیات محاصره و تجسس بیشتر ماند. این بار ممکن بود جان دوسرباز انگلیسی به خطر افتد. کمیته سازمان ملل درباره فلسطین دریافت که قضیه صورت مجادله تاریخی و بحثهای مستدل و آرام و مدارك متقن دارای قوت قانونی که معمولاً به مجمع عمومی سازمان ملل تسلیم می‌شد، ندارد - بلکه آنچه هست فقط تعصب، انتقام و مرگ است.

شاید آشوبهای روزمره در فلسطین بیش از آنچه که اعضای کمیته سازمان ملل درباره فلسطین تشخیص می‌دادند، آنها را به لزوم تقسیم آن سرزمین معتقد می‌ساخت. بدون شك این آشوبها و شدت عملها و رشکستگی سیاست بریتانیا را آشکار می‌ساخت. نشانه‌های عجز این سیاست در تحت‌القیومه از هرطرف هویدا بود. هیچکس در فلسطین خواهان ادامه رژیم تحت‌القیومگی نبود، حتی خود انگلیسها، برخی از ساکنان فلسطین حتی به تقسیم آن نیز حاضر شده بودند. گراسیا - کراندوس نماینده گواتمالا و انریکه رودریگز فابریکات *Enrique Rodriguez Fabregat* نماینده اوروگوئه ترتیبی برای ملاقات با بگین *Begin*، شخصیت مرموزی که ریاست ایرگون را داشت، داده بودند. در آن هنگام ملاقاتهای بگین با اشخاص برجسته راهگذر ظاهراً موجب برانگیختن خشم نیروهای امنیتی انگلستان می‌شده است. در هر حال ملاقات بادو عضو کمیته سازمان ملل متحد درباره فلسطین، که به امید تقلیل تشنجات ناشی از آدم‌دزدی ایرگون صورت گرفته بود، به بگین فرصت داد تا علت امتناع از آزاد ساختن گروگانهای انگلیسی و آرزوهای خود را در مورد ایجاد يك فلسطین بزرگتر برای یهودیان، تشریح کند:

«سه‌تن از سربازان ما توسط يك دادگاه نظامی غیرقانونی، به مرگ محکوم شده‌اند. ما گروهبانان انگلیسی را بمنزله تضمینی در برابر به‌دار آویختن افراد خود، نگه داشته‌ایم. دادگاههای نظامی انگلستان حق کار کردن در فلسطین را ندارند. آنها محاکم يك ارتش اشغالگرند. به‌عنوان عکس‌العمل در برابر این دادگاههای غیرقانونی ما دادگاههایی از خودمان تشکیل می‌دهیم و هرگز کسی را بی‌آنکه ابتدا مورد قضاوت قرار دهیم، اعدام نخواهیم کرد.»

فابریکات گفت: «اما این گروهبانها ارتباطی با محکوم شدن افراد شما ندارند.»

بگین سر خود را تکان داد و گفت: «آنها سربازان ارتشی هستند که به‌خاک ما تجاوز کرده‌اند. بریتانیا اگر از احترام به قوانین جنگ سر باز زند و سربازان ما را هنگامی که اسیر جنگی هستند اعدام کند، باید عواقب آن را متحمل شود.»^{۱۹}

گراسیا - کراندوس بعداً به‌یاد آورد که چگونه کوشیده بود بگین را به عدم امکان بنیانگذاری يك سرزمین فلسطین برای تمام جهودان معتقد سازد، اما در آن هنگام کاملاً آگاه نبود که تلویحاً احتیاج به تقسیم فلسطین را به دو قسمت، قبول کرده است. او در این مورد چنین می‌گوید:

من گفتم: «نظریات ایرگون در این مورد (حق تاریخی یهودیان نسبت به سرزمین فلسطین) برای ما بسیار معلومند و بحث درباره آنها بیفایده است. ما مسلماً نمی‌توانیم راه‌حلی در نظر بگیریم که حقوق اعراب را به حکومت خودمختار و کشوری آزاد و متعلق به خودشان، به حساب نیاورد.»^{۲۰}

همه اعضای کمیته سازمان ملل متحد درباره فلسطین به قدر گراسیا - گراندوس از این راه حل مناسب برای تحت‌القیومه، مطمئن نبودند. يك بحران دیگر مسائل فلسطین را نه تنها برای کمیته سازمان ملل متحد درباره فلسطین بلکه نیز برای سایر قسمتهای جهان، روشنتر ساخت. در ماه ژوئن وقفه‌ای در مهاجرت غیر قانونی یهودیان پدیدار شد - شاید به‌علل تاکتیکی و شاید هم به‌علل فنی. بعداً در اواخر روز ۱۷ ژوئیه يك کشتی بخار چوبی به نام اکسودس Exodus 1947 ۱۹۴۷ (این کشتی قبلاً يك ناوگشت زن ساحلی به نام پرزیدنت وارفیلد President Warfield بود که بین بالتیمور تانوزفلک آمد و رفت می‌کرد) آهسته به سوی ساحل پیش آمد. این کشتی که اصلاً برای ۷۰۰ مسافر ساخته شده بود به شکل يك سربازخانه شناور با گنجایش ۴۵۰۰ نفر، درآمده بود. همه سرنشینان این ناو مهاجران غیر قانونی بودند که اگر به دست انگلیسها می‌افتادند به قبرس تبعید می‌شدند. رزمنان انگلیسی اجکس Ajax و پنج ناوشکن که در تاریکی دیده نمی‌شدند، کشتی اکسودس را با کمال دقت تعقیب می‌کردند. در سپیده دم روز بعد، این ناو ساحلی بی‌اهمیت مورد توجه تمام کسانی واقع شده بود که به سرنوشت تحت‌القیومه فلسطین علاقه‌مند بودند. این کشتی که نه بزرگترین عده غیر مجاز پناهندگان جهود را که تا آن زمان به فلسطین می‌رفتند، حمل می‌کرد و پیش از طلوع بامداد ۱۱ ژوئیه از بندر تولون در فرانسه بدون راهنما عزیمت کرده بود. تقریباً همان موقعی که کشتی از بندر خارج شد، يك ناوشکن انگلیسی آماده به حرکت در پهلوی آن قرار گرفته بود. در اثنای روز هواپیماهای گشتی انگلیسی پیشروی کشتی را به طرف غرب تعقیب کرده بودند و نزدیک فلسطین ناوهای تعاقب کننده تقویت شدند. يك حرکت سریع به طرف ساحل احتمالی موفقیت را بسیار ضعیف می‌کرد، ولی سرنوشت ماجرای اکسودس هرچه بود - موفقیت یا اسارت - انگلیسها یکبار دیگر یقین داشتند که بامقامات جدی یهودیان مواجه خواهند شد. کارکنان و سرنشینان اکسودس آماده پایداری در برابر هرگونه کوشش انگلیسها برای تصرف کشتی، بودند. دور و بر میز رشته درهمی از سیم خاردار، پرچین چوبی و موانع دیگر، از جمله شلنگی که به دیگ بخار وصل شده بود، قرار داشت. اکسودس کوشید تا در نزدیکی غزه از چنگ ناوگان انگلستان بگریزد و نزدیک بود موفق شود که ناوشکنها راه براو بستند. ماجرا درست کمی مانده به آبهای فلسطین آغاز شد.

بزودی پس از ساعت ۳ بامداد ۱۸ ژوئیه، اکسودس، شاید به قصد ورود در آبهای بین‌المللی، تغییر مسیر داد. يك گروه تفنگدار انگلیسی آماده ورود به عرشه اکسودس شد ولی مجبور گشت که راه خود را بانبرد بگشاید. رزم شدیدی در عرشه و اطراف سکانگاه در گرفت و جهودان با افکندن قوطیهای کنسرو به انگلیسها از کشتی خود دفاع کردند. در این گیر و دار سه یهودی، از جمله یکی از افسران کشتی که يك فرد امریکایی به نام ویل برنستاین بود، کشته و بیش از صد جهود زخمی شدند. وقتی که واقعه به اوج خود رسید، جهودان فلسطین به رادیوهای خود گوش

می‌دادند، زیرا که اکسودس برای ایشوو پیام می‌فرستاد. در چند دقیقه سرنوشت پناهندگان بر همه کس معلوم شد. در سپیده دم ۱۸ ژوئیه اکسودس آهسته و بایک پاسور (اسکورت) انگلیسی به طرف حیفا رهسپار بود. بعداً وقتی که کشتی در آن روز به حیفا رسید ساندستروم قاضی سوئدی، رئیس کمیته سازمان ملل درباره فلسطین، از ساحل برآن می‌نگریست.

وقتی که حادثه اکسودس در ۱۸ ژوئیه به پایان رسید، هنگامی که کشتی زیر نظر انگلستان وارد بندر حیفا شد، وضع بریتانیا از لحاظ حیثیت سیاسی ممکن بود تا حد زیادی مشکل شود. شاید عده کمی از اعضای کمیته سازمان ملل متحد درباره فلسطین بودند که از رنجهای طولانی مهاجران غیر «قانونی» یهود، متأثر نشدند. این رنجها چه بود؟ نخست شب سیاه نازیسم، پس از آن اردوهای آوارگان تیره بخت، بعد زوال تمام امیدها وقتی که کشتی اکسودس در دیدرس فلسطین از رسیدن به ساحل باز ماند. اما «ماجرای» اکسودس به همان جا پایان نیافت، بلکه دوماه دیگر طول کشید. دولت بریتانیا، که از آنچه خودش انتقاد بیجا می‌پنداشت به تنگ آمده بود، تصمیم گرفت که واقعه اکسودس را عبرت قرار دهد. بجای انتقال مهاجران به قبرس، انگلیسها ایشان را به بندر عزیمتگاهشان در جنوب فرانسه باز گرداندند. فقط ۱۳۰ یهودی به میل خود پیاده شدند و بقیه بامحافظ به اردوگاههای آوارگان در منطقه بریتانیا در آلمان منتقل گردیدند. انتقامجویی ظاهری دولت بریتانیا و دوماه پرشکنجه میان نبرد در عرشه کشتی در ۱۸ ژوئیه و ورود پناهندگان در آلمان، به تضعیف حیثیت بریتانیا بمنزله یک سرپرست بیطرف در فلسطین انجامید. کارشناسان ماهر ادارات اطلاعاتی یهودیان هرگونه مایه افتخار را از چنگ انگلیسها ربودند.

کمیته سازمان ملل درباره فلسطین آن سرزمین تحت القیمومه را در ۲۰ ژوئیه ترك کرد در حالی که همان بحران و هرج و مرجی که هنگام ورود آنها به آن سرزمین وجود داشت، باقی مانده بود. اکسودس در نزدیکی حیفا لنگر انداخته بود. سه تروریست ایرگون هنوز محکوم به مرگ بودند و دو گروهبان انگلیسی به عنوان گروگان هنوز در دست یهودیان. اعراب، که کشمکش یهود و بریتانیا را از بیرون گود مشاهده می‌کردند، هنوز هیچ تمایلی به تعدیل تقاضاهای خود ابراز نمی‌داشتند. انگلیسها همچنان خشمگین بودند و سیاست دو روزه خود را ادامه می‌دادند، و همه می‌دانستند که این وضع قابل دوام نخواهد بود. سرانجام مهاجرانی که با کشتی اکسودس عازم فلسطین شده بودند، در توقیفگاههای آلمان محصور شدند، ایرگونیستهای محکوم اعدام شدند و دو گروهبان انگلیسی به تلافی این مجازات به دار آویخته شدند. با این حال همیشه برای یک بحران دیگر، برای آشوبگری و اعمال زور بیشتر، در فلسطین جا باقی بود. کمیته سازمان ملل متحد درباره فلسطین دانست که باید راه حلی پیدا کند، ولی همان طور که سرالزکنینگم کمیسر عالی بریتانیا اظهار داشته بود، یک راه حل صلحجویانه غیر محتمل به نظر می‌رسید. بیانات او در این باره چنین بود:

هیچ راه حلی که متضمن عدالت کامل نسبت به همه کس باشد، نمی‌توان یافت. این نکته هم مسلم است که یافتن راه حلی که کاملاً مورد موافقت همگان باشد، ممکن نیست. بنابراین چنین می‌نماید که تا حد نسبتاً زیادی هر راه حلی را که بتوان یافت، باید تحمیل کرد. بالاخره راه حلی باید پیدا کرد. زمان نشان داده است که در این کشور

اوضاع به سرعت رو به وخامت می‌رود. اوقات گرانبها به سرعت می‌گذرند.
تنها پاسخ يك راه حل سیاسی فوری است. ۲۱

از تحت‌القیمومه دیگر جز نامی به‌جا نمانده بود. آخرین امید به يك راه حل قطعی به اقدامات کمیته سازمان ملل درباره فلسطین، و در نهایت امر به تصمیمات مجمع عمومی، بستگی داشت.

با این حال به همان نسبت که شدت عمل و ناراحتی در تحت‌القیمومه افزایش می‌یافت و درست به همان اندازه که بحران جنبه بین‌المللی پیدا می‌کرد و دخالت سازمان ملل در کار می‌آمد، اعراب و یهودیان فلسطین آینده خود را از روی گذشته نزدیک دید می‌زدند. مدتی بیش از يك سال مخاصمه عرب و یهود همچنان ادامه یافت، ولی این مخاصمه علی‌رغم ناراحتیهای روزافزون با شدت عمل همراه نبود بلکه با کوششهای رقابت‌آمیز برای ترغیب انگلیسها به تحمیل يك راه حل مناسب بود. هرچند مشکل می‌توان باور کرد، ولی در کوشش برای تأمین آینده تحت‌القیمومه، طرفین معمولاً یکدیگر را نادیده می‌گرفتند و مساعی خود را متوجه جلب عنایت صاحب‌اختیاران انگلیسی خود می‌کردند. در سایر نواحی جهان صاحب‌نظران شاید بانهایت بدبینی وقوع يك جهاد و يك خونریزی وسیع را پیشگویی می‌کردند؛ ولی در فلسطین هر دو طرف امیدوار بودند تصمیمی گرفته شود که بتوان آن را قبول یا رد کرد. هیچیک از آنها هنوز خلاء قدرتی را (لااقل تامدتی که دست انگلیسها در کار بود) که در آن یهودیان و اعراب ممکن بود بدون کمک و به‌طوری نامحدود بایکدیگر به‌زد و خورد پردازند، پیشبینی نمی‌کردند. با ورود کمیته سازمان ملل متحد درباره فلسطین به آن سرزمین، احتمال هرگونه تصمیم تحمیلی برای آینده، زیاده‌تر شد. شاید مجمع عمومی را می‌شد مانند اهرمی به‌نفع یکی از طرفین به‌کار انداخت، ولی کلید این کار در لندن نزد کابینه انگلستان بود. نه‌یهودان و نه اعراب، خود را صاحب سرنوشت خویش نمی‌دانستند. کوششهای روزافزون بجای آنکه صرف مبارزه‌های بیموده شود، در سازمان ملل متحد به‌کار می‌رفت.

یادداشتها

۱. ایرگون، که در حدود ۴۰۰ عضو داشت، مبارزه ضد انگلیسی خود را در ژانویه ۱۹۴۴، ولچی نیز چنین مبارزه‌ای را تقریباً از همان وقت آغاز کرد.
۲. درباره «قاجاق» مهاجران اسنادی وجود دارد که تا ادامه حق السهم مهاجرت که از طرف بریتانیا تعیین شده بود، مرتباً تدوین می‌شد. رجوع کنید به - *Efraim Dekel, SHAI: The Exploits of Haganah Intelligence (New York: 1959); Leo W. Schwarz, The Munya M. Mardor, Strictly Illegal (London: 1949); Redeemers (New York: 1953); Bracha Habas, The Gate Breakers (New York: 1963).*
۳. *Major R. D. Wilson, Cordon and Search: With 6th Airborne in Palestine (Alrershot: 1949), p. 47*
۴. ادیسه یک نفره از میان مشکلات پیچیده فلسطین با کمیته انگلیس و امریکا در - *Mission (New York: 1947)* تألیف *Richard Crossman*، آمده است.
۵. میزان مسئولیت هاگانا در حمله به مهمانخانه کینگ دیوید کاملاً معلوم شده است. گالیلی در مخالفت با تروریسم مشهور بود، اما در تابستان ۱۹۴۶ هاگانا با ایرگون همکاری می‌کرد. مناخم بگین در *The Revolt (New York: 1951)* می‌نویسد که گالیلی اجازه اجرای عملیات چیک را به ما داد؛ با این حال تأخیر زیاد و وقفه در ارتباط میان ایرگون و هاگانا به گالیلی فرصت داد که ادعا کند (و شاید هم در این کار حق داشت) که فرمان حمله را در ۲۲ ژوئیه نداده است. اکنون

باگذشتن سالها از آن حادثه بسیاری از اعضای هاگانا می‌خواهند هم‌آن دوره‌های همکاری با ایرگون را فراموش کنند و هم همکاری هاگانا و انگلیسها در عملیات ضد ایرگون را.

۶. یکی از حکایاتی که در آن دوره نقل محافل بود و شاید هم جنبه ساختگی داشت، پاسخی بود که سرجان وی. شاو Sir John V. Shaw دبیر کل تحت‌القیومه فلسطین در برابر گزارش‌مدیر مهمانخانه دربارهٔ اختار ایرگون داده بود: «من برای فرمان‌دادن به یهودیان به‌اینجا آمده‌ام نه فرمان گرفتن از آنها» رجوع کنید به *Begin, 'This is the Resistance's Fighting Army' of Liberation (New York: n.d.), p. 13.*

۷. *Begin, Revolt, pp. 212-230.*

۸. همان کتاب، صفحه ۲۲۳. بگین گفته بن‌گوریون را بدین مضمون که «ایرگون همیشه با من مخالفت می‌کرد»، متذکر می‌شود. این گفته نفرت آژانس یهود و مخصوصاً جناح چپ آن را می‌رساند، زیرا که بگین واقعاً قوی بود. درست‌آیین‌ترین صهیونیستها نه می‌توانستند تجزیه‌طلبان افراطی را جذب کنند و نه طرد؛ حتی در قیام محله یهودیان ورشو تجزیه‌طلبان به روش خود رفتار کرده بودند، زیرا از آنچه که به گمان آنها اقدامات نصفه - نیمه بود، بیزار بودند. بن‌گوریون بایستی احساس کرده باشد که «صلیب» صهیونیستی او نام ژایوتینسکی را برخورد دارد.

۹. این فرمان در *Jon Kinkle, Seven Fallen Pillars The Middle East Front 1945 to 1952 (New York: 1953), pp. 42-43*

به‌طور کامل نوشته شده است. فصل حاوی این فرمان دارای عنوان مناسب "Gouvernement by Insult." است.

۱۰. *Wilson, Cordon and Search: Will 6th Aisborne in Palestine, p. 202*
بسیاری از انگلیسهای وارد در معرکه فلسطین به‌طور مستقل نفرت خود را از سیاست بریتانیا در آن سرزمین ابراز داشتند. و غالباً شباهت آن را با «آشوبهای» ۱۹۲۱-۱۹۱۸ ایرلند متذکر شدند. در این تشبیه عده دیگری از صاحب‌نظران نیز شرکت داشتند؛ مثلاً آوشالون حبیب *Aushalon Habib*، یکی از ایرگونیستهای جوان که در ژوئیه ۱۹۴۷ توسط انگلیسها به مرگ محکوم شده بود، در وصیتنامهٔ سیاسی خود شکست همین نوع تاکتیک و تکنیک انگلستان در ایرلند را ذکر کرد. همه در این موضوع متفق‌الرأی بودند که گرچه انگلیسها ممکن بود توسل به زور در کنیا یا مالایا برضد «محلّیها» را تحمل کنند، اما ضمناً معتقد بودند که ایرلندیها و یهودیان از قماش دیگری هستند؛ زیرا که سرکوبی آنها نفرت‌انگیز بود و به مرور زمان شرافت انگلستان را لکه‌دار می‌کرد.

۱۱. *Parliamentary Debates, House of Commons, Vol. 433 (London: 1947), col. 988*

۱۲. همان نشریه، ستون ۲۰۰۷.
۱۳. *Official Records Ist Special Session of the General Assembly, III (Lake Success, N.Y.: 1947), 116*

۱۴. همان نشریه، صفحه ۱۹۷.
۱۵. نمونه‌ای از آنچه که یک دوست دیرین اعراب، سرجان باگوت گلوب *Sir John Bagot Glubb* در *A Soldier with the Arabs (New York: 1957), p. 152* «عدالت، اگر آسمان به زمین بیاید» می‌نامد، این مکالمه میان گلوب و توفیق‌پاشا نخست‌وزیر ماوراء اردن است:
یک روز من به او توضیح می‌دادم که اگر یهودیان در یک نقطه معین پیشروی و نفوذ کنند، چه اتفاق خواهد افتاد و ما چگونه می‌توانیم از یک موضع مجاور عقب‌نشینی کنیم.
او (نخست‌وزیر ماوراء اردن - م.) گفت:
«شما نمی‌توانید عقب‌نشینی کنید.»
من گفتم: «اما اگر ما عقب‌نشینی نکنیم، قسمت بزرگی از ارتش از بقیه آن جدا و نابود خواهد شد.»

نخست‌وزیر به تندی گفت: «بهتر است بگذاریم که ارتش نابود شود تا اینکه قسمتی از کشور به دشمنی که هیچ‌گونه حقی به آن ندارد، تسلیم شود.»
من چنین استدلال کردم: «اما اگر ارتش نابود شود، دشمن تمام کشور را خواهد گرفت، نه تنها قسمت کوچکی از آن را که ما ممکن است از آن عقب‌نشینی کنیم. این مسلماً بسیار بدتر خواهد بود.»
۱۶. خورگه گارسیا - گراندوس، در کتاب *The Birth of Issael (New York: 1949), pp. 50-52*

شرح دست دومی از صدور حکم می‌دهد. برای اعلامیه‌های سیاسی سه زندانی، که در ۱۲

ژوئن صادر شد، رجوع کنید به: *Itzhak Gusion, Triumph on the Galloues* (New York: 1950), pp. 154-64.

۱۷. *Gascia - Grandos, Triumph on the Gallows*, p. 59

۱۸. دزدیدن دو گروهبان و بحران دوهفته‌ای که به قتل آنها انجامید شاید مهمترین واقعه در نبرد تروریستی طولانی بود. هرچند که تأثیر این رویداد در اعضای کمیته سازمان ملل درباره فلسطین بسیار زیاد بود، سرایت نفرت از فلسطین تحت قیمومت انگلستان به لندن، به همان اندازه اهمیت داشت.

۱۹. *Garcia - Grandos, The Birth of Israel*, p. 159.

۲۰. همان کتاب، صفحه ۱۵۷.

۲۱. همان کتاب، صفحات ۱۹۱-۱۹۲.

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED]

Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6	733
21/6	6/64	733

مكتبة جامعة جम्मو و كشمير

3

نتایج تحقیقات کمیته سازمان ملل درباره فلسطین به تدریج مانند موجی در سراسر خاورمیانه عربی منتشر شد. بریتانیای کبیر البته همچنان عامل عمده بود؛ اما تعیین سرنوشت فلسطین ممکن بود به طور عمده از راه مذاکرات بین المللی انجام گیرد؛ تمهید فشار و وعده ممکن بود به سازمان ملل به طور کلی و به کمیته سازمان ملل درباره فلسطین به طور اخص، واگذار شود. وقتی که اعضای کمیته به لبنان رسیدند، نمایندگان کشورهای عربی بار دیگر همان سخنان گذشته را ساز کردند. آنها هرگز به تقسیم فلسطین تن در نمیدادند و در صورت لزوم برای جلوگیری از آن، می جنگیدند. حمید بیک فرنجه اظهار کرد که امنیت فلسطین عربی در خطر است و این خطر به اعراب از هر جهت حق می دهد که با صهیونیسم مخالفت ورزند. پرواز سریعی به عمان پایتخت ماوراء اردن برای ملاقات با ملک عبدالله که برخی از اعضا تصور می کردند ممکن است مخفیانه روش میانه روی پیش گرفته باشد نشان داد که روش ماوراء اردن باروش سایر کشورهای عربی تفاوتی ندارد: ایجاد یک کشور یهودی فقط با اعمال زور ممکن بود و اعراب با تمام وسایل ممکن با آن مخالفت کردند. کمیته سازمان ملل درباره فلسطین هنگام ترك آن دیار نه تنها خاطراتی از هرج و مرج در تحت القیمومه بریتانیا با خود برد بلکه یاد خواستهای تغییرناپذیر و متضاد صهیونیستها و اعراب را نیز در خاطر داشت. این کمیته با مسئله ای روبه رو بود که ظاهراً از حد سازش معقول تجاوز میکرد.

در ۲۷ ژوئیه اعضای کمیته به ژنو محل تبادل افکار و مذاکرات نهایی، وارد شدند. با شش رأی در برابر چهار رأی تصمیم گرفتند که یک کمیته فرعی برای بازدید اردوگاههای یهودیان آواره در آلمان و اتریش، بفرستند. در آن دو کشور، در مجاورت اطاقهای گاز سابق نازیها، تصمیم جدی بیشتر یهودیان اروپا برای مهاجرت به فلسطین، کاملاً آشکار شد. وقتی که کمیته فرعی بازگشت، هر یازده عضو آن بین خود لااقل بر سر بعضی نکات مهم به توافق رسیده بودند. نخست اینکه کار قیمومت بریتانیا به شکست انجامیده و بریتانیای کبیر می بایست از میدان بیرون رود. حتی نمایندگان کشورهای مشترك المنافع و نمایندگان هلندی و سوئدی طرفدار انگلستان با این نکته موافق بودند. ملاقاتهای بعدی با نمایندگان وزارت خارجه بریتانیا فقط سوءظنهای مربوط به دوگانگی و ابهام عجیب روش لندن را تأیید کرد. هیچ کس از اوضاع تحت القیمومه راضی نبود و هیچ کس نمی توانست به کنه مقاصد انگلستان پی برد. گذشته از لزوم پایان دادن به قیمومت، موافقت کلی درباره احتیاج به حفظ وحدت اقتصادی فلسطین و تأمین

ساختمان دمکراتیک کشور یا کشورهای جدید که می‌بایست در نتیجه تقسیم به وجود آیند، حاصل شد. یازده اصل اساسی به اتفاق آراء قبول شد. با این یازده اصل، و یک اصل دیگر که فقط دو تن به آن رأی مخالف دادند، اعضای کمیته اساسی را بنیان نهادند که می‌بایست بنای یک راه حل عادلانه قرار گیرد.

ماهیت اصلی توصیه‌های کمیته سازمان ملل درباره فلسطین وقتی معلوم شد که اعضای آن بر سر پیشنهادی برای تقسیم سیاسی با اتحاد اقتصادی، اختلاف نظر حاصل کردند. در مورد خود مسئله تقسیم چندان بحثی وجود نداشت و فقط حدود دو کشور پیشنهادی مورد اختلاف بود.

اکثریت یک سرزمین یهود را پیشنهاد کرد که شامل جلیله شرقی، جلگه ساحلی مرکزی از نقطه‌ای در جنوب عکا تا نقطه‌ای در شمال ايسدود Isdud باشد و بیابان وسیع و لم یزرع نگو را در بر گیرد. بیابان نگو نقطه مهم مورد اختلاف میان اعضای کمیته سازمان ملل درباره فلسطین بود؛ رؤیاهای صهیونیسم برای آباد ساختن بیابان بر هدفهای سوق الجیشی بریتانیا در آن بیابان، غلبه کرد. بدین ترتیب سرزمین عرب شامل جلیله غربی، فلسطین مرکزی، و جلگه ساحلی در شمال اقصی و جنوب اقصی می‌شد. ناحیه اورشلیم - بیت لحم می‌بایست یک ناحیه بین‌المللی را تشکیل دهد و تحت اداره سازمان ملل متحد باشد. یک دوره آزمایشی دوساله می‌بایست در اول سپتامبر ۱۹۴۷ آغاز شود و بریتانیای کبیر آن را به تنهایی یا با یک یا چند عضو سازمان ملل اداره کند. مهاجرت یهود می‌بایست به میزان ۶۲۵۰ نفر در ماه در نخستین دو سال و ۵۰۰۰ نفر در هر ماه پس از آن باشد. یک اتحاد اقتصادی می‌بایست پایه یک عهدنامه دهساله عرب و یهود را تشکیل دهد.

اقلیت اعضای کمیته، که با خواستهای اعراب موافقت داشتند، می‌خواستند طرح دیگری بریزند که عده کافی از نمایندگان مجمع عمومی را برای جلوگیری از تجزیه فلسطین جلب کند. این طرح بیشتر با تقاضاهای اعراب جور در می‌آمد و چنین مقرر می‌داشت که پس از سه سال اداره کردن فلسطین توسط سازمان ملل متحد هر دو رژیم عرب و یهود در داخل فلسطین برقرار شود و یک پایتخت واحد در اورشلیم ایجاد گردد. هرچند که مهاجرت یهود برای سه سال ادامه می‌یافت ولی هیچ رقم قطعی برای آن تعیین نشده و هیچ برنامه مهاجرت درازمدتی تنظیم نگشته بود. علی‌رغم شرط مربوط به مهاجرت، طرح اقلیت اساساً شبیه به پیشنهادهای قبلی اعراب بود.

این دو گزارش، که هر دو قرار بود به مجمع عمومی تسلیم شود، فقط پنج دقیقه پیش از ضرب‌الاجل در نیمه شب ۳۱ اوت تکمیل شد. نتایج نهایی از طریق بحث و بررسی اعضای کمیته تعیین شد نه بر اثر فشارهای وارد از طرف اعراب و یهودیان، یا حتی دولتهای متبوع خود اعضا. البته این بدان معنا نیست که در بعضی موارد استفسارهایی نمی‌شد یا اوضاع مورد بررسی قرار نمی‌گرفت. صهیونیستها دو مشاور سیاست خارجی درجه اول در دسترس خود داشتند. یکی داوید هورowitz و دیگری آباابان. اعراب که چندان اطلاعی در مورد امور کمیته سازمان ملل درباره فلسطین نداشتند، یکی از عمال کمیته عالی عرب را، آنهم نه به طور صریح و قاطع، به نمایندگی خود برگزیده بودند. سخنگویان مختلف گهگاه در جلسات حضور می‌یافتند. مهمترین آنها نمایندگان انگلیس بودند که با بیانات مبهم خود عده زیادی از اعضا را می‌رنجانده بودند. در هر حال کمیته سازمان ملل درباره فلسطین کار خود را انجام داده بود. دومین جلسه عادی مجمع عمومی می‌بایست در مدتی کمتر از دو هفته برای رسیدگی به دو پیشنهاد کمیته تشکیل شود.

یکبار دیگر پس از دو هفته «طرح‌هایی» برای پایان دادن به رکود مسئله فلسطین تنظیم شده بود.

واکنش اعراب در برابر طرح‌های کمیته سازمان ملل در باره فلسطین، فوری و قابل پیشبینی بود. اداره اطلاعات اتحادیه عرب در نیویورک به سازمان ملل متحد اخطار کرد که قبول هر یک از دو پیشنهاد به آشوب و اعمال زور در خاورمیانه منتهی خواهد شد. شورای عمومی صهیونیسم پس از تشکیل جلسه در زوریخ فوراً طرح اقلیت را در مورد سیستم فدرال رد کرد ولی قضاوت نهایی درباره طرح تقسیم را تا پایان اقدام مجمع عمومی مسکوت گذارد. با این حال در این مورد چندان شکی وجود نداشت که رضایت شورای عمومی صهیونیسم درباره طرح تقسیم بدین معنی بود که صهیونیستها برای قبول آن از طرف مجمع عمومی، خواهند کوشید. در سایر نقاط واکنش رسمی در برابر تلاش‌های کمیته سازمان ملل درباره فلسطین بین‌هایت احتیاط‌آمیز بود. محافل بریتانیا انحلال کامل تحت‌القیومگی را پیشبینی نمی‌کردند، ولی لندن نظر خود را در این زمینه فوراً اعلام نکرد. در امریکا برای مدتی فقط سکوت بود و بس. سرانجام جرج مارشال وزیر خارجه امریکا اظهار داشت که واشینگتن به پیشنهاد کمیته سازمان ملل درباره فلسطین بسیار اهمیت می‌دهد. هیچکس معنی این اظهار را نمی‌دانست. اتحاد جماهیر شوروی دارای هیچگونه سیاست خاص درباره خاورمیانه نبود مگر نفرت از انگلستان. هم صهیونیستها و هم اعراب بی‌آنکه به پشتیبانی جدی روسها دلگرم باشند، امیدواری خود را حفظ کردند. بدین گونه از ۳۱ اوت تا گشایش جلسه سازمان ملل در ۱۶ سپتامبر، هیچیک از جماعات ذی‌علاقه اطلاع درستی از چگونگی امر نداشتند. عده ملت‌های علاقه‌مند به فلسطین کم بود، و از آن کمتر ملت‌هایی بودند که سیاست‌های معینی اعم از عمومی یا خصوصی درباره آن سرزمین داشتند.

وقتی که نمایندگان در لیک سکسس اجتماع کردند، اوضاع بین‌المللی از زمان جلسه قبلی بدتر شده بود. آشفتگی و تشنج در جهان پس از جنگ در سراسر سال ۱۹۴۷ پیوسته رو به افزایش می‌رفت. در یونان جنگ داخلی جریان داشت و در آن دولتهای شرق و غرب سخت دست‌اندر کار بودند. یکپارچگی کشور کره به نحوی روزافزون بعید می‌نمود. در ماه ژوئیه اتحاد جماهیر شوروی طرح مارشال را رد کرد. در ماه سپتامبر سازمان کمینفرم به وجود آمد، و این نماینده تجدید مساعی شوروی برای به راه انداختن انقلاب بین‌المللی بود. در تمام تماس‌های بین شرق و غرب همکاری تقلیل یافت و بر مصادمه افزوده شد. کشورهای باختری هنوز آنچه را که روزنامه‌نگاران «جنگ سرد» می‌نامیدند کاملاً تشخیص نداده بودند، ولی شوروی پیوسته از بردباری متحدان پیشین خویش سوءاستفاده می‌کرد. اختلاف نظر میان امریکا و انگلیس درباره فلسطین نیز امری آشکار بود. در برابر نقار روزافزون شرق و غرب وقصور دیپلمات‌های انگلیسی و امریکایی برای یافتن یک سیاست مشترک، سازمان ملل متحد می‌بایست سرنوشت تحت‌القیوم را تعیین کند. در حالی که کمیته سازمان ملل متحد درباره فلسطین مذاکرات خود را در ژنو انجام می‌داد، اغتشاش در آن سرزمین ادامه داشت. حزب حسینی مفتی فلسطین تسلط خود را بر فلسطین بیشتر کرده و بر شدت تبلیغات و آشوبگری افزوده بود. ناراحتی و عصیان به حدی رسیده بود که در طول مرز یافا - تل‌اوئو زد و خوردهای میان اعراب و یهود مداخله انگلیسها را ایجاب کرده بود. وقتی که خبر اعدام دو گروه‌بان انگلیسی منتشر شد، خشم انگلیس‌های مقیم فلسطین به مردم بریتانیای کبیر سرایت کرد. مردم دسته‌جمعی به بناها و کنیسه‌های یهودیان حمله

بردند، و نطق‌های شدید ضد سامی ایراد کردند و جزو‌ه‌هایی از طرف سیاستمداران تندرو انگلیسی منتشر شد. آنچه بیش از همه برای بررسی و مذاکرات در لیک سکسس اهمیت داشت انزجاری بود که در نتیجهٔ اغتشاشات فلسطین به وجود آمده بود، همان‌گونه که نقش سرپرستی نامطبوع در انگلیس‌های مقیم فلسطین ایجاد نفرت کرده بود، به همان نحو نیز عامهٔ مردم بریتانیا از این موضوع منزجر شده و خواهان بیرون رفتن نیروهای انگلیسی از فلسطین بودند. هیچ‌کس نمی‌خواست یهودیان یا اعراب به خاطر آن اغتشاشات اعدام شوند، هرچند که این امر روح انگلیس‌ها را کمتر از آنچه با تلفات خودشان ارتباط داشت، می‌آزرد؛ و هیچ‌کس هم به طریق اولی مایل نبود که سربازان جوان انگلیسی فقط به خاطر حفظ منافع مبهم امپراتوری به دار آویخته شوند. مالایا و کنیا، که در آنها افراد محلی را می‌شد بی‌اندیشه به عواقب امر تیرباران کرد، امر علیحده‌ای بودند؛ اما فلسطین، مانند ایرلند در سی سال پیش، ارزش آدم‌کشی نداشت - آنهم کشتن یهودیان و اعراب، که می‌بایست با هم دوست باشند، و یک زمان هم دوست بودند. این نفرت بردولت انگلستان نیز اثر کرد، اما در لیک سکسس این تغییر کند و نامعلوم سیاست، آشکار نبود. آنچه بر همهٔ نمایندگان معلوم بود، عبارت بود از تشدید اغتشاش.

در ۲۳ سپتامبر مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به پیشنهاد دبیرخانه، مسئلهٔ فلسطین را به یک کمیتهٔ مخصوص که از نمایندگان تمام کشورهای عضو تشکیل شده بود سپرد تا مجال بیشتری به مانورهای پارلمانی بدهد. کمیتهٔ مخصوص در بیست و چهار روز بعد چهارده بار تشکیل شد و نه تنها مشاجرات قدیم را مورد گفت‌وگو قرار داد بلکه به یک تعرض سیاسی اعراب که منظور از آن لغو پیشنهادهای کمیتهٔ سازمان ملل دربارهٔ فلسطین بود، نیز پاسخ داد. دیپلمات‌هایی که نمایندگی پنج کشور عضو اتحادیه عرب را داشتند وقتی دریافتند که بیشتر نمایندگان سایر کشورها واقعاً به فلسطین علاقه ندارند در صدد برآمدند که اقداماتی برای جلوگیری از رأی علنی نسبت به طرح‌های کمیته سازمان ملل دربارهٔ فلسطین به عمل آورند. این کار به عنوان یک تاکتیک تعرضی محسنات زیادی داشت. اعراب در میان ملت‌ها، معدودی دشمن بالفعل، و عده زیادی دوست بالقوه داشتند. بنابراین اگر زود می‌توانستند اکثریتی را نسبت به راه‌حلی که از لحاظ احساساتی مثبت بود جلب کنند، پیشنهادهای کمیته سازمان ملل دربارهٔ فلسطین ممکن بود به سرنوشت پیشنهادهای دیگر دچار شود و در قفسه‌های گردگرفته خاک بخورد. این اقدام، که منظور از آن بسیار واضح بود، اگر زودتر و در جای دیگر (مثلاً لندن) تسلیم می‌شد، عرب‌ها ممکن بود آن را به نتیجه مثبت برسانند، اما در لیک سکسس عدهٔ کافی نماینده از کشورهای مختلف وجود داشت که می‌توانستند ظاهر آراستهٔ پیشنهادهای اعراب را به سبب منظورهای منفی آنها خنثی کنند. وقتی که پیشنهادهای اعراب تمام شد، کمیتهٔ مخصوص آماده شد تا به پیشنهادهای کمیته سازمان ملل دربارهٔ فلسطین رأی دهد. وضع اعراب به سبب قصورشان در تسلیم راه حلی که معقول به نظر رسد، ضعیف شد. وقتی که سمن ک. تساراپکین *Semen K. Tsarapkin* در ۱۳ اکتبر از تقسیم فلسطین پشتیبانی کرد، ضربهٔ دیگری بر امیدهای اعراب وارد آمد. دو روز پیشتر ایالات متحده آمریکا نیز، همان‌گونه که اعراب گمان داشتند، از طرح اکثریت حمایت کرد. چون امریکایی‌ها و روس‌ها برخلاف انتظار همداستان شده بودند و اعراب که طرح قابل قبول دیگری از خود نداشتند، نتوانستند اکثریت آراء را به نفع خود تحصیل کنند. پیشنهاد مربوط به طرح اکثریت کمیتهٔ سازمان ملل متحد دربارهٔ فلسطین بایست و پنج تا سی رأی موافق و هفده رأی

ممتنع به تصویب رسید. اما گرچه اعراب در این مبارزه شکست خورده بودند، روزنه‌ی امیدی برایشان باقی مانده بود، چون عده‌ی اعضای کمیته‌ی مخصوص که به پیشنهاد کمیته‌ی سازمان ملل درباره‌ی فلسطین رأی داده بود، از حد نصاب اکثریت کمتر بود. حامیان پیشنهاد کمیته‌ی سازمان ملل درباره‌ی فلسطین به جای آنکه مستقیماً برای رأی دادن به مجمع عمومی بروند، کوشش دیگری کردند تا آن پیشنهاد را جذابتر سازند. در ۲۱ اکتبر سه کمیته‌ی فرعی جدید تأسیس شد تا پیشنهادها را اصلی را بادر نظر گرفتن مذاکرات قبلی تعدیل کند. یکبار دیگر مذاکرات - مانورهای جدید و بحثهای سست - آغاز گردید. هیچیک از نمایندگان مطلع امید زیادی به موفقیت کمیته‌ها نداشتند. منظور عمده از تحقیقات جدید اغتنام فرصت برای کسب توافق در مورد طرح اکثریت و تحصیل موافقت انگلستان بود، ولو اینکه پشتیبانی آن به دست نیاید. حتی اگر تقسیم فلسطین به تصویب می‌رسید، هیچکس نمی‌توانست بگوید که انگلیسها چه خواهند کرد. آرتر کریچ جونز وزیر مستعمرات و سر الکساندر کادوگان نماینده‌ی بریتانیا در سازمان ملل متحد در مورد مقاصد بریتانیا چندان صداقتی نداشتند و فقط می‌گفتند که لندن از هیچ سیاستی که برای صهیونیستها و اعراب هر دو قابل قبول نباشد پشتیبانی نخواهد کرد. چون چنین سیاستی هرگز عملی نبود، روش بریتانیا معماآمیز می‌نمود. کمیته‌های فرعی کارهای خود را با رعایت اختفا انجام می‌دادند و اعضای آنها امیدوار بودند که مرور زمان پشتیبانی از پیشنهادشان را تأمین کند.

در حالی که سازمان ملل متحد راه پرپیچ و خم خود را به طرف رأی نهایی طی می‌کرد، آژانس یهود امکان تقسیم فلسطین را بیش از پیش می‌پذیرفت. رهبران یهود هم در فلسطین و هم در سازمانهای صهیونی تقریباً بلااستثنا تصور کرده بودند که انگلیسها سرزمین تحت‌القیومه را تخلیه خواهند کرد. شاید فقط داوید بن-گوریون دست کم امکان تخلیه را پیشبینی کرده بود، هرچند که او نیز آن را امر مسلمی نمی‌دانست؛ اما به محض اینکه فعالیتهای مجمع عمومی تسریع شد، چشمها متوجه لیک سکسس شد. يك رأی مساعد درباره‌ی تقسیم فلسطین شاید مشکلات را به نحوی حل می‌کرد و در نتیجه علاقه و پول و استعداد جهودان بیش از پیش متوجه نیویورک شد. منتظرشدن در اطاقهای نمایندگان و به چاپ رساندن سرمقاله‌های مساعد در روزنامه‌های عمده و تحصیل حمایت اشخاص مقتدر، کاری بود که بیشتر یهودیان معتقد بودند به ایجاد يك کشور مستقل که آرزوی جهودان بود خواهد انجامید.

اما واقعگرایان، بن - گوریون و چند تن از افسران هاگانا، فوریت قضیه را احساس می‌کردند. در ۲۳ سپتامبر کریچ - جونز به مجمع عمومی سازمان ملل اطلاع داد که بریتانیا تقسیم فلسطین را عهده‌دار نخواهد شد. اگر بریتانیا این کار را نمی‌کرد، چه کسی ممکن بود بکند؟ سازمان ملل دارای ارتش نبود. اگر کشورهای عرب می‌کوشیدند تا با اعمال زور از تقسیم جلوگیری کنند، چه کسی می‌توانست مانع آنها شود؟ هاگانا وسیله‌ی بسیار خوبی برای جنگ داخلی و دفاع از اسکان یهودیان بود ولی تجهیزات سنگین، هواپیما، تانک و توپخانه نداشت. بجز بن - گوریون عده‌ی کمی از یهودیان به این امور توجه داشتند. بیشتر یهودیان انتظار داشتند که تمام مسئله در لیک سکسس حل شود و اعراب به آنچه که چاره ناپذیر است، تسلیم شوند، هرچند که عبدالرحمن عظام پاشا دبیر کل اتحادیه‌ی عرب به آباابان و داوید هوروویتس مشاوران عمده‌ی صهیونیستها اخطار کرده بود که اعراب بر سر فلسطین خواهند جنگید. اخطارهای جنگجویانه اعراب مداوم بود ولی

در بیشتر جهودان هیچگونه اثری نداشت. اعراب اکنون به بچه چوپانی شباهت یافته بودند که از بس به دروغ فریاد «آی گرگ، آی گرگ» برآورده بود، کسی حرف راستش را هم باور نمی کرد. در ماه اکتبر بن - گوریون به هاگانا فرمان بسیج عمومی نیروی انسانی یهودیان فلسطین را صادر کرد. ماه بعد يك هیئت مخفی عازم اروپا و کانادا شد تا درباره نخستین خرید اسلحه و تجهیزات نظامی به مقیاس وسیع، مذاکره کند.

اعراب نیز مجبور بودند که وضع حال و آینده خود را از نو بررسی کنند. با موافقت محتاطانه ایالات متحده آمریکا و موافقت توأم با بیعاطفگی اتحاد جماهیر شوروی با تقسیم فلسطین، یهودیان می توانستند دوسوم آراء را به نفع خود تحصیل کنند. خوشبینی پیشین اعراب یکباره از میان رفت. در ماه سپتامبر با وجود افزوده شدن نمایندگان یمن و پاکستان به اعضای سازمان ملل متحد، رأیهای اولیه درباره قطعنامه های مربوط به تأخیر تصمیم فقط پشتیبانی نیمبندی برای اعراب حاصل کرد و اخطارهای آنان رد شد. گرچه مرحله دیپلماتیک هنوز از مرحله نهایی دور بود، درباره آینده می بایست به طور جدیتر فکر کرد.

نخستین تلاش برای انعقاد يك قرارداد نظامی میان کشورهای عرب در جلسه ای از کمیته سیاسی اتحادیه عرب که در ۱۶ سپتامبر در سوفا ر لبنان تشکیل شده بود، به عمل آمد. این جلسه بسیار یأس آور بود. دبیر کل اتحادیه حتی این جلسه را دعوت به اجلاس نکرده بود، و مصر و عربستان سعودی هیچیک با تشکیل آن موافق نبودند. دعوت به این جلسه در حقیقت از طرف عراق صورت گرفته بود. به سبب نارضایتی عامه از مذاکرات مربوط به عهدنامه دولت عراق با انگلستان، بغداد می خواست توجه مردم را به روش سخت خود در برابر قضیه فلسطین، جلب کند. نتیجه این دعوت عبارت بود از یادداشت رسمی اتحادیه عرب به واشینگتن و لندن به این مضمون که ایجاد يك کشور یهودی ناچار به مبارزات شدید خواهد انجامید. اعراب با کمال اکراه خود را با این حقیقت روبه رو یافتند که یا باید اختلافات خود را رفع کنند و یا تهدیدهایشان جز بلوف به شمار نخواهد رفت.

آن عده از کشورهای عرب که اعراب فلسطین به کمک آنها چشم دوخته بودند، ظواهر قدرت را داشتند ولی فاقد مایه اصلی آن بودند. خاورمیانه از حیث پرچمهای ملی رنگین، حکمرانان مستقل ولی مطیع و ارتشهای باو نیفورمهای زیبا غنی بود. ولی قدرت ارتشهای آن غالباً خیالی بود، هرچند که می توانست نه تنها خود اعراب را بلکه انگلیسها را نیز، مسحور سازد. در زیر این ظاهر زیبا دست استعمار خارجی، استثمار اقتصادی و سیاستهای متکی به غیر، پنهان بود. برای يك نسل از سیاستمداران عرب، نیل به استقلال کافی به نظر می رسید، و انقلابیان سالهای پیش به فرمانروایان فربه سال ۱۹۴۷ تبدیل شده بودند. بسیاری از ناسیونالیستهای سابق از ناخشنودی شدید در شهرها و فقر فرساینده در روستاها چندان اطلاعی نداشتند. بسیاری از آنها فاسد و رشوه خوار شده بودند. يك عده دیگر خسته شده و به سیاست سست کاخ نشینی خو گرفته بودند. يك عده دیگر ضعفهای ملت خود و فقدان نظامات سیاسی و اقتصادی لازم برای يك کشور نوین را در کشور خویش به زحمت تشخیص می دادند. کشورهای عربی غالباً مجموعه ای از عناصر هرج و مرج طلب بودند که یکپارچگیشان به نیروی رسوم و وفاداریهایی تأمین شده بود که طی هزار سال چندان تغییری نکرده بود. در پایتختهای آبادتر عرب احزاب سیاسی فقط دسته بندیهای فرصت طلبانه ای بودند که به بند و بست و سودجویی بیشتر اهمیت می دادند تا به اصول. صاحبان عقیده فقط عبارت بودند از روشنفکران دست چپی که

ضعیف و از لحاظ سیاسی بی‌اثر بودند و عده‌ای معدود داشتند، یا از جمعیت بزرگ اما مخفی اخوان المسلمین که مرکزش در مصر بود. این جمعیت سخت پایبند تعصبات دینی بود و فکر ایجاد جامعه‌ای را داشت که به‌حد آرمانی عدالت‌پرور باشد. اتحادیه‌های کارگری ضعیف و مورد سوءظن بودند. انتخاب‌کنندگان باسواد نبودند و مردم برای ابراز نارضایتی‌های خود چاره‌ای جز سروصدا راه انداختن در کوچه‌ها نداشتند که آنهم بامداخله پلیس یا سیاست‌بازان از مجرای اصلی خود خارج می‌شد.

اگر آزادی عمل سیاسی اعراب بر اثر عدم ثبات سیاسی به‌مانع برمی‌خورد، قدرت نظامی آنها حتی از این هم محدودتر بود. تقریباً تمام کشورها فاقد قدرت مالی لازم برای جنگ بودند و هیچ‌یک از آنها اقتصاد متوازن و قابل‌رشکی نداشت. هیچ‌گونه سازندگی وجود نداشت و هیچ‌کس چیزی درباره صنایع سنگین نمی‌دانست. مواد خام مورد استثمار خارجیان بود. قسمت اعظم خاورمیانه به‌کثافت‌قرون وسطایی دچار بود. ارتش‌های عرب پوشاک و جنگ افزارهایشان از خارج می‌رسید و حقوقشان را غالباً خارجیان می‌دادند. دهقانان از خدمت نظام متنفر بودند. افسران مشاغل خود را بیشتر به‌عنوان کار بیزحمت و پردرآمدی می‌نگریستند نه به‌منزله حرفه و فن. معدودی از جوانان حرفه نظامی را راهی برای ترقی در جامعه‌ای می‌دانستند که از سایر جهات بی‌فعالیت بود، اما اینان به‌زحمت می‌توانستند اکراه سربازان و بی‌حالی افسران را جبران کنند. فقط یک ارتش حقیقی عرب وجود داشت و آن سپاه برگزیده ملک عبدالله بن حسین بود که از اعراب بدوی تشکیل شده بود و لژیون عرب نام داشت و توسط مستشاران انگلیسی استخدام شده، آموزش یافته و رهبری گشته بود. اما این لژیون، که هنوز ساز و برگ و مخارجش را انگلیسها می‌دادند، هرگز وارد یک نبرد جدی بجز درگیری کوچکی بر سر یک واحه، نشده بود. با این حال تنها نیروی زبده عرب به‌شمار می‌رفت. تنها فکر راحتبخش برای کسانی که زود آسوده‌خاطر می‌شدند، این بود که صهیونیستها فقط دارای نیروی زیرزمینی هاگانا بودند.

مهمترین مسئله سیاسی و نظامی اعراب در کشورهای تازه تأسیسشان شکافهای عمیق بر روی صخره ظاهراً محکم پان‌عربیسم بود. اتحاد تصویری ۴۰ میلیون عرب که مورد رهبری یک اتحادیه باشد خواب و خیالی بیش نبود، هم برای انگلیسها و هم برای اعراب. آنچه که وجود داشت عبارت بود از یک دلبستگی همگانی و تابناک به‌وحدت عرب که جزئیات آن مبهم بود ولی در ظاهر صریح می‌نمود. در پس این دلبستگی رقابتها و دشمنیهای دیرین پنهان بود. تشریح نفاقهای عمده جهان‌عرب در ۱۹۴۷ ولو به‌اختصار، غیر ممکن است. هرملت مستقل دارای جاه‌طلبیهای مخصوص به‌خود بود که تأمین آن غالباً به‌زیان سایر کشورهای عرب تمام می‌شد. این هدفهای ملی بارقابتها و سلطنتی که از شورش اعراب در جنگ جهانی اول سرچشمه می‌گرفت، ارتباط داشت. غرضهای منطقه‌ای کم‌نیز در میان بود. در جلسات اتحادیه عرب تمام بدگمانیها (که غالباً موجه بود) و تمام نفرتها (که معمولاً متقابل بود) عرض‌اندام می‌کرد. با این حال در مورد فلسطین تمام اعراب با این نظر که صهیونیستها نباید کشوری در فلسطین داشته باشند، موافق بودند و همه اعتقاد داشتند به‌اینکه فقط یک فلسطین عربی می‌تواند وجود داشته باشد. ولی در زیر این حجاب آرامبخش ضد صهیونیسم، اعراب در ماه سپتامبر چیز دیگری که مبنی بر مصالح مشترک باشد، نداشتند.

در ۲ اکتبر اتحادیه عرب بار دیگر در الی در لبنان تشکیل جلسه داد. نظر

به آرای منفی که پیش از تشکیل کمیته مخصوص در لیک سکسس به قطعنامه‌های اعراب داده شد، نمایندگان کشورهای عربی در آن جلسه برای اتخاذ يك سياست واحد، کوشیدند و تصمیم گرفتند که از يك رشته قراردادهای محرمانه که در ژوئن ۱۹۴۶ در بلودان سوریه منعقد شده بود، پشتیبانی کنند. این قراردادها مبنی بودند بر دریغ داشتن امتیازات اقتصادی از ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر، خروج اعراب از هر سازمان بین‌المللی و لزوم جنگیدن در فلسطین در صورت باقی ماندن صهیونیستها در آن سرزمین. نخستین بار برای عملی کردن تهدید به جنگ، کوشش شد. اعراب يك کمیته نظامی با شرکت نمایندگان عراق، فلسطین، لبنان، سوریه و ماوراء اردن تشکیل دادند. اقدامات مقدماتی برای تجهیز مشترك ارتشهای عرب در مرزهای فلسطین، آغاز شد. اتحادیه عرب همچنین لزوم تهیه ۱۰۰،۰۰۰ تفنگ برای اعراب فلسطین و نیز کوششهایی را برای تحصیل تعداد بیشتری هواپیمای جنگنده، یادآوری کرد. یکبار دیگر تصمیم خاصی درباره مداخله نظامی گرفته نشد و اقدامی در راه تعیین يك فرماندهی واحد به عمل نیامد. مانند همیشه سوءظن و عدم اعتماد، از همکاری جلوگیری کرد.

عراق، که مبارزه جوتترین کشور عربی بود، نه‌مرز مشترکی با فلسطین داشت و نه اعتمادی به سایر ممالک عرب، محمود فهمی نقراشی نخست‌وزیر مصر آشکارا از وارد شدن در ماجراهای نظامی امتناع کرد. عربستان سعودی برای یکبار با مصریها موافقت کرد. بسیاری از اعراب حاج امین الحسینی مفتی اورشلیم را بیش از آنچه یار و یاور خود بدانند، رقیب خویش به‌شمار می‌آوردند. وقتی که او درخواست کرد اتحادیه عرب يك ارتش فلسطینی تحت نظر خود او تشکیل دهد، مصر از او پشتیبانی کرد به این جهت که ملک فاروق امیدوار بود اختیار او را در دست بگیرد و عربستان سعودی نیز از وی حمایت نمود، زیرا ملک عبدالله بن سعود از امیر عبدالله فرمانروای ماوراء اردن نفرت داشت. عراق و ماوراء اردن از کمک به مفتی جدا خودداری کردند. امیر عبدالله از مفتی متنفر بود، به فاروق با انزجار می‌نگریست و با ابن سعود نظر خصمانه داشت. چون لژیون عرب ملک عبدالله تنها نیروی نظامی مؤثر بود، عقیده او درباره مفتی اهمیت داشت. با این حال مقاصد ملک عبدالله مرموز و بسیار مورد سوءظن بود. برخی از رقیبان او می‌گفتند که او به قدری فاسد است که فلسطین را با صهیونیستها قسمت خواهد کرد. در نتیجه مسافرت بعضی از نمایندگان بلافاصله پس از کنفرانس اتحادیه عرب در الی، فاش شد که ملک عبدالله يك حکومت «فلسطینی» را با مفتی یا بدون او قبول نخواهد کرد و اعراب فلسطین را برای مسلح شدن یاری نخواهد داد. نمایندگان بدگمان به پایتختهای خود باز گشتند تا مراتب را گزارش دهند.

تا ماه نوامبر اعراب هیچ‌گونه اقدام قطعی برای عملیات مشترك نظامی نکرده بودند. امیر عبدالله در حقیقت می‌خواست با سازش کردن با صهیونیستها از جنگ پرهیزد در حالی که مصر و عربستان سعودی، که آنها نیز تمایلی به جنگیدن نداشتند، برای رقابت با ماوراء اردن در صدد پشتیبانی از مفتی برآمدند. عراق آن قدر دور بود که شرکتش در جنگ موضوع نداشت و لبنان هم بسیار ضعیف بود. سوریه از تعهد سپردن طفره می‌رفت. علاوه بر این فرماندهی واحد و نقشه جنگی وجود نداشت. اعراب جز اینکه منتظر شوند و ببینند که آیا دیپلماتهایشان در لیک سکسس خواهند توانست بر طرح تقسیم فلسطین فایق آیند یا نه، کار دیگری نمی‌توانستند بکنند.

از ۲۱ اکتبر تا ۱۰ نوامبر کمیته فرعی مربوط به تقسیم فلسطین روی

گزارش نهایی خود کار می‌کرد. تغییرات مختلفی وارد این گزارش شد ولی مطالب آن اساساً به همان ترتیب که در گزارش اکثریت کمیته سازمان ملل درباره فلسطین وجود داشت، باقی ماند. کمیته رسیدن به هرگونه توافق را با هیئت نمایندگی انگلستان غیر ممکن یافت. از وقتی که کریچ - جونز به نمایندگان گفته بود که بریتانیای کبیر هیچگونه نقشی را در اجرای هیچ‌راه حلی (از جمله تقسیم فلسطین) که مورد قبول اعراب و یهودیان هردو نباشد نخواهد پذیرفت، لندن از همکاری امتناع می‌کرد و روشش پیوسته مبهم‌تر می‌شد. ولی کمیته سرانجام تصمیم گرفت از انگلستان بخواهد که در اول مه ۱۹۴۸ به قیمومت خود بر فلسطین پایان دهد. دوره انتقال به امید تقلیل اغتشاش و هرج و مرج که انگلیسها پیوسته از آن دم می‌زدند، به دوم ماه کاهش یافت. انتقال قدرت به اعراب و یهودیان می‌بایست تا اول ژوئیه پایان یابد. هم ایالات متحده آمریکا و هم روسیه با طرح تجدید نظر شده تقسیم فلسطین و مدت جدید برای انتقال، موافقت کردند. در ۱۳ نوامبر کادوگان اعلام کرد که انگلستان قوای خود را تا اول اوت تخلیه خواهد کرد و تامدتی که سپاهیان انگلیسی در فلسطین باقی خواهند ماند، آنها هستند که باید اعمال قدرت کنند نه سازمان ملل متحد. کمیته دوباره به کار پرداخت و در گزارش خود تجدید نظر کرد تا شرایط جدید بریتانیا را در گزارش خود بگنجاند. مشکل عمده این بود که هیچکس به درستی نمی‌دانست که انگلیسها چه می‌خواهند یا به چه چیز اعتراض دارند.

چنانکه خورگه گراسیا - گراندوس نماینده گواتمالا اظهار داشت، سیاست انگلستان فقط نتیجه «نفرت و غرور جریحه دار شده» نبود، هرچند که این احساسات نقشی ایفا می‌کردند:

خلاصه آنکه از لحظه‌ای که انگلستان این مسئله را به سازمان ملل متحد ارجاع کرد، بیاناتش مبهم و سیاستهایش آزار دهنده بوده است. ما می‌توانیم فقط چنین استنباط کنیم که گرچه انگلستان گفته بود با طرح تقسیم مخالفت نخواهد کرد، اکنون عملاً با آن مخالفت می‌ورزد. انگلیسها می‌گویند که گزارش را محترم خواهند شمرد و اختیارات را به کمیسیون واگذار خواهند کرد، اما در حقیقت از تحویل هرچیز امتناع می‌کنند؛ آنها نمی‌خواهند ناحیه‌ای را در اختیار کمیسیون گذارند تا کار خود را آغاز کند.^۱

همانطور که گراسیا - گراندوس متذکر شده بود شواهد زیادی در دست بود که بریتانیا در داخل سازمان ملل متحد پیوسته ناسازگارتر می‌شد. به تدریج که هفته‌ها می‌گذشت، چنین به نظر می‌رسید که لندن از روی قهر و برپایه منافع شخصی کار می‌کند. در ابتدای امر ارنست بوین وزیر خارجه و کلمنت اتلی نخست‌وزیر انگلستان پیشبینی نکرده بودند که ارجاع امر به سازمان ملل متحد به عمل مثبت در آن سازمان منجر خواهد شد. آنها تصور می‌کردند که سازمان ملل متحد از روی اجبار و شاید هم بامیل، قیمومت انگلستان بر فلسطین را به نحوی تصویب خواهد کرد. در تابستانی که عملیات تروریستی به شدت رسیده و به دار زدن دو گروه بان انگلیسی انجامیده بود، احساسات مردم انگلستان پیوسته خواهان رهایی از گرفتاری بود. آنگاه اصرار کمیته سازمان ملل درباره فلسطین برای پایان دادن به قیمومت ضربه‌ای به غرور انگلستان بود. تا ماه سپتامبر سیاست

بریتانیا در فلسطین به گورستان امیدهای بربادرفته و سرخوردگیهای شدید تبدیل شده بود. در آن ماه بریتانیا دیگر دارای سیاستی برای فلسطین نبود. در عوض انگلیسها فقط منافع نامعینی در خاورمیانه داشتند، و تمایلی به حفظ دوستی اعراب.

سیاست بریتانیا به صورتی درآمد که میبایست از روی اعمال و اظهارات صاحبمنصبان انگلیسی در قاهره، اورشلیم یا لیکسکس، تفسیر شود. آنها کمتر ممکن بود یک حرف بزنند یا همواره به یک علت بخصوص عمل کنند و غالباً از روی دستورهای مبهم مطابق ابتکار خود کار میکردند. وقتی که اتحادیه عرب در ماه اکتبر در *الی* تشکیل جلسه داد، سرتیب ایلتید آن. کلیتن *Iltyd N. Clayton* افسرانگلیسی مقیم قاهره حضور داشت، همانگونه که قبلاً در جلسه بلودان حاضر بود. حضور او مسلماً نشانه حمایت انگلیسها از کوششهای اعراب برای جلوگیری از تقسیم فلسطین بود، یا لاقلاً عقیده کارشناسان چنین بود. در جاهای دیگر دیپلماتهای بریتانیا تهدیدهای شدت عمل اعراب را با وحشت مینگریستند و میانه روی را توصیه میکردند. بعضی از اعضای کابینه میل نداشتند از امید ماندن در فلسطین دست بکشند و برخی دیگر حاضر بودند با کمال مسرت فلسطین را تخلیه کنند. چون سایر مسائل پیوسته مبرمتر میشدند، تعیین جزئیات سیاست مربوط به فلسطین به مأموران مقیم محل محول شد. عده بسیار زیادی از این مأموران دوستدار اعراب بودند و آرزوهای آنان را با این اعتقاد که بروفق مصالح بریتانیاست، تقویت میکردند. سایر مأموران فقط سرباز یا افسر پلیس بودند و وظایف نامطبوع خود را با اندک راهنمایی انجام میدادند. به طور کلی در وزارت خارجه، وزارت مستعمرات و ستاد جنگی امپراطوری و سفارتخانههای انگلستان احساسات قویاً به نفع اعراب بود، هرچند که به اشکال مختلف جلوه گر میشد. اما این همدردی آشکار بسیاری از دیپلماتها و تمام صهیونیستها را در لیکسکس رنجاند، بیآنکه حقشناسی اعراب را جلب کند. به طور کلی هیچکس گمان نمیبرد که انگلیسها بدون سیاست یا برنامه معینی به طرفداری از اعراب تن داده باشند - و همه هنوز در پی کشف انگیزه اصلی انگلستان بودند.

این گرایش تردیدآمیز ولی واقعی دولت انگلستان به سیاست طرفداری از اعراب نشان می داد که عربها در مسابقه طولانی با صهیونیستها برای جلب تصمیم «مناسب» انگلستان به نفع خود پیروز شده اند، ولی این پیروزی بسیار دیررس بود. کار این کشمکش به مجمع عمومی افتاده و بریتانیا از کنترل یکجانبه خود بر فلسطین دست کشیده بود. البته با امکان تخلیه شرافتمندانه، انگلیسها چندان باکی از احتیاطهای امریکا یا کینه کشیمهای بی پایان صهیونیستها نداشتند. آنها می توانستند دل اعراب را به دست آورند، هرچند مخفیانه و به کندی، و حتی می توانستند بی سرو صدا و بدون مبارزه رودررو با صهیونیستها با آنها مخالفت ورزند. پیش از دست اندر کار شدن سازمان ملل متحد، این سیاست بریتانیا ممکن بود برای تأمین حل مسئله به نفع اعراب کافی باشد ولی در ماه نوامبر همدلی بریتانیا، صرف نظر از نحوه ابراز آن، نمی توانست جای آرای عمده سازمان ملل را بگیرد. اعراب و صهیونیستها درگیر تلاشهای متفاوتی بودند، هرچند برای مقاصد همانند. بریتانیا دیگر نقش عمده ای نداشت - هنرپیشه های مهمتری بودند و صحنه دیگری هم وجود داشت.

در ۱۹ نوامبر کمیته فرعی درباره تقسیم فلسطین به اتفاق آرا آخرین گزارش خود را تصویب کرد، به این امید که بریتانیا در موقع مناسب کوشش خود را

برای جلوگیری از تقسیم، موقوف سازد. در ۲۰ نوامبر کادوگان بار دیگر اعلام کرد که تعیین وقت پایان قیمومت و تحویل اختیارات به هر کمیسیون که از طرف سازمان ملل متحد برای فلسطین تعیین شود، با انگلستان خواهد بود. با این حال هیچکس منظور او را درست نمی‌فهمید.

در هر حال گزارش تقسیم، همراه با گزارش کمیته فرعی دربارهٔ يك کشور واحد، نزد کمیته مخصوص نمایندگان پنجاه و هفت کشور عضو، فرستاده شد. اگر هر يك از این دو گزارش پذیرفته می‌شد به مجمع عمومی تسلیم می‌گشت که در آنجا برای تصویب به رأی اکثریت مرکب از دو سوم نمایندگان احتیاج داشت.

در ۲۴ نوامبر آخرین گزارشهای کمیته فرعی به مجمع عمومی تسلیم شد. کمیته فرعی مأمور سازش، چنانکه انتظار می‌رفت نتوانست از اختلاف نظر طرفین بکاهد. کمیته فرعی اسلامی نیز همان‌گونه که پیشبینی می‌شد، ایجاد يك فلسطین عربی را پیشنهاد کرد: کمیته فرعی تقسیم اصلاحاتی در پیشنهاد کمیته سازمان ملل دربارهٔ فلسطین در مورد مرزها، دورهٔ انتقال، و اجرای طرح به عمل آورد. این اصلاحات شامل تقلیل کشور یهود از ۶۰۰۰ میل مربع به ۵۵۰۰ میل مربع و جدا کردن قسمتی از نگو و شهر عربی یافا از کشور مزبور بود. قیمومت انگلستان می‌بایست منتها تا اول اوت ۱۹۴۸ پایان‌پذیرد و يك کمیسیون سازمان ملل در دورهٔ انتقال فلسطین را اداره کند. گرچه اعراب نیز می‌بایست پیشنهاد خود را تسلیم کنند، مسئلهٔ اساسی در برابر مجمع عمومی طرح نهایی تقسیم بود. در آخرین یعنی در سی و چهارمین جلسهٔ کمیته مخصوص، فقط رأی اکثریت لازم بود، و تقسیم فلسطین نیز مسلماً حائز اکثریت ساده بود. آنچه که سرنوشت رأی آیندهٔ مجمع عمومی را تعیین می‌کرد نتیجهٔ نخستین رأی نبود بلکه قدرت بلوکهای صهیونیستی و عربی بود. رأی مربوط به قطعنامهٔ اعراب ابتدا صادر شد و بایست و پنج مخالف در برابر دوازده موافق، شکست خورد. در مورد گزارش مربوط به تقسیم، اعراب يك ممتنع سابق را با خود موافق کردند و رأی که به دست آمد عبارت بود از بیست و پنج موافق و سیزده مخالف. رأی مربوط به تقسیم، که یکی کمتر از اکثریت دو سوم بود، نشان داد که هنوز قطعیت ندارد. با این حال برخی از رأیها هنوز قابل تغییر بود، و بعضی از ممتنعان ممکن بود به نفع یکی از طرفین رأی دهند. رأی به مرحلهٔ نهایی نزدیک شده بود، ولی اعراب در آن لحظه سخت به دست و پا افتاده بودند.

هم اعراب و هم صهیونیستها تشخیص دادند که چند روز آینده بسیار بحرانی خواهد بود. کارشناسانشان یکبار دیگر به فهرست اسامی نمایندگان رجوع کردند تا ببینند کدامیک از آنان مردد و انعطاف پذیرند. روش سه دولت بزرگ ذیربط - بریتانیای کبیر، ایالات متحدهٔ امریکا و روسیهٔ شوروی - قبلاً در ماه نوامبر معلوم شده بود. از ماه سپتامبر به بعد نمایندگان انگلستان تصمیم خود را دایر بر خودداری از رأی دادن به هر تصمیمی که مورد مخالفت اعراب یا صهیونیستها باشد اعلام کرده بودند. این خودداری، و نیز نفوذی که انگلیسها در اعمال آن می‌کوشیدند، به نفع اعراب بود. شورویها با انگلیسها و امپراتوریشان مخالف بودند، به کشورهای «دست نشانده»ی عرب سوء ظن داشتند و به طور کلی با ناسیونالیسم عرب همدل نبودند. روسیه هرچند که از لحاظ سنتی ضد صهیونی بود، تقسیم فلسطین را سریعترین راه بیرون راندن انگلیسها از خاورمیانه می‌دانست و چنین می‌پنداشت که با این کار از دست‌اندرکار شدن بیشتر امریکا در

آن ناحیه نیز پیشگیری خواهد کرد. تقسیم نماینده خودمختاری بود و محتملاً در دسره‌های بیشتری برای انگلیسها به وجود می‌آورد و توجه امریکاییها را هم منحرف می‌کرد. دولت ایالات متحده آمریکا به سهم خود در ماه سپتامبر در مورد تقسیم فلسطین با احتیاط گام برداشته بود. بیشتر کارشناسان وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا اصرار داشتند که ارزش سوق‌الجیشی دوستی اعراب و اهمیت نظامی و بازرگانی نفت کشورهای عربی در نظر گرفته شود. اما پرزیدنت هری ترومن و بسیاری از اعضای برجسته دولت و حزب دموکرات از مدتها پیش با استدلالات صهیونیستها روی موافق نشان داده بودند. به علاوه مشاوران ترومن که از حزب دموکرات بودند، به آرای جمهوردان در کشورهای بزرگ چشم امید داشتند و تقسیم فلسطین را در پیروز شدن خود در انتخابات سال ۱۹۴۸ سودمند می‌دانستند. و پشتیبانی آمریکا از تقسیم، در جلسات مجمع عمومی پیوسته بیشتر می‌شد به حدی که در ماه نوامبر واشینگتن نه تنها خود را سخت متعهد یافته بود بلکه جداً نیز از آن طرفداری می‌کرد. احساسات، سیاست و فقدان هرگونه چاره معقول، از محاسبات آماری خشک درباره منابع نفت نیرومندتر درآمد. اما اگر چه روش سه دولت بزرگ تمامه نوامبر کاملاً معلوم شده بود، روش بسیاری از ملت‌های کوچک درست مشخص نبود.

اعراب ملاقات بانمایندگان مختلف را ادامه دادند، و چون هنوز روش منفی آنها دست و بالشان را بسته بود، مساعی خود را روی نمایندگان امریکای لاتین، که در بین آنها همدلانی برای خود یافته بودند، متمرکز کردند. در بین سایر نمایندگان نیز کسانی بودند که تقسیم فلسطین را صلاح نمی‌دانستند و می‌خواستند که به استدلالهای اعراب گوش دهند. چند کشور نیز به سبب سکونت عده‌ای از اهالی جلای وطن کرده خویش در کشورهای عربی یا وجود اقلیتهای اسلامی از خودشان در آنها، به قضیه ذی‌علاقه بودند. بعضی از نمایندگان ممکن بود به سبب ملاحظات مربوط به نفت یا شش رأی کشورهای بلوک عربی در سازمان ملل متحد، یا فقط با عادله پنداشتن دعاوی اعراب، تحت نفوذ قرار گیرند. برعکس صهیونیستها، دیپلماتهای فصیح و مخلص عرب فاقد تکنیک ترغیب و اغوا بودند، به وسایل ارتباط عمومی بین‌المللی از قبیل رادیو و مطبوعات به آسانی دسترس نداشتند و فاقد تماسهایی از آن قبیل بودند که صهیونیستها طی سالیان دراز در نتیجه ملاقاتهای بین‌المللی حاصل کرده بودند. یک مشکل دیگر عبارت بود از محیط شهر نیویورک که عده جمهوردان در آن بیش از تمام فلسطین بود. هیچ شهر امریکایی به قدر نیویورک طرفدار صهیونیسم نیست. عربها در همه جا و همه وقت به همدردی با صهیونیستها برخورد می‌کردند - در خانه‌ها، هنگام خواندن روزنامه یا گوش دادن به رادیو، در مجالس شام و مهمانیهای کوکتیل، در خیابانها درون تاکسیها. خاطرات اطاقهای گاز نازیها و عشق امریکاییها به طرفداری از ضعیفان، در عقیده کسانی که اطلاعات مختصری راجع به فلسطین داشتند، سخت اثر کرده بود. محیط لزوماً در نوسان آرا تأثیری ندارد، اما عربها ظاهراً احساس کرده بودند که برخلاف جریان از احساسات اشتباهی و غیر مسئول که توسط رقیبانشان برانگیخته شده است، شنا می‌کنند. با این حال آنها فقط به چند رأی احتیاج داشتند.

برعکس اعراب، بسیاری از عوامل به نفع صهیونیستها کار می‌کرد، ولی تحصیل اکثریت دوسوم آرا و امید بستن به آن نیز مشکل بود. آنها می‌بایست از کوچکترین فرصت و مانوری که در عمر یک نسل درباره سیاستبازی با فشار، ترغیب

و تقلیب آموخته بودند، استفاده کنند، و این کار را هم می‌کردند - از هرچیز و هرکس، از جنایتهای هیتلر گرفته تا شریک خرده‌فروشی سابق هری ترومن، بهره می‌گرفتند. برای جهودان هیچ امر مسلم یا نامسلمی فرق نمی‌کرد و منشی هیچ هیئت نمایندگی یادپیلمات راهگذری غیر مهم نبود و مورد تماس و استفاده قرار می‌گرفت. فشارهای زیادی از جانب صهیونیستها به هر سو وارد می‌آمد، مخصوصاً به شخصیت‌های امریکایی که خودشان هم نسبت به یهودیان همدلی داشتند. صهیونیستها پشتیبانی دوستان امریکایی خود را از رابرت تافت *Robert Taft* گرفته تا الیانور روزولت *Eleanor Roosevelt*، تأمین کردند. بیست و هفت سناتور، از جمله رابرت واگنر *Robert Wagner* سناتور نیویورک، تلگرامی در حمایت از تقسیم برای سیزده هیئت نمایندگی سازمان ملل فرستادند. هیئتهای نمایندگی متعهد از اوروگوئه، گواتمالا و چکوسلواکی در اطاقهای سازمان ملل متحد تبلیغ می‌کردند. فشار صهیونیستها به سبب فوریت و حساسیت مسئله به قدری شدت یافت که نزدیک بود غرض خود آنها را نیز نقض کند. صهیونیستها از هیچ کوششی فروگذار نکردند و حتی در نتیجه ابرام خود برخی از نمایندگان را به ستوه آوردند. بالاينهمه هنوز پیشبینی صحیح از چگونگی رأی نهایی امکان نداشت.

روز چهارشنبه ۲۶ نوامبر مجمع عمومی برای رأی دادن تشکیل جلسه داد. بسیاری از مطلعان گمان می‌کردند که صهیونیستها هنوز اکثریت دوسوم را به دست نیاورده‌اند. نماینده هائیتی در جریان مذاکرات برضد تقسیم سخن گفته بود. پاراگوئه به هیئت نمایندگی خود دستور نداده بود. لیبریا هنوز مردد بود. یونان تصمیم گرفته بود که رأی منفی بدهد. ظاهراً فیلیپین نیز همین قصد را داشت. چند کشور ممکن بود رأی ممتنع بدهند و در نتیجه از میزان اکثریت بکاهند. در تمام آن روز سخنرانان پشت تریبون رفتند تا نظرات و استدالات خود را بیان کنند. سرانجام در ساعت ۵ بعداز ظهر، در حالی که هنوز طبق دستور جلسه سخنرانیهای بسیاری می‌بایست ایراد شود، مجمع عمومی تصمیم گرفت اخذ رأی را تا روز جمعه ۲۸ نوامبر، فردای روز شکرگزاری، به تعویق اندازد. این تصمیم چهل و هشت ساعت دیگر فرصت مانور برای تحصیل رأی باقی گذارد.

صهیونیستها برای تحکیم وضع خود به اقدامات مؤثر دست زدند و فشارهای بیشتری، مخصوصاً از طرف دولت امریکا، وارد آمد. آنتونیو ویو نماینده هائیتی، که نطق فصیحی برضد تقسیم ایراد کرده بود، از دولت خود دستور یافت که به نفع آن رأی دهد. مانیوئل رکساس ای‌آکونیا *Manuel Roxas Y Acuña* رئیس جمهور فیلیپین موافقت کرد که با خواسته‌های الیزالده *Elizalde* سفیر کشور خود در واشینگتن، که برای خنثی کردن ضدیت شدید ژنرال کارلوس رومولو *Carlos Rómulo* با تقسیم مورد فشار امریکا قرار گرفته بود، مخالفت نرزد. پس از عزیمت ناگهانی رومولو به سفری در اقیانوس اطلس، به هیئت نمایندگی فیلیپین از مانیل دستور رسید که رأی موافق بدهد. بلژیک، هلند و زلاندنو، علی‌رغم تصمیم قبلی خود دایر بردادن رأی ممتنع، با کراهت حاضر شدند که رأی مثبت بدهند و به هیئت نمایندگی پاراگوئه دستور رسید که رأی مثبت بدهد.

آنگاه بر اثر وقوع انقلاب در تایلند، دولت جدید در بانکوک از شناسایی نماینده رژیم سابق در سازمان ملل امتناع کرد، و به همین جهت تایلند نمی‌توانست رأی دهد. با وجود این تغییرات، پیروزی صهیونیستها هنوز مسلم نبود. در ۲۸ نوامبر، وقتی که نگرانی در لیک سکسس شدت یافت، آلکساندر پارودی *Alexandre*

Parodi نماینده فرانسه تقاضای تعلیق جلسه را کرد تاراهی برای سازش باز شود. پاریس ظاهراً بیست و چهار ساعت دیگر وقت می‌خواست تا به مستملکات اسلامی خود نشان دهد که فرانسه برای یافتن راه حلی بجز تقسیم فلسطین، می‌کوشد. سرانجام رأی‌گیری به شنبه ۲۹ نوامبر موکول شد. صهیونیستها معتقد بودند که اگر تغییرات دیگری رخ ندهد آرای مثبت را، از جمله رأی فرانسه را، به دست خواهند آورد.

روز شنبه رأی دادن فقط سه دقیقه وقت گرفت. شمارش آرا زیاد طول نکشید و نتیجه سه ماه رقابت دیپلماتیک در چند دقیقه توأم بادلهره، تعیین شد. افغانستان چنانکه انتظار می‌رفت، رأی منفی داد. آرژانتین، به طوری که پیشبینی می‌شد، رأی ممتنع داد. استرالیا، بروفق انتظار، رأی مثبت داد. ضمن اخذ رأی معلوم شد که فقط نماینده شیلی روش خود را عوض کرده و پس از تغییرناگهانی دستور دولت متبوع خود، رأی ممتنع داده است. با رأی ممتنع یوگوسلاوی، تکلیف قضیه کاملاً معلوم شد. صهیونیستها اکثریت را بردند: سی رأی مثبت در برابر سیزده رأی منفی و ده رأی ممتنع. نماینده تایلند غایب بود.

اکنون اگر به عقب برگردیم، اشاره به اشتباهات اعراب، از دست دادن آنها فرصتها را، و نیز آشتی ناپذیری آنها، بسیار آسان است. با این حال باید بگوییم که ترغیب دیگران به فروگذارن اصل مورد اعتقاد خود و خواستن از کسی که نیمی از گرده نان خود را به دیگری بدهد، نیز امر آسانی است. در صحبت‌های اعراب مسلماً نکات عادلانه زیاد بود. اگر سخنان صهیونیستها را از مثال‌های منقول از کتاب مقدس، پیشنهادهای احساساتی برای «حل نهایی»، و آمارهای فراوان عاری می‌کردند، دعاوی ایشان نزد ناظران بیطرف نیرومندتر از آن اعراب به نظر نمی‌رسید بلکه کمی هم ضعیفتر می‌نمود. برای اعراب تقاضای مربوط به يك فلسطين عربی نه‌تازگی داشت و نه افراطی بود، بلکه عادلانه و برطبق موازین بین‌المللی بود. اینکه دو «حق» متضاد وجود داشت، کسی منکر نبود ولی آنچه باور نکردنی بود اینکه حق ضعیفتر، یعنی حق اقلیت، رجحان داده شود. منتها صهیونیستها به حداقل قانع بودند و برای حل مشکل فلسطین نیمی از آن سرزمین را بیشتر نمی‌خواستند، در حالی که اعراب نامنصفانه همه آن را خواستار بودند. این ادعایی ناشیانه و ناپسند بود و به ادعاها و استدلال‌ات اعراب لطمه می‌زد، و بدتر از همه اینکه لطمه‌ای مؤثر وارد ساخت.

ادعای اعراب زمینه‌ای خوب و حقیقی داشت، و پشتبندی از استدلال‌های محکم، قانون بین‌الملل، و شعور عام. خرده گرفتن بر اعراب به سبب تلاش از روی ایمان، درست نیست. در پاییز سال ۱۹۴۷ رهبران عرب نمی‌توانستند کار دیگری بکنند. آنها آن قدر کلمات «نه، هرگز» را به گوش مردم خود فرو خوانده بودند که در آخرین لحظه نمی‌توانستند پای پس کشند. اگر غیر از این می‌کردند بدون شك باقضاوت سریع و نرمش‌ناپذیر سیاسیات عرب که متضمن انتقام شدید است، رو به رو می‌شدند.

با این حال آنچه که دیپلمات‌ها یا دولتهای عرب را از اتخاذ يك روش قابل انعطاف باز می‌داشت فقدان شجاعت روحی و جسمی نبود. برعکس، اغلب رهبران عرب میل نداشتند که به خاطر يك سازش بی‌محمل و غیر شرافتمندانه که دوستان کاذب می‌خواستند به آنان تحمیل کنند، از يك حق مسلم بگذرند. آنها در وفاداری به حقیقت این قضیه که فلسطین يك کشور عربی است، پایدار بودند. اگر ملت‌های دیگر نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند این حقیقت آشکار را ببینند، مقصر آنها بودند.

اگر در رأی دادن به‌طرحی برای برداشتن يك گام «مثبت» مبادرت می‌کردند، احمق بودند. ۲. هرچند که نمایندگان سازمان ملل متحد ممکن بود باعاطفه‌گرایی، آرمان‌پرستی گنه‌آلود، رمانتیسم فریبنده و بدبینی‌کلبی صهیونیستها گول بخورند، اعراب کار دیگری نمی‌توانستند بکنند بجز نشان دادن حقیقت و خروج از سازمان ملل پس از ناکام شدن و مورد تحقیر قرار گرفتن و قربانی ریا و جهل دنیای خارج واقع شدن. آنها مبارزه خود را در اطاقهای سازمان ملل و مؤسسات بین‌المللی و سفارتخانه‌ها و کنسولگریها به‌خوبی انجام داده بودند. و حرف آنها در نهایت امر چنین بود: آیا می‌توانستیم روی اصول مورد اعتقاد خود معامله کنیم، فلسطینی‌ها را بفروشیم و جان اعراب را به‌خاطر کلمات خوشایندی که از دهان مردان بیگانه که دور از فلسطین زندگی می‌کنند به‌خطر اندازیم؟ بلی، آنها فقط از حقیقت دفاع کرده بودند و نتیجه آن چیزی جز طرد شدن نبود. پس از بررسی و مقایسه اقدامات آنها بانتایج حاصل، چیزی جز تلخکامی به‌دست نیامده بود:

... دولت عربستان سعودی در این موقع تاریخی این حقیقت را که خود را موظف به رعایت تصمیمی که امروز از طرف مجمع عمومی گرفته شد نمی‌داند، تسجیل می‌کند. به‌علاوه حق عمل آزادانه را به هرنحو که مقتضی بداند، برطبق اصول حق و عدالت، برای خود محفوظ می‌دارد. ۳. عراق اعتبار این تصمیم را به رسمیت نمی‌شناسد، حق عمل آزادانه را در برابر اجرای آن برای خود محفوظ می‌دارد و کسانی را که در به‌تصویب رساندن آن برضد وجدان آزاد بشر اعمال نفوذ کرده‌اند، مسئول عواقب آن می‌داند. ۴.

بیشتر نمایندگان سازمان ملل فکر عواقب شکست دیپلماتیک اعراب را نکرده بودند. مانورها در محیطی آکنده از خوشبینی اجرا شده بود. تمام آنهایی که به تقسیم فلسطین رأی داده بودند، و بیش از همه ایالات متحده آمریکا، امیدوار بودند که همه کارها به بهترین نحو انجام گیرد، که اعراب به آنچه که چاره‌ناپذیر بود تسلیم شوند، که بریتانیا همکاری کند، که خرد و خویش‌نهاداری فایق شود. نمایندگان سازمان ملل، که به تهدید جنگ و پیشبینی‌های انگلستان درباره هرج و مرج اعتنا نکرده بودند، آن روشی را برگزیدند که به نظر خودشان در شرایط آن سازمان بهترین طریقه ممکن بود. در ورای این جریان، هیچکس نمی‌توانست چیزی را به وضوح ببیند، و کمتر کسی در این راه می‌کوشید. مسلماً حیثیت سازمان ملل، خردمندی دیپلماتها و بی‌هودگی مسلم جنگ، احساسات تند را تسکین می‌داد و طرفداران اعمال زور را از قصد خود منصرف می‌کرد.

در ۳۰ نوامبر، روز پس از رأی دادن به تقسیم فلسطین در لیک سکسس، چریکهای عرب در سر راه يك اتوبوس یهودی در خارج اورشلیم کمین کردند و هفت جهود را کشتند: مسابقه دیپلماتیک تمام شده و مبارزه مسلحانه، که سالها به تأخیر افتاده بود و از آن اجتناب می‌شد، آغاز گشته بود. تهدیدهای اعراب، که مدت‌ها نادیده گرفته شده بود، ناگهان با انتقامی که سازمان ملل را به وحشت انداخت، از سر گرفته شد. امیر ارسلان سوری (سوریه‌ای) چنین اخطار کرده بود: «بگذار عواقب امر به گردن دیگران باشد، نه به عهده ما.» ۵ اکنون اعراب فلسطین دست به عمل زده بودند. همینکه قیومت متزلزل و از اعتبار افتاده به هرج و مرج تبدیل شد، فلسطین به صورت يك صحنه نبرد در آمد.

یادداشتها

۱. Jorge Gracia Grandos, *The Birth of Israel* (New York: 1949), p. 257.
۲. اعراب البته از تاکتیک صهیونیستها آگاه بودند ولی برای ممانعت از آن چندان کاری نمی‌توانستند بکنند. کامیل شمعون نماینده لبنان در سازمان ملل متحد که بسیار مورد احترام همکاران خود بود، مخصوصاً باشعار «هر نقشه‌ای بهتر از بی نقشگی است» در مذاکرات مجمع عمومی، مخالفت کرد. شاید به سبب اوضاع تحت‌القیومه، بسیاری از نمایندگان فکر می‌کردند که «هر نقشه‌ای» از هرج و مرج بهتر است.
۳. Official Record of the Second Session of the General Assembly, II (Lake Success, N. Y. : 1947), 1945.
۴. همان کتاب، صفحه ۱۴۲۷
۵. همان کتاب.

جنگ بی اعلان: حملہ اعراب

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED]

Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943 21/6/64
733 6/5/64

در ماه دسامبر یهودیان فلسطین هنوز در دریایی از سرور شنا می کردند. دیپلماتهای و دعاویشان در لیک سکسس پیروز شده بودند. آنچه که به دست آمده بود، یعنی یک کشور یهودی، البته عملاً به وجود نمی آمد مگر بعدها، ولی ماهمایی که باید تا آن وقت بگذرد، مهم به نظر نمی رسید. آژانس یهود توجه خود را فقط با اکراه از لیک سکسس برداشت تا آینده نزدیک تحت القیمومه را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. کمین کردن اعراب و کشتن هفت تن جهود نشان داد که کشمکش انگلیس و صهیونیسم صورت وسیعتری به خود گرفته است. حتی اگر هیچ تهدید تهاجم رسمی اعراب هم تا تأسیس عملی کشور یهود در میان نبود، و بفرض اینکه انگلیسها مطابق وعده خود فلسطین را تخلیه می کردند، یک شورش جدید عرب که مستقیماً متوجه یهودیان می شد آژانس یهود و هاگانا را با مشکل بزرگی روبه رو می ساخت. پس در اوایل دسامبر یهودیان پیوسته در خوشبینی خود محتاطتر می شدند ولی هنوز باور نمی کردند که اعراب بی سازمان و ناآماده بتوانند با نبرد مسلحانه به مقابله با تقسیم فلسطین برخیزند.

اعراب علی رغم اخطارهای دیپلماتهای خود در سازمان ملل متحد هنوز طرحهای پابرجایی برای مبارزه نداشتند. گرچه وقت برای اخذ تصمیم بسیار تنگ بود، ولی هنوز حس ضرورت در میان اعراب دیده نمی شد. بین ۱۲ و ۱۷ دسامبر نخست وزیران کشورهای عضو اتحادیه عرب در قاهره اجتماع کردند. اصطکاک میان اعراب شدیدتر شده بود. عراق از مداخله فوری باقوای داوطلب پشتیبانی می کرد و درباره مسلح کردن ارتش فلسطین اصرار می ورزید و حتی پیشنهاد می کرد که ارتشهای ممالک عربی در مرزهای تحت القیمومه متمرکز شوند. سر اسمعیل صفوت پاشا ژنرال عراقی و رئیس کمیته نظامی اتحادیه عرب، تمام این پیشنهادات را در گزارش خود گنجانده. او تخمین زده بود که مؤسسه نظامی یهود ۵۰۰۰۰ سرباز به علاوه عده ای ذخیره که با توپخانه، اتومبیلهای زره پوش و حتی یک نیروی هوایی مخفی پشتیبانی می شوند، در اختیار دارد. گرچه منابع اطلاعات صفوت پاشا مبهم بود ولی عقیده او براینکه اعراب فلسطین نمی توانند به تنهایی از خود دفاع کنند، ثابت ماند. صفوت پاشا و دولت عراق اصرار کردند که اتحادیه عرب وارد عمل شود. مع هذا وحدت عمل هنوز میسر نبود. عربستان سعودی هم با تسلیح اعراب فلسطین و هم با مداخله ارتشهای منظم عرب در فلسطین، مخالف بود. مصر با مداخله ارتشها مخالفت می ورزید ولی از فرستادن کمک برای جنگجویان داوطلب فلسطین طرفداری می کرد. مفتی اورشلیم، حاج امین الحسینی، خواهان ارتشهای منظم در

فلسطين نبود. ملك عبدالله بن حسين پادشاه ماوراء اردن میخواست که از ارتشهای منظم استفاده شود ولی يك نیروی داوطلب که نسبت به مفتی وفادار باشد، تشکیل نشود. لبنان ساکت بود و سوریه روشی مبهم داشت. مانند همیشه جاه طلبیهای خصوصی هريك از رهبران عرب از عمل مشترك جلوگیری می کرد.

سرانجام سازش غیر رضایتبخش حاصل شد - به این ترتیب که کشورهای عرب ۱۰،۰۰۰ تفنگ به کمیته نظامی بدهند و وسایل آموزش و تجهیزات ۳۰۰۰ داوطلب را در سوریه فراهم آورند. يك بودجه جنگی نیز معادل يك میلیون دلار برقرار شد. مذاکرات بعدی در عمان میان عراقیها و ملك عبدالله به صدور يك اعلامیه تصویب از طرف ملك عبدالله منجر شد. اما آنچه در قاهره و عمان به دست آمده بود، موافقتی بود درباره اقدامات نیمبند. اگر برآورد ژنرال صفوت درباره قدرت یهودیان دقیق بود، در آن صورت ۳۰۰۰ تن داوطلب فقط می توانستند اعراب محلی را به عملیات چریکی محدود علیه جهودها تشویق کنند. این عده به تنهایی و حتی با همکاری گروههای شبه نظامی اعراب فلسطین، نمی توانستند از تقسیم آن سرزمین جلوگیری کنند اما ممکن بود به عنوان نموداری از مقاصد اتحادیه عرب به کار روند. از این رو ترس روزافزون یهودیان از رسوخ توده های عظیمی از سربازان تعلیم یافته عرب به داخل تحت القیمومه، بکلی بی اساس بود. تهاجم رسمی یاحتی نفوذ اعراب به میزان زیاد در داخل سرزمین تعیین شده برای یهودیان بیش از آنچه که يك طرح عملیاتی باشد، هنوز صورت تهدید داشت.

ترس یهودیان در ماه دسامبر پیوسته افزایش می یافت. اولین حمله در ۳۰ نوامبر، آخرین حمله نبود. در اوایل دسامبر تیراندازان منفرد در مرز میان شهر عربی یافا و شهر یهودی تل اوویو، تیراندازی آغاز کردند. حملات اعراب در ابتدای امر بر هیچ طرح قابل تشخیصی مبتنی نبود. این حمله ها انفرادی و بدون فرماندهی مرکزی بود، اعراب محلی فقط به میل و اختیار خود عمل می کردند. عربها هر روز تفنگ برمی داشتند، در کمین می نشستند و به جهودان تیراندازی می کردند. هاگانا برای جلوگیری از نفوذ تیراندازان منفرد وارد میدان شد ولی تا آخرین دقیقه عملیات خود را به شکل دیگری انجام می داد تا مانع مداخله انگلیسها شود. تیراندازی اتفاقی به شهرهای مختلط دیگر، مخصوصاً اورشلیم، نیز سرایت کرد. آژانس یهود به تدریج گزارشهایی درباره يك رشته حملات شبیه دستبرد به زیستگاههای مجزای یهودیان در نواحی عرب نشین فلسطین دریافت می کرد. راههای درجه دوم که از این ناحیه ها می گذشت، برای یهودیان قابل استفاده نبود و در شاهراهها نیز وسایط نقلیه یهودیان با تیراندازی روبه رو می شد. این حمله ها که هنوز متکی به يك رهبری مرکزی نبود و به هوس و فرصتهای اتفاقی بستگی داشت، رفته رفته سریعتر شد. وقتی که يك فقره عملیات در خسارت وارد آوردن به یهودیان بدون تلفات زیاده از حد به اعراب مؤثر واقع می شد، تکرار می گشت. پیوسته عده زیادیتری از اعراب به روستاها می رفتند تا به گروههای شبه نظامی بپیوندند. برخی از اعراب فقط به این اکتفا می کردند که گاه و بیگاه به یهودیان تیراندازی کنند. برای جهودان قضایا کم کم وضعی وخیم می یافت ولی چون اعراب روش زدن و گریختن پیش گرفته بودند، یهودیان برای جلوگیری از تیراندازی به نواحی مسکونی و کمینگری در شاهراهها، کاری نمی توانستند بکنند. از همان آغاز عربها يك روش آرمانی برای تنبیه جهودان بدون خطر انداختن خود، اختیار کرده بودند. بسیاری از اعراب معتقد بودند که اگر بتوانند یهودیان را بدین گونه سزا دهند، تقسیم فلسطین غیر ممکن خواهد بود. در عین حال یهودیان خشمناك و سرخورده نیز دیگر تماشاگران

بیچاره‌ای نبودند و سرانجام به تلافی برخاستند.

گرچه جمعیت یهود در سراسر ناحیه تحت‌القیومه پراکنده و مسلماً در يك جنگ نامنظم در برابر حملات اعراب آسیب پذیر بود، موقع جهودان نیز مزایایی در بر داشت. در شهرهای به اصطلاح «مختلط» برخلاف آنچه که در بادی امر به نظر می‌رسید جماعات یهود و عرب زیاد باهم آمیخته نبودند؛ مثلاً در اورشلیم اکثریت عظیم یهودیان در شهر جدید که در غرب واقع شده بود، سکنا داشتند. حتی در شهر قدیم نیز يك محله پرجمعیت جهود قرار داشت. در روستاهانوع معمولی زیستگاههای یهودی «کیبوتص» بود که مسکن يك جماعت مهاجر است و ساختمان آن طوری است که دفاع را تسهیل می‌کند. این زیستگاهها، که غالباً در روی يك قطعه زمین مناسب برای دفاع ساخته شده و دارای واحدهای شبه نظامی مستقل بودند، هدفهای آسانی نبودند، حتی آنهایی که در نواحی عربی قرار داشتند. کیبوتصها، که روی اراضی مرتفع واقع شده بودند و مدافعان تعلیم یافته‌ای داشتند، بیش از آنچه که از روی نقشه معلوم شود، در امان بودند. در نتیجه نوع زیستگاههای یهودی، که در سراسر نواحی روستایی در واحدهای بی‌نیاز از خارج ساخته شده و در مناطق مسکونی شهرهای بزرگ قرار گرفته بودند، برخی مزایای دفاعی مشخص داشتند.

اعراب همچنان تصور می‌کردند که یهودیان دارای يك ارتش پنجاه هزار نفری برای دفاع هستند. تصور کلی اعراب از هاگانا عبارت بود از اینکه آن ارتشی بسیار خوش سازمان و خوش تجهیزات است که در انتظار لحظه تاکتیکی به‌سر می‌برد تا از حالت پنهانی خارج شود و عملیات خود را آشکارا آغاز کند. اما حقیقت غیر از این بود. فقط ۴۰۰ عضو تمام وقت هاگانا وجود داشت. تنها نیروی متحرك هاگانا که پالماخ نام داشت و تحت فرماندهی ایگال الون بود، نیرویی برابر ۳۰۰۰ تن داشت که عده‌ای از آنها زن بودند، و بسیج کامل آن در يك موقع معین غیرممکن بود. بقیه هاگانا که هنوز بسیج نشده بود، به حدود ۳۲۰۰۰ تن بالغ می‌شد و دو قسمت بود: یکی ارتش صحرایی و دیگری ارتش پادگانی. این سربازان در حقیقت مانند گارد داخلی بودند و فقط برای جنگ پارتیزانی و دفاع از کیبوتصها تربیت شده بودند. آنها ارتش به معنای واقعی نبودند بلکه از لحاظ آیین به هاگانا و مخصوصاً به پالماخ وابسته بودند و روی ابتکار شخصی و درگیری غیر منظم و تساوی درجات عمل می‌کردند. این سازمان غالباً شبیه دسته‌ای از برادران بود که مصمم، دلیر و مبتکر بودند، نه مانند افراد هنگی که لباس غیر نظامی پوشیده باشند. هاگانا نمی‌توانست يك نیروی متوازن و صاحب تسلط باشد، و چنان هم نبود؛ اما برای مقاصد مخصوص خودش که عبارت بود از دفاع از جهودان و ضربت‌های حمله و گریز برضد تأسیسات بریتانیا، بسیار عالی بود. برای جنگ فرسودگی علیه حملات نامنظم اعراب نیز ممکن بود مناسب باشد، اما برای يك جنگ حقیقی به نحو تأثروری ناآماده بود. شعبه‌های مخابرات، اطلاعات و پزشکی بادقت بسیار در آن سازمان تأسیس شده بود، اما تجهیزات نوین هنوز غیر کافی بود. هیچ هواپیمایی بجز دو فروند طیاره غیر نظامی وجود نداشت و تانک و وسایط نقلیه زرهی هم بجز چند کامیون زرهپوش موجود نبود. به علاوه نیروی یهودیان بجز چند خمپاره انداز سنگین و چند قایق موتوری فاقد توپخانه و نیروی دریایی بود. بسیاری از سلاحهای کوچک موجود که آنها هم دارای ساختها، کالیبرها و شرایط مختلف بودند، بین کیبوتصها تقسیم شده بودند و برای عملیات متمرکز در دسترس قرار نداشتند. در گذشته اسلحه کوچک و جنگ افزارهای خودکار سبك برای هاگانا کافی بود و برخی از اعضای هاگانا تصور می‌کردند که سلاحها، سازمان و تاکتیکشان هنوز

کافی است. گذشته از هرچیز آنها مورد حمایت ۱۷۰۰ پلیس اسکان یهودیان بودند و برای این عده سربازان ایرگون ولچی نیز افزوده می شدند. گذشته از اینها کارخانه های کوچک اسلحه سازی نیز وجود داشت و توپ و مهمات نیز به طور قاچاق وارد می شد. برخی از یهودیان این منابع را کافی می دانستند. اما به نظر کسانی که از حقیقت امر مطلع بودند، در صورتی که اعراب جداً وارد کار زار می شدند، قدرت ایشوو به میزان وحشت انگیزی کم بود.

داوید بن گوریون و مدیران آژانس یهود، و همچنین اسرائیل گالیلی و افسران ستاد هاگانا چنین استنباط کرده بودند که کوشش مجدانه ای برای آماده کردن هاگانا جهت مقابله با هرپیش آمد، لازم است. مراقبت بر استراتژی هاگانا مستقیماً به بن گوریون رئیس آژانس یهود واگذار شد، و نیز به یک فرماندهی عالی که نماینده تمام فرقه های سیاسی بود. فرماندهی عملیاتی گویا در دست گالیلی رئیس ستاد باقی ماند ولی بن گوریون در حقیقت در اخذ تصمیمات تاکتیکی و استراتژیکی بر همه اولویت داشت. ترتیبات مربوط به فرماندهی، مخصوصاً فرماندهی عالی سیاسی، غالباً ناشیانه از کار در می آمد ولی نخستین مشکل عملیاتی مداخله پی در پی انگلستان و محدودیتهای بیموردی بود که منظور از آن ظاهراً عبارت بود از جلوگیری از کوششهای دفاعی یهودیان. علی رغم فعالیتهای مداوم انگلستان، که تاحدی پس از دسامبر ۱۹۴۷ تقلیل یافت، هاگانا سه فرماندهی روستایی و سه فرماندهی شهری بر اساس خطوط جغرافیایی برقرار کرد. در ماه نوامبر بن گوریون طرحی برای ادغام واحدهای هاگانا و ایشوو و تبدیل آنها به نیروهای سرتاسری تنظیم کرد تا این واحدها به جای قسمتی از نیروهای محلی، به قوای متحرک تبدیل شوند. اساساً امید سران نظامی و غیر نظامی یهود این بود که مجبور نباشند هاگانا را وارد عملیات تعرضی کنند و بادفاع سخت بتوانند اعراب محلی را در ماههای پیش از تأسیس کشور از تعرض باز دارند. تا آن هنگام هاگانا می توانست دارای قدرت جنگی شود.

در عین حال برای تسریع در بسیج، آموزش و مخصوصاً تجمع اسلحه و مهمات، منتهای کوشش به عمل آمد. در اکتبر ۱۹۴۷، علاوه بر وسایل محدود ایرگون ولچی، هاگانا ۸۳۰۰ تفنگ، ۳۶۰۰ مسلسل دستی، ۷۰۰ مسلسل سبک، ۲۰۰ مسلسل متوسط، ۶۰۰ خمپاره انداز ۲ اینچی و ۱۰۰ خمپاره انداز سه اینچی داشت. برای یک جنگ کامل بیش از سه روز مهمات وجود نداشت. تا ماه دسامبر اهود آوریل *Ehud Auriel* با سفارشهایی برای خرید ۱۰۰۰۰ تفنگ و ۴۵۰ مسلسل بالاخص و هرچیز دیگری که می توانست پیدا کند به طور اعم، وارد اروپا شده بود. تا آخر سال ۱۹۴۷ شبکه رو به توسعه عمال یهود باحیله های مختلف از پایگاه خود در ماجنتا *Magenta* در خارج شهر میلان، شش محموله اسلحه و مهمات به فلسطین وارد کرده بودند. این محموله ها مجموعاً شامل ۲۰۰ مسلسل دستی، ۱۰۰۰ تفنگ ارتش انگلستان و ۴۰۰ قبضه از سلاحهای دیگر و به طور عمده مسلسل های کوچک ۹ میلیمتری، ۵۰۰ رولور از انواع مختلف، و یک میلیون گلوله ۳۰۳/۰ و ۹ میلیمتری. هرچند این محموله ها مفتنم بود ولی آوریل می خواست خیلی بهتر از این باشد.

«قاچاقچیان» کمک غیر منتظره ای از دیپلماتهای صهیونیست دریافت داشتند. در ماه ژانویه موشه شرتوک یک رشته گفت وگوهای طولانی و حساس در نیویورک با آندری گرومیکو نماینده روسیه در سازمان ملل، آغاز نمود. گرومیکو ابراز همدردی کرد ولی مسکو نتوانست خود را علناً وارد معرکه کند؛ اما به هر حال این

گفت وگوها به مذاکرات جدیتری بارهبران چکوسلواکی انجامید. پراگ اسناد آوریل را به قدر کافی برای فروش اسلحه معتبر دانست. چکها ظاهراً از دریافت دلار در ازای اسلحه زیادی و غالباً منسوخ که از جنگ جهانی دوم باقی مانده بود، خوشحال شدند. این اسلحه، که اصلاً از کشورهای مختلف و دارای شرایط و کارکرد متفاوت بود، به سوی غرب به طرف ایتالیا روان شد که در آنجا يك قاچاقچی سابقه دار دیگر به نام یهودا آرازی آنها را به طریق مختلف به فلسطین می فرستاد. در نقاط دیگر - در فرانسه، ایالات متحده آمریکا، و آلمان - عمال صهیونیستها با علاقه مندان به صهیونیسم، در طلب اسلحه غیرقانونی مرتباً در تکاپو بودند. در همه جا برای پیدا کردن انبارهای مخفی اسلحه، کاوش می شد. درباره شایعات مربوط به تانکها و خمپاره اندازهای انبار شده به دقت تحقیق می شد. در ایالات متحده آمریکا مذاکراتی برای خرید هواپیماهای حمل و نقل زیادی آغاز شد. هرکس که دارای اعتبارنامه صحیح بود می توانست يك هواپیمای حمل و نقل کرتیس سی - ۴۶ *Curtis C-46* را به ۵۰۰۰ دلار و يك هواپیمای کانستلیشن *Constellation* را به ۱۵۰۰۰ دلار بخرد.

برای خریدهای بیشتری با چکها که بسیار خواهان فروش بودند، مذاکره شد. تمام این فعالیتها، هرچند که برای آینده نویدبخش بود، در مورد فلسطین چندان نتیجه فوری نداشت، زیرا که اقدامات امنیتی انگلستان واردات اسلحه را به مقدار ناچیزی از اسلحه سبک، تقلیل داده بود. هفته ها گذشت و هاگانا هنوز اسلحه سنگین نداشت و حتی اسلحه و مهمات سبکش نیز برای مقاصد دفاعی کافی نبود. در همان اوان حمله های اعراب پیوسته افزایش می یافت.

تاماه ژانویه نوع جنگ نامنظم اعراب آشکارتر شده بود. در ماه دسامبر حمله های اعراب بسیار افزایش یافته بود. مثلاً در ۱۵ دسامبر يك کاروان تدارکات یهود در سر راه خود از تل اوویو به دهکده کودکان بن شمن *Ben Shemen* در زیر آتش سنگین قرار گرفت و چهارده یهودی کشته شدند. تیراندازیهای انفرادی در شهرهای مختلط پیوسته ادامه داشت. ترافیک یهودیان در راهها کراراً مورد حمله کمینگران قرار می گرفت. آمد و رفت در کناره اورشلیم می بایست محدود شود. دانشگاه عبری و بیمارستان حدسه *Hadassah* در شیب کوه اسکوپوس گاه در زیر آتش تفنگ قرار می گرفت: در ماه دسامبر يك پرستار کشته شد و چندتن دیگر زخمی شدند. دريك یورش ناگهانی اعراب به داخل پالایشگاه حیفا سی و نه تن کارگر یهودی کشته شدند. اعراب هر وقت که می توانستند یهودیان تنها را می ربودند، رفت و آمد در راهها را قطع می کردند و به نواحی مسکونی آسیب می رساندند. زندگی عادی را خطرناک و حتی غیر ممکن می ساختند. هاگانا نمی توانست در آن واحد در همه جا حاضر باشد. دفاع در برابر اعراب بایکپارچه کردن جمعیت یهود، آسانتر بود. این یکپارچگی در بعضی نواحی با بیرون رفتن جهودان از مناطق مسکونی اعراب، به طور غیر رسمی آغاز شده بود. اعراب نیز که از کشتار، حریق و عملیات انتقامی در هراس بودند نیز به نوبه خود بخشهای یهودی نشین را ترك کردند. مع هذا هاگانا مخصوصاً از قطع ارتباط با کیبوتصها نگران بود. دفاع این زیستگاههای مجزا که سی و سه تایی آنها خارج از محدوده قطعنامه سازمان ملل متحد بودند، فشار زیادتری به منابع هاگانا وارد می ساخت، ولی هیچ يك از ساکنان آنها در برابر هرگونه خطر حاضر به ترك محل خود نبودند.

در شوراهاى هاگانا و آژانس یهود مسئله تاکتیک دفاعی علیه حملات چریکی اعراب بر تمام مسائل دیگر اولویت یافت. هاگانا یکپارچه کردن مساکن یهودیان را

ترجیح می‌داد. بن‌گوریون، که شخصیت و نفوذش در زیر هرفشار افزایش می‌یافت، با این امر مخالفت می‌کرد. او با تحمیل نظریات خود موجب صدور يك تصميم «صهیونیستی» شد که با تجربیات نظامی و حوادث گوناگون مغایرت داشت. بن‌گوریون چنین تصميم گرفت، و همکارانش نیز اعم از نظامی و غیر نظامی با او موافقت کردند که تمام زیستگاههای یهود به‌حال خود باقی بماند و هیچ محلی تخلیه نشود. هر کیبوتص، هر قدر هم که مجزا می‌بود، می‌بایست حفظ شود و ساکنانش سخت از آن دفاع کنند. کیبوتص‌ها قبلاً هم همین قصد را داشتند، ولی اکنون که دستور از بالا رسید در عزم خود راسختر شدند. حتی ۱۰۰۰ تن یهودی که در اعماق صحرای نگو در برابر ۱۰۰۰۰۰ عرب تنها مانده بودند، می‌بایست برجای بمانند. زیستگاههای واقع در شمال و جنوب اورشلیم نیز با آنکه در مجاورت کویهای پر از ساکنان عرب قرار داشتند، نمی‌بایست تغییر یابند. این تصميم از لحاظ تاکتیکی غیر ممکن بود و بسیاری از افسران هاگانا با آن مخالفت کردند. با این تصميم افراد هاگانا می‌بایست در سراسر کشور پراکنده شوند و زیستگاههایی را حفظ کنند که از لحاظ سوق‌الجیشی بیفایده بودند، یا به جای آنکه در برابر حمله اعراب ضرب شستی نشان دهند کاروانهایی را که عازم کیبوتص‌های دور دست بودند، محافظت کنند.

در ۱۹۴۸ به موازات وخیمتر شدن بحران، بن‌گوریون که سالیان دراز شخصیت بسیار برجسته‌ای در مبارزه صهیونیسم بود، تمام رهبران یهود را تحت‌الشعاع قرار داده بود. از سال ۱۹۰۶، وقتی که از پلونسک Plonsk واقع در لهستان روسیه در سن بیست سالگی وارد فلسطین شد، فعالیت صهیونیستی او پاکدامنی، استعداد بینش و قدرت ایجاد وفاداری و فداکاری. رخسار پرچین و شکنش، که باموی سپید سرش آراسته شده بود و جاذبه مغناطیس‌وار شخصیش، در برابر ایمان آشکار او به آینده‌ای که برای آن‌کار می‌کرد، در درجه دوم اهمیت قرار داشت. پیروزی بر مشکلات متعدد کمتر ممکن است با ایمان تنها به دست آید، اما ایشو و سخت معتقد بود که تنها او است که می‌تواند رهبری آینده را در دست گیرد. او غالباً دستخوش خودپرستی و آشتی‌ناپذیری و حتی استبدادهای کوچک می‌شد؛ اما زیرک بود و تیزبینی رؤیاآمیز و محتاطانه‌ای داشت، و شمدرستی درباره امکانات، و نیز اهل محکم‌کاری بود، به طوری که کمتر چیزی را به ایمان یا امید صرف وامی‌گذاشت. او دوربین‌تر و روشن‌بین‌تر از مردم عادی و حتی کارشناسان بود. تصميم صهیونیستی او درباره عدم تغییر زیستگاههای یهودی هم مؤید ایمان خلل‌ناپذیر او نسبت به آینده و هم نشانه دید روشن او از حقیقت بود.

طرح بن‌گوریون، هر چند که از لحاظ تاکتیکی «غیر ممکن» بود، از لحاظ سیاسی و سوق‌الجیشی بسیار هوشمندانه بود. سیاست منع تخلیه زیستگاههای یهودی ثابت می‌کرد که تقسیم فلسطین علی‌رغم مساعی اعراب برای جلوگیری از آن، امکان‌پذیر است. دوم اینکه این موضوع را که از همان ابتدا برای جامعه یهود هیچ‌گونه عقب‌نشینی ممکن نیست، به تأکید می‌رساند. بن‌گوریون تقریباً به طور کامل به شجاعت و استقامت ایشو و اطمینان داشت. یهودیان می‌بایست یا مقاومت کنند و بجنگند، و یا دست روی دست گذارند و رنج بکشند. دیگر مهاجرت جدید یا در يك جا گرد آمدن، یا فرار کردن و آواره شدن، امکان نداشت. این بار، در این محل، یهودان می‌بایست بجنگند و یادر صورت لزوم برای هروجب از ارض موعود بمیرند، حتی برای آن وجبه‌هایی که سازمان ملل به یهودیان وعده نداده بود.

یهودیان نه تنها می بایست با حملات اعراب مقابله کنند، بلکه با مداخله انگلیسها نیز، مداخله ای که سخت مانع عملیات هاگانا بود و از هر حیث به نفع اعراب می نمود. انگلیسها از دادن اسکورت به کاروانهای یهود دریغ می کردند زیرا چنین عملی ممکن بود به اجرای طرح تقسیم فلسطین توسط آنها تلقی شود، اما ضمناً به محافظان مسلح یهود نیز اجازه سوار شدن به کامیونها را نمی دادند. در ۲۵ دسامبر ۱۹۴۷ حکومت انگلیسی فلسطین به یهودیان اطمینان داده بود که نیروهای انگلیسی از راه تل اوویو - اورشلیم نگهبانی خواهند کرد. روز بعد عربها کمین کرده و هفت یهودی را در راه مورد حفاظت انگلیسها کشته بودند. گرچه آرتر کریچ - جونز وزیر مستعمرات بریتانیا تأکید کرده بود که قبول تقسیم فلسطین «از روی اکراه نبوده... و ما می خواهیم اختیارات خود را به نحوی منظم به جانشین خویش بسپریم»،^۲ مأموران انگلیسی مقیم فلسطین در حالی که مانع فعالیت جهودان می شدند، به اعراب آزادی عمل می دادند. آنچه که هاگانا می خواست این بود که به حال خود رهایش کنند؛ در ۱۹۴۸ تنها عملیات ضد انگلیسی یهودیان آنهایی بود که از طرف لچی و ایرگون انجام می گرفت، آنها به ندرت. اما انگلیسها در نگهداری نظم یکجانبه اصرار می ورزیدند مردم جهان و یهودیان پیوسته اطلاع می یافتند که انگلیسها تحت القیمومه را تا آخرین لحظه اداره خواهند کرد.

بریتانیا این موضوع را روشن ساخته است که چون در اجرای طرح سازمان ملل شرکت نخواهد کرد، ورود کمیسیون سازمان ملل متحد به فلسطین مطلوب نخواهد بود مگر مدت کوتاهی پیش از انقضای قیمومت. به منظور کارآیی اداری و امور امنیتی طول مدت بین ورود کمیسیون و انقضای قیمومت باید نسبتاً کوتاه باشد.^۳

این روش نشان می داد که بریتانیا حتی به تدریج هم که باشد نمی خواهد دستگاه اداری تحت القیمومه را به اعراب یا یهودیان و یا حتی به سازمان ملل متحد، بسپارد. فقط در ناحیه یافا - تل اوویو بود که پلیس عرب و یهود اجازه فعالیت داشتند. بریتانیا اصرار داشت که هیچ پلیس دیگری ضرورت ندارد. در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۸ هفت پاسبان یهود که مأمور حفاظت زیستگاههای یهودی بودند و به سبب ممنوع بودن اتومبیل زرهپوش با کامیون روباز حرکت می کردند، به یک کمینگاه عرب برخوردند. همه آنها کشته و مثله شدند. یک هفته بعد سرهنگ نلسون در قرارگاه نیروی انگلیسی به جهودها گفت که هنوز نمی توانند از اتومبیل زرهپوش استفاده کنند زیرا که چنین کاری اعراب را برخواهد انگیزخت. با چنین وضعی مسلم بود که انگلیسها می خواهند دست و بال هاگانا را ببندند و حملات اعراب را نادیده بگیرند.

در خارج تحت القیمومه اعراب نشانه دیگری از همدردی و حسن نیت انگلیسها در دست داشتند. در لندن نوری السعید سیاستمدار کهنسال عرب و دوستدار قدیم انگلستان، خبر مذاکرات اتحادیه عرب را که در قاهره و عمان تشکیل جلسه داده بود، شنید. در ۱۶ ژانویه ۱۹۴۸ به طور خصوصی با ارنست بوین وزیر خارجه انگلستان ملاقات کرد و او را کاملاً از مقاصد اتحادیه عرب آگاه نمود و از این ملاقات نتیجه گرفت که بریتانیا آشکارا با هدفهای اعراب نظر مساعد دارد. مذاکرات مربوط به تسلیح ارتش عراق به موجب عهدنامه انگلیس و عراق بسیار رضایتبخش واقع شد. مسلماً انگلیسها می دانستند که آن سلاحها چگونه به کار خواهند رفت.

مذاکرات مشابهی نیز بین بریتانیا و عربستان سعودی و ماوراء اردن جریان یافت. در قاهره سر تپ کلین Clayton اعتراض ملایمی درباره ورود داوطلبان عرب به داخل تحت القیومه کرد، ولی عبدالرحمن غطام پاشا رئیس اتحادیه عرب به او خاطر نشان ساخت که فعلاً وجود داوطلبان از تهاجم ارتشهای منظم عرب به داخل تحت القیومه مطلوبتر است. انگلیسها باین امر موافقت کردند. به ژنرال سر گوردون مک میلان Sir Gordon Mac Millan دستور داده شد که در صورت امکان از مداخله در فعالیت داوطلبان بپرهیزد.

تا آن هنگام داوطلبان دست به هیچ گونه عملیات قطعی نزده بودند. مخلوط درهمی از اعراب محلی و غیر محلی ترتیب نوعی حمله را به دوتا از شمالی ترین زیستگاههای یهود به نام دان Dan و کفر سزولد Kfar Szold داده بودند. در ۹ ژانویه دو دسته مرکب از ۱۵۰ نفر به زیستگاهها حمله کردند ولی حمله شان بی نتیجه ماند. سرانجام انگلیسها رسیدند و آنها را از آنجا بیرون راندند. داوطلبانی که دور از آن نقطه در مثلث عرب نشین تجمع یافته بودند، از این حمله خود سرانه خشمناک شدند. آنها هنوز برای حرکت حاضر نبودند. آن اعراب، گردان یکم یارموک، می بایست اساس ارتش داوطلب آزاد بخش عرب را تشکیل دهند. فرماندهیشان قرار بود فوزی الکاوکجی Fawzi el-Kaukji باشد که چنانکه شهرت داشت کردیا ترک بود. این شخص در محافل فوق ناسیونالیستی بسیار محبوب بود. وی یکی از پیروان متعصب مفتی بود و بدون موفقیت شایانی در شورش ۱۹۳۶-۱۹۳۹ اعراب در ناحیه نابلس، شرکت کرده بود. در جنگ جهانی دوم در کودتای طرفداران محور در عراق شرکت کرده و صورتش زخمی شده بود. از آن پس بی آنکه نام و نشانی از او باشد، جولانگری می کرد. حال نیروی چریکی او با چند افسر و سرباز ارتش سوریه، می بایست بزرگترین نیرو در فلسطین باشد. در آخرین دو هفته ماه ژانویه ۲۰۰۰ عرب مسلح وارد فلسطین شدند. افراد ارتش کاوکجی، یا لا اقل قسمتی از آنها، اونیفورمی بدین شکل داشتند: فرنج ساده خاکی، شلوار کرباسی و جفیه سفید و قرمز و عقال سیاه. سلاحهای آنان ناجور بود و بیشتر از تفنگهای منسوخ تشکیل می شد، اما کاوکجی چند توپ ۱۰۵ و ۷۵ میلیمتری فرانسوی کهنه از ارتش سوریه امانت گرفته بود. این عده نامنظم فاقد سر رشته داری و امور اداری و قسمت اطلاعات و مخابرات بود و حتی واحد پزشکی نیز نداشت، بجز دو سه تن سرباز امربر که مقداری کین و داروهای مسهل با خود داشتند. تنها وسایط نقلیه عبارت بود از چند کامیون کرایه ای. در حقیقت ارتش آزاد بخش عرب را فقط می شد اصطلاحاً «ارتش» نامید.

عملاً آنچه کاوکجی در اختیار داشت عبارت بود از جماعتی از چند هزار سرباز علاقه مند ولی بی آموزش و بد اسلحه که فقط دارای عنوانهای نظامی و جفیه و عقال جالب بودند. ژنرال جان باگوت گلوب فرمانده لژیون عرب از این وضع به وحشت افتاده بود. او وقت و کوششی را که برای تشکیل يك «ارتش» حقیقی لازم است به رهبران عرب تذکار داده بود ولی هیچکس نمی خواست با حقایق روبه رو شود.

در دسامبر ۱۹۴۷ استخدام چریکها در سوریه آغاز شد و يك نیروی ناجور و درهم به عنوان «ارتش آزاد بخش عرب» گردآوری شد. برای کسانی که کوچکترین اطلاعی درباره زحمات زیاد، سازمان، آموزش و ساز و برگ لازم برای تشکیل يك ارتش بودند، این فکر که بتوان در

عرض سه یا چهار هفته گروهی از راهزنان و علاقه‌مندان به عملیات جنگی را به يك ارتش تبدیل کرد، فوق‌العاده مضحك بود. اما دولتهای عرب از مسائل نظامی کاملاً بیخبر بودند خودشان هرگز مستقلاً دست به جنگ نزده بودند.^۴

ژنرال گلوب شاید در ابراز این نظر قدری افراط کرده باشد، زیرا که داوطلبان نمی‌خواستند به يك جنگ رسمی دست بزنند. با این حال يك ارتش نامنظم هم نمی‌تواند فنون جنگهای پارتیزانی را یکشنبه یاد بگیرد و بدون انضباط سخت و فداکاری شخصی قابل ملاحظه عمل کند. داوطلبانی که با شخصیتها و شرایط مختلف دور هم گرد آمده بودند و در میانشان طماع، فداکار و متلون‌المزاج وجود داشت، اطلاعی از هیچ‌نوع جنگ نداشتند و از انضباط سردر نمی‌آوردند؛ آنها فقط به‌خاطر پیروزی داوطلب شده بودند نه برای فداکاری. افسران‌شان نیز بهتر از این نبودند. مع‌هذ چند هزار مردان مسلح باشوق، می‌توانستند آسیبهای فراوان به ارتباطات و زیستگاههای یهودیان وارد آورند.

در ۲۱ ژانویه علی‌رغم اخطارهای آژانس یهود، انگلیسها به‌نحوی از ورود گردان دوم یارموک که از ۸۰۰ داوطلب مسلح سوریهای به‌فرماندهی ادیب شیشکلی تشکیل شده بود، غافل ماندند. افراد این گردان از پل النبی Allenby از ماوراء اردن بدون حادثه‌ای گذشته و وارد اردوگاههای آماده در تپه‌های سامری که از قرارگاه انگلیسها بیست میل فاصله داشت، شده بودند. به‌دنبال آنها نیز گردانهای قدیسیه و حسینی راه افتاده بودند. انگلیسها همه اینها را نادیده گرفتند ژنرال مک‌میلن ترتیب يك قرارداد محرمانه را با کاوکجی داده بود که به‌موجب آن ارتش آزادیبخش عرب اجازه داشت تا مدتی که آرام باشد، در فلسطین بماند. این نکته نیز عجیب است که کاوکجی «قرارداد» محرمانه تقریباً مشابهی هم با یهودیان داشت. کاوکجی قصد نداشت که تمام عملیات جنگی را خود انجام دهد تا به‌نفع رقبای سیاسی او که بسیار زیاد بودند، تمام شود. ارتش آزادیبخش عرب منتظر لحظه مناسب بود تا بر سر جهودان فرود آید.

گرچه ارتش آزادیبخش عرب به‌فرماندهی کاوکجی بزرگترین نیرو در فلسطین بود، نهضت داوطلبانه چنانکه انتظار می‌رفت توسط شوراهایی که باهم اختلاف عقیده داشتند، به‌مانع برخوردی بود. گروههایی که به‌حسینی معروف و طرفدار مفتی بودند، از همکاری با دشمنان او دریغ می‌کردند. فرماندهان کشورهای عضو اتحادیه عرب با فرماندهان هواخواه مفتی خصومت داشتند. مثلاً در یافا دو فرمانده بودند که غالباً فرمانهای ضد و نقیض به داوطلبان می‌دادند. کشورهای مختلف عرب مرتباً يك ارتش را برضد ارتش دیگر وا می‌داشتند و اسلحه را از يك گروه دریغ می‌داشتند تا آن را در برابر يك فرقه مورد لطف خودشان زبون سازند. همه‌نوع غرض و سوء ظن حتی در میان گروههای يك ارتش واحد، وجود داشت. قبایل دروز که به «شیرمردان حلب» سوریه ملقب بودند، مسلمانان یوگوسلاوی، مصریها، و عراقیها، می‌دیدند که جز نفرتشان از صهیونیسم هیچ‌گونه وجه مشترکی با یکدیگر ندارند. هیچ‌کس عده دقیق داوطلبان مسلح را که روی تپه‌ها نشسته یا در محله‌های عرب‌نشین پرسه می‌زدند، نمی‌دانست، تاچه رسد به‌عده کسانی که دعوی رهبری آنها را داشتند. حدس معقول این است که بگوئیم بین ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ سرباز بودند. بسیاری از این داوطلبان پس از ورود به فلسطین خودسرانه در تیراندازی به یهودیان شرکت می‌کردند، ولی در ماه

ژانویه فلسطینیهای محلی بیشتر نبرد را خودشان انجام می‌دادند.

در ۵ ژانویه هاگانا به قرارگاه نجاده که یک گروه شبه نظامی محلی بود، در قلب محله عرب نشین کاتامون در اورشلیم، حمله کردند - اعراب به کیبوتص‌های کوه‌های جودی در غرب جلیله و نیز کیبوتص‌های واقع در نگو حمله کردند. یک حمله سنگین به فرماندهی عبدالقادر به کفرا تزیون Kfar Etzion در جنوب اورشلیم، اجرا شد. عبدالقادر بی‌گدار به آب زده بود و حمله‌اش به شکست انجامید و در جریان آن ۱۵۰ عرب کشته و تقریباً به همین تعداد زخمی شدند، ولی جهودها هم سخت تکان خوردند و تدارکات و مهماتشان تمام شد. در ۱۷ ژانویه واحدی مرکب از سی و پنج تن اعضای هیش Hish و پالماخ، که بیشترشان دانشجوی دانشگاه بودند، پیاده از معابر کم‌تردد کوهستانی گذشتند تا کفرا تزیون را تقویت کنند. اعراب محلی آنها را یافتند و ستونشان را محاصره کردند و چریکها را فرا خواندند تا انتقام تلفات قبلی خود را بگیرند. تمام یهودیان کشته شدند. یهودیان اورشلیم سخت متأثر شدند زیرا هریک از آنان دست کم یکی از جوانان یا والدین او را می‌شناخت. این موضوع که هاگانا به نحوی روزافزون به دهکده‌های «گنهرکار» عرب هجوم می‌آوردند، دوستان و خویشان کشتگان را آن‌قدرها تسکین نمی‌داد: در ۲۴ ژانویه افراد هاگانا در نزدیکی کاستل در بالادست جاده اورشلیم - تل‌اوئو وارد عمل شدند تا تیراندازان منفرد را از سر راه خود بردارند و موانع جاده را برای وسایط نقلیه یهود، رفع کنند. چهل عرب و ده یهود کشته شدند. انگلیسها بالاخره باتیراندازی به یهودیان، دخالت کردند. حتی چنانچه شرکت داوطلبان عرب را در عملیات چندان مهم نشمریم باید بگوییم که تا ماه فوریه وضع تحت‌القیومه فلسطین کاملاً آشوبناک شده بود. نظم عمومی جز در مواردی که در سایه تفنگهای انگلیسی برقرار می‌شد، باتشدید حملات اعراب به سرعت مختل می‌گشت. تلفات نیز افزایش یافت. به موجب ارقام رسمی که توسط انگلیسها تهیه شده است، از اول دسامبر تا اول فوریه ۸۶۹ تن کشته و در حدود ۲۰۰۰ نفر زخمی شده بودند. در ماه فوریه فشار اعراب افزایش یافت. نوع برخورد مانند ماههای دسامبر و ژانویه بود؛ یعنی در نتیجه حمله به وسایط نقلیه، به کیبوتص‌ها و به نواحی مسکونی، ارتباطات یهودیان رو به خرابی می‌رفت. راه تل‌اوئو - اورشلیم به دام مرگ تبدیل شده بود. همه یهودیان، مخصوصاً ۱۰۰۰۰۰ نفری که در اورشلیم می‌زیستند، دچار کمبود وسایل دفاعی شده بودند. منابع هاگانا در یک رشته از عملیات دفاعی و هجومهای تلافی‌جویانه متفرق شده بود. مهمات نزدیک به ازمیان رفتن بود و هیچ اسلحه‌ای به مقدار کافی از اروپا نمی‌رسید. انگلیسها خواستار و حتی بعضی اوقات مشتاق اختلال نظم به نظر می‌رسیدند. ژنرال مکملن به داوطلبان عرب اجازه ورود به فلسطین را داده بود در حالی که نیروهای انگلیسی او عملیات هاگانا را محدود کرده بودند و به پیگردها و توقیفها ادامه می‌دادند. شدت عملی که انگلیسها در لیک سکسس پیشبینی می‌کردند اکنون تهدید خود را آشکار کرده بود؛ ولی هرج و مرج و آشفتگی اوضاع نتیجه مستقیم سیاست انگلستان بود که به اعراب اجازه حمله می‌داد در حالی که لندن همواره دم از بیطرفی می‌زد.

علی‌رغم تمام شواهد مخالف، بریتانیا در این نکته اصرار می‌ورزید که - سیاستش هنوز سودمند است. بوین ظاهراً معتقد بود که مسئله فلسطین هنوز حل نشده است. ۵ شایعاتی وجود داشت مبنی بر اینکه او امیدوار است تقسیم فلسطین به نتیجه مطلوب نخواهد رسید و بریتانیا به عنوان دوست اعراب از این امر سود خواهد برد. در هر حال بوین مصمم بود که تا ۱۵ مه طفره برود و راه آزادی عمل

خود را باز بگذارد. در ۱۸ فوریه بریتانیا یکبار دیگر از ورود کمیسیون سازمان ملل به تحت‌القیومه فلسطین تا اول مه امتناع ورزید به این دلیل که ورود کمیسیون ممکن است اعراب را به تظاهرات وا دارد. کریچ - جونز همچنان از قبول درخواست سازمان ملل متحد دایر بر اینکه یک بندر فلسطینی برای مهاجرت یهودیان باز شود سر باز می‌زد و می‌گفت که اعراب به سبب نفوذ انگلستان خویشتن‌داری زیادی از خود نشان داده‌اند و اگر چنین بندری باز شود، آنها عنان اختیار را رها خواهند کرد.*

آژانس یهود چنین می‌انگاشت که بریتانیا می‌خواهد از اختیارات خود در تحت‌القیومه طوری استفاده کند که حل نهایی مسئله فلسطین به دست اعراب صورت گیرد نه توسط دیپلمات‌های مقیم لیک‌سکسس.

اظهار نظرهای بعدی درباره انگیزه‌های بریتانیا برای رها کردن فلسطین به سوی آشفتگی دایر بود بر اینکه توطئه‌ای در کار است تا در نتیجه آن یا انگلیسها در سرزمین تحت‌القیومه باقی بمانند و یا اعراب به پیروزی برسند. هریک از این دوشق البته برای بریتانیای کبیر فوایدی دربر داشت، ولی یکبار دیگر سیاست بریتانیا دچار تغییر و تردد شده بود. ارتش می‌خواست خود را با حداقل تلفات از مزاحمت برهاند ولی وزارت خارجه مایل بود دوستی با اعراب را حفظ کند. وزارت مستعمرات از اینکه نتیجه یک نسل‌کوشش، تجربه و مخارج هنگفتی که از طرف بریتانیا صرف شده است تدریجاً به‌در رود، متنفر بود. نتیجه این تمایلات مختلف به صورت یک سیاست ضد صهیونیسم جلوه‌گر می‌شد، و البته همین‌طور هم بود. عمق احساسات ضد صهیونیسم و حتی ضد یهود در ارتش بریتانیا، در ماه فوریه نیز آشکار شد. کشمکش طولانی انگلیسها و صهیونیستها، که در خفا و با اعمال وحشت انجام می‌گرفت، بیشتر آنچه را که از بیطرفی برای نیروهای انگلیسی باقی مانده بود از میان برد و افسران و سربازانی که سالها می‌کوشیدند در برابر حملات جنگ و گریزی متانت خود را حفظ کنند، به‌خشم آورده بود. ارتش انگلستان از ضد ایرگونیست به ضد صهیونیست و، تا فوریه ۱۹۴۸، به ضد سامی تبدیل شده بود. کراهت منطقی از مورد کمین و آدم‌زدی قرار گرفتن رفته رفته به نفرت احساساتی و بیدلیل از تمام جهودان، جای پرداخته بود. ۶ برخی از افراد ارتش انگلستان وقتی که چیرگی اعراب بر جهودان را می‌دیدند، شادمان می‌شدند. برخی دیگر، که کاسه صبرشان لبریز شده بود، شخصاً به تلافی برمی‌خاستند. در نظر آنها آشوبگری مدت زیادی بی‌مجازات مانده بود.

دراول فوریه انفجاری اداره روزنامه «پست فلسطین» *Palestine Post* را منهدم کرد. تحقیقات دولتی به جایی نرسید ولی پیگردهای آژانس یهود فاش ساخت که افراد پلیس انگلستان در این کار دست داشته‌اند. هیچ اقدامی در این مورد به عمل نیامد. در ۱۲ فوریه چهار تن از افراد هاگانا توسط یک گشتی ارتش دستگیر و سپس در کوی اعراب در شهر قدیم نزدیک دروازه سنت استفن رها شدند. سه ساعت بعد بدن مثله شده آنها کشف شد. تحقیقات مأموران انگلیسی به آنجا منتهی شد که یک گروه بان انگلیسی در تشخیص خود به‌خطا رفته است، و دیگر هیچ اقدامی انجام نگرفت. در ۲۲ فوریه انفجاری در خیابان بن‌یهودا که بازار عمده شهر جدید یهودی بود صورت گرفت، چند ساختمان را خراب کرد، ۵۲ تن

* در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۷ بونین از تعیین چنین بندری به بهانه اینکه این امر اعراب را بر خواهد انگيخت، امتناع کرده بود. این امتناع شاید بزرگترین کمک بریتانیا به منظور اعراب بود.

را کشت و ۱۰۰ نفر دیگر را مجروح کرد. تحقیقات انگلیسها به نتیجه‌ای نینجامید ولی آژانس یهود یکبار دیگر دریافت که دست پلیس انگلستان در کار بوده است. در ۲۹ فوریه سربازان انگلیسی يك پاسگاه مقدم یهودی را در مرز یافا - تل‌اوئو خلع سلاح کردند و افراد آن را به‌عده‌ای از آشوبگران عرب سپردند. نه‌تن از افراد مزبور در همان نقطه کشته شدند. با این حال تلفات انگلیسها از اول دسامبر تا ۳ آوریل به ۴۳۰ تن رسید که بیشتر آنها در نتیجه عملیات یهودیان کشته شده بودند. برخی از سربازان به‌اعمال زور متوسل شدند ولی عده آنها خیلی کم بود. مع‌هذا برای آژانس یهود این موضوع تاحدی مایه تسلی بود که کمتر ارتشی می‌توانست در میان چنین تحریکات و آشوبهای مداومی تا آن حد خویشتن‌داری کند. در نظر بسیاری از یهودیان ارتش بریتانیا آماده بود تا به‌طور غیر رسمی ولی به‌طرزی فعال به اعراب کمک کند.

در ماه فوریه ارتش آزادیبخش عرب، که در اطراف **توباس** تمرکز یافته بود، نخستین عملیات رسمی خود را آغاز کرد. هرچند کاوکجی برای به‌خطر انداختن ارتش خود شتاب نداشت، ولی خواستاران فعالیت درباره شروع عملیات اصرار می‌ورزیدند. بنابراین او در ۱۵ فوریه حمله معجلی را به يك زیستگاه مذهبی یهود به نام تیرات زوی *Tirat Zevi* تهیه دید. کاوکجی حتی زحمت جلو آوردن توپخانه خویش را هم به‌خود نداده بود و گویا به‌نظر او فقط ظهور اعراب در خط حمله کافی بود. پانصد تن از افراد ارتش عرب با پشتیبانی چریکهای محلی يك هجوم جبیه‌ای را به زیستگاه آغاز کردند. یهودیان آنها را درو کردند و کمک خواستند، ولی اعراب قبلاً سزای خود را دیده بودند. تاهنگام رسیدن انگلیسها اعراب حمله‌ور در راه بازگشت به‌اردوهای خود بودند. آنها دوازده کشته و سی و شش زخمی به‌جای گذارده بودند ولی اشتیاق خود را از دست نداده بودند. این حمله برای کاوکجی فتحی به‌شمار می‌رفت هرچند که طی آن فقط يك جهود کشته و دو تن دیگر زخمی شده بودند. این خصلت عربی که به‌امر نامطبوع بی‌اعتناست و به‌جای عمل کامل به‌حرف متکی است، به‌یاری او آمد. حمله تیرات زوی به يك پیروزی تغییر ماهیت داده بود. در حقیقت گرچه کاوکجی به‌هیچ‌گونه فتحی نایل نشده بود، حمله‌های اعراب به‌طور کلی چنان به‌جریان افتاده بود که می‌رفت تا به‌نیروی حیاتی ایشوو لطمه وارد آورد.

يك ناظر بسیار زیرك درباره کامیابی نهایی چریکهای عرب شك داشت. او ملك عبدالله پادشاه ماوراء اردن بود که قدرت بازخیزی و قابلیت تطبیق صهیونیستها را با شرایط محیط، می‌ستود. به‌نظر او داوطلبان عرب فقط مانند گاوبازانی بودند که گاو یهود را مجروح می‌کردند تا لژیون عرب آن را بکشد. از لحظه‌ای که تصمیم مربوط به تقسیم فلسطین در ليك سكسس به‌تصویب رسید، ملك عبدالله قصد کرده بود که روز عزیمت انگلیسها از فلسطین وارد آن سرزمین شود و تمام قسمت مجاور مرز ماوراء اردن و مخصوصاً اورشلیم را به‌تصرف درآورد. برای ملك عبدالله آشکار بود که با تقسیم کج و معوجی که برای فلسطین پیشنهاد شده است، و با فقدان هرگونه نظامات سیاسی عرب، وجود يك فلسطین عربی قائم بذات ممکن نیست و حتی اگر هم باشد فرمانروای آن دشمن قدیمی او یعنی مفتی خواهد بود. بدین‌گونه ملك عبدالله امیدوار بود که با يك حرکت سریع و بی‌خونریزی فلسطین مرکزی را که پایه کشور جدید اردن بشود و پایتختش اورشلیم باشد، بگیرد. از این که بگذریم، او کاری به تأسیس يك کشور یهودی نداشت؛ شاید لژیون عرب آن قدر قوی نبود که بتواند مانع چنین امری بشود.

او امکان این را که کشور یهود بسیار کوچکتر از آن بشود که در طرح سازمان ملل منظور شده بود از نظر دور نمی‌داشت، ولی این امر را نیز تشخیص می‌داد که پیروزی کامل بر یهودیان خواب و خیالی بیش نیست. هرچند که ماوراء اردن در جلسات اتحادیه عرب شرکت می‌کرد و اهالی آن به خون یهودیان تشنه بودند، مقاصد ملک عبدالله همچنان مخفی بود. در ۲ فوریه جلسه اتحادیه عرب مجدداً در قاهره تشکیل شد و اسمعیل صفوت پاشا یکبار دیگر درباره لزوم عمل نظامی مشترك تأکید کرد. همه سخنان او را باهمدلی کامل شنیدند ولی هیچکس جواب نداد. در همان اوان ملک عبدالله تماسهای علنی با آژانس یهود برقرار کرده و مذاکرات خویش را با انگلیسها ادامه می‌داد. در اواخر فوریه توفیق عبدالهدی نخست‌وزیر اردن بابوین ملاقات کرد و ژنرال جان باگوت گلوب نیز به عنوان مترجم در این ملاقات حضور داشت. وقتی که نخست‌وزیر اردن نقشه ملک عبدالله را بابوین در میان گذاشت، بوین گفت: «این کار امری بدیهی به نظر می‌رسد.» ۷ باتوافق بریتانیا، یادست کم با چشم‌پوشی آن، ملک عبدالله معتقد شد که فرصت درخشانی برای به دست آوردن قسمت بزرگی از فلسطین عرب به دست آورده است.

بعد دولت عراق، که مدت‌ها متزلزل بود، ناگهان در برابر خشم توده عوام که بر اثر شرایط عهدنامه انگلیس و عراق انگیزته شده بود، از پا درآمد. این قرارداد در ۱۵ فوریه در پرتسموت امضا شده بود. این امر باعث شد که رقیب عراقی ملک عبدالله تاچندی از صحنه فلسطین دور شود. علاوه بر این محمود فوزی نقراشی نخست‌وزیر مصر هنوز خواستار ماجراهای نظامی نبود. سوریهها فقط يك لشکر پیاده ضعیف و نگرانیهای جدی داشتند. سایر کشورهای عرب آن قدر دور یا چندان کوچک بودند که نمی‌توانستند در تعیین سرنوشت وقایع دخالت داشته باشند. به این ترتیب راه برای ملک عبدالله باز بود تا در پی ارتش آزادیبخش عرب به راه افتد. شاید مصر به عنوان يك جایزه ارفاقی می‌توانست قسمتی از بیابان جنوب فلسطین، و سوریه چندتا از تپه‌های شمال آن را، به دست آورد، ولی قسمت ثروتخیز مرکزی و از جمله اورشلیم که مانند گوهری تابناک بر تارک آن می‌درخشد، از آن ملک عبدالله خواهد بود. این امکان از چشم دشمنان بسیار حسود ولی از لحاظ نظامی بی‌تأثیر او، نیز دور نبود. در قاهره، دمشق و بغداد، این رقیبان مراقب مبارزات داوطلبان عرب و چریکهای فلسطین بودند، و به این امید بیموده دل‌خوش داشتند که حمله به فلسطین لازم نیست و ملک عبدالله ناکام خواهد شد.

در ماه مارس انگلیسها به کارهایی دست زدند که نشانه تخلیه فلسطین بود. واقعهای که نه اعراب آن را باور داشتند و نه آژانس یهود. در ۵ مارس نخستین ۱۸۰۰ سرباز انگلیسی حيفا را به قصد لیورپول ترك گفتند. دو روز بعد ۲۰۰۰ تن دیگر با کشتی عزیمت کردند. نقاط مستحکم ارتش انگلستان از هم پاشیده و تخلیه شد و ساز و برگ انگلیسی به خارج حمل یا فروخته شد و یا نابودگشت نه اعراب و نه یهود هنوز نمی‌توانستند یقین داشته باشند که تخلیه فلسطین ادامه خواهد یافت، ولی يك نکته مسلم بود و آن اینکه به موازات سست شدن سلطه انگلیسها، کشمکش عرب و یهود ممکن بود به نحو آشکارتری ادامه یابد.

در ماه مارس اعراب به قدر کافی داوطلب گرد آوردند تا دست به هجومهای وسیع بزنند. هرچند در نظر افسران انگلیسی این داوطلبان جز جمعی اوباش مسلح نبودند، جنگ نامنظم بهترین امید اعراب برای جلوگیری از تقسیم فلسطین

بود. در يك وضع بسيار بفرنج كه هنوز تحت مراقبت انگلستان بود، عمل داوطلبان ممكن بود تاحدی مورد تحمل قرار گیرد، در حالی كه تعرض رسمی عرب مسلماً مشكلات بین المللی و خیمی ایجاد می کرد. جنگ غیر منظم مداوم ممكن بود نفاقهای جهان عرب را پنهان و فلسطینیها را تشویق کند. آنچه كه نامعلوم بود اثر احتمالی آن بود. مشكلات داوطلبان واضح بود: فقدان آموزش، اسلحه جدید، خدمات كمکی، انضباط و رهبری مرکزی. با این حال امکانات بالقوه آنها نیز زیاد بود زیرا كه می توانستند در قلب نواحی عرب نشین و در همه وقت و همه جا آزادانه و به میل خود ضربت بزنند و تنها عواملی كه ممكن بود محدودشان سازد احتیاط انگلیسها و آمادگی و چالاکی جهودان بود. در ظرف سه ماه هم دستهای محلی و هم داوطلبان قدرت یهودیان را می سنجیدند تا بدانند در كجا می توانند دشمنان خود را آسانتر بكشند و به نقاط آسیب پذیر ضربت بزنند؛ و در مدت سه ماه سرزمین تحت القیمومه را در چند قسمت جدا کرده و زیستگاههای یهود را از سایر نقاط مجزا ساخته بودند و شهرهای مختلط را نیز تا حدی محاصره کرده بودند. در سازمان ایشوو محیطی از بلا تکلیفی و غم آلودگی پدید آورده بودند، دیپلماتهای کشورهای دور دست را به وحشت انداخته و اعراب محلی را الهام بخشیده بودند. برای دسته های کوچکی از جنگجویان ذوقی، کامیابی آنها در این زمینه ها جالب بود.

در اوایل ماه مارس مبارزه سرعت یافت. ارتش آزادیبخش کاوکجی حمله سنگینی را بر **گلدیال و کفرسبا** در جلگه ساحلی شروع کرد. اما حمله بر کیبوتصهای ظاهراً آسیب پذیر هرگز به سود اعراب تمام نمی شد. تعلیمات شبه نظامی یهودیان ساختمانهای بتونی آنها، و دهشتزده نشدن غیر نظامیانشان در برابر خطر، زیستگاههای یهود را به دژهای كوچك تبدیل می کرد. با این حال اعراب كه از عده معدود نفرات و كمی مهمات جهودان آگاه بودند، همواره تلفات فوق العاده به آنها وارد می ساختند و انتظار انهدامی را می کشیدند كه هرگز فرا نمی رسید. در **گلدیال و کفرسبا** مدتی بیش از يك هفته پیش از ترك محل گاه و بیگاه حملاتی می کردند. در ۱۱ مارس اعراب اورشلیم حمله موفقیت آمیزی با بمب به قرارگاه آرانس یهود کردند. انفجار قرارگاه یازده یهودی را كشت و يك ضربه دیگر به روحیه جهودان در اورشلیم وارد آورد. در مغرب شهر به **هارتوو Hartuv** هجوم آوردند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. در نگو نزدیک نیتزانیم **Nitzanim** بار دیگر دست به حمله زدند ولی بیست كشته دادند، اما تلفات جانی جهودان فقط چهار نفر بود. در همه جا بر شدت حمله افزوده می شد، هر چند كه موفقیت به همان نسبت به دست نمی آمد. سیاست صهیونیستی بن گوریون كه مبنی بود بر عقب نشینی نكردن یهودیان، چنین حملاتی را ناگزیر می ساخت ولی همان گونه كه او امید داشت، جهودان بخوبی از خود دفاع می کردند. آنچه كه آنها را به وحشت می انداخت عبارت بود از اینکه اعراب تمام خطوط ارتباطی را زیر سلطه خود داشتند. نه تنها كوره راههای كوهستانی بلکه شاهراههای عمده نیز بسته شده بود. آنچه چریكهای عرب نمی توانستند با حملات جبهه ای انجام دهند، ممكن بود با قطع خطوط تداركات یهودیان و بازیان و تلفات كمتری به اعراب، تحصیل شود. اورشلیم مهمترین نقطه بود. در آنجا ۱۰۰۰۰۰ تن یهودی رفته رفته تشخیص دادند كه در محاصره اند. ماهها در آنجا تیراندازیهای انفرادی، بمب گذاری، غارت و حریق، كمینگری و جنگ خیابانی و هجومهای وحشت انگیز روی می داد. این حملات قابل تحمل بود به این جهت كه هاگانا تلافی می كرد، ولی افراد آن

سازمان نمی‌توانستند راه تل‌اوئو را باز نگه دارند. شاهراه حیاتی از تل‌اوئو به طرف جنوب شرقی می‌رفت و بعد از میان کوه‌های جودی می‌پیچید - از بین معابر باریک و دره‌های پرشیب پایین دهکده‌های عرب که بررأس تپه‌ها قرار داشت - تا اینکه کوه‌های پرچین و شکن به تپه‌های موج حومه غربی شهر جدید منتهی می‌شد. برای یهودیان اورشلیم شصت و پنج کیلو متر راهی که از تل‌اوئو شروع می‌شد، مایه نگرانی دایمی بود. چریک‌های عرب در دهکده‌های باب‌الواد و کاستل دلیرتر شده بودند و مرتباً راه را بروسایط نقلیه می‌بریدند. این راه باریک ارتباطی با ساحل به شاهراه عمده‌ای تبدیل شده بود که تدارکات غذایی اورشلیم می‌بایست از آن بگذرد. گرچه راه‌آهن هنوز باز بود ولی در برابر مداخله انگلیسها و خرابکاری اعراب آسیب‌پذیر بود، و یهودیان نمی‌توانستند به آن متکی باشند. حمل و نقل کالاهای کشاورزی از نواحی عرب‌نشین اطراف متوقف شده بود و ذخایر محلی یهودیان بسیار نارسا بود. فقط کامیون‌هایی که از تل‌اوئو می‌آمدند می‌توانستند چندتن کالای مایحتاج روز را بیاورند. در ماه فوریه فقط دو کاروان اتوبوس و چند کامیون که به‌طور دست‌ساز زره‌پوش شده بودند و با اسکورتهای «غیر قانونی» هاگانا راه می‌پیمودند توانستند از جاده تحت مراقبت اعراب بگذرند. اورشلیم یهودی‌نشین بدون غذا، سوخت و آب فقط چند هفته می‌توانست پایداری کند.

زیستگاههای اطراف اورشلیم نیز که بخشهای عربی در نقاط مختلف میان آنها قرار داشتند نیز به نوبه خود برای مواد غذایی و سایر مایحتاج خویش به اورشلیم نیازمند بودند. رسیدن به نبی‌یاکوو *Nebi Yaakov* در شمال یا بلوک **کفرا تزیون** در جنوب مستلزم تیراندازی و نبرد بود و غالباً به زیان فاحش یهودیان تمام می‌شد. ژنرال گلوب بعداً شرح داد که چگونه او و ژنرال مکملین وقتی که اتفاقاً در جریان یکی از این نبردها گذارشان به محل زد و خورد افتاد، چه دیدند. اعراب راه را در صفد بسته و در سرراه یک کاروان یهود که به نبی‌یاکوو می‌رفت، کمین کرده بودند. اعراب ادعا می‌کردند که روز پیش یک کاروان یهود دختر کوچکی را زیر گرفته و کشته و سپس بدون اعتنا راه خود را پیش گرفته و رفته است. اما تنها وجود یک کاروان جهود بدون هیچ دلیل دیگری، برای حمله اعراب کافی بود. تا موقعی که گلوب و مکملین به محل رسیدند دست کم دو کامیون یهودی منهدم و رانندگانشان کشته شده بودند، ولی یک اتومبیل یهودی که زره آن دست‌ساز بود، هنوز تیراندازی می‌کرد.

ژنرال گلوب می‌نویسد:

وقتی که ما از پیچ جاده گذشتیم، یک اتومبیل زره‌پوش بزرگ یهودی را دیدیم که در وسط کوچه ده ایستاده بود. کوچه پهن بود و خانه‌های طرفین آن باغچه‌هایی در جلو خود داشتند. این خانه‌ها و باغچه‌ها پر از عرب‌هایی بود که باتفنگ به زره‌پوش تیراندازی می‌کردند. گاه لوله یک مسلسل از مزغلی که در دیواره زره‌پوش تعبیه شده بود بیرون می‌آمد و چند تیری به اعراب شلیک می‌کرد، و بعد دوباره تو می‌رفت. مسلماً افراد زنده‌ای از یهودیان داخل زره‌پوش بودند، ولی ما نمی‌توانستیم بگوییم چند نفر. صدای تیراندازی کر کننده بود.

ژنرال مکملین توانست سربازان انگلیسی را به محل بیاورد و با کمک ژنرال

گلوب اعراب را واداشت تا در مقابل تسلیم زرهپوش و محتویات آن، از تیراندازی دست بردارند. سربازان انگلیسی اتومبیل را محاصره و چند جهودی را که هنوز زنده بودند ترغیب کردند که تافروست دارند، اتومبیل را ترك كنند. ژنرال مكمیلن چنین می نویسد:

سرانجام یهودیان جرأت کردند که در را به قدر يك شكاف بازکنند. دیدن يك گروهیان سوار انگلیسی آنها را مطمئن ساخت، ما یهودیان را يك به يك بیرون آوردیم و آنها را از میان خود بردیم و وارد يك وسیله نقلیه انگلیسی کردیم. دو تن از آنها می توانستند جست و خیز کنند ولی چند نفر کشته شده بودند. تشخیص زندگان از مردگان مشکل بود. لباسهایشان پاره شده بود و اجسادشان چیزی جز گوشت پاره پاره نبود. داخل زرهپوش مثل دکان قصابی بود. ما آنها را کشاندیم و بردیم و بدنهای خودمان را حایل آنها قرار دادیم و بالاخره آنها را توی ماشینها انداختیم که فوراً راه افتادند. من سربازان خود را به يك طرف خواندم، دست خود را به سوی اهالی ده تکان دادم و بانگ زدم: «حالا همه مال شما.»^۹

چنین «حوادثی» در نبرد جاده ها بارها تکرار می شد. معمولاً انگلیسها از مداخله اکراه داشتند زیرا دلیلی نمی دیدند که خود متحمل تلفات بیشتری بشوند و اعراب را نیز برنجانند.

کوششهای یهودیان برای گذراندن کاروانهایشان از راهها، چه انگلیسها مداخله می کردند و چه نه، خیلی موفقیت آمیز نبود. اعراب از تمام مزایا، از جمله مصونیت از حمله متقابل، مصون بودند. یهودیان چاره ای جز اعتماد به شانس و سرعت، نداشتند و می دانستند که اگر کاروانها متوقف شوند از خطر نخواهند جست. در ماه مارس دیگر نه سرعت به درد می خورد و نه شانس. عده جهودان در اورشلیم آن قدر زیاد بود که دیگر اعتماد به ورود گهگاهی کاروانها برایشان امکان نداشت. در آن ماه دیگر نه گوشت پیدا می شد، نه تخم مرغ نه شیر و نه سبزی. جیره نان به حداقل تقلیل یافته بود، سوخت برای پخت و پز وجود نداشت و بنزین حتی از آنهم کمتر بود. اورشلیم مانند انگوری بود که بر روی تارك پرمزده شده باشد؛ گویی از سایر نقاط بکلی مجزا شده و از طرف هاگانا و آژانس یهود کاملاً فراموش گشته بود.

اما عملاً سرنوشت اورشلیم نخستین منزلت را در ذهن بن - گوریون داشت و نه تنها فراموش نشده بود بلکه همواره در نظر او بود. بن - گوریون نیز مانند ملك عبدالله اورشلیم را جایزه درجه اول می دانست. او پنهانی امیدوار بود که شهر مقدس پایتخت کشور جدید باشد. در هر حال محور تل اوئو - اورشلیم برای آینده جنبه حیاتی داشت.

اگر اعراب تقسیم فلسطین را می پذیرفتند، بن - گوریون ممکن بود با بین المللی کردن آن موافقت کند، اما چون اعراب زور را برگزیده بودند، او در عزم خود برای به دست آوردن آن شهر راسختر شد. در ماه دسامبر او به دو جوزف *Dov Joseph* و بانو گلدامایر دستور داد که برای آماده شدن جهت محاصره، ریاست يك کمیته فوق العاده را عهده دار شوند. جوزف چندین ماه برای ذخیره کردن خواربار و سایر مایحتاج، ساختن آب انبارهای مخفی و سازمان دادن سرویسهای پزشکی و خدمات دفاعی، کوشش کرد. تا ماه مارس او کارهای مهمی انجام داده بود ولی

معجزه نکرده بود. وضع همچنان تیره و تار بود. کیبوتص‌های واقع در شمال و جنوب از شهر جدا شده بودند. یهودیان ساکن محله خود در شهر قدیم در حفاظت انگلیسها می‌زیستند - حفاظتی که هیچ نوع پیشبینی درباره آن ممکن نبود. در شهر جدید یهودیان باگرسنگی و تشنگی چندان فاصله‌ای نداشتند. چریکهای عرب ظاهراً به آستانه پیروزی رسیده بودند.

حمله‌های اعراب اثرات دور رسی در ایالات متحده آمریکا به وجود آورد. این نکته آشکار بود که تحت‌القیومه فلسطین به دست گروههای ولگرد، پلیس خودسر، چریکها و ارتشهای مخفی افتاده است. دورنمای تقسیم فلسطین موجب تضاد و کشمکشی شده بود که نمایندگان خوشبین سازمان ملل در لیک‌سکسس انتظار آنرا نداشتند. خیلی پیش از ماه مارس کسانی که مسئول قطعنامه مربوط به تقسیم فلسطین بودند، دستخوش افکار دیگری شدند. دولت ایالات متحده آمریکا هنوز دارای صاحبمنصبانی بود که تصور می‌کردند رنجاندن اعراب صلاح نیست و طرح تقسیم را نمی‌توان اجرا کرد. عده دیگری از امریکاییان معتقد بودند که تنه‌انتيجه قطعنامه ماه نوامبر، ایجاد خلاء در فلسطین است. ایالات متحده آمریکا علی‌رغم حسن‌نیت خود تاحدی موجب افتتاح باب وحشت در این قضیه شده بود. نتیجه آنکه سیاست آمریکا درست هنگامی که کارشناسان برای جلوگیری از جنگ تلاش می‌کردند، همواره از پشتیبانی بی‌قید و شرط تقسیم فلسطین به‌تردید، تأخیر، و سازش می‌گرایید. در ۱۹ مارس وارن استین *Warren Austin* نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد پیشنهاد کرد که نظر به افزایش بینظمی در سرزمین تحت‌القیومه، طرح تقسیم به تعویق افتد و یک سرپرستی موقت جانشین آن شود. آنچه که اعراب در میدانهای جنگ چریکی به آن دست نیافته بودند، ممکن بود در نتیجه مساعی غیر رسمی ایالات متحده آمریکا به‌چنگ آورند.

اما سازش از هر قبیل، رؤیایی بیموده بود. علی‌رغم کوششهای دیپلماتیک که تا آخرین دقیقه ادامه داشت، یهودیان و اعراب تصمیم گرفته بودند که سرنوشت خود را از یکدیگر جدا کنند. اعراب، وقتی که پیروزی برایشان نزدیک به نظر می‌رسید، هیچ‌علاقه‌ای به سرپرستی دیگری نداشتند. یهودیان نیز از شنیدن کلمه «سرپرستی» به وحشت می‌افتادند و تصور می‌کردند که پس از آنهمه انتظار از سازمان ملل متحد، خیلی کم به آنها توجه شده است. از ماه دسامبر به بعد، احترام ایشو و برای سازمان ملل متحد کم‌کم تحلیل رفت. «وقتی که انسان به سازمان ملل متحد می‌اندیشد، بیش از پیش خود را گول خورده می‌یابد.» ۱۰ مهمتر از نفرت اعراب و صهیونیستها از سرپرستی، مخالفت اتحاد جماهیر شوروی بود. مسکو فکر سرپرستی را مورد انتقاد قرار داد و واشینگتن را متهم کرد به اینکه می‌خواهد سازمان ملل متحد را ضعیف سازد و از استعمارگری طرفداری کند. انگلیسها هیچ‌علاقه‌ای به ماندن در فلسطین نشان نمی‌دادند. هیچ‌دولت دیگری نیز نمی‌خواست که با گرفتن جای انگلستان جان و پول ملت خود را به خطر اندازد. بنابراین در اواخر ماه مارس مذاکرات بی‌نتیجه روزها پشت سرهم به طول انجامید. تنها اشاره به یک سرپرستی مجدد در لیک‌سکسس به آژانس یهود فہماند که ماههای بعد چقدر سخت خواهند بود. دوستان و دشمنان قدیم هردو درباره قدرت زنده ماندن یهودیان در آن سرزمین، به شک افتاده بودند.

در ۲۴ مارس یک کاروان یهودی در راه تل‌اوئو - اورشلیم به یک قسمت مین‌گذاری شده برخورد و به عقب برگشت ولی سیزده کامیون از میان رفت. در ۲۵ مارس کاروانی مرکب از ۸۰ وسیله نقلیه که طول آن به دو میل می‌رسید و با

زرهپوشهای دست‌ساز حفاظت می‌شد، سرانجام توانست به‌سوی مقصد بگذرد ولی آتش سنگین اعراب پنج یهودی را کشت و نه نفر دیگر را زخمی کرد. در همان روز اعراب يك کاروان را در اتاروث *Ataroth* درهم شکستند و چهارده یهودی را کشتند. در ۲۷ مارس ۱۰۰۰ عرب به‌فرماندهی عبدالقادر نزدیک نبی‌دانیل به‌کمین کاروانی نشست که از کفرازیون به اورشلیم باز می‌گشت. در عرض چند دقیقه اعراب بیشتر کامیون‌ها را منهدم کردند و راه را در جلو و عقب کاروان بستند. فرمانده کاروان در حالی که زیر آتش شدید قرار داشت، بقیه وسایط نقلیه زرهپوش خود را به‌صورت سه‌ضلع يك مربع آرایش داد و از يك دیوار خراب هم به‌جای ضلع چهارم استفاده کرد. دویست تن یهودی که به‌این ترتیب يك موضع خارپشتی ساخته بودند، مورد محاصره يك گروه مسلح عرب قرار گرفتند که همسایگان‌شان نیز پس از شنیدن صدای تیر، باتفنگ سر رسیدند.

هیچگونه امکان نجاتی در میان نبود زیرا که هیچ‌يك از زیستگاه‌های یهود از اورشلیم به‌آنجا نزدیکتر نبود و انگلیس‌ها هم از کمک به‌يك کاروان غیر مجاز امتناع کردند. در تمام روز اعراب به‌آن موضع دفاعی که از اتومبیل‌های سوراخ شده از گلوله تشکیل شده بود، تیراندازی می‌کردند. آن شب و روز بعد نیز تیراندازی ادامه یافت. اعراب بی‌سازمان نمی‌توانستند حمله دیمی خود را به‌درون موضع نفوذ دهند و یهودیان نیز قدرت بیرون آمدن نداشتند. فرمانده عده یهودی يك فرستنده رادیویی کوچک را که توانسته بود از خطر نجات دهد به‌کار انداخت و کمک هوایی خواست - که البته چنین چیزی باورکردنی نمی‌نمود. برای نخستین بار «نیروی هوایی» یهود در نبرد مداخله کرد. این «نیروی هوایی» از يك هواپیمای کوچک که نارنجک دستی می‌انداخت، تشکیل می‌شد. این هواپیما که آن را زیپورا *Zipora* (یعنی «پرنده») لقب داده بودند، تماس هوا به‌زمین را برای کاروان محاصره شده تأمین کرد و گرفتن گوی میان خلبان آن و افراد کاروان با گیرنده‌های رادیو که در اورشلیم بود، امکان داشت. شنوندگان رادیو اورشلیم به جریان نبرد گوش می‌دادند. پشتیبانی زیپورا مسلماً از لحاظ نظامی بی‌ارزش بود. تاسپیده‌دم روز بعد وضع جهودان بسیار یأس‌آمیز بود. مهمات آنها تحلیل رفته بود و اعراب مرتباً برای حمله نهایی گرد می‌آمدند. سرانجام انگلیس‌ها تصمیم به‌مداخله گرفتند و ترتیبی دادند که یهودیان به‌سلامت به‌سوی اورشلیم رهسپار شوند، و تمام اسلحه و اتومبیل‌های زرهپوش‌شان را به اعراب دادند. در يك روز و نیم ۱۳۵ عرب و دوازده جهود کشته شده بودند، ولی یهودیان تقریباً تمام کامیون‌های زرهپوش اورشلیم را از دست دادند. این آخرین کاروانی بود که توانسته بود به بلوک اتریون، که حال بدون امید به‌دریافت تدارکات کاملاً از سایر نقاط یهودی-نشین جدا مانده بود، برسد. وضع یهودیان در اورشلیم کاملاً خطرناک می‌نمود.

بر همه آشکار شده بود که نقطه عطف فرارسیده است. چریک‌های عرب ایشو را فلج کرده بودند. در همه‌جا هاگانا در برابر حملات ناشیانه داوطلبان با موفقیت دفاع کرده بود، و با این حال اعراب در همه‌جا مرتباً برای حمله ظاهر می‌شدند. هیچ‌يك از کیبوتص‌ها، هر قدر هم که حمله‌های اعراب سنگین و طولانی بود، سقوط نکرده بود. مع‌هذا موفقیت‌های هاگانا همه به‌هدر رفته بود زیرا که راه‌ها در هر صورت بسته شده بودند. در يك جنگ فرسایشی که تمام مزایای جغرافیایی و تاکتیکی به‌نفع اعراب بود، حملات جبهه‌ای توسط داوطلبان لزومی نداشت. تمام ناظران مطلع بر این عقیده بودند که یهودیان شکست را برای خود خریده‌اند. در لندن فیلد مارشال مونتگومری پیروزی اعراب را به‌محض مداخله ارتش‌های عرب،

پیشبینی می‌کرد؛ در فلسطین ژنرال مکمیلان نیز همین نظر را داشت. اعراب فلسطین حتی فکر هم نمی‌کردند که احتیاجی به ارتشهای منظم عرب داشته باشند. بن - گوریون هم با صاحب نظران هم عقیده شده بود. جز در صورتی که ارتباط میان جوامع یهود دوباره برقرار می‌شد، امید به تأسیس يك کشور یهود پیش از اتمام قیمومت انگلستان، بکلی از میان می‌رفت. وقت تبدیل دفاع به تعرض، پاک کردن نواحی عرب نشین مزاحم و انهدام موانع جاده‌ای، برای هاگانا زودتر از آنچه انتظار می‌رفت، فرارسید. دوره بعدی جنگ بی‌اعلان با حمله یهودیان آغاز شد.

Chubb, Soldier with the Arabs pp. 62, 66

Harry Levin, I Saw the Battle of Jerusalem (New York, 1952), p. 82

لغتنامه

1. Combat Secret pour Israël, 1948-1949 (Paris, 1952).
2. Doris Katz, The Lady Was a Terrorist (New York, 1952), pp. 112-34.
3. Parliamentary Debates, House of Commons, Vol. 445 (London), col. 1112.
4. Sir John Bagot Glubb, A Soldier with the Arabs (New York, 1937), p. 78.
5. Kenneth Blyden, The Negro in the West (New York, 1950), pp. 124-5.
6. The Jewish People, 1917-1918.
7. The Jewish People, 1917-1918.

یادداشتها

۱. شرح بسیار خوبی از مبارزه پنهانی برای تحصیل يك نیروی هوایی در کتاب سرهنگ بنیامین کاگان *Benjamin Kagan* آمده است. رجوع کنید به: *Combat Secret pour Israël* (Looslez - Lille: 1963).
- کوششهای یهودیان با تحصیل هواپیماهای تعمیر شده یا تغییر یافته حمل و نقل پایان نیافت بلکه به تحصیل بمبافکنهای چهارموتوره سنگین B-17 بسط یافت. ایرگون نیز عمالی داشت که بازارهای بینالمللی اسلحه را زیرپا می گذاشتند.
- رجوع کنید به: *Doris Katz, The Lady Was a Terrorist* (New York: 1953), pp. 115-34
۲. *Parliamentary Debates, House of Commons, Vol. 445 (London) col. 1213.*
۳. همان نشریه، ستون ۱۲۱۳
۴. *Sir John Bagot Glubb, A Soldier with the Arabs* (New York: 1957), p. 79
۵. گرچه از دسامبر تا آخر ماه مارس نطقهای بوین در مجلس عوام انگلستان پر از اشاره به قصد انگلستان برای تخلیه فلسطین بود، یهودیان درباره سخنان او مشکوک بودند.
۶. کنت بیلین *Kenneth Bilby* خبرنگار نیویورک هراالدتریبون در خاورمیانه در کتاب خویش به نام *New Star in the Near East* (New York: 1950), pp. 13-4 درباره گفت و گویی با يك سرگرد جوان انگلیسی در لژیون عرب چنین گزارش می دهد:

يك شب زنم و من يك سرگرد انگلیسی از لژیون عرب و يك خبرنگار انگلیسی را به اطاق خودمان در مهمانخانه فیلادلفیا در عمان مهمان کردیم. چند گیلای مشروب نوشیده شد و بعد همان طور که در آن قسمت از جهان ناگزیر است، دامنه سخن به سیاسیات خاورمیانه کشانده شد. ناگهان چشمان سرگرد پر از اشک شد و او گیلای مارتینی را چنان در دست خود فشرد که انگشتانش سفید شد. آنگاه چنین گفت:

«زن من و دو پسرم بزودی به اینجا خواهند آمد تا با من زندگی کنند. من می‌خواهم به پسرم یاد دهم که با نفرتی مانند نفرت من از جهودان بار بیاید. من می‌خواهم باقی عمر خود را با کشتن یهودیان به پایان رسانم. من با آنها خواهم جنگید، و با هر کسی که به آنها کمک کند. هر کس که چنین کاری کند دشمن من است.»

با آخرین کلمات او گیلای مارتینی با فشار انگشتان وی شکست. يك تکه از لبه گیلای شکاف عمیقی در مچ دست او ایجاد کرد. ما آن قدر متحیر شده بودیم که تکان نخوردیم. اشک از چشمان او بر گونه‌اش می‌ریخت و او مچ خود را به دیوار می‌مالید و دیوار را با لکه‌های بزرگ خون می‌پوشاند. چند دقیقه گذشت تا زن من توانست او را آرام و دست مجروحش را باندپیچی کند.

۷. Glabb, *Soldier with the Arabs* pp. 63, 66.

۸. همان کتاب، صفحه ۷۵

۹. همان کتاب، صفحه ۷۷

۱۰. Harry Levin, *I Saw the Battle of Jerusalem* (New York: 1950), p. 51.

جنگ بی‌اعلان
حملة يهودیان

جنگ بی اعلان: حملہ یهودیان

۵

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED] Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6	733	6/2/64
21/6			

هم داوید بن - گوریون و هم اسرائیل گالیلی تهیه‌هایی برای عملیات تعرضی دیده بودند تاوقتی که انگلیسها از فلسطین بیرون رفتند سرنوشت آینده کشور خود را تأمین کنند، اما هیچ‌یک بدتر شدن وضع تحت‌القیومه و تخلیه آن را از سربازان انگلیسی پیشبینی نمی‌کردند. یک طرح کلی و جامع به نام دالت *Dalet* با این فرض که عملیات تعرضی به محض خلاص شدن هاگانا از شر مداخله انگلیسها آغاز خواهد شد، تهیه شده بود. دالت نام چهارمین حرف الفبای عبری است که روی این طرح گذارده شده بود. قبل از آن سه طرح دیگر تنظیم و باطل شده بود، طرحهای مزبور برای دفاع کشور آینده و زیستگاههای خارج از حدود تعیین شده توسط سازمان ملل باگرفتن ارتفاعات مناطق عرب‌نشین و باز کردن راه اورشلیم بود، و همچنین اشغال ناحیه‌هایی که باعزیمت انگلیسها دچار خلاء می‌شد. چنین عملیاتی مستلزم بسیج کامل بود که رهبران غیر نظامی مدتها با آن مخالفت می‌ورزیدند، و نیز ورود مقادیر قابل ملاحظه‌ای از اسلحه نوین را ایجاب می‌کرد. طی ماه مارس همه‌کس امیدوار بود که هاگانا بتواند راه را بدون عملیات بزرگی به درون اورشلیم باز کند. اما برعکس آن شهر بیش از هر وقت دیگر در فشار قرار گرفته و از سایر نقاط یهودی‌نشین جدا مانده بود. در ۲۱ مارس داوید شالتی‌یل فرمانده ناحیه اورشلیم به فرماندهی عالی گزارش داد که او نه تنها نمی‌تواند به عملیات تعرضی دست بزند بلکه «نیروهای ما برای جنگ تدافعی نیز چندان کافی نیستند.»^۱

در ۳۱ مارس بن - گوریون نخستین گام را در راه نیل به موفقیت برای طرح دالت برداشت. او باعاملان خرید اسلحه در پراگ تماس یافت و در آنجا همکاری نزدیک با چکها ادامه یافت. تا ماه مارس عمال صهیونیسم درباره خرید چند هواپیمای حمل و نقل داکوتای DC-3 مذاکره کرده و اجازه استفاده از فرودگاه زاتک *Zatec* واقع در نزدیکی پراگ را به دست آورده بودند. بن گوریون خواهان حمل فوری اسلحه با هواپیما به فلسطین بود. عاملان یهود در پراگ یک هواپیمای داکوتا را با تفنگها و مسلسل‌های آلمانی انباشتند. شب هنگام در اول آوریل هواپیمای مزبور در فرودگاه بیت‌داراس در نزدیکی تل‌اوئو که تازه توسط انگلیسها تخلیه شده بود، به زمین نشست. اسلحه محمول به سرعت از هواپیما پیاده و توزیع شد. هواپیما پیش از سفیده دم از فرودگاه برخاست و هیچ گونه نشانه‌ای برای پیگردان انگلیسی که روز بعد پس از شنیدن شایعات مربوط به فرود هواپیماهای ناشناس در فرودگاه برای تحقیق به آنجا آمده بودند، باقی نگذاشت. یکصد مسلسل اسپاندو

Spandau و چندین هزار تفنگ اجرای طرح دالت را ممکن می ساخت؛ علاوه بر این فرماندهی عالی هاگانا می دانست که هر لحظه ممکن است يك فروند کشتی حامل اسلحه غیرمجاز وارد بندر شود. وقتی که این کشتی در سوم آوریل وارد بندر شد، اسلحه محمول آن بی آنکه از بسته های خود باز شوند فوراً به سربازان هاگانا که در يك اردوگاه موقت نزدیک تل اوویو اقامت داشتند، تحویل شد. سلاحها فوراً تمیز و آزمایش شدند، زیرا که در آن هنگام طرح دالت برای اجرا آماده بود.

در روز اول آوریل فرماندهی عالی هاگانا جلسه ای برای مذاکره درباره اجرای عملیات دالت که بنا بود رفع محاصره از اورشلیم بکند، ترتیب داد. بن-گوریون اصرار داشت که حمله فوری انجام گیرد. ابتدا فرماندهی هاگانا توانست فقط ۴۰۰ نفر پیدا کند. بن-گوریون سخت معتقد بود که صرف نظر از مشکلات موجود، حمله مستلزم داشتن ۱۵۰۰ فرد مسلح است. او وعده تهیه اسلحه را که در آن هنگام با هواپیماهای داکوتا حمل می شد داد، و هاگانا عده لازم را هرطور که بود، تهیه کرد. عملیات می بایست باگردانی که سه برابر هر نیروی قبلی هاگانا بود، انجام گیرد. نه تنها يك نیروی احتیاط متحرك لازم بود، بلکه از نقاط دیگر نیز می بایست حتی الامکان افرادی را جمع آوری کرد. تمام فرماندهان هاگانا معتقد نبودند که شهر ارزش مخاطره را دارد، اما بن-گوریون به اورشلیم بسیار اهمیت می داد. به عقیده او اگر اورشلیم مقاومت می کرد، اعراب نمی توانستند نیروهای خود را در برابر برونوم ساحلی یهودیان تمرکز دهند؛ اما اگر سقوط می کرد، عربها می توانستند به تل اوویو حمله کنند. اورشلیم سنگ بنیان پیروزی بود و از این جهت به صورت نقطه توجیه ثابتی درآمد. بن-گوریون در سایه شخصیت و قدرت استدلال خویش، هاگانا را باخود همراه کرد.

تعرض پیشنهادی برای نجات ۱۰۰،۰۰۰ نفر یهودی اورشلیم به یادبود **نمیشون بن امین ادب**، عملیات **نمیشون** نامیده شد. **نمیشون** نخستین کسی بود که وقتی موسی به عبریان فراری از مصر فرمان داد از آب بگذرند، در دریای سرخ پرید. هاگانا تصمیم گرفته بود نقاط مستحکم اعراب را در بالا دست شاهراه اورشلیم - تل اوویو با ۱۵۰۰ سرباز که مطابق اصول معمول ارتشی سازمان یافته بودند، تصرف کند. این عده مورد پشتیبانی سرویسهای کمکی بودند. ولی توپخانه نداشتند. عملیات می بایست به شکل پیشروی دو شاخه انجام گیرد؛ بدین ترتیب که يك ستون از اورشلیم برای حمله به ده عربی کاستل به طرف غرب حرکت کند، و ستون دیگر به سمت شرق باهدف پاک کردن ناحیه باب الواد، به سمت مشرق حمله ور شود. به محض باز شدن يك دهلیز، چند کاروان بزرگ می بایست با فشار به طرف اورشلیم راه گشایند. بلافاصله پیش از شروع عملیات **نمیشون**، هاگانا به داوطلبانی که در قرارگاه حسن سلامی در قرارگاه دروزیها اقامت داشتند، حمله کرد. يك بمب ساختمان قرارگاه را ویران کرد و بیشتر کارکنان ستاد سلامی را از میان برد، ولی خود سلامی نجات یافت. در ۴ آوریل هاگانا يك حمله غافلگیرانه به اعراب مقیم کاستل که خود را در ارتفاع ۲۵۰۰ متری در امان می پنداشتند، اجرا کرد. اعراب، که در اولین هجوم عقب نشاندہ شدند، تقاضای کمک کردند و فوراً به حمله متقابل دست زدند.

در ۶ آوریل عملیات **نمیشون** با حمله هایی در دوانتهای دهلیز آغاز شد. هیچ يك از این دو فقره تعرض به موفقیت کامل نینجامید ولی یهودیان توانستند تعدادی از مرتفعات را که برای تخفیف خطر عبور يك کاروان کافی بود، اشغال کنند. کاروان نیمه شب از هولدا خارج شد و از شاهراه پرپیچ و خم گذشت و ده ساعت

بعد به اورشلیم رسید. در همان هنگام خبر حمله یهودیان در اورشلیم عرب نشین منتشر شد. عبدالقادر، که در دمشق به مذاکره مشغول بود، باشتاب باز گشت تارهبری عملیات را شخصاً به دست گیرد. تا آن وقت شدیدترین نبرد در حوالی کاستل جریان یافته بود. اعراب واحد پالماخ را بیرون رانده بودند ولی به نوبه خود مجبور شدند تادهکده را ترك کنند. قادر پس از ورود، تمام افراد خود را برای يك حمله متقابل دیگر متمرکز کرد. اعراب دههای مجاور - بیت صفات، ملکیه، عین قارن و دیریاسین - شتافتند تا به عبدالقادر ملحق شوند. مدت دو روز اعراب پی در پی به حمله متقابل دست زدند و مواضع مقدم یهودیان یکی پس از دیگری سقوط کرد.

نیروهای پالماخ در کاستل بالجاجت در خود ده پایداری کردند و انتهای شرقی شاهراه را باز نگه داشتند. تا ۹ آوریل اعراب پالماخی ها را به کوچه های باریک ده پس رانده بودند. چون امید نجات نبود، یهودیان تصمیم گرفتند که کاستل را تخلیه کنند.

چند دقیقه پیش از عقب نشینی نهایی، که اعراب تصور می کردند واقعاً انجام گرفته است، يك مسلسلچی پالماخ سه تن عرب را که اتفاقاً به طرف وسط کوچه عمده پیش می آمدند، با افراد کمکی یهود عوضی گرفت. در آخرین دقیقه به اشتباه خود پی برده و آتش کرد و هر سه عرب را کشت. یکی از آنها عبدالقادر بود، یعنی تنها رهبر نظامی شایسته عرب در ناحیه اورشلیم و تنها کسی که عده ای پیرو واقعی داشت. جانشین او می بایست امیل غوری باشد که يك عرب مسیحی بود و دانشگاه امریکایی بیروت را طی کرده بود؛ اما عبدالقادر در حقیقت جانشین ناپذیر بود. یهودیان بی آنکه به هویت قربانی خود پی برند، عقب نشینی کردند. این عقب نشینی مشکل بود و فرماندهان پالماخ به سختی می توانستند هنگام حرکت هزیمت وار افراد خود در زیر آتش عرب، با آتش خویش از آنها حمایت کنند. در نتیجه فقط فرمانده يك گروه توانست نجات یابد. کاستل در دست اعراب بود و با وجود کشته شدن عبدالقادر، اعراب اورشلیم شادمان بودند. اما خوشحالی آنان دیر نیاید زیرا که پس از عبدالقادر اعراب بایکدیگر بنای نزاع را گذاشتند و بسیاری از روستاییان به میدان جنگ پشت کردند و به خانه های خود رفتند. سایر اعراب پس از بیست و چهار ساعت از کاستل عقب نشستند و دیگر کوششی برای دفاع از آن نکردند. يك نیروی حمله ور جدید هاگانا وارد ده شد و آن را اشغال نشده یافت. راه اورشلیم در طرف شرق باز شده بود.

در ۹ آوریل افراد ایرگون ولچی حمله مستقلی را به ده عربی دیریاسین اجرا کردند. ظاهراً این حمله در ارتباط با فرماندهان هاگانا که مأمور اجرای طرح نهشون بودند اجرا نشده بود یا اگر چنین ارتباطی هم وجود داشت بسیار کم بود. آن ده از این حیث که نمی خواست به چریکهای عرب اجازه اقامت دهد، معروف بود و محل آن هم از لحاظ سوق الجیشی چندان اهمیت نداشت. با این حال ایرگون قصد تصرف آن را داشت و مطابق رسم ایرگون این موضوع به اهالی ده اخطار شد. افراد ایرگون ظاهراً تصور کردند که ده نشینان مقاومت نخواهند کرد ولی با ورود گروه حمله به ده، چند عرب به آنها تیراندازی کردند. تسخیر ده بزودی رنگ دیگری به خود گرفت و از عملیات پیشروی و پاک کردن به کشتار بیرحمانه تبدیل شد. بیش از ۲۰۰ غیر نظامی، از جمله زنان و کودکان، با گلوله کشته شدند. اعراب ادعا کردند که ۲۵۶ نفر کشته شده و اجسادشان در کوچه ها پراکنده مانده یابه چاه ده انداخته شده است. چند اسیر، چشم بسته و در کامیونهای روباز به

اورشلیم برده شدند. بعد از ظهر کامیون‌ها آهسته در خیابان کینگ جرج حرکت کردند و اعراب از هوش رفته را نشان دادند. آژانس یهود و هاگانا از خبر کشتار ناراحت و مشمئز شدند. آژانس یهود اعلامیه‌ای صادر کرد و نفرت و تأسف خود را ابراز داشت و برخلاف معمول آن را باتلگراف به ملک عبدالله مخابره کرد. مع‌هذا اعراب باور نمی‌کردند که مسئولیت فقط متوجه ایرگون بوده است، و تمام یهودیان را مقصر دانستند.

مهم‌تر از گناه یهودیان وحشت روزافزون اعراب بود. کاستل از دست رفته و عبدالقادر کشته شده بود. ژنرال سراسمعیل صفوت‌پاشا، بازرس کل ارتش‌های داوطلب عرب، اصرار می‌ورزید که اعراب «خود را از نواحی مورد محاصره یهودیان بیرون بکشند»^۳ معنی چنین بیانی عقب‌نشینی بود. در انتهای دیگر دهلیز، در اطراف باب‌الواد، اوضاع خیلی بهتر نبود. گرچه یهودیان در همه‌جا موفق نبودند، هاگانا راهی به‌درون شهر جدید گشوده بود. سه‌کاروان بزرگ در ۱۲، ۱۷ و ۲۰ آوریل در پی کاروان اولی روان شدند. تاهنگام عزیمت سومین کاروان، اعراب مجدداً تجدید قوا کرده بودند. یک عملیات کوچکتر هاگانا که به نام هارل Harel خوانده می‌شد و در ۱۵ آوریل آغاز شده بود، نتوانسته بود شاهراه اطراف لاترون Latrun را پاک کند، و این آخرین کاروان که شامل بیش از ۳۰۰ وسیله نقلیه بود، به کمینگاه برخورد. اعراب بسیاری از کامیون‌ها را با گلوله از کار انداختند و بدنه‌های آتش گرفته آنها به سایر کامیون‌هایی که قبلاً سوراخ سوراخ شده و زنگ زده در کنار جاده افتاده بود، افزوده شدند. با این حال قسمت اعظم کاروان راه خود را باز کرد و پیش رفت. محاصره اورشلیم رفع شده بود، هرچند موقتاً. روحیه یهودیان بسیار عالی بود. یهودیان دیگر مجزا و فراموش شده نبودند. خود بن - گوریون با آخرین کاروان وارد شهر شد. اعراب اورشلیم به هم خوردن تعادل را احساس می‌کردند و خوشبینی پیشینشان به بیم جای پرداخته بود. به این ترتیب اخبار ناراحت کننده‌تری از شمال ممکن بود بزودی برسد.

چون قوای احتیاط هاگانا در دهلیز تل‌اوئو - اورشلیم گرفتار بود، کاوکجی چنین پنداشت که وقت تحصیل یک پیروزی مستقل رسیده است، و آن تسخیر یک کیبوتص بود. او **میشمار هائمهک Mishmar Ha'emek** را که یک زیستگاه سوق‌الجیشی در مدخل جلگه ساحلی نزدیک حيفا و دره جزیل Jezeel بود، انتخاب کرد عملیات در روی کاغذ خوب به نظر می‌رسید. کاوکجی ۱۰۰۰ داوطلب و شش توپ فرانسوی ۷۵ میلیمتری داشت. ابتکار غافلگیری در دست او بود، و او هرگز نمی‌ترسید که یهودیان قوای احتیاط خود را به میدان بیاورند. در ۴ آوریل ارتش آزادیبخش عرب ضربت خود را وارد آورد. اعراب در پی سد توپخانه‌ای که زیستگاه یهودی را در هم شکست، حمله کردند. یهودیان با سلاح‌های کوچک و یک مسلسل، آتش گشودند. اعراب به حصار زیستگاه رسیدند، دچار تردید شدند و عقب نشستند. آنها حساب کرده بودند که سد توپخانه هر مقاومتی را خرد خواهد کرد، و تاحدی هم‌چنین کرده بود، ولی وقتی که با آتش شدید یهودیان روبه‌رو شدند سخت نومید گشتند. اعراب دیگر میل نداشتند که دوباره حمله کنند و با تردید در موضع خود جولان می‌زدند. کاوکجی مجبور شد که تا بامداد روز بعد برای تجدید هجوم خود صبر کند. در خلال آن مدت آتش توپخانه را به‌طور نامنظم ادامه می‌داد. جهودان فقط یک خمپاره‌انداز دو اینچی داشتند که با آن به آتش توپخانه دشمن پاسخ می‌دادند و می‌ترسیدند که در یک حمله انبوه دیگر بکلی

نابود شوند. آتش توپخانه سرانجام توجه عده‌ای از قوای انگلیسها را به نام هوسارهای سوم 3rd Hussars جلب کرد. آنها بایکی از معاونان کاوکجی مذاکرات معجلی انجام دادند و از آنجا رفتند. روز بعد اعراب سد توپخانه را تجدید کردند. آتش توپخانه صداهای مهیبی به وجود آورد و اعراب را تشویق کرد ولی هیچ‌کس نمی‌خواست بار دیگر به حمله جبهه‌ای مبادرت کند. یکبار دیگر تیراندازی باتوپ توجه انگلیسها را جلب کرد. سرهنگ ۲ پیل Peel در ۷ آوریل يك متاركة ۲۴ ساعته ترتیب داد تا یهودیان زنان و فرزندان خود را از کیبوتص خارج کنند. اعراب از «پیروزی» خود سرمست شده بودند. اما یهودیان توانسته بودند قوای تقویتی از سپاهیان هاگانا بیاورند و روز بعد پیشنهاد پیل را برای تمدید متاركة رد کردند. کاوکجی آتش توپخانه را دوباره گشود. در عرض روز گلوله باران و آتش شدید اعراب یهودیان را فرسوده کرد. در ۹ آوریل او گلوله باران را تشدید کرد و مدافعان **میشمار هائهمك** خود را برای مقابله با حمله آماده می‌کردند. ولی اصلا حمله‌ای نشد، کاوکجی تصمیم گرفت که به تلفات خود پایان دهد، و عقب‌نشینی کرد.

در ۴ آوریل دومین دور حمله به **میشمار هائهمك** شروع شد، زیرا که اعراب دوباره با احتیاط وارد آن ناحیه شده بودند. این بار کاوکجی محتاط‌تر بود. او به ۱۰۰۰ تن افراد خود فرمان داد که به ارتفاعات بالای زیستگاه نفوذ کنند. این مانور در نظر اعراب خیلی محیلانه بود، اما یهودیان انتظار آن را داشتند؛ به علاوه هاگانا به زمین خوب آشنایی داشت، چون از آن برای آموزش سربازان خود استفاده کرده بود. یهودیان در پشت سر اعراب سنگر گرفته بودند. اعراب که فقط به «جایزه» **میشمار هائهمك** می‌اندیشیدند و فکر جناحین باز خود نبودند، خزیده پیش رفتند. در فاصله ۳۰۰ متری سربازان پالماخ آتش شدیدی بر روی آنها گشودند و حمله کاوکجی به شکست انجامید. ارتش آزادیبخش عرب تا اردوگاه عمده خود در نزدیکی **توباس** عقب نشست. ده‌نشینان محلی عرب که از جا خالی کردن سربازان کاوکجی متحیر و بیمناک شده بودند، فرار کردند. پیروزی مستقل کاوکجی به شکست تبدیل شده بود اما شکستی که او نمی‌خواست به آن اعتراف کند. او به خبرنگاران خارجی گفت که حمله موفقیتی بسزا بوده است. وقتی از او پرسیدند که چقدر برای ارتش آزادیبخش فلسطین طول خواهد کشید که یهودیان را به دریا بریزد، او جواب آماده‌ای داشت: «من **میشمار** رادر نود دقیقه گرفتم، بنابراین تنها کاری که شما باید بکنید این است که ببینید چند زیستگاه یهودی هست، و آنها را ضرب در نود بکنید.» ۴ کاوکجی شاید حرف خود را باور کرده بود، ولی ارتش او باور نمی‌کرد. آن ارتش چنان آسیب دیده بود که دیگر نمی‌توانست يك نیروی نظامی مؤثر به شمار رود.

وقتی که کاوکجی در **میشمار هائهمك** به مشکل برخورد مجبور شد که از گردان دروزی شکیب و هاب کمک بخواهد، هرچند که این تقاضا برای او خفت‌آور بود. وهاب برای برداشتن فشار از کاوکجی به حمله‌ای از نوع حملات معمولی اعراب به کیبوتص **رامات یوهانان**، مبادرت کرد. این حمله در روز روشن انجام گرفت و دروزها در برابر آتش اسلحه کوچک جهودها هجوم آوردند. اعراب دل و جرأت را از دست دادند و عقب‌نشینی کردند. آنها نیز مانند ارتش کاوکجی شکست خورده و دیگر نیروی مؤثری نبودند. در ۱۸ آوریل هاگانا طبریه را تسخیر کرد. اعراب که به وحشت و تردید افتاده بودند، فرار کردند. ۵ برگشت موج آغاز شده بود. نیروهای داوطلب عرب دوبار درهم شکسته شده بودند. قادر کشته شده

بود. کارکنان ستاد وهاب نیز به قتل رسیده بودند. رهبران اورشلیم تدارکات تازه دریافت کرده بودند. رهبران عرب در فلسطین سخت نومید شده بودند. ارتش آزادیبخش عرب حتی به ملک عبدالله هم برای نیروهای تقویتی تلگراف کرد، و این تقاضایی بود که ملک عبدالله را بسیار خشنود ساخت. اعراب ناچار تشخیص داده بودند که بدون کمک خارجی بابدبختی روبه‌رو خواهند شد. بااین‌حال هرگونه تعرض اعراب به تحت‌القیومه فلسطین می‌بایست تا پایان قیومت یعنی ۱۵ ماه مه به تعویق افتد و در آن يك ماه ممکن بود وقایع زیادی روی دهد.

انگلیسها در واکنش نسبت به تیره‌روزی اعراب خیلی کند بودند. درحقیقت بوین و مون‌تگومری از این تیره‌روزی اطلاعی نداشتند. انگلیسهای دوستدار عرب در سرزمین تحت‌القیومه آنچه را که می‌توانستند انجام دادند و گاه به هر دستوری که از لندن می‌رسید عمل می‌کردند. ارتش انگلستان به‌جای آنکه کنترل تمام فلسطین را در يك تاریخ واحد از دست بدهد تصمیم گرفت که آن را مرحله‌به‌مرحله تخلیه کند. این روش هرج و مرج و تلفات آخرین لحظه را تقلیل می‌داد و این فایده را نیز داشت که به اعراب محلی اجازه می‌داد بلافاصله به دنبال انگلیسها حرکت کنند. روش معمول این بود که رهبران نظامی اعراب را در هر محل از حرکت انگلیسها مطلع سازند تا آنها بتوانند با آرامی و نظم جای سپاهیان بریتانیا را بگیرند. گاه این سیاست از طرف سرویس جاسوسی هاگانا خنثی می‌شد، ولی معمولاً اعراب محلی بودند که پس از ترك هر ناحیه توسط انگلیسها بلافاصله وارد نواحی تخلیه شده می‌شدند. این مزیت حال به سبب کارایی روز افزون هاگانا به خطر می‌افتاد. اعراب حتی با وجود یاری انگلیسها سخت در فشار بودند. واحدهای لژیون عرب که در سرزمین تحت‌القیومه اقامت داشتند، آنچه را که به نظر خودشان ممکن بود انجام می‌دادند. فرماندهان انگلیسی نیز همان روش پیشین را تعقیب می‌کردند، ولی ضعف نظامی داوطلبان نواحی عرب‌نشین را پیوسته آسیب‌پذیر می‌ساخت.

در حیفا، بندر مهم فلسطین و پایانگاه خطوط لوله بزرگ نفتی، سرلشکر اچ. سی. استاک ول *H.C. Stackwell* فرمانده ارتش بریتانیا چنین پنداشت که اقامت سربازان انگلیسی در تمام شهر لزومی ندارد و بردن آنها به ناحیه بندر خطوط ارتباطی بریتانیا را بدون درگیر ساختن سپاهیان در نبردهای آینده، بازنگه خواهد داشت. جمعیت حیفا مرکب بود از ۸۰۰۰۰ یهودی و ۷۰۰۰۰ عرب، ولی مطابق معمول هر دو قسمت در بخشهای مسکونی جداگانه می‌زیستند. اعراب در شهر قدیمی نزدیک بندر سکونت داشتند، در حالی که بخشهای یهودی در بالاسر آنها بر روی کوه کارمل قرار داشت. وضع اعراب حیفا معایب دیگری نیز داشت. سازمان دهنده اصلی گارد ملی اعراب حیفا که ۳۵۰ عضو داشت (نیمی از آنها فقط نیمه وقت کار می‌کردند)، در ۱۷ مارس کشته شده بود. یونس نفه که بازرس بهسازی بود، موقتاً شغل او را به عهده گرفته بود ولی در ۲۸ مارس جای خود را به سروان امین عزالدین داده بود که يك دروز لبنانی بود و در مرزبانی ماوراء اردن سابقه خدمت داشت. عزالدین يك دسته سی تا چهل نفری با خود آورده بود تا موقع اعراب را در حیفا محکم سازد، و فوراً برای ضرب‌شست نشان دادن آماده شد. نتیجه این کار چندان جالب نبود. اسلحه به مقدار کافی وجود نداشت و در ماه آوریل فقط ۵۰۰ عرب مسلح در آن ناحیه بودند. سازمانهای دفاع غیرنظامی بسیار ابتدایی بودند. برای جبران مزیت تاکتیکی مساکن یهودیان در ارتفاعات مسلط بر شهر قدیمی هیچ وسیله‌ای وجود نداشت. متشخصان شهر ترجیح می‌دادند

که سفرهای طولانی به بیرون یا قاهره بکنند، و کوششهایی که برای دریافت یاری حقیقی از اتحادیه عرب یا مفتی فلسطین به عمل می‌آمد، به نتیجه‌ای نمی‌انجامید. اما یهودیان برعکس يك حکومت محلی بسیار مؤثر و يك واحد کارآزموده هاگانا به فرماندهی موشه کارمل و مردخای ماکلف Makleff داشتند. آنها نقشه دقیق تنظیم کرده بودند تا به محض خارج شدن انگلیسها شهر را طی عملیاتی که خودشان آن را «عملیات میسپاراییم» Misparayim («قیچی») نام نهاده بودند از نیروی عرب تحت فرماندهی عزالدین، بگیرند. بنابر تخمین یهودیان این نیرو برقوای خودشان برتری داشت.

در ۲۱ آوریل ژنرال استاکول تصمیم گرفت که لشکرششم هوابرد را از شهر که وضع آن پیوسته مغشوشتر می‌شد، بیرون ببرد. او تصور می‌کرد که هاگانا با ۴۰۰۰ سرباز مسلح خود خواهد توانست حیفا را بگیرد، هرچند که سر يك بطری ویسکی شرط بست که این کار يك هفته طول خواهد کشید. جریان وقایع هنوز در پرده‌ای از ابهام پیچیده شده است،* اما ظاهراً به انگلیسها دستور رسیده بود که صبح روز ۲۱ آوریل شهر را ترك کنند. استاکول از عزالدین دعوت کرده بود که در ساعت ۱۱/۳۰ بامداد آن روز در قرارگاه او در خیابان استلاماریس Stella Maris ملاقات کند. اما در آن هنگام استاکول ظاهراً به او نگفت که انگلیسها در حال تخلیه محل هستند، زیرا عزالدین فوراً عازم دمشق شد و در نتیجه ارتباط میان انگلیسها و اعراب را گسیخت. اما تا آن وقت موشه کارمل از قصد رفتن انگلیسها مطلع شده بود و عملیات میسپاراییم را به معرض اجرا درآورد.

يك تیغه قیچی در غروب ۲۱ آوریل از پل روی وادی روشمی‌یال Rushmiyal گذشت، ولی بزودی از نیمه شب اعراب بایک واکنش شدید گروه حمله را در يك ساختمان سنگی نزدیک پل میخکوب کردند. هرگونه کوششی برای تقویت آن ساختمان از آن سوی پل عقیم ماند. بابرآمدن روز آن ستون سرانجام نجات یافت ولی تا آن وقت حمله‌های یهودیان قرین موفقیت شده بود. جهودان، که وارد محله ناآماده اعراب شده بودند، شهر قدیم را به سه قسمت تقسیم کردند. اعراب، که دارای هیچ‌گونه رهبری نبودند و منقسم و محاصره شده بودند، وضع خود را پیوسته خرابتر یافتند. تیراندازی شدید یهودیان، رادیو و نوارهای ضبط صوت آنها که مرتباً اخبارهای سهمگین پخش می‌کرد و صدایی که همواره بلندتر می‌شد، اعراب را ترساند. غیر نظامیان عرب به دهشت افتادند و به طرف بندر فرار کردند. تا بامداد روز ۲۲ آوریل مقاومت اعراب در حیفا تقریباً درهم شکسته بود و نفوس عرب سخت در بیم و اضطراب به سر می‌بردند.

ژنرال استاکول برای تسلیم بقیه قوای عرب پیشنهاد میانجیگری کرد. يك کمیته فوق‌العاده عرب در بامداد آن روز با استاکول تماس یافت تا نسبت به عقب‌

* اگر هجرت اعراب حیفا بعداً بر اثر متوجه دانستن مسئولیت آن واقعه به خود آوارگان عرب اهمیت بسزایی نیافته بود، ذکر زمانهای دقیق، مقاصد افراد و توالی حوادث آن قدرها مورد علاقه نمی‌بود. تا مدت نسبتاً درازی نویسندگان صهیونیست این موضوع را که انگلیسها تخلیه حیفا را از قوای خود قبلاً به اطلاع کارمل رسانده بودند تکذیب می‌کردند و می‌گفتند که انگلیسها چنین اطلاعی را به عزالدین داده بودند. به "The Fall of Haifa," Middle East Forum, 22-23 (December 1959), No. 10, 25, نوشته ولید خالدی رجوع شود. خالدی جریان تاریخی بحران را، شرح می‌دهد. شرح مربوط به قسمت عمده بحران در مقالات و نامه‌های جون کیمشه در Jewish Observer and Middle East Review داده شده است.

نشینی انگلیسها اعتراض کند و مداخله آنان را خواستار شود. در ساعت ۱۰ بامداد اعضای کمیته رسماً با او ملاقات کردند، اما او از مداخله دریغ کرد و در عوض پیشنهاد نمود که شرایط متارکه کارمل را بپذیرند. این شرایط عبارت بود از: تسلیم تمام سلاحهای اعراب، اجرای فوری مقررات منع رفت و آمد، و تسلط هاگانا برشهر. اعراب مبهوت و درمانده شدند. آنها از نزد استاكول رفتند تا در جلسه‌ای شرکت کنند که محیط آن آکنده بود از غم آلودگی، نگرانی و مشاجره. در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر جلسه پایان یافت تا اعضای آن در عمارت شهرداری بایهودیان ملاقات کنند. کوششهای اعراب برای تماس یافتن باسوریه بی نتیجه ماند و انتظار هیچ گونه نیروی تقویتی نمی رفت. در عمارت شهرداری شابه‌تای لوی *Shabetai Levy* شهردار یهودی حیفاً بار دیگر شرایط متارکه را بیان کرد و گفت حاضر به قبول هیچ گونه مذاکره‌ای نیست. استاكول مؤکداً چنین گفت: «اگر شما این قرارداد متارکه را امضا نکنید فردا سیصد یا چهارصد نفر دیگر کشته شوند، من مسئولیتی نخواهم داشت.»* کمیته عرب پس از وقفه‌ای طولانی بازگشت. چاره‌ای نبود. بندر پر شده بود از پناهندگان فراری، شهر قدیم درهم کوبیده شده بود و در هر جای آن کشته‌ها و زخمیها افتاده بودند. با این حال اعراب مغرورانه از امضای هر قراردادی بایهودیان امتناع کردند. در عوض حاضر شدند که تمام جمعیت عرب را از شهر بیرون ببرند و از انگلیسها تقاضای وسایط نقلیه کردند. اصرارها و خواهشهای لوی و ژنرال استاكول نتوانست پنج عضو کمیته عرب را که در حقیقت نماینده مردم نبودند، به تغییر تصمیم وادارد. بنابراین اعراب شهر را می‌بایست ترك کنند.

از اوایل دسامبر ۱۹۴۷، مهاجران تدریجی افراد عرب از سرزمین تحت‌القیمومه آغاز شده بود. نخستین مهاجران، که از ثروتمندان و عاقلان تشکیل می‌شدند، پس از دیدن تمهیدهای لازم به مصر و لبنان رفتند تا پس از رفع غائله فلسطین به آنجا باز گردند. بسیاری از این متشخصان محلی رهبران بالقوه جامعه عرب بودند؛ بنابراین جمعیت عرب در غیبت آنها غالباً بدون هدایت از بالا و بی‌آنکه نظاماتی از خود داشته باشند، در چنگک شایعات، اضطراب و ترس، گرفتار بودند. تاهنگامی که جنگهای نامنظم اعراب ادامه داشت، این ترس بسیار کم بود. با این حال هنگامی که این جنگها شروع شد، غیر نظامیان عرب بنای فرار را از نواحی مختلط گذاردند. بیشك اکثریت قریب به اتفاق اعراب، اعم از فقیر و غنی، به وعده‌های اتحادیه عرب و ناسیونالیستهای افراطی دل خوش کرده بودند. این وعده عبارت بود از اینکه یهودیان به دریا ریخته خواهند شد. مع هذا اولین آوارگان عرب امیدوار بودند که هم از جنگ با جهودان اجتناب کنند و هم آینده خود را با قبول سلطه یهودیان، حتی به طور موقت، به خطر اندازند. حتی شایعاتی وجود داشت دایر بر اینکه اتحادیه عرب یا مفتی چنین روشی را می‌پسندند، و حال آنکه چنین نبود.* با شروع تعرض هاگانا در ماه آوریل اعراب فلسطین، صرف نظر از مقاصد رهبران خود یا اغتشاشات موجود، فقط برای این فرار می‌کردند که از یهودیان می‌ترسیدند. در دیر یاسین يك كشتار دسته جمعی توسط یهودیان انجام گرفته بود، و كشتار دیگری

* خالدي در *"The Fall of Haifa," Middle East Forum, p. 131.*

* درباره وجود فرمانی از طرف کمیته عالی عرب، بحث زیادی وجود داشته است. اعراب منکر این موضوعند و می‌گویند که هیچ متنی و حتی متن تحریف شده‌ای از چنین فرمانی در دست نبوده است. اسرائیلیها مؤکداً اظهار می‌دارند که تمام اعراب در سال ۱۹۴۸ از وجود این فرمان اطلاع داشته‌اند. چنین فرمانی [اگر اکنون در دست می‌بود] ادعای فعلی اعراب را دایر به اخراج شدن آوارگان به دست یهودیان، بسیار ضعیف می‌سازد.

کاسبی خود را ترك کردند تا جان خویش را نجات دهند. گرچه فرار اعراب از حیفا در نوع خود بیسابقه نبود، ولی سرمشقی شد برای هجرت‌های بعدی اعراب از تمام قسمت‌های فلسطین که زیر سلطهٔ جهودان قرار گرفته بود. لااقل در حیفا یهودیان ادعا کردند که منتهای کوشش را برای جلوگیری از فرار اعراب پس از تسلیم، کرده‌اند، و این ادعا توسط رئیس پلیس انگلیسی بخش تأیید شده است. اما اعراب، که در کنارهٔ شهر مغروبهٔ قدیم مجتمع شده و شکست خورده و بیدفاع بودند، پیشنهاد یهودیان را نخواستند بپذیرند. تا آخر آوریل بیش از ۶۰۰۰۰ عرب از حیفا خارج شده بودند. بسیاری از اعراب یهودیان را متهم کرده‌اند به‌اینکه هجرت آنها را از فلسطین بااستفاده از حادثهٔ تأثرانگیز دیرپاسین و به‌کار بردن آن مانند چماقی سهمگین، باعث شده‌اند تا بدین وسیله در آینده گرفتار مشکلی به‌نام مسئلهٔ اقلیت نباشند و آن سرزمین را برای مهاجرت جهودان بگشایند. اما این موضوع محققاً دربارهٔ حیفا صدق نمی‌کرد، هرچند که باپیشرفت جنگ و افزایش عداوت و ابهام، یهودیان بدون شك از هرگونه کوششی برای نگه‌داشتن اعراب در اراضی تحت تسلط خود دست کشیدند و رفته رفته به‌سودمند بودن مهاجرت اعراب مطمئن شدند زیرا که این امر مسلماً يك مشکل احتمالی را که ممکن بود به‌سبب فعالیت ستون پنجم عرب به‌وجود آید، از میان می‌برد. فرماندهان نظامی یهود به‌این فکر افتادند که برای جلوگیری از جنگ پارتیزانی در پشت سر خود هنگام مقابله با ارتش‌های منظم عرب باید بعضی بخش‌های عرب‌نشین را از ساکنان آن پاک کنند. در ماه مه ایگال‌آلون در جلیله به‌شایعه‌پراکنی پرداخت و بااستفاده از فعالیت «مختارها» (شهردارها) یهودی که با اعراب تماس داشتند، اعراب را به‌فرار ترغیب کرد.* در بعضی نواحی نتیجهٔ این کار عبارت بود از تسخیر نقاط عمده بدون آتش‌کردن يك گلوله. هجرت اعراب نه‌تنها بسیاری از مشکلات نظامی را برطرف ساخت، بلکه با برداشتن يك اقلیت بزرگ و احتمالاً طغیانگر از سرراه و فراهم کردن زمینهٔ تصرف تمام اراضی و اموال عرب‌ها، ایجاد يك کشور یهودی را تسهیل کرد. اگر آژانس یهود و هاگانا با زرنگی ماکیاولی عملاً اعراب را به‌هجرت ترغیب کرده، باکمال خونسردی و برخلاف اصول اخلاقی طرح قتل عام اهالی دیرپاسین را تنظیم نموده و در هر وقت و هر جا به‌تهدید و ترور مبادرت کرده بودند، نتیجهٔ کار نمی‌توانست جالبتر از اثر تدبیر ایگال‌آلون باشد.

بعداً بسیار کسان بودند که وقتی نتایج را بررسی می‌کردند، می‌توانستند چنین پندارند که آژانس یهود در حقیقت عمداً به‌آن‌گونه اعمال دست زده بود. یهودیان تاحدی به‌حق جواب می‌دادند که اعراب به‌امر رهبران خودشان فرار کردند، که کشتار دیرپاسین خود یهودیان را نیز منزجر ساخته بود و بنابراین جهودان را

* خالدي در "Plan Dalet: The Zionist Blueprint for the Conquest of Palestine," Middle Eastern Forum, 37, No. 9 (November 1961), 22-8

بامسرت‌خاطر از یگال‌آلون، Ha Sepher Ha, 286 نقل‌قول می‌کند اما البته به احتیاجات نظامی که اقدامات آلون را موجب شده بود، چندان واقعی نمی‌گذارد. همین اقدامات بود که باعث تسخیر نواحی اطراف هول Hule شد. در ماه مه ۱۹۴۸ یهودیان برای پیشبینی مسئلهٔ نهایی آوارگان عرب می‌بایست از همه‌چیز مطلع باشند، اما شواهدی در دست است که نشان می‌دهد آنها اعراب را تا حدی به فرار برانگیختند، حال چه انتظار بازگشت بعدی ایشان را داشتند یا نداشتند.

نباید مسئول هجرت اعراب دانست. در هر صورت اعراب، که تحت تأثیر شایعات قرار گرفته بودند، مشاوران خوبی نداشتند تکلیف خود را نمی دانستند و بالاتر از همه به وحشت افتاده بودند، فرار کردند. فرار آنها به نحوی روزافزون به اردن، لبنان و نواحی غزه صورت می گرفت. آنها در کلبه های موقت و کثیف و چادرهای پاره گرد آمده و درون غارها و سرپناهی های کاغذی درهم می لولیدند، گرسنگی می خوردند و بیمار می شدند. باینکه بدین گونه در چنگال یأس و شکست گرفتار بودند، پیوسته بر عده شان افزوده می شد. هزاران عربی که از حیف اگریخته بودند تنها اولین قسمت از کسانی بودند که می بایست سرانجام در بدبختی و تبعید به سر برند و منتظر روزی باشند که در کمال امنیت به محل های سابق خود باز گردند. آن زمان البته هنوز نیامده است. ترس پناهندگان عرب از کشتار دسته جمعی به دست یهودیان، که به طور عمده بی اساس بود، آنها را وادار به ترك فلسطين کرد. گرچه یهودیان تاحدی مسئول استفاده از این ترس هستند، باید به خاطر داشت که جامعه اعراب فلسطين به قدری ضعیف بود که نمی توانست حفاظت خود را در برابر دهشتزایی روزافزون تأمین کند. غرور و اطمینان عرب در برابر تهدیدهای مبهم درهم شکست. تنها نتیجه این حقارت، تشدید عداوت بود.

اعراب در سر خوردن و حقارت دیدن، تنها نبودند. انگلیسها نیز همچنان به موفقیت نهایی اعراب اطمینان داشتند. حتی خطرهای اوایل نیز ناچیز گرفته شد، اما موفقیت های سریع هاگانا در آن ماه آرامش خاطر لندن را به هم زد. در ۲۲ آوریل بون در خانه شماره ۱۰ داونینگ استریت با کلمنت اتلی نخست وزیر انگلستان ملاقات کرد. روزنامه های عربی کشتار ۲۳۰۰۰ عرب را در حالی که استاکول در آن شهر شخصاً ناظر صحنه بود، گزارش دادند. اتلی مونتگومری را احضار کرد و او (مونتگومری) بون را بسیار مشوش یافت. جلسات دیگری تشکیل شد و در ۲۳ آوریل کریچ - جونز در جلسه مخصوص مجمع عمومی گفت که به عقیده بریتانیا سازمان ملل متحد باید چیزی کمتر از تقسیم فلسطين را قبول کند. انگلستان ظاهراً خواستار تقلیل مؤثر وسعت کشور یهودی بود. چنین پیشنهادی در لحظه ای که مقاومت اعراب در فلسطين کاملاً درهم شکسته می نمود، مغرورانه و بیموقع به نظر می رسید. نمایندگان سازمان ملل متحد چندان علاقه ای به این پیشنهاد نشان ندادند. اعراب به چیزی بیش از يك ژست دیپلماتیک در سازمان ملل متحد احتیاج داشتند زیرا که بسیار نومید بودند.

همه بجز ملك عبدالله، که مراقب اوضاع بود و می دید که وقایع به سوی عاقبت حتمی خود پیش می رود، نومید بودند. در ۱۷ مارس نماینده او در کنفرانس اتحادیه عرب اعلام کرده بود که ماوراء اردن آزادی عمل خود را درباره فلسطين حفظ خواهد کرد. در ۱۰ آوریل جلسه اتحادیه در قاهره برای دوازده روز مذاکره تشکیل یافت. ژنرال صفوت باقیافه غمناکی شکست های اعراب را برشمرد و پیشنهاد کرد که وقت ورود ارتش های منظم به فلسطين، فرا رسیده است. نماینده ماوراء اردن فوراً اعلام کرد که به محض پایان یافتن قیمومت انگلستان، لژیون عرب وارد فلسطين خواهد شد. در ۱۲ آوریل ملك فاروق به نمایندگان گفت که اشغال فلسطين توسط يك ارتش خارجی عرب امری موقت است و فلسطين باید سرانجام به فلسطينی ها باز گردد. ملك عبدالله به نماینده خود دستور داد بگوید که ماوراء اردن و فلسطين يك کشور بوده اند. مقصود او کاملاً آشکار شده بود و مصری ها و سوری های حسود چندان کاری نداشتند که انجام دهند.

در ۳۰ آوریل اتحادیه عرب دوباره تشکیل جلسه داد - این بار در عمان. کمیته

سیاسی اتحادیه چنین اظهار عقیده کرده بود که برای ارتشهای عرب فقط کافی است که وارد فلسطین عربی شوند و هیچ‌گونه نبردی لازم نیست و قدرتهای بزرگ یهودیان را مجبور به قبول شرایط اعراب خواهند کرد.

این پیشنهاد خیلی خوشنما بود، هرچند که باحقیقت ارتباطی نداشت و هیچ‌کس آن را باور نمی‌کرد. مصریها هنوز مایل نبودند که ارتش خود را به‌خطر اندازند. ملك عبدالله از این‌گونه ناراحتیها نداشت. او هنوز امیدوار بود که وارد فلسطین عربی شود و آن را بدون برخورد کامل و نهایی باجهودان به‌کشور خود ضمیمه کند، زیرا خیال داشت بگذارد یهودیان سرزمین نسبتاً کوچکتری را برای خود نگه دارند. او هنوز امیدوار بود که سوریه‌ای‌ها، عراقیها و مصریها قادر به مداخله نباشند. او خواهان تقسیم خوب، سریع و سودمند فلسطین بود. البته موفقیت‌های پی‌درپی یهودیان نقشه او را تا اندازه‌ای بغرنج کرده بود. در صورتی که تمایل به تقسیم فلسطین از میان می‌رفت، دیگر فلسطین عربی باقی نمی‌ماند تا ضمیمه ماوراء اردن شود.

فرماندهان هاگانا بدبینی اعراب را زیاد موجه نمی‌دانستند زیرا که خودشان مشکلات بسیار در پیش داشتند. چند هفته‌ای بیشتر به پایان قیومت باقی نمانده بود و تجاوز اعراب نیز امری مسلم بود و ایشوو هنوز برای مقابله باحمله ارتشهای عرب آماده نبود. یهودیان منتهای کوشش را برای به‌دست آوردن نقاط سوق‌الجیشی کردند، چه این نقاط در دست اعراب باشد یا نباشد، و در صدد برآمدند که کیبوتص‌ها را به هم مرتبط سازند. هرچند که نهضت داوطلبان عرب متلاشی شده بود، فقدان قوای متحرك يهود هرگونه عملیاتی را یأس‌آور می‌ساخت و موفقیت بیشتر به اراده بستگی داشت تا به تعداد افراد و وسایل، افراد هاگانا در سراسر نواحی یهود پراکنده بودند و سربازان پالماخ نیز همین‌طور. یکی از نواحی مهم، جلیله شرقی در طول دریای جلیله و مرز سوریه تا لبنان، بود. الون، فرمانده پالماخ، می‌خواست جلیله را برای مقابله با تجاوز اعراب آماده سازد، و برای تأمین این منظور تصمیم گرفت مواضع مهم اعراب را بگیرد و راه را برای تردد وسایط نقلیه باز کند. اما او عده لازم سرباز را برای این کار نداشت. در شمال بیابان نگو و جلگه ساحلی نیز همین مشکلات وجود داشت. الون با این حال پیشنهاد کرد که برای تحکیم موقع شرق جلیله عملیات ییفتاخ Yiftach شروع شود. او نه تنها می‌خواست از تقویت زیستگاههای مورد حمله خودداری کند بلکه از بیشتر کیبوتص‌ها تمام مردان و سلاحهایی را که داشتند برای حمله‌های مورد نظر خودش بگیرد. ساکنان کیبوتص‌ها برآشفتنده ولی الون به آنها فهماند که چنانچه عملیات ییفتاخ اجرا نشود، ارتشهای منظم عرب همه آنها را در هر صورت از میان خواهند برد. یکی از مهمترین هدفهای ییفتاخ باز کردن راهی به سوی صفد بود که در آنجا يك محله يهود ماهها تحت محاصره قرار داشت. صفد، که روی شیب يك تپه مشرف به دریای جلیله واقع شده بود، دارای يك موقع نظامی فوق‌الجیشی بود که بر راههای عمده جلیله مرکزی تسلط داشت. برای جهودان نیز دارای اهمیت تاریخی بسیار بود زیرا یکی از نقاط مهم و مستحکمی بود که شورش فلاویوس جوزفوس Flawius Josephus بر ضد امپراطوری روم از آنجا انجام گرفت و بعداً مرکز تصوف يهود در قرون وسطی شد. اهمیت تاریخی و روحانی این شهر در ۱۹۴۸ چندان مورد نظر نبود و آنچه توجه الون را به خود معطوف می‌داشت عبارت بود از يك تپه ۳۰۰۰ فوتی که بر اراضی مجاور جلیله تسلط داشت، وانگهی، نجات محله يهودی که سخت در فشار بود، نعمتی به‌شمار می‌رفت.

بررأس تپه يك فلات بزرگ قرار داشت که بابوته‌هایی پوشانده شده بود. این فلات سابقاً محل يك دژ قرون وسطایی بود. شهر در پایین این فلات دامن گسترده بود. محله یهودیان، که به فاصله ۱۵۰ فوت در پایین شیب تپه قرار داشت يك چهارم صدف را تشکیل می‌داد. دژ مخروطی بالای تپه، و نیز یکی از دژهای بتونی و فولادی معروف به تگارت *Teggart* که با فاصله زیادی بر روی کوه کنعان قرار داشت، بر تمام شهر مسلط بود. دژ صدف دومین قلعه بزرگ در فلسطین بود و در برابر هر چیز بجز مواد منفجره سنگین مقاومت داشت. در داخل خود شهر، در پایین دژ مخروطی، دو ساختمان عمده عبارت بودند از عمارت پلیس شهرداری، و خانه شالوا *Shalva House* که در دست اعراب بود. در ۱۹۴۸ - ۱۲۰۰ عرب و ۱۵۰۰ یهود در صدف می‌زیستند. بسیاری از یهودان از اخلاف مسن نخستین صهیونیستهای ساکن در فلسطین بودند. بیشتر یهودیان برای دفاع از محله خود اسلحه و آمادگی نداشتند. حتی اگر هم آمادگی می‌داشتند، تمام اوضاع برضد آنها می‌بود: تمام تپه‌های اطراف بجز کوه کنعان در دست اعراب بود، و تنها کیبوتص مجاور، عین زیتیم *Ein Zeitim* بود که به زحمت می‌توانست از خودش دفاع کند. ظاهراً تنها حضور گردان یکم گارد ایرلندی از يك حمله آشکار اعراب جلوگیری می‌کرد. یهودیان صدف علی‌رغم مشکلاتی که داشتند مقاومت کرده و از این رو نقطه اتکایی برای عملیات ییفتاخ فراهم ساخته بودند.

انگلیسها نسبت به قدرت دفاعی یهودیان مشکوک بودند. گردان گارد ایرلندی چنین می‌پنداشت که یهودیان فقط چند صبحی زیست خواهند کرد و دوساعت پس از حرکت گردان از آنجا هجوم اعراب به محله یهودیان آغاز خواهد شد. فرمانده انگلیسی دستور یافته بود که تمام مواضع مسلط بر شهر، از جمله عمارت پلیس و دژ تگارت را به اعراب محلی تحویل دهد. دستور تخلیه علامتی بود برای حمله مشترک ارتش آزادیبخش عرب، که در آن نزدیکیها منتظر حرکت بود، و نیز برای چریکهای محلی. افسران انگلیسی تا آخرین دقیقه می‌کوشیدند تا یهودان را ترغیب کنند که تا دیر نشده هم صدف و هم کیبوتص عین زیتیم را تسلیم کنند. مایبرگ *Maiberg* فرمانده محلی بیست و پنجساله هاگانا يك یهودی سابرا یعنی متولد فلسطین بود. گرچه او به «غیرممکن» بودن دفاع صدف از لحاظ نظامی واقف بود، ولی تصمیم صهیونیستی بن - گوریون را منطقی می‌دانست و پذیرفته بود. هیچ جایی برای عقب‌نشینی نبود؛ صدف خانه او بود و تنها راه ممکن برای او دفاع از صدف بود. چنین دفاعی نمی‌توانست غیرممکن باشد، ولی مشکل بود. انگلیسها از منطق مایبرگ سر در نمی‌آوردند و برای او پیشبینی بدبختی می‌کردند. اعراب، که حال مانع مهمی از طرف انگلیسها نمی‌دیدند، حمله به محله یهودیان را آغاز کرده بودند. ضمن پیشروی و رسیدن به چند قدمی نواحی یهودی نشین خانه‌ها را در کنار کوچه‌ها منفجر می‌کردند، به کوچه‌های بیحفاظ تیراندازی می‌کردند و گهگاه در شب و روز تك تیرهایی به افراد یهودی می‌انداختند. یهودیه‌ها مهمات زیادی نداشتند که به تیراندازی دشمن خود درست پاسخ دهند. چند اسلحه آتشین داشتند و دو خمپاره‌انداز دواینیچی. در ۱۴ آوریل يك دسته پالماخ از خطوط طلایه اعراب رخنه کرد و مخفیانه وارد شهر شد. ورود این نیروی تقویتی نسبتاً محدود امید رو به زوال را در دل‌های یهودیان شهر زنده کرد. کار روی استحکامات تسریع شد و در عید فصیح ادامه یافت، زیرا که حاخامها این کار را از اعمال روزانه که تعطیل‌بردار باشد نمی‌دانستند، بلکه يك نوع فعالیت مذهبی می‌شمردند. نوعی حس وحدت و اطمینان در سراسر محله حکمفرما شد. سربازان واحد پالماخ

واکس مجانی به کفشهایشان خورد، مشروبات غیر الکی مجانی نوشیدند و سرهایشان بدون پول اصلاح شد. سایر غیرنظامیان به تهیه‌های عادیتر پرداختند. خایم مایبرگ، فرزند یکی از مهاجران یهودی سال ۱۸۸۰ و پدر فرمانده هاگانا در صفد، مهمانخانه مرکزی خود را به نوعی قلعه تبدیل کرده بود. او تاملتی در دل شب به تهیه استحکامات مبادرت می‌کرد - به این ترتیب که آشیانه‌های بتونی در بام مهمانخانه می‌ساخت، در عرض روز انگلیسها این آشیانه‌ها را کشف می‌کردند و اصرار می‌ورزیدند که خراب شود. بعد از ظهرها مایبرگ آنها را خراب می‌کرد و شب هنگام دوباره می‌ساخت. در حالی که توجه انگلیسها مرتباً به ظاهر شدن و محو گشتن آشیانه جلب می‌شد، مایبرگ پدر به ساختن يك رشته وسایل مخصوص دست می‌زد. آرتور کوستلر *Arthur Koestler* بعداً گزارش داد که یکی از آن ساختمانهای آجری مانند يك ادرارگاه پارسی بود. ۶ این نیمه دیوارهای عجیب، «ادرارگاههای» آجری، پلها و تونلهای خلق الساعه، سرانجام مانند واحدهای مستحکم ارتباطی و تدارکاتی نمودار شدند. این واحدها از مهمانخانه مرکزی به مرکز محله راه داشتند و از تمام خطوط آتش اعراب محفوظ بودند. اما مایبرگ از دهلیز مخفی و آشیانه‌هایی که روزها خراب و شبها دوباره بنا می‌شدند، راضی نبود. جوانان یهودی ناگهان به کندن يك «کانال آبیاری» بین مهمانخانه و دژ بالادست آن مبادرت کردند. انگلیسها معتقد بودند که آن کانال سنگر نیست زیرا که در برابر گلوله‌هایی که از بالا انداخته می‌شد محفوظ نبود، و تله تانک هم به نظر نمی‌رسید چون مانور تانک به داخل آن بسیار مشکل بود. آنچه مایبرگ در نظر داشت این بود که کانال سدی در برابر بمبهای غلتان از بالا باشد، اما این موضوع اصلاً به خاطر انگلیسها خطور نکرد. در اواسط آوریل مایبرگ و مهمانخانه مرکزی کاملاً آماده بودند. در سایر نقاط محله یهودی‌نشین فعالیت مشابیهی برآمدگی افزوده بود.

در ۱۶ آوریل، حوالی ظهر، دیده‌بانان هاگانا گزارش دادند که ادیب‌شیشکلی از ارتش آزادیبخش عرب و سیدی قدوره، رئیس شهربانی محل، عمارت پلیس را با ۲۰ تن عرب اشغال کرده‌اند. در همان حال يك گشتی پیاده انگلیسی با پشتیبانی اتومبیلهای زرهپوش، يك قسمت از پیاده نظام هاگانا را در کوه کنعان زمین‌گیر کرده بود تا داوطلبان عراقی بتوانند دژ تگارت را اشغال کنند. تا ساعت ۳ بعد از ظهر سربازان انگلیسی از صفد بیرون رفته بودند. حتی پیش از آن، اعراب از عمارت پلیس به محله یهودی‌نشین آتش گشوده بودند. سایر قسمتهای عرب فلات را که ۱۵۰ پا در بالای شهر قرار داشت، اشغال کردند. همان‌طور که انگلیسها قبلاً اعلام کرده بودند، تمام مواضع سوق الجیشی در دست اعراب بود. یهودیان سریعاً وارد عمل شدند. یاکوب ادیری *Jacob Edrei* فوراً يك تیرپرچم بر روی بام مهمانخانه مرکزی نصب کرد، يك پرچم آبی و سفید برافراشت و پیش از آنکه تیراندازان عرب بتوانند او را بزنند، از نظر محو شد. حال نبرد صفد به مرحله اجرا نزدیک شده بود.

در آن هنگام اعراب به طور کلی از اجرای حملات جبهه‌ای پرهیز می‌کردند. بیشتر آنها وقتی می‌دیدند که يك جنگی فرسایشی امنتر و مطمئنتر است، علتی برای يك هجوم خطرناک و پرتلفات نمی‌دیدند. بنابراین اعراب، که در روی اتفاعات از خطر مصون بودند، روزهای پی‌درپی بر روی محله یهودی‌نشین آتش می‌باریدند. دفاع یهودیان در اطراف مهمانخانه مرکزی، مرکز بازرگانی و آموزشگاه فنی، متمرکز شده بود. اعراب مدت سه هفته به درون ساختمانها آتش می‌کردند، گلوله خمپاره می‌انداختند و مواد منفجره به طرف آنها می‌غلتانند. آموزشگاه فنی

بالاخره در زیر آتش خمپاره ویران شد. اعراب كندن يك تونل صد یاردی را از زیر پی مرکز بازرگانی تقریباً تکمیل کرده بودند. نقشه آنها برای از میان بردن دومین مرکز مقاومت یهود با يك مین بزرگ زمینی فقط با بدکار کردن يك گلوله خمپاره یهودیان که درست در انتهای تونل زمین خورده بود، خنثی شد. اعراب تصور کردند که یهودیان تونل را کشف کرده‌اند و به همین جهت از ادامه آن کار دست کشیدند. کوشش اعراب برای غلتاندن بشکه‌های دینامیت به طرف مهمانخانه مرکزی نیز به سبب «کانال آبیاری» مایبرگ عقیم ماند. اعراب مأیوس نشدند. آنها دارای تمام مزایای تاکتیکی بودند و وقت زیادی برای استفاده از آن مزایا در اختیار داشتند.

در نیافتن حساسیت وضع و معلومات محدود آنها از سایر عملیات یهودیان به آنها نوعی آرامش خاطر بخشیده بود، و علاوه بر آن به امکان رسیدن قوای کمکی برای یهودیان، نمی‌اندیشیدند. در ۲۸ آوریل در برابر تخلیه دژ پلیس از طرف انگلیسها در رش‌پینا *Rosh Pina* و اردوگاه ارتشی نزدیک آن، واکنش سریعی نشان ندادند. الون فوراً هردو را تصرف کرد. حال در عقب صفد باز شده بود و الون دهلیز منتهی به محله یهودیان را گشود و فرستادن تدارکات و نیروهای تقویتی را آغاز نهاد. بعد، در بدترین لحظه برای جهودان که حال بیش از حد گرفتار بودند، يك واحد مستقل از ارتش آزادیبخش عرب به کیبوتص کوچك **رمست نفتالی** *Ramst Naphtali* حمله کرد. ساکنان این کیبوتص که زیر آتش توپخانه اعراب واقع شده بودند، تقاضای نیروی تقویتی کردند. اگر الون با این تقاضا موافقت می‌کرد می‌بایست حمله به صفد را ترك گوید؛ و اگر نمی‌کرد، امید نجاتی برای رمست نفتالی باقی نمی‌ماند. الون هم نیروی کمکی نفرستاد و هم به ساکنان کیبوتص اجازه عقب‌نشینی نداد. برای اینکه امر خود را حتماً به مرحله اجرا برساند، به ساکنان کیبوتص اخطار کرد که به يك دسته از سربازان پالماخ دستور داده است تا هر جهودی را که آن ناحیه را ترك گوید باتیر بزنند. اعراب در تمام روز پتك‌وار بر سر رمست نفتالی کوبیدند و آن را به ویرانه‌ای تبدیل کردند و روز بعد حمله خود را از سر گرفتند. سرانجام پس از آنکه فشار در جاهای دیگر تخفیف یافت، يك گردان پالماخ از دریای جلیله به رش‌پینا راه گشود و اعرابی را که به رمست نفتالی حمله می‌کردند از پهلوی تهدید نمود. اعراب عقب‌نشینی کردند و در نتیجه وضع تمام کیبوتص‌ها در طول مرز سوریه بهبود یافت و الون توانست قوای خود را به سوی صفد متمرکز کند.

اولین حمله الون روبه بالا به طرف فلات بود؛ اما پس از مختصر موفقیتی تمام کوشش او به هدر رفت و حمله ناچار ترك شد. واکنش اعراب در برابر این عمل عبارت بود از فراخواندن توپخانه‌ای که در رمست نفتالی به کار می‌رفت، و سپس گلوله باران کردن محله یهودیان. غیر نظامیان همه دست از امید شستند. به نظر آنان عملیات پالماخ به شکست انجامیده بود و مقاومت شهر تحلیل می‌رفت. الون تقاضای غیر نظامیان را برای تخلیه رد کرد. در ۱۰ مه یهودیان به هر سه استحکامات اعراب حمله ور شدند. در هم شکستن عمارت پلیس مشکتر از تخریب سایر مواضع عرب می‌نمود. پیش از آنکه دیوارهای این بنا شکافته شود، ده تن از افراد حفار یهود گلوله خوردند، و آنگاه به سبب رگبار شدید، ماده منفجره ترویتیل نم‌کشید و کار نکرد. فرمانده حمله هنگام پاك کردن طبقه اول کشته شد. اعراب به طبقات بالا عقب‌نشینی کردند و حتی مدتی پس از غروب آفتاب در حدود دوازده تن از اعراب با آنکه کاملاً جدا مانده بودند هنوز مقاومت می‌کردند و نمی‌خواستند تسلیم

شوند. هجوم به خانه شالوانیز به مشکل شدید برخورد. رزم شدید اطاق به اطاق، در تاریکی تلفات شدیدی به بار آورد. آبراهام لیشت *Licht* فرمانده حمله وقتی که یکی از سربازان یهودی در لحظه نامناسب یک چراغ قوه را روشن کرد، کشته شد. اعرابی که به سرعت از پله پایین می آمدند لیشت را با گلوله سوراخ سوراخ کردند، ولی یهودیان کوشش خود را برای گرفتن عمارت ادامه دادند. تا بامداد روز بعد صفد به دست یهودیان افتاده بود. عراقیه که برای همکاری با ارتش آزادیبخش عرب آمده بودند، مایوس و دلشکسته بی آنکه بجنگند، در تگارت راتخلیه کردند. عملیات ییفتاخ به موفقیت انجامیده و شرق جلیله برای دفاع آماده و محکم شده بود. در جاهای دیگر، عملیات دالت اجرا شده بود. در اواخر آوریل و اوایل مه هاگانا چند ده عمده را در نگو تسخیر کرده و راهی به کیبوتص های مجزا گشوده بود. در ۱۲ مه عملیات باراک *Barak* به تصرف شهر سوق الجیشی برئیر *Breir* انجامید و راه پسرانه ای جولیس - برئیر *Julis-Breir* را باز کرد و چریکها و غیرنظامیان عرب را به تپه های حبرون راند. هاگانا سپس به درازای کرانه بین حیفا و لبنان به سمت شمال پیش راند و تپه ناپلئون را که در مشرق عکا واقع است، و نیز خود شهر را دو روز بعد، گرفت. عکا، که در ۱۷۹۹ در برابر ناپلئون پایداری کرده بود، در مقابل یک نیروی ضربتی یهودی سقوط کرد. فرمانده این نیرو به جرم مبادرت به آموزش نظامی غیرقانونی چندین ماه در زندان آن شهر به سر برده بود. فرماندهان هاگانا عملیات خامتس *Chametz* را برای گرفتن یافا تهیه کرده بودند. یافا هرچند که یک شهر مختلط بود، در بلوک ساحلی یهود یک برونبوم عرب به شمار می رفت. مع هذا هنوز قسمت عربی تهدیدی محسوب نمی شد و ممکن بود پس از عزیمت کامل نیروهای انگلیسی به سرعت اشغال شود. ولی ایرگون، که هنوز به طور مستقل عمل می کرد، یک حمله بزرگ غافلگیرانه در ۲۵ آوریل پیش از عزیمت کامل انگلیسها، ترتیب داد. چند صد سپاهی ایرگون که با خمپاره اندازها پشتیبانی می شدند، به تنها محله بادفای شهر حمله کردند و در برابر دفاع لجوجانه اعراب، متوقف شدند. هاگانا همکاری با حمله ایرگون را آغاز کرد. در ۲۷ آوریل افراد ایرگون به طرف ساحل راه گشودند و محله مانشیا را از سایر نقاط جدا کردند. تا آن هنگام وضع شهر بدتر شده بود. بسیاری از یهودیان دست به غارت نواحی تسخیر شده زده بودند. تیراندازی پیوسته ادامه داشت. غیرنظامیان عرب دهشتزده شده بودند. در آن هنگام ژنرال مکملین تصمیم گرفت که وارد شهر شود تا راه تخلیه قوا از اردوگاه ارتش انگلستان در سارافند *Sarafand* را، حفظ کند. توپخانه انگلستان تیراندازی به تل اوویو را آغاز کرد و یک ضربت هوایی از طرف نیروی هوایی انگلستان بدون علت تاکتیکی به یک محله شهر به نام بت یم *Bet Yam* وارد آمد. مکملین مقصود خود را از پیش برده بود. یهودیان برای یک متارکه موقت در یافا به مذاکره پرداختند ولی پاک کردن شمال و جنوب شهر را ادامه دادند. در ۲۹ آوریل کاوکجی توانست چند تن از داوطلبان خود را به شهر بفرستد؛ اما اعراب خود را باخته بودند. نظم در یافا از میان رفت. وزارت جنگ انگلستان در لندن شکست اعراب را یک گستاخی عمدی از طرف یهودیان دانست و به مکملین دستور داد که «یافا را دوباره بگیرد و آن را به اعراب باز گرداند.» اما مکملین معتقد بود که مداخله لندن «کاملاً غیر واقع بینانه»^۷ بوده است. نبرد یهودیان در آخرین دقیقه هم خونین و هم بیمورد می بود؛ در هر حال هجرت اجتناب ناپذیر اعراب در جریان بود و رهبری نظامی و غیر نظامی آنها هردو از میان رفته بود. در ۱۱ مه یک کمیته فوق العاده عرب گفت و گو بایهودیان را آغاز کرد. نتیجه این مذاکرات

تسلیم شهر بود که دو روز بعد انجام گرفت. فقط ۳۰۰۰ تن از ۷۰۰۰۰ نفر عرب ساکن شهر در یافا ماندند و بقیه باکمک مکمیلن به اردن رفتند.

عملیات دالت در همه جا بخوبی انجام گرفته بود. البته تمام نبردهای آن پیروزمندانه نبود ولی به قدری که برای تصرف تعدادی از ارتفاعات استراتژیکی لازم جهت برقراری مجدد ارتباطات یهودیان کافی باشد، ثمربخش بود. هاگانا نواحی بزرگی را نه تنها از چریکهای مسلح بلکه از غیرنظامیان عرب، نیز، پاک کرده بود. غالباً عملیات جز یک گیر و دار معمولی که نتیجه آن چند کشته و زخمی بیشتر یا کمتر از این طرف با آن طرف بود، نبود؛ اما چابکی هاگانا و پالماخ، توأم با روحیه نیرومند ساکنان کیبوتصها، بر مزایای اولیه اعراب چربیده بود: با آنکه نتایج عملیات دالت بسیار امیدبخش بود، بن-گوریون هنوز رضایت کامل از آن نداشت. اورشلیم، که تسخیر آن همواره خاطر یهودیان را به خود مشغول می داشت، در برابر چریکهای عرب آسیب پذیر مانده و هنوز از خطر یک تعرض منظم، مصون نبود. علی رغم موفقیتهای اولیه در طول دهلیز ارتباطی، تمام اخبار محلی اورشلیم بد بود. در ۱۳ آوریل کاروانی از استادان، پزشکان و کارمندان بیمارستان که به مجتمع کوه اسکوپوس سفر می کردند، در سر راه خود در **شیخ جرخ** *Sheikh Jarach* به یک کمینگاه برخوردند. انگلیسها مایل به مداخله نبودند، و پس از هفت ساعت نبرد، اعراب تمام کاروان را از میان بردند. در ۱۵ آوریل کوه اسکوپوس از سایر نواحی یهودی نشین جدا شد و کاروانهای یهودی که به کارخانه پتاس در ساحل بحرال میت می رفتند، رفت و آمد خود را قطع کردند. در ۱۸ آوریل اعراب بیمارستان اگوستا ویکتوریا واقع در کوه اسکوپوس را تصرف کردند. جهودان فقط در شب می توانستند به کیبوتص نبی یاکف برسند، آنهم تنها به وسیله عده های گشتی. تماس بابلوک کیبوتصهای **اتزیون** در جنوب فقط به پروازهای گهگاهی هواپیماهای کوچک بستگی داشت. بن-گوریون، که با کاروان بزرگ روز ۲۰ آوریل وارد اورشلیم شده بود، یک هفته وقت صرف مذاکره با فرماندهان شهر کرد. تا موقعی که بن-گوریون توانست تیپ هارل *Harel* را برای تقویت قوای شهر بیاورد، سرهنگ داوید شالتی یل *Shaltiel* برای نگهداری ارتباط با نواحی مجزای جهود، به قدر کافی سرباز نداشت. اما بن-گوریون تصمیم گرفت که برای تحکیم وضع شهر، کاری انجام دهد.

تصمیم استفاده از منابع محدود یهود در ناحیه اورشلیم به جای به کار بردن آنها برای گشودن دهلیزی که در ۲۰ آوریل در پشت سر کاروان بسته شده بود، مشکل بود. مصیبت یهودیان مجزا مانده در شهر قدیم و در کیبوتصهای اطراف آن احتیاج به تدارکات تازه را تحت الشعاع قرار داد. عملیات جبوسی *Jebusi*، که نامش از روی اسم اصلی اورشلیم انتخاب شده بود، می بایست بایک حمله سه شاخه نواحی پراکنده یهودی را به هم متصل کند. یک حمله به نبی ساموئل، یک ده عرب که در رأس کوههای جودی واقع شده بود، می بایست راهی به سمت شمال باز کند. شاخه دوم می بایست محله **شیخ جرخ** را پاک و دهلیز منتهی به کوه اسکوپوس را باز کند. سومین شاخه می بایست با اشغال محله عرب نشین کاتامون، ناحیه **مکور حئیم** *Makor Hayim* را یکپارچه و متصل سازد: رهبری کلی به عهده **اسحق صاده** بود؛ داوید شالتی یل بر تیپ **اتزیونی** در اورشلیم و اسحق رابین بر تیپ هارل در دامنه تپه ها، فرمان می رانند.

عملیات در ۲۶ آوریل آغاز شد و فقط به یک موفقیت نسبی انجامید. در حمله ای که به نبی ساموئل انجام گرفت فرمانده گرهان که **پوزا** *Poza* نام داشت بیخبر

بيك كمينگاه وارد و سخت زخمی شد؛ سی و سه سرباز یهودی کشته شدند. نیروهای تقویتی نتوانستند راه خود را از میان اعراب و انگلیسها بازکنند. از این رو حمله ناچار موقوف شد. عملیات شیخ جرخ به نتیجه بسیار بهتری رسید ولی یکبار دیگر انگلیسها مداخله کردند. سرتیپ جونز به صاده اخطار کرد که محله مورد حمله در سر راه تخلیه قوای انگلیسی قرار دارد و یهودیان باید از آنجا خارج شوند صاده از این کار امتناع کرد. انگلیسها يك گردان را با پشتیبانی آتش توپخانه پیش راندند. صاده پس از اینکه جونز وعده داد محله را بعد از عزیمت انگلیسها به او تحویل دهد، با اکراه عقب نشینی کرد. تنها حمله به کاتامون موفقیت یافت، آنهم پس از يك نبرد سخت با داوطلبان عراقی. هاگانا نه تنها کاتامون را اشغال کرد بلکه محله های یونانی نشین و چند ناحیه مجاور را که از حیطة هدفهای طرح جبوسی خارج بودند نیز، گرفت.

در حالی که جنگ برای تسلط بر دهلیز ادامه داشت، زندگی روزمره برای یهودیان اورشلیم به همان ترتیب سابق باقی مانده بود: غم آلود، عصب فرسا و نامعلوم. در عمان نخست وزیر اردن طبق گزارش خبرنگاران در پارلمان آن کشور گفته بود که مقاومت عرب در فلسطین درهم شکسته است، «ولی این امر در اورشلیم احساس نمی شود.»^۸ کاروانهای تدارکات نتوانستند مضیقه های متعدد را از هر حیث رفع کنند و مردم حتی برای آب ساعتها در صف می ایستادند. تیراندازی گهگاهی توپ و تفنگ حالت دایمی به خود گرفته و گوش خانواده ها را پر کرده بود. همان گونه که غالباً در محاصره ها اتفاق می افتد، حس جدایی بسیار شدت یافته بود. در نقاط دوردست، در جلیله یانگو، ممکن بود پیروزی هایی به دست آمده باشد؛ ولی در اورشلیم هاگانا به زحمت قادر به پایداری بود. سرنوشت یهودیان در شهر قدیم منبع دایمی اضطراب برای هر کسی بود. اگر اعراب می توانستند به يك حمله منظم دست بزنند، آینده بلوک اتزیون که در جنوب و مستقیماً در سر شاهراهی قرار گرفته بود که اورشلیم را با حبرون، بئر شبع و مصر متصل می سازد، بسیار وخیم می شد. تهدید عمده عبارت بود از يك حمله احتمالی کامل توسط لژیون عرب، مصریها و عراقیها. اگر وجود جامعه یهود اورشلیم در برابر یورشهای يك مشت چریك بد اسلحه در خطر بود، شهر چگونه می توانست در برابر ارتشهای مدرن عرب پایداری کند؟ با این حال نه حس شکست در کسی بود و نه یأس مفرط، بلکه آنچه حکمفرما بود عبارت بود از حس فداکاری، ولی بعضیها می ترسیدند که این حس به مقدار کافی وجود نداشته باشد. اورشلیم ممکن بود به مسده دیگری تبدیل شود - به آن دژ محاصره شده یهودی که از ابتدا محکوم به نابودی شده و در سال ۷۳ میلادی به دست رومیان تسخیر گشته بود.

اخباری که از کفر اتزیون می رسید، همه سربه سر بد بود. در ۲ مه فرماندهی هاگانا به مدافعان دستور داده بود که راه اورشلیم - حبرون را به روی وسایط نقلیه عرب ببندند. یهودیان صومعه روسی را که نزدیک جاده بود مستحکم کردند و روز بعد راه را بریک کاروان عرب بریدند. ژنرال سرجان باگوت گلوب آن شاهراه را يك وسیله ارتباط حیاتی برای واحدهای لژیون عرب در حبرون می دانست و نمی توانست بدون تلافی بگذارد بلوک اتزیون جنوب ناحیه عربی را از سایر نقاط مجزا کند. این شاهراه همچنین برای عقب نشینی واحدهای لژیون به ماوراء اردن پس از پایان قیومت، لازم بود. این لژیون می بایست فلسطین را به عنوان يك واحد انگلیسی در يك روز ترك کند و روز دیگر به نام ارتش عرب برای حمله به اورشلیم باز گردد.

روز ۴ مه لژیون عرب، با اسکورتی از تانکهای انگلیسی و همراه با عده زیادی از روستاییان محل، به صومعه روسی حمله کرد. نخستین عمل رسمی لژیون عرب ثمربخش نشد. اعراب به داخل صومعه رفتند ولی بیرون رانده شدند و لژیون هم عقب نشست. اما برای یهودیهها هم دفاع موفقیت آمیز نکبتبار بود. آنها بیست کشته و بیست و هشت زخمی دادند و مهماتی را هم به مصرف رساندند که جای آن را نمی توانستند پر کنند. در ۱۲ مه لژیون حمله بزرگ مقیاسی را آغاز کرد. یهودیهها برای جلوگیری از آن قدرت آتش نداشتند. تا ظهر لژیون عرب مانعی را که در راهش وجود داشت به دو قسمت کرد، باند فرود هواپیما را تصرف کرد و به دفاع متحد یهودیان پایان داد. تا غروب آن روز صومعه سقوط کرده بود. فقط هشت تن از سی و دو نفر مدافعان یهود جان به در بردند که تازه آنها هم زخمی شده بودند. روز بعد قوای زرهپوش لژیون در **کفرا تزیون** نفوذ کرد و چند ساکن باقیمانده جهود را وادار به تسلیم نمود. یک افسر لژیون پانزده تن ساکنان مزبور را ردیف کرد تا از آنها عکس بردارد. ناگهان یک عرب محلی مسلسل سبک خود را برداشت و پیش از آنکه افسر لژیون بتواند او را باز دارد، تمام یهودیان به ردیف ایستاده را درو کرد. فقط چهارتن یهودی از **کفرا تزیون** جان به در بردند. در سایر نقاط بلوک هم وضع به همین اندازه یأس آور بود. صلیب سرخ به منظور جلوگیری از کشتار توانست در بامداد روز ۱۴ مه برای امضای یک قرارداد تسلیم وارد مذاکره شود. مجروحان به حبرون و بقیه به بیت لحم منتقل شدند. بالاخره بلوک **کفرا تزیون** سقوط کرده و اعراب به آرزوی پیروزی برکیبوتصها رسیده بودند. اما این پیروزی به طور عمده بامداخله لژیون عرب تأمین شده بود. در اورشلیم اعراب محلی شادمان بودند زیرا که پس از شش هفته نومیدی به فتحی نایل شده بودند. به محض اینکه سپاهیان حقیقی عرب نمایان شدند، اعراب اورشلیم یقین یافتند که موج حوادث برخاوه گشت و همان طور که وعده داده شده است، یهودیان به دریا ریخته خواهند شد.

کانون تعرض یهودیان به دهلیز اورشلیم منتقل شد و در شب ۷ به ۸ مه عملیات مکابی *Maccabi* آغاز گردید. تیپ هارل به فرماندهی اسحق رابین به ده عرب نشین **بیت مخزیر** *Bet Machz'ir* در تپه های یهودیه حمله کرد. اعراب با پشتیبانی توپخانه تا ۱۱ مه پایداری کردند. در سمت غرب، در انتهای دیگر دهلیز، تیپ حیواتی *Givati* به ارتش آزادیبخش عرب که به فرماندهی کاوکجی در اطراف ایوب - لاترون مستقر شده بود حمله کرد تا راهی به سوی باب الواد بگشاید. کوششی که برای باز کردن راه یک کاروان زرهی بدون در دست داشتن دیرایوب و لاترون به عمل آمده بود، با تلفات زیاد به شکست انجامید. در آخرین روزهایی که قیمومت انگلستان به پایان می رسید، حیواتی مواضع کاوکجی را که نه تنها توسط توپخانه خودش که به امانت گرفته بود پوشانده می شد بلکه مورد پشتیبانی واحد توپخانه انگلیسها نیز بود، مرتباً می کوبید. تا ۱۵ مه تیپ حیواتی ضربات سختی به اعراب وارد آورده بود ولی هنوز نتوانسته بود دو موضع مهمی را که در دست آنها بود، به تصرف درآورد. بعد، در ۱۵ مه شب هنگام کاوکجی شاید به این خیال که ارتشهای مهاجم عرب های او را خواهند گرفت، ناگهان عقب نشینی کرد. برای نخستین بار دهلیز تل اوئو - اورشلیم باز و تمام ارتفاعات امن بود. در وضع مشوشی که در شب تعرض معهود اعراب حکمفرما بود، هیچ کاروان یهودی آماده نشده بود: ستونی مرکب از چهل کامیون برای رفع احتیاجات موقت شتابان در طول دهلیز به راه افتاد ولی پیش از آنکه کاروان دیگری به اورشلیم برسد،

دهلیز دوباره بسته شد. بعد ایگال یادین رئیس عملیات هاگانا به بن-گوریون تلگراف کرد که ناچار است تیپ حیواتی را از لاترون خارج کند و بن-گوریون تقاضای او را باکراه پذیرفت. دو روز بعد اعراب به جای خود باز گشتند و اورشلیم بار دیگر از نواحی اطراف جدا شد.

مع هذا در اواسط ماه مه شکستهای جداگانه نتوانست عزم یهودیان را متزلزل سازد. تصمیم صهیونیستی بن-گوریون پایه ایمان یهودیان شده بود. هاگانا طرحهایی تهیه کرده بود که به موجب آنها به محض بیرون رفتن انگلیسها حوزه‌های امنیتی مهم نیروهای بریتانیا را اشغال کند. انگلیسها چون خیلی عجله داشتند، در بعضی موارد تنها توانستند اعراب را فی‌المجلس به گرفتن جای خودشان دعوت کنند. در بیشتر نقاط برای تسخیر و نگهداری هرچه بیشتر از اراضی تخلیه شده مسابقه‌ای درگرفت و هریک از طرفین می‌کوشید که طرف دیگر را از نواحی تازه تصرف شده بیرون کند. انگلیسها نمی‌خواستند نواحی امنیتی خود را طوری رها کنند که کار تصرف آنها به‌ستیزه‌جویی انجامد، و امیدوار بودند که نوعی متارکه برای شهر مقدس برقرار شود - متارکه‌ای که دست کم از نبرد شدید میان معابد جلوگیری کند. هرگونه کوششی برای برقراری یک متارکه مؤثر، بی‌نتیجه ماند. سازمان ملل متحد، کنسولهای بیطرف، حکومت مأمور اداره تحت‌القیومه، و ارتش انگلستان همه از متقاعد ساختن طرفین به‌اینکه چنین متارکه‌ای به نفع هر دو خواهد بود، قاصر ماندند. نه یهودیان و نه اعراب ظاهراً به علاقه انگلستان به حفظ اورشلیم از خرابی، توجهی نداشتند.

همینکه انگلیسها تخلیه‌نهایی را آغاز کردند، تیپ اتزیونی فوراً عملیات پیچ‌فورك Pitchfork (معنی لغوی: چنگه کشاورزی) را آغاز کردند تا نواحی تخلیه شده در داخل و خارج بلوک اتزیون را تصرف کنند. اعراب که هنوز سرمست پیروزی بربلوك اتزیون بودند، جز يك مشت طرح ابتدایی چیزی نداشتند. در نتیجه اتزیونی در چند روز آخر قیمومت موفق شد بیشتر نواحی حیاتی را بگیرد. این نواحی عبارت بودند از: «بوینگراد» "Bevingrad"، که ناحیه مرکزی اداری انگلیسها بود و حصاری از سیم خاردار داشت؛ بخش صومعه روسی؛ مهمانخانه کینگ دیوید؛ ایستگاه راه‌آهن؛ ودیرنتردام. اما اعراب محلی در بند هیچ چیز نبودند - آنها اطمینان داشتند که جنگ حقیقی آغاز خواهد شد و به‌دست ارتشهای حقیقی نجات خواهند یافت. در قاهره عبدالرحمن غطام‌پاشا آینده یهودیان را با این کلمات برای مطبوعات تشریح کرد: «این جنگ جنگ بنیان‌براندازی خواهد بود و مأموریتی است که بعدها مانند کشتارها مغولان و جنگهای صلیبی از آن یاد خواهند کرد.»^۹ توده‌های عرب پیشگویی او را پذیرفتند. نتایج عمده جنگ بی‌اعلان برای رهبران عرب واقعاً يك تکان روحی بود، ولی بیشتر اخباری که از فلسطین می‌رسید از غربال خوشبینی عرب می‌گذشت. آنها با خوشحالی به خود می‌گفتند که موج بزرگی از ارتشهای عرب بزودی فلسطین را فرا خواهد گرفت.

بن-گوریون و فرماندهان هاگانا، هرچند که آن‌قدرها در خوشبینی افراط نمی‌کردند ولی تا حد معقولی مطمئن بودند که در صورت داشتن اسلحه اضافی می‌توان از ایشوو دفاع کرد و کشور جدید را حفظ نمود. عملیات دالت همان‌طور که انتظار می‌رفت، جز در دهلیز اورشلیم، به موفقیت انجامیده بود. کامیابیهای شش هفته اخیر مرهون روحیه عالی برگزیدگان پالماخ و هاگانا بود. این اشخاص به یکدیگر منتهای اعتماد را داشتند و به‌آمال و سرنوشت خویش کاملاً مؤمن بودند، و اعراب را بسیار حقیر می‌شمردند. در غرور، در ناچیز دانستن

قدرت دشمن همان قدر مزیت هست که در احترام حرفه‌ای یا ایمان محترمانه به‌لیاقت فرادستان. البته غرور زیاده از حد ممکن است به اطمینان بیش از اندازه و در نتیجه به بدبختی منتهی شود؛ اما تجزیه و تحلیل هاگانا که تاحدی احساساتی و تا اندازه‌ای واقع‌گرایانه بود، دقیق از کار درآمد. اعراب اینجا و آنجا خوب جنگیده بودند، مخصوصاً در دفاع، اما به‌طور کلی زمینه‌تاب‌آوردن در تبه‌روزی را نداشتند، بی‌فکر بودند و مستعد دهشتزدگی. اعراب ارتش‌های رسمی نیز نوعاً همین‌طور بودند و تفاوت فقط در مقدار تجهیزا تشان بود. گالیلی، صاده، الون، یادین و برگزیدگان کهنسال یهود، معتقد بودند که اگر وسایلی را که بن-گوریون انتظارش را می‌کشید به دست می‌آوردند، می‌توانستند از کشور جدید دفاع کنند.

یادداشتها

۱. Jon Kimche and David Kimche, *Both Sides of the Hill: Britain and the Palestine War* (London: 1960), p. 133.

۲. حادثه دیر یاسین، مانند بیشتر عملیات ایرگون، هنوز مورد بحث و جدل است. ظاهراً بنابر عقیده‌ای که مورد قبول یهودیان است کشتار دیر یاسین، چه در نتیجه تحریک و هیجان بوده و چه نبوده باشد، عملی از خود برآمده بود. اعراب مایلند چنین انگارند که آن حمله جزء جدایی ناپذیر عملیات نمیشون بود. در هر صورت آنها، تا حدی با اتکا به شواهد، ادعا می‌کنند که ایرگون از واقعه دیر یاسین برای ترساندن و فرار دادن اعراب، استفاده کرد.

رجوع شود به: Walid Khalidi, "The Fall of Haifa," *Middle East Forum*, 35 No. 10 (December 1959), p. 29

3. Harry Levin, *I saw the Battle of Jerusalem* (New York: 1950), p. 80.

4. Alec Kirkbride, *A Crackle of Thorns* (London: 1956), p. 157.

5. Levin (*I saw the Battle of Jerusalem*, p. 81.

مؤلف درباره هجرت اعراب از طبریه در دفتر یادداشت خود به تاریخ ۱۶ آوریل چنین می‌نویسد: «نمی‌دانم علت اصلی آن چیست. نمی‌توان آن را فقط به ترس از یهودیان نسبت داد.» مطمئنتر این است که بگوییم که احساس آنی یهودیان نیز همین بود. پس از تجزیه و تحلیل بعدی معلوم شد که کسی به آنها فرمان فرار داده بود. این موضوع به مرور زمان مانند حقیقت مسلمی مورد قبول بیشتر اسرائیلیان واقع شد.

6. Arthun Koestler, *Promise and Fulfillment: Palestine 1917-1949* (New York: 1949), pp. 208-215
7. Kimche and Kimche, *Bath Sides of the Hill*, p. 113
8. Levin, *Battle of Jerusalem* p. 127.

۹. همان کتاب، صفحه ۱۶۵

لغت‌نامه

1. Jon Kimche and David Kimche, *Bath Sides of the Hill: Britain and the Palestine War* (London: 1966), p. 113.
2. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
3. Harry Levin, *I saw the Battle of Jerusalem* (New York: 1950), p. 80.
4. Alistair Kimche, *A Chronicle of the Battle of Jerusalem* (London: 1956), p. 157.
5. Levin, *I saw the Battle of Jerusalem*, p. 81.
6. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
7. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
8. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
9. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
10. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
11. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
12. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
13. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
14. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
15. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
16. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
17. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
18. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
19. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
20. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
21. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
22. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
23. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
24. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
25. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
26. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
27. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
28. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
29. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
30. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
31. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
32. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
33. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
34. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
35. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
36. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
37. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
38. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
39. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
40. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
41. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
42. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
43. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
44. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
45. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
46. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
47. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
48. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
49. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
50. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
51. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
52. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
53. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
54. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
55. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
56. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
57. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
58. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
59. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
60. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
61. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
62. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
63. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
64. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
65. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
66. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
67. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
68. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
69. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
70. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
71. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
72. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
73. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
74. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
75. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
76. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
77. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
78. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
79. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
80. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
81. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
82. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
83. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
84. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
85. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
86. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
87. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
88. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
89. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
90. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
91. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
92. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
93. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
94. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
95. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
96. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
97. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
98. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
99. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.
100. همان کتاب، صفحه ۱۶۵.

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. _____

Copy _____

Vol. _____

Accession No. _____

Book No. _____

943
21/6
733

مكتبة الجامعة

٢

بامداد روز ۱۴ مه ۱۹۴۸ که آخرین روز قیمومت بود، با هوایی صاف و روشن، پدیدار شد. در ساعت ۸ صبح سرالن کیننگم کمیسر عالی انگلستان از عمارت دولتی در اورشلیم خارج شد تا گارد احترام پیاده نظام سبک هایلند *Highland* را سان ببیند. کیننگم پس از نطق کوتاهی سوار اتومبیل دایملر *Daimler* سیاه و ضد گلوله خود شد، و در حالی که دسته موزیک بانای انبان یک مارش عزای اسکاتلندی را می نواخت، آماده حرکت گشت. اتومبیل با یک اسکورت مسلح به سوی فرودگاه کدندیه *Kadandia* واقع در حومه شمالی شهر، پیچید؛ و در همان ضمن تیراندازی شدیدی در سراسر اورشلیم آغاز شد. تا ساعت ۱ بعد از ظهر آخرین پرچم بریتانیا پایین کشیده شده و آخرین گردان انگلیسی به راه افتاده بود کیننگم به حیف پرواز کرد و در آنجا مراسم تودیع کوتاهی با شابتای لوی شهردار، چند نفر مسلمان، مسیحی، و مقامات یهودی، برگزار کرد. در اسکله یک گارد احترام دیگر صف بسته بود و دسته موزیک گاردهای ایرلندی سرود «خدانگهدار شاه باد» را نواخت. کیننگم وارد یک قایق موتوری کوچک شد که می بایست او را به ناو «اشن» *Dcean* ببرد. در آن ناو او در آبهای فلسطین تا نیمه شب و پایان رسمی قیمومت، می ماند. در فلسطین هیچ کس به تخلیه آن سرزمین از سربازان انگلیسی توجه نداشت. همان تخلیه ای که مدت ها مورد تجزیه و تحلیل و حدس و گمان قرار گرفته بود. «آنها تقریباً بی آنکه توجهی را جلب کنند، در محیطی تیره و پرهرج و مرج، بیرون می روند.»^۱ تاهنگامی که کمیسر عالی انگلستان درست پس از نیمه شب بارزمناء یوریالس *Euryales* به راه افتاد، تأسیس کشور اسرائیل اعلام شده بود، و ارتشهای عرب حرکت خود را آغاز کرده بودند.

آژانس یهود تصمیم گرفته بود که استقلال کشور جدید را روز جمعه ۱۴ مه در ساعت ۴ بعد از ظهر، هشت ساعت پیش از پایان رسمی قیمومت، اعلام کند؛ زیرا که حاخامها اجازه نمی دادند هیچ گونه کار رسمی در روز شنبه انجام گیرد، و شنبه هم از غروب روز جمعه آغاز می شد. مقدمات تأسیس کشور از ماهها پیش فراهم شده بود: ادارات به وجود آمده، سازمان یافته و کارکنانشان تعیین شده بودند؛ طرحهایی برای پرچم، تمبرهای پست و پول رایج داده شده بود؛ کارمندان دولت استخدام شده و ماشینهای تحریر با حروف عبری برای کار آماده بودند؛ و نمایندگان کشور جدید برای کشورهای خارجی نامزد شده بودند. در ۱۲ مه کلمه «اسرائیل» رسماً برای نام کشور جدید تعیین شد. در ۱۳ مه دعوتنامه هایی برای حضور در مراسم اعلام تأسیس کشور جدید، فرستاده شده بود. در ساعت مقرر

در بعد از ظهر روز جمعه در موزه تل اوویو، در زیر تصویر تئودر هرتسل، بن-گوریون چکش ریاست جلسه را بر روی میز کوبید و حاضران برای خواندن سرود «هاتیکوا» "Hatikuah" به پا خاستند. بن-گوریون اعلامیه استقلال را که با این عبارات آغاز می شد، به آهستگی خواند: «سرزمین اسرائیل زادگاه مردم یهود بود» و تقریباً ۲۰۰۰ سال بعد با تأسیس يك کشور یهودی پایان یافت.*

باعتقاد به خداوند قادرمتعال، ما در این جلسه شورای موقت دولتی، در خاک میهن، در شهر تل اوویو، در این شب شنبه پنجم ایار ۵۷۰۸ مطابق با چهاردهمین روز ماه مه ۱۹۴۸، دست خود را بر روی این اعلامیه می گذاریم.

در دومین هفته ماه مه، مقارن باگذشتن آخرین ساعات قیمومت، کمیته سیاسی سازمان ملل متحد بررسی پیشنهادهای متارکه و انتصاب يك تن میانجی را برای فلسطین، آغاز کرد. از ماهها پیش راهحلهایی تهیه شده، مورد مذاکره قرار گرفته و رد شده بود. هیچکس خواهان جنگ در فلسطین نبود ولی هیچکس هم نمی توانست راهی برای جلوگیری از آن پیدا کند. مذاکره در مورد اوضاع فلسطین در لیکسکسس پیوسته بیشتر می شد. سرانجام فقط هفتاد و پنج دقیقه پیش از انقضای قیمومت، مجمع عمومی برای رأی دادن به دو پیشنهاد نهایی تشکیل جلسه داد. شش دقیقه پیش از ضرب الاجل که موعد آن ساعت ۶ بعد از ظهر به وقت نیویورک بود، مذاکرات پایان یافت. پیش از آنکه اقدام به رأی گیری شود، وقت تمام شده و کشور اسرائیل تأسیس گشته بود. یازده دقیقه بعد پرزیدنت هری اس. ترومن شناسایی اسرائیل توسط ایالات متحده آمریکا را با این عبارات اعلام کرد:

این دولت اطلاع یافته است که تأسیس يك کشور یهودی در فلسطین اعلام و از طرف دولت موقت آن کشور تقاضای شناسایی آن شده است. ایالات متحده آمریکا دولت موقت مزبور را به عنوان زمامدار بالفعل کشور جدید اسرائیل می شناسد.

در عالم دیپلماتیک، علی رغم مانورهایی که در سازمان ملل متحد صورت می گرفت، اسرائیل مانند يك حقیقت وجود داشت و از طرف واشینگتن نیز شناخته شده بود؛ اما سرنوشت کشور جدید و ایشوو در فلسطین تعیین می شد نه در راهروهای سازمان ملل در لیکسکسس یا در وزارت های خارجه سایر کشورهای جهان. یهودیان پیوسته به جهان دیپلماسی بابدبینی می نگریستند، زیرا که فعالیت دیپلماتها غیر وافی و غیر مسئول بود. اسرائیل برای مقابله بامبارزه جویی اعراب می بایست به منابع ایشوو متکی باشد.

در خانه قرمز Red Hause در تل اوویو، بن گوریون و فرماندهان هاگانا باکمال تأثر منابع غیر مکفی کشور جدید را از نظر گذراندند. بن - گوریون و ایگالیادین یقین داشتند که با اسلحه کافی می توان از کشور دفاع کرد ولی بدون آن آینده غم انگیزی در پیش خواهد بود. وصول مقادیر زیادی اسلحه و مهمات در

* توضیح مترجم: عبارت متن در اینجا ناقص و نامفهوم است، و چون مترجم مقصود مؤلف را بخوبی دریافت، عبارت را عیناً نقل به معنی کرد. - م.

آینده نزدیک، پیشبینی می‌شد. عمال یهود در چکوسلواکی مذاکراتی را برای خرید ده فروند جنگندهٔ مسراشمت ۱۰۹ انجام داده بودند؛ در جاهای دیگر هواپیماهای حمل و نقل، حتی بمب افکنهای چهار موتورهٔ ب - ۱۷ امریکایی، تأمین شده بود و برخی از آنها در راه بودند. عملیات بالاک *Balak* برای آوردن تدارکات آغاز شد و در ۱۶ مه نخستین دو هواپیمای حمل و نقل رسیدند. انگلیسها دو کشتی حامل اسلحه برای اسرائیل را که در ظاهر وانمود می‌کردند بارشان پیاز است، پس از یک بازرسی سرسری که بوی پیاز مدت آن را بسیار کوتاه کرده بود، آزاد ساختند. کشتیهای دیگر، و نیز عده‌ای از کارشناسان و داوطلبان به دقت انتخاب شده، در راه بودند. در روی کاغذ هنوز همه چیز بد می‌نمود. نیروی هوایی فقط دارای هواپیماهای سبک بود. نیروی دریایی منحصر بود به قایقهای موتوری. فقط یک یادوتانک انگلیسی و چهارتوپ کهنهٔ ۶۵ میلیمتری، وجود داشت. باین حال اسلحهٔ سبک، تفنگ، مسلسل‌دستی و مسلسل سنگین برای بسیج جاری هاگانا به قدر کافی وجود داشت. صنعت اسلحه‌سازی داخلی مسلسل‌دستی، تفنگ ضد تانک، نارنجک و مین به مقدار زیادتری می‌ساخت، ولی آنچه واقعاً وجود نداشت، تجهیزات سنگین بود. ۴

به‌علاوه گرچه بن - گوریون می‌دانست که سازمان هاگانا شامل بهترین استعدادهای نظامی است، ولی شك داشت از اینکه اسرائیل بتواند در آینده فقط به‌روشهای جنگی کهنه متکی باشد - در یک جنگ کامل و وسیع او می‌خواست که یهودیان بومی و مهاجران جدید را در یک ارتش جدید شرکت دهد که رهبری آن را مردان آشنا به جنگ منظم، آرایشهای جنگی معمول و سلسلهٔ مراتب سنتی، عهده‌دار باشند. فرماندهان پالماخ و هاگانا، که از نظر بن‌گوریون بخوبی مطلع بودند، به‌سبب وفاداری به‌ایدئولوژی برگزیدگان خویش و روشهای انقلابی، و نیز به‌علل نظامی، باهرتغییری مخالفت می‌کردند. در ۲ مه بن - گوریون به اسرائیل گالیلی اطلاع داد که فرماندهی عالی سه‌نفری سابق، بانمایندگی سیاسی قرینهٔ آن، دیگر لازم نیست. در حقیقت خود بن - گوریون فرماندهی عالی هاگانا را عهده‌دار می‌شد، و چنانکه همه می‌دانستند، کسانی را که درجنگ جهانی دوم در ارتشهای متفقین خدمت کرده بودند، به فرماندهی عالی می‌گماشت. هاگانا از لحن اظهارات بن - گوریون یکه خورده و باین بدعت مخالفت کرده بود. نخست زوی آیالون *Zui Ayalon* و بعد ایگال یادین از پذیرفتن سمت جدید به عنوان معاون فرمانده که با آن سمت زیردست بن - گوریون قرار می‌گرفتند، امتناع کرده بودند. در ۹ مه بن - گوریون و گالیلی بیانیهٔ مشترکی صادر و طی آن طرح جدید را ملغی کرده بودند. گالیلی به‌شغل خود به‌عنوان فرماندهٔ عملیات فرماندهی عالی سه نفری، باز گشته بود. ۵ وقتی که بن - گوریون و فرماندهان اسرائیل در خانهٔ قرمز تل‌اووio ملاقات کردند، اختلاف فیما بین از میان رفته بود و لااقل در هفتهٔ بعد اسرائیل می‌بایست در درجهٔ اول به‌نیروی هاگانای تحت فرماندهی گالیلی اعتماد و باواقعهای مقابله کند که به تصور اسرائیلیها تعرض احتمالی شدید و هماهنگ اعراب بود. باوجود تسریع در بسیج و آموزش، هاگانا هنوز فقط دارای در حدود ۳۵۰۰۰ سرباز کارآمد در ۱۵ آوریل بود، هرچند که نیروهای شبه نظامی اضافی نیز وجود داشت. همچنین برعهدهٔ داوطلبان وارد از اروپا و امریکا، که بسیاری از آنها آموزش یافته بودند، افزوده می‌شد؛ یهودیانی هم که در قبرس توقیف شده بودند، خود را برای حرکت به اسرائیل آماده می‌کردند؛ مهاجران تازه‌ای نیز در شرف عزیمت بودند، ولی هاگانا شاید مجبور بود که تاچند هفته بانبروهای فرسودهٔ خود به‌تنهایی

عمل کند. این نیروها به نه تیپ تقسیم شده بودند: تیپ ییفتاخ به فرماندهی ایگال الون، تیپ گالونی به فرماندهی موشه مونتاک *Mashe Montag*، و تیپ کارملی به فرماندهی موشه کارمل *Carmel* در شمال؛ تیپ الکساندروتی به فرماندهی دان اوان *Dan Even* و تیپ کریاتی *Kiryati* به فرماندهی میکائل بن-گال در مرکز؛ تیپ جیوانی به فرماندهی شیمون اویدان *Shimon Avidan* و تیپ هانه-گو *Hanegev* به فرماندهی تاهوم ساریگ در جنوب؛ تیپ اتزیون به فرماندهی داوید شالتیل *Shaltiel* در اورشلیم؛ تیپ هارل به فرماندهی یوسف تابنکین *Tabenxin* در دهلیز. این تیپها، که همه قدرتشان از حد معمول کمتر بود، از حیث تعداد، اسلحه، آموزش و شایستگی به میزان قابل ملاحظه‌ای بایکدیگر تفاوت داشتند؛ اما مهمتر از همه آنکه عده کامل آنها کمتر می‌توانست مانند یک نیروی ضربتی به کار رود. مع هذا هم از لحاظ انفرادی و هم به‌طور دسته‌جمعی سپاهیان درجه اول، فداکار، با استعداد و مصمم بودند. آنها در سراسر کشور جنگیده بودند، خواص و امکانات زمین را می‌شناختند و می‌توانستند به‌نحو سریع و مؤثر عمل کنند. هرچند که هاگانا در طی جنگ بدون اعلان به ضایعات شدیدی دچار شده بود، در وضع برگزیدگان آن خللی وارد نیامده بود.

هرچند که بن‌گوریون در ماه مه مسائل مهمی در پیش داشت، مشکلات اعراب مصیبتبار بود. طرحهای نهایی تعرض اعراب در قرارگاه ژنرال عراقی طه هاشمی در دمشق تکمیل شده و مورد قبول کمیته سیاسی اتحادیه عرب قرار گرفته بود. قرار شد که ژنرال عراقی نورالدین محمود به‌عنوان فرمانده نیروهای منظم و غیر منظم عرب مأمور نجات فلسطین منصوب گردد. مأموریت او عبارت بود از رهبری یک حمله هماهنگ توسط ارتشهای مصر، ماوراء اردن، عراق، سوریه و لبنان به‌منظور تسخیر شهر حیفا بایک حرکت گازانبری در شمال و یک مانور ممانعتی در جنوب. ارتش لبنان می‌بایست در امتداد ساحل به سمت جنوب حرکت کند. سوریه می‌بایست به سمت فلسطین مرکزی پیش روند و در افوله *Afuleh* بایک ارتش عراقی و لژیون عرب که به‌شمت شمال در حرکت بود، ملحق شوند. یک ارتش دیگر عراقی می‌بایست از هاهاراییم *Haharayim* وارد فلسطین شود و به سمت افوله پیش رود. ارتش مصر، که از طرف جنوب به‌سوی تل‌اوئو پیش می‌رفت، می‌بایست توجه نیروهای یهود را از گازانبری که بنا بود در حیفا بسته شود، منصرف سازد. این طرح که هدف اصلیش حیفا یعنی مخرج لوله‌های نفت به سمت مدیترانه بود، برای سوریه و عراق مزایایی آشکار دربر داشت و در عین حال اشغال قسمت وسیعی از جنوب فلسطین را برای مصر میسر می‌ساخت. این طرح از لحاظ نظامی صحیح بود و براساس حداکثر استفاده از زمین و نیروهای قابل دسترس قرار داشت، ولی هیچیک از کشورهای عرب نمی‌خواست یک طرح مشترک را براساس تاکتیکی مورد قضاوت قرار دهد. از این بدتر آنکه کابینه‌های سوریه و مصر هنوز خود را برای جنگ آماده نکرده بودند. ژنرال طه هاشمی مجبور بود که این حقیقت نامطبوع را نادیده بگیرد و منتظر موافقت توأم بااکراه آنها باشد. باز هم بدتر از این، روش ملک عبدالله بن حسین پادشاه ماوراء اردن بود که لژیون عرب او می‌بایست بار سنگین تعرض را به دوش کشد.

در ۱۳ مه ملک عبدالله نیت خود را کاملاً آشکار ساخت و به اتحادیه عرب اطلاع داد که نه‌تنها خود او می‌خواهد فرمانده کل باشد بلکه خواستار تغییرات مؤثری در طرح عراقیه‌است. ملک عبدالله علاقه‌مند به حیفا یا عملیات گازانبری نبود و آنچه که می‌خواست عبارت بود از تسخیر اورشلیم. او می‌خواست که به‌جای یک

حرکت گازانبری به افوله، نیروهای سوری و عراقی يك حمله جبهه‌ای به يك بخش یهودی که دارای دفاع محکم است، انجام دهند و ژنرال جان باگوت گلوب فرمانده لژیون عرب هم اورشلیم را با حمله جبهه‌ای بگیرد. برای تمام کشورهای عرب آشکار بود که ملك عبدالله به موفقیت نظامی کلی یابه برآورده شدن آرزوهای اعراب توجهی ندارد، بلکه آرمان او این است که پادشاه اورشلیم بشود، و نیز همه آنها می‌دانستند که نمی‌توانند مانع او شوند. اگر هر يك به‌طور مستقل عمل می‌کردند، ارتش‌هایشان متلاشی می‌شد و اگر اصلاً وارد عمل نمی‌شدند دست ملك عبدالله را باز می‌گذاشتند تا هر جا را که می‌خواهد در نهایت آرامی به‌کشور خویش ضمیمه کند. چون هر يك از رهبران رقیب مطابق میل خود خواستار تغییری در طرح عملیاتی بود، مرکز اعصاب جهان عرب در دمشق به وحشت افتاد. قوتلی رئیس جمهور سوریه فوراً به ملك عبدالله تلفن کرد و این نکته را مؤکداً به او تذکر داد که ارتش سوریه نمی‌تواند هدف‌های خود را تغییر دهد و با این حال مؤثر باشد. ملك عبدالله به این حرف‌ها توجهی نداشت و قوتلی ناچار موافقت کرد که به ارتش سوریه فرمان دهد به جنوب رو به سمت صماخ پیش‌رود. عراقی‌ها هم حاضر به همکاری شدند و ملك عبدالله می‌توانست فرماندهی عالی را عهده‌دار شود. عراقی‌ها و سوری‌ها نمی‌خواستند میدان را بکلی برای ملك عبدالله خالی کنند.

ملك عبدالله ترجیح می‌داد که یکطرفه عمل کند و نه تنها از جنگ با اسرائیل بپرهیزد بلکه اصلاً وارد جنگ نشود. در ماه نوامبر او به نمایندگان آژانس یهود فاش ساخته بود که می‌خواهد نواحی عرب‌نشین فلسطین را ضمیمه خاک خود کند. یهودیان این موضوع را به آژانس یهود مربوط نمی‌دانستند. بعد جنگ بدون اعلان ملك عبدالله را دست اندرکار کرد. در ۱۰ مه او آخرین کوشش خود را برای سازش با یهودیان به کار برد گلدامایر، که به لباس يك زن عرب درآمده بود، و عزرا دانیان در عمان با ملك عبدالله ملاقات کرده بودند تا آخرین امکانات را دریابند. ملك عبدالله گفت که عمل یکجانبه او برای ضمیمه ساختن قسمتی از فلسطین دیگر فایده ندارد زیرا که تمام جهان عرب وارد معرکه شده است، «آن وقت من تنها بودم اما حالا یکی از پنج نفر هستم، چاره‌ای ندارم و کار دیگری نمی‌توانم بکنم.»^۶ به دیگر سخن در صورتی که آژانس یهود برای تأسیس کشور یهود يك سال مهلت نمی‌خواست، لژیون عرب حمله می‌کرد. ملك عبدالله تشکیل يك کشور عرب و یهود به سلطنت خودش را، پیشنهاد کرد. بانو مایر ودانین، که پیشنهاد او را از پیش می‌دانستند، به این منظور نزد او نیامده بودند که درباره وجود اسرائیل مذاکره و معامله کنند، بلکه آمده بودند تا راه ارتباط را برای آینده باز نگه دارند. هدف مذاکرات برای جلوگیری از جنگ که هر دو طرف می‌دانستند ناگزیر روی خواهد داد نبود بلکه برای آماده کردن صلح آینده بود. ملك عبدالله که مانند همیشه صمیمی، جذاب و بی‌نهایت مؤدب بود، صریحاً گفت مایل به جنگ نیست ولی جریان وقایع او را به چنین کاری مجبور کرده است:

من بسیار متأسفم. از خونریزی و خرابی که به بار خواهد آمد خیلی غمگین هستم. بیاید امیدوار باشیم که بار دیگر ملاقات خواهیم کرد و روابط خود را نخواهیم گسست. اگر در ضمن نبرد لازم بود مرا دوباره ببینید تردید نکنید و برای دیدن من بیاید. من همواره از چنین ملاقاتی خوشوقت خواهم شد.^۷

اگر اعراب هیچ کار دیگری نکرده بودند، لاقلاً یهودیان را به اجرای عملیات دالت تحریک کرده بودند. این عملیات چنان خشم و احساس حقارتی در جهان عرب به وجود آورده بود که يك تعرض مشترك برضد اسرائیل اجتناب ناپذیر می نمود، و این البته به منظور جلوگیری از پیشدستی ماوراء اردن نیز بود. ملك عبدالله با کراهت از امید خود برای ضمیمه کردن قسمتی از فلسطین به خاک خویش دست کشیده بود اما هنوز قصد نداشت به جنگ صورت جهاد دهد. لژیون عرب می-بایست نبرد محدودی را برای تأمین بلندگراییمهای ملك عبدالله انجام دهد.

اینکه لژیون عرب خواهد جنگید، در جهان عرب مانند حقیقت مسلمی قبول شده بود ولی این امر که سوریه و عراق به عنوان نیروهای کمکی ملك عبدالله به جنگ کشانده خواهند شد، تا آخرین دقیقه معلوم نبود. کابینه مصر مایوسانه می-کوشید تا از چنین سرنوشتی بپرهیزد. فرماندهی ارتش مصر پس از تجزیه و تحلیل وضع خود به این نتیجه رسید که مصر قادر به اجرای يك جنگ جدید نیست. در اوایل ماه مه ژنرال حیدر وزیر دفاع مصر حتی از بررسی امکان مداخله مصر در جنگ نیز، امتناع کرد و چنین گفت: «ما حتی فکر وارد شدن به يك جنگ رسمی را نیز به خود راه نمی دهیم. ما دیوانه نیستیم. ما به سربازان و افسران خود اجازه خواهیم داد که برای خدمت در فلسطین داوطلب شوند و به آنها اسلحه خواهیم داد، ولی بیش از این کاری نخواهیم کرد.»^۸

محمود فهمی نقراشی نخست وزیر مصر و اعضای کابینه اش بانظر ژنرال حیدر کاملاً موافق بودند. هیچ گونه تهیه نظامی انجام نگرفته بود. ارتش مصر در شبه جزیره سینا وضعی مناسب با زمان صلح داشت و تعلیمات نظامی آن منحصر بود به مشق میدان و سان و رژه تشریفاتی. ملك فاروق شخصاً چنین اندیشیده بود که حیثیت خود او شرکت مصر را در جنگ ایجاب می کند. فاروق در مورد «مسائل» نظامی چیزی نمی دانست یا به آن مسائل اهمیتی نمی داد و آنچه را که مهم می شمرد اسم و رسم خودش و همچشمی با رقیبان خود بود. در ۱۲ مه، فقط سه روز پیش از پایان قیمومت فلسطین، نقراشی پاشا پارلمان مصر را به يك جلسه محرمانه دعوت کرد تا مداخله مصر را تصویب کند. نقراشی پاشا از این موضوع بیخبر بود که حتی پیش از آنکه به خود او خبر دهند، فاروق فرمان تعرض را صادر کرده است. وقتی که ژنرال معاوی فرمانده ارتش مصر در شبه جزیره سینا به قاهره شتافت تا مقامات عالی را متقاعد سازد که نیروهایش قادر به جنگ نیستند، نقراشی که خود نیز در شك بود به ژنرال حیدر اطمینان داد که جنگ حقیقی در میان نخواهد بود و سازمان ملل مداخله خواهد کرد و مصر فقط می خواهد خودی بنمایاند. معاوی هیچ چاره ای نداشت جز اینکه عملیات را شروع کند. «به ما فرمان داده شده است و وظیفه ما اجرای امر است نه شك و تردید درباره آن.»^۹

اما حقیقت این است که هریک از رهبران مصر بجز ملك فاروق، در آن باره شك داشتند. از طرف دیگر مردم مصر، که به ظاهر سازی رهبران خود معتاد بودند، حقیقت امر را تشخیص ندادند و تصور کردند که ارتش پیروزمندانه فلسطین را زیر نگین خواهد آورد.

نیروی تعرضی مصر، ارتشی که برای جنگ آماده نبود، فقط از ۱۰،۰۰۰ نفر تشکیل می یافت که به سه گردان تقسیم می شدند. این گردانها به دست انگلیسها تعلیم یافته بودند و توسط يك نیروی هوایی که تجهیزات انگلیسی داشت، پشتیبانی می شدند. اسلحه مصریها عملاً از آنچه که ژنرال حیدر ادعا می کرد، بهتر بود. برعکس اسرائیلیها، ژنرال حیدر و معاونش سرهنگ نجیب دارای نیروی زرهی

و توپخانه بودند و تسلط هوایی داشتند. آنچه را که فاقد بودند عبارت بود از تجربه تاکتیکی و افسران و افرادی که باماهیت جنگ آشنا باشند. مقامات عالی ارتش مصر تنبل و احياناً فاسد بودند و جز به مراسم و حیثیت شخصی به هیچ چیز پایبند نبودند. بسیاری از افسران از هر درجه نالایق بودند و تعلیماتشان در کلاس درس انجام گرفته بود نه در روی زمین. فن تدارکات در ارتش مصر ضعیف بود و ارتباط میان توپخانه، نیروی زرهی، پیاده نظام و نیروی هوایی در بهترین وجه خود ناقص و غلط بود. سربازان، که آموزش ناقصی داشتند، نمی توانستند به طور مستقل عمل کنند یا ناکامیهای موقت و غیر منتظر را تحمل نمایند. آنها نیز مانند افسران خود به قدری اسیر احساسات بودند که فقط از این حیث علاقه مند به بنرد بودند و طریقه عملی جنگیدن را نمی دانستند.

درباره ارتشهای سوریه، عراق و لبنان نیز همین موضوع کم و بیش صادق بود. سوریه و عراق هر يك می خواستند ۳۰۰۰ سرباز با پشتیبانی هوایی، زرهی و توپخانه، به میدان بنرد بفرستند. عراقیها دارای ساز و برگ بهتری بودند ولی در عوض خطوط ارتباطی و تدارکاتیشان طولانیتر بود. سوریها که دارای ارتباط تاریخی با انگلیسها نبودند، می بایست به ذخایر نظامی سابق فرانسه متکی باشند. لبنانیها به طور مبهم وعده دادند که يك نیروی هزار نفری برای همکاری با بقایای سرگردان ارتش آزادیبخش عرب در جلیله بفرستند، اما ارتش لبنان بیشتر يك نیروی پلیس یا گارد غیر نظامی بود تا يك قدرت جنگی. علاوه بر آن، هنوز چندین هزار داوطلب در اکناف فلسطین عرب و نواحی مرزی پراکنده بودند ولی بیشتر آنها جز آنکه به خدمات پادگانی گمارده شوند خاصیتی نداشتند و بیشتر باعث زحمت بودند تا مایه یاری. تنها لژیون عرب ملك عبدالله که دارای ۴۵۰۰ نفر سرباز خوش آموزش و پر تحرك بود، يك نیروی درجه اول به شمار می رفت. لژیون عرب نیرویی متوازن بود و افسران خوبی داشت که بسیاری از آنها از ارتش انگلستان برای خدمت در آن لژیون مأمور شده بودند و مهمتر از همه آنکه حمیت قسمتی و حرفه ای نیرومندی در میانشان وجود داشت. ژنرال یاگوت گلوب از فقدان مهمات و قوای احتیاط نگران بود اما نه از قدرت جنگی لژیون. نیروهای تعرضی اعراب جمعاً به ۲۵،۰۰۰ نفر بالغ می شدند این تعرضی که آنهمه در باره اش تبلیغ و سر و صدا شده بود، آن جنگ مقدسی که باید توسط ۴۰ میلیون عرب انجام گیرد، نبود.

در جهان عرب عده زیادی از مردم این موضوع را نمی دانستند یا به آن اهمیت نمی دادند. اکثریت قریب به اتفاق غیر نظامیان و سربازان ارتش تصور می کردند که ارتشهای متحد عرب بایک مشیت یهودی بیدست و پا سر و کار دارند. همان طور که روزنامه نویسان و خطیبان عرب از مدتها پیش وعده داده بودند، یهودیان به دریا ریخته می شدند، زیرا که مقاصد اعراب عادلانه بود و ارتشهای عرب در پیشبرد آن مصمم بودند. اعراب تا چند روز دیگر در حیفاء، تل اوویو و اورشلیم بودند. مع هذا همراه با این اعتماد عظیم، شدیدترین بدبینیها در محافل مهم عرب وجود داشت. ژنرال حیدر و ژنرال معاوی درباره راندن به طرف شمال و رسیدن به تل اوویو در چند ساعت، در این خیالات خام شرکت نداشتند. ژنرال گلوب در مورد فرمان ملك عبدالله برای تسخیر اورشلیم نگران بود، زیرا که لژیون نمی توانست تلفات زیادی را که در نتیجه جنگیدن در شهر به بار می آمد، تحمل کند. بدبینی ژنرالهای عرب بیشتر مبتنی بود بر آگاهی از ضعف خودشان و مبالغه در برآورد قدرت اسرائیل. مثلاً گلوب گمان می کرد که اسرائیلیها ۶۵،۰۰۰ سرباز خوش سلاح، از

جمله ۲۰،۰۰۰ نفر که در ارتشهای لهستان و روسیه خدمت کرده‌اند، دارند. سایر منابع عرب گزارش دادند که یهودیان از ۸۰،۰۰۰ تا ۱۰۰،۰۰۰ سرباز در زیر اسلحه دارند و ذخایری از تانک و هواپیما در اختیارشان هست؛ و در پایتختهای عرب همواره شایع بود که جهودان يك بمب اتمی ساخته‌اند. اعراب انتظار يك فتح فوری داشتند و امیدوار بودند که گروه‌ها گروه با سربازان پیروزمند وارد سرزمین یهود شوند، اما امید بیشتر ژنرالها و نخست‌وزیران عرب این بود که بتوانند از بدبختی جلوگیری کنند.

بنابراین برآوردهای یهودیان و اعراب در ماه مه ۱۹۴۸ به نحو قابل ملاحظه‌ای با حقایق اختلاف داشت. نه يك نیروی تعرضی هماهنگ، چابك و مدرن در پنج ارتش حرفه‌ای کشورهای عرب وجود داشت و نه يك ارتش بزرگ و خوش سلاح یهود. علی‌رغم افسانه‌سازی هر دو طرف درباره یکدیگر، جنگ میان دو ارتش كوچك تقریباً مساوی انجام گرفت که هريك دارای مزایای استراتژیکی و تاکتیکی مخصوص به خود بودند. تجهیزات اعراب بسیار بهتر از آن یهودیان بود. اسرائیلیها هیچ چیز بجز حس ابداع خود برای مقابله با تانکها، توپها و هواپیماهای اعراب، هر قدر هم که ناشیانه استعمال می‌شدند، نداشتند. به علاوه، اعراب می‌توانستند از میان نواحی عربی دوست بگذرند و هرجا و هر وقت که بخواهند بردشمن ضربت وارد آورند. در عوض اسرائیلیها به سهم خود دارای تمام مزایای محسوس و نامحسوس دفاعی بودند. باز هم اگر نظری به وضع اعراب بیندازیم می‌بینیم که آنها عده کافی سرباز برای حمله به نقاط مستحکم یهود، نداشتند. تجهیزات آنها ضعف آموزش خودشان و عزم محکم اسرائیلیها را خنثی نمی‌کرد. تنها امید آنها در این بود که اسرائیلیها پس از چند ناکامی ابتدایی به وحشت افتند. اما پاسخ ایشوو در دوره جنگ بی‌اعلان، بسیار ضعیف بود. در ۱۵ مه با وجود ترس بن - گوریون در خانه قرمز تل‌اوئو، بهترین کاری که اعراب به اجرایش امید بسته بودند، تنبیه یهودیان با قدرت هوایی و توپخانه بود، و نیز چند پیروزی محلی، و همچنین به هدر دادن منابع جنگی اسرائیل.

بنابراین جنگ چهار روزه به مبارزه میان داود و جالوت شباهت نداشت بلکه يك رشته زد و خورد بدون سازمان میان واحدهای کم‌قدرتی بود که استعدادشان حتی به حد هنگ هم نمی‌رسید. هیچ‌گونه خط جبهه به معنی کلمه وجود نداشت بلکه رزمگاهها فقط نواحی عربی و یهودی بودند که قسمتهای اصلیشان راههای مهم و رأس تپه‌ها بود. در اطراف کیبوتص‌های عمده یا دژهای پلیس، منابع محدود طرفین در درگیریهایی به مصرف می‌رسید که چند روز بیشتر طول نمی‌کشید و قدرت حمله کنندگان را تحلیل می‌برد. تعداد هدفها و برخوردهایی که پیش می‌آمد آن قدر زیاد بود که به واحدها اجازه مانور و تغییر سمت نمی‌داد. با فقدان قوای احتیاط و نداشتن امید به رسیدن نیروهای تقویتی، تنها کاری که طرفین می‌توانستند بکنند این بود که ضربتی به حریف بزنند و بعد منتظر شوند تا شاید اتفاق مساعدی روی دهد. نتیجه این کار دهها نبرد پراکنده بدون طرح بود. علاوه بر این رزمهای درهم و بی‌قاعد، امکان مداخله بین‌المللی نیز تهیه طرحهای عملیاتی را با اشکال روبه‌رو می‌کرد. هیچیک از طرفین از واکنش قدرتهای بزرگ و مخصوصاً بریتانیا، یا مقاصد سازمان ملل متحد، اطلاع قبلی نداشت. طرفین می‌بایست نیمی از توجه خود را به جبهه‌های جداگانه و گسسته جنگ معطوف دارند و نیم‌دیگر به مناقشه دیپلماتها. پیوسته روشنتر می‌شد که سازمان ملل متحد ممکن است به تحمیل يك متاركة اجباری مبادرت کند، و این موضوع حدود زمانی

جنگ را نامعلوم می‌ساخت. محدودی از پیکارها تا آن اندازه به سبب کمبود منابع نظامی، تهدید مداخله بین‌المللی، ملاحظات دیپلماتیک، سردرگمی و نامعلومی عمومی، محدود شده‌اند.

علی‌رغم موانع، اعم از حقیقی یا خیالی، اعراب به تعرض دست زدند. جنگ، که با وجود کوچکی و محدودیتش يك جنگ حقیقی بود، در ساعت ۵ بامداد روز ۱۵ مه آغاز شد، و آن هنگامی بود که اسپیتفایرهای انگلیسی مصر از طرف دریا در آسمان تل‌اوئو که فاقد سیستم دفاع هوایی بود، پدیدار شدند. هواپیماها چرخ می‌زدند و يك حمله بمب‌افکنی را از ارتفاع سیصد متری بر روی فرودگاه انجام دادند. بعداً سه اسپیتفایر دیگر در ارتفاع کم بر روی شهر پرواز کردند. يك مسلسلچی اسرائیلی که در روی بام کارخانه برق نزدیک فرودگاه موضع داشت، آتش گشود و به طرزی معجزه‌آسا يك هواپیمای مصری را ساقط کرد. دو هواپیمای دیگر به پرواز ادامه دادند و در آسمان مدیترانه ناپدید شدند. روز بعد باز هواپیماهای مصری باز گشتند و چند حمله هوایی نیز در شمال توسط عراقیها انجام گرفت. خبر رسید که لژیون عرب مشغول حرکت به درون ناحیه اورشلیم است، عراقیها و سوریها در مرز شمال شرقی وارد عمل شده بودند، لبنانیها می‌کوشیدند تا در جلیله مرکزی نفوذ کنند، و مصریها به سمت شمال پیش می‌رفتند. اعراب ظاهراً از تل‌اوئو به سوی شمال و جنوب حمله می‌کردند تا توجه اسرائیلیها را به خود جلب کنند و در همان حال لژیون عرب يك ضربه قطعی در مرکز وارد آورد. اعراب عملاً به آنچه که می‌کردند، یقین نداشتند. رد شدن طرح تعرض اولیه عرب توسط ملك عبدالله تمام کوششهای جنگی اعراب را به هدر داد. ارتش آزادیبخش عرب ساده‌وار از مواضع سوق‌الجیشی خود در فلسطین مرکزی و اورشلیم عقب کشید. گلوب بعداً ادعا کرد که اختلال حاصل از این امر به قدری زیاد بود که اسرائیلیها می‌توانستند وارد قسمت اعظم فلسطین عرب‌نشین شوند. گالیلی و یادین فقط بسبب نداشتن عده کافی سرباز از این اشتباه استفاده نکردند. اسرائیلیها فقط می‌توانستند حالت انتظار پیش گیرند تا در برابر تهدید عمده عرب واکنش کنند. نبردهای هر ناحیه به‌طور عمده مستقل از رزمهای سایر نقاط انجام می‌گرفت. اسرائیلیها این روش را بدین جهت برگزیده بودند که فاقد قوای احتیاط متحرك بودند، و اعراب هم به علت اختلافات داخلی خود این طریقه را مناسب یافته بودند. در شمال فرماندهی عالی اسرائیل اوضاع را امنتر از سایر نقاط احساس می‌کرد، بدین جهت که شاید بهترین قسمتهای موجود ارتش اسرائیل در آن ناحیه متمرکز بودند. این قسمتها عبارت بودند از: تیپ یکم موسوم به گولانی به فرماندهی موشه مونتآگ؛ تیپ پالماخ ییفتاخ به فرماندهی ایگال الون؛ تیپ دوم موسوم به کار ملی، به فرماندهی موشه کارمل. به علاوه، نیروهای تهاجمی عرب در شمال به قدر لژیون عرب و ارتش مصر خطرناك به نظر نمی‌رسیدند. اسرائیلیها می‌بایست از سرزمین بزرگی که به حرف U ی لاتین شبیه بود و رو به شمال قرار داشت، دفاع کنند. يك شاخه این U که در ساحل قرار داشت، در اولین روزهای جنگ اشغال شده بود و لبنانیها علاقه‌ای به حرکت به داخل آن نشان ندادند. دومین شاخه، که طی جنگ بدون اعلان تصرف شده و در نقاط مختلف آن کیبوتص‌هایی واقع شده بود، در طول مرز سوریه و لبنان امتداد داشت. در میان این دو شاخه جلیله مرکزی قرار داشت که فقط وجود داوطلبان عرب به‌طور پراکنده، مانع تعرض اسرائیل به آن می‌شد. برای تحصیل پیروزی در شمال، اعراب ناچار بودند که به شاخه شرقی نفوذ کنند به منظور جلوگیری از رسوخ نیروی لبنان به جلیله مرکزی و ضربت

وارد آوردن به زیستگاههای یهود از عقب یا قطع قاعده U، موشه کارمل تصمیم گرفت که مرز لبنان را در دروازهٔ ملکیه ببندد.

اعراب وضع را در شمال همانگونه دیده بودند که اسرائیلیها. سوریهها تصمیم گرفته بودند که از رود اردن در جنوب دریای جلیله بگذرند، ضربت خود را از آنجا آغاز کنند و به داخل زیستگاههای ثروتخیز یهودی در درهٔ اردن ادامه دهند تا بتوانند شاخهٔ شرقی را در قاعدهٔ U قطع کنند. ارتش عراق میبایست دریك ناحیهٔ جنوبی تر به درون فلسطین پیش روند، به داخل مواضع دفاع مرزی اسرائیل راه گشایند و سپس به طرف شمال به سمت ناحیهٔ مثلث عربی فلسطین مرکزی (جنین - تولکارم - نابلس) تغییر سمت دهند. اگر اتفاق نامساعدی نمی افتاد، سوریهها در آنجا در ناحیهٔ اقوله به عراقیهها، لبنانیها و داوطلبانی که به سمت جنوب حرکت می کردند، ملحق می شدند؛ و از پس برای خیز نهایی به طرف کرانه و شهر حيفا، مجتمع می گشتند ۱۰ ارتباط نیروهای عرب مبهم بود، هیچگونه ارتباط تاکتیکی میان حملهٔ سوریهها به صماخ در ساحل دریای جلیله و حملهٔ عراقیهها در گشر Gesher که به فاصله شش میل در جنوب واقع شده بود، وجود نداشت.

در طول مرز لبنان، تیپ ییفتاخ عملیات را سه روز پیش از تعرض ارتشهای عرب برای بستن دروازهٔ ملکیه و تسخیر شهرهای ملکیه و کادش Kadesh و دژ پلیس نبی یوشع در طرف جنوب، آغاز کرده بود. الون تصمیم گرفت که نبی یوشع را دور بزند و دان لانر را با گردان یکم پالماخ برای محاصرهٔ آن دو شهر از عقب، فرستاد، در حالی که گردان سوم پالماخ به ناحیهٔ مرزی لبنان هجوم آورد. ۱۱ لانر هردو شهر را گرفت ولی صاف به نیروی لبنانی و داوطلبان مأمور تهاجم به داخل خاک اسرائیل برخورد که عده شان به ۳۰۰۰ می رسید و مورد پشتیبانی قوای زرهی قرار داشتند. او توانست فقط پس از چهل و هشت ساعت نبرد سخت سربازان خود را از معرکه بیرون بکشد. گردان لانر، که در برابر هر يك نفر آن شش تن عرب قرار داشت و علاوه بر آن فاقد آب و غذا بود، فقط اسلحهٔ سبك داشت و از پشتیبانی توپخانه محروم بود، با وجود تلفات زیاد یکی از درخشانترین عملیات عقب نشینی را انجام داد. لبنانیها دروازه ملکیه را دوباره گشوده بودند ولی میل نداشتند که وارد خاک اسرائیل شوند. هجوم گردان سوم پالماخ به آن سوی مرز در ۱۵ - ۱۶ مه به تردید لبنانیها افزود. عقب نشینی لانر ضایعات زیادی به بار آورده بود. شب بعد اسرائیلیها نبی یوشع را پس از اینکه لبنانیها در برابر حملهٔ هواپیماهای سبك اسرائیلی که بمبهای آتشزا می افکندند به طرف شمال گریختند، گرفتند. لبنانیها در ملکیه سنگر کردند و به انتظار حملهٔ جبهه ای نشستند. به جای این حمله الون يك ستون زرهی فرستاد. زرهپوشهای این ستون با نور تیره از زیستگاه مراره در آن سوی مرز لبنان پیش راندند و پس از وارد شدن بخاك آن کشور حرکت را به طرف عقب ملکیه ادامه دادند. توجه لبنانیها با يك حملهٔ وانمودی در نزدیکی نبی یوشع به آن سو جلب شد. این مانور بیشتر برای سر و صدا راه انداختن بود تا برای پیشروی. پس از طی بیست میل مسافت ستون اسرائیلی به نیروهای تقویتی عرب برخورد که به طرف مرز پیشروی می کردند. اسرائیلیها دو ارابهٔ زرهپوش و چهار کامیون نیروبر را از کار انداختند. ستون اعراب از هم پاشید. نخستین ستون تیپ ییفتاخ از سمت شمال به داخل ملکیه پیش راند و لبنانیها که گیج شده و روحیهٔ خود را باخته بودند، عقب نشستند. مرز لبنان بسته شده و ناحیه ای که به شکل حرف U ی لاتین بود، به يك مربع توخالی تبدیل شد. اعراب تا ۶ ژوئن پس از هفته ها عقب نشینی بی سر و صدا و تدریجی پادگانهای

اسرائیلی، دیگر دست به عمل نزدند. آنگاه يك نیروی مختلط از سوریه، لبنانیها و داوطلبان ارتش آزادیبخش عرب به سمت جنوب حرکت کردند. تنها لبنانیها حمله را پیش بردند و ده کادش را گرفتند و راه جلیله را باز کردند. ارتش آزادیبخش برای نفوذ به جلیله مرکزی از فرصت استفاده کرد.

در حالی که تیپ ییفتاخ برای بستن راه جلیله تلاش می کرد، اسرائیلیها که در شاخه شرقی U بودند برای دفع فشار سوریهها که شدیدتر از آنچه بود که انتظار داشتند، می کوشیدند. در شب ۱۵ مه سوریهها بایک ستون طولانی از کامیونها، چند تانک و چند توپ در طول ساحل شرقی جلیله به طرف اردن پیش راندند. هواپیماهای عرب زیستگاههای دره اردن را سخت کوبیدند. ناحیه مورد حمله سوریه شامل مشهورترین زیستگاههای یهودی در فلسطین بود که در دو طرف رود اردن تا صماخ در نوك جنوبی ساحل دریا امتداد داشتند. چراغهای وسایط نقلیه کاملاً روشن بود زیرا سوریهها از قرار معلوم گمان نمی کردند احتیاجی به غافلگیری باشد. پیش از سپیده دم روز ۱۶ مه سوریهها آتش توپخانه خود را به روی عین جو *Ein Gev* که تنها زیستگاه اسرائیلی در ساحل شرقی دریاچه بود، و همچنین به طرف مسده و **شعرها گولان** *Sha'ar Hagolan* واقع در مشرق رود اردن، گشودند. ناحیه مورد حمله سوریه شامل برخی از مشهورترین زیستگاههای یهود در فلسطین بود که در دوسوی رود اردن در شرق و غرب شاهراه **صماخ - ناهاراییم** پراکنده بودند. عین جو، در ساحل دور جلیله، و **مسده** و **شعرها گولان**، در ساحل شرقی رود اردن، هدفهای وسوسه انگیزی بودند زیرا که از سایر کیبوتصهای دره اردن کاملاً جدا بودند. در ساحل غربی چهار کیبوتص نمونه صهیونیست که دوتای آنها از نوع معروف به کینرت *Kinnereth* و دوتای دیگر از نوع معروف به دگانیا *Degania* بودند، قرار داشت که همه آنها در مغرب راه صماخ به ناهاراییم واقع شده بودند. این کیبوتصها نه تنها فی نفسه مهم و مغتنم بودند بلکه باتسخیرشان راه جلیله مرکزی باز می شد. قصد سوریهها ظاهراً عبور از رود اردن و تمرکز تلاش برای تصرف دژ مهم پلیس در صماخ بود. به محض تسخیر این دژ نیروی زرهی سوریه می توانست تا ساحل غربی دریاچه پیش راند. کیبوتصها چیزی که با آن بتوانند زرهبوشهای سوریه ای و تانکهای رنوی فرانسوی را از حرکت باز دارند، در اختیار نداشتند. وقتی که بلوک دگانیا - کینرت سقوط می کرد، سوریهها می توانستند سایر زیستگاههای مجزا را بگیرند و فشار عمده خود را متوجه جلیله کنند.

حمله عمده قوای سوریه که مسبق بود به تیراندازی توپخانه، در ۱۶ مه آغاز شد. پیاده نظام سوریه به مجموعه ای از ساختمانهایی که درست در جنوب صماخ بودند، وارد شد؛ ولی نیروهای تقویتی اسرائیل به موقع رسیدند تا مانع شکستن محیط دفاعی شهر بایک فشار مداوم توسط دشمن، بشوند. در همان هنگام يك ستون دیگر از قوای سوریه به **شعرها گولان** و **مسده** حمله ور شد تا از پشت سر نیروی خودی را از خطر حفظ کند. اسرائیلیها که وسیله دفاعشان فقط يك توپ ۲۰ میلیمتری بود که آن را هم تازه به دست آورده بودند، سخت در فشار افتادند. تلفات اسرائیلیها سنگین بود اما سوریهها مجبور شدند از حصارهای موضع عقب نشینی کنند و دوباره سنگر بگیرند. اسرائیلیها نیروی تقویتی برای آوردن به محل نداشتند ولی با آوردن تمام تراکتورها و کامیونهای موجود در محل فوراً چندین دایره در اطراف موضع خود تشکیل دادند و در عین حال با حمله هایی که از قایقهای موتوری دریاچه می کردند، بنای ایدای سوریه ای ها را گذاشتند. در ۱۸ مه قوای سوریه يك حمله قطعی به صماخ اجرا کرد سی اتومبیل زرهبوش آهسته در يك قوس بزرگ

به جلو حرکت کردند، و پیاده نظام به دنبال آنها. گلوله های توپ که درست به هدف می خورد، آتش اسرائیلیها را ضعیف کرد و چون آنها هیچ گونه سلاح ضد تانک نداشتند فرصت واکنش نیافتند. سوریها راه خود را به داخل دژ باز کردند ولی پس از آنکه تمام چهل و دو نفر مدافعان آن کشته شده بودند. پیش از اینکه همه اسرائیلیها بتوانند از شهر خارج شوند، تانکهای سوری وارد خیابانها شده بودند. آن عده از سربازان اسرائیلی که نجات یافته بودند، در زیر آتش شدیدی که متوجه نزدیکترین زیستگاهها بود، از پا درآمدند. صماخ در دست سوریها بود. در همان شب **مسده** و **شعرها گولان** می بایست تخلیه شوند. در مدت شب توپخانه و نیروی زرهی سوریه تیراندازی به کیبوتصهای باقی مانده را ادامه دادند. حالت اندوه و تکان روحی شرق جلیله و نیز تل اوئو را فرا گرفته بود. سوریهایها بیش از آنچه تصور می رفت، اسرائیل را تهدید می کردند.

اگر سوریها موفق می شدند در ۱۹ مه با فشار در بلوک دگانیا - کینرت نفوذ کنند، تمام بخش شمال شرقی ممکن بود در هم ریزد؛ ولی در ۱۹ مه تقریباً هربخش رزمی اسرائیلی در حقیقت به یک مرحله بحرانی رسیده بود. هرتیپ اسرائیلی بجز تیپ کارملی در غرب جلیله که یک منطقه تقریباً عرب نشین را اشغال کرده بود، سخت درگیر بود و هر فرمانده می ترسید که مبادا بخش او بدون نیروهای تقویتی از پا درآید. بن - گوریون نمی توانست به الون کمک کند، نه حتی با کلمات تشجیع کننده. او به الون چنین گفت: « نه توپ به تعداد کافی هست و نه هواپیما؛ عده سربازان در تمام جبهه ها کم است. در نگو وضع بسار وخیم است و در اورشلیم و جلیله علیا بسیار مشکل. تمام کشور در خط جبهه است. ما قوای کمکی نمی توانیم بفرستیم. » ۱۲ بن - گوریون موشه دایان را که فرماندهی بسیار خوب و کار آزموده بود، با این دستور که دگانیا باید به هر قیمت حفظ شود، فرستاد. دایان دو قبضه توپ کهنه ۶۵ میلیمتری و یک شعله افکن دست ساز با خود آورد. سلاح عمده ضد تانک می بایست کوکتیل مولوتف باشد که بادست پرت می شد و بردش بیش از چند متر نبود. همان گونه که ایگال یادین خاطرنشان کرد، « خطر بسیار تأسفانگیزی بود، ولی چاره دیگری وجود نداشت. » ۱۳ در همان ضمن شب هنگام در ۱۸ مه اسرائیلیها به یک انبار تدارکات در آن سوی رود اردن از **میشمارهایاردن**، هجوم کردند. صدای انفجار این انبار از فواصل چندین میل شنیده شد، والون امیدوار بود که این حادثه هر نوع فعالیت سوریها را در شمال دریاچه به تعویق اندازد. * امید به رهایی ناحیه داگانیا - کینرت هنوز ضعیف بود.

در ساعت ۴/۳۰ بامداد ۲۰ مه سوریهایها حمله خود را به **دگانیا A** و **دگانیا B** آغاز کردند. یکبار دیگر سوریها برای پیروزی به نیروی زرهی خود متکی شدند. تانکهای رنو و ارا به های زره پوش به سوی **دگانیا A** پیش راندند، ولی پیاده نظام عقب ماند. اسرائیلیها بر اثر تیراندازی توپخانه از استحکامات خود بیرون رانده شدند، ولی توانستند در سنگرهای ارتباطی پناه بگیرند. پیاده نظام سوریه، که سخت به نیروی زرهی متکی بود، از برابر آتش مداوم اسرائیل عقب نشینی کرد. هیچ گونه مین یا اسلحه ضد تانک در نیروی

* در نتیجه این انفجار مهیب، یک مزیت فرعی برای اسرائیلیها حاصل شد. اعراب هیبی *Heibi* که یک قبیله کوچک بدوی در ساحل غربی رود اردن بودند، جداً تحت تأثیر قرار گرفتند و به اسرائیلیها روی آوردند. این اعراب گروهانی را به نام گروهان پال - هیب *Pal-Heib* تشکیل دادند که قسمت عجیبی بود و فرماندهی آن را یک عضو جنگدیده پالماخ عهده دار بود. این شخص براسب سفیدی سوار می شد و یک گارد مخصوص سواره بدنبال او حرکت می کرد.

اسرائیل وجود نداشت، وقوای زرهی سوریه حصار خارجی را شکستند و به سوی حصار داخلی پیش رفتند. یک اتومبیل زرهپوش با آتش یک توپ ۲۰ میلیمتری از کار افتاد و یک تانک نیز وقتی کوکتیل مولوتف به سایش پرتاپ شد و به زنجیر چرخ آن خورد، ایستاد. یک تانک آخرین حصار را شکست و در کنار یک سنگر به طرف زیستگاه پیش رفت؛ اما مورد اصابت دو کوکتیل مولوتف واقع شد و آتش گرفت. ۱۴ نیروی زرهی سوریه به سرگردانی افتاد و عقب نشست. و پیاده نظام هنوز برای پشتیبانی از آن نرسیده بود. فقدان شش وسیله نقلیه، پیاده نظام مردد را کاملاً مأیوس ساخت و حمله را دچار شکست کرد.

پس از این عدم موفقیت، سوریها به طرف دگانیا B رهسپار شدند و یکبار دیگر با نیروی زرهی پناهگاه و آشیانه‌های مرئی را درهم کوبیدند و اسرائیلیها را مجبور ساختند که به سنگرهای باریک همسطح پناه برند. این بار پیاده نظام سوریه درست پشت سر نیروی زرهی پیش آمد. یک حمله تقریباً در سی متری سنگرها به شکست انجامید و یک حمله دیگر باتیراندازی دقیق مسلسل به دریچه‌های اتومبیل‌های زرهپوش دفع گردید. همینکه سوریها عقب‌نشینی آغاز کردند، دو قبضه توپی که در اختیار دایان بود، آتش گشود. سوریها دست از حمله برداشتند و همان شب به صماخ عقب‌نشینی کردند و چند روز بعد مسده و شعرهاگولان را مورد حمله قرار دادند. سوریها به محض اینکه از حمله خود به بلوک دگانیا نتیجه‌ای نگرفتند، متحیر ماندند که بعد چه باید بکنند. نیروی زرهی و توپخانه آنها قدرت کافی از خود نشان نداده بود و پیاده نظامشان نیز که آموزش کافی نداشت به پیشروی در زیر آتش شدید اسرائیلیها ابراز تمایل نمی‌کرد. سرانجام سوریهای با بجای آنکه در صماخ بمانند تصمیم گرفتند که آنجا را ترک کنند و به جای دیگر روی آورند، و این بار دیگر امید بلند تاخت و تاز در جلیله را در سر نمی‌پروراندند.

در حالی که سوریها نیروهای خود را تجدید سازمان می‌دادند، وقت رو به اتمام گذاشت؛ سازمان ملل در صدد برقراری متارکه بود. سوریها تصمیم گرفتند که با گرفتن چند نقطه در ناحیه علیای رود اردن، یک مزیت چشمگیر محلی برای خود تحصیل کنند. انگلیسها وقتی که مرزهای فلسطین تحت قیمومت خود را تعیین می‌کردند، با کمال دقت سوریها را از تماس بارود اردن و دریای جلیله باز داشته بودند، اما حال یک یادو پیروزی ممکن بود ادعاهای کهن سوریه را تحکیم کند و مسلماً بر حیثیت سوریه و شأن آن در سرهمیز مذاکره می‌افزود. در ۷ ژوئن سوریها یک حمله به دقت طرح شده را اجرا کردند و این بار حمله‌ای را برای تصرف زیستگاه **میشمارهای اردن** در آن سوی رود اردن، محرمانه تهیه دیدند. دفاع این زیستگاه به عهده تیپ تازه تشکیل شده اودد *Oded* و آگذار شده بود. نخستین حمله به نتیجه نرسید و تیپ اودد تقاضای نیروی کمکی کرد. در ۱۰ ژوئن پیش از اینکه تیپ کارملی بتواند وارد موضع جدید خود شود، سوریها تمام گذارهای رود اردن را در **میشمارهای اردن** تصرف کردند و سر پلهایی در شمال و جنوب زیستگاه مزبور تشکیل دادند. تاظهر آن روز **میشمارهای اردن** از هر طرف محاصره شده بود. ارتباط اسرائیلیها با فرمانده خودشان گسسته شده بود. دفاع یهودیان درهم شکسته شد و آخرین نقاط مقاومت تا اواخر بعد از ظهر به تصرف سوریهای در آمد. حمله‌های مشابهی در **رمت نفتالی** در انتهای غربی آن ناحیه انگشتی شکل به ناکامی انجامید، هر چند که در عین جو سوریهای پیش از مجبور شدن به عقب‌نشینی وارد زیستگاهها شده بودند. علی‌رغم متارکه مقرر از طرف سازمان ملل متحد، که گویا تاریخ اجرای آن بامداد روز ۱۱ ژوئن بود، سوریهای با حمله خود در آن ناحیه ادامه دادند

[تابعداز ظهر ۱۲ ژوئن] ولی موفقیت زیادی تحصیل نکردند. با این حال دمشق می‌توانست ادعا کند که در تعرض خود مزایایی تحصیل کرده است، زیرا که نیروهای آن سر پل **میشمارهایاردن** را در ناحیه‌ای که بموجب طرح تقسیم فلسطین به اسرائیل واگذار شده بود گرفته بودند. اسرائیلیها از فقدان **میشمارهایاردن** بسیار متأثر شدند، ولی از دست رفتن آن ناحیه امنیت اسرائیل را تهدید نمی‌کرد. شرق جلیله نیز بجز يك سر پل كوچك كه به‌دست اسرائیلیها افتاده بود، امن بود.

وقایع بخش سوم جبهه شمال نیز که مورد حمله عراقیها بود، وضعی شبیه **صماخ** یافته بود - یعنی يك حمله برق‌آسا و پرامید از طرف اعراب، يك عقب‌نشینی رقتبار و سپس عطف توجه به هدفهای كوچك. در ۱۵ مه ارتش عراق به فاصله شش میل تقریباً در جنوب نیروی ضربتی سوریه از رود اردن گذشت. عراقیها با ۳۰۰۰ سرباز و يك نیروی زرهی سبك، طرح يك حمله دوشاخه را که می‌بایست از شمال و جنوب به‌گشر *Gesher* اجرا شود ریختند و فرمان آن را طوری در نظر گرفتند که با اشغال يك دژ تاریخی به نام بل‌ووار *Belvoir* متعلق به روزگار جنگهای صلیبی و واقع در ارتفاعات **كوكت‌ال‌هوی** که در همان نزدیکی قرار داشت، مقارن باشد. اسرائیلیها انتظار مانور اعراب را داشتند و نیروهای به‌درون بل‌ووار فرستاده بودند. وقتی که اعراب در عرامه به‌آنجا رسیدند برای صرف صبحانه در میانه راهی که به خط‌الرأس ۱۲۰۰ فوتی آن ارتفاعات امتداد داشت، نشستند، و همچنین در میان کمینگاه یهودیان. وقتی که حمله اسرائیلیها آغاز شد عراقیها بابه‌جا گذاردن چندین ده‌نفر کشته و مقدار زیادی ساز و برگ به دامنه تپه فرار کردند.

اما در گشر وضع عراقیها کمی بهتر بود. در عرامه حمله جبهه‌ای آنها پس از درهم کوبیدن اسرائیلیها دفع شد. روز بعد اعراب بار دیگر ضربت خود را بر مواضع اسرائیلیها با حملات زرهی و پیاده‌نظام از شمال و جنوب، وارد آوردند. این بار پیاده‌نظام عراق به‌دژ پلیس گشر رسید و در بزرگ آن را با انفجار گشود. پیاده‌ها به دنبال يك زرهپوش وارد حیاط شدند ولی زیر آتش شدید قرار گرفتند. زرهپوش با ضربه كوكتيل مولوتف منفجر شد و عراقیها مجبور گشتند که به‌دوسر پل خودشان باز گردند. در ۲۲ مه اسرائیلیها برای شکستن رکود دوتوپ ۶۵ میلیمتری خود را از موضع دفاعی دگانیا به‌آنجا فرستادند. اگر در دژ بل‌ووار دیدبان بود یا توپها دارای نشانه‌یاب بودند، آتش توپخانه می‌توانست بسیار دقیق باشد. اما چون بخت با اسرائیلیها یار بود، نتیجه‌ای به‌بار آمد که تقریباً به‌همان اندازه ثمربخش بود. یکی از نخستین گلوله‌ها به يك کامیون عراقی که حامل بنزین بود اصابت کرد و انفجار مهیب تولید کرد. در ۲۳ مه عراقیها از طریق رود اردن عقب‌نشینی کردند. همان‌طور که در مورد سوریه اتفاق افتاد، اولین حمله برق‌آسای عراقیها موفقیتی نیافت.

ژنرال گلوب و امیر عبدالله بسیار مشتاق بودند که عراقیها زودتر وارد ناحیه مثلث عربی بشوند تا نیروهای لژیون برای عملیات در بخش اورشلیم آزاد شوند. پس از متوقف شدن حمله به گشر، فرماندهی عالی عراق با تقاضای گلوب موافقت کرد و به نیروی خود فرمان داد که در جنوب آن ناحیه که در آنجا زیستگاه یهودی وجود نداشت، از رود اردن بگذرد. در ۲۴ مه عراقیها وارد نابلس شدند و تقریباً بلافاصله پس از ورودشان يك تقاضای فوری از جبهه لژیون رسید. اسرائیلیها حمله شدیدی در نزدیکی لاترون کرده بودند و گلوب از عراقیها می‌خواست که قسمتی از فشار وارد بر جبهه مرکزی را رفع کنند. در سه روز بعد عراقیها يك رشته عملیات

محدود گشتی تجسسی به طرف مدیترانه انجام دادند. در ۲۸ مه گئولیم *Geulim* واقع در نزدیکی **تولکارم** *Tulcarm* را تسخیر و به **کفرجاویتس** حمله کردند. در ۲۹ مه به کفر جناح و عین ورد *Ein Vered*، که هردو نزدیک راه **تولکارم** به **ناتانیا** در کرانه مدیترانه واقع بودند، حمله کردند. این حمله‌های تردیدآمیز به شکست انجامید، و تیپ الکساندرونی گئولیم را از نو تسخیر کرد و چند حمله متقابل عراقیه را دفع نمود. در ۳۰ مه عراقیه‌ها به یک ناحیه جنوبی تر حمله کردند و تلمبه‌خانه مهم **رش‌هایین** *Rosh Haayin* را گرفتند. هیچیک از این حمله‌ها عملیات بزرگی نبود و هیچیک نتوانست اسرائیلیها را از جبهه مرکزی عقب براند، اما حالت تعرضی عراقیه‌ها اسرائیلیها را سخت ناراحت کرده بود. چون خطوط ارتباطی داخلی درون ناحیه مثلث واقع شده بود، امکانات تعرضی چندی در برابر فرماندهی عالی عراق قرار داشت. اسرائیلیها هرچند که سخت در فشار بودند، تصمیم به عکس‌العمل گرفتند.

کارمل می‌بایست در ناحیه مثلث به تعرض پردازد و در ناحیه جنوب **افوله** به جنین حمله کند. این عمل آزادی عراقیه‌ها را در ناحیه مثلث محدود می‌کرد و آنها را مجبور می‌ساخت که به جای غافلگیر کردن اسرائیلیها در جای دیگر در زمینی بچنگند که توسط کارمل انتخاب شده بود. از بدبختی اسرائیلیها اطلاعات کامل در باره محل و قدرت سپاهیان عرب مغشوش بود؛ به علاوه، عملیات باشتاب طرح شده و از هماهنگی کافی بی‌بهره بود. گرچه بیشتر واکنشهای اسرائیل در برابر پیشروی اعراب، عملیاتی سردستی و برای رفع خطر بود، حمله به جنین بیش از همه از ابهام منظور لطمه دید. مرحله اول عملیات عبارت بود از یک تعرض تیپ گولانی برضد استحکامات مجیدو *Megiddo* و لاجون *Lajun* در تپه‌های گیلبوئا به منظور حفظ جناح حمله اصلی. به محض سقوط لاجون و گیلبوئا تیپ کارملی می‌بایست از **افوله** به سمت جنوب شرقی پیش رود، بقیه تپه‌های گیلبوئا را پاک کند و به سمت جنین پیش رود. تیپ الکساندرونی می‌بایست با حمله به مثلث از غرب و همزمان با آن تسخیر **رش‌هایین**، توجه دشمن را به خود معطوف دارد. فرماندهان تیپ کارملی ضمن شتاب در تهیه حمله خویش، از وسعت عملیات الکساندرونی اطلاع درستی نداشتند. حمله خود آنها بزرگترین تعرض اسرائیل در بخش شمال شرقی بود. پشتیبانی هوایی و توپخانه نیز محدود می‌بود. با این حال این «بزرگترین عملیات تعرضی» چندان مایه محکمی نداشت، با حمله الکساندرونی هماهنگ نبود و می‌بایست نسبت به قلب فلسطین عربی انجام گیرد. مع هذا تل‌اوئو جداً معتقد بود که دیگر نمی‌توان اعراب را در ناحیه مثلث آزاد گذاشت - یک عمل تعرضی، هر قدر هم که به طور سرسری تهیه می‌شد، امری ضرور بود.

مرحله نخست، که توسط تیپ گولانی اجرا شد، به سبب نقصی در رساندن تدارکات مدت ۲۴ ساعت به تأخیر افتاد، اما اسرائیلیها **مجیدو** را شب‌هنگام در ۳۰ مه تسخیر کردند. آنگاه یک حرکت شتاب‌آمیز دیوانه‌وار به سمت **لاجون** صورت گرفت تا بر عراقیه‌ها پیشدستی شود. نیروی زرهی اسرائیل، که از یک زرهپوش رنوی به غنیمت گرفته شده و چند کامیون بازره دست‌ساز تشکیل شده بود، به سرعت وارد لاجون شد و پیش از آنکه زرهپوشهای عراقی برسند، برپادگان کوچک عرب آنجا چیره شد. در سراسر روز ۳۱ مه عراقیه‌ها بدون موفقیت به حمله متقابله پرداختند. با تصرف مجیدو و لاجون، تیپ کارملی توانست حمله خود را به جنین آغاز کند، و این مرحله دوم عملیات بود. همه کارها بروفق مرام بود. تپه‌های گیلبوئا با مقاومت کمی از طرف اعراب محلی، پاک شد. ماکلف، که حمله کارملی را رهبری می‌کرد،

سربازان خود را از دوطرف جاده به سمت جنین فرستاد. تا ۳ ژوئن سه گردان به تپه‌هایی که از هر دو طرف واز عقب برجین چشم‌انداز داشت، رسیدند. در آن هنگام سقوط جنین حتمی می‌نمود، اما پیش از اینکه ماکلف بتواند حرکت حمله را شروع کند، نیروهای کمکی عراق حرکت به سمت شمال را آغاز کردند. در ۴ ژوئن گزارش ناراحت کننده‌ای بدین شرح از تیپ کارملی به فرماندهی هاگانا رسید:

حمله به جنین طبق طرح پیش می‌رود. ما استحکامات دوطرف جاده‌ای را که بر شهر مسلط است، اشغال کرده‌ایم. نیروهای ما تپه‌های واقع در شمال شهر را نیز در تصرف دارند. دشمن با تمام اسلحه، از جمله توپ، به شدت پایداری می‌کند. نبرد ادامه دارد. لازم است که یک حمله انحرافی توسط تیپ الکساندرونی به منظور جلوگیری از اعزام نیروهای تقویتی به این بخش، اجرا شود. ۱۵

روز بعد در حوالی ظهر یک ستون تقویتی عراقی بر طبق گزارش به طرف شمال حرکت می‌کرد. آتش توپخانه و خمپاره‌انداز اعراب شدت یافت. هواپیماهای عراقی خطوط جبهه را سخت کوبیدند. یک گلوله توپ روی قرارگاه مقدم قوای اسرائیل افتاد و تمام افسران را کشت. ارتباط با فرمانده حمله و نقاط مقدم، مقطع بود. یک عقب‌نشینی محدود به علت بدفهمیدن دستور، اجرا شد. بزودی تمام عملیات نیروی اسرائیلی تا آستانه شکست متزلزل شد. در طی عقب‌نشینی بی‌دستور و بی‌نقشه، تلفات سنگینی به اسرائیلیها وارد آمد. گرما و فقدان آب قدرت تعرض بقیه سپاهیان را تقلیل داد. تمام عملیات، که ابتدا با آنهمه امید آغاز گشته بود، محکوم به شکست می‌نمود.

برای اصلاح وضع، ماکلف تصمیم گرفت که یک ستون «زرهی» احتیاط را مستقیماً به سمت جنین بفرستد. این ستون، که از چهار اتوبوس معمولی هریک بایک دسته پیاده سرنشین تشکیل می‌شد، توانست بی‌آسیب وارد شهر شود. جنین خالی بود. سپاهیان عراقی برای تسخیر ارتفاعات اطراف شهر متمرکز می‌شدند، و اگر موفقیت می‌یافتند، میدان دید و تیر بسیار خوبی نسبت به چهار دسته اعزامی از طرف ماکلف پیدا می‌کردند. ماکلف یقین کرده بود که اگر تیپ الکساندرونی برای یک تعرض بزرگ مقیاس به شهر آماده نشود، عملیات جنین به موفقیت نخواهد انجامید. در ساعت ۱۱ آن شب مشکلات خود را بدین شرح به تل‌اوئو گزارش داد:

نگه داشتن جنین به منزله یک پیشرفتگی تنها در ناحیه مثلث، غیر ممکن است، زیرا که تمام نیروهای دشمن بر آن خواهند تاخت. اگر شما قصد حمله به تولکارم و تصرف سریع آن را دارید، به نظر من باید ما جنین را به هر قیمت که هست، نگه داریم. در هر حال اگر قصد حمله به مثلث در هر نقطه دیگر نیست، شاید بهتر باشد که پیش از اینکه ما متحمل تلفات بیشتری شویم، جنین را ترک کنیم. ۱۶

در مدتی کمتر از یک ساعت خبر رسید که حمله‌ای به تولکارم صورت نخواهد گرفت. اسرائیلیها در نیمه شب عقب‌نشینی را آغاز کردند و عراقیها پیش از سپیده‌دم جنین را اشغال نمودند. از ماکلف خواسته شده بود که لقمه‌ای بزرگتر از دهان خود بردارد. عده عراقیها بیش از حد انتظار بود و هیچ کمک واقعی از طرف

الكساندروني نمی‌رسید؛ شاید هم اصلاً كمكى در نظر گرفته نشده بود. در آخرین روزهای قبل از متارکه، اسرائیلیها در جبهه شمال به يك رشته تعرضهای كوچك و محدود دست زدند تا عراقیها را گیج کنند.

در بخش شمال جنگ چهار هفته‌ای پیش‌از آنچه که در تل‌اوئو پیشبینی می‌شد باعث رنج شد، ولی نتایج نهایی رضایتبخش بود. در بسیاری از موارد تفاوت میزان موفقیت یهودیان بسیار کم بود و بزرگترین کامیابی آنها انفجار يك كوكتیل مولوتف در دگانیا و گلوله توپی بود که در گشر اتفاقاً به هدف مهمی اصابت کرد. مع‌هذا بخش شمالی جبهه در دست اسرائیلیها باقی ماند و در جنین سربازان هاگانا حتی توانستند به تعرض دست زنند. اما در مورد اعراب باید گفت که امیدشان برای پیشروی فوری تا ساحل، برآورده نشد. در موفقیت‌های محلی سوریه و لبنانها در آخرین روزهای پیش‌از متارکه، و نیز در دفاع موفقیت‌آمیز عراقیها در جنین، مایه دلخوشی اعراب تاحدی فراهم شد. هم اعراب و هم اسرائیلیها از حمله‌های بیفایده و دفاع در ارتفاعات و پشت تخته‌سنگها، فرسوده شده بودند. با این حال واضح بود که دور دوم این بازی در شمال بزودی آغاز می‌شد. چهار ارتش عرب در مراحل مختلف نابسامانی هنوز در داخل شمال فلسطین بودند. اگر دولتهای عرب در دمشق، بغداد و بیروت می‌توانستند به سرعت عمل کنند، حدود امنیتی آسیب‌پذیر اسرائیل را هنوز می‌توانستند از میان ببرند.

وضع نظامی در جنوب، در جبهه مصر، نیز برای اسرائیل وخیم بود، ولی کیفیت بحران فرق می‌کرد. قسمت اعظم جنوب فلسطین صحرای بی‌آب و علفی بود که گاه بدویان راهگذر از آن می‌گذشتند. تقریباً سه‌چهارم نگو، ناحیه جنوب بشرشیع، بدون راه بود و ساکنان دایمی اعم از عرب یا یهود نداشت. عملیات نظامی و حتی اشغال اسمی در جنوب اقصای آن بیابان تقریباً غیر ممکن بود، به طوری که بیشتر نبرد در نواحی شمالی انجام می‌گرفت که در آنجا کیبوتص‌های متفرق یهود برای جلوگیری از حرکت وسایط نقلیه موتوری مصر در طول شاهراهها کافی بودند. مهمترین هدفهای طرفین عبارت بودند از راهها و کوره راهها. تسلط بر شاهراهها تسلط بر جنوب را نیز تأمین می‌کرد. مصریها حتی اگر به مسافت بسیار زیادی هم در شمال نفوذ می‌کردند و به حومه تل‌اوئو نیز می‌رسیدند، بدون تسلط بر راهها نمی‌توانستند جبهه خود را نگه دارند. بنابراین تعرض مصریها با احتیاط صورت می‌گرفت و از حرکت شتاب‌آمیز به سوی تل‌اوئو اجتناب می‌شد تا پیشروی مرحله به مرحله اجرا شود. فرمانده جبهه مصر، سرهنگ نجیب معاون ژنرال معاوی، می‌بایست ستون عمده را در امتداد راه ساحلی از پایگاه مصری العریش، از راه غزه و ایسدود به طرف شمال رهبری کند. در تمام راه بجز آخرین بیست میل، راه مصریها از نواحی عرب‌نشین می‌گذشت که کیبوتص‌های یهودی در نقاط مختلف آن وجود داشت. يك نیروی کوچکتر به فرماندهی سپهبد عبدالعزیز می‌بایست به طرف شمال شرقی در راه پسرانهای از طریق تپه‌های حبرون تا بشرشیع پیش رود و در جنوب اورشلیم به لژیون عرب ملحق شود. معاوی و نجیب هر دو با اکراه در عملیات شرکت می‌جستند زیرا که هم درباره مقدورات ارتش خود شك داشتند و هم تحت تأثیر موفقیت‌های اخیر اسرائیل قرار گرفته بودند - در ۱۰ مه، پنج روز پیش‌از تعرض اعراب، چریکهای اخوان المسلمین با وجود تفوق عددی و پشتیبانی توپخانه، از زیستگاه مهم كفر دارم Kfar Darem عقب رانده شده بودند، معاوی تصمیم گرفت که تا مقاومت كفر دارم از میان نرفته است، به سمت شمال نشتابد، و این هدف عاقلانه‌تری بود تا يك حرکت برق‌آسا در امتداد ساحل به طرف شمال.

اسرائیلیها چنین حرکتی را توسط نیروی زرهی مصر به طرف شمال انتظار داشتند، و احساس می کردند که نخواهند توانست از آن جلوگیری کنند. تیپ حیواتی به فرماندهی سیمون آویدان از ماهها پیش گرفتار عملیات جنگی بود و سربازان جدید آن که جای تلفات را پر کرده بودند تعلیمات درستی نداشتند و پنج گردان آن در هفده موضع دفاعی متفرق بودند. آویدان هیچ گونه قوای احتیاطی پر تحرك نداشت و امید به اینکه نیروهای تقویتی یا پشتیبانی زرهی یا هوایی به آن برسد، در میان نبود. تیپ هانه گو *Hanegev* به فرماندهی ناهوم ساریگ *Nahum Sarig* در يك قسمت جنوبی تر درنگو مستقر بود و دستور داشت که از کیبوتصهای مجزا دفاع کند. ساریگ چندان امیدی به توانایی در پیش گرفتن روش تعرضی برای اجرای عملیات ایدایی نسبت به پیشروی پسرکانه ای مصر نداشت و همکاری او با تیپ حیواتی بسیار مشکل بود. آویدان می دانست که برای جلوگیری از پیشروی مصریها در طول کرانه بدون دریافت کمک از ساریگ در جنوب یا از تل اوئو که در آنجا تیپ کریاتی به فرماندهی بنگال *Bengal* کمتر از ۱۰۰۰ سرباز داشت، باید به ۱۸۰۰ «سرنیزه»ی تیپ ۴۸۰۰ نفری حیواتی اعتماد کند. وضع آویدان آن قدر که خود او تصور می کرد، خطرناک نبود. بین نیروهای او و ستون مصری که تحت رهبری نجیب قرار داشت، تقریباً تساوی عددی وجود داشت. نجیب ۲۵۰۰ نفر را در قسمت جلودار تمرکز داده بود، اما او تصور می کرد که عده اسرائیلیها دو برابر آن است. مصریها البته دارای نیروی زرهی، ده تانک و تعدادی توپ بودند. آویدان نمی توانست بامصریها برابری کند، ولی خود مصریها این موضوع را نمی دانستند. آویدان آن طور که خود تصور می کرد از لحاظ عده افراد آن قدرها از مصر عقبتر نبود، هرچند که سپاهیان او پراکنده و سپاهیان مصری متمرکز بودند، ولی از لحاظ توپخانه مسلماً ضعیفتر از حریف بود.

در ۱۵ مه مصریها حمله خود را محتاطانه نسبت به کفردارم و نیریم آغاز کردند. حمله به نیریم در لحظه ای که نیروی زرهی مصر بایک حيله اسرائیلی روبه رو شد، به سستی گرایید. اسرائیلیها تابلوهایی که به انگلیسی روی آنها نوشته شده بود: "*Cauetion! Mines!*" (احتیاط! مین!)، روبه رو شدند. مصریها ترجیح دادند که در همانجا متوقف شوند و روز بعد زیستگاه یهودی را باشلیک توپخانه منهدم کنند. در کفردارم نیروی زرهی مصریها در زیر آتش اسرائیلیها عقب نشست و پیاده نظام را بدون پوشش در زمین باز رها کرد. مصریها به جای آنکه حمله را تجدید کنند، به تیراندازی با توپخانه اکتفا کردند. غر و لندهای مبهمی در میان افسران جزء به گوش می رسید، اما معاوی تصمیم گرفت که دو زیستگاه مزبور را دور بزند و مستقیماً به سمت شمال برود؛ ولی نیروهای او نتوانستند مسافت زیادی را طی کنند. زیستگاه بعدی اسرائیلیها که یاد مردخای *Yad Mordechai* نام داشت، درست در کنار شاهراه در شمال غزه قرار گرفته بود. مصریها نتوانستند آن را بدون از دست دادن تماس مواصلاتی با پایگاه خود در العریش، دور بزنند.

مصریها بیشتر بامداد ۱۹ مه را صرف گلوله باران يك آشپخانه اسلحه در جنوب یاد مردخای کردند. اسرائیلیها پس از سه ساعت عقب نشستند. مصریها کوشیدند تا به پشت سر آنها نفوذ کنند ولی موفق نشدند. روز بعد مصریها سه بار برای شکستن محیط خارجی موضع اسرائیلیها تلاش کردند ولی زه زدند. روحیه مصریها ضعیف شده بود؛ اسرائیلیها نیز در داخل یاد مردخای به همین وضع دچار شده بودند و با وجود آنکه در ۲۰ مه شب هنگام نیروهای کمکی برایشان رسیده بود، آینده شان

تاریک می نمود. مهمات و تدارکاتشان تحلیل رفته بود و بدتر از آن اینکه هیچ گونه مراقبت طبی برای مجروح هایشان وجود نداشت. مصریها مدت دو روز زیستگاههای اسرائیلی را با توپخانه خود می کوبیدند. در ۲۲ مه گزارشهایی که از یاد مردخای به تل آویو می رسید، بسیار یأس آور بود.

روحیه سربازان رو به ضعف می رود و از لحاظ جسمی نیز نزدیک به حد فرسودگی است. این زیستگاه یا باید تقویت گردد یا ترک شود. تخلیه فوری زنان و زخمیان امری حیاتی است... دشمن ما را سخت به توپ بسته است؛ سنگرها و خندقها منهدم شده اند. برای مجروحان جا نیست؛ آب وجود ندارد. فرسودگی کامل... در قرارگاه کل چگونه فکر می کنند؟ اگر کمک نرسد ما امشب حلقه محاصره را می شکافیم و اینجا را تخلیه می کنیم. ما به علت تلفات سنگین و عده زیاد مجروحان دیگر قادر به دفاع نیستیم. ۱۷

مصریها در ۲۳ مه حمله کردند و نیروی زرهیشان در محیط خارجی زیستگاه نفوذ کرد. فقط ورود يك واحد نجات کماندو از تیپ هانه گو وضع را تثبیت کرد. درست پیش از سپیده دم اسرائیلیها از میان خطوط مصری گریختند و یادمردخای ویران شده را خالی رها کردند. فرماندهان مصری با وجود ضایعات قابل ملاحظه نبردیادمردخای را يك پیروزی تاکتیکی تلقی کردند، زیرا که بر اثر آن راه ساحلی باز شده بود. در قاهره روزنامه ها پر بودند از گزارش پیروزیهای مصر و تسخیر غزه، بت شیع و حبرون، که همه شهرهای عربی بودند. افسران و سربازان ارتش چندان خوشحال نبودند، زیرا که شایعاتی درباره «يك نبرد سیاسی» ۱۸ با فدا شدن سربازان برای جاه طلبیهای سیاستبازان، جریان داشت. هرکس می توانست این امر را به خوبی دریابد که هیچ گونه تمهید مناسب و طرح حقیقتی بجز آنهایی که روزنامه های قاهره پیش از حرکت ارتش چاپ کرده بودند، وجود نداشت و هیچ خبری از ترتیبات طبی صحیح و تدارک منظم خواربار، در میان نبود. بسیاری از فرماندهان در نخستین جنگ حقیقی که با آن روبه رو شده بودند، خود را ناشایسته نشان دادند. با این حال ستون نجیب در آخر مه برای اشغال الیود به طرف ساحل حرکت کرده بود. ستون پسرکانه ای فقط نقش راهپیمایی داشت و در ۲۲ مه به لژیون عرب ملحق شده بود. راههای مواصلاتی میان مجدل در ساحل، و حبرون، اشغال شده و يك رشته نقاط مستحکم برای تسلط بر شاهراه عمده، بنا شده بود. مصریها در حقیقت به هدفهای اساسی ملك فاروق - یعنی احراز سلطه بر جنوب و تحصیل موازنه میان خود و لژیون عرب - رسیده بودند.

پنج روز فرصتی که در یادمردخای به دست آمد، به اسرائیلیها مجال داد که قسمت اعظم تیپ حیواتی را در خطی عمود بر شاهراه ساحلی تمرکز دهند. تا ۳۰ مه این سپاهیان در جبهه مرکزی در حال عمل بودند، اما دیدبانهای اسرائیلی گزارش داده بودند که يك ستون ظاهراً بی پایان از تانکها، کامیونها و زرهپوشها دیده اند که شاید مرکب بوده است از ۱۵۰۰ وسیله نقلیه مصری که به سمت شمال روان بوده اند. در ۲۹ مه ستون مصری از اشدود گذشت و در انتهای جنوبی پل اشدود به فاصله دو میل در شمال شهر، متوقف شد. مأموران تخریب تیپ حیواتی پل را منفجر کرده بودند، و سرهنگ نجیب می بایست برای تعمیر آن منتظر مهندسان بشود؛ در هر حال او از حمله متقابل اسرائیل سخت می ترسید؛ و در حقیقت درست

در همان لحظه که جلودار ارتش مصر به نزدیک پل خراب شده رسید، اسرائیلیها آماده اجرای يك عمل غافلگیرانه برضد نجیب بودند. مکانیکها باعجله مشغول مونتاژ کردن چهارجنگنده مسراشمیت ۱۰۹ بودند که قطعات آنها تازه در صندوقهای حمل شده توسط يك هواپیمای حمل و نقل داکوتا وارد اسرائیل شده بود. گرچه نخستین حمله‌های این هواپیماها برای اجرا علیه پایگاه هوایی مصر در العریش طرح شده بود، فرماندهی عالی اسرائیل تصمیم گرفت که ستون طولانی و متوقف شده مصریها را با آنها بکوبد. این ضربت هوایی مصریها را کاملاً غافلگیر کرد، هرچند که آنها فوراً به عکس‌العمل پرداختند و يك هواپیمای اسرائیلی را ساقط کردند و به يك هواپیمای دیگر آسیب رساندند. مهمتر از همه اینکه سوء ظن روبرو به افزایش نجیب پیوسته شدیدتر می‌شد: نه تنها ۴۰۰۰ صهیونیست در آن سوی پل در برابر او بودند، بلکه یهودیان اسلحه سنگین نیز در اختیار داشتند. مصریها در طول شاهراه به ساختن سنگر آغاز کردند؛ حرکت کند آنها به طرف شمال متوقف شده بود. در ۲۹ مه شب هنگام توپهای ۶۵ میلیمتری اسرائیل تیراندازی به جاده را آغاز کردند، و واحدهای حیواتی به هجومهای کوچکی دست زدند. سرانجام پس از آغاز های دروغین، اسرائیلیها حمله حقیقی خود را که مدتها انتظار آن می‌رفت در ۲ ژوئن با فرارسیدن شب شروع کردند. عملیات دوشاخه اسرائیلیها به مشکل برخورد. عمده قوای اسرائیل به آتش شدید مصریها برخورد، و افراد شاخه دوم حمله که با کندی و اشکال از تپه‌های ساحلی بالا و پایین می‌رفت نتوانست یاری مؤثری بکند. اسرائیلیها بر اثر ناتوانی خود در خرد کردن ستون آسیب‌پذیر قوای مصری، سخت نومید شدند ولی بی‌آنکه خود بدانند وضع مصریها را بکلی دگرگون کرده بودند. از آن پس مصریها دست به دفاع زدند.

هرچند که آن حمله دفع شد، دشمن توانست لااقل به يك هدف خود برسد، و آن عبارت بود از میخکوب کردن ارتش مصر به مواضعش در اشدود. اگر بگوییم که حمله یهودیان برضد اشدود برگشتگاهی در جنگ اسرائیل و مصر بود، اغراق نگفته‌ایم؛ زیرا از آن پس فرماندهی عالی مصر مجبور شد که طرحهای خود را عوض کند. فرماندهی عالی مصر اکنون تصمیم گرفته بود که به جدا کردن نگو از قسمت‌های دیگر کشور اکتفا کند. ۱۹

فرمانده عالی مصر در حقیقت نمی‌خواست که به دنبال «اوباش صهیونیست» وارد دام آنها شود - ارتش مصر مایل نبود در جنگی که خواست فاروق بود، شرکت کند ولی بادر نظر گرفتن مواضع آن در ۳ ژوئن، فرماندهان معتقد بودند که می‌توانند قسمت مهمی از جنوب را در دست داشته باشند. بنابراین مصریها مساعی خود را روی تصرف زیستگاههای مهم اسرائیل که بر شبکه راههای اصلی مسلط بود، متمرکز کردند.

نخستین هدف نقبه بود که تهدیدی نسبت به راه مجدل - بت گوبرین *Bet Gubrin* به شمار می‌رفت. تا آن هنگام مصریها که می‌دانستند اسرائیلیها اسلحه ضد تانک ندارند، تصمیم گرفتند که برای درهم شکستن مواضع دفاعی اسرائیل از نیروی زرهی خود استفاده کنند. یکی از تانکها پیش از رسیدن به محیط خارجی زیستگاه اسرائیل آسیب دید و يك تانک دیگر پس از شکستن حصار زیستگاه تا پنج متری مواضع دفاعی اسرائیل پیش راند ولی مورد اصابت دو کوکتیل مولوتف واقع شد.

این تانک در حالی که مشتعل بود، مانند دو تانک دیگر که در خارج حصار به‌مین زمینی برخوردند، عقب‌نشینی آغاز کرد. ناگهان یک گشتی اسرائیلی که افراد آن سوار اتومبیل‌های جیپ بودند، در جناح مصریها ظاهر شد و بر نیروی زرهی آنها آتش گشود مصریها حمله را شکستند. دو تانک و دو وسیله نقلیه نیمه زنجیری آسیب دیده بودند و پیاده نظام نتوانسته بود آن‌قدر که بتواند عمل مؤثری انجام دهد، به‌بقیه نزدیک شود. دومین حمله مصر، بر ضد نیتزانیم *Nitzanim* که ستون ساحلی آن را دور زده بود، موفقیت‌آمیزتر از کار درآمد. پیاده‌نظام مصر در ساعت ۶ بامداد ۷ ژوئن، پس از تشکیل سدی از آتش توپخانه در تمام مدت شب، حمله آغاز کرد. این حمله دفع شد. ضربات دیگری توسط هواپیمایی و توپخانه نیتزانیم را با خاک یکسان کرد. در ساعت ۱۱ یک حمله دیگر با پشتیبانی تانک آغاز شد و تا ظهر در زیستگاه نفوذ کرد، اما نبرد تا ساعت ۴ بعد از ظهر ادامه یافت و در آن ساعت اسرائیلیها تسلیم شدند. وقتی که تانگها هنگام ظهر شروع به پیشروی از روی سنگرها کردند، نیتزانیم از دست رفته بود. اما پیش از اینکه مصریها بتوانند زیستگاههای واقع در نگو را خرده خرده از میان ببرند، موج‌جنگ برگشت. مصریها خود را زیاده از حد با نقبه و نیتزانیم مشغول کرده بودند، بی‌آنکه فشار خود را بر سایر نقاط حفظ کنند. ستون مصر در ايسدود بیحرکت بود. مصریها در طول راه سنگر کنده و منتظر بودند. اسرائیلیها که بسیار تحت فشار قرار داشتند، مختصر فرصتی یافتند که نیروی متحرکی فراهم کنند.

آخرین روزهای پیش از متارکه برای شکستن خط جبهه مصر در طول راه مجدل - فلوجه حبرون و همچنین تأمین مواضعی که بر ستون مصریها در اشدود مسلط بود، مورد استفاده قرار گرفت. یکبار دیگر مسئله ایجاب کرد که فوراً عده کافی سرباز برای اجرای یک رشته عملیات مستقل، گردآوری شود. در ۶ ژوئن شب هنگام یک حمله اسرائیلی به ايسدود قرین موفقیت نشد، اما تپه ۶۹ نزدیک نیتزانیم اشغال گردید. در ۹ ژوئن شب هنگام حمله به نیتزانیم از تپه ۶۹ به نتیجه‌ای نرسید و روز بعد مصریها تپه را گرفتند. عملیاتی که برای نفوذ به شاهراه عرضی انجام گرفت، مختصر موفقیتی یافت، اما آتش تقاطعی از دژ پلیس عراق - سوئدان بسیار شدید بود، و واحدهای مقدم اسرائیل، که در قسمت اعظم مواضع دفاعی اطراف نفوذ کرده بودند مجبور به عقب‌نشینی شدند. یک حمله غیر منتظر اسرائیلی به بئر عسلوج توسط تیپ نگو راه العوجه - بئر شیع را قطع کرد؛ ولی مهندسان مصری، که بارده‌ای از پیاده‌نظام پوشانده شده بودند، راه دیگری برای خود باز کردند، بئر عسلوج را دور زدند و تنها موفقیت اسرائیلیها را در آخرین روزهای نبرد در جنوب، خنثی کردند.

جنگ در جنوب همان‌گونه که عملیات در شمال انجام گرفته بود، جریان یافته بود: نیروهای متعرض نواحی عرب‌نشین را اشغال کرده، از نفوذ عمیق در خاک اسرائیل قاصر مانده و بعد حمله‌های متقابل را دفع کرده بودند. مع‌هذا در جنوب مصریها با تسلطشان بر شاهراهها، نواحی بزرگی از فلسطین عرب‌نشین را در اختیار داشتند. آنچه که ملک فاروق می‌توانست تاحد معقولی به آن امیدوار باشد، تأمین شده بود. ملک عبدالله ناکام شده بود و قاهره در معامله با اسرائیل وضع خوبی داشت. چیزی که وضع مصر را باز هم بهتر می‌کرد این بود که زیستگاههای اسرائیل در نگو موقع بسیار خطرناکی داشتند. این خطر در تل‌اوئو هم به‌طور آشکار احساس شده بود ولی بن‌گوریون و گالیلی در مورد امنیت خود تل‌اوئو بیمناک بودند. برای آنها فقدان بعضی از کیبوتص‌ها هرچند که بسیار

تأثرانگیز بود، ولی این حقیقت را تغییر نمی‌داد که تهدید مصر نسبت به اسرائیل دفع گردیده و نوك نیزه در ایسدود کند شده بود. در جنوب هردو طرف، هرچند که از بدبختی می‌ترسیدند، در برابر هم متوقف گردیده بودند.

برای بن‌گوریون و رقیب نظامی بزرگ آن ملک عبدالله، کانون اصلی جنگ در مرکز بود، یعنی در اطراف اورشلیم. تا مدتی که ییفتاخ یا تیپ حیواتی می‌توانستند بدون گرفتن قوای احتیاط از مرکز از اسرائیل دفاع کنند، بن‌گوریون راضی بود. اینکه در جنگ اورشلیم چگونه باید پیروز شد، بر فرماندهان نظامی آن‌قدرها معلوم نبود. ژنرال گلوب تا آخرین لحظه امیدوار بود که نوعی متارکه در شهر برقرار شود تا لژیون عرب را از جنگ کوچه‌ای در امان بدارد. او می‌خواست که لژیون را در ناحیه مثلث به‌کار برد که در آنجا نیروی زرهی و تجربه جنگی بسیار مؤثر می‌بود، ولی ملک عبدالله به‌او گفت که از لژیون عرب باید در اورشلیم استفاده شود. با این حال اشکال کوچکی در کا بود و آن اینکه ارتش آزادیبخش عرب دست و پای خود را جمع کرده و به‌سوریه باز گشته بود و به این ترتیب نه تنها دهلیز اورشلیم را باز گذاشته بود بلکه بیشتر ناحیه مثلث را نیز بیدفاع گذاشته بود. پس از اینکه لژیون عرب در ۱۵ مه از پل النبی گذشت، بیشتر قدرت آن به‌مصرف اشغال نواحی تخلیه شده رسید. بنابراین پیش از شروع نبرد اورشلیم، لژیون عرب بیش از آنچه که گلوب تصور می‌کرد برای شکست دادن هاگانا لازم است، تحلیل رفته بود. شالتیل در آن قسمت شهر که تحت تسلطش بود، حتی بدبین‌تر شده بود. راه تل‌اوئو هنوز بسته بود. محله یهودیان در شهر قدیم هنوز جدا شده مانده بود. بلوک کفراتسیون نیز از دست رفته بود. در ۱۷ مه اسرائیلیها در زیر فشار لژیون عرب نبی‌یاکف و اتاروت در شمال آن را تخلیه کردند و از **بت‌هاوارا Bet Havarar** و کارخانه پتاس در نوك شمالی بحرالमित دست کشیده و ساکنان آنها را بافاق به سمت جنوب به‌سوی سدوم، بردند. اسرائیلیها که فاقد مواضع مقدم بودند، ناچار مواضع دفاعی خود را در کناره شهر تشکیل دادند. نه شالتیل و نه گلوب در نبرد اورشلیم از اطمینان خاطر بهره‌مند نبودند.

طرح حمله گلوب عبارت بود: حرکت از مواضع لژیون در شمال شهر و اشغال تقاطع راه شیخ‌جرخ که انگلیسها آن را طبق وعده خود به یهودیان تحویل داده بودند. این حرکت مجتمع دفاعی اسرائیل در کوه اسکوپوس را ممکن بود جدا کند و در عین حال لژیون عرب را به پیشروی به‌درون اورشلیم از طریق دروازه دمشق، قادر سازد. بایک حمله دیگر، که با واحدهای مصر که از حبرون در جنوب به سمت شمال حرکت می‌کردند اجرا شد، رمت‌راحل سقوط کرد: رمت‌راحل يك کیبوتص یهودی بود که به حومه جنوبی شهر جدید تسلط داشت. عده دیگری از سربازان لژیون عرب می‌بایست به‌درون شهر قدیم فرستاده شوند تا به اعراب محلی و داوطلب کمک نمایند و محله یهودیان را پاك کنند. شالتیل هیچ‌گونه طرح نبرد نداشت. سپاهیان او که در نتیجه جنگ بی‌اعلان فرسوده شده بودند، نتوانستند عمل مستقلى انجام دهند بلکه فقط توانستند به حمله‌های لژیون جواب دهند.

در ساعت ۴۵ و ۳ بامداد ۱۹ مه لژیون عرب حمله به شیخ جرخ را بایک گروهان پیاده، يك اسواران زرهپوش، چهار توپ شش پاوندی ضد تانك، و سه خمپاره‌انداز سه اینچی، آغاز کرد. پشتیبانی توپخانه از چهار توپ بیست و پنج پاوندی تشکیل می‌شد. ژنرال گلوب به‌درستی معتقد بود که این نیرو برای پیش راندن به‌درون شهر از طرف شمال، به طرز خطرناکی كوچك است. او فقط به یاری بخت، تعصب سربازان و روحیه لژیون عرب متکی بود. بخت بزودی با او مساعدت

کرد. افراد ایرگون به محله شیخ جرخ مأمور شده بودند، اما تا ۱۹ مه نتوانستند کار مهمی برای آماده ساختن مواضع دفاعی بکنند. لژیون عرب پیش رفت، مدرسه پلیس فلسطین را اشغال کرد و تا ساعت ۷/۳۰ بامداد باقی محله را پاک کرد. تا ساعت ۲ بعداز ظهر گشتیمهای لژیون به نزدیکی دروازه دمشق رسیده بودند. یک نیرو به محله یهودیان در شمال اورشلیم حمله کرد و یک نیروی دیگر کوشید تا از کنار خانه های ماندلباوم Mandlebaum تا خیابان پیمبر به طرف مرکز شهر، راه گشاید. جنگ در حومه های شمالی شهر چند روز طول کشید و عربها چندان پیشرفتی نتوانستند بکنند، تا اینکه ژنرال گلوب به علت تلفات زیاد از کوشش خود دست کشید. تلاش عمده لژیون متوجه رخنه کردن در خود اورشلیم بود.

شاخه جنوبی حمله عرب ابتدا موفقیت آمیز بود. در ۲۱ مه گلوله باران شدید توپخانه رمت راحل را کوبید، و مواضع اطراف آن را با خاک یکسان کرد و ارتباط آن را با شهر جدید گسست. روحیه ساکنان آن قسمت در نتیجه سد سنگین توپخانه، درهم شکست. آنچه که شالتی یل برای پاسخ دادن به آتش اعراب داشت عبارت بود از چند خمپاره انداز ساخت محل که آنها را «داویدکا» می نامیدند. این سلاح صدای شدیدی تولید می کرد ولی چندان آسیبی نمی رساند. در خود رمت راحل اسرائیلیها چیزی جز اسلحه سبك نداشتند. آتش توپخانه اعراب در ۲۲ مه ادامه یافت، در حالی که داوطلبان عرب و مصریها تپه ای را که بر کیبوتص مشرف بود، گرفتند. یهودیان عقب نشستند اعراب از خوشحالی در پوست نمی گنجیدند، مخصوصاً چریکها، که فوراً پرچم مصر را افراشتند و به غارت کیبوتص پرداختند. چریکها هنوز سرگرم خوردن جوجه های به سیخ کشیده بودند که سپاهیان یهود هیش Hish در اواخر آن شب رمت راحل را پس گرفتند. اعراب به حمله متقابل دست زدند و کیبوتص را باز ستانند. قوای تقویتی مأمور از تیپ هارل و واحدهای اتزیونی نبردکنان به کیبوتص باز گشتند، اما ویرانه های رمت راحل سه بار دیگر دست به دست گشت تا اینکه هاگانا سرانجام توانست آن را نگاه دارد. رزم «الله کلنگی» بر سر رمت راحل نشان داد که هیچ گونه حرکت گازانبری از طرف جنوب برای یاری ژنرال گلوب در شمال، انجام نمی گیرد و لژیون مجبور است که بتنهایی راه خود را بگشاید. در ظهر روز ۲۳ مه ژنرال گلوب حمله خود را به دیر نتردام دوفرانس، که بر قسمت اعظم شهر قدیم مشرف بود و فقط نیم میل از مرکز یهودی شهر جدید فاصله داشت، آغاز کرد. در حالی که توپهای ضد تانک و خمپاره اندازهای ژنرال گلوب به نتردام نشانه روی کرده بودند، سپاهیان لژیون در پشت زرهپوشها از میان خیابانهای باریک به موازات دیوارهای شهر کمپنه پیش می رفتند. یک کوکتیل مولوتف زرهپوشی را که جلوتر از همه می رفت مضروب کرد و آن را آتش زد. بقیه زرهپوشها نتوانستند از کنار زرهپوش آتش گرفته که راه را بسته بود پیش روند و از این رو عقب نشستند. همان طور که ژنرال گلوب می ترسید، زرهپوشهای او در خیابانها آسیب پذیر بودند، و او مجبور بود که به پیاده نظام اعتماد کند. اعراب حمله های خود را در تمام بعداز ظهر و غروب، تشدید کردند. در یک نقطه آنها به جایی رسیدند که تقریباً پانزده متر از بنای اصلی دیر فاصله داشت. سرانجام در ساعت ۷ بامداد ۲۴ مه سربازان لژیون وارد محوطه نتردام شدند و در تمام مدت روز در برابر آتش شدید، در مواضع خود ماندند. ده نفر از افراد لژیون وارد ساختمانها شدند ولی مجبور گشتند که عقب نشینی کنند. در ساعت ۵ بعداز ظهر ژنرال گلوب دست از حمله کشید. چون تفوق ساز و برگ او بر اثر شرایط نامساعد نبرد خنثی شده بود، پیاده نظام وی بسیار زود تحلیل رفت.

تقریباً نیمی از ۲۰۰ سرباز پیاده نظام که در ۲۳ مه حمله به نتردام را آغاز کرده بودند، یاکشته و یامجروح شده بودند. زخمیانی که قادر به راه رفتن بودند، در خط جبهه باقی ماندند. چهار گروهان تمام افسران و گروهبانان خود را بجز یک نفر از دست داده بودند. در ساعت ۵ بعد از ظهر ۲۴ مه، حمله ترك شد.^{۲۰}

گرفتن ینایی که سرسختانه از آن دفاع می شد بدون نیروی زرهی و فقط با ۲۰۰ نفر پیاده چیزی بیش از تعصب یا یاری بخت لازم داشت. در آن وضع ژنرال گلوب به یک معجزه محتاج بود. وقتی که معجزه اتفاق نیفتاد، او راه عاقلانه را پیش گرفت و خود را از وضعی که از همان ابتدا نسبت به آن بدبین بود، بیرون آورد. اما ملک عبدالله در هر صورت به یک پیروزی در اورشلیم نیازمند بود. محله یهودی نشین شهر قدیم مانند میوه رسیده ای بود که از همان لحظه تخلیه اورشلیم توسط انگلیسها، آماده چیده شدن بود. این محله از دسامبر ۱۹۴۷ از سایر نقاط فلسطین یهودی نشین جدا شده و ۱۷۰۰ یهودی که از ۲۵۰۰ تن ساکنان اصلی آن به جا مانده بودند چندان امیدی نداشتند که بتوانند در برابر هزاران چریک عرب که مورد پشتیبانی لژیون بودند، پایداری کنند. بسیاری از این جهودان مسن بودند، وعده قابل ملاحظه ای از آنان به طبقه «ایشو و قدیم» تعلق داشتند که از چندین نسل پیش در اورشلیم می زیستند و زندگی خود را وقف تورات کرده بودند. مدافعان عملی محله عبارت بودند از دو دسته هیش *Hish* و هاگانا و واحدهایی از ایرگون. به محض عزیمت انگلیسها، اعراب به موضع یهودیان در اطراف دروازه صهیون که راه احتمالی نیروی نجات اعزامی از شهر جدید بود، حمله کردند.

اعراب پس از تسخیر دروازه شروع کردند به فشار آوردن بر محیط اطراف و اشغال یک خانه خراب شده پس از خانه دیگر. در ۱۶ مه مدافعان دیگر هیچ گونه امیدی به پایداری نداشتند و به شالیتی یل اطلاع دادند که بدون نیروهای کمکی از عهده مقاومت بر نمی آیند. شالیتی یل پاسخ داد که به هر قیمت هست باید مقاومت کنند. مدافعان در میان غیر نظامیان بیچاره که پیوسته در زیر آتش توپ و تفنگ مسلسل بودند، خود را بکلی بی یار و یاور احساس می کردند. محله یهودیان کیبوتص نبود و مدافعان آن یک واحد پالماخ نبودند بلکه مشتی مردم فرسوده بودند که از پیرمردان، پیرزنان و کودکان وحشت زده دفاع می کردند. تا روز بعد فقط ۱۰۰ یارد مربع از محله در دست یهودیان مانده بود و قسمت عمده آن ناحیه با آوار پوشانده شده بود. اعراب به سوی میسگاو لاداخ *Misgau Ladach*، تنها بیمارستان در ناحیه یهودی نشین و محل پاسگاه فرماندهی، پیش می رفتند و به آن نزدیکتر می شدند. تیراندازی در زیر پرده ای از دود که بر بالای شهر گسترده شده بود، شدت می یافت.

شالیتی یل که وقت را تنگ دید، به تهیه عملیاتی برای ورود به محله و بیرون آوردن زنده ماندگان یا تقویت آنان، دست زد. یک گروه از تیپ هاول می بایست کوه صهیون را تصرف کند تا بتواند از راه دروازه صهیون به شهر برسد، در حالی که چهار دسته از تیپ اتزیونی می بایست در مرکز قدیم بازرگانی متمرکز شوند و بعد بایک حمله سریع دروازه یافارا بگیرند. حمله اتزیونی، که به مشکلات اداری و ارتباط غلط با هارل برخورد کرده بود، از طرف اعراب پیشبینی شده بود. تمام سربازان این قسمت پیش از رسیدن به دروازه کشته یا زخمی شدند و عملیات

منحصر شد به تلاش برای دربردن مجروحان از میدان باز. قسمت هارل، که از عطف توجه دشمن به عملیات اتزیونی استفاده کرده بود، از کوه اتزیون که آن را شب پیش گرفته بود فرود آمد و دروازه صهیون را در ساعت ۲۵ و ۳ بامداد ۱۹ مه منفجر کرد. دسته حمله بابه‌رگرفتن از انفجار رعدآسا به سرعت وارد محله یهودیان شد.

محاصره برطرف شده بود. يك خط تدارکات موقت فوراً دایر و تفنگ و مسلسل دستی و مهمات از آن راه فرستاده شد. اما برای نگه داشتن دروازه صهیون هیچ نیروی تقویتی پیدا نشد. دسته هجوم برای دفع حمله اعراب درسپیده دم، هیچ قدرتی نداشت. درست پیش از روشنایی روز یهودیان دروازه را ترك کردند و محله بار دیگر جدا ماند. گرچه هشتاد و سه سرباز اسرائیلی و تدارکات اضافی در پشت سر یهودیان وجود داشت، ولی هرگونه امیدی به تهدید موضع اعراب در شهر قدیمی قطع شده بود.

روز بعد تلاش اسرائیل برای عبور از دروازه صهیون برای دومین بار، به نتیجه نرسید. اعراب منتظر بودند تا اسرائیلیها وارد دروازه شوند تا آنها را با آتش مسلسل درو کنند و آن مدخل باریک را به دام مرگ مبدل سازند. در داخل محله یهودیان وضع پیوسته بدتر می شد. خانه ها به تلی از آوار مبدل شده بودند. يك دفاع منظم غیر ممکن بود. بقیه مدافعان که بمبوت و فرسوده گشته و بیشترشان زخمی شده بودند، تصمیم گرفتند که تسلیم شوند. در بامداد ۲۸ مه دوحاخام پیر از میان خرابه ها بیرون آمدند تا درباره شرایط تسلیم با افسران لژیون مذاکره کنند. در ساعت ۳/۳۵ بعد از ظهر آن روز سرانجام همه چیز تمام شد؛ محله یهودیان که به توده ای از منارهای ویران تبدیل شده بود، تسلیم شد. مدافعان که فقط عده کمی بودند به اسارت درآمدند و پیرمردان، زنان و کودکان به شهر جدید فرستاده شدند. ملك عبدالله اقلاً نیمی از اورشلیم عزیز خود را با طرد اسرائیلیها از شهر قدیم، شیخ جرخ و کوه اسکوپوس تأمین کرده بود؛ ولی ادامه نبرد در شهر غیر ممکن بود زیرا که به قیمت تلفات بسیار برای لژیون تمام می شد.

یهودیان محاصره شده در شهر جدید زود به سست شدن عزم لژیون عرب پی نبردند.

هفته های متوالی تمام اخباری که به آنان می رسید بد بود: کفرازیون، نبی یاکو، آتاروت، شهر قدیم و کوه اسکوپوس، همه از دست رفته بودند. توپخانه اعراب روزهای پی در پی مواضع اسرائیل را می کوبید، پیوسته عده بیشتری از افراد غیر نظامی را می کشت، خانه های حومه ای را می کوبید و حفرة هایی در خیابانها ایجاد می کرد. ذخایر غذایی تقریباً از میان رفته بود. آب باکامیون قسمت می شد. برق و بنزین نبود و هیچ روزنامه ای منتشر نمی شد. تنها کاری که غیر نظامیان می توانستند بکنند نشان دادن علائم ضعیفی از فعالیت های هر روزه بود، و حال آنکه جنگ در شمال، جنوب و شرق در کناره شهر جدید ادامه داشت. وضع نظامی خیلی بهتر نبود. هاگانا فرسوده شده بود. مهمات بسیار کم بود و فقط فرستادن مقدار مختصری فشنگ یا گلوله خمپاره با هواپیماهای کوچک امکان داشت ولی خسارات جنگ با این چیزها جبران نمی شد. شالیتی یل در برقراری ارتباط مؤثر با سپاهیان پالماخ در تپه های یهودیه به مشکل بر می خورد و مناسباتش با ایرگون ولچی چندان تعریفی نداشت. ایرگون مستقلاً عمل می کرد و قدرت عملیاتی خود را به شالیتی یل بروز نمی داد. مهمترین عامل ساختمان فرماندهی شالیتی یل نبود بلکه تدارکات و مهمات رو به کاهش آن بود. حتی اگر لژیون عرب دیگر قصد

حمله به شهر جدید را نداشت، استحاکاماتش در بالای شاهراه تل اوئو - اورشلیم هنوز می‌توانست نصف بقیه شهر را برای ملك عبدالله تأمین کند.

بن‌گوریون علی‌رغم موانع مصمم بود که راهی به‌درون اورشلیم باز کند. تسلط لژیون عرب بر دهلیز اورشلیم می‌بایست به‌هرقیمت که باشد از میان برود. او فرمان داد به‌موضع اعراب در لاترون حمله شود. لاترون جایی بود که هنگ چهارم لژیون مهمیز کوهی را که برتردد و سایط نقلیه در امتداد شرقی شاهراه مسلط بود، در دست داشت. بن‌گوریون هیچ‌نوع تأخیر و بهانه‌ای را قبول نداشت. اگر عده لازم سرباز برای این کار وجود نداشت، می‌بایست از هرجا که بود پیدا شود. یادین می‌دانست که عملیاتی از آن قبیل به موفقیت نخواهد انجامید، اما بن‌گوریون هیچ راه دیگری را نمی‌پذیرفت. اورشلیم می‌بایست نجات یابد و یادین به‌هروسیله هست آن را نجات دهد. واحدهایی از تیپ آلکساندرونی ممکن بود به کار روند ولی برای این منظور کافی نبودند. در ۲۲ مه یادین تیپ هفتم را از مهاجران تازه‌وارد تعلیم نیافته تشکیل داد. اسلحه آنها هنوز در دریا بود، اما حمله آنها برای ۲۴ مه طرح شده بود، خواه با اسلحه انجام گیرد یا بدون آن. یادین توانست با چانه‌زدن بن‌گوریون را بایست و چهار ساعت تأخیر در عملیات موافق سازد تا تیپ جدید را بتواند سر هم‌بندی کند. تمام عملیات سست‌بنیان بود و فقط با تصمیم بن‌گوریون برای اجرای حمله پایگیر شده بود.

در ساعت ۲ بامداد ۲۵ مه سربازان آن تیپ که هنوز هیچ‌گونه سلاح پشتیبانی نداشتند و با شتاب گردآوری شده بودند، به فرمان یادین که گفته بود «به‌هرقیمت که باشد حمله کنید» از **هولدا** به سوی **لاترون** حرکت کردند. در آخرین دقیقه زرهپوشهای نیمه‌زنجیری، مسلسلها و خمپاره‌اندازها مستقیماً از تل اوئو که چند ساعت قبل به آنجا وارد شده بودند، به **هولدا** رسیدند. با حرکت این کاروان به سوی **هولدا** از تل اوئو و اتوبوسهای حامل افراد تیپ هفتم که از **هولدا** بیرون آمده و به سوی **لاترون** پیش می‌رفتند، اعراب متوجه سروصدا و چراغهای ماشینهایی که فقط شش میل باموضع خودشان فاصله داشت شدند، ولی هنوز نمی‌دانستند چه اتفاق خواهد افتاد. تیپ هفتم که با عجله تشکیل شده بود و افراد آن بی‌تجربه و ناآشنا به‌وضع زمین بودند و نمی‌دانستند که بایک لژیون آماده و حرفه‌ای سروکار دارند نه بایک عده داوطلب متفرق و بینظم عرب، به‌هیچ موفقیتی نایل نشدند. حمله در روشنایی روز انجام گرفته بود و آتش دقیق اعراب اسرائیلیها را بزودی پراکنده ساخت. تیپ هفتم به‌سرعت تبدیل به‌دسته‌های متفرقی از سربازان در حال هزیمت شد. نیروهای آلکساندرونی درو شدند. بقیه روز صرف بیرون کشیدن جرگه‌هایی از سربازان شد که در برابر آتش دشمن زمینگیر شده بودند، و نیز صرف تخلیه کشتگان و زخمیان. لجاجت بن - گوریون بدبختی بزرگی به‌وجود آورده بود.

لژیون عرب با تحکیم تسلط خود بر جاده به‌حمله اسرائیلیها پاسخ داد و تپه بلندی را در طرف شرق به‌تصرف در آورد. انگلیسها قبلاً روی آن يك برج رادار ساخته بودند. تمام تلاشهای سربازان اسرائیل برای پس گرفتن تپه رادار از لژیون عرب عقیم ماند، ولی اعراب هم از نزدیکتر شدن به جاده باز ماندند. این موضوع تسلی بسیار کوچکی برای یهودیان بود زیرا که موضع لژیون در **لاترون** جاده را در هر صورت می‌بست. گرچه بن - گوریون از اثر روحیه خراب‌کن شکست در لاترون، مخصوصاً در مورد سپاهیان جدید، آگاه بود، اصرار داشت که تسلط لژیون بر جاده از میان برود. مسلماً حمله لژیون بر تپه رادار بدین معنی بود که

ژنرال گلوب و ملک عبدالله نیز از اهمیت دهلیز آگاه بودند. بن - گوریون قوای تقویتی کارآزموده به تیپ هفتم فرستاد و یک فرمانده واحد برای جبهه تعیین کرد. این فرمانده سرهنگ دیوید مارکوس *David Marcus* بود که او را به طور خودمانی «میکی» مارکوس می نامیدند. او آمریکایی بود، از دانشکده افسری وست پوینت *West Point* فارغ التحصیل شده بود، درستاد ژنرال آیزنهاور در اروپا خدمت کرده و قبل از انتصاب به این فرماندهی یک رشته حملات کماندویی برضد مصریها اجرا کرده بود. گرچه او نمی توانست سربازان حرفه ای در اختیار داشته باشد، بن - گوریون لااقل می توانست از داشتن فرماندهان حرفه ای مطمئن باشد. باوجود ورود معجل مارکوس و گرفتن عده ای سرباز اضافی از تیپ حیواتی، دومین حمله بر لا ترون نیز ناچار می بایست عملیاتی سر هم بندی شده باشد.

دومین حمله، که در ۳۱ مه اجرا شد، می بایست کمی زیرکانه تر باشد و به جای آنکه از جبهه اجرا شود، از دو سمت صورت گیرد. تلاش عمده، که به دنبال زرهپوشها انجام گرفت، مستقیماً از موضع اسرائیل به طرف عمارت پلیس، که مستحکمترین قسمت جبهه لژیون بود، آغاز شد. یک نیروی دیگر از تیپ حیواتی از بیت سوسین *Beit Susin* در جناح واقع شده بود، به عقب لا ترون حرکت کرد. هرچند که این نیرو بدون مزاحمت به دیر ایوب رسید، آتش شدید اعراب در آنجا بر سر سربازان بارید و آنها چون نمی خواستند تلفات بیشتری ببینند، عقب نشستند. تاملتی ستون زرهی، که از عقب نشینی حیواتی خبر نداشت، باموفقیت بیشتری پیش رفت، اما بزودی از پیاده نظام پشتیبانی کننده خود فاصله گرفت. نیروی زرهی اسرائیل توانست وارد حیاط اداره پلیس شود، اما در آنجا ورق برگشت. گروه تخریب پیش از اینکه بتواند دیوار عمارت پلیس را خراب کند، هدف گلوله توپ قرار گرفت. پیاده نظام نمی خواست وارد حیطة آتش شدید اعراب شود. زرهپوشها، که در داخل حیاط جدا مانده بودند، مجبور شدند در زیر آتش عقب نشینی کنند. بدین گونه حمله یهودیان پایان یافت. مارکوس به یادین چنین تلگراف کرد: «من آنجا بودم و جریان نبرد را دیدم. طرح عملیات خوب بود، توپخانه خوب عمل کرد و عمل نیروی زرهی نیز عالی بود. ولی پیاده نظام رسوایی بار آورد.» ۲۲ دومین نبرد لا ترون نیز پایان یافته بود. تیپ هفتم که تازه تشکیل شده بود، سخت کوبیده شد و ۱۳۷ تن از افرادش بین ۲۴ مه و ۳۱ مه کشته شدند. گلوب که تصور می کرد تلفات یهودیان بیش از اینهاست، از شایستگی لژیون بسیار خرسند شد. اما بن - گوریون نیز آن قدر که برخی از فرماندهان هاگانا ناراضی بودند، بدحال نبود زیرا معتقد بود که قدرت تعرضی لژیون سخت تحلیل رفته است.

گرچه هاگانا برای گرفتن لا ترون یک فقره عملیات دیگر در نظر گرفته بود، ولی وقتی که گردان حیواتی در آخر ماه مه دوباره به جبهه مصر گسیل شد، آن عملیات ناچار به تعویق افتاد. مهمتر از همه اینکه وقتی در ماه ژوئن یک راه دیگر به داخل شهر جدید کشف شد، اهمیت لا ترون کاهش یافت. سه سرباز هارل دیده بودند که می توانند از طریق کوههای یهودیه به موازات جاده به سوی جلگه ساحلی راه سپرند. این راه فرعی از کوره راهها، بریدگیها و زمین ناهموار تشکیل می شد، ولی قابل استفاده به نظر می رسید. در اول ژوئن یک گروهان از تیپ هارل از این راه استفاده کرد و بعداً یک جیب از آن گذشت تا معلوم شود آیا برای وسایط نقلیه قابل عبور هست یا نه. فقط چند صد متر از آن راه، درست در مشرق فب سوسی *Feb Susi* که در آنجا یک ارتفاع پرشیب ۴۰۰ متری وجود داشت،

غیر قابل عبور بود. فرماندهی عالی فوراً تصمیم گرفت که آن راه خاکی را به يك جاده قابل عبور تبدیل کند. پانصد گارگر شب و روز در زیر آتش گهگاهی توپخانه کار کردند تا توانستند این منظور را نسبتاً برآورده سازند. تقریباً از همان ابتدا سربازان و کاروانهایی از قاطر حرکت به درون اورشلیم را آغاز کردند. در نتیجه آن راه به روی کامیونها باز شد، بجز يك محل پرشیب که وسایط نقلیه می بایست از آن به طرف سربالایی کشیده شوند. با باز شدن راه جدید محاصره اورشلیم شکست. با وجود باز شدن راه جدید، بن - گوریون همچنان اصرار می ورزید که لا ترون تسخیر شود. یکبار دیگر اسرائیلیها از پشت جبهه اعراب حمله کردند، اما مجبور شدند که از مواضع تسخیر شده عقب نشینی کنند. شب بعد عملیات با چند تأخیر و سوء تفاهم انجام گرفت و کار به آنجا رسید که يك گردان اسرائیلی به يك گردان اسرائیلی دیگر در موضعی که تازه توسط اعراب اشغال شده بود، حمله کرد. در ۱۰ ژوئن لژیون عرب به حمله متقابل دست زد، زیستگاه جزر را تسخیر کرد و تا مدتی موضع اسرائیلی را در هولدا، پایگاه هاگانا در تمام ناحیه به خطر انداخت. سرانجام اسرائیلیها به حمله متقابل پرداختند و جزر را درست پیش از تمام شدن وقت و شروع ساعت متارکه مقرر از طرف سازمان ملل متحد در ساعت ۱۰ بامداد ۱۱ ژوئن، تصرف کردند. یکی از آخرین تلفات جبهه اورشلیم فرمانده بخش بود. کمی قبل از ساعت ۴ بامداد سرهنگ مارکوس در حالی که خود را در پتویی پیچیده بود از محوطه قرارگاه خود در ابو غش *Abu Ghosh* خارج شد. هنگامی که باز می گشت، يك نگهبان به زبان عبری به او ایست داد. مارکوس به انگلیسی پاسخ داد. نگهبان ابتدا يك تیر اخطار آتش کرد و بعد تیری به سینه مارکوس انداخت. در لا ترون چنین می نمود که همه چیز از همان ابتدا قرین بدبختی است. تنها قدرت تعرضی اسرائیل در آنجا به کار افتاده و از طرف لژیون عرب درهم شکسته بود. مارکوس کشته شده بود. در ظاهر کار مهمی در لا ترون انجام نگرفته بود.

همین موضوع نیز در حقیقت در تمام جبهه مرکزی صدق می کرد. وضع نبرد، هر چند که در آن وقت نه برای اعراب معلوم بود و نه برای اسرائیلیها، مانند وضعی بود که در شمال و جنوب وجود داشت: پیشروی اعراب از میان نواحی عرب نشین، کند شدن شدت تعرض آنها پس از موفقیت های محلی، و بعد حملات متقابل ناموفق اسرائیلیها با فرسوده کردن قدرت اعراب ولی بدون تسخیر مقدار زیادی زمین. در جبهه مرکزی اعراب با وجود محدودیت های شان تا آنجا که توانستند خوب عمل کردند. بانداستن عده کافی سرباز، امید زیادی به منکوب کردن اسرائیلیها وجود نداشت. دویست سرباز ژنرال گلوب هرگز امکان زیادی برای فشار آوردن به درون شهر نداشتند، هر چند که یهودیان محاصره شده و بدون تجهیزات در نتردام وضع مایوسانه ای داشتند. پیاده نظام اعراب در حمله به مواضع آماده از خود ضعف نشان دادند، ولی در دفاع مؤثرتر بودند. نیروی زرهی اعراب اگر نگوییم جبان بود، لا اقل بد استعمال شده بود. اعراب در درجه اول نمی دانستند که چگونه به يك حمله متوازن دست زنند. با این حال بهتر از آنکه نخست وزیران و ژنرالها انتظار داشتند، عمل کرده بودند. اسرائیلیها به نوبه خود اطمینان یافته بودند که توانسته اند فشار پنج ارتش عرب را که از پشتیبانی تمام سلاح های جنگ معاصر برخوردار بودند، دفع کنند. در همه جا نتیجه جنگ مبهم بود. تقریباً در همه جا دفاع موفقیت آمیز بود، هر چند که غالباً تفاوت زیادی میان دو طرف وجود نداشت. در ۱۱ ژوئن هردو طرف، فرسوده و تهی از نیرو، همان قدر در نتیجه فقدان وسایل بی فعالیت شده بودند که بر اثر متارکه سازمان ملل. جنگ چهار هفته ای به رکود گراییده بود.

یادداشتها

۱. Harry Levin, *I Saw the Battle of Jerusalem* (New York: 1950), p. 150
Official Gazette, No., (May 14, 1948) ۲. اعلام تأسیس کشور اسرائیل در
مندرج است.
- Zeef Sharef در *Three Days* (Garden City, N. Y. : 1962) شرح مفصلی از
مساعی پردردسر برای تشکیل يك دولت مؤثر در طی جنگ بی‌اعلان، می‌دهد.
3. Walter Eytan, *The First Ten years* (New York: 1958), p. 11.
رجوع شود به: Harry S. Truman, *Memoirs*, 2 (New York: 1956), p. 193.
ترومن در *Memoirs* می‌گوید:
«شنیدم که این اعلان برخی از مقامات وزارت خارجه را شگفت‌زده ساخت. اگر مقامات مزبور
باوفاداری از سیاست من پشتیبانی کرده بودند، هیچ‌گونه تعجبی به آنان دست نمی‌داد.»
۴. در مورد کیفیت اسلحه اسرائیلیها نیز مانند سایر جنبه‌های جنگ اعراب و اسرائیل،
ابهام زیادی وجود دارد. بن-گوریون در "The Hagana on the Eve," *Jewish Observer and Middle East Review*, 14, No. 12 (March 19, 1965), pp. 15-18
فهرستی از اسلحه برای آوریل ۱۹۴۷ به دست می‌دهد: ۱۰,۰۷۳ تفنگ، ۱۹۰۰ مسلسل
دستی، ۱۸۶ مسلسل، ۶۷۲ خمپاره‌انداز دواينچی، و ۹۶ خمپاره‌انداز سه‌اينچی. این ارقام شاید
بسیار کم باشد و بعضی از سلاحهای متعلق به ایرگون یا اسلحه پلیس زیستگاه را در بر نگیرد.
مثلاً پیش از ۱۵ مه يك کشتی حامل اسلحه ۴۵۰۰ تفنگ، ۲۰۰ مسلسل و ۲۰ توپ ضد هوایی به

اسرائیل آورده بود. ولید خالدي در "Plan Dalet: the Zionist Blueprint for the Conquest of Palestine," *Middle East Forum* 37, No 9 (November 1961), pp. 22-8

درباره آنچه که می‌توان «افسانه داود» نامید انتقاد می‌کند و می‌نویسد: «اسلحه تحت‌اختیار این نیروها خیلی بیش‌از آن بود که می‌توان سطحاً از روی منابع صهیونیست استنباط کرد. مع‌هذا آنچه نمی‌توان انکار کرد این است که اسرائیلیها بجز آنچه که خود در داخل اسرائیل تعبیه و فراهم کرده بودند، هیچ‌گونه نیروی زرهی و توپخانه نداشتند. آنچه واقعاً باعث ضعف آنها بود همین بود، نه فقدان تفنگ».

5. John Kimche and David Kimche, *Both Sides of the Hill* (London: 1960), pp. 146-9.

پس از مشاجره بر سر انتصاب گالیلی، بن-گوریون باوجود حفظ ساختمان فرماندهی سابق، درحقیقت فرمانده کل شده و ایگال‌الون به عنوان مدیر عملیات نظامی به شخصیت عمده هاگانا تبدیل گردیده بود، و نفوذ گالیلی کاهش یافت.

6. Zeev Sharef, *Three Days*, p. 74

۷. همان کتاب، صفحه ۷۵.

۸. نقل قول از بیانیه‌ای است که در سال ۱۹۵۳ توسط محمدحسین هیکل سردبیر روزنامه هفتگی *Ahar Sa'ah* در سال ۱۹۵۳ صادر شده و *Dou Joseph* آن را در *The Siege of Jerusalem, 1948* (New York: 1960), pp. 207-8 نقل کرده است.

9. Kimche and Kimche, *Both Sides of the Hill*, p. 154

۱۰. صاحب‌نظران بسیار مایلند که مقاصد ارتشهای مختلف عرب، طرحهای احتمالی نبرد آنها، هدفهای تاکتیکی و نیز منظوره‌های نهایی آنان را، تشریح کنند. مقاصد ارتشهای مختلف عرب در شمال و نواحی دیگر، مبهم بود. شاید سوریها واقعاً می‌خواستند جنبه را بشکافند، به سایر ارتشهای عرب ملحق شوند و به سوی حیفا پیش رانند. به طور کلی مورخان برای اینکه تاریخ را مرتب‌تر کرده باشند، بیش‌از اندازه واقعی برای طرحهای اعراب نظم قائل شده‌اند.

۱۱. یکی از داوطلبان جدید یهودی که از خارج آمده بود، میکی مارکوس امریکایی، ناظر عزیمت گردان یکم بود.

Kimche and Kimche, Both Sides of the Hill, p. 152.

۱۲ و ۱۳. همان کتاب، صفحه ۱۵۲.

۱۴. نامها و حرفه‌های بسیاری از کسانی که کوکتیل مولوتف به سوی تانکهای عرب پرتاب می‌کردند معلوم است و این موضوع چگونگی روحیه اسرائیلیها را آشکار می‌سازد. مثلاً در دگانیا اولین کوکتیل توسط شالوم هوخباوم *Shalom Hochbaum* انداخته شد. این شخص پنج سال در سیزده بازداشتگاه دسته‌جمعی و اردوگاههای آوارگان، از جمله اردوگاه بلسن *Belsen* به سربرده بود. یک کوکتیل دیگر را یهودا اسپرونگ *Yehuda Sprung*، یک دانشجوی پیشین حقوق در دانشگاه کراکو، انداخته بود. هیچ‌یک از این دو قبلاً تانک ندیده بودند.

15. Lorch, *Edge of the Sword*, p. 147.

۱۶. همان کتاب، صفحه ۱۷۵.

۱۷. همان کتاب، صفحه ۲۰۸.

18. Gamal Abdel Nasser, *The Truth About the Palestine War* (Cairo: 1956), pp. 10, 14.

این نکته جالب است که نه سرهنگ نجیب و نه عبدالحکیم عامر مهمترین افسر ستاد او در مورد مشکلات ارتش مصر مقصر شناخته نشدند. سرگرد عامر که دوست ناصر بود، بعدها فرمانده کل قوای مصر شد و نجیب هم در انقلاب افسران آزادیخواه نقش مترسک را ایفا کرد. در ۱۹۴۸ و پس‌از آن تمایل براین بود که قاهره را مسئول عدم موفقیت ارتش مصر بدانند نه افسران مأمور فلسطین را. تقصیر خفتی را که ارتش متحمل شد به گردن سیاستمداران می‌انداختند نه سربازان.

19. Lorch, *Edge of the Sword*, p. 219

۲۲. مارکوس معتقد بود که دلیل عمده عدم موفقیت دومین حمله بر لاترون قصور گردان پنجاه و دوم تیپ حیواتی بود که فقط با از دست دادن دوسرباز از ادامه حمله احاطه‌ای خود، دست کشید. رجوع شود به: *Ted Berkman, Cast a Giant Shadow* (Garden City, N.Y. 1962), pp. 277-8.

بیشتر فرماندهان کهنسال هاگانا باوجود دریافت سربازان اضافی و اسلحه پشتیبانی، و علی‌رغم طرح نبردی که مارکوس تهیه کرده بود، علاقه‌ای به یک حمله دیگر نداشتند. آویدان ظاهراً تذکار داد

که گردان پنجاه و دوم نباید در يك حملهٔ بیهوده متحمل تلفات زیاد شود. این نظر تاحدی نتیجهٔ ترکیب واحدهای قدیم هاگاتا بود که تمام افراد آن باهم دوست و همسایه بودند و مرگ هریکیشان يك عزای شخصی برای دیگران بود، هرچند که گردان پنجاه و دوم عدد زیادی سرباز جدید داشت. اینکه حمله ممکن بود موفقیت‌آمیز باشد یا نباشد، البته مورد شك است ولی واکنش مارکوس و بن-گوریون نسبت به علایق شخصی سربازان، شدید بود. هردو مصمم بودند که برای پایان دادن به روحیهٔ برادربازی که تا آن هنگام بسیار ذیقیمت بود پایان دهند و به جای آن اساس روحیهٔ حرفه‌ای را بنیان نهند.

مبارکۀ چهار هفته‌ای

۷

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No. [REDACTED]

Copy [REDACTED]

Vol. [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6	733	6/6/64

کتابخانه

جامعہ اسلامیہ

۷

وقتی که انگلیسها در ۱۴ مه از فلسطین بیرون رفتند، جلسه مخصوص مجمع عمومی نتوانست بیش از برقراری میانجیگری برای فلسطین، کاری انجام دهد. وظیفه میانجی عبارت بود از تأمین آتشبس و سپس مذاکره درباره یک متارکه رسمی و حل صلح آمیز. پس از تهاجم اعراب، ایالات متحده امریکا در ۱۷ مه با ابرام متذکر شد که صلح نقض شده و شورای امنیت باید ترتیبی برای آتشبس بدهد. انگلیسها که در آن هنگام علناً از اعراب پشتیبانی می کردند و برای اعاده حیثیت خود منتظر شکست اسرائیل بودند، برعکس امریکائیهها عجله ای نداشتند. روزنامه های جهان هرروزه با تیتراژ درشت درباره پیروزیهای اعراب در غزه و حبرون و اورشلیم و شمال فلسطین قلمفرسایی می کردند. در لندن این احساس وجود داشت که اعراب بزودی اسرائیلیها را خرد خواهند کرد. در ۱۸ مه سرالکساندر کادوگان نماینده بریتانیا در سازمان ملل از اینکه صلح نقض شده باشد، اظهار شك کرد. اما در ۱۹ مه به هر حال با انتصاب یک میانجی موافقت نمود. در ۲۲ مه کنت فولکه برنادوت، رئیس صلیب سرخ سوئد انتصاب خود را به میانجیگری بااختیارات تام برای برقراری متارکه و جست و جوی یک راه حل صلح آمیز، پذیرفت. برنادوت، که کارشناس خاورمیانه نبود، برای تأمین متارکه مجبور بود به تمهیدات معنوی و تدابیر زیرکانه تری از آنچه که قبلاً برای یافتن راه سازش به کار رفته بود، دست زند. او نماینده مخلص و باایمانی از یک قدرت کوچک بیطرف بود که به کنام شیران خاورمیانه فرستاده شده بود.

در لیک سکسس در ۲۲ مه ایالات متحده امریکا باردیگر پیشنهاد کرد به منظور تسریع در آتشبس مجازاتیهای تعیین شود، و بار دیگر کادوگان تحاشی کرد. تا هنگامی که وضع اعراب در فلسطین خوب بود، بریتانیای کبیر به دفع الوقت می گذراند. نتیجه مذاکرات در سازمان ملل متحد تقاضای آتشبس بود که به اعراب و اسرائیلیها تسلیم شد. روز بعد، ۲۳ مه، اسرائیلیها متارکه را به شرط آنکه سی و شش ساعت بعد آغاز شود و اعراب نیز آن را بپذیرند، قبول کرد. هیئت نمایندگی سوریه تقاضا کرد که چهل و هشت ساعت دیگر به آن مدت اضافه شود. اعراب برای بررسی پیشنهاد سازمان ملل وقت می خواستند، اما احتمال پذیرش اعراب چندان قوی نبود. در ۲۳ مه ملک عبدالله اعلام کرد که «سربازان من به این منظور وارد فلسطین نشده اند تا بدون نتیجه از جنگ دست بکشند.»^۱ مشاوره اعراب روزها بدون نتیجه مشهود در جریان بود در حالی که جنگ در فلسطین ادامه داشت. لژیون در اورشلیم بود، مصریها در نگو بودند و سوریه و عراقیها در جلیله.

اعراب احتیاجی به شتاب نداشتند.

برنادوت از سوئد عزیمت کرده بود تا از طریق کوششهای شخصی خویش راهی برای صلح بیابد. در ۲۵ مه در پاریس با اشلی کلارک *Ashley Clarke* کاردار سفارت بریتانیا مذاکره کرد. در آنجا دریافت که بریتانیا قصد عمل بر علیه اعراب یاپشتیبانی از قطعنامه امریکا را دایر بر اینکه تهاجم عرب نقض منشور سازمان ملل بوده است، ندارد برنادوت همچنین با دکتر ناهوم گلدمن نایب رئیس آژانس یهود نیز ملاقات کرد تا برای نخستین بار از نظریات یهودیان آگاه شود. در ۲۸ مه برنادوت با فکر خوبی درباره مسائلی که با آن روبه رو شده بود، مخصوصاً در مورد انتظارات انگلستان، وارد قاهره شد. او به این نتیجه رسیده بود که بهترین راه برای عملی کردن قطعنامه سازمان ملل درباره فلسطین، جست و جوی یک راه عملی است. برای برنادوت نیز مانند انگلیسها، قطعنامه تقسیم فلسطین مقداری از اعتبار خود را از دست داده و دیگر یک راه حل قطعی محسوب نمی شد. او می خواست که جنبه عملی به پیشنهاد خود بدهد. مشکل فقط در تعدد «راه حل های عملی» بود که در خاورمیانه به نظر می رسید.

به طور خلاصه می شد چنین گفت که در مطرح کردن هر پیشنهادی برای حل مسئله فلسطین می بایست آرزوهای یهودیان، مشکلات سیاسی و اختلاف عقیده های رهبران عرب، مصالح سوق الجیشی بریتانیای کبیر، تعهدات اقتصادی ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی، نتیجه جنگ و سرانجام اختیارات و حیثیت سازمان ملل متحد را در نظر گرفت. ۲

اما هرگونه حل نهایی در هر حال می بایست تا هنگام آتش بس به تعویق افتد، و اثری هم از آتش بس پیدا نبود. تنها امید می رفت که اعراب نیز آتش بس را پذیرفته باشند. آتش بس می بایست در ۳ ژوئن آغاز شود ولی نه تنها چنان نشد بلکه جنگ نیز بدون وقفه ادامه یافت. آنگاه هفته بعد موج نبرد شروع به برگشتن کرد. سه هفته جنگ ارتشهای عرب را ضعیف کرده، ذخایر و وسایل و مهماتشان را بسیار کاهش داده و سربازانشان را سخت فرسوده ساخته بود. فشارهای اعراب از شدت افتاده و اسرائیلیها به نحوی روزافزون آمادگی تعرضی می یافتند. در لیک سکسس اقدامات مربوط به صلح جدیدتر شده بود. در خاورمیانه برنادوت از هروقفه ای برای تأمین آتش بس استفاده می کرد در حالی که تبادل نظرهای طولانی هنوز میان برنادوت و طرفین جنگجو هنوز ادامه داشت و توافق نهایی در مورد جزئیات آتش بس حاصل نشده بود، میانجی سازمان ملل ظهر روز ۷ ژوئن را به عنوان ضرب الاجل متارکه تعیین کرد. سرانجام مجبور شد که آن تاریخ را تا ساعت ۶ بامداد ۱۱ ژوئن عقب بیندازد، و این به علت موانعی بود که در تعیین شرایط صلح پیش می آمد. هریک از طرفین می خواست یک فقره عملیات نظامی دیگر اجرا کند و مایل نبود که محدودیتهای مقرر از طرف میانجی سازمان را بپذیرد. سرانجام در ۹ ژوئن اسرائیلیها و اعراب بایک آتش بس بیست و هشت روزه موافقت کردند.

در بامداد ۱۱ ژوئن متارکه مقرر از طرف سازمان ملل متحد در همه جا بجز جبهه سوریه آغاز شد. روز بعد نبرد در اطراف می شمارهایاردن نیز سستی گرفت و برای نخستین بار در ۱۹۴۸ صلح در فلسطین برقرار گردید. آتش بس بیست و هشت روزه تنها نتیجه مشهود ماهها مذاکره و تبادل نظر در لیک سکسس بود، به

مدت شش ماه و خیلی پیش از عزیمت انگلیسها از فلسطین، این نکته بردیپلماتها آشکار بود که تقسیم فلسطین به آرامی صورت نخواهد گرفت، اما نه پیش از ۱۵ مه و نه پس از وقوع جنگ اعراب و اسرائیلیها هیچکس راه سازش قابل قبول و چاره معقول برای جلوگیری از اعمال روز، پیشنهاد نکرده بود. دیپلماتهای حاضر در لیک سکسس مجبور بودند این حقیقت را باکمال اکراه قبول کنند که هیچ ملت مقتدری که بتواند راهحلی را به زور در فلسطین تحمیل کند، حاضر به چنین کاری نیست. انگلیسها با هر سرعتی که می توانستند به تخلیه فلسطین دست زدند و حمایت خود را متوجه اعراب کردند. امریکاییها، که هنوز به درستی مسئولیتهای بین المللی جدید خود را دریافته بودند، چندان علاقه ای به مداخله در امر خاورمیانه ابراز نمی داشتند؛ در هر حال پرزیدنت هری اس. ترومن علی رغم بیمیلی مشاورانش ظاهراً سیاست جانبداری از اسرائیل را پیش گرفته بود. اتحاد جماهیر شوروی که هم از تأثیر صهیونیسم بر یهودیان روسیه شوروی بدگمان بود و هم از «عروسکهای» عرب مورد پشتیبانی بریتانیا، ظاهراً فقط بر بغرنجتر کردن وضع به زیان غرب، ذیعلاقه بود. ملتهای کوچک نه قدرت و نه علاقه به مداخله در امور فلسطین را داشتند، و هیچ گونه نیروی بین المللی حافظ صلح وجود نداشت. سازمان ملل متحد که نه می توانست سازشی ایجاد کند و نه از جنگ جلوگیری نماید در ۱۵ مه به فکر افتاد که به منظور ممکن ساختن مذاکرات بیشتر، به تحمیل متارکه ای مبادرت ورزد.

متارکه پیشنهادی برنادوت سندی بود که نه تنها برای پایان دادن به جنگ تنظیم گشته بود بلکه برای جلوگیری از تقویت نیروی نظامی نیز تهیه شده بود. یک کمیسیون متارکه، که از مأموران کنسولی ایالات متحده، بلژیک و فرانسه تشکیل یافته بود، می بایست بر جریان متارکه نظارت کند. این مأموران قبلاً در کمیسیون متارکه اورشلیم که کوشش بیشمیری بود برای ترك مخاصمه در آن شهر، کار کرده بودند. کمیسیون نامبرده نه عده کافی عضو داشت (بعدها فقط هفتاد عضو) و نه وسایل لازم برای اجرای محدودیتهای مقرر، اما برنادوت می بایست آنچه را که در دسترس بود به کار برد. مهمتر از همه اینکه هم اسرائیلیها و هم اعراب در مورد آتش بس حقهایی برای خود منظور داشته بودند. اسرائیلیها قبلاً تذکار داده بودند که مهاجرت البته ادامه خواهد یافت، هرچند برنادوت اصرار ورزیده بود که مهاجران جدید نه باید بسیج شوند و نه تعلیم یابند. اسرائیلیها همچنین به برنادوت اطلاع داده بودند که تدارکات اورشلیم را از اراضی به دست آمده در دوران نبرد تأمین خواهند کرد، و این بامنتور میانجی سازمان در این باره که مایحتاج اساسی در شهر در پایان متارکه نباید از ابتدای آن بیشتر باشد، مغایر بود. اسرائیل به هیچ وجه قصد دست کشیدن از راه جدید یا منع ورود اتباع جدید را به شهر، نداشت. اعراب نیز برای خود شرایطی قائل شده بودند. مهمترین شرط آنان این بود که اگر فلسطین تبدیل به یک کشور عربی با مهاجرت محدود یهودیان نشود، جنگ تجدید خواهد شد. برنادوت بادستیاران معدودی که در اختیار داشت بیش از اینکه یک متارکه بیست و هشت روزه برقرار کند - متارکه ای که هر دو طرف آن را به حال خود مناسب دانسته بودند - کار دیگری نتوانست انجام دهد. این کار پس از شش ماه ناتوانی دیپلماتیک، به قدر کافی موفقیتی محسوب می شد.

در حالی که برنادوت اقداماتی برای بسط آرامش موقت آماده کردن یک زمینه مشترک برای بحث، و تهیه یک طرح سازش، به عمل آورده بود، هم اعراب و هم اسرائیلیها تهیه های مفصلی برای دور دوم جنگ می دیدند. هیچ یک از دو

طرف کوچکترین قصدی برای وفادار ماندن به قرار داد آتش‌بس نداشتند، زیرا که چنین کاری متضمن شکست بعدی بود. برنادوت نمی‌توانست متارکه را به‌معرض اجرا درآورد، و هیچ‌یک از طرفین به‌حسن‌نیت طرف دیگر اعتقاد نداشت. چهار هفته نبرد، که در نتیجه فرسودگی جنگجویان به‌رکود انجامیده بود، هیچ‌یک از آنها را متقاعد نساخته بود که در نتیجه مذاکره می‌توان راه حلی یافت، اعراب و اسرائیل نمی‌خواستند که از آرزوهای خود دست بکشند. حتی قبول متارکه صداهاى خشمناکی از هرسو بلند کرده بود. در اسرائیل ایرگون و لچی آتش‌بس را تسلیم بلاشرط می‌دانستند. حتی بسیاری از اتباع اسرائیل که نسبت به دولت موقت داوید بن - گوریون وفادار بودند عقیده داشتند که شرایط متارکه به‌نفع اعراب است. این عقیده مخصوصاً در اورشلیم، که در آن کمیسیون متارکه در مورد جلوگیری از تقویت نیروها خیلی سختگیری می‌کرد، قویتر بود. ساکنان کشورهای عرب، که پیوسته اخبار پیروزی ارتشهای خود را در روزنامه‌ها می‌خواندند و از شنیدن کوچکترین خبری درباره حقایق محروم بودند، نمی‌توانستند بفهمند که دولتهایشان پیروزی کامل را در آخرین لحظه خراب کرده‌اند. ارتشهای عرب در اورشلیم و خارج تل‌اوئو بودند و انبوهی از آنان نیز در جلیله موضع‌داشتند. بدین‌گونه بسیاری از اعراب در خاورمیانه تصور می‌کردند که متارکه نوعی خدعه است و آمالشان را دستخوش خطر می‌سازند.

کسانی که به‌مراکز قدرت یا فقط به‌خطوط جبهه نزدیک بودند، می‌دانستند که متارکه لااقل از لحاظ نظامی لازم است. هردو طرف در ۱۱ ژوئن نزدیک به فرسودگی بودند. اعراب «پیروزمند» نه‌تنها قدرت تعرضی خود را از دست داده بودند بلکه شاید قابلیت دفاع از فلسطین را نیز فاقد بودند. این عقیده نظامیان بود و تقاضای آنها برای اعزام نیروهای تقویتی سیاستمداران عرب را واداشت که متارکه را بپذیرند. اسرائیلیها به‌سبب احتیاطات دیپلماتیک، در قبول پیشنهادهای آتش‌بس مساعدتر بودند ولی متارکه ۱۱ ژوئن را به‌علل صرفاً نظامی بااکراه پذیرفتند. هاگانا رمق خود را در جنگ کشیده بود و موشه‌کارمل متارکه را مانند یک «موهبت آسمانی»^۳ تلقی کرد. برنادوت شاید گمان می‌کرد که متارکه نخستین قدم به‌سوی سازش است، ولی اعراب و اسرائیلیها بهتر به‌حقیقت امر واقف بودند. در عرض چهار هفته هیچ‌گونه تصمیم نظامی نهایی ممکن نبود، زیرا هیچ‌یک از دو طرف وسایل لازم را برای تحصیل پیروزی نداشتند. اما هردو طرف امیدوار بودند که آن وسایل را می‌توان در چهار هفته بعد به‌دست آورد. حل مسئله فقط بااعمال قوه ممکن بود. بنابراین نظارت کمیسیون متارکه سازمان ملل متحد تاحد زیادی مسخره به‌نظر می‌رسید، و کار آزار دهنده‌ای بود که برای پرهیز از مشکلات آن کوشش فوق‌العاده‌ای لازم می‌نمود. کمیسیون کاری جز اقدامات جزئی برای نظارت نمی‌توانست بکند، در حالی که برنادوت در جست‌وجوی سازش دیپلماتیک بود.

اسرائیلیها به‌این موضوع که احتمالاً ممکن است سازشی به‌وجود آید، ایمان نداشتند. اگر برنادوت یا سازمان ملل متحد می‌توانستند طرح قابل قبولی تهیه کنند، بن-گوریون خوشحال می‌شد؛ اما پس از چهل سال معلوم شد که چنین طرحی فقط در عالم تئوری دیپلماتیک وجود دارد. اگر برنادوت می‌توانست اعراب را وادار به‌تمدید مدت آتش‌بس کند، بن - گوریون هم‌ناچار آن را می‌پذیرفت، هرچند بااکراه؛ اما اینکه اعراب ممکن بود برآورده شدن آرزوهای خود را به‌تعویق اندازند، امری نامحتمل می‌نمود. همان‌گونه که در ماههای پیش نیز چنین بود، تمام قدرت

بن - گوریون صرف تهیه ترتیبات جنگ می‌شد. ماههای گذشته طاقت‌فرسا بود و هاگانا به استراحت، تقویت و تجدید سازمان احتیاج داشت. بن - گوریون نیز معتقد بود که اصلاحات زیادی در ماهیت و ساختمان ارتش مدتها به تأخیر افتاده است. سرانجام استقلال خطرناک ایرگون و لچی می‌بایست پایان یابد. اسرائیل نمی‌توانست با ارتشهای خصوصی و تیپهای «اختیار سرخود» جنگ را از سر گیرد، همان‌گونه که قادر نبود با توپخانه و هواپیماهای کوچک تعمیر شده بجنگد.

وقتی که فرماندهان تیپ در ۱۱ ژوئن در تل‌اوویو گرد آمدند تا اوضاع چهار هفته قبل را بررسی کنند، آنچه که برمحیط کنفرانس غلبه داشت، نظری به امور گذشته بود نه تنظیم طرحی برای آینده. اما گزارشهای مایوس‌کننده آنها عظمت تهیه‌های لازم برای دور دوم جنگ را نشان می‌داد. تمام فرماندهان از ادامه جنگ خسته شده بودند. سربازانشان متحمل تلفات زیاد شده بودند و موفقیت‌های تاکتیکی‌شان تحت الشعاع ناکامی‌هایشان قرار گرفته بود. ارتش فرسوده شده و منابع آن از سرباز تا مواد جنگی همه به مصرف رسیده بود. تیپ هارل ۲۲۰ کشته و ۶۱۷ زخمی داده و فقط ۲۰۰ سرباز کارآمد برایش باقی مانده بود. تیپ هفتم که تازه تشکیل یافته و تحت فرماندهی شلوموشامیر *Shlomo Shamir* قرار داشت، در لاترون سخت صدمه دیده بود. همین امر در مورد سایر تیپها صدق می‌کرد. در همه جا مهمات بدون هیچ‌گونه احتیاطی برای روز مبادا، به مصرف رسیده بود. همه نوع اشتباه به وقوع پیوسته بود و بسیج افراد غالباً باهرج و مرج توأم بود. سربازان بدون لباس‌خوب، بدون مرخصی و بدون اطمینان از مرتب بودن معاش خانواده‌هایشان یا حتی امنیت آنها، جنگیده بودند. در امور تاکتیکی مشکلات شدید وجود داشت. همکاری میان تیپها در بخش اورشلیم، در جزر و در جنین، ضعیف بود. در اورشلیم غیر نظامیان از شالیتی‌یل ناراضی بودند و از دست رفتن شهر قدیم و عدم جلوگیری از غارت اموال، ناخشنودشان ساخته بود. نبردهای لاترون بد اداره شده بود و عده زیادی از مردم درباره لزوم آن شك داشتند. تمام فرماندهان تیپها تأکید می‌کردند که سربازانشان باید تقویت شوند و تجهیزاتشان تجدید گردد و سربازانشان استراحت کنند. بالاتر از همه اینکه تجهیزات سنگین می‌خواستند و حداقل تقاضایشان این بود که اگر تانک وجود ندارد، توپ ضدتانک باید برایشان تهیه شود. فرماندهان، که از جنگ سرخورده و در شرایط سخت و خطرناکی با اسلحه اسقاط جنگیده بودند، می‌گفتند که فقط يك معجزه بزرگ ممکن است اسرائیل را نجات دهد.

بن - گوریون به آنها اطمینان داد که هرچند وقوع معجزه‌ای بعید به نظر می‌آید، ولی به هر حال روی خواهد داد و ارتش اسرائیل در ظرف يك ماه چنان تغییر خواهد یافت که گویی بکلی عوض شده است. روزهای کوکتیل مولوتوف، توپهای ۶۵ میلیمتری بدون آلات نشانه، کامیونهای بازره دست‌ساز، خواهد گذشت و تعداد نفرات ارتش سه برابر خواهد شد، با اسلحه‌ای که با سلاحهای اعراب قابل مقایسه خواهد بود. تجهیزات تقریباً افسانه‌ای که مدتها مورد انتظار بود، پی‌درپی وارد اسرائیل می‌شد. هرچند که ارتش در چهار هفته ۶۰۰۰۰ سرباز خواهد داشت، تغییر عمده در تجهیزات جدید خواهد بود نه در عده افراد. توپهایی تقریباً برابر با توپهای بیست و پنج پاوندی لژیون عرب در دسترس خواهد بود. زرهپوش، جیپ و تانک حقیقی به ارتش قدرت ضربتی بیشتری خواهد داد. تفنگ و مسلسل سبك بیش از تعداد کافی تهیه خواهد شد و افزایش زیادی در خمپاره‌اندازهای سنگین و سلاحهای ضد تانک مشهود خواهد شد. یکی از جالبترین تغییرات در

نیروی هوایی رخ خواهد داد. از ۲۳ آوریل، وقتی که نخستین قرارداد برای ده فروند مسرشمیت ۱۰۹ با چکها امضا شد، عمال اسرائیلی فعالیت خود را افزایش دادند. حتی در طی جنگ چهار هفته‌ای، برخی از هواپیماهای جدید رسیده بودند ولی در مدت متارکه تقویت نیروی هوایی ادامه یافت و در ۱۴ ژوئیه به یک حمله هوایی بادزهای پرنده بر قاهره منتهی شد. این حمله در سر راه هواپیماها و پیش از رسیدنشان به خاک اسرائیل، اجرا شد. سرتیپ خاییم لادکین *Chaim Ladkin* فرمانده این نیروی هوایی جدید بود که مجموعه‌ای از هواپیماهای نظامی مختلف را تشکیل می‌داد. یک نیروی دریایی اسرائیلی نیز به فرماندهی ناخدا دوم مردخای لیمون، از چند کشتی به زحمت فراهم شده، از جمله دو توپدار، تشکیل شده بود. در ضمن سایر عمال اسرائیل هنوز در کار بودند، به خرید توپ و بنزین در مکزیک مبادرت می‌کردند و از هواپیماهای اسلحه قاقاق وارد می‌کردند. اسلحه و مهماتی که در آوریل و مه وارد اسرائیل می‌شد آن قدر کم بود که به آب باریکی شباهت داشت، اما تا ماه ژوئیه به سیلابی همانند شده بود.

بیش از تمام فعالیت‌های «قاقاق‌گرانه» عملیات «دزدی دریایی» *Operation Pirate* وسعت شبکه جاسوسی اسرائیل را که از مزایای مهم آن کشور جدید محسوب می‌شد، فاش می‌سازد. در ۱۹۴۸ چکها مانند سابق روی خوشی به اسرائیل نشان نمی‌دادند. در اوایل آن سال پراگ به یک هیئت سوریه‌ای به رهبری سرگرد فواد مردم *Mardam* مقداری اسلحه و مهمات، شامل ۸۰۰۰ تفنگ، ۱۰ میلیون فشنگ و نارنجک، و مقداری مواد منفجره، فروخت. این خرید آن قدر اسلحه سبک فراهم می‌آورد که استعداد ارتش آزادیبخش عرب را دو برابر سازد. اسلحه و مهمات مزبور در یک کشتی رودپیما که در رود دانوب کار می‌کرد حمل و به بندر براتیسلاوا رسانده شد. در آن محل عمال هاگانا همزمان با محموله اسلحه وارد شدند و به مقامات بندر رشوه دادند تا حرکت کشتی را به تعویق اندازد. سرانجام با وجود اشکال تراشی های پی‌درپی، سرگرد مردم اسلحه را به مقصد بندری در ساحل دریای آدریاتیک در نزدیکی قیومه، حرکت داد. اما پیش از اینکه بتواند تمام آنها را وارد یک کشتی اجاره‌ای ایتالیایی به نام لینو *Lino* کند، جهودان یوگسلاوی بسیاری از تفنگها را با تفنگهای بیفایده عوض کردند. وقتی که لینو سرانجام به راه افتاد، سرگرد مردم به توفان برخورد و مجبور شد که در بندر ایتالیایی باری *Bari* توقف کند. یک هواپیمای هاگانا که کشتی را تعقیب می‌کرد، تغییر مسیر آن را به فرمانده عملیات «دزدی دریایی» اطلاع داد. بزودی پس از پهلو گرفتن لینو، یک مرد قورباغه‌ای پالماخ یک مین به آن بست. انفجار سوراخی در کشتی ایجاد کرد و کشتی در بستر کم عمق بندر باری به گل نشست.

عزم سرگرد مردم سست نشد. او قسمت عمده محمولات سوریه را، از جمله تفنگها را، در برد ولی در اجاره کردن یک کشتی دیگر به مشکلات زیاد برخورد. کشتی‌داران ایتالیایی قبلاً از منفجر شدن و غرق گشتن لینو خبر داشتند و اخطارهای «خیرخواهانه»ی عمال هاگانا هرگونه اشتیاقی را که برای بردن نفع فوری از سوریه وجود داشت، کاهش داد. بالاخره سرگرد مردم ناخدای کشتی الجیرو *Algiro* را راضی کرد که اسلحه را حمل کند. در ۲۰ اوت، وقتی که الجیرو عازم بیروت شد، سرگرد مردم تاحدی مطمئن شد که مأموریت خود را انجام داده است. ۴ اما چنین اطمینانی بیموده بود. در کشتی الجیرو دو مهندس بودند که هردو اسرائیلی و از مأموران عملیات «دزدی دریایی» بودند. به محض اینکه الجیرو وارد آبهای بین‌المللی شد، «مهندسان» بهانه‌ای برای متوقف ساختن موتورهای کشتی پیدا

کردند. تقریباً بلافاصله پس از این واقعه يك قايق ماهیگیری با دو «افسر سوری» که ظاهراً برای پاس‌وری محمولهٔ اسلحه از دمشق مأمور شده بودند، در کنار کشتی توقف کرد. ناخدای ایتالیائی اعتبارنامه‌های آنان را پذیرفت و به کشتی راهشان داد. الجیرو يك بار دیگر به راه افتاد. اعضای «سوری» پالماخ يك فرستندهٔ رادیو در کشتی نصب کردند و بنای پخش خبر را به يك زبان عجیب که ناخدای ایتالیائی تصور کرد عربی است، گذاشتند. اما این زبان عبری بود و آن دو نفر با آن دستورهای به نیروی دریایی اسرائیل می‌دادند. چند روز بعد، نزدیک جزایر دودکانز *Dodecanese* دو ناو اسرائیلی در کنار کشتی ایتالیایی ظاهر شدند، اسلحه و سرنشینان آن را منتقل ساختند و سپس الجیرو را غرق کردند.

«عملیات دزدی دریایی»، با در نظر گرفتن موانع، یکی از مؤثرترین عملیات جنگی بود. آنچه در این عملیات مهم بود عبارت بود از بهره‌برداری وسیع از شبکهٔ عمال اسرائیل، تماس‌های آنان، قدرتشان در اجرای عملیاتی که مستلزم ابراز مهارت کارشناسان تخریب در زیر آب بود، هواپیماهای گشتی غیر قانونی، و دوستان یهودی مقیم اروپای شرقی. عملیات مشابهی باعث ایجاد شبکه‌ها و تماس‌های دائمی در سراسر جهان شد. تشکیلات جاسوسی اسرائیل و عملیات پنهانی آن از همان ابتدا بسیار جالب بود. در سالهای بعد اسرائیلیها یکی از بهترین سازمانهای جاسوسی را در جهان به وجود آوردند که از حیث قدرت و اهمیت فقط پایینتر از سازمانهای جاسوسی چند کشور بزرگ بود. در تابستان ۱۹۴۸ بزرگترین اشتغال دستگاه جاسوسی اسرائیل در خارج خاورمیانه عبارت بود از مبارزه با خرید اسلحه از طرف اعراب. در ۱۱ ژوئن در تل‌اوئو فرماندهان اسرائیلی که بادیست خالی و عزم راسخ بر ضد اعراب جنگیده بودند به زحمت می‌توانستند تصور کنند که این‌گونه عملیات جاسوسی چه تغییرات شگرفی در ارتشهای آنان پدید خواهد آورد. نه تنها تجهیزات آن ارتشها بلکه حتی ماهیت هاگانا نیز در شرف تغییر بود. در ۲۸ مه ارتش جدید کشور تشکیل یافته بود. این ارتش زاهال *Zahal* یا «نیروی دفاعی اسرائیل» نامیده می‌شد؛ اما تیپهای قدیمی هاگانا نیز تا هنگام متارکه به جنگ ادامه داده بودند. بنا بود که زاهال بابسجج جدید و سربازگیری از مهاجران تازه‌وارد، بسیار توسعه یابد. ادارهٔ بسجج نیروی انسانی تمام مردان میان هفده تا پنجاه و پنج ساله را احضار کرده بود. تمام مردان مقیم زیستگاهها از هجده تا سی و شش ساله می‌بایست یادر زاهال خدمت کنند و یادر کارهای کشاورزی مورد استفاده قرار گیرند. تمام هفده ساله‌ها برای يك آموزش دو ماهه احضار شده بودند. بزودی مردان سی و شش تا چهل و دوساله می‌بایست برای اشتغال به امور کارگری احضار شوند. مهاجرت ادامه یافت و عدهٔ زیادی سرباز از خارج گرفته‌شد. این سربازان جدید را «گاهال» *Gahal* می‌نامیدند. مهمترین مهاجران داوطلبان نظامی بودند که قبلاً تعلیم یافته و در جنگ جهانی دوم کارآزموده شده بودند. اینها را «ماهال» *Mahal* می‌گفتند. سرانجام سربازان خارجی از پنجاه و دو کشور آمدند و ۱۸ درصد زاهال را تشکیل دادند. ورود پی‌درپی یهودیان از خارج زمامداران اسرائیل را مطمئن ساخت که استعداد قسمتها، که ابتدا بیش از کسری از جدولهای سازمانی روی کاغذ را تشکیل می‌داد، به حد واقعی خود خواهد رسید. پرکردن کسری تیپ هفتم و تیپ ادد *Oded* ممکن بود. يك تیپ زرهی پالماخ تشکیل شد. بزودی آموزشگاههای گروهبانی تأسیس شد، برنامه‌های آموزشی برای خدمات کمکی و حتی يك برنامه پلیس نظامی، بزودی تنظیم گشت. در اول ژوئن دانشکدهٔ نیروی دریایی گشایش یافت. سربازان ماهال به‌عدهٔ زیاد وارد نیروی

هوایی شدند. چون محدودیتهای زمان انگلیسها وجود نداشت و حملات هرروژه اعراب هم از میان رفته بود، زاهال باکمال سرعت بهاستخدام کردن، مسلح ساختن و تعلیم دادن سربازان پرداخت. فرماندهان هاگانا که در ابتدای متارکه بسیار بدبین بودند، بزودی خود را دارای سربازان و سلاحهای متعدد یافتند.

بن - گوریون هرگز شك نداشت که تغییر استعداد و تجهیزات ارتش اسرائیل عملی خواهد شد. آنچه که مورد تردید او بود اینکه آیا زاهال بدون تغییرات زیاد در ساختمان فرماندهی خود، مؤثر خواهد بود یا نه. آن تشکیلات سابق که سلسله مراتب منظمی در آن وجود نداشت، میبایست از میان برود. عدم موفقیتهایی که او مستقیماً به خودسریهای پالماخ و هاگانا نسبت میداد، میبایست از میان برود. نخستین اقدام او در این مورد عبارت بود از برداشتن گامهایی برای حرفه‌ای کردن زاهال، و این کار البته بامخالفت مضطربانه پالماخ روبه‌رو شد. او مقرر داشت که اونیفورمهای معین، درجات و علائم مشخص برای افسران، تفاوت در مبالغ حقوق، سالنهای غذاخوری برای افسران، و حتی يك دژبانی منظم، برقرار شود. دیگر به آخر عمر پالماخ چیزی نمانده بود. پالماخ و هاگانا این تغییرات را با اکراه هضم کردند، اما بحران حقیقی وقتی آغاز شد که مسئله فرماندهی پیش آمد. بن - گوریون تصمیم گرفته بود اسرائیل گالیلی رئیس‌اسمی ستادکل و یاکودری رئیس ستاد گالیلی را به نحوی که موجب رنجششان نشود، برکنار کند. بدین سبب به همان تدریج که بن - گوریون در کار تهیه طرحهای تاکتیکی تسلط می‌یافت، وظایف این دو نفر مبهم‌تر می‌شد. بن - گوریون همچنین می‌خواست که جای بسیاری از فرماندهان تیپ را به افسران تعلیم‌دیده در بریتانیا بدهد - حتی فرماندهان قدیمی هم با این نکته موافق بودند که جدول سازمانی سابق باید عوض شود، اما عده کمی از فرماندهان هاگانا معتقد بودند که عقاید و انتصابات بن - گوریون مطلوب است.

بن - گوریون بی‌پروا به تجدید سازمان ادامه داد. او می‌خواست که کشور به جای ناحیه‌های تیپی که قبلاً وجود داشت، به سه جبهه تقسیم شود. او به ستاد کل اطلاع داد که می‌خواهد مردخای ماکلف فرماندهی جبهه مرکز و شلوموشامیر فرماندهی جبهه جنوب را عهده‌دار شود. هیچ‌يك از این دو از فرماندهان قدیمی نبودند. مخالفت با تصمیمات بن - گوریون به رهبری ایگال یادین که زیردست زوی ایالون Zvi Ayalon معاون ستاد ارتش ریاست قسمت طرحهای عملیاتی را عهده‌دار بود، آغاز شد. یادین با طرح سه جبهه‌ای موافق بود ولی می‌خواست که ایگال الون فرمانده پالماخ به فرماندهی جبهه جنوب و شیمون اویدان به فرماندهی جبهه مرکز، تعیین شود. کار مخالفت منحصر به ترفیعات و شخصیتها نبود؛ عدم توافق میان بن - گوریون و یادین مربوط به تمام امور جنگ چهار هفته‌ای و پیشنهادهایی بود که برای دومین دوره جنگ داده می‌شد. یادین و هاگانا معتقد بودند که بیصبری بن - گوریون و استبداد رأی او در مورد اورشلیم بود که موجب شکست عملیات لاترون شد. در جریان مشاجرات شدید درباره تقدم کارها و مسئله شخصیتها، بن - گوریون از یادین خواستار اطاعت کامل شد و حتی تهدید کرد که در غیر این صورت او را تسلیم دادگاه نظامی خواهد کرد. یادین فوراً استعفا داد و تمام اعضای ستاد به او تاسی کردند. بن - گوریون از قبول استعفاها امتناع کرد و ستاد کل از پس گرفتن آنها سر باز زد.

به منظور رفع بحران فرماندهی، کمیته‌ای مرکب از وزیران تشکیل شد تا به موضوع رسیدگی کند. روزها گذشت بی‌آنکه توصیه‌ای از طرف کمیته بشود، و حال آنکه اعضای مستعفی ستاد کار تشکیل نیروی زاهال را ادامه می‌دادند. مانع

عمده این بود که هیچ‌گونه تهیه‌ای در مورد تعرضهای آینده اسرائیل نمی‌توانست انجام گیرد مگر اینکه زاهال دارای يك فرمانده واحد بشود که می‌بایست گالیلی، یادین یاخود بن - گوریون باشد. بالاخره يك نفر می‌بایست تصمیم نهایی را بگیرد. سرانجام در بامداد ۷ ژوئیه کمیته گزارشی تسلیم نمود که به‌طور خلاصه از گالیلی به‌عنوان رهبر کل ارتش، به‌زیان بن - گوریون که وزیر دفاع بود، پشتیبانی می‌کرد. همان شب بن - گوریون در نامه‌ای که طی آن از تصمیم کمیته انتقاد کرده بود، تهدید به استعفا کرد:

«به منظور تلف نکردن وقت ذیقیمت دولت، من تقاضا می‌کنم که سازمان وزارت دفاع را - اگر قصدتان این است که من عهده‌دار آن باشم - کنار گذارید.»^۵

کمیته تشخیص داد که خیلی تند رفته است. بن - گوریون هر قدر هم که آزاردهنده و مستبد بود و به این صفت خود ادامه می‌داد، اسرائیل نمی‌توانست بی‌وجود او پایدار باشد. آنگاه بن - گوریون پیشنهاد کرد که يك کمیته «جدید»، که وظایفش مبهم باشد، ممکن است مورد قبول واقع شود. یادین و آیالون موافقت کردند که اوامر دولت جدید را اطاعت کنند، یعنی استعفای خود را پس بگیرند. بن - گوریون و یادین باهم بر سر فرماندهان موافقت کردند. قرار شد که فرماندهی جبهه مرکزی وجود نداشته باشد، اما یادین فرماندهی آلون را برای عملیات لیدا Lydda تأمین کرد، و بعداً معلوم شد که این کار مقرون به‌صلاح بوده است. اما بن - گوریون از سایر جهات نظر خود را از پیش برد. بالاتر از همه اینکه قرار شد زاهال به يك ارتش معمولی تبدیل شود.

بن - گوریون همچنین به ایجاد يك فرماندهی واحد در يك ناحیه که به قدر نواحی دیگر حساس بود ولی تاحدی با آنها فرق داشت، نیز علاقه‌مند بود. سالها روابط میان آژانس یهود از يك طرف و ایرگون و لچی از طرف دیگر، تیره بود. بن - گوریون سیاستها، شخصیتها و روشهای افراطیان را بسیار ناپسند می‌دانست. آژانس یهود، که به‌طور عمده تحت تسلط دست چپها قرار داشت، از عملیات وحشت‌انگیز و منطق فاشیستی ایرگون متأسف بود، و ادعای مغرورانه ایرگون از این حیث که خود را پیشتاز نهضت صهیونیسم می‌دانست، دیگر صهیونیستها را متغیر می‌ساخت. ایرگون غالباً آژانس یهود را متهم می‌کرد به اینکه ملایمت را به حد خیانت رسانده است. ایرگون نمی‌توانست فراموش کند که در گذشته هاگانا برای برانداختن ایرگون با انگلیسها همکاری کرده است. در جریان جنگ بی‌اعلان، خصومت متقابل چندان تخفیف نیافته بود. فرماندهان هاگانا قتل عام دیر یاسین را بانفرت می‌نگریستند و قابلیت ایرگون را حقیر می‌شمردند. ایرگون به بن - گوریون شك داشت و گمان می‌کرد که اگر فرصت یابد همه چیز را به‌بهای نازلی خواهد فروخت. با این حال قراردادی منعقد شد که به‌موجب آن واحدهای ایرگون در همه‌جا بجز اورشلیم مانند سازمانهای مستقلی جزء زاهال شدند. پس از ۱۵ مه بن - گوریون معتقد شد که دیگر احتیاجی حتی بهانه‌ای برای وجود ایرگون وجود ندارد. او به‌همان اندازه که مایل بود با وجود اکراه پالماخ، آن را در برنامه وحدت ارتش بگنجانند، همان قدر نیز می‌خواست که استقلال ایرگون را به عنوان يك عامل مستقل نظامی، محو کند. تاملاتی که ایرگون بازاهال همکاری می‌کرد اما در آن ادغام نمی‌شد، بن‌گوریون ناخرسند بود ولی جز اینکه منتظر فرصت باشد، کاری نمی‌توانست بکند.

در دوره متارکه فرصت محو ایرگون از لحاظ نیروی نظامی سرانجام به‌دست

آمد. بن - گوریون فوراً از این فرصت استفاده کرد و مورد پشتیبانی دولت و زاهال قرار گرفت. در ۱۱ ژوئن يك كشتی ۴۰۰۰ تنی تانك پیاده‌کن که به آتالانتا *Atalanta* تغییر نام یافته بود، از بندر دبوک *Port de Bauc* نزدیک مارسی به سوی حیفا روان شد. آتالانتا يك كشتی حامل اسلحه برای ایرگون بود که توسط عمال ایرگون در اروپا خریداری شده بودند. در این كشتی صدها داوطلب جدید که برای ایرگون استخدام شده بودند، و نیز ۵۰۰۰ تفنگ و تعدادی مسلسل و اسلحه ضد تانك و مهمات، حمل شده بود. این كشتی به فرماندهی ابراهام استاوسکی *Abraham Stavsky*، که يك شخصیت ستیزه‌جوی فلسطینی بود، پیش‌از اینکه مذاکرات میان ایرگون و دولت اسرائیل در مورد سرنوشت محموله آتالانتا پایان یابد، به‌راه افتاده بود. رهبران ایرگون اصرار داشتند که ۲۰ درصد اسلحه باید به اورشلیم حمل شود و بقیه برای گردانهای ایرگون در سازمان زاهال فرستاده شود، زیرا که به قول رهبران مزبور آن گردانها درست مسلح نبودند. ایرگون اسلحه مورد بحث را خریده، قسمت‌های مختلف آنها را سوار نموده و حمل کرده بود، و رهبران ایرگون تاحدی خود را در تعیین سرنوشت سلاحها ذیحق می‌دانستند. بن - گوریون مصمم بود که نگذارد دولت کشور جدید بامخالفان خود سازش کند. چنین سازشی نه‌تنها يك موضوع حیثیتی بود، بلکه مسلح کردن دشمن آینده نیز بود. با این حال دولت حاضر به سازش شد، بیست درصد اسلحه ممکن بود به اورشلیم فرستاده شود ولی بقیه می‌بایست مستقیماً به زاهال داده شود. مشکل به نظر می‌رسید که دولت انتظار قبول این دستور را از ایرگون داشته باشد. در ۱۷ ژوئن مذاکرات به شکست انجامید در ۲۰ ژوئن آتالانتا در کفر ویتکین *Kfar Vitkin*، واقع در بیست‌میلی شمال تل‌اوئو، به نزدیکی ساحل رسید.

شب هنگام بیشتر داوطلبان پیاده شدند و مقداری از اسلحه را با خود بردند؛ اما در سپیده‌دم ایرگونیستها دیدند که ساحل توسط سربازان زاهال، که مورد پشتیبانی توپخانه و ارابه‌های زرهپوش بودند، احاطه شده است. در نزدیکی کرانه دوناوچه نیروی دریایی به‌ناو آتالانتا که لنگر انداخته بود، نزدیک می‌شدند. چون نه ایرگون و نه دولت نمی‌خواستند کار اختلاف به شدت کشانده شود، ساعتها به مذاکرات مغشوش و شدید گذشت و هیچ‌يك از طرفین نمی‌خواستند که رأی خود را تغییر دهند. سرانجام کار به مجادله کشید و در بعد از ظهر ۲۱ ژوئن تیراندازی آغاز شد. آتالانتا شتابان در طول ساحل به سمت تل‌اوئو روان شد، در حالی که دو ناوچه آن را تعقیب می‌کردند. استاوسکی آتالانتارا صاف به طرف ساحل، درست در مقابل مهمانخانه کائته‌دان *Kaete Dan* مقر کمیسیون متارکه سازمان ملل متحد، پیش راند. استاوسکی ظاهراً امیدوار بود که بقیه اسلحه را خواهد توانست در برابر دیدگان مردم تل‌اوئو خالی کند. بن-گوریون نمی‌خواست که در برابر شاهد‌های عینی به‌زور متوسل شود؛ اما نمی‌توانست بگذارد که قدرت دولت در برابر مأموران سازمان ملل متحد و مطبوعات خارجی، متزلزل شود. اگر ایرگون او را مجبور به اعمال قدرت می‌کرد، او علی‌رغم رنج مبارزه داخلی و احتیاج ارتش به محموله آتالانتا، پاسخ ایرگون را بازور می‌داد. سربازان زاهال از تل‌اوئو فوراً به سوی ساحل روانه شدند و مواضع مسلسل و توپ تشکیل شد. قایق موتوری ایرگون در سپیده‌دم از محل آتالانتا به‌راه افتاد و تکیه‌گاهی در کرانه برقرار کرد. يك قایق موتوری دیگر به سوی ساحل به‌راه افتاد. يك مسلسل زاهال، شاید به‌نشانه اخطار، آتش گشود. قایق موتوری به سرعت يك مسیر کج و معوج اختیار کرد. در سراسر کرانه تیراندازیهای مبهم و درهم آغاز

شد. توپخانه زاهال يك گلوله در امتداد كناره آتالانتا آتش کرد، و شاید این هم برای اخطار بود، اما گلوله بعدی به آتالانتا اصابت کرد. يك صحنه باورنکردنی از جنگ جهود با جهود به وجود آمده بود، در حالی که ساکنان شهر، مأموران سازمان ملل متحد، و خبرنگاران خارجی روی ایوانها و بامها به تماشا ایستاده بودند. آتالانتا آتش گرفته و استاوسکی کشته شده بود. سربازان ایرگون در ساحل، در حالی که توسط سرنشینان زنده مانده کشتی که روی تخته پاره‌ها به طرف کرانه می‌آمدند تقویت می‌شدند، در محله منشیه *Manshieh* بین تل‌اوویو و یافا مجتمع شده بودند. مردم تل‌اوویو به زحمت می‌توانستند باور کنند که جنگ داخلی در گرفته است. در آن شب ایگال یادین و موشه شارت وزیر خارجه برای تشریح اوضاع با خبرنگاران خارجی ملاقات کردند. ایرگون هنوز بر قسمتی از ساحل و محله منشیه تسلط داشت. شارت به خبرنگاران گفت که دولت از تصمیم خود دست برنخواهد داشت.

موجودیت کشور در خطر است. ما بایک بحران داخلی روبه‌رو هستیم و تصمیم داریم که آن را رفع کنیم. کشور هرج و مرج سیاسی و نظامی را که از اعمال مخالفان شورشگر سرچشمه می‌گیرد، تحمل نخواهد کرد. مردم یهود بسیار نیازمند اسلحه هستند ولی بهتر است که سلاحها را شعله‌ور یابند تا آنها را در دست کسانی ببینند که حاضر به استعمالشان علیه کشور هستند، ما باید سیادت کشور و قدرت آن را در محترم شمردن تعهدات بین‌المللی حفظ کنیم.^۷

پس از يك شب آشفته و پرغوغا، ایرگون تصمیم گرفت که دست از مقاومت بردارد. مع هذا تل‌اوویو در وضع تحمل ناپذیری باقی ماند. حتی کسانی که پشتیبان بن - گوریون بودند، فکر می‌کردند که زندگی چهل نفر جهود بهای زیادی برای وحدت است. هرچند که بن - گوریون خود را در انحلال واحدهای ایرگون در زاهال ناتوان می‌دید، اقداماتی برای محدود کردن آن به عمل آورد. دولت سیاست دستگیری و توقیف افراد آن را پیشه کرد و در نتیجه نیروی مخالفت کننده ایرگون درهم شکست. هرچند بهایی که بن - گوریون برای این کار پرداخت بسیار گران بود، ولی تصور نمی‌کرد در برابر نتیجه‌ای که از آن عاید خواهد شد - یعنی قادر ساختن اسرائیل به آماده شدن برای دور دوم جنگ «در زیر يك لوای واحد و يك ارتش متحد»^۸ - گران باشد.

اعراب نیز بامسائل مربوط به ایجاد يك مقام واحد و يك ارتش واحد روبه‌رو بودند، هرچند که این مسائل به جنگ علنی منجر نشد. گرچه عامه مردم و تاحدی سیاسیون عرب تصور می‌کردند که متارکه جنگ یهودیان را نجات داده است، فرماندهان نظامی در جبهه می‌دانستند که ارتشهایشان برای دور دوم جنگ به اسلحه و افراد بیشتری احتیاج دارند. تنها ارتش سوریه از قبول متارکه کراهت داشت. در جاهای دیگر اعراب به همان اندازه به وقفه احتیاج داشتند که اسرائیلیها. لژیون عرب که ژنرال سرجان باگوت گلوب فرماندهی آن را برعهده داشت سخت در فشار بود و در گرماگرم نبرد تمام افسران و گروهبانان انگلیسی را که به عنوان مأمور در آن خدمت می‌کردند از دست داده بود. تا ماه ژوئن ذخایر مهمات آن تحلیل رفته و فقدان قوای احتیاطی باعث زحمت شده بود. هم مصریها و هم عراقیها به تجدید قوا و واحدهای تعلیم یافته احتیاج داشتند. آنچه که بیش از هرچیز مورد نیاز

بود، يك طرح جنگی واحد بود. ژنرال صالح سعیدالجبوری، رئیس ستاد عراق، گزارش داد که عدم توفیق اعراب نتیجه مستقیم فقدان يك فرماندهی واحد است. فرمانده اسمی، ملك عبدالله بن حسین پادشاه اردن، فقط برلژیون عرب نظارت می کرد. تمام واحدهای دیگر به طور مستقل عمل کرده بودند، هرچند که عراقیها به درخواست ملك عبدالله به اکراه وارد ناحیه مثلث شده بودند. برای موفق شدن در دور دوم جنگ، يك طرح حقیقی نبرد و همچنین عده زیادی تری سرباز و ساز و برگ لازم بود.

گرچه ژنرال الجبوری در اینکه عامل عمده در موفقیت محدود اعراب به عقیده او عدم وحدت بود حق داشت، ولی عوامل دیگری نیز در بین بود که او از آن غافل مانده بود. در برخی از پایتختهای عرب چندان علاقه ای به ماجرای فلسطین وجود نداشت و در همه جا از تهیه مقدمات تهاجم غفلت می شد. عده کمی از اعراب حاضر به اذعان این موضوع بودند که منابع نظامی مورد لاف و گزاف آنها در حقیقت بسیار کم و متفرق است، و حتی عده کمتری برای اصلاح وضع به اقدامات جدی دست می زدند. پس از شروع جنگ، شرکت لبنانیها در آن، آن قدرها از مرحله حرف تجاوز نکرد. مصریها بسیار محتاط بودند. عراقیها در ناحیه مثلث چندان کاری جز واکنش در برابر فشار اسرائیلیها نکردند. تفوق هوایی اعراب به هدر رفت. در هیچ جا ارتشهای عرب که دارای ساز و برگ بهتری بودند، حریف اسرائیلیها نشدند. اعراب در لا قرون و جنین با موفقیت دفاع کردند، و سوریها پیشرفتگی موضع خود را در جلیله خوب نگاه داشتند، اما اعراب در بهترین موفقیت خود فقط با اسرائیلیها برابر بودند. هرگاه اسرائیلیها کمترین قدرت بازخیزی از خود نشان می دادند، اعراب برای حفظ موازنه مجبور بودند به کوششهای شدیدتری مبادرت کنند. اگر بنا بود که اعراب به بدبختی نیفتند، می بایست در فرماندهی، در پایبند بودن به حقایق و در روش خود، تجدید نظر کنند.

بسیاری از اعراب گمان می کردند که این تغییرات را می توان انجام داد و در ماه ژوئیه ارتشهای عرب خواهند توانست بانبروهای که در ماه مه فراهم کرده اند با چابکی مخصوص که پس از رفع خستگی برایشان حاصل شده است، وارد دومین دور جنگ بشوند. ظاهراً هیچ کس بجز ملك عبدالله تشخیص نمی داد که در ماه ژوئیه اسرائیلیها به قدر ماه مه ضعیف نخواهند بود. شرایط تغییر کرده بود و اعراب خود را با تغییرات همگام نساخته بودند. هیچ کس بیش از ملك عبدالله از پیشرفت اسرائیلیها خبر نداشت. لژیون عرب که تنها مایه امید رژیم او بود، تلفات بسیار دیده بود. سربازان گلوب و وظیفه خود را خوب انجام داده بودند. تلفات آنها بسیار ولی عده اسیرانشان بسیار کم بود، گرچه افسران انگلیسی کشته شده بودند ولی لژیون هنوز قدرت رزمی خود را حفظ کرده بود. اما لژیون قوای احتیاطی نداشت. موج پناهندگان عرب در اطراف اورشلیم و در اردن وضع آشفته ای به وجود آورده بود. ملك عبدالله علتی برای دومین دور جنگ نمی دید، زیرا که فایده ای نداشت و ممکن بود تمام آنچه را که لژیون گرفته بود از کف آن برباید. حتی جذب ناحیه هایی هم که تسخیر کرده بود اشکال فراوان داشت. هیچ فرصت عملی برای او در میان نبود که تسلط خود را بر فلسطین افزایش دهد، و تقریباً به طور قطع لژیون او نخستین هدف اسرائیل واقع می شد. به این جهت ملك عبدالله خواستار دور دوم جنگ نبود زیرا که می دانست هم برای خود او بد است و هم برای تمام اعراب.

در ۲۷ ژوئن ملک عبدالله به قاهره رفت تا ملک فاروق و محمود فهمی نقراشی نخست‌وزیر مصر را متقاعد سازد که برای تجمیز مجدد لژیون عرب و تشکیل يك فرماندهی واحد با يك طرح عملیاتی قابل قبول مدت زیادی وقت لازم است، و در حقیقت می‌خواست که نقراشی دستور الغای جنگ را بدهد. نقراشی ابتدا نسبت به او ابراز همدردی کرد ولی بعد طفره رفت. برخلاف ملک عبدالله، او نمی‌توانست مستقلاً عمل کند زیرا که در برابر او صف‌آراییها و مخالفت‌های سیاسی از طرف عوام‌الناس، پادشاه، اخوان‌المسلمین، ارتش، و حزب خود او، آغاز می‌شد. با آنکه مصریها تدارکات لژیون عرب را که از کانال سوئز می‌گذشت تصرف کرده بودند، نقراشی به‌مشکل مهمات ملک عبدالله چندان اعتنایی نکرد. به‌ملك عبدالله اجازه داده نشد که از قرارگاه ارتش مصر دیدن کند، زیرا خود ملك فاروق هنوز چنین کاری نکرده بود. به‌طور خلاصه ملک عبدالله در قاهره هیچ‌کاری از پیش نبرد. نقراشی بیش از پیش یکدنگی می‌کرد. ملک عبدالله حتی بارقیب خود حاج امین‌الحسینی مفتی فلسطین نیز ملاقات کرد، اما نتیجه نگرفت. در ۲۷ ژوئن او با هواپیما سراغ رقیب خاندان خود، ملک ابن‌سعود پادشاه عربستان سعودی، رفت. این بار نیز او نتوانست علاقه به تعویق در عملیات را برانگیزد. عربستان سعودی برعکس ماوراء اردن چیزی نداشت که در دور دوم جنگ از دست بدهد. ملک عبدالله سپس به بغداد پرواز کرد تا نایب‌السلطنه عراق را ببیند. به او گفته شد که عراق می‌خواهد پس از خاتمه متارکه، جنگ با اسرائیل را از سر گیرد و نیروهای تقویتی عراق قبلاً به سوی ناحیه مثلث به راه افتاده‌اند. وقتی که اتحادیه عرب سرانجام برای اخذ تصمیم در قاهره تشکیل جلسه داد، ماوراء اردن تنها مانده بود.

سایر کشورهای عرب به‌دلایلی که مربوط به خودشان بود می‌خواستند وارد جنگ شوند. لبنانیها از اینکه خود را از جهان عرب جدا کنند، می‌ترسیدند. سوریها امیدوار بودند که بتوانند پیشرفتگی بیشتری در آن سوی رود اردن ایجاد کنند. مصر هم برای نفعی که نسبت به ملک عبدالله داشت و هم برای حمایت از اعراب فلسطین، مایل به ادامه جنگ بود. عراق يك جنگ خارجی مطابق میل مردم را دارای مزایای سیاسی می‌دانست. ماوراء اردن، که یکی از پنج کشور دیگر عرب بود، چاره‌ای جز تن دادن به دور دوم جنگ نداشت. ملک عبدالله می‌دانست که اگر اعراب فلسطین را رها کند به‌دست يك قاتل کشته خواهد شد. هنوز هیچ‌گونه وحدت فرماندهی و هیچ نوع احتمال همکاری وجود نداشت. حتی اگر تمام وعده‌های مربوط به افزایش ارتش‌های عرب عملی می‌شد، سرنوشت قوای ملک عبدالله از همه بدتر می‌بود. اگر تمام قدرت اسرائیلیها بر سر لژیون فرود می‌آمد، او انتظار چندان کمکی نمی‌توانست از برادران عرب خود داشته باشد.

اعراب کوشش‌های مجدانه‌ای برای تقویت قوای تهاجمی خود می‌کردند. بغداد عده سربازان عراقی در فلسطین را به‌قریب ۱۵۰۰۰ نفر افزایش داده و تدارکات آنها را با پانزده کاروان بزرگ تأمین کرده بود. بعداً برخی از این مهمات جدید به لژیون عرب تحویل شد و از مشکل تدارکات ژنرال گلوب‌کاست. ارتش آزادبخش عرب در فرماندهی لبنان ادغام شد. تا ماه ژوئیه پس از اینکه داوطلبان عراقی به نیروهای کشور خود ملحق شدند، بیش از ۲۰۰۰ تن از سربازان فوری الکاوکجی باقی نمانده بود؛ به‌علاوه بسیاری از چریک‌های محلی به‌خانه‌های خود رفته بودند. ارتش مصر به ۱۸۰۰۰ سرباز افزایش یافته بود، و این تمام ظرفیت نظامی مصر بود. سوریه به‌سربازگیری وسیعی دست زده بود، ولی تیپ موتوریزه سوریه در مرز جلیله در حقیقت تمام ارتش سوریه بود، در مصر و عراق تجهیزات انگلیسی

به موجب قراردادهای منضم به عهدنامه‌هایی که با انگلستان منعقد شده بود، هنوز می‌رسید و به فلسطین فرستاده می‌شد. نیروهای هوایی عراق و مصر قطعات یدکی خود را همچنان از آمادگاه‌های نیروی هوایی سلطنتی انگلستان دریافت می‌داشتند. گرچه تجهیزات اعراب بامعیارهای اروپایی تطبیق نمی‌کرد، ولی در پایان متارکه وضع عربها کمی بهتر از آن اسرائیلیها بود. عده سربازان آنها در میدان جنگ به ۴۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ می‌رسید؛ اما در مقایسه با وضعیتشان در ۱۵ مه، از اسرائیل عقب افتاده بودند. اگر بتوان به گزارشهای مأموران اطلاعات اعراب اعتماد کرد، در ماه مه اسرائیلیها ۶۰۰۰۰ سرباز خوش‌ساز و برگ در هاگانا داشتند مانند ماه مه هیچ‌گونه طرح عملیاتی واحد وجود نداشت، و باین حال شاهان و سیاستمداران عرب به این مسئله نمی‌اندیشیدند. تقریباً همه آنها انتظار موفقیت‌های شگرف داشتند. به گمان آنها دور دوم جنگ پایان کار اسرائیلیها بود.

در حالی که در دو سوی خط آتش بس هردو طرف به تقویت نیروهای خویش مبادرت می‌کردند، برنادوت مایوسانه می‌کوشید تا از دور دوم جنگ که اعراب مایل به شروع آن بودند و اسرائیلیها انتظارش را می‌کشیدند، جلوگیری کند. کمیسیون متارکه دریافته بود که فعالیت‌هایش فقط فورمالیته‌هایی هستند که سوء ظن هردو طرف را، که می‌کوشیدند تا به حال از محدودیتها بگریزند، جلب می‌کنند. در اورشلیم اسرائیلیها کوششهای کمیسیون را برای نگه داشتن جبهه به وضع ابتدای آتش بس، با بدگمانی می‌نگریستند. آنها می‌پنداشتند که اجرای مقررات جدید از صلاحیت کمیسیون خارج است و مقررات به این منظور وضع شده است که شهر را در حال گرسنگی نگه دارد، و تخطی اعراب بدون مجازات می‌ماند. دوو جوزف *Dov Joseph* فرماندار نظامی اسرائیل، که از بحرانهای محاصره طولانی به ستوه آمده بود، سرانجام ایمان به کمیسیون سازمان ملل متحد را از دست داد.

تجزیه و تحلیل اوضاع نشان می‌داد که همه چیز بسته به نظریه کمیسیون متارکه است و شخص با کمال تأسف در می‌یافت که این هیئت عملاً از اعراب جان‌گیری می‌کرد و در حقیقت به آنها اجازه می‌داد که خط‌مشی کمیسیون را تعیین کنند. اعراب به سهم خود به منتها درجه می‌کوشیدند تا جلو تدارکات ما را بگیرند یا لااقل آن را کند کنند، و روش الله مانند سازمان ملل متحد به آنها کمک می‌کرد.^۹

اعراب نیز چندان ایمانی به کمیسیون متارکه، که قادر به جلوگیری از مهاجرت اسرائیلیها و حمل اسلحه برای آنها نبود، نداشتند؛ به علاوه بیشتر اعراب هنوز از رأی سازمان ملل متحد دایر بر تقسیم فلسطین، خشمناک بودند. پس کمیسیون متارکه نمی‌توانست از کاروانهای عراقی، ورود اسلحه و مهمات به اسرائیل، عبور کاروانها از راه جدید به اورشلیم، یا رسیدن نیروهای تقویتی به مصریها در صحرای نگو، جلوگیری کند. نگه داشتن وضع نظامی به حال قبل از متارکه از عهده کمیسیون خارج بود. این عدم موفقیت حیثیت سازمان ملل را که برنادوت برای حفظ آن می‌کوشید، متزلزل کرد. او مجبور بود این حقیقت را که متارکه برخلاف انتظار او به نتیجه نرسیده و شاید نتوان آن را بدون جانشین ساختن چاره جالبی به جای جنگ، تمدید کرد، بپذیرد.

در ۲۷ ژوئن میانجی سازمان ملل متحد راه حلی را که از مدتی پیش اندیشیده

بود به عنوان اساس کلی برای مذاکرات، پیشنهاد کرد. برنادوت طرح خود را برپایه‌ای قرار داده بود که خود آن را مهمترین حقایق می‌دانست: موجودیت اسرائیل، کارآیی لژیون عرب، و مصالح بریتانیای کبیر. اما این راه حل باخواسته‌های هیچ یک از طرفین موافق نبود. هرطرف چیزی می‌خواست و مهمتر از همه اینکه تصور می‌کرد که می‌تواند آنچه را که می‌خواهد به دست آورد. ژوئیه ۱۹۴۸ مسلماً وقت مناسبی برای حل مسئله از طریق دیپلماسی یا مذاکره نبود. اعراب نمی‌خواستند هیچ نظری را بجز نظر خود، بپذیرند. اسرائیلیها نیز مایل نبودند چیزی را قبول کنند که کمتر از آن باشد که به زور اسلحه به دست آورده‌اند. در میان خشم و عصبانیت زمان جنگ و بدون يك نتیجه نظامی قطعی، هیچ کس توان آن نداشت که به يك طرح دیگر که در عرض دو هفته توسط يك فرد خارجی تهیه شده بود، توجه جدی مبذول دارد.

برنادوت وقایع چهارهفته جنگ را به دقت تجزیه و تحلیل کرده بود تا راه حلی که مطابق باواقعیت باشد پیدا کند. او پیشنهاد کرد که يك کشور فدرال از اسرائیل و ماوراء اردن تشکیل شود که اسرائیل هرگز نمی‌پذیرفت و متحدان عرب ماوراء اردن اجازه نمی‌دادند. طبق این پیشنهاد کشور فدرال مهاجرت نامحدود را به مدت دو سال آزاد می‌گذاشت، و بعد سازمان ملل متحد يك راه حل نهایی مشتمل بر مهاجرت آزاد یا محدود پیشنهاد می‌کرد. اما هیچ يك از اعراب مهاجرت یهودیان را تحمل نمی‌کردند و اسرائیل زیربار هیچ محدودیتی نمی‌رفت. پیشنهاد برنادوت شامل باز گشتن آوارگان عرب به میهن خود نیز بود.

این پیشنهاد طلیعه يك رشته نامحدود از پیشنهادهای دیگر بود. پیشنهادهای برنادوت درباره مرزها نیز به همان اندازه نامناسب بود. به موجب این پیشنهاد اسرائیل نگو و اورشلیم را از دست می‌داد و اراضی مغرب جلیله را به دست می‌آورد. بقیه به ماوراء اردن تعلق می‌گرفت. اما سایر کشورهای عرب وارد جنگ شده بودند تا از تأسیس يك کشور بزرگ ماوراء اردن جلوگیری کنند. اسرائیل در آن چهار هفته با موفقیت از اورشلیم دفاع کرده، از مدتی پیش غرب جلیله را اشغال نموده و مواضع خود را در نگو نگه داشته بود. مع هذا به موجب طرح برنادوت اسرائیل می‌بایست از مرزهایی که طبق تصمیم سازمان ملل به آن تعلق گرفته بود دست شوید و اورشلیم را نیز ترك کند. این تغییرات مرزی پیشنهادی هیچ کس را بجز ملك عبدالله راضی نمی‌کرد. کشور فدرال فقط می‌توانست مورد قبول ملك عبدالله باشد.

تا آنجا که کشورهای عرب و کشور اسرائیل تشخیص می‌دادند، مهمترین بهره برندگان از طرح برنادوت عبارت بودند از انگلیسها و متحدشان ملك عبدالله که هر دو آنچه را که نمی‌توانستند با دیپلماسی یا جنگ به دست آورند، با آن طرح تحصیل می‌کردند. به مصر هیچ چیز نمی‌رسید و قاهره در حقیقت می‌بایست جنوب فلسطین را تخلیه کند و آن را به ملك عبدالله که مورد حمایت انگلستان بود، تحویل دهد. سوریه می‌بایست پیشرفتگی جبهه خود را در جلیله از دست بدهد و با تهدید جذب در داخل قلمرو ملك عبدالله روبه‌رو شود. لبنان هیچ چیز به دست نمی‌آورد. عراق تنها نتیجه‌ای که می‌گرفت این بود که با اردن جدید که به حریف قوی پنجه‌ای تبدیل می‌شد، مواجه گردد. هر يك از دولتهای عرب مجبور می‌شدند که نه تنها از آرزوهای خود چشم پوشند بلکه آنچه را که به زحمت تحصیل کرده‌اند نیز از دست بدهند و با شخص جاه طلبی مانند ملك عبدالله سر و کار یابند که پیوسته برای حصول وحدت با شرایط تعیین شده از طرف خودش، موعظه می‌کرد. اتحادیه عرب،

باموافقت ملك عبدالله، طرح برنادوت را رد کرد.

اسرائیلیها نیز به همان اندازه منفی بودند: آنها می‌دیدند که اگر پیشنهاد برنادوت را بپذیرند باید قطعنامه سازمان ملل را درباره تقسیم فلسطین کنار گذارند و فتوحات نظامی اسرائیل را نادیده بگیرند، و علاوه بر آن تهاجم اعراب بيمجازات بماند وحتی اسرائیل به يك کشور فدرال تبدیل شود. در ۶ ژوئیه اسرائیل طرح میانجی سازمان ملل را رد کرد. کمتر دیده شده بود که بایک راه حل پیشنهادی تا این اندازه مخالفت شود.

برنادوت وقتی که پیشنهادهای خود را درباره مذاکره رد شده یافت، کوشید تا به تمديد متارکه اقدام کند. اعراب به این موضوع ذی‌علاقه نبودند. آنها یایک فلسطین عربی می‌خواستند و یا جنگ را ادامه می‌دادند، و این امر جایی برای سازش باقی نمی‌گذاشت. در ۸ ژوئیه میانجی سازمان ملل از روی بيمیلی دستور داد که کمیسیون متارکه پستهای خود را تخلیه کند. در همان روز که بیست و چهار ساعت به پایان متارکه باقی مانده بود، مصریان بی‌صبر نتوانستند بیشتر منتظر شوند. آنها توپهای خود را آتش کردند و به چند کیبوتص حمله بردند. دور دوم جنگ آغاز شده بود. برنادوت هرگز فرصت انجام وظیفه نیافته بود. اعراب نمی‌توانستند موجودیت اسرائیل را بپذیرند. مهمتر اینکه هیچ دلیلی نمی‌دیدند که آنچه را به دست آورده بودند، از دست بدهند. پس جنگ را از سر گرفتند، درحالی که بدبختانه در برابر زاهال که بسیار آماده شده بود، ناآماده بودند. در دومین دور جنگ اسرائیلیها قوای احتیاط و تجهیزات لازم را جهت اجرای يك عملیات تهاجمی بزرگ، دارا شده بودند. اعراب درجبهه‌های خود آن قدر سرباز داشتند که همان نبردهای مقطع را که قبلاً انجام داده بودند اجرا کنند اما بدون تفوق قبلی خود در نیروی زرهی، توپخانه و نیروی هوایی. علی‌رغم اخطارهای ملك عبدالله دایر براینکه اعراب نمی‌توانند به يك جنگ حقیقی مبادرت کنند، دولتهای قاهره، دمشق و بغداد تصمیم گرفته بودند که به مخاطره تن دهند، موانع را نادیده بگیرند و بجنگند.

آنچه که ملك عبدالله به‌طور مبهم دریافته بود و اسرائیلیها کاملاً تشخیص نداده بودند، این بود که موازنه قدرت در خاورمیانه بکلی برهم خورده است. در ماه مه ۴۰ میلیون عرب وفادار خاورمیانه توانسته بودند عده‌ای سرباز به‌جبهه اعزام دارند که از حیث تفوق عددی چندان مزیتی به اسرائیلیها نداشتند. در ماه ژوئیه باآنکه کفگیرها را به ته دیگ زده و تعهدات خود را دو برابر کرده بودند، نمی‌توانستند به پای اسرائیل برسند. تا آخر تابستان اسرائیل آن قدر قدرت نظامی به دست می‌آورد که نه تنها می‌توانست فلسطین را پاك کند بلکه کشورهای عرب را نیز تك تك یا جملگی، خرد نماید. حتی ملك عبدالله بدین نیز نمی‌توانست اهمیت چنین قدرتی را دریابد. عزیمت انگلیسها از فلسطین، که هنوز به‌طورکامل انجام نیافته بود، يك خلاء نظامی ایجاد کرده بود که پرکردن آن با ارتشهای کاغذی عرب امکان نداشت. وقتی که آنها وارد دومین جنگ شدند، حیثیت و دعاوی تمام ۴۰ میلیون عرب را به خطر انداختند. این تصور که اگر نمی‌توانستند جنگ را ببرند لااقل آن را نخواهند باخت، مصیبتبار بود. دور دوم جنگ يك گام بزرگ به سوی آینده‌ای بود که عده کمی می‌توانستند در تابستان ۱۹۴۸ پیشبینی کنند. هیچ چیز بیش از تصمیم به جنگ در ماه ژوئیه نمونه يك جهان کهنه عرب نبود. در ده روز اول جنگ دنیای عرب به نخستین تکانهای روحی دچار شد که خاورمیانه و ذهن اعراب را بکلی عوض کرد.

یادداشتها

1. Dou Joseph, *The Faithful City: The Siege of Jerusalem, 1948* (New York: 1960), p. 212
2. Count Folke Bernadotte, *To Jerusalem* (London: 1951), pp. 114-5.
3. Jon Kimche and David Kimche, *Both Sides of the Hill: Britain and the Palestine War* (London: 1960), p. 200.
۴. پس از جنگ، سرگرد مردم توسط يك دادگاه سوری به جرم فروختن اسلحه به صهیونیستها محکوم به مرگ شد ولی پس از سقوط دولت به دست سرهنگ حسن زعیم، آزاد شد. همان کتاب، صفحه ۲۰۶.
۵. همان کتاب، صفحه ۲۱۳.
۶. استاوسکی محاکمه شد و به جرم قتل دکتر خاییم آرلوسوروف Chaim Arlosoroff عضو اداره سیاسی آژانس یهود در ۱۹۳۳، محکوم به مرگ شد. بعداً در دادگاه پژوهش تبرئه گشت. این قضیه از وقایع مشهور کشمکش میان آژانس یهود و تجدیدنظرطلبان بود.
7. Kenneth W. Bilby, *New Star in the East* (Garden City, N.Y: 1950), p. 123.
8. David Ben-Gurion, *Rebirth and Destiny of Israel* (New York: 1954), p. 260.
9. Joseph, *Faithful City*, p. 237.

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Book No. [REDACTED]

Class No. [REDACTED]

Copy [REDACTED]

Vol. [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

733	21/6	21/6
733	21/6	21/6
733	21/6	21/6

جنگ ده روزه

۸

وقتی که مبارکه پیشبانی کشت فولک بر تادوت در ۸ ژوئیه تاکنیان پایان یافت. اعراب و اسرائیلیها در یک تصور شریک بودند و آن اینکه جنگ در دوره دوم تکلیف را بطور قطع تعیین خواهد کرد. اینکه سازمان ملل متحد درصدد پایان دادن به تیرد برمی آید، آشکار بود ولی اینکه آیا فشار این سازمان بین المللی مؤثر واقع می شد یا نه، مورد شک بود. عسای واکشی بر تادوت در برابر جنگ جدید و دعوت از جنگجویان بود که شاید گانشان در جزیره رودس با او ملاقات کنند. هیچ کس علاقه ای به این ملاقات نشان نداد. وقتی که مصریها در ۸ ژوئیه حمله کردند واضح بود که سازمان ملل متحد و بر تادوت می بایست منتظر باشند تا یکی از طرفین به دردی نظامی آسیب انداخته می شود. هرآنکه می در آینده فقط در نتیجه شکست کوشش اعراب ممکن بود زیرا که اسرائیلیها قدرت قبول مبارکه را داشتند. اعراب از طرف دیگر این موضوع را آشکار ساخته بودند که هر در صورتی که بتوانند فلسطین را به دستگیرت عرب درآورند، جنگ را ادامه خواهند داد و البته چون می انگاشته که در این راه گوریون در احوال بدانی تأییدی اعراب می خواهند بر در آید. بن گوریون و زامال نیز به این گمان بودند که در در اعراب و می تصمیمی سازمان ملل متحد فرست کالی برای شکست طرف مقابل به اسرائیل خواهد داد. طرحهای اسرائیل برای دعوت جنگ در اطراف اشهدام سبترین حریف یعنی لژیون عرب دور می زد و مقصود عبارت بود از نیروی که دعوت اورشلیم را پاک کند و زمینه را برای چند عمل تعرضی آماده سازد. گرچه فرماندهان زامال هنوز در این موضوع که دعوت اورشلیم از حیث اقدام تا این حد مهم باشد، عموماً تردید به بن گوریون در اینکه اولین هدف باید لژیون عرب باشد، موافق بودند. یک عمل عرفی است علیه لژیون، اعراب را از هر جدا می کرد و پیشرفتگیهای وسیع فلسطین و لژیون را می آورد که پاک گردانند. این کار به جای یک حمله مستقیم که اصل توسط انگلیس انجام میشد، به صورت غیر مستقیم به دشمن نزدیک شود. این باور اختیار داشت که در یک شبیه ایستادگی در منطقه Lydda-Er Ramle در فلسطین به طرف اعراب به سمت زامال بود. در این شبیه ایستادگی زامال از قدرت تعرضی اسرائیل به نفع خود استفاده می بایست اجرا شود. در شبیه

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED]

Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6	733
21/6	6/64	6/64

مکتبہ جامعہ

۸

وقتی که متارکه پیشنهادی کنت فولکه برنادوت در ۸ ژوئیه ناگهان پایان یافت، اعراب و اسرائیلیها در يك تصور شريك بودند، و آن اینکه جنگ در دوره دوم تکلیف را به طور قطع تعیین خواهد کرد. اینکه سازمان ملل متحد در صدد پایان دادن به نبرد برمی آمد، آشکار بود ولی اینکه آیا فشار این سازمان بین المللی مؤثر واقع می شد یا نه، مورد شک بود. تنها واکنش برنادوت در برابر جنگ جدید و دعوت از جنگجویان بود که نمایندگانشان در جزیره رودس با او ملاقات کنند. هیچ کس علاقه ای به این ملاقات نشان نداد. وقتی که مصریها در ۸ ژوئیه حمله کردند، واضح بود که سازمان ملل متحد و برنادوت می بایست منتظر باشند تا یکی از طرفین به نیروی نظامی مسبب اخذ تصمیمی بشوند. هر آتش بسی در آینده فقط در نتیجه شکست کوشش اعراب ممکن بود، زیرا که اسرائیلیها قدرت قبول متارکه را داشتند. اعراب از طرف دیگر این موضوع را آشکار ساخته بودند که جز در صورتی که بتوانند فلسطین را به ملکیت عرب درآورند، جنگ را ادامه خواهند داد و البته چنین می انگاشتند که داوید بن-گوریون و زاهال به آشتی ناپذیری اعراب پی خواهند برد. اما بن-گوریون و زاهال نیز به این گمان بودند که غرور اعراب و بی تصمیمی سازمان ملل متحد فرصت کافی برای شکست طرف مقابل به اسرائیل خواهد داد.

طرحهای اسرائیل برای دومین جنگ در اطراف انهدام مهمترین حریف یعنی لژیون عرب، دور می زد و مقصود عبارت بود از نبردی که دهلیز اورشلیم را پاك کند و زمینه را برای چند عمل تعرضی آماده سازد. گرچه فرماندهان زاهال هنوز در این موضوع که دهلیز اورشلیم از حیث تقدم تا این حد مهم باشد همراهی نبودند، با بن-گوریون در اینکه اولین هدف باید لژیون عرب باشد، موافق بودند. [يك عمل موفقیت آمیز علیه لژیون، اعراب را از هم جدا می کرد و پیشرفتگیهای مواضع مصر و سوریه را در جبهه اسرائیل از اهمیت می انداخت و به صورتی در می آورد که پاك کردنشان آسان بود.] بدین گونه فشار عمده می بایست در مرکز وارد آید که در آنجا ایگال آلون به جای يك حمله مستقیم که اصلاً توسط ایگال یادین پیشنهاد شده بود، قصد داشت به طور غیر مستقیم به دشمن نزدیک شود. آلون با در اختیار داشتن يك لشکر تصمیم گرفت که ناحیه لیدا-الرملة *Lydda-Er Ramle* را در شمال غربی لاقرون، مجزا کند. پس از آن می توانست مستقیماً به طرف غرب به سمت رماله *Ramallah* فشار آورد و از جناح لژیون در لاقرون تجاوز کند و جبهه مرکزی اعراب را بشکافد. حمله آلون به مقدار زیادی از قدرت تعرضی اسرائیل نیازمند بود، ولی حمله های دیگری نیز می بایست اجرا شود. در شمال،

اسرائیلیها تصمیم گرفتند که سرپل سوریه را در **میشمارهایاردن** از میان ببرند. گرچه این عملیات بدین جهت طرح شده بود که سوریهها خطرناکترین نیرو در این بخش بودند، آنچه به همان اندازه اهمیت داشت تمایل به راندن اعراب از سرزمینی بود که به موجب طرح تقسیم برای اسرائیل تعیین شده بود. در موقع مناسب يك عملیات دیگر ارتش آزادیبخش فوزی الكاوكجی را که آسیبپذیرترین حریف بود، از پا در می آورد. هیچ عملیات دیگری نه علیه لبنانیها تهیه شده بود و نه بر ضد عراقیهها. در جنوب هدف اصلی هنوز عبارت بود از قطع جاده عرضی مجدل - حبرون و گشودن يك راه امن به طرف شمال نگو. اگر این طرحها بخوبی انجام می گرفت، دومین دور جنگ اعراب را از همه جا بجز چند ناحیه كوچك، از فلسطین می راند؛ از آن پس اعراب یا مجبور بودند که موجودیت اسرائیل را بشناسند یا تقاضای صلح کنند.

ارتشهای عرب چنین طرحهای بلندگرایانه ای نداشتند. هیچ فکری برای همکاری نشده بود و هیچ دو ارتشی يك نقشه مشترك نداشتند. آن اعرابی که انتظار يك تعرض خرد کننده را برای ریختن او باش صهیونیست به دریا داشتند، از جبهه بسیار دور بودند. هیچ يك از ارتشها جز برای محدودترین عملیات محلی، آماده نبودند. لبنانیها تصمیم گرفته بودند که از دومین دور جنگ اجتناب کنند. لژیون عرب که درست از همان نوع حمله ای که الون در نظر داشت می ترسید، فقط يك رشته عملیات دفاعی و عقب نشینی از آسیبپذیرترین مواضع خود را در نظر گرفته بود. سوریهها قوای خود را در پیشرفتگیهای جبهه خویش در ناحیه اسرائیل، متمرکز کردند. کاوکجی به نوعی امیدوار بود که يك کیبوتص را تصرف کند و از حیثیت حاصل از آن برخوردار شود. عراقیهها ظاهراً می خواستند از هر فرصتی که پیش آید استفاده کنند، ولی علی رغم زیادی عده سربازان عراقی که در ناحیه مثلث متمرکز شده بودند، فرماندهان ارتش عراق به يك درگیری از آن قبیل که در نبرد جنین رخ داده بود، علاقه نداشتند. تنها مصریهها قصد جدی برای تعرض داشتند و این تعرض از لحاظ سوق الجیشی در حقیقت دفاعی بیش نبود زیرا که معاوی فقط خواهان از میان بردن کیبوتصهایی بود که قبلاً آنها را دور زده بود و پس از آن می خواست که مواضع شرقی - غربی خود را که راه عبور اسرائیلیها را بسته بود، توسعه دهد. گرچه مقصود اصلی اعراب که آن را باسر و صدای زیاد در روزنامه ها و رادیوهای خاورمیانه منعکس می کردند عبارت بود از ایجاد يك فلسطین عربی، در طول جبهه هیچ نشانه ای از آن دیده نمی شد. طرح ارتشهای عرب فقط مبنی بود بر گرفتن تکه های كوچك و بزرگی از اراضی.

به منظور تسخیر هدف عمده اسرائیل در شمال، یعنی سر پل سوریه در می شمارهایاردن، موشه کارمل حمله دقیقی بر طبق موازین کتب درسی نظامی تهیه دیده بود. این حمله شامل مانورهای وسیع احاطه ای برای بریدن پیشرفتگی جبهه سوریه از عقب و اجتناب از يك حمله جبهه ای بود. يك شاخه گازانبر می بایست در نخستین شب از دریاچه حوله با قایق عبور کند و اداره پلیس را که در دست سوریهها بود و نزدیک زیستگاه در دره قرار داشت، بگیرد. این حرکت تنها راه تدارکاتی منتهی به سر پل سوریه را می بست. يك نیروی دیگر گداری را در رود اردن می گرفت و ساختن يك پل قایقی را توسط مهندسان اسرائیلی ممکن می ساخت. گردان دوم پیاده از رود می گذشت و حرکت احاطه ای را تکمیل می کرد. دو گردان باقیمانده مواضع ثابتی را نگه می داشتند تا سوریهها را در می شمارهایاردن زمینگیر کنند. این عملیات در روی کاغذ واقعاً عالی بود، اما سوریهها گویا قبلاً

کاغذ را خوانده بودند - گرچه اداره پلیس همان طور که در نظر بود در ۹ ژوئیه شب هنگام تصرف شد، ولی در نقاط دیگر اوضاع چندان بروفق مرام نبود. وقتی که مهندسان اسرائیلی آهسته پیش رفتند تا کار خود را روی پل قایقی شروع کنند، سوریها سد نشان شده ای از گلوله توپخانه بر روی آنها گشودند. مهندسان در تاریکی و وضع مغشوشی که پیش آمده بود، نتوانستند پل را درست کنند. نتیجه اینکه پیاده نظام مجبور شد با بینظمی و به طور خسته کننده ای چهار ساعت وقت صرف عبور از رود کند. کارمل سرانجام تصمیم گرفت که عملیات گداری را موقوف کند و گردان دوم از آن پس در دو طرف گذار به سنگرکشی پرداخت. یک شاخه گازانبر متوقف شده و جدول زمانی کارمل به هم خورده بود. شبانگاه خبر رسید که سوریها در سپیده دم حمله خواهند کرد. با این حال اداره پلیس تصرف شده و سوریها در می شمارهایاردن و یک موضع مستحکم در غرب آن میخکوب شده بودند.

سوریها با عکس العمل سریع، و در حالی که با تانک و زرهپوش پشتیبانی می شدند، به ضربت متقابل سنگینی دست زدند. چون نیروی هوایی اسرائیل در جای دیگری گرفتار بود، سوریها تفوق هوایی نیز داشتند. در نخستین فشار خود چند نقطه مستحکم را که شب پیش از دست داده بودند پس گرفتند و سپس به سوی گذار پیش رفتند و نزدیک بود که اسرائیلیها را که هنوز در ساحل آن طرف سنگر گرفته بودند از بقیه قوای خودشان جدا سازند. کارمل چاره ای ندید جز اینکه آنها را روز روشن در زیر آتش شدید سوریها از ساحل شرقی گذار عقب بکشد. سربازانی که توانستند باشنا از رود گذشتند، اما مجروحان در عقب به حال خود رها شدند. سوریها پیش از اینکه در آخر روز حرکتشان به کندی گراید، به سمت شمال پیش راندند. بعد از ظهر همان روز اسرائیلیها از اداره پلیس به داخل دره عقب کشیدند. سوریها حمله کنان دشمن را تعقیب کردند و لی سه ساعت وقت را با گلوله باران کردن یک تپه غیر مستحکم که در بالای زیستگاه قرار گرفته بود، تلف نمودند. وقتی که حمله عمده سوریه آغاز شد، اسرائیلیها خمپاره اندازها و مسلسل های خود را روی خط حمله سوریه روانه کرده بودند.

روز بعد کارمل دریافت که نه تنها نتوانسته است **میشمارهایاردن** را بایک حرکت احاطه ای دور بزند، بلکه به یک رزم شدید برای حفظ شاهراه شمالی - جنوبی در شرق جلیله گرفتار شده است! مدت دو روز سوریها و اسرائیلیها طی یک نبرد خونین زمینهایی را از دست دادند و دوباره به دست آوردند. آنگاه در ۱۳ ژوئیه شب هنگام تیپ کارملی به تلاش دیگری برای مالاندن سر پل سوریه با حمله ای از جنوب از ناحیه ای که تاحدی آرام بود، مبادرت کرد. اما سوریها این بار نیز گویا دست دشمن را خوانده بودند، و اسرائیلیها به مواضع بسیار مستحکم برخوردند و حمله شان درهم شکست. کارمل تمام قدرت تحرك خود را از دست داده بود و تیپ او به یک رشته از حمله های ناموفق و حمله های متقابل به مواضع مستحکم که یادآور رزمهای سنگری جنگ جهانی دوم بود، دست زد. سوریها از پا در نیامده و اراده اجرای حملات متقابل پی در پی را از دست نداده بودند. یک بار دیگر عملیات شمال چنانکه تصور می رفت، کار آسانی نبود. پس از ۱۴ ژوئیه جبهه هردو طرف ثابت شد و هیچ یک برای شکستن رکود کوشش نکرد. سوریها به هجومهای مقطع با تانک اکتفا کردند، در حالی که تنها عملیات اسرائیل عبارت بود از یک حمله هوایی به **میشمارهایاردن** با هواپیماهای ب - ۱۷. مرکز عملیات در شمال به جای دیگری منتقل شده بود.

در حالی که تیپ کارملی بر اثر حمله سوریه‌ها سخت زمینگیر شده بود، ارتش عراق و ارتش آزادیبخش کاوکجی وارد عمل شده بودند. عراقیها، که توسط داوطلبان محلی بر عده جنگجویانشان افزوده شده بود، از جنین پیشروی به سمت شمال را آغاز کردند. تیپ گولانی روستاهای جنوب **گیلبونا** را در دره **دوتان Dothan** تخلیه کردند و ترجیح دادند تا خط امنی در تپه‌های شمالیتر تشکیل دهند. فرماندهان زاهال از اینکه می‌دیدند عراقیها به عملیات کند و از لحاظ تاکتیکی بیمعنی دست زده‌اند خوشحال بودند، هرچند که این امر باعث از دست رفتن اراضی تصرف شده در عملیات قبلی جنین گشته بود. عراقیها همینکه به تپه‌ها رسیدند، روحیه تعرضیشان از میان رفت. در یک قسمت شمالیتر کاوکجی یک کیبوتص مجزا را برای عملیات بزرگ خویش انتخاب کرده بود. **سجره Sejera**، در نوک یک پیشرفتگی جبیه اسرائیل که مانند سیخ در جلیله مرکزی، ناحیه تحت تصرف اعراب، فرو رفته بود، برای او بهترین هدف به نظر رسید. حمله کاوکجی در روی کاغذ بمنزله تلاشی بود برای تهدید راه اسرائیل به سمت جنوب به طرف طبریه، اما کاوکجی در حقیقت فقط خواهان یک پیروزی بود، و **سجره** قبلاً از سه طرف توسط اعراب احاطه شده بود.

در شش ماه گذشته کاوکجی ظاهراً هیچ‌چیز نیاموخته و همه چیز را فراموش کرده بود. ارتش او، که توسط عوام محل تشویق شده بود، در روز روشن به کیبوتص مورد نظر حمله کرد. آتش شدید اسرائیلیها موج حمله اعراب را عقب‌راند، شبانگاه مدافعان زمین را مین‌گذاری کردند و به یک رشته حملات کماندویی دست زدند. این عملیات با کمال جسارت انجام گرفت، زیرا که اعراب مطابق معمول نمی‌خواستند در تاریکی بجنگند. روز بعد حمله‌های جبیه‌ای بار دیگر آغاز شد ولی به آتش شدید مسلسل و مینمهایی برخورد که شب قبل کار گذاشته شده بودند. تلفات اعراب رو به ازدیاد گذاشت. در ۱۴ ژوئیه کاوکجی با پشتیبانی توپخانه، که با گلوله افشان روی کیبوتص تیراندازی می‌کرد، به یک حمله ناموفق از سه طرف دست زد. در ۱۴ ژوئیه اعراب، که مورد پشتیبانی نیروی هوایی نیز بودند، هشت بار حمله کردند. در یک نقطه ارا به‌های زرهپوش اعراب به مدخل زیستگاه اسرائیلی رسیدند ولی به سبب آتش شدید خمپاره مجبور به عقب‌نشینی شدند. کاوکجی به هدف فوری خود توجه داشت و از واکنش احتمالی اسرائیل در نقاط دیگر غافل بود.

عکس‌العمل اسرائیل، عملیات «دکل» **Dekel** بود - یک حمله به ناصره از غرب به طوری که مواضع کاوکجی را در اطراف **سجره** دور بزند. چون کاوکجی خود را به تبعیت از تصمیم سازمان ملل متحد ملزم نمی‌دانست، ۲ نبردهای محدودی در قسمت تحت اختیار او در ناحیه انگشت مانند غرب جلیله در تمام مدت متارکه جریان داشت. چون آشکار شده بود که لبنانیها این ناحیه را تهدید نمی‌کنند، زاهال به درون بخش پسرکانه حرکت کرده و چند ده عرب‌نشین را در دامنه تپه‌های جلیله مرکزی متصرف شده بود در ۱۱ ژوئیه سه ده دروز ضد عرب تقاضای تصرف خود را کرده بودند. تنها واکنش کاوکجی در برابر این تقاضا دو حمله نیمبند در برابر **ناهاراییم** و **عکا** بود. با پایبند بودن کاوکجی به **سجره**، عملیات دکل پیش‌از آنکه او بتواند جهت حمله یا تهدید متضمن آن را به مواضع خود در **سجره** تشخیص دهد، درست به راه افتاده بود. عملیات اسرائیل به فرماندهی خاییم لاسکف **Chaim Laskov** و سرتیپ بن دونکلیمان **Ben Dunkelman**، که در جنگ جهانی دوم فرمانده یک سپاه زرهی بود، انجام گرفت. حمله اسرائیل یک پیشرفت مستقیم توسط چهار گردان از غرب به سمت ناصره بود. قسمت مأمور

حمله از هر نبردی که ممکن بود جریان عملیات را منحرف کند، اجتناب می‌کرد. در بامداد ۱۴ ژوئیه واحدهای زاهال شهر آن *Shfar Ann* را که دهی بود در رأس يك تپه در راه ناصره، تصرف کردند. در همان حال واحدهای تیپ گولانی به سمت شمال حرکت کردند و ده عربی *Maalul* را گرفتند و به این ترتیب محاصره طولانی *كفر همورش Kfar Hahoresk* واقع در غرب ناصره را رفع کردند. در ۱۵ ژوئیه شب هنگام ساکنان *كفر همورش* به تیپ گولانی پیوستند و باطی پانزده میل مسافت تاده عربی زیبوری که روی تپه‌ای واقع شده بود، حمله کردند. تا ساعت ۶ بامداد زیبوری را گرفته و راه ناصره را باز کردند. دیدن ساکنان عرب دهات مجاور که فرار می‌کردند، طلوعه مطمئنی از موفقیت اسرائیل بود. لاسکف ورود به شهر را آغاز کرد. در ساعت ۵ بعد از ظهر، پس از فائق آمدن بر مقاومت بی‌حاصل محلی، ستون زرهی او به احتیاط متحرک اعراب که از هشت ارايه زرهپوش تشکیل شده بود، برخورد. يك اتومبیل نیمه‌زنجیری اسرائیل که به يك توپ ۲۰ میلیمتری مسلح بود، شش زرهپوش عرب را یکی پس از دیگری مضروب ساخت و با این کار آخرین مقاومت را درهم شکست. در عرض يك ساعت سرشناسان ناصره که در شهر مانده بودند به قرارگاه زاهال آمدند و شهر را تسلیم کردند.

لاسکف عملیات خوبی انجام داده بود. با ادامه حمله در خط عمده، او به درون ناصره پیش رانده و با اهرم تعرضی خود کاوکجی را از جنوب جلیله تکان داده بود. همینکه کاوکجی به سمت شمال عقب‌نشینی کرد، يك سلسله دیگر از روستاهای عرب به دست اسرائیلیها افتاد. ارتش آزادیبخش عرب بار دیگر از هم گسسته شد و کاوکجی بزودی و برای مدتی طولانی بامحل نبرد بدرود گفت. اعرابی که به جا مانده بودند صحرای صاف و نامساعد را ترك کردند و به شکل مجموعه‌ای از آوارگان مسلح در تپه‌ها پناه گرفتند.

عملیات دکل کاملاً به سود اسرائیلیها تمام شده بود. آنها پس از ده روز نبرد فاتحان جبهه شمال شناخته شدند، هرچند که فتحشان با تفاوت زیادی نسبت به دشمن انجام نگرفته بود. ارتش آزادیبخش عرب از پا درآمده بود. لبنانیها هنوز ساکت بودند. اما سوریها هرچند که سخت ضربت دیده بودند، پیشرفتگی خود را در جبهه دشمن نگه داشته بودند. در برابر پیروزیهای اسرائیل در اطراف ناصره و روستاهای عرب که قبلاً در نزدیکی حيفا پاك نشده بود، فقط عراقیها می‌توانستند ادعا کنند که به مختصر موفقیتی نائل شده‌اند، و این موفقیتها هم بیشتر کامیابیهای تاکتیکی بود. در حقیقت بادر نظر گرفتن عده سربازان و امکاناتی که در برابر آنان وجود داشت، عمل نکردن آنها در ناحیه مثلث عجیب بود. شاید عراقیها تصور می‌کردند که زیاد وقت دارند ولی شواهد نشان می‌داد که آنها قصد اجرای هیچ‌گونه عملی که موجب عکس‌العمل اسرائیل شود، ندارند. در جنوب هر دو طرف یکبار دیگر تلاش خود را روی شاهراه عرضی متمرکز ساختند.

در مدت آتش‌بس کمیسیون متارکه سازمان ملل در اغوای مصریها به آزاد گذاشتن راههای شمالی - جنوبی برای اسرائیلیها، توفیقی نیافتند. مصریها به اسرائیلیها اجازه فرستادن تدارکات به *كفر دارم Darom* نمی‌دادند و در نتیجه باعث شدند که آنجا در شب ۷ ژوئیه تخلیه شود. شیمون آویدان *Shimon Avidan* بخوبی دریافت که اگر مرکز جبهه مصریها را نشکافد، بقیه زیستگاههای نگو نیز به سرنوشت *كفر دارم* دچار خواهند شد. مصریها منتظر حرکت آویدان نشده بودند.

و پیش از اجرای هر عملی از طرف اسرائیلیها، آویدان ناچار بود که به حمله غافلگیرانه ۸ ژوئیه مصریها که در آن سربازان مصری خطی از نقاط مستحکم را تسخیر کردند و برنامه تعرضی آویدان را مختل ساختند، پاسخ دهد. تیپ نگو مجبور شد که کوکبه را از دست بدهد و رو به جنوب به سمت **هلیکات Huleikat** عقب نشینی کند. در شمال شاهراه، مصریها تپه ۱۱۳ و یک موضع را در نزدیکی **بت داراس** اشغال کردند. یک حمله غافلگیرانه با شرکت سربازان مصری و سودانی به **بت داراس** در زیر آتش توپخانه خودی متزلزل و سپس مضمحل شد^۳. اسرائیلیها با استفاده از این وضع مصریها را از موضع خود در نزدیکی **بت داراس** بیرون کردند اما نتوانستند از تپه ۱۱۳ عقب رانند. آویدان تصمیم گرفت که با جلو انداختن عملیات به مصریها فرصت محکم کردن مواضع مسخر شده را ندهد.

در ۸ ژوئیه شب هنگام تیپ حیواتی به سمت جنوب حرکت کرد تادهکدهها و تپه های عمده را در طول شاهراه تصرف کند. تیپ نگو به سمت شمال حرکت کرد تا به عمارت پلیس عراق سوئدان حمله کند. این ساختمان به «غول روی تپه» معروف بود. اگر آن دو تیپ می توانستند در عراق سوئدان با هم تلاقی کنند، دهلیز منتهی به نگو بیخطر می شد. چیزی که به همان اندازه مهم بود اینکه اگر از این حمله بخوبی بهره برداری می شد، جبهه مصریها به دو قسمت دراز و باریک به شکل انگشت در کرانه و در راه پسرکانه ای که به اورشلیم منتهی می شد و مصریها چندان قدرتی در آن نداشتند، تقسیم می گشت. حمله حیواتی بخوبی و با تسخیر تمام هدفها انجام گرفت: دههای عراق - سوئدان، **بت افا Bet Affa** و **ابدیس Ibdis** تسخیر شدند ولی فقط هجده سرباز اسرائیلی باقی ماندند تا حمله ای را که به شکافتن آخرین موضع مصر در **ابدیس** منتهی شد، انجام دهند. مصریها منتظر شمردن حمله کنندگان نشدند و با فریاد «جهودان آمدند» فرار کردند. حمله شبانه تیپ نگو به «غول روی تپه» به همان اندازه رضایتبخش نبود. اسرائیلیها در رسیدن به خارج دژ تأخیر کردند و به محض بریدن اولین سیم خاردار حصار، زیر آتش مصریها قرار گرفتند. تا وقتی که اسرائیلیها چهار حصار بعدی را شکافتند، سپیده دم نزدیک شده بود. نیروهای مقدم، که هنوز زیر آتش مصریها بودند، مجبور به عقب نشینی شدند. تیپ حیواتی از ده عراق سوئدان، که درست در زیر دژ پلیس بود، دست شستند. در حالی که حمله عراق سوئدان در حال شکست بود، یک نیروی دیگر زاهال ناحیه شمال شاهراه را در برابر یک مقاومت متفرق پاک کرد، زیرا که هزاران عرب شروع به ترك آن ناحیه کرده بودند. اما پاک کردن طرف شمال شاهراه، جبران ناتوانی در تسخیر «غول روی تپه» را نکرد. در سپیده دم مصریها با حمله ای که روی نقبه متمرکز شده بود، واکنش کردند. مصریها، که عملیات خود را بادوستون احاطه کننده آغاز کرده بودند، امیدوار بودند که نه تنها آنچه را که از دست داده بودند دوباره به دست آورند بلکه اسرائیلیها را نیز از جاده پس برانند. یک ستون موفق که از **بت افا** بگذرند، اما پیاده نظام مصر نخواست پیشروی را به درون پاسگاه مقدم **ابدیس** ادامه دهد. نیروی زرهی مصر پیش رفت و مستقیماً به **ابدیس** تیراندازی کرد تا اینکه یک توپ ضد تانک ۶۵ میلیمتری اسرائیلی یک تانک مصری را مضروب نمود.

مصریها سپس عقب نشینی کردند. بامداد روز بعد سدی از آتش توپخانه تشکیل دادند و بار دیگر به **ابدیس** حمله کردند ولی تاظهر حمله آنها شکست. عملیات جناحی از طریق **ابدیس** به طرف شرق و از راه **جولیس** به طرف غرب، به موفقیت نینجامید. در ۱۲ ژوئیه مصریها سد محکمی با آتش توپخانه روی **ابدیس**

و جولیس و نقبه تشکیل دادند و هواپیماهای مصری يك حمله شیرجه‌ای روی نقبه اجرا کردند. در ساعت ۱۱ بامداد پیاده‌نظام مصر از شرق و غرب به حرکت درآمد. نخستین موج حمله تا پنجاه متری حصار خارجی موضع پیش رفت. در بعد از ظهر آن روز يك حمله دیگر به حصار داخلی رسید ولی به تصرف زیستگاه منتهی نشد. در سه روز بعد مصریها مساعی خود را روی نقاط سوق الجیشی اطراف نقبه تمرکز دادند ولی حمله مهم دیگری نکردند. تمام قدرتشان به مصرف رسیده بود.^۴

آویدان وقتی دید که فرصت از دست می‌رود و مصریها در محل مستقر شده‌اند، تصمیم گرفت که حمله شمالی - جنوبی را تکرار کند. در ۱۷ ژوئیه شب هنگام عملیات برضد دو دهکده کوچک حتا و خراطیه Kharatya آغاز شد، و نیز بر علیه بت افاف، که سخت توسط مصریان مستحکم شده بود. حمله به بت افاف موفقیتی نیافت اما دو ده کوچک به دست اسرائیلیها افتاد، و نتیجه این کامیابی عبارت بود از تسلط اسرائیل بر باریکه‌ای از شاهراه شرقی - غربی. حمله‌های متقابل مصریها در بامداد روز بعد نتوانست اسرائیلیها را جایگزین کند. پیش از اینکه مصریها بتوانند برای سومین بار حمله کنند، يك متارکه دیگر در ساعت ۷ بعد از ظهر ۱۸ ژوئیه آغاز شد. اسرائیلیها هنوز بر باریکه شاهراه تسلط داشتند ولی پیروزی‌شان آن قدر که امیدوار بودند، مهم نبود. مصریها سریعاً رشته‌ای از تپه‌های ظرافیه را اشغال و يك راه دیگر ساختند. به این ترتیب این قطعه از جبهه مصر دوباره تشکیل شد و آنچه که دروازه اسرائیلیها به سمت داخل نگو در خراطیه بود، فقط به يك پیشرفتگی گاوهای شکل تبدیل شد که نوک آن به طرف جبهه مصر متوجه بود. وضع در جنوب اساساً تغییر نیافته بود.

آویدان معتقد شد که پاك کردن شاهراه عرضی مستلزم اقدام مهمی است. او درباره مشکل اجرای عملیات محدود علیه ارتش مصر، به تل‌آویو گزارش داد.

برای مسئله نگو راه حل کوچک یا محدودی وجود ندارد؛ برای باز کردن راهی به طرف نگو، دهلیزی از نقاط مستحکم می‌بایست ایجاد شود، به طوری که پهنای آن باشکاف جبهه متناسب باشد، و این به نوبه خود مستلزم استفاده از نیروهای قابل ملاحظه‌ای است که شکاف را از خطر گسیختگی جدید حفظ کند.^۵

این تلاش البته تنها راه آزاد کردن نگو نبود، زیرا اگر بنا بود تمام ارتش مصر مغلوب شود احتیاجی به دفاع از يك دهلیز در برابر گسیختگی نبود. اما در ژوئیه ۱۹۴۸ آویدان نمی‌توانست به اجرای چنان عملیات بزرگ مقیاسی دست زند. فکر يك تعرض بزرگ در جنوب هنوز توجه جدی را به خود جلب نکرده بود. آویدان مجبور شده بود که به حداقل ممکن اکتفا کند. جنگ ده روزه حتی موجب حل نسبی قضیه هم برای اسرائیلیها نشده بود. مصریها هنوز راه نگو را بسته بودند.

هرچند عملیات در شمال و جنوب در نتیجه تلفات و ضایعات وارد در مرکز جبهه محدود شده بود، داوید شالتی‌یل فرمانده قوای اسرائیل در اورشلیم، که کانون عمده طرحهای جنگی بن‌گوریون بود، نیز بامشکل مشابهی روبه‌رو بود، ستاد ارتش شالتی‌یل را موظف کرده بود که بدون همکاری مستقیم با تعرض بزرگ آلون چند هدف را در بخش اورشلیم تصرف کند. گویا این تصور نیز به وجود آمده بود که اگر حمله آلون بخوبی پیشرفت کرد، عملیات اورشلیم لازم نخواهد بود. شالتی‌یل، که در نتیجه تدارکات رسیده از راه جدید تشویق شده

بود، تصور کرد که می‌تواند عملیات خود را در چند روز انجام دهد و نیازی به شتاب ندارد. فشار عمده می‌بایست در جای دیگر در طول برجستگی لیدا - الرمله وارد شود. در آنجا آلون امیدوار بود که لیدا والرمله را دور بزند و بعد با فشار وارد رماله بشود و در نتیجه جبهه لژیون عرب را در لا قرون به سمت جنوب بشکافد. به این ترتیب لژیون مجبور شد که عقب نشینی کند، شاید هم به آن سوی اورشلیم، و دهلیز عریضی را به سمت جنوب بگشاید. در سمت شمال عراقیه از جناح مورد تهدید قرار می‌گرفتند و در سمت جنوب گاوهای بین لژیون عرب و مصریه در جنوب اورشلیم در کنار جاده بشرشیع ایجاد می‌شد. به محض اینکه جبهه لژیون می‌شکست، تمام موضع اعراب، بجز چند «جیب» جبهه، از هم می‌گسست.

حمله آلون به بخش لیدا - الرمله می‌بایست يك حرکت گازانبری باشد که يك شاخه آن از شمال پایین بیاید و شاخه دیگرش از جنوب بالا برود، و در همان حال يك حمله جبهه‌ای از سمت تل‌اوو اجرا شد. آلون امیدوار بود که لژیون منتظر حمله‌ای در آن ناحیه نباشد و برای جلوگیری از حرکت احاطه‌ای خیلی دیر واکنش نماید. در ۹ ژوئیه شب هنگام يك گردان از تیپ ییفتاخ در جنوب به جهش پرداخت و يك رشته از دهکده‌ها را تسخیر کرد. تا غروب روز بعد جیمز و Gimzu در آن سوی الرمله تسخیر شد و نیش حمله به ناحیه لیدا فرو رفت. نیروی شمالی به فرماندهی اسحق صاده، شامل گردان هشتاد و دوم زرهی و دو گردان پیاده از تیپهای کریاتی و الکساندرونی بود. این نیرو در بامداد ۱۰ ژوئیه به راه افتاد و فقط به يك مقاومت مقطع برخورد. گردان الکساندرونی بزودی ویلهلما را که سابقاً محل يك کولونی آلمانی بود و به یاد ویلهلم دوم نامگذاری شده بود، تصرف کرد. اعراب پس از مقاومتی که کمتر از يك ساعت طول کشید فرودگاه لیدا را ترك کردند. با این حال گردان هشتاد و دوم زرهی در نزدیکی دیرطریف بر روی تپه‌های پشت لیدا، به مشکل برخورد. گرچه ژنرال گلوب مایل نبود که در نگهداری برجستگی لیدا - رمله بکوشد، تعرض زاهال را يك تهدید جدی نسبت به این جناح دانست. او به هنگ یکم با نیروی زرهی آن فرمان داد که به سوی تقاطع راه بیت‌نباله نزدیک دیر در جلو ستون صاده پیش رود. صاده مجبور شد که نیروی زرهی خود را از دیر طریف بیرون بکشد، و به این ترتیب شاخه شمالی گازانبر متوقف شد.

پس از متوقف شدن گردان زرهی صاده گروه کماندوی متحرك موشه‌دایان از کنار دیرطریف گذشت و به سمت جنوب بن‌شمن Ben Shemen پیش راند. دایان همینکه به سمت جنوب حرکت کرد، پیام معجلی برای پشتیبانی زرهی از گردان هشتاد و دوم صاده دریافت کرد. ییفتاخ بدون نیروی زرهی خود وارد لیدا شده بود، اما دایان می‌دانست که صاده نمی‌تواند خود را به موقع از هنگ یکم لژیون آزاد سازد و به یاری بشتابد. او تصمیم گرفت که به يك حمله شدید سوار نظام موتوریزه دست زند و در حالی که به جای تانک از جیپ استفاده می‌کرد، از بن‌شمن مستقیماً وارد لیدا شود، و به این ترتیب امیدوار بود که اعراب را متفرق کند. ستون تحت فرماندهی دایان در حالی که پشت سر يك زرهپوش به غنیمت گرفته شده از لژیون عرب پیش می‌رفت، و آن زرهپوش بایک توپ ۲ پاوندی تیراندازی می‌کرد، به سمت لیدا حرکت کرد. وقتی که اعراب در زیر آتش توپ مزبور شروع به عقب‌نشینی کردند، دایان با جیپ خود در پی آنها به راه افتاد. پا به پای دشمن عقب‌نشینی کننده پیش رفتن، کار آسانی نبود:

راه اصلی بسته شده بود و واحد ما از يك راه فرعی، که خوشبختانه مین‌گذاری نشده بود، پیش رفت. بزودی پس از آن ما در خط موضعها نفوذ کردیم. ستون به‌کندی حرکت می‌کرد، دريك خط دراز، در طول راه باريك. موانع گاه به‌گاه شکسته می‌شد. تیراندازی با سرعت ادامه داشت. جیبها که تنها زرهشان عبارت بود از اسلحه‌ای که باخود داشتند، یعنی مسلسل‌های سبك، به‌پنجره‌ها، حصارها و سدهای کیسه شنی تیراندازی می‌کردند. حصار کاکتوس با گلوله‌های مسلسل قطع شد، چنانکه گویی آن را با داس درو کرده‌اند. ما بر سرعت خود افزودیم و موضعها را پشت سر گذاشتیم. از سه راه واقع در مدخل لیدا، ستون حرکت خود را به‌جنوب به‌سمت رمله ادامه داد و در زیر رگباری از آتش وارد شهر شد... دیدار از رمله بسیار کوتاه بود. واحد ما سخت ضربت خورده بود... ۶

دایان به‌بن‌شمن عقب نشست. این عملیات به‌قیمت نه کشته و هفده زخمی تمام شد. حمله فقط بیست و هفت دقیقه طول کشید، ولی در لیدا و الرمله اعراب گیج و بلا تکلیف بودند. موضعشان شکسته شده و یکپارچگی قسمت‌هایشان توسط نیروی زرهی اسرائیل گسیخته و روحیه‌شان ضعیف شده بود. پیاده‌نظام ییفتاخ با استفاده از تکان روحی اعراب وارد لیدا شد و با فرا رسیدن شب بدون پشتیبانی نیروی زرهی یا توپخانه، شهر را پاك كرد. اما بامداد روز بعد يك گشتی لژیون عرب در شهر نفوذ کرد. بسیاری از اعراب محلی دوباره اسلحه برداشتند و یکبارہ از غیر نظامیان بی‌حال به‌داوطلبان مشتاق تبدیل شدند. یکبار دیگر سربازان ییفتاخ دچار وضع نامطلوبی شدند. يك لحظه چنین به‌نظر می‌رسید که همه آنها به‌اسارت اسیران خود در خواهند آمد، ولی گشتی لژیون عقب نشست و سربازان غیر نظامی عرب تسلیم شدند. در ۱۱ ژوئیه فقط اعرابی که در دژ پلیس بین لیدا و الرمله بودند هنوز مقاومت می‌کردند، ولی روز بعد واحدهای ییفتاخ دیدند که دژ شب‌هنگام تخلیه شده است. در همان روز **روش‌هایین** *Rosh Haayin* در طرف شمال از عراقیها گرفته شد. نخستین مرحله عملیات آلون مطابق نقشه پیش رفت. بیست و چهار ساعت بعد به‌طور منظم صرف تجمع قوا برای مرحله آینده شد.

در ۱۲ ژوئیه ستاد ارتش اسرائیل تشخیص داد که با غافل‌ماندن از مذاکرات سازمان ملل متحد، مرتکب اشتباه سختی شده است. به‌محض اینکه خبر پیروزیهای اسرائیل به‌گوش حساس انگلیسها رسید، فوراً جریان سیاست بریتانیا عوض شد. انگلیسها ناگهان لزوم اقدام فوری را احساس کردند، زیرا که لژیون عرب در حال هزیمت بود. تقاضا برای آتش‌بس فوری آغاز شد. آلون بجای اینکه برای اجرای عملیات خود در مرکز جبهه باروش دقیق و با آمادگی کامل از وقت استفاده کند و لژیون را مانند کالباس قطعه قطعه نماید، اکنون مجبور بود که تامی‌تواند در مدت کوتاهی که باقی مانده است، تا آنجا که می‌تواند زمین متصرفی دشمن را تکه تکه از دست او بیرون بیاورد. هیچکس در تل‌اوئو یا لیک‌سکسس به درستی نمی‌دانست که تا شروع متارکه مجدد، چقدر باقی مانده است. ستاد ارتش طرح نفوذ به رمله را کنار گذاشت و تصمیم گرفت که تکلیف **لاترون** و **لولة آبی** را که از **روش‌هایین** به‌اورشلیم منتهی می‌شد، تعیین کند. گلوب نیز از محدودیت وقت برای عملیات اسرائیل مطلع بود و انتظار حمله به **لاترون**

را می کشید. اگر لژیون عرب می توانست پیشرفتگی جبهه را در لاترون تا هنگام اجرای متارکه نگه دارد، وضع ژنرال گلوب باوجود از دست رفتن لیدا و الرمله باز هم محکم می بود. **لاترون** همچنان مهمترین نقطه جبهه باقی می ماند، اما عامل عمده عبارت بود از وقت. آخرین عملیات دور دوم جنگ مسابقه ای بود که نتیجه آن می بایست از روی ساعت «هوسباز» سازمان ملل متحد، تعیین شود.

در ۱۴ ژوئیه شب هنگام پل های ییفتاخ و کریاتی عملیاتی را برای به دست آوردن مواضعی در طول راه **لاترون** به **رماله** اجرا کرد؛ اما ضربه عمده عبارت بود از یک حرکت جناحی در جای دیگر، طرح نبرد آلون حمله به تپه هایی را ایجاب می کرد که بر راه منتهی به درون **لاترون** از **رماله** مسلط بود. وقتی که تیپ هارل شب هنگام در ۱۴ ژوئیه حمله خود را اجرا کرد، آلون فوراً دریافت که گلوب نبردی را که به این ترتیب در جریان بوده پیشبینی کرده و یک گردان دیگر لژیون را وارد ناحیه **لاترون** کرده است و یک راه فرعی برای خود ساخته است تا بدون استفاده از راه آسیب پذیر **رماله** بتواند نیروی زرهی خود را از آن بگذراند مع هذا باوجود اقدامات گلوب، یک گروهان هارل هدف های خود را تسخیر کرد؛ گروهان دوم صاف وارد منطقه ای شد که دشمن در آن تفوق آتش داشت. آنگاه ظهور ناگهانی نیروی زرهی لژیون در جایی که وجود آن اصلاً انتظار نمی رفت، تکلیف را معلوم کرد. هردو گروهان اسرائیل عقب نشستند. [منظور آلون بسیار آشکار بود و لژیون در برابر آن واکنش کرد.] در ۱۵ ژوئیه اعراب به یک گردان ییفتاخ که روی یک تپه مهم در نزدیکی ده **بدرس Budrus** سنگر کرده بودند، حمله کرد. اسرائیلی ها شش ساعت مقاومت کردند و بزودی پس از غروب آفتاب تپه و **بدرس** را رها کردند.

شب بعد ییفتاخ موضعی را که از آنجا می توانست آمد و رفت و سائط نقلیه لژیون را در راه **رماله** مورد ایذا قرار دهد، تصرف کرد. لژیون عرب به یک رشته حملات شدید دست زد. حلقه محاصره ای که آلون به تدریج تشکیل داده بود، شروع به تنگ شدن کرد. در ۱۷ ژوئیه هردو طرف خود را برای آخرین بیست و چهار ساعت آماده کردند. به تدریج که وقت رو به اتمام می رفت، آلون تصمیم گرفت که به یک تلاش نهایی اقدام کند، اما لژیون سخت مصمم بود که از بسته شدن حلقه محاصره جلوگیری کند. آلون امیدوار بود که حملات متقابل اعراب قدرت واکنش آنان را تقلیل دهد و در نتیجه نتوانند به یک حمله جبهه ای غیر مترقب دست بزنند. آخرین نبرد لاترون در ساعت ۶ بعد از ظهر با فشار نیروی زرهی اسرائیل بر عمارت پلیس آغاز شد. آلون پنج تانک **کرمول Cromwell** انگلیسی که مورد پشتیبانی اتومبیل های حامل مسلسل سبک و کامیون های زره دار بودند، به جلو اعزام داشت. به محض رسیدن نیروی زرهی به عمارت پلیس، پیاده نظام از پی آن روان می شد. اما آلون بدشانسی آورد. توپ تانک جلویی گیر کرد و فرمانده تانک بازگشت تا گلوله را از توپ در بیاورد. سایر تانکها به تصور اینکه فرمان حمله لغو شده است، به عقب باز گشتند. افراد لژیون خوشحال شدند و گلوب گمان کرد که تیر دقیق یک توپ شش پاوندی از عمارت پلیس اسرائیلی ها را مجبور به عقب نشینی کرده است. به هر حال پس از عدم موفقیت تانکها پیاده نظام نتوانست حمله کند. آن شب وقت برای تجدید طرح حمله کافی نبود و در روز بعد آتش بس به معرض اجرا گذارده شد. لژیون هنوز **لاترون** را در دست داشت و شاهراه منتهی به اورشلیم هنوز باز نشده بود، ولی آلون برجستگی مهم لیدا - الرمله را اشغال کرده لژیون را به مدت ده روز کوبیده بود. ارتش ممتاز عبدالله بن حسین فقط در

نتیجه آتش‌بس مقرر از طرف سازمان ملل متحد نجات یافته بود. در اورشلیم، شالتی‌یل نیز در واکنش نسبت به تحولات سازمان ملل متحد دیر جنبیده بود. او مطمئن بود که می‌تواند عملیات مورد نظر را اجرا کند، ولی عملیات مهم را به تعویق انداخته بود. به همین جهت هدف‌های زیادی در پیش‌داشت ولی وقت برای دستیابی به آنها کافی نبود. سه هدف عمده او عبارت بودند از: محله شیخ جرخ، شهر قدیم، و راه‌آهن تل‌اوئو - اورشلیم. با در نظر گرفتن مشکلات مخصوص که در اجرای عملیات اورشلیم باقوای محدود، وسایل محدود و ارتباط ضعیف وجود داشت، می‌توان دریافت که این برنامه زیاده از حد جاه‌طلبانه بود. در ۹ ژوئیه شبانگاه تیپ اودد عملیاتی را در جنوب برای تسخیر قرای ملحه و عین کارن که آنها را می‌خواست پایگاهی برای عملیات مشترک با تیپ هارل قرار دهد، آغاز کرد. هدف این عملیات مشترک عبارت بود از تسخیر راه‌آهن. نبرد محدود بود ولی نیروی هوایی مصر نخستین حمله هوایی در تاریخ جهان را بر اورشلیم اجرا کرد. در ۱۴ ژوئیه واضح بود که متارکه قریب‌الوقوع است و ممکن است در اورشلیم زودتر از سایر نقاط فلسطین اجرا شود. شالتی‌یل فوراً تصمیم گرفت که لااقل به برجی از هدف‌های خود برسد. در همان اوان لژیون عرب ناگهان حمله‌های خود را از شمال تجدید کرد و ساختمان‌های مندلباوم و برخی از خانه‌ها را در جنوب مندلباوم تصرف نمود. اسرائیلی‌ها مجبور به واکنش شدند و در نتیجه حملات متقابل خود برخی از خانه‌ها را دوباره تسخیر کردند ولی مهمتر از چند پیروزی محلی اسرائیلی‌ها این بود که اعراب طرح شالتی‌یل را برای حمله به شهر باتیپ اتزیونی، برهم زده بودند.

در ۱۶ ژوئیه بن - گوریون به شالتی‌یل اطلاع داد که متارکه درست پیش از ساعت ۶ صبح روز بعد اجرا خواهد شد. شالتی‌یل کمتر از بیست و چهار ساعت وقت داشت. یادین به شالتی‌یل دستور داد که در تسخیر شیخ جرخ و شهر قدیم بکوشد. یادین از شالتی‌یل خواست که اگر برای هر دو فقره عملیات وقت نباشد، از گاو زدن در شهر قدیم دست بکشد و تلاش خود را روی شیخ جرخ متمرکز سازد. شالتی‌یل که گویا چاره‌اش منحصر به فرد بود، چنین اندیشید که تنها شانس موفقیتش عبارت خواهد بود از اجرای عملیات کدم *Kedem*، طرح این عملیات مبنی بود بر تسخیر شهر قدیم با دو حمله جبهه‌ای به دروازه جدید و دروازه صهیون. آن شب نیروی ایرگون توانست چند متر از دروازه جدید به داخل شهر وارد شود ولی نتوانست کلژدفر *Collège des Frères* را که نخستین هدف او بود، پیش از سپیده دم تسخیر کند. ایرگون مجبور شد که عقب‌نشینی کند. حمله دیگر وضع را بهتر نکرد. واحدهای هیش *Hish*، با اتکا به سدی از آتش توپخانه که قبل از حرکتشان تشکیل شده بود، و با پشتیبانی آتش خمپاره‌اندازهای داویدکاو مسلسل سبک، توانستند با فشار از دروازه صهیون وارد شوند. واحدهای تخریب، مواد منفجره در کنار دیوار شهر کهنه که بیش از چهار پا ضخامت داشت کار گذاشتند، و آن مواد با غرش عجیبی منفجر شد. به دیوار چندان آسیبی نرسید. عملیات کدم یکی از عملیاتی بود که در آخرین لحظه به شکست انجامید. گرچه در روز دیگر نبرد سخت در اطراف خانه‌های مندلباوم ادامه یافت، وضع در ابتدای آتش‌بس در ۱۹ ژوئیه اساساً همان بود که در ۹ ژوئیه جریان داشت.

روی نقشه‌ای به مقیاس بزرگ تغییراتی که پس از جنگ ده روزه حاصل شده بود، چندان جالب به نظر نمی‌رسید. اسرائیلی‌ها تکه‌ای از جلیله مرکزی را گرفته و برجستگی جبهه اورشلیم را بزرگتر کرده بودند. عراقیه‌ها و مصریه‌ها اینجا و

آنجا تکه خاک به چنگ آورده بودند. اسرائیلیها وضع خیلی بهتری داشتند ولی تغییر اساسی که در نتیجه جنگ ده روزه به وجود آمده بود فقط مبادله محدود بود که لژیون نمی تواند در برابر زاهال ایستادگی کند، و اگر زیاده تر سماجت می کرد ملک عبدالله ارتش و تاج و تخت خود را از دست می داد. او دیگر نمی توانست به نام اتحاد اعراب ارتش خود را قربانی کند. بنابراین می خواست آنچه را که می توانست از جبهه فلسطین نجات دهد و به طور قطع از جنگ دست شوید. سایر کشورهای عرب آن قدرها در برابر زاهال جانخورده بودند. ارتشهایشان فقط با حمله های کوچک و محدود روبه رو بودند و غالباً هم خوب عمل کرده بودند. آنها به فلسطین فرستاده شده بودند تا کاری صورت دهند و لااقل در آن ده روز چیزی از دست نداده بودند. سوریه ها هنوز **میشمارهایاردن** را در دست داشتند و لبنانیها هم جلیله مرکزی را. عراقیها ناحیه مثلث را متصرف بودند و مصریها نگورا. همه این کشورها با حاج امین الحسینی مفتی اورشلیم در شادی از ناکامی ملک عبدالله و ضربت خوردن لژیون ممتاز او شریک بودند. تنها آوارگان عرب هیچ چیز نداشتند، و این هر چند مایه تأسف بود ولی اهمیت حیاتی نداشت. در همه جا اعراب تشخیص داده بودند که دومین دور جنگ چندان رضایتبخش نبوده است، ولی معتقد بودند که فرصتهای دیگری پیدا خواهد شد. برای اسرائیلیها نیز دومین دور جنگ طبق نقشه پیش گرفته بود، ولی علت عمده این بود که برای خرد کردن اعراب بیش از ده روز وقت نداشتند. دومین متارکه تل اوئو را نیز مانند قاهره و دمشق معتقد ساخت که جنگ پایان نیافته است. هنوز خیلی کارها مانده بود که می بایست انجام گیرد. تعرض الون لژیون عرب را فلج کرده بود. و چون اعراب با وجود تجربه ای که از نبرد لیدال الرمله داشتند ظاهراً مصمم بودند که ارتشهای خود را بار دیگر به خطر اندازند، بن - گوریون دلیلی ندید که از این بی احتیاطی استفاده نکند. پس از جنگ ده روزه اسرائیلیها می دانستند که کفه ترازو به نفع آنها بسیار سنگین شده است. اما اعراب، بجز ملک عبدالله، نخواستند این نکته را دریابند و از آرزوهای خویش و قطعه زمینهایی که در فلسطین به دست آورده بودند، دست بکشند. به طور خلاصه اعراب تا درمیدان جنگ خرد نشده بودند، نتوانستند بفهمند که خواهند باخت.

یادداشتها

1. Edgar O'Ballance, in the Arab - Israeli War 1948 (London: 1956)

مؤلف در اثر فوق می گوید که عملیات می شمارهایاردن بسیار جاه طلبانه بود و براساس این انتظار قرار داشت که سوریها عقب نشینی خواهند کرد. او می گوید که حمله متقابل سوریها فوری و بسیار خوب کنترل شده بود و دارای مزیت هماهنگی میان رسته های مختلف بود. می توان گفت که این حمله متقابل اصلا در مدت متار که بمنزله يك حمله مستقیم و بقاعده تنظیم شده بود، به هر حال عملیات «با روش» Barosh که از طرف اسرائیلیها اجرا شد، خیلی کمبود داشت.

۲. وضع قانونی مبهم کاوکجی او را به این گمان انداخت که می توان از تصمیمات سازمان ملل متحد اجتناب کرد ولی این اجتناب او را از حمایت سازمان ملل محروم نمود. در همان اوایل جنگ برنادوت معتقد بود که اگر کشورهای عرب مسئولیت اعمال کاوکجی را به عهده نگیرند، اسرائیلیها حق دارند برضد او عمل کنند. رجوع شود به: Count Falke Bernadotte, To Jerusalem (London: 1951), p. 125.

اسرائیلیها به موقع از این ابراز عقیده برنادوت استفاده کردند.

3. Netanel Lorch, The Edge of the Sword (New York: 1961), p. 302.

بنا بر مندرجات این کتاب علت عمده عدم موفقیت حمله این بود که ماتیت یاهو باروچین Matityahu Baruchin، که در تل اوئو سمت منشیگری داشت و در آن هنگام فرمانده پاسگاه مقدم شماره ۲ بود، چهار نارنجک به سوی سودانیها پرتاب کرد. جمال عبدالناصر در کتاب The Truth About the Palestine War (Cairo: 1956) p. 23 ادعا می کند که سودانیها بتداراسی را گرفته و بعد

علامت عوضی داده بودند، و این باعث شد که توپخانه خودی روی آنها آتش بگشاید.
۴. در نبرد نقبه ناصر از سینه مجروح شد، ولی ظاهراً با يك پو که فشنگ نه با گلوله

5. Lorch, *Edge of the Sword*, p. 311

۶. همان کتاب، صفحه ۲۵۸.

لشکر

۹ متاركة دوم: جنگ محدود

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED]

Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6	733	6/14
-----	------	-----	------

۹۰۵۶۷۸۹۰
۱۰۱۱۲۱۳۱۴

۵

متارکه تجدید شده موجب صلح نشد ولی جنگ غیرقانونی، شدت عمل آشکار و ناکامی شدید، به بار آورد. هیچ کس بجز ملک عبدالله بن حسین خواهان آتش بس نبود و هیچ کس بجز او از آن منتفع نشد. اسرائیلیها به سبب مداخله سریع انگلیسها در لیک سکسس، فرصت تحکیم وضع خود را از دست دادند. سازمان ملل متحد نه علاقه ای به مجازات اعراب به خاطر تهاجمشان نشان داد و نه قدرت آن را ابراز داشت، و توانایی اجرای قطعنامه تقسیم را نیز فاقد بود. در عوض یک متارکه تحمیلی بیشتر بوجود آمد که بدون تأمین اسرائیل، ارتشهای عرب را از خطر مصون داشت. مطبوعات عرب بار دیگر بانگ برداشتند که یهودیان باحیله ای، یعنی با توطئه سازمان ملل متحد، نجات یافته اند. فرماندهان و سیاستمداران عرب گمان بردند که متارکه چیزی بیش از چاره بریتانیا برای حفاظت ملک عبدالله نبوده، و یاد ر غیر آن صورت دیپلماسی صهیونیسم آن را طرح ریزی کرده است. در ده روز نه اسرائیلیها و نه اعراب توانستند راه حل تازه ای بیابند. دومین دور ناتمام جنگ هیچ مشکلی را نگشوده بود، و متارکه مجدد هم به همان ترتیب. یکبار دیگر کمیسیون متارکه سازمان ملل متحد نتوانست کاری بجز کشف منشاء موارد نقض متارکه انجام دهد. دیپلماتها نیز بار دیگر از هراقدامی بجز مذاکره درباره سازشهایی که هیچ یک از دو طرف حاضر به قبول آن نبود، عاجز ماندند. تنها تهدید مجازاتهای اقتصادی از طرف سازمان ملل متحد بود که از عملیات نظامی بزرگ مقیاس جلوگیری می کرد. به طور کلی و به نحوی روز افزون، متارکه روپوشی برای جنگ محدود شده بود.

در نگو، بیرون از میدان دید کمیسیون متارکه، اسرائیلیها و مصریها عملیات را ادامه دادند، هرچند که به یک مقیاس محدودتر. متارکه یاغیر آن، جنوب حتی در مقایسه با اورشلیم هم یک بخش ساکت به نظر نمی رسید. هر دو طرف مضطربانه می خواستند که ناصافیهای جبهه را برطرف کنند. مصریها مخصوصاً کمال مراقبت را داشتند تا ببینند متارکه چگونه تفسیر می شود. در ۱۸ اوت رئیس ستاد سازمان ملل متحد، ژنرال آگه لاندستروم *Age Landstrom*، نظر داد که اسرائیلیها می توانند تدارکات خود را در هر شش ساعت از عرض جاده شرقی - غربی عبور دهند. مصریها دستور او را نادیده گرفتند و به کاروانهای اسرائیلی که از آنجا می گذشتند تیراندازی کردند. ایگال الون فرمانده جدید اسرائیل در جنوب در برابر این مانع عملیات «آواک» *Avak* را از راه حمل و نقل هوایی «مخفی» آغاز کرد تا تیپ فرسوده نگو را باتیپ تجدید سازمان یافته ییفتاخ عوض کند. الون

قرارگاه خود را در حیده، نزدیک محور عمده‌ای که وارد نگو می‌شد و نزدیک فرودگاه عمده اسرائیل در عقیق بود، تشکیل داد. در ۲۲ اوت نخستین هواپیمای حمل و نقل در نگو به زمین نشست. تا آخر عملیات بیش از چهار صد پرواز دوسره انجام گرفته و ۲۰۰۰ تن مهمات و تقریباً ۲۰۰۰ سرباز به جبهه منتقل شده بود. عملیات آواک نه تنها مواضع دفاعی نگو را تقویت کرد بلکه یک تیپ کارآمد نیز به وجود آورد که استعمال آن برای عملیات تعرضی علیه مصر ممکن بود. هم‌الون و ایگال یادین تصمیم گرفتند که نگذارند مصریها بر جنوب مسلط شوند. مصریها، که از عملیات آواک بیخبر بودند، به ایدای اسرائیلیها ادامه می‌دادند، سنگرهای عمیق می‌کنند، میدانهای مین تشکیل می‌دادند، حصارهای چندین کیلومتری باسیم خاردار درست می‌کردند و نیروهای تقویتی وارد منطقه خود می‌کردند.

مصریها در تهیه تدارکات جنگی برای آخرین نقض متارکه، تنها نبودند اما تهیه‌های عرب بانزاعها و اتهامات متقابل به مشکلات شدید برمی‌خورد. ده روز متارکه متضمن هیچ‌یک از منافعی که خوشبینان انتظارش را داشتند، نبود. چون هیچ‌کس نمی‌خواست ناکامیهای خود را نتیجه تفوق اسرائیل بداند، هرکشور عرب تقصیر را به گردن متحدان خود می‌انداخت. ماوراء اردن متهم شده بود که بدون نبرد از لیداوالرمله عقب نشسته است، به لبنان نسبت اجتناب از جنگ داده می‌شد، و مصر از جهت خودداری از همکاری مقصر شمرده می‌شد و عراق از این حیث که اصلاً کاری نکرده است. در همه جا تصور می‌شد که خیانت یادو دوزه بازی درکار بوده است. هیچ‌کس بجز ملک عبدالله تشخیص نمی‌داد که ابتکار به دست اسرائیل افتاده است؛ هیچ‌کس هم به ملک عبدالله اعتماد نمی‌کرد و حتی بسیار کسان از او متنفر بودند. و حال که او پیشنهاد می‌کرد اعراب احتیاط کنند، پیشنهاد او به منزله تشویق به شکست تلقی می‌شد. بسیاری از اعراب هنوز گمان می‌کردند که می‌توان مشکل را از طریق نظامی حل کرد. بنابراین ارتشهای عرب دوباره تقویت و مجدداً تجهیز شدند. ارتش آزادیبخش عرب تجدید سازمان یافت و به فرماندهی سوریه و لبنان بستگی یافت. نیروهای تقویتی توسط مصر، عراق و سوریه به فلسطین اعزام شدند. عده افراد لژیون عرب به ۱۰۰۰۰ تن افزایش یافت، اما فاصله متوسط میان استخدام و اعزام به جبهه فقط پانزده روز بود. به هر حال سایر اعراب معتقد شده بودند که دیگر به لژیون عرب نمی‌توان اعتماد کرد. در آخر ماه اوت جمال حسینی توانست تاحدی به طور غیر دقیق گزارش دهد که در فلسطین ۲۰۰۰۰ سرباز عراقی، ۱۰۰۰۰ سرباز سوری و لبنانی، ۳۰۰۰ سرباز ارتش آزادیبخش عرب - که حال فرماندهی آن با سرهنگ عارف بیک شوقیر بود - و ۱۰۰۰۰ چریک عرب وجود دارد. چنین ادعا می‌شد که با این عده‌ها، به اضافه ۱۵۰۰۰ سرباز مصری و لژیون عرب، اعراب قادر خواهند بود که او باش صهیونیست را سرکوب کنند. اعراب تا آخر تابستان عملاً توانسته بودند با استفاده زیاد از احد از منابع خود، فرا خواندن دور دست‌ترین داوطلبان خویش، سرهم کردن تمام تجهیزات خود، به کار گرفتن هواپیماهای کهنه، و به عاریت گرفتن از انگلیسها، تا آخر تابستان تقریباً ۵۵۰۰۰ سرباز به قدر کافی مجهز، در فلسطین فراهم کنند. با این حال نیروهای تقویت شده اعراب که از نو تجهیز گشته بودند، به سطح قوای اسرائیل در اوایل ماه ژوئیه نمی‌رسیدند. مهاجمان خوشبین، که مانند همیشه اختلافات و محدودیتهای خود را نادیده گرفته بودند، مشتاقانه منتظر دور بعدی و «نهایی» جنگ بودند.

اسرائیلیها در جبهه خود در آن سوی خط متارکه با اطمینان کامل به قابلیت

نظامی خود، تهیه‌های خویش را ادامه دادند. تا پاییز، عدهٔ سربازان به تقریباً ۸۰،۰۰۰ نفر بالغ گردید، باتمام انواع اسلحه و تجهیزات - اسلحه و تجهیزات - که هنوز یکنواخت نبود ولی با آن اعراب قابل مقایسه بود. در ماه سپتامبر سی تانک زاید ایالات متحدهٔ امریکا می‌بایست وارد اسرائیل شود و در ماه اکتبر پنجاه جیپ از بندر آنتورپ *Antwerp*، که بنا بود بامسلسل سبک مسلح شوند و برای هجومهای سریع مورد استفاده قرار گیرند. سازمان زاهال که قبلاً صورت وصله‌پینه‌ای داشت، به تیپهای اونیفورم‌پوش و سازمانهای جبهه‌ای تقسیم شده بود. سرویسهای کمکی به صورت یکپارچه و عادی از حشو و زواید درآمدند. کارشناسان مهمل و خودستا کنار گذاشته شدند و به جای آنها داوطلبان ماهر و کاردان استخدام شدند. باگذشت هفته‌ها از متارکهٔ قلابی، زاهال برای عملیات بعدی آماده می‌شد. داوید بن - گوریون و ستاد ارتش اسرائیل کم‌کم از متارکهٔ بدون صلح و آتش‌بس توأم باتیراندازی، به ستوه آمدند.

نظر به امتناع مداوم اعراب از اعتنا به صلح یا حتی آتش‌بس بی‌غل و غش، بن‌گوریون در پی فرصت می‌گشت تا ارتش جدیدی را که پس از آنهمه انتظار فراهم کرده بود، به کار برد. وقتی که اعراب تلمبه‌خانهٔ *لا ترون* را در ۱۲ اوت منفجر کردند، او بهانه‌ای را که لازم داشت به دست آورد. ستاد ارتش و فرماندهان تیپ به تهیهٔ چند فقره عملیات تعرضی مبادرت کردند. زاهال آماده بود. اعراب هنوز باهم مشاجره و نفاق داشتند. متارکه نقض شده بود. همکاران دولت بن - گوریون آن قدرها علاقه به جنگ نداشتند. اکثریت دولت، از جمله حزب مایایی *Mapai* (حزب خود او) باحمله به اورشلیم و تیپ‌های حبرون مخالفت کردند. وضع بین‌المللی قابل اطمینان نبود. برخی از اسرائیلیها معتقد بودند که یک پیروزی نظامی در ماه اوت ممکن است به شکست سیاسی منجر شود. بن - گوریون مجبور شد فکر تعرض را از سر بیرون کند، ولی تمایل او به حل نظامی نهایی همچنان برقرار بود. اضطراب و ناراحتی در تمام جبههٔ لژیون عرب، زیاد بود. وضع در اورشلیم مستعد انفجار بود. شایعات مربوط به تعرض اعراب در ۱۵ سپتامبر، توسط «اسرائیلیهای مطلع» به مطبوعات رسانده شد. در ۱۵ سپتامبر «اطلاع حاصل شد» که حمله به ۲۱ سپتامبر موکول شده است. ناظران نظامی در اورشلیم اطمینان داشتند که تهیه‌هایی برای دور بعدی جنگ در جریان است.

در ۱۷ سپتامبر کنت فولکر برنادوت از دمشق به اورشلیم پرواز کرد تا از شدت بحران بکاهد. لژیون عرب وضع اورشلیم را آن قدر قابل انفجار می‌دانست که به میانجی سازمان ملل پیشنهاد کرد یا از ورود به شهر صرف نظر کند و یا با اسکورت زرهی در آن آمدورفت نماید. برنادوت به این پیشنهاد واقعی نگذاشت و با اتومبیل به اورشلیم وارد شد و به شهر جدید رفت تا ناهار را با ناظران سازمان ملل متحد در انجمن زنان جوان مسیحی صرف کند. میانجی سازمان ملل متحد و همراهان با سه اتومبیل به طرف عمارت فرمانداری که بنا بود به قرارگاه سازمان ملل متحد در فلسطین تبدیل شود، روان شدند. تا آن هنگام هیچ حادثه‌ای روی نداده بود. خط متارکه ساکت بود. مأموران سازمان ملل پس از بازدید از عمارت فرمانداری از محلهٔ کاتامون باز گشتند. چون یک جیپ اسرائیلی در عرض خیابان متوقف شده بود، اتومبیلهای حامل ناظران سازمان ملل ایستادند. چون چهارتن راکبان جیپ اونیفورم زاهال پوشیده بودند، راننده‌ها و ناظران سازمان فکر کردند که به محل بازرسی اسرائیلیها وارد شده‌اند - سه تن از اونیفورم پوشها از جیپ بیرون آمدند و در کنار اتومبیلها به راه افتادند، یکی در یک طرف و دوتن دیگر

در طرف دیگر. وقتی به اتومبیل برنادوت که پشت سر همه قرار گرفته بود رسیدند، متوقف شدند. برنادوت و آجودان او، سرهنگ فرانسوی آندره پییرسرو *André Pierre Sérot*، تصور کردند که اسرائیلیها می‌خواهند کارت شناسایی آنها را ببینند.

یکی از آن سربازان بدون اخطار قبلی تپانچه خودکار اشمایسر *Schmeisser* خود را از پنجره اتومبیل به درون برد و تیراندازی کرد. و سپس چند تیر نیز به رادیاتور اتومبیل انداخت. دوفری که در طرف دیگر ماشینها بودند لاستیکها و رادیاتورهای هرسه ماشین سازمان ملل متحد را با گلوله سوراخ کردند. آنگاه به سرعت باز گشتند و درجیب پریدند، و چپ به سرعت از گوشه خیابان پیچید و ناپدید شد. قاتل از کشور گریخت. کنت برنادوت شش گلوله و سرهنگ سرو هفده گلوله خورده و مرده بودند. روز بعد لچی مسئولیت قتل را پذیرفت، هرچند که معلوم شد این تروریسم یک عمل شخصی بوده است. آنچه که در نهایت امر کشف شد این بود که جیب را از سازمان ملل دزدیده و دوباره رنگ کرده بودند. پیدا کردن قاتلان ممکن نشد. صرف نظر از اینکه چه کسی مخصوصاً مقصر بود، تمام مطلعان، شاید بجز عده‌ای معدود، در این باره که اسرائیل مسئول واقعه است، شک نداشتند.

تمام جهان از قتل بیجهت برنادوت، که خدمتگزاری اخلاصمند بود، آزرده‌خاطر شد. عقاید خصوصی در اسرائیل، که مردم آن به ترور و شدت عمل خو گرفته بودند، نسبت به این قضیه کمتر حساسیت داشت. بسیاری از یهودیان برنادوت را عامل بریتانیا و دشمن اسرائیل می‌دانستند و به سازمان ملل و میانجی آن بابت بینی می‌نگریستند. برای مردمی که در گیر و دار جنگ بودند و به دیدن مرگ ناگهانی دوستان خویش عادت داشتند، فقدان یک دشمن آشکار چندان اهمیتی نداشت. بنابراین در اسرائیل انتقادی از این قتل نمی‌شد و مردم فقط از نتایج احتمالی آن نگران بودند. در این مورد عامل عمده هیجان ترس از تلافی بین‌المللی بود نه انزجار از قتل. هیچ‌کس خواهان کشته شدن برنادوت نبود و جواب دولت اسرائیل فوری و مناسب بود. بن - گوریون صدها تن از مظنونان را دستگیر کرد و لچی را غیر قانونی اعلام نمود. واحدهای ایرگون در اورشلیم منحل شدند. تحقیقات وسیعی آغاز شد. اما علاقه عموم بزودی زایل گشت، دکتر رالف بانچ *Ralph Bunche* کفالت میانجیگری سازمان ملل را عهده‌دار شد و اوضاع تاحد زیادی به حال سابق باز گشت.

یک تغییر عمده در نتیجه دخالت برنادوت در وضع متارکه رخ داده بود. بن - گوریون مؤکداً اعلام کرد که پیشنهادهای نهایی میانجی سازمان ملل نمی‌تواند معتبر باشد. برنادوت در گزارش خود (که پسر از مرگ او منتشر شد) توصیه کرده بود که نگو به اعراب داده شود و جلیله به اسرائیل، و اورشلیم هم به هیچ‌یک از طرفین تعلق نداشته باشد. تمام مرزهای پیشنهادی برنادوت براساس خطوط جبهه‌های موجود قرار داشت. تنها چاره‌ای که بن گوریون در برابر سازش پیشنهادی از طرف سازمان ملل متحد داشت عبارت بود از تغییر وضع موجود یا تجدید مخاصمات. اگر سازمان ملل بایک عمل انجام شده مواجه می‌گشت، بسیار محتمل بود که پیروزیهای اسرائیل معتبر بماند. بن - گوریون تصمیم گرفت که پیش از تبدیل خطوط آتش‌بس به مرزهای بین‌المللی، متارکه را بشکند.

مانند همیشه، بن - گوریون معتقد بود که می‌توان در جبهه مرکزی پیروز شد. با در دست بودن راه اصلی، اورشلیم وضع امنی داشت، در حالی که

زیستگاههای نگو مجزا می ماند. سپاهیان و ساکنان اسرائیل در نگو فرسوده شده و از حیث اسلحه و مهمات در مضیقه بودند، و هنوز هم از لحاظ عددی عقبتر از اعراب بودند. عملیات آواک موازنه را برقرار نکرده بود، و بن - گوریون به این امر توجه داشت؛ به علاوه یادین یک علت «قانونی» قانع کننده برای جنگ در جنوب به دست آورده بود. چون امتناعهای مکرر مصریها از اجازه عبور دادن به کاروانهای اسرائیل از نگو نقض متارکه مقرر از طرف سازمان ملل متحد بود، یادین به این فکر افتاد که برای گذراندن یک کاروان اسرائیلی از مانعی که مصریها در جاده ایجاد کرده بودند، به هنگام حضور داشتن ناظران سازمان ملل متحد در محل، خواهد توانست حادثه موجهی ایجاد کند. بن - گوریون، که حال عذر موجهی برای جنگ داشت و از وضع متزلزل ادعای اسرائیل نسبت به نگو آگاه بود، موافقت کرد که عملیاتی را برای خرد کردن قطعه شرقی - غربی جبهه مصر و برقرار کردن تسلط اسرائیل بر شمال نگو، مورد بررسی قرار دهد. چون تصرف، نهم قانون تملک است، بن - گوریون می دانست که پس از این پیروزی خواهد توانست با قدرت بیشتری مذاکره کند.

یادین از مدتها پیش ارتش مصر را بیش از لژیون عرب، خطرناکترین نیروی مخاصم، هدف قرار داده بود. او یک عملیات متمرکز را برای محو کردن مصریان، ترجیح می داد. مع هذا آلون، فرمانده جبهه، ترجیح می داد که این تلاش را بایک حمله ثانوی برای رخنه کردن به سمت شمال از راه حبرون و بیت لحم به سوی اورشلیم، متمرکز سازد. یادین می ترسید که مبادا پیشنهاد آلون برای برآوردن هردو منظور کافی نباشد، زیرا که ممکن بود وقت کافی برای تسخیر دو هدف مشکل موجود نباشد. از این رو یادین باکمک آلون عملیات «ده بلا» (Ten Plagues) را که فقط تعرضی بود علیه تعرض مصر در نگو، تهیه کرد. در ۵ اکتبر مصریها، که می خواستند خواب راحت را از اسرائیلیها سلب کنند، تعدادی از زیستگاههای نگو را بمباران کردند و روی نقاط مستحکم اسرائیل سدی از گلوله های توپخانه تشکیل دادند. در ۶ اکتبر عملیات «ده بلا» آغاز شد. تهاجم مداوم مصر اسرائیل را به اجرای این تصمیم وادار کرد. مصریها عملیات خود را توسعه دادند، به مجتمع **هیربت مهاض** *Hirbet Mahaz* نزدیک راه **میشمارهانه گو** *Hanegev* و باند فرودگاه مهم اسرائیل در **رحما** *Ruhama* حمله کردند و بر روی هم پیش از فرسوده کردن خویش هفت عمل تعرضی انجام دادند. تا آن هنگام تیپ ییفتاخ که وضع دفاعی داشت آن قدر به مصریها زیان رسانده بود که برای مختل ساختن کارآیی گردانهای مصری در آینده نزدیک، کفایت می کرد. مصریها فقط خود را ضعیف ساخته و ادعای یادین را در این مورد که جنوب جبهه بسیار مهمی است، تأیید کرده بودند.

همینکه گزارشهای نبرد در **هیربت** - **مهاض** به قرارگاه زاهال در تل اوویو رسید، مذاکره درباره عملیات «ده بلا» ادامه یافت. آخرین مانع تقاضای آلون برای گرفتن تیپ هشتم بود؛ یادین اصرار داشت که تیپ هشتم باید در رده احتیاط بماند و می گفت که آلون بدون آن دارای ۱۵۰۰۰ سرباز با پشتیبانی زرهی و هوایی است. عملیات «ده بلا» که به منظور اختفا یوئاو *Yoav* نام یافته بود، با تعرضهای معجل و سرهم بندی شده ای که شش ماه پیش توسط واحدهای تحلیل رفته اجرا شده بود، تفاوت بسیار داشت.

طرح نبرد یوئاو به دست یادین براساس نظریه تقرب غیر مستقیم قرار داشت که مبدع و مبتکر آن بی. ایچ. لیدل هارت *B. H. Liddell Hart* مورخ نظامی

انگلیسی و مربی يك نسل از فرماندهان بود. هارت چنین می گوید: «هدف واقعی بیشتر باتحصیل يك موضع سوقالجیشی ارتباط دارد نه با کوشش در مبادرت به نبرد - و موضع سوقالجیشی هم باید دارای چنان مزیتی باشد که اگر خود موجب اخذنقض نقشه، ادامه نبرد برای تحصیل آن به اخذ تصمیم منجر شود.»^۲ طرح یادین عبارت بود از بریدن راههای ارتباطی مصریها و مجبور ساختن آنها به عقب نشینی یا دفاع از مواضع موجود خود که تجزیه آن به «جیب»های مجزا ممکن بود. یادین در نظر داشت که بااحتیاجات از يك حمله جبهه‌ای، طرق تدارکاتی مصریها را قطع کند و راههای عقب نشینی ایشان را ببندد و به مراکز اداریشان ضربت زند. تمام این عملیات می بایست قابل انعطاف و نیروهایی که در آن به کار می روند پرتحرک باشند، و امکانات بهره گیری از عملیات بسیار متعدد باشد. به مصریها مجال اینکه بفهمند وضع نبرد از چه قرار است داده نمی شد، بلکه آنها به هر طریق که اقدام می کردند خود را بایک شق خطرناک دیگر روبه رو می دیدند. ارتش مصر در مواضع ثابت سنگر کنده و وضع خود را محکم کرده بود. مواضع مصر به يك حرف H لاتین شبیه بود که یکی از دو ضلع آن به سوی ساحل به طرف **ایسدود** امتداد یافته بود و ضلع دیگرش، که دفاع آن ضعیفتر بود، به جانب شاهراه پسرانه‌ای از العوجه یکسره تا اورشلیم قرار داشت؛ شاهراه شرقی - غربی خط عرضی میان دو ضلع را تشکیل می داد. این باریکه مهم با آتشهای متقاطع، کلافهای سیم خاردار، میدانهای مین و تله‌های تانک، تقویت شده بود. مصریها، که دارای احتیاط متحرک نبودند به مواضع دفاعی آسیب پذیر خویش که متقابلاً به یکدیگر وابسته بودند، اتکا داشتند. شکافی در يك نقطه تمام مواضع H مشکل آنها را به خطر می انداخت. یادین قصد داشت که خط مهم شرقی - غربی را با چند گاو که ارتباطات مصریها را از هم می گسست در چند نقطه ببرد و خط عقب نشینی آنها را قطع کند. یادین بعداً این کلام ناپلئون را در تأیید تهیه‌های خود نقل کرد: «راز صناعت جنگ سر به سر در قابلیت تسلط به خطوط ارتباطی نهفته است.»^۳ در نگو، که نگهداری ارتباطات فقط در چند راه عمده ممکن بود، یادین برای به کار بستن نظریات جنگی خود فرصتی آرمانی در پیش داشت.

تمرکز مهم او مخصوصاً متوجه محوری بود که از شمال شروع می شد. عملیات اسرائیلیها در داخل قسمت جنوبی نگو فقط مانند يك رشته هجوم و عملیات انصرافی تنظیم شده بود تا موازنه جبهه مصریها را به هم بزند. گاوهای مهم از طرف شمال توسط تیپ حیواناتی زده می شد. در همان حال تیپ ییفتاخ تلاش خود را برای گاو زدن به طرف غرب به جانب دریا در بت حنون بین غزه و مجدل تمرکز می داد و ستون مصریها را در طول ساحل مدیترانه، می شکافت. اگر این طرح بخوبی اجرا می شد، مصریها می بایست بین عقب نشینی و ماندن در «جیبهای» مجزا، یکی را انتخاب کند.

در ۱۵ اکتبر تمام نیروهای الون آماده به جهش بودند. آنچه که باقی می ماند عبارت بود از یافتن راهی برای موجه ساختن حمله. ظهر آن روز اسرائیلیها به قرارگاه ناظران متارکه سازمان ملل اطلاع دادند که کاروانی از خراطیه به سوی نگو در حرکت است. چنانکه انتظار می رفت، مصریها آتش توپخانه خود را روی کاروان گشودند. آنها متارکه را رسماً نقض کرده و بی آنکه خود متوجه باشند، علامت شروع عملیات یوئو را داده بودند. این نقض متارکه ضربات نیروی هوایی اسرائیل را برپایگاه هوایی مصر در سینا و نگو در پی داشت. هرچند که نیروی هوایی مصر در روی زمین منهدم نشد، ولی به کار آبی و روحیه افراد آن

جداً لطمه خورد. نیروی هوایی اسرائیل در تمام مدت عملیات یوئو برآسمان نگو حاکمیت داشت.

در ۱۵ اکتبر شب هنگام کماندوهای نگو به یک رشته هجومهای ضربت و گریز بر مواضع مصریها دست زدند. واحدهای ییفتاخ گاوه موفقیت آمیزی در نزدیکی بتحنون به فاصله ۶۰۰ متر از ساحل، زدند. تیپ حیواتی نیز گاوه مشابهی در نزدیکی شاهراه عرضی در جبهه دشمن فرو کرد. مصریها مجبور بودند به بیش از ده ضربه جواب دهند که برخی از آنها مانند خاری در پهلویشان میخلید و بعضی مثل ضربه دشنه به سینهشان فرو می رفت. الون سخمه مهم خود را طوری طرح کرده بود که از طریق محور عرضی در عراق المنشیه فرو رود. شکافی که در آنجا وارد می آمد به طور غیر مستقیم مواضع مصریها را در طول جاده اصلی به خطر می انداخت. این عملیات، توأم بامشکلاتی که بر اثر گاوه اسرائیل در بتحنون و حملات اجرا شده در نگو به وجود آمده بود، مصریها را به اخذ تصمیمات نامطبوع مجبور می ساخت.

در بامداد ۱۶ اکتبر، پس از چهل دقیقه تهیه توپخانه، الون فرمان حمله عمده را صادر کرد. گردان تانک به جنبش درآمد تا به گردان حمله پیاده ملحق شود. نخست همه چیز بروفق مراد بود.

بزودی دیدبانان خبر فرار اعراب را از ده عراق المنشیه دادند. آنگاه تانکهای اسرائیل مضروب شدند، مهماتشان به انتها رسید، یا تماس خود را با پیاده نظام از دست دادند. اولین گروهان حمله عقب نشینی کرد و در حین پیشروی گروهان دوم از بین صفوف آن واپس رفت و اختلال زیادی به وجود آورد. بهترین رسته ارتش مصر، توپخانه، سد متراکمی روی پیاده نظام اسرائیل گسترده. احتراق گلوله ها بسیار مؤثر واقع شد. یک حمله که برای اصلاح وضع اجرا شده بود، به شکست انجامید. فقط پنجاه سرباز پیاده نظام توانستند به خط مبداء عقب نشینی کنند. حمله عقب نشانده شده بود.

الون با وضعی روبه رو شده بود که چاره های نامطلوبی را ایجاب می کرد. او می بایست یا تلاشهای خود را در عراق المنشیه ادامه دهد یا در عرض چند ساعت راه دیگری برای موفقیت جست و جو کند. حملات مکرر در برابر مصریهای هشیار شده در عراق المنشیه ممکن بود سربازان او را بدون نتیجه به کشتن دهد، اما هرگونه تغییری در وسط نبرد به اختلالی وسیع می انجامید. الون از حمله طرح شده دست کشید و در عرض چند ساعت طرحهای کاملی برای حمله مستقیم در مغرب چهار راه فلوجه تهیه کرد تا تپه هایی را که به تقاطع راه مسلط بودند، اشغال کند. در آن شب واحدهای اسرائیل حمله های خود را ادامه دادند، در حالی که گاوه های دیگری در مواضع مصریها زده شد. در ساعت ۱۰/۳۰ دسته های حمله اسرائیل تپه های ۱۱۳ و ۱۰۰ را در مغرب فلوجه هدف قرار دادند. تا نیمه شب آنها هردو موضع را تسخیر کرده و با سومین حمله تقاطع راه را به تصرف در آورده بودند. راه عبور مصریها به طرف شاهراه عرضی بسته شده بود.

مصریها در طلوعه بامداد حمله کردند ولی با وجود پشتیبانی شدید زرهی و توپخانه نتوانستند چهار راه را بگیرند. بنابراین مواضع دیگرشان در ناحیه مجاور قابل نگهداری نبود و می بایست تخلیه شود، ولی موضع قوای مصر در **هلیکات** مانع استفاده اسرائیلیها از راه شمالی - جنوبی به درون نگون می شد. تاموقعی که **هلیکات** در دست مصریها بود، تعرض الون دفع می شد تلاش تیپ ییفتاخ برای کوبیدن مصریها از عقب، به موفقیت نینجامید. الون تشخیص داد

که نقطه عطف فرا رسیده است. او در تمام خط جبهه مصر گاوه‌هایی زده و فرمانده قوای مصر را آشکارا آشفته خاطر ساخته بود؛ اما بدون شکافتن محور عرضی، تمام عملیات اسرائیل به هدر می‌رفت. تنها چاره عبارت بود از حمله‌ای در **هلیکات**. عدم موفقیت در آنجا باعث می‌شد که عملیات یوئاو، علی‌رغم غیر مستقیم بودنش، گاوه‌های ماهرانه‌اش و راه‌های مختلف نزدیک شدنش به دشمن، از عهده نخستین تکلیف خود هم که عبارت بود از باز کردن راه نگو، عاجز خواهد ماند.

الون نخست یادین و بعد اسحق صاده و شیمون آویدان دوفرمانده جبهه خود را قانع کرد که تنها راه حل عبارت است از يك حمله مستقیم. نه تنها وضع تاکتیکی بلکه وضع سیاسی نیز حمله را ایجاب می‌کرد. در ۱۹ اکتبر شورای امنیت در لیک سکسس تشکیل جلسه داد و پیشنهاد آتش‌بس را تصویب نمود. نتیجه این تصمیم معلوم بود. یکبار دیگر نبرد می‌بایست تا ضرب‌الاجل معین به صورت مسابقه‌ای ادامه یابد. در ۱۲ اکتبر شب هنگام الون حمله خود را باجلوداری گردان پنجاه و دوم تیپ حیواتی به شش موضع به هم پیوسته مصر در **هلیکات**، آغاز کرد. فرماندهی این گردان را یاکف پرولف *Yaacov Prulov* عهده‌دار بود. پس از نبردی شدید تپه‌های واقع در شمال تصرف شدند. مصریها بزودی از **هلیکات** بیرون کشیده شدند، اما يك حمله همزمان اسرائیل به اداره پلیس عراق - سوئدان، که «غول روی تپه» نامیده می‌شد، برای چهارمین بار به شکست انجامید، ششمین حمله در شب بعد، به آن ساختمان نزدیک شد ولی دسته مأمور حمله دچار تلفات شدید شد و فقط يك نفر توانست وارد دژ شود. این شخص فرمانده دسته بود و پهرس *Peres* نام داشت. «غول روی تپه» در دست مصریها باقی ماند اما تبدیل به هسته‌ای شد که در اطراف آن يك «جیب» تشکیل گردید. مصریهای اطراف فلوچه از کرانه واقع در غرب، جدا ماندند. عقب‌نشینی به سمت حبرون هنوز ممکن بود، اما خطر بیرون کشیدن ارتش در يك ستون دراز در طول جاده میان تیپهای اسرائیلی در شمال و جنوب، بسیار زیاد بود. در عرض يك شب محور عرضی جبهه مصر به دمی تبدیل شده بود. مع هذا الون وقت بستن در «جیب» را نداشت؛ او می‌خواست شکاف جبهه را بیشتر به سمت جنوب توسعه دهد.

در ۲۰ اکتبر تیپ نگو به فرماندهی ناهوم ساریگ شروع کرد به تهیه يك حمله برق آسا به بئرشیع. در ۲۱ اکتبر شب هنگام این نیروی ضربتی که باعجله تجمع یافته بود در **میشمارهانه‌گو** تمرکز یافت. در ساعت ۴ بامداد عمده قوا به سمت بئرشیع حرکت کرد، و دو ستون متحرك برای قطع راه شمال و جنوب شهر به راه افتادند. فرمانده مصری در بئرشیع، که از باز شدن ناحیه نگو بیخبر بود، از ظهور ناگهانی اسرائیلیها مبهورت شد. واحدهای اسرائیلیها محله جدید بئرشیع را شبانه تصرف کرده بودند. واکنش مصریها ضعیف و مبهم بود. مصریها که از استعداد نیروی اسرائیل بی‌اطلاع بودند، در سپیده دم به هنگام رسیدن نیروهای تقویتی برای اسرائیل، از پا درآمدند. در ساعت ۸ بامداد يك توپ اسرائیلی به اداره پلیس آتش گشود و پس از آنکه چهار تیر شلیک کرد، مصریها تسلیم شدند. آن قسمت از جبهه مصر که مانند انگشت به طرف پسرانه پیش رفته بود، بریده شد و باعث گردید که سربازان مصری که در شمال تپه‌های حبرون بودند، از قسمتهای همجوار خود جدا شوند. نیمه جنوبی «انگشت» مانند راهی شده بود که از مصر به هیچ جا منتهی نمی‌شد.

همین سرنوشت نصیب «انگشت» ساحلی نیز شده بود. وقتی که تیپ ییفتاخ

راه ساحلی را در بتحنون قطع کرد، مصریها در مجدل و ایسدود به دام افتادند. مهندسان مصر به سرعت يك راه موقت از تپه‌های ساحلی روی تپه‌های شنی درست کردند و بیشتر واحدهای خود را پیش از آنکه یگانهای مقدم ییفتاخ به چگونگی امر پی ببرند، در بردند. اما بدبختی بزرگ مصریها وقتی شروع شد که نیروی دریایی جوان اسرائیل به حمله پرداخت و ناو فرماندهی نیروی دریایی کوچک مصر را که «امیر فاروق» نام داشت طی يك نبرد چند دقیقه‌ای غرق کرد. عملیات یائو و همچنین امکان وسوسه‌انگیزی در طول لبه دهلیز تل‌اوئو - اورشلیم به وجود آورده بود.

در قرارگاه ستاد در تل‌اوئو بن - گوریون و یادین معتقد شدند که حمله به مواضع مصریها در تپه‌های حبرون، اگر به سرعت و به‌طور قطع تعقیب شود، می‌تواند تمام فلسطین عربی را در جنوب اورشلیم پاك کند. این عملیات به سبب حضور نیروهای لژیون عرب در ناحیه اورشلیم، بسیار حساس بود. در اسرائیل هیچ‌کس نمی‌خواست که ماوراء اردن را وارد جنگ کند. برای اجتناب از این گرفتاری، یادین می‌بایست با سرعت و غافلگیری عمل کند، به این امید که پیش از بروز واکنش لژیون عرب بتواند مواضع دفاعی سست مصریها را بگیرد. در ۱۸ اکتبر شب هنگام تیپ هارل در برابر مقاومت مقطع و ضعیف مصریها وارد ناحیه تپه‌های حبرون شد. تیپ هارل که تنها مانع راهش تیراندازیهای اتفاقی از طرف اعراب در حال فرار بود، به طرف جنوب و شرق به سمت بیت‌لحم و حبرون حرکت کرد. شب بعد، ۱۹ اکتبر، زوی‌آیالون فرمانده جبهه به‌موشه‌دایان فرمان داد که بیت‌لحم را در ظرف چهل و هشت ساعت تسخیر کند، زیرا که متارکه دیگری در پیش بود. در آن لحظه هیچ مانعی در جلو دایان نبود، ولی لژیون عرب ناگهان وارد صحنه شد. عبدالله و گلوب دریافته بودند که چنانچه زود نجنبند اسرائیلیها همه چیز را در جلو اورشلیم تاخط اریحا اشغال خواهند کرد و در نتیجه جبهه لژیون را دور خواهند زد. ملك عبدالله به‌طور غیر رسمی به اسرائیل اطلاع داد که اگر زاهال از حمله به سربازان لژیون خودداری کند، او حاضر به مذاکره درباره يك صلح موقت خواهد بود. در همان هنگام چند واحد کوچک به طرف بیت‌لحم و حبرون فرستاد تا «رسماً» آنچه را که ممکن است، متصرف شوند.

نتیجه این کار مسابقه‌ای بود میان لژیون عرب و دایان برای تسلط بر آن ناحیه. اسرائیلیها آخرین قطعه راه آهنی را که به اورشلیم می‌رفت متصرف شدند، ولی ارتفاعات مهم در بیت‌جلا که بر بیت‌لحم مشرف بود، در دست اعراب باقی ماند. تا بعد از ظهر روز بعد سربازان لژیون بیت‌جلا را اشغال کرده بودند. حمله دایان می‌بایست ملغی شود. ۵ در قسمت جنوبی‌تر، تیپ هارل به اشغال ناحیه‌هایی که اسماً تحت تسلط مصریها بود، ادامه دادند. تا ۲۲ اکتبر واحدهای مقدم هارل تا حدود هفت میلی بیت‌لحم پیش رفته بودند؛ ولی در آن روز متارکه مجدداً برقرار شد.

گرچه اباابان ناظر اسرائیل در لیک‌سکسس کوشیده بود تا اقدام سازمان ملل را تا هنگامی که الون بتواند عملیات خود را تکمیل کند به تعویق اندازد، شورای امنیت در برقراری آتش‌بس اصرار می‌ورزید. تیپ‌هارل به اشغال نواحی تخلیه شده ادامه داد و سایر واحدهای اسرائیل ایسدود، تپه ۶۹، و مجدل را که در «انگشت» ساحلی قرار داشت، گرفتند. در ۲۷ اکتبر، پس از دو روز نبرد، زاهال دژ پلیس گوبرین Gubrin را تصرف کرد. در ۲۸ اکتبر کوبیه لا Kubiela

و لاهیش Lahish تسلیم شدند. اکنون قسمتهای انتهایی مهم و سست جبهه مصر، پاک شده بود. مصریها در دو قسمت شمالی H بکلی در بند افتاده و ۲۵۰۰ تن از سربازانشان نیز در «جیب» فلوجه تسلیم شده بودند.

از پا درآمدن مصریها تکان روحی شدیدتری بود برای کشورهای عرب. حتی پیش از عملیات یوئو، روابط میان اعراب روبه خرابی رفته بود. روزنامه‌ها و خطبا درباره خیانتها و وطن‌فروشیها بانگ برداشته بودند. در ماه سپتامبر يك شورای ملی فلسطین در ناحیه غزه که تحت تصرف مصر بود تشکیل جلسه داد و يك دولت فلسطینی عرب تأسیس کرد، و در اول اکتبر حاج امین الحسینی مفتی اورشلیم به ریاست آن تعیین شد. مصر، سوریه، لبنان و عراق مفتی را به رسمیت شناختند، ولی همه می‌دانستند که دولت او، که دست‌نشانده مصر بود، هیچ‌گونه اختیاری ندارد و از وفاداری مردم عرب برخوردار نیست. اینهمه مانوری بود از طرف مصر برای خنثی کردن بلندگرایی ملك عبدالله در مورد ضمیمه کردن فلسطین مرکزی. ملك عبدالله از شناسایی مفتی امتناع کرد و اقداماتی برای متشکل ساختن احساسات به نفع انضمام فلسطین به ماوراء اردن به عمل آورد. وقتی که اسرائیل عملیات یوئو را آغاز کرد، نشانه‌های اتحاد عرب قبلاً محو شده بود. فرماندهی مشترك اعراب شتابان در عمان تشکیل جلسه داد تا جواب مشتركی به حمله اسرائیل بدهد. وقتی که جلسه آغاز شد، هیچ‌کس نتوانست آغاز سخن کند. مدت پنج دقیقه نمایندگان غمگین و ساکت نشستند سرانجام ملك عبدالله اشاره کرد که شاید نقراشی بخواهد چیزی بگوید. او فقط يك جمله گفت، و آن اینکه: «خدایا، من آمده‌ام که گوش بدهم، نه حرف بزنم.»^۶ حاضران در جلسه فوراً به متهم ساختن یکدیگر پرداختند. نقراشی از قبول این خبر که بئرشیع سقوط کرده است، امتناع کرد و به ماوراء اردن حمله نمود. هیچ‌کس يك پیشنهاد سازنده نداد. روز بعد نقراشی مجبور شد که به سقوط بئرشیع، و اینکه وضع مصر یأس‌آور بوده است، اعتراف کند. با این وصف هنوز کسی دارای يك پیشنهاد اساسی نبود. سرانجام ژنرال گلوب و ملك عبدالله برای نجات مصریها از «جیب» فلوجه، «عملیات دمشق» را پیشنهاد کردند.

در قاهره شك زیادی درباره عملیات دمشق وجود داشت. در خود «جیب» فلوجه سعید طه فرمانده سودانی نگرانیهایی درباره جنبه‌های عملی این عملیات داشت. در قرارگاه العریش لاکت Lockett افسر رابط انگلیسی، اعلام کرد: «اعتماد به عملیات انصرافی که برای سرگرم کردن یهودیان طرح شده، غیر ممکن است.»^۷ فرمانده جدید مصری، ژنرال فواد صادق، گمان برد که دامی در کار است؛ او می‌ترسید که مبادا نتوان به ملك عبدالله و ژنرال گلوب اطمینان کرد. او ادعا می‌کرد که شاید جهودان از آن نقشه مطلع باشند. صادق به طه فرمان داد: «طرح را رد و لاکت مزدور را بیرون کنید. از پاسگاههای خود تا آخرین فشنگ و آخرین نفر، چنانکه شایسته سربازان مصری است، دفاع کنید.»* مذاکرات به جایی نرسید و «جیب» فلوجه به حال خود واگذار شد. درحالی که محیط مذاکرات

* Jon Kinche and David Kimche, Both Sides of the Hill: Britain and the Palestine War (London: 1960), pp. 254-5.

اسرائیلیها که پیوسته مراقب ارتباطهای علنی و غیر رمزی اعراب بودند، به این نقشه پی‌بردند. بعداً در مذاکرات تركمخاصمه که در جزیره ردس انجام گرفت، یادین عمداً به این موضوع اشاره کرد و نفاق اعراب را شدیدتر ساخت، زیرا در آن هنگام مصریها معتقد بودند که ملك عبدالله به آنها خیانت کرده است.

هنوز با اتهامات و بدگمانیها مسموم بود، اعراب به يك ضربه روحی دیگر از يك ناحیه غیر منتظر، دچار شدند. ارتش آزادیبخش عرب بايك شاهکار وقت ناشناسی در ۲۲ اکتبر عملیات تعرضی را در شمال تجدید کرد. در آن روز يك متارکه جدید در جنوب برقرار شده بود. پس از جنگ ده روزه ارتش آزادیبخش عرب تجدید قوا کرده بود. هیچگونه افزایش قابل ملاحظه‌ای در تسلیحات واقع نشده بود ولی ارتش مزبور هنوز دارای توپهای فرانسوی ۷۵ میلیمتری بود. کوششی برای مراقبت بیشتری بردا و طلبان با مأمور کردن عارف بيك شوقیر از ارتش لبنان برای جلوگیری از افراط‌کاریهای فوزی الکاوکجی به عمل آمد. اما چون ۳۰۰۰ سرباز کاوکجی استراحت کرده و تقویت شده بودند و اسرائیلیها در نگو سرگرم بودند، جلوگیری از او ممکن نبود. او مناره را که کیبوتص کوچك و مجزایی بود و تقریباً در مرز لبنان واقع شده بود و هفت میل از نزدیکترین زیستگاه اسرائیلی در نبی‌یوشع فاصله داشت، هدف قرار داده بود. عادت کاوکجی این بود که هدف مجزایی را انتخاب و از غافلگیری و تفوق عددی استفاده کند. در ۲۲ اکتبر نخستین حمله او پاسگاه مقدم غیر آماده دشمن را در شمال مناره فرا گرفت.

کاوکجی در این تصور که توجه اسرائیلیها به شمال جلب نشده بود، حق داشت. اصل موضوع این بود که ارتش آزادیبخش عرب تهدیدی به شمار نمی‌رفت، هرچند که حملات گهگاهی موجب نقض متارکه شده بود. وقتی که کاوکجی به مناره حمله برد، راه تلافی را برای اسرائیلیها باز کرد. يك ارتش «غیر رسمی» عرب که خارج از دایره حقوق بین‌الملل بود و خود را تابع هیچ حکومتی نمی‌دانست و پایگاه امنی در تپه‌های جلیله داشت، امنیت تمام زیستگاههای اسرائیلی را در شمال تهدید می‌کرد. بدین‌گونه کاوکجی حملات خود را به قدری افزایش داده بود که به‌طور حتم انتقام اسرائیل را جلب می‌کرد. بن - گوریون و یادین امیدوار بودند که اشغال جلیله مرکزی نسبتاً آسان باشد. اگر، چنانکه در نگو اتفاق افتاده بود، سایر کشورهای عرب ساکت می‌ماندند، عملیات برضد کاوکجی به سبب لزوم يك نیروی كوچك و احتمال موفقیت زیاد، ارزش مخاطره را داشت: آنها تصمیم گرفتند که در برابر حمله کاوکجی به مناره واکنشی ابراز ندارند بلکه تعرض بزرگی برای پاك کردن تمام جلیله اجرا کنند. نام این تعرض، عملیات هیرام بود.

در حالی که تهیه عملیات هیرام آغاز شده بود، نبرد برای تصرف هیرام ادامه یافت. حمله‌های متقابل اسرائیل برای تسخیر مجدد پاسگاه از دست رفته، ثمربخش نشد. کوشش برای تقویت زیستگاه بايك ستون شناسایی از جیپها و ادوات نیمه زنجیری از نبی‌یوشع هنگام برخورد اسرائیلیها به آتش شدید اعراب، متوقف شد. وسایط نقلیه، که وارد کمینگاه اعراب شده بودند، می‌بایست ترك شوند، و راکبان پیاده شده آنها به طرف نبی‌یوشع عقب نشستند. ارتباط مناره با سایر نقاط از سه طرف قطع شد. کاوکجی برخی از سپاهیان خود را به دره فرستاد تا به ایدای وسایط نقلیه‌ای که از آخرین راه ارتباط با مناره آمد و رفت می‌کردند، بپردازند. این بار کاوکجی تصور می‌کرد که غافلگیر کردن او با حمله متقابل از روی اراضی خشن، برای اسرائیلیها بسیار مشکل است. مع‌هذا عملیات هیرام بنان بود به عنوان واکنشی در برابر تحریکات کاوکجی اجرا شود.

موشه کارمل تصمیم گرفت که بابه کاربردن چهار تیپ، تمام جلیله را از نقاط مجاور آن جدا کند. تیپ هفتم و تیپ اودد می‌بایست به ترتیب از شرق و غرب

حرکت کنند و در *Sasa* به هم ملحق شوند. این حرکت تقریباً تمام نقاط را بجز باریکه‌ای که به طرف شرق و غرب در طول مرز لبنان امتداد داشت، از سایر ارتشهای عرب مجزا می‌کرد. به محض الحاق دو تیپ در *Sasa*، یک ستون می‌بایست به سمت غرب به طرف دریا برود و هرگونه مقاومتی را در نوار مرزی از میان ببرد، و ستون دیگر به طرف شمال به درون قسمت انگشتی شکل جبهه اعراب در جلیله پیش رود و ناحیه میان لبنان و سوریه را پاک کند. در همان حال در جنوب جلیله تیپ گولانی می‌بایست به حمله‌های محلی کوچک دست بزند تا توجه کاوکجی را از گازانبرهای عمده سلب کند. تیپ کارملی می‌بایست عملیات خود را در مناره ادامه دهد تا بتواند حتی الامکان عده بیشتری از افراد کاوکجی را زمینگیر کند. منظور عمده سرعت بود. اگر الحاق دو قسمت در *Sasa* به تندی انجام می‌شد، مقاومت ممکن بود درهم شکند. هرچه به اعراب یا سازمان ملل متحد کمتر مجال واکنش داده می‌شد، احتمال پیروزی سریع و نسبتاً بی‌زحمت بیشتر بود.

در ۲۹ اکتبر نیروی هوایی اسرائیل عملیات را با وارد آوردن ضربتهایی بر نقاط تمرکز اعراب در سراسر جلیله، آغاز کرد. توپخانه حمل شده روی کامیون‌ها در طول خطوط جبهه حرکت می‌کرد و بر مواضع عرب گلوله می‌بارید. حملات تند و تیراندازیهای انصرافی در جنوب آغاز شد. تا ساعت قطعی حمله شب هنگام در ۲۸ اکتبر کاوکجی متوجه نشد که با حمله بزرگی روبه‌رو است.

حمله از صدف توسط تیپ هفتم اعراب را غافلگیر کرد. تیپ مزبور برنامه خود را بدون برخورد به مشکل بزرگی تعقیب کرد و صفصف *Safsaf* و مرون *Meron* را تصرف کرد. مقاومت زیای از طرف اعراب ابراز نشد. حتی در آن هنگام نیز او از مقاصد مخصوص کارمل آگاه نبود، و فقط تشخیص داد که عملیات بزرگ مقیاسی آغاز شده است.

حمله‌ای که توسط تیپ هفتم از صدف آغاز شد اعراب را غافلگیر کرد. تیپ هفتم بعداً به جیش *Jish*، که در دست واحدهای ارتش آزادیبخش عرب و یک گردان سوری تازه وارد بود، حمله کرد. سوریه با زمین آشنا نبودند و در برابر یک حمله شدید آمادگی نداشتند. تیپ هفتم بر آنها غلبه کرد و موضع دفاعی آنها در هم شکست. اسرائیلیها گردان سوری را درهم کوبیدند و ۲۰۰ تن از افراد آن را کشتند. آن روز بعد از ظهر اعراب کوه جرمک *Jarmark* را که بلندترین کوه فلسطین است، تخلیه کردند و عقب‌نشینی به سمت *Sasa* را ادامه دادند. حمله‌های متقابل آنها ضعیف و آتش توپخانه‌شان بی‌تأثیر بود.

در طرف غرب حمله تیپ اودد بخوبی پیشرفت نکرده بود. حمله‌ای بر ترشیحه درهم شکست. ستون عمده اودد به یک میدان مین متراکم برخورد و تا طلوع آفتاب برجا ماند. یک حمله جناحی توسط افراد دروزی طرفدار اسرائیل طبق نقشه پیش‌رفته بود، اما وقتی که فشار عمده به جایی نرسید، فرمانده حمله مجبور شد آنها را عقب بکشد. تا غروب ۲۹ اکتبر شاخه غربی گازانبر کارمل جز تلفات نصیبی نبرده بود. کاوکجی به جای فرستادن عده‌ای از سپاهیان خود برای تقویت جنوب، واحدهای خویش را به سمت شمال عقب کشاند. طرح اصلی عملیات *هیرام* بی‌اثر ماند.

کارمل به نیروی شرقی دستور داد که از طریق *Sasa* حرکت کند و در جلو ترشیحه به تیپ اودد ملحق شود، و به این ترتیب در برابر وضع متغیر واکنش کرد. حمله انصرافی توسط تیپ گولانی در جنوب به یک پیشروی کامل تبدیل می‌شد. تا سپیده دم ۲۹ اکتبر آشکار شده بود که هر حمله اسرائیل از هرسو که باشد،

موفقیت آمیز خواهد بود. نیروهای عرب دیگر هیچ چاره‌ای در برابر پیشروی اسرائیلیها جز عقب‌نشینی نداشتند. سربازان اوددترشیحه را پس از تشکیل يك سد توپخانه متصرف شدند. اعراب از يك راه خاکی باریك به طرف شمال عقب نشسته بودند. در نتیجه، آخرین بقایای نیروهای عرب در بخش اودد به خاک لبنان عقب‌نشینی کردند و از حیطة جنگ خارج شدند. اعرابی که در جنوب مانده بودند و موضعشان در جلیله به يك «جیب» تبدیل شده بود، در تمام مدت روز به سمت شمال روی آور شدند. آن شب اعراب فقط توانستند به مدت کافی برای نجات سپاهیان از دامی که داشت بسته می‌شد، مقاومت کنند. روز بعد تیپ اودد و تیپ هفتم در ساسه به هم ملحق شدند.

همان‌گونه که در طرح عملیات تعیین شده بود، تیپ اودد حرکت در طول مرز لبنان را به سمت دریا آغاز کرد. هیچ‌گونه مقاومتی در برابر آن ابراز نشد. تیپ هفتم به سمت دیگر حرکت کرد و متوجه شمال شد. باز هم مقاومتی در میان نبود. وقتی که جلودار اسرائیل به مناره رسید، کاوکجی از آنجا رفته بود. طی يك رشته پیشرفته‌های سریع در نوك «انگشت» شرقی، سپاهیان کارملی اعراب را به سمت مرز راندند و چهار قریه را در داخل لبنان اشغال کردند. در عرض شصت ساعت عملیات هیرام موجب انهدام ارتش آزادیبخش عرب، اشغال تمام جلیله و تسخیر باریکه‌ای از کشور لبنان، شده بود. اعراب ۴۰۰ کشته، از جمله ۲۰۰ سوری در جیش، داده بودند. تلفات اسرائیل ناچیز بود و از ۹ کشته تجاوز نمی‌کرد. جنگ در جبهه شمال به پایان رسیده بود.

در حالی که زاهال عملیات پاك کردن جبهه را در جنوب ادامه می‌داد و در جلیله مستقر می‌شد، دیپلماتها رشته کار را در دست گرفتند. از همان آغاز عملیات یوئاو، رالف بانچ، کفیل میانجیگری سازمان ملل متحد کوشیده بود تا متارکه را مجدداً برقرار کند. قطعنامه شورای امنیت در مورد تجدید آتش بس رسماً قبول شده بود ولی از لحاظ فنی لااقل پس از ۲۲ اکتبر در نگو آتش بس برقرار بود. بدون شك عملیات جنوب، توأم با عملیات برق‌آسای شصت‌ساعته در شمال، وضع فلسطین را کاملاً تغییر داده بود. انگلیسها مصمم بودند که از طریق دیپلماسی، اسرائیلیها را وادار به از دست دادن متصرفات خود کنند. تا ۴ نوامبر انگلیسها موفق شده بودند که رأی اکثریت اعضای شورای امنیت را برای عقب‌نشینی اسرائیل به خطوط اصلی متارکه، تحصیل کنند. در این قطعنامه، که ضرب‌الاجل عقب‌نشینی در آن تعیین شده بود، وضع فلسطین در نظر گرفته نشده بود.

بن-گورین و دولت اسرائیل تصمیم گرفته بودند به این مانور انگلیسی که مقصود از آن محروم کردن آنها از متصرفاتشان در نتیجه قرار و مدارهای دیپلماسی بود، تمکین نکنند. اسرائیلیها نمی‌توانستند آنچه را که در میدان نبرد گرفته بودند بدون به خطر انداختن امنیت اسرائیل، به اعراب پس دهند. تقاضای چنین چیزی از آنها به واکنش مصیبتباری می‌انجامید که ممکن بود به حیثیت سازمان ملل-متحد لطمه وارد آورد و به مشکلات شدید بینجامد. رالف بانچ، که بیشتر با حقایق سروکار داشت، بسیار کوشید تا راه حل رضایتبخشی پیدا کند. در ۱۷ نوامبر، همینکه ضرب‌الاجل مقرر برای سازش نزدیک می‌شد، بانچ يك فرمول عملی به آنان پیشنهاد کرد. به موجب این فرمول اسرائیل می‌بایست تمام نیروهای متحرك خود را از نگو فراخواند ولی پادگانها را به جای خود بگذارد. بدین ترتیب اسرائیل می‌توانست که در عین ترك آن ناحیه، در آنجا باقی بماند. این فکر هوشمندانه‌ای بود و اسرائیل فوراً آن را پذیرفت. بانچ بلافاصله اعلام کرد که این پذیرش منظور قطعنامه

شورای امنیت را برمی آورد. انگلیسها خشمناك شدند. لندن می خواست که اسرائیلیها از نگو بیرون بروند و موفقیتشان خنثی شود. در عوض فرمول بانچ اشغال آن ناحیه را به رسمیت می شناخت. هم ارتش مصر و هم دیپلماتهای انگلیسی در حفظ نگو موفق نشده بودند، و جلیله عرب نیز از دست رفته بود. حتی هنگامی که دیپلماتها به تبادل آرا ادامه می دادند، عملیات اسرائیل در نگو بی سروصدا و به طور مؤثر ادامه یافته بود. الون حلقه دورفلوجه را تنگ کرد و ارتباط میان زیستگاههای مجزا در نگو را مجدداً برقرار نمود. در ۹ نوامبر او به اجرای حمله بزرگ دیگری به عراق - سوئدان دست زد. نیروی حمله پس از يك گلوله باران متراکم توپخانه و با پشتیبانی تانك، در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر به دیوارهای دژ رسید. یکی از دیوارها به دست مأموران تخریب منهدم شد و پیاده نظام برای آخرین حمله از آن دیوار گذشت. هجوم نهایی لازم نشد زیرا مصریها، که خود را در نتیجه حمله توپخانه باخته بودند، بیرون آمدند تا تسلیم شوند. «غول روی تپه» سقوط کرده بود. اکنون اندازه «جیب» فلوجه به نصف تقلیل یافته بود. فرمانده «جیب»، ژنرال طه که به بیر سیاه معروف بود، امید نجات نداشت. الون هیئت را به ریاست یروهام کوهن Yeruham Cohen فرستاده تا از محاصره شدگان بخواهد تسلیم شوند. کوهن جمال عبدالناصر را که یکی از افسران ستاد ژنرال طه بود دید و قرار ملاقات را برای روز بعد گذاشت. در آن هنگام الون، که بنا به علل امنیتی یشا یا برگشتاین Yesha'ya Bergstein معرفی شده بود، با تأکید بر اینکه دشمن واقعی مصر انگلستان است، کوشید تا ژنرال طه را به تسلیم وا دارد. طه وخامت وضع خود را تشخیص داد و شاید با اظهارات الون درباره روابط مصر و انگلیس موافق بود، ولی از تسلیم شدن امتناع کرد و گفت: «اما يك چیز را من می توانم نجات دهم، و آن شرافت ارتش مصر است». طه تصمیم گرفته بود که مقاومت کند. طه و مصریها، که بوسیله کاروانهای مخفی شتر و خواربار و وسایلی که از هواپیما انداخته می شد احتیاجات خود را دریافت می کردند، واقعاً «شرافت ارتش مصر را نجات دادند».

«جیب» فلوجه هرگز تسلیم نشد.

ناحیه فلوجه هیچ گونه مزایای تاکتیکی برای مصریها یا اسرائیلیها در بر نداشت. در نقاط دیگر اسرائیلیها از موفقیتی که در نتیجه عملیات یوئو نصیبشان شده بود، همچنان استفاده می کردند. يك واحد تیپ نگو از بیابان یهودیه گذشت و تماس با سدوم را، که از ۱۸ مه از سایر نقاط جدا شده بود، دوباره برقرار کرد. در يك قسمت جنوبی تر تیپ گولانی يك خط دفاعی تشکیل داد که قسمت «انگشتی» شکل ساحلی جبهه مصر را باریك می کرد. عملیات اصف Assaf در ۵ دسامبر با تسخیر شعوت Shu'ut آغاز شد. تا روز بعد تمام هدفهای عمده به دست آمده و شمال نگو پاك شده بود ولی مصریها به حمله متقابل مهمی دست زدند. تاچندی نیروی زرهی مصر جناح مواضع جدید اسرائیلیها را تهدید می کرد، ولی يك حمله پیاده نظام به شکست انجامید و مصریها عقب نشینی کردند. روز بعد اسرائیلیها مصریها را هنگامی که برای يك حمله متقابل دیگر به تمرکز قوا پرداخته بودند مورد حمله قرار دادند؛ مصریها پراکنده شدند و از فکر تعرض منصرف گشتند.

علی رغم پیروزی الون در جنوب و پیروزی کارمل در جلیله، هنوز يك راه حل نهایی نظامی پیدا نشده بود. اسرائیل خیلی بیش از پایان جنگ ده روزه نیرومند

شده بود، ولی محدودیتهای بین‌المللی اجازه بهره‌برداری از قدرت جدید را نمی‌داد. تنها فرمول بانچ بود که از یک بحران شدید درباره تصمیم شورای امنیت جلوگیری کرد. گرچه ملک عبدالله در جست‌وجوی یک صلح طولانی بود تا جای آتش‌بس بی‌اعتبار را بگیرد، نمی‌توانست در اعتراف به شکست و شناختن اسرائیل پیشقدم شود. سوریه به سرپلی که در **میشمار هایاردن** به دست آورده بود راضی بود و احتیاجی به اینکه ابتکار اقدامی را در دست گیرد، نمی‌دید. لبنان، هرچند که بایبصری منتظر تخلیه دههای تصرف شده از طرف اسرائیل در طی عملیات هیرام بود، نمی‌خواست اولین گام را بردارد. عراق مرز مشترک با اسرائیل نداشت و نیازی به شتاب نمی‌دید. حتی مصر، با وجود شکستش در ماه اکتبر و خرابی تدریجی وضع نظامیش، نمی‌خواست اصلاً فکر مذاکرات مربوط به ترك مخاصمه را به خود راه دهد. هیچ‌یک از رهبران عرب شهادت تشریح وضع حقیقی نظامی را به مردم خود نداشت. اعراب، که نه‌توانائی اعتراف به شکست را داشتند و نه قدرت ادامه نبرد را، میان دو مشکل گیر کرده بودند. اسرائیلیها نیز به وجه دیگری دچار یک مشکل دوگانه بودند. آنها می‌توانستند شکستهای بیشتری به اعراب وارد آورند ولی چون از عواقب بین‌المللی این عمل می‌ترسیدند، تمایلی به تجدید جنگ نداشتند. در سازمان ملل متحد دیپلماتها می‌توانستند آتش‌بس را با تهدید مجازاتهای اقتصادی تحمیل کنند ولی قادر به استقرار صلح نبودند.

لغت‌نامه

1. To Jerusalem (London: Collins, 1951).
2. R. H. Liddell Hart, *Strategy* (New York: 1955), p. 338.
3. (1949) *Strategic Appendix*, p. 338.
4. *From Yehudi's estate*, Liddell Hart, *Strategy*, p. 338.
5. *Strategic Appendix*, p. 338.
6. *Strategic Appendix*, p. 338.
7. *Strategic Appendix*, p. 338.
8. *Strategic Appendix*, p. 338.
9. *Strategic Appendix*, p. 338.
10. *Strategic Appendix*, p. 338.

یادداشتها

۱. گزارشهای شاهد عینی قتل در یک رشته از ضمایم در پایان کتاب: *To Jerusalem* (London: 1951) تألیف کنت فولکه برنادوت، آمده است.
۲. B.H. Liddell Hast, *Strategy* (New York: 1955), p. 339.
- یادین در بحث مختصر خود از عملیات *Ten Plagues*، که در *Bamachaneh* (سپتامبر ۱۹۴۹) چاپ شده است، این تعریف را نقل می‌کند. Liddell Hast مقاله یادین را در *Strategy, Appendix*, pp. 386-391 نقل کرده است.
۳. *From Yadin's article. Liddell Hast, Strategy*, p. 389.
۴. حمله موفقیت آمیز یا کف پرولف با گردان پنجاه و دوم آن قدر پیش رفت که ناکامی او را در حمله به لاترون جبران کند. در آن هنگام حتی صحبت از تشکیل دادگاه نظامی بود.
۵. در بازی مجدد اجتناب ناپذیر جنگ، قصور دایان در تصرف بیت لحم، سخت به چشم می‌خورد. از قول بن-گوریون در روزنامه یومیه صهیونیست به نام هابوکر *Haboker* نقل قول شده است که اگر دایان فرمانده بود، اسرائیل مرزهای بهتری می‌داشت. یا دین در برابر ادعای مزبور این موضوع را پیش کشید که دایان در تسخیر بیت لحم هنگامی که آن شهر کاملاً باز بود، قصور کرد. مسئله اساساً کندی و پیشروی دایان نبود بلکه تصمیم خود بن-گوریون برای اجتناب از درگیری با لژیون عرب بود. رجوع شود به مقاله *Jon Kimche* در *Jewish Observer and Middle East Review*, Vol. 13, No. 11 (March 13, 1964), and Vol. 8, No. 12 (March 20, 1959).
۶. *Jbn ul Hussein Abdallah, My Memoirs Completed* (Washington,

D.C.: 1954), p. 26.

Kimche and David Kimche, *Both Sides of the Hill: Britain and the Palestine War* (London: 1960), p. 254. .۷

Yervham Cohen, "The Secret Negeu Talks" *Jewish Observer and Middle East Review*, 2, No. 9 (February 13, 1953), 6-8. .۸

به اثر زیر نیز رجوع شود:
Gamal Abdel Nasser, *The Truth About the Palestine War* (Cairo: 1956), p. 72.
به علی که کاملاً معلوم نیست، «ببرسیاه» پس از جنگ به شغل کوچکی در اسقوط در مصر علیا گمارده شد. ناصر بعداً، در بحران سوئز در ۱۹۵۶، ادعا کرد که خود او آن نطق «افتخارآمیز» را کرده بود نه طه.

مبارزه دوم
مبارزه برای ترک
مخاصمه

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED] Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

9443	21/6	
733	6/2/64	

مبارزه برای ترک مخاصمه

۱۰

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED]

Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6	733
21/6	6/2/64	6/2/64

عدم موفقیت عملیات یوئو در حل نهایی مسئله وقتی آشکار شد که دولت مصر به بانچ اطلاع داد که بامذاکرات صلح مخالف است. مصر علی‌رغم حقارت نظامی اخیرش، از مذاکره امتناع کرد. دولت، و شاید حتی شاه، جرأت اعتراف به شکست را نداشت. در حالی که مصر از مذاکره امتناع می‌کرد سایر دولتهای عرب نمی‌خواستند ابتکار عمل را به دست گیرند، هرچند که ملک عبدالله بن حسین بسیار مایل به موافقت بود. در ماه نوامبر مذاکرات غیر رسمی محرمانه اجرا شد و در اول دسامبر به امضای يك قرارداد «آتش بس صمیمانه» برای اورشلیم میان سرهنگ عبدالله التل *Abdullah el-Tell* و سرهنگ دوم موشه دایان انجامید. به علاوه، ملک عبدالله که اکنون بانبوهی از پناهندگان خشمناک عرب احاطه شده بود، نمی‌توانست بدون به خطر انداختن کشور خود، بتنهایی عمل کند.

اسرائیلیها یکبار دیگر تصمیم گرفتند که مسأله را از طریق يك عملیات تعرضی دیگر، حل کنند. این عملیات برای این تنظیم شده بود که مصریها را به قبول يك شکست نظامی کامل یا به حاضر شدن برای مذاکرات صلح، وادار کند. يك فایده دیگر چنین حمله‌ای عبارت بود از اشغال کامل نگو، که دسترسی به آسیا را از طریق خلیج عقبه برای اسرائیل ممکن می‌ساخت. اسرائیلیها ممکن بود با واکنشهای بین‌المللی مختلف رو به رو شوند، ولی بن - گوریون می‌خواست به رنج نابسامانی و بلا تکلیفی پایان دهد. دیپلماتها بخوبی می‌دانستند که مسئولیت ادامه بحران به عهده قاهره است نه تل‌آویو.

در ۱۰ دسامبر، چهار روز پس از اینکه عملیات اصف به نبرد نگو پایان داده بود، ایگال‌الون طرحهای مربوط به عملیات آیین را تکمیل کرد. بار دیگر ایگال‌الون طرحی برای تعرض غیر مستقیم تهیه کرد. با این طرح او ارتش مصر را باحمله شدیدی در جنوب غزه زمینگیر کرد و در عین حال به يك عمل احاطه‌ای علیه تمام موضع مصر در پسرانه دست زد و از سینا سر درآورد تا به سمت شمال به پایگاه ارتش در العریش، تاخت‌آورد. به محض اینکه طلوع نیروهای الون به دریا می‌رسید، تمام ارتش مصر به محاصره می‌افتاد. مواضع مصر هنوز در برابر چنین حمله سریع و قابل انعطافی، باز بود. قسمت عمده نیروی نظامی مصر در مواضع ثابت و بی‌حرکت و وابسته به يك خط تدارکاتی آسیب‌پذیر، در ساحل دریا، مستقر شده بود. الون و یادین در اینکه مصریها بتوانند به حرکات سریع نیروهای اسرائیل پاسخ دهند، شک داشتند.

الون چهار تیپ برای عملیات آیین در اختیار داشت، اما یکی از آنها، تیپ

الکساندرونی، می‌بایست در «جیب» جبهه فلوچه ثابت بماند. تیپ‌گولانی می‌بایست ابتدا به تپه ۸۶ در جنوب غزه حمله کند و گاوهای به طرف دریا پیش براند. در مدتی که توجه مصریها بدین‌گونه از جهت اصلی عملیات منحرف می‌شد، تیپ زرهی که بایک گردان از هارل تقویت می‌شد، و تیپ نگو، از بشرشیع به سمت العوجه پیش می‌راندند. الون سرانجام برای پنهان کردن نیروی زرهی از نظر دشمن، تمهیدی به کار بست. دیده‌وران تیپ نگو یک راه قدیمی را که توسط رومیان ساخته شده بود، از بشرشیع به العوجه، کشف کردند. این راه به فاصله‌ای از کنار شاهراه جدید که مصریها در آن موانعی پدید آورده بودند، می‌گذشت. مشکل عمده این بود که از ۲۰۰۰ سال پیش تا آن هنگام هیچ‌کس آن راه را تعمیر نکرده بود. مهندسان اسرائیلی سرانجام به این نتیجه رسیدند که باتعمیرات فوری آن را می‌توان برای عبور نیروی زرهی آماده کرد، اما آخرین هفت میل آن که به العوجه نزدیک می‌شد می‌بایست به همان وضعی که بود باقی بماند. الون تصمیم گرفت که به مخاطرات احتمالی تن دهد و نیروی زرهی را از راه قدیم به جلو بفرستد، زیرا که این نیرو می‌توانست موانع را دور بزند، درحالی که تیپ نگو در پشت سر آن پیش می‌رفت و راه را سر فرصت پاک می‌کرد.

سرانجام در بعد از ظهر ۲۲ دسامبر، پس از مقداری دیگر تأخیر، عملیات آیین بایک سد انبوه توپخانه اسرائیل آغاز شد. تمام بعد از ظهر توپخانه اسرائیل در سراسر نوار غزه تیراندازی می‌کرد و هدفهای خود را تغییر می‌داد تا توجه اسرائیل را از حمله انصرافی تیپ گولانی به تپه ۸۶ سلب کند. به محض تاریک شدن هوا، گردان حمله گولانی حرکت را آغاز کرد. افراد این گردان پیش از آنکه از طرف مصریها دیده شوند توانستند تا ۱۵۰ متری هدف پیش روند. در آن هنگام مصریها دیگر مجال نداشتند و سربازان گولانی توانستند تپه را بایک حمله سریع بگیرند. اسرائیلیها مجبور بودند تارسیدن نیروهای کمکی با اسلحه سنگین، تپه را نگه دارند. تاملتی بخت‌ظاهراً با آنها یار بود. هیچ‌یک از حمله‌های متقابل مصریها در آن شب چندان موفقیتی کسب نکرد، ولی به اسرائیلیها کمکی نرسید.

در سپیده دم اسرائیلیها می‌بایست با چهار پیات Piat و چند خمپاره‌انداز که به غنیمت گرفته شده بود، با مصریها مقابله کنند. نیروی زرهی مصر شروع کرد به دور زدن تپه. در تمام بامداد تانکها به مواضع اسرائیلی تیراندازی کردند ولی فقط یکی از آنها به سمت حصار خارجی موضع حرکت کرد. اسرائیلیها آن را با یک پیات مضروب ساختند. در حالی که تانکها دور می‌چرخیدند، پیاده نظام مصر به پشت یک حصار کاکتوس که ۱۵۰ متر باموضع فاصله داشت حرکت و تیراندازی آغاز کرد. وضع اسرائیلیها بزودی خراب شد. در اوایل بعد از ظهر باران شروع به باریدن کرد و موجب شد که بسیاری از سلاحهای اسرائیلی که قبلاً بانفوذ شدن خراب شده بود، گیر کند. به علاوه، مهمات اسرائیلیها نیز روبه اتمام بود. آنگاه چهار ارا به نیمه زنجیری مصریها حصار کاکتوس را دور زدند، به سوی حد خارجی موضع روان شدند و راه خود را باشعله افکن گشودند. در آخرین دقیقه افراد گولانی آنها را با نارنجک دستی عقب راندند. یک گروهان اسرائیلی فوراً حمله خود را آغاز کرد ولی به یک واحد زرهی مصر برخورد که روبه بالای تپه در حرکت بود. اسرائیلیها عقب نشستند. مداومت در دفاع تپه خودکشی بود و گردان گولانی ناچار موضع خود را کاملاً تخلیه کرد. مصریها تصور کردند که به پیروزی شایانی نایل شده‌اند: «هدف یهودیان از تصرف این تپه واضح بود؛ آنها با این کار می‌خواستند پادگان غزه را مجزا و منهدم سازند و فاجعه فلوچه را تکرار کنند»^۱

هرچند که الون اگر چنین نتایجی از حمله گولانی به تپه ۸۵ به بار می‌آمد بسیار خوشحال می‌شد اما اکنون هم‌هدف حقیقی او از راه‌انداختن معركة، به دست آمده بود. در جنوب و شرق فلوجه همه‌جا آرام بود. اما این آرامش شوم بود و بی‌علاقگی اسرائیل در این ناحیه جنبه‌ای کاملاً حساب شده و فریبنده داشت. صبح شنبه ۲۵ دسامبر تیپ زرهی در راه قدیمی رومیان به حرکت درآمد و همان شب تیپ نگو حمله موفقیت‌آمیز خود را به مواضع بئرتمیل در راه بئرشیع - العوجه، آغاز کرد. «کماندوی فرانسوی» که موقتاً تشکیل شده و تحت فرماندهی یک داوطلب مسیحی قرار داشت، تپه ۱۳ را به تصرف درآورد و اشتباهاً به‌طور موقت تپه ۱۴ را نیز اشغال کرد. این داوطلب مسیحی مخصوصاً می‌خواست عید میلاد را در شرایط عجیبی بگذرانند. مصریها بایک رشته حمله متقابل در برابر این حمله واکنش کردند. کماندوی فرانسوی هرچند که مجزا مانده بود، تا پیش از سپیده‌دم در تپه ۱۳ باقی ماند. وقتی که نخستین شعاع آفتاب در بامداد ۲۶ دسامبر تابیدن گرفت، مصریها روی تپه از فرط خوشحالی در حال رقص دیده می‌شدند، اما شادی آنها بیموده بود. بزودی پس از سپیده‌دم گردان کماندوی نگو حمله بزرگ خود را در چند ستون آغاز کرد. قدرت مصریها متلاشی شد. در ساعت ۹ اسرائیلیها به سوی العوجه حرکت کردند.

ته ستون تیپ زرهی که از راه رومی حرکت می‌کرد نتوانست به تناسب سایر واحدهای حمله پیشروی کند. این تیپ، که با زحمت پیش می‌رفت، نه ساعت از وقت مقرر دیرتر رسید. تا آن هنگام حمله تیپ نگو به تمیل - میشرف T'mil-Mishref و یک ضربت هوایی به العوجه در بامداد ۲۶ دسامبر، امید به یک حمله غافلگیرانه را از میان برده بود. تیپ زرهی برای جبران وقت از دست رفته یک حمله جبهه‌ای به العوجه کرد ولی نتوانست در مواضع کاملاً آماده شده مصریها نفوذ کند. مصریها کوشیدند تا یک ستون را شتابان از رفح به العوجه بفرستند. تیپ هارل، که هنوز در حال مانع‌گذاری در راه بود، چندمین زمینی در نقاط مختلف قرار داد. مصریها از میان مینه‌های زمینی پیش رفتند تا به آخرین مانع رسیدند. در آنجا هارل آنها را متوقف کرد. بادر رسیدن شب در ۲۶ دسامبر رابطه العوجه با شمال قطع شد. از نظر الون وضع به‌طور کلی هنوز نویدبخش نبود. تیپ زرهی اسرائیل برای دفاع از خود و صرف نظر از سرنوشت العوجه، گسترش یافت، ولی الون نمی‌خواست که نیروی زرهیش در جلو شهر متوقف شود: تیپ مزبور برای اینکه نبرد را آغاز کند می‌بایست در العوجه دور بزند، آن هم بسیار زود، تا مصریها نتوانند به واکنشی دست زنند که پیروزیهای تاکتیکی اسرائیلیها را محدود کند. اسرائیلیها به عقب راندن مصریها به مرز علاقه‌مند نبودند، بلکه فقط می‌خواستند ارتش آنها را متلاشی کنند.

در طرف دیگر تپه، مصریها بیشتر گرفتار شده بودند: یک نیروی زرهی قوی ناگهان از بیابان غیرقابل عبور سردرآورده و العوجه را از رفح جدا کرده بود. هیچ‌کس از سرنوشت تپه‌های مستحکم در طول راه بئرشیع خبر نداشت. اسرائیلیها در طول جناح باریکه غزه در کار سخمه‌زدن به جبهه دشمن بودند. هر فرمانده محلی بدون راهنمایی مرکز مجبور بود به‌طور مستقل در برابر فشاری که نمی‌توانست به میزان حقیقی آن پی برد، واکنش کند.

در العوجه مواضع دفاعی مصریها هنوز دست نخورده مانده ولی متزلزل شده بود. در ۲۶ دسامبر نیروی زرهی اسرائیل در اطراف شهر به گردش درآمد و از عقب در طول شاهراه ابو عقیله و رفح به مصریها حمله کرد. مصریان محاصره شده

وقتی دیدند که راههای ابو عقیله و رفح هردو قطع شده، و شنیدند که نیروی دیگری از شاهراه بئر شیع به طرف آنها حرکت می‌کند، امید خود را از دست دادند. بزودی پس از ساعت ۸ بامداد اسرائیلیها قسمت عمده العوجه را اشغال کردند و در ساعت ۲ بعد از ظهر تیپ نگو پس از پاک کردن راه بئر شیع، رسید. مصریهایی که از جاده دفاع می‌کردند یا تسلیم شدند، یا به بیابان گریختند. اما ظرف چند روز آن فراریانی که می‌توانستند، باز گشتند و تسلیم شدند.

با ورود تیپ نگو اولین مرحله عملیات آیین تکمیل شد. حال مشکل عمده از میان رفته بود، هرچند که مدتی بیش از حد انتظار طول کشیده بود. اکنون فرصت حقیقی برای حصول پیروزی در عرض يك هفته، به دست آمده بود. مصریها در برابر اسرائیلیها در العوجه چندان قدرتی نداشتند. به منظور بازداشتن مصریها از حرکت دادن نیروها از ناحیه غزه، الون به تیپ گولانی فرمان داد که حمله دیگری به دریاچه الشیخ *Daribat-esh-Sheikh* در جنوب تپه ۸۶ اجرا کند. از العوجه تیپ نگو، در حالی که مورد پشتیبانی يك گردان تانک بود، به سمت ابو عقیله و مهمترین تقاطع شاهراه در شبه جزیره سینا حرکت کرد. در ساعت ۴ بعد از ظهر ۲۸ دسامبر تیپ نگو به فاصله شش کیلومتر از ابو عقیله به يك موضع مصری برخورد که تا غروب مانع پیشروی آن شد، اما تا نیمه شب بقیه مقاومت از میان رفته بود. در سپیده دم دیده‌وران اسرائیلی با اتومبیل وارد ابو عقیله شدند و گزارش دادند که مصریها به سمت العریش در حرکتند.

الون همان‌طور که پیشبینی می‌کرد، اکنون دو چاره داشت. او می‌توانست يك حمله کامل به العریش بکند یا به رفح، که به نوار غزه نزدیکتر بود. هریک از این دو حرکت ارتش مصر را مجبور می‌کرد که یا از فلسطین بیرون رود و یا خود را در معرض عملیات احاطه‌ای قرار دهد. هرچند که العریش از مراکز تجمع عمده مصریها دورتر بود، ولی برای حمله از همه مناسبتر به نظر می‌رسید زیرا عده بیشتری از مدافعان را می‌شد با زحمت کمتری در آنجا از سایر قوا مجزا کرد. هنگامی که يك نیروی زرهی اسرائیل در ۲۹ دسامبر يك حمله آزمایشی را به طرف العریش آغاز کرد، يك ستون متحرك سبك پنجاه میل در شبه جزیره سینا پیش رفت و به باند فرودگاه مصر در بئر حما حمله کرد. تنها نیروی دفاعی مصر که در شبه جزیره سینا مانده بود نیروی هوایی مصر بود که ضربت بی‌نتیجه‌ای به گردان کماندوی تیپ نگو، که رو به شمال به سمت العریش پیش می‌رفت، وارد آورد.

کماندوها حرکت از طریق بیابان را ادامه دادند و ساعت ۳ بعد از ظهر در فرودگاه که دوازده میل در جنوب العریش واقع شده بود، توقف کردند. گردانهای کماندو شروع کردند به خارج کردن هواپیماهای به‌غنیمت گرفته شده مصری و چند «هواپیمای دروغین». گردان تانک رو به شمال به طرف بئر لفهام *Bir Lafham* سمت گرفت و يك موضع دفاعی را که سنگرهای آن با عجله کنده شده بود، متزلزل کرد. گرچه تا آن هنگام نیروهای الون پراکنده و فرسوده شده بودند، وضع موضع مصر در العریش نامطلوب می‌نمود. هیچ‌يك از سپاهیهایی که در نوار غزه درگیر شده بودند، از جای خود حرکت نکرده بودند. هیچ‌گونه آمیدی به اعزام نیروهای تقویتی از مصر وجود نداشت. روحیه سربازان مصری درهم شکسته بود. تنها يك حمله بدفرجام به «جیب» جبهه فلوجه توسط تیپ الکساندرونی، که بدترین شکست اسرائیل در جنگ به‌شمار می‌رفت، يك رشته از پیروزیهای پی‌درپی اسرائیل را خراب کرد. الون که در غروب ۲۹ دسامبر بر روی يك تپه شنی به فاصله سه میل در جنوب العریش ایستاده بود، گمان می‌کرد که سرنوشت شهر، ارتش مصر، و

جنگ در جنوب، از پیش تعیین شده است. اما او در اشتباه بود. در ۲۹ دسامبر شورای امنیت قطعنامه دیگری برای آتش‌بس صادر کرد. به موجب این قطعنامه عقب‌نشینی نیروهای متخاصم به مواضع قبل از مخاصمه، خواسته شده بود. این بار انگلیسها مراقب بودند که فرصت «تفسیر» قطعنامه یا «تأخیر» اجرای آن به اسرائیلیها دست ندهد. دولت بریتانیا فوراً اولتیماتومی به تل‌اوئو فرستاد و تقاضای قبول فوری قطعنامه را کرد. اگر اسرائیل از قبول این تقاضا امتناع می‌کرد، بریتانیای کبیر به موجب مفاد عهدنامه سال ۱۹۳۶ انگلیس و مصر، برای اجرای قطعنامه از سپاهیان انگلیسی استفاده می‌کرد. منظور از اولتیماتوم بریتانیا این بود که نه تنها ارتش مصر را از خطر برهاند بلکه به قاهره یادآور شود که عهدنامه ۱۹۳۶، که اجازه می‌داد نیروهای انگلیسی وارد منطقه کانال شوند، نباید ملغی گردد. اولتیماتوم مزبور، اعم از اینکه قانونی بود یا نه، اسرائیل را در وضع خطرناکی قرار می‌داد. اگر بریتانیا مداخله می‌کرد، هرچه در مدت يك سال جنگ به دست آمده بود ممکن بود از دست برود. همدردی بین‌المللی با اسرائیل ضعیف بود و حتی ایالات متحده نیز باتلاشهای اسرائیل مخالف بود. داوید بن-گوریون نخست‌وزیر اسرائیل جنگ با بریتانیا را صلاح نمی‌دانست و چون به نظر او عامل عمده مخالفت بریتانیا حضور نیروهای اسرائیل در خاک مصر بود، به‌الون فرمان داد که آن خاک را در عرض بیست و چهار ساعت تخلیه کند.

الون، که در شبه‌جزیره سینا از جریان وقایع دور بود، به حیرت افتاد و فوراً به تل‌اوئو پرواز کرد تا شاید موجبات لغای فرمان را فراهم کند. یادین قضیه اولتیماتوم انگلستان و تحولات نامساعد بین‌المللی را به اطلاع او رساند. الون قانع نشد ولی یادین گفت که گرچه او نیز خواهان ادامه عملیات و قبول مخاطره است، ولی بن-گوریون در اجرای فرمان خویش پافشاری می‌کند. الون باموشه شارت وزیر خارجه ملاقات کرد و کوشید تا اجازه تخریب العریش را پیش از عقب‌نشینی، از او تحصیل کند. شارت معتقد بود که این عمل بریتانیا را وادار جنگ خواهد ساخت. الون سپس يك راه دیگر پیشنهاد کرد، و آن اینکه واحدهای اسرائیل چهار روز در بیابان بمانند تا مصریها برای تقویت العریش ناحیه غزه را ضعیف سازند، و بعد او به نوار غزه حمله کند. شارت موضوع را به بن-گوریون در طبریة تلفن کرد ولی بن-گوریون، هرچند با اکراه، از قبول این تقاضا امتناع کرد. اما در عوض موافقت کرد که الون با استفاده از راه العوجه - رفح، که بیشتر آن در خاک مصر بود، به رفح، که در مرز بین‌المللی قرار داشت، حمله کند. تبدیل باریکه غزه به «جیب» غزه، هنوز ممکن بود.

بن-گوریون به‌الون تذکار داد که این راه بهترین چاره ممکن است که هرچند از لحاظ بین‌المللی چندان مطلوب نیست ولی از جهت دیپلماسی قابل اجراست. الون ناچار این موضوع را پذیرفت که تاکتیک او باید از فشار بین‌المللی تبعیت کند. او علی‌رغم وقت محدود برای تمرکز و گسترش، می‌بایست در آستانه پیروزی از مصر خارج شود و به رفح که مصریها در آن به حال آماده‌باش درآمده‌اند، حمله کند. در ساعت ۱۰ بعد از ظهر ۳۱ دسامبر فرمان رسمی عقب‌نشینی به قرارگاه تیپ نگو رسید. لااقل تا آن هنگام الون و بن‌گوریون هر دو دانسته بودند که سایر کشورهای عرب را می‌توانند دست‌کم بگیرند. ملاقاتی میان فرماندهان عراق، مصر و اردن پس از آغاز عملیات «آیت» *Ayat* صورت گرفته بود ولی نتیجه مثبتی از آن عاید نگشته بود. مصریها به اصرار خواسته بودند که يك حمله مشترك توسط

نیروهای عراق و لژیون عرب علیه اسرائیلیها صورت گیرد ولی به آنها گفته شد که چنین حمله‌ای مستلزم داشتن يك لشکر است که وجود ندارد، و نیز شرکت سوریه و لبنانها را ایجاب می‌کند و آنها از همکاری دریغ می‌ورزند. درحقیقت پاسخی که به اسرائیلیها داده شده بود کاملاً منفی بود. بنابراین آنچه که الون می‌بایست به آن اهمیت دهد عبارت بود از موضع مصریه‌ها در رفع.

یأس‌آور شدن وضع نظامی ارتش مصر نه تنها بر سایر رهبران عرب و بر انگلیسها آشکار بود، بلکه برای نخستین بار عامه مردم مصر نیز از آن اطلاع یافته بودند. در ماه نوامبر شایعات مربوط به ناکامیهای ارتش مصر به قاهره رسیده بود و سربازانی که به مرخصی رفته بودند بادیستان خود از بی‌عرضگیها و اهمالها سخن می‌گفتند. پس از اینکه مطبوعات مصر داستانهای شگفت‌انگیز درباره پیروزیها و موفقیت قهرمانان ارتش داد سخن داده بودند، یکبارہ نومییدی عجیبی از فاروق و دولت محمود فهمی نقراشی پاشا به مردم دست داد. انتقاد و ناراحتی عمومیت یافت. نقراشی با سعی در بستن دهان بزرگترین منتقدان دولت، یعنی اعضای حزب اخوان المسلمین، در صدد تثبیت حکومت خود برآمد. در آخر ماه نوامبر دبیرکل و چند عضو مهم آن حزب «توقیف» شدند. اما بینظمی افزایش یافت و موج ترور همه‌جا را فراگرفت. جماعات کثیری از مردم در قاهره به تظاهرات پرداختند. در ماه دسامبر بحران همچنان ادامه داشت. نقراشی حزب اخوان المسلمین را غیر قانونی اعلام کرد ولی پیش از آنکه ناظر انهدام آن باشد، در ۲۸ دسامبر به قتل رسید. مصر ظاهراً نه تنها می‌رفت که ارتش خود را از دست دهد بلکه به سوی هرج و مرج ره می‌سپرد. يك تکان دیگر ممکن بود تمام شالوده حکومت را در هم ریزد.

پس از اینکه هرج و مرج در قاهره و شبه جزیره سینا تقریباً همه چیز را متزلزل ساخت، همسایگان عرب مصر هیچ دلیلی نیافتند که خود را به خاطر یاری به يك وضع رو به انهدام به خطر اندازند. ملك عبدالله بن حسین باژستی که چندان نشانه‌ای از بی‌غرضی نداشت پیشنهاد کرد که نیروهای مصری که هنوز در تپه‌های حبرون بودند آن محل را تخلیه کنند و به عنوان نیروهای تقویتی مورد استفاده قرار گیرند و سربازان لژیون جای آنها را بگیرند. پیشنهاد او مسلماً به منظور بسط تسلط ماوراء اردن بر فلسطین بود نه دلسوزی برای برادری عرب. صرف نظر از جریان وقایع، کشمکش برای جدا کردن قسمتهایی از فلسطین عربی ادامه یافت. در ۳ دسامبر پارلمان ماوراء اردن تصمیمنامه‌ای برای وحدت فلسطین عربی و ماوراء اردن، گذراند. هیچ‌گونه ذکر از حاج امین الحسینی مفتی اورشلیم و دولت فلسطینی او نشد. در ۱۳ دسامبر پارلمان مزبور تغییرات لازم در قانون اساسی را پذیرفت. پیش از حمله اسرائیل، مصریه‌ها وقت خشمناك شدن [از عمل ماوراء اردن] را پیدا نکرده بودند. مصریه‌ها با پشتیبانی سوریه و عربستان سعودی سخت اعتراض کردند. عراق به عنوان میانجی به عبدالله پیشنهاد کرده بود که وحدت فلسطین و ماوراء اردن را به تعویق اندازد، ولی او تلاشهای قاهره را برای جلوگیری از آن تصمیم از یاد نبرده بود. پیشنهاد او برای اشغال حبرون يك انتقام مزورانه بود. کشتی مصر در شرف غرق شدن بود و ملك عبدالله می‌خواست هرچه ممکن است از تخته پاره‌های آن نصیب برد.

ژنرال فواد صادق فرمانده قوای مصر بخوبی از غرق شدن کشتی خود آگاه بود. او هیچ امیدی به مداخله مؤثر اعراب نداشت و می‌دانست که فرستادن نیروهای تقویتی از مصر ممکن نیست و بریتانیا هم درحقیقت شانس دخالت نخواهد یافت.

به علاوه، پیش از آنکه سازمان ملل متحد بتواند قطعنامه صلح را در ۲۹ دسامبر به موقع اجرا گذارد، اسرائیلیها بار دیگر ضربت خود را وارد می‌آوردند. با آنکه مصریها [در حبرون] انتظار حمله را داشتند، اسرائیلیها نسبتاً مطمئن بودند که می‌توانند آخرین حرکت خود را به سوی دریا در **رفح** آغاز کنند. الون به طرح يك حمله مشترك از شرق و غرب، پرداخت. در شرق تیپ گولانی از غرب نگو خارج می‌شد، شاهراه **رفح** - غزه را قطع و تپه‌های جنوب شرقی **رفح** را اشغال می‌کرد. تیپ هازل از سمت العوجه حمله می‌کرد، شاهراه **رفح** - العریش را به سمت غرب می‌برد و تقاطع راه و تپه‌های جنوب **رفح** را اشغال می‌کرد. هردو تیپ در يك نیمدایره وسیع به يك پیشروی هماهنگ به سوی مواضع مصر در اطراف شهر، مبادرت می‌کرد. چون تیپ زرهی و تیپ نگو برای نفوذ نهایی در احتیاط بودند، الون آن قدر که بتواند راه خود را به سمت دریا باز کند، نیرو در اختیار داشت، حتی اگر مصریها پیش از حد انتظار هم مقاومت می‌کردند. حمله در سوم ژانویه ۱۹۴۸ آغاز شد.

دولت جدید مصر که پس از قتل نقراشی از طرف فاروق تعیین شده بود، در حال دهشت به سر می‌برد. این شایعه در قاهره منتشر شده بود که هواپیمای شخصی فاروق آماده است تا او را به کانال سوئز پرواز دهد و ارتش بریتانیا حاضر شده است تا در صورت بروز جنگ داخلی پایتخت را اشغال کند. در ۶ ژانویه ۱۹۴۹ برای دولت مصر مسلم شده بود که نوك گاوه الون تقریباً به ساحل رسیده است. بخت از ارتش مصر روگردان شده بود و تسلیم آن مسلماً موجب سقوط دولت و شاید هم کشاندن مصر به هرج و مرج می‌شد. در ۶ ژانویه دولت مصر اعلام کرد که می‌خواهد مذاکرات ترك مخاصمه را در مقر میانجی سازمان ملل متحد در جزیره ردهس آغاز کند. در ساعت ۲ بعد از ظهر ۷ ژانویه آتش بس در جبهه جنوب شروع شد. عملیات آیین که توسط الون طرح شده بود گرچه به فتح نهایی نینجامید ولی منظور خود را که عبارت بود از آوردن مصر به سرمیز کنفرانس، برآورده بود.

اما در آخرین ساعات جنگ انگلیسها بار دیگر مداخله کردند و تهدیدشان ممکن بود نتیجه تمام پیروزیهای اسرائیل را برباد دهد. پنج جنگنده انگلیسی از منطقه کانال سوئز به پرواز درآمدند و در بالای میدان نبرد گشتی زدند، گویا به این منظور که ببینند اسرائیلیها از خاک مصر عقب نشسته‌اند یا نه. وقتی که این هواپیماها وارد آسمان نگو شدند نیروی هوایی اسرائیل به این تصور که به مصر تعلق دارند، با آنها درگیر شد. تمام آنها در نزدیکی نیریم آسیب دیدند. انگلیسها به خشم آمدند و دوازده ساعت بعد پایگاه خود را در عقبه، در ماوراء اردن، تقویت کردند و از اسرائیل غرامت خواستند و اصرار ورزیدند که اسرائیلیها باید از خاک مصر عقب‌نشینی کنند. اولتیماتوم انگلیسها اسرائیلیها را از چند موضع مهم و نیز از نزدیکی راه العوجه - **رفح**، بیرون می‌کرد. مصر که به این ترتیب گشایشی در کار خود یافت، فوراً اعلام کرد که پذیرش مذاکرات صلح موکول است به عقب‌نشینی اسرائیل. زمان ممکن بود واقعاً به سود اسرائیل کار کند. ایالات متحده آمریکا تقاضاهای انگلستان را بابت بینی می‌نگریست. در خود بریتانیا باارنست بوین وزیر خارجه که جان خلبانان نیروی هوایی پادشاهی را در يك پرواز بیجهت برفراز میدان جنگ به خطر افکنده بود، مخالفت بسیار ابراز می‌شد. مع هذا بن-گوریون بهانه دادن به دست انگلیسها را خطرناک می‌دید، و به همین جهت تقاضاهای الون را نپذیرفت و فرمان عقب‌نشینی را صادر کرد. سرانجام مذاکرات ترك

مخاصمه امکان پذیر شده بود.

در ۱۲ ژانویه نمایندگان اسرائیل و مصر وارد رده شدند تا در هتل درز *Hotel des Roses* با حضور بانچ جلسات سری تشکیل دهند. ابتدا مصریها بدگمان بودند و نمیخواستند در حضور اسرائیلیها با بانچ ملاقات کنند. اما این بدگمانیها دیری نپایید؛ بانچ يك میانجی آرمانی، عملی و پرحوصله از کار درآمد و نشان داد که برای شکستن هر بن بست می تواند راه حل رضایتبخشی ارائه کند. بانچ کسی نبود که بگذارد رشته مذاکرات گسیخته شود یا گفت و گوها بی نتیجه ماند. او کمتر از برنادوت به جاه طلبیهای قدرتهای بزرگ ذیعلاقه بود. مشکل مهم در اثنای مذاکرات از بی اطلاعی عامه مردم مصر از وسعت موفقیت تعرض اسرائیل سرچشمه می گرفت. دولت مصر معتقد بود که باید در قرارداد ترك مخصوصه مزایایی به دست آورد تا به مردم ثابت کند که ارتش مصر هنوز قسمت بزرگی از فلسطین را در دست دارد. اولین پیشنهاد مصر این بود که فرمانده نظامی مصر باید برای بشرشع تعیین شود، هر چند که مقر او ممکن بود در غزه یا قاهره باشد. اسرائیل نمیخواست وضعی به وجود آید که ادعای مصر برنگو را تأیید کند یا به مصریها اجازه دهد که يك «فرماندار نظامی» در داخل خاک اسرائیل بگمارند.

هیئت نمایندگی اسرائیل به ریاست والترایتان *Walter Eytan* به مصریها فهماند که تقاضایشان بی مورد است. مصریها بعد پیشنهاد کردند که يك فرماندار مصری برای بشرع سلوج تعیین شود. این ده کوچک در سر راه بشرشع - العوجه قرار داشت. این بار نیز اسرائیلیها از قبول تقاضای مصر امتناع کردند. سرانجام مصریها پیشنهاد کردند که يك فرماندار مصری برای العوجه تعیین شود. العوجه مجموعه ای از چهار بنای کاهگلی در نزدیکی مرز بین المللی بود ولی در داخل خاک فلسطین قرار داشت. هیئت نمایندگی اسرائیل باز هم امتناع کرد و مذاکرات به بن بست رسید. بانچ احتیاج مصر را به يك شرط آبرومندانه تشخیص داد و دانست که بدون چنین شرطی مذاکرات، اعم از هر عواقبی که برای قاهره ممکن بود داشته باشد، به شکست خواهد انجامید. مصریها «مدرکی» میخواستند که نشان دهد تعرض اسرائیل ارتش آنها را از هیچ جا بجز باریکه غزه، نرانده است. بانچ سرانجام اسرائیلیها را راضی کرد به اینکه درباره يك منطقه غیر نظامی در اطراف العوجه، که میبایست زیر نظر يك کمیسیون مختلط ترك مخصوصه باشد، سازش کنند. ایتان ادعا می کند که او هرگز مطمئن نبود که آیا مصریها در نتیجه گفت و گوهای مزورانه اسرائیل را گول زده و به قبول منطقه غیر نظامی واداشته بودند یا سازش پیشنهادی بانچ واقعاً لازم بود. در هر حال پس از حل مسئله «فرماندار نظامی»، مذاکرات مربوط به قرارداد نهایی انجام گرفت.

در ۲۴ فوریه ۱۹۴۹ دو هیئت نمایندگی قرارداد ترك مخصوصه اسرائیل - مصر را امضا کردند. اسرائیل بایکی دو استثنای کوچک سرزمینی را که طی عملیات آیین اشغال کرده بود، به اضافه «جیب» فلوجه که به تدریج از طرف مصریها تخلیه می شد، نگه داشت. باریکه غزه در دست ارتش مصر باقی ماند. خط ترك مخصوصه، که بر اساس وضع نظامی در ۷ ژانویه تعیین شده بود، «به هیچ وجه مرز سیاسی یا ارضی تلقی نمی شد.»^۲ گرچه قرارداد شامل عبارتی بود که به هر يك از طرفین اجازه می داد در پایان سال برای تجدید نظر به دبیرکل سازمان ملل متحد رجوع کنند، هیچ کس در رده پیشبینی نمی کرد که واقعاً احتیاجی به تجدید نظر باشد. به محض اینکه قراردادهای مشابهی با سایر کشورهای عرب امضا می شد (ماوراء اردن و لبنان قبلاً اطلاع داده بودند که حاضرند در مذاکرات رده شرکت کنند)، يك عهدنامه

صلح دایمی مورد مذاکره قرار می‌گرفت.

در ۲۸ فوریه هیئت نمایندگی ماوراء اردن وارد ردم شد. تصور می‌رفت که ملک عبدالله بسیار مشتاق تحصیل قرارداد صلح و بازگشت به روابط عادی است، ولی اسرائیلیها بزودی احساس کردند که هیئت نمایندگی او دارای اختیار عمل نیستند. بن-گوریون به شک افتاد که مبادا ملک عبدالله قصد دفع‌الوقت داشته باشد. گزارشهایی از مأموران اطلاعات رسید دایر بر اینکه سپاهیان عراقی در حال عقب‌نشینی از فلسطین هستند و دارند به لژیون عرب جای می‌سپارند. ملک عبدالله نیز آشکارا تذکار داده بود که خطوط نظامی تبدیل به خطوط ترك مخاصمه شده است. تاکتیک او فرصت دیگری به دست اسرائیل داد تا جنگ را تجدید کند. يك پیروزی نهایی، که در برابر لژیون عرب غالباً به مانع برخورد کرده بود، هنوز ممکن بود با اعتراضهای دیپلماتیک موقت به دست آید.

بن-گوریون و یادین روی طرح عملیات شین-تاو-Shin-Tau-Shin برای اشغال مثلث عرب و فلسطین مرکزی تا رود اردن، کار کردند.

حتی پیش از تکمیل طرحهای عملیاتی، هرکس فکرهای دیگری در سر داشت. سومین تعرض ممکن بود پیمانۀ صبر سازمان ملل متحد را لبریز کند. گذشته از هرچیز، چه ملک عبدالله تعلل می‌کرد یا نه، صلح نزدیک به نظر می‌رسید. بریتانیای کبیر در دفاع از ملک عبدالله که مدتهای مدید پشتیبان آن بود، شاید روش متعوضانه‌تری در پیش می‌گرفت. ضمناً يك عملیات کاملاً موفقیت‌آمیز، حتی اگر در لیک سکسس و لندن هم مخالفتی بر نمی‌انگیخت، یاعده‌های بسیار زیادی از آوارگان عرب را به اسرائیل می‌آورد و یا صدها هزار آواره جدید عرب را در مجاورت مرز مستقر می‌ساخت.

هریک از این دو نتیجه اسرائیل را تقریباً به همان اندازه در خطر می‌انداخت که يك فلسطین مرکزی زیر سلطۀ عرب. بن-گوریون معتقد بود که عملیات شین-تاو-شین ممکن است بیش از آنچه که موجب موفقیت شود، به ایجاد مشکلات جدید انجامد؛ با این حال اصرار داشت که تهیه‌های لازم برای آن عملیات آغاز شود. بن-گوریون تصمیم گرفت به جای اینکه شین-تاو-شین را مانند يك آلت ضربت مورد استفاده قرار دهد، آن را چون اهرمی به کار برد. در آن لحظه يك اطلاع غیررسمی از طریق فرماندار نظامی اورشلیم به لژیون عرب رسید. سرهنگ التل به استحضار ملک عبدالله رساند که اگر سپاهیان عراقی مواضع خود را تخلیه کنند، اسرائیل برای اشغال آنها آزادی عمل خواهد یافت. ملک عبدالله یقین نداشت که آیا این موضوع بلوف است یا حقیقت دارد، اما در وضعی نبود که درستی یا نادرستی آن را از راه مبادرت به نبرد بیازماید. ژنرال سرباگوت گلوب چنین تخمین زده بود که حتی با وجود نیروهای اضافی عراقی، اعراب فقط ۳۰۰۰۰ سرباز خواهند داشت، در حالی که عده اسرائیلیها چهار یا پنج برابر بود. ضمن اینکه اسرائیل و ماوراء اردن به پوکر بازی سیاسی باهم ادامه می‌دادند، نمایندگان اسرائیل در ردم پیوسته علاقه کمتری به مذاکرات نشان می‌دادند. در ۷ مارس ملک عبدالله دریافت که اعراب یکبار دیگر مغبون شده‌اند.

با تصویب بن-گوریون و دولت، ستاد ارتش اسرائیل به يك تعرض دیگر به نام عملیات اوودا Uvda، دست زد. این يك تعرض عجیب بود که هیچ‌گونه نبردی در بر نداشت. اوودا برای این طرح شده بود که سلطۀ مؤثری را بدون خونریزی بر تمام قسمت جنوبی نگو که جزو قطعه‌نامه تقسیم فلسطین بود، تأمین کند. نه دیپلماتها و نه ژنرالها توجه زیادی به این بیابان غیرمسکون نداشتند. مصریها در مذاکرات

ردس از هرگونه ادعایی دست کشیده بودند. ولی ماوراء اردن واحدهای کوچکی در خلیج عقبه و یک پاسگاه پلیس در ام رش رش *Um Resh Resh*، داشتند. ملک عبدالله در ردس می توانست ادعا کند که آن ناحیه توسط «لژیون» اشغال شده است، و شاید هم چنین ادعایی می کرد. چیزی که برمشکل اسرائیل می افزود، این بود که بویین قبلاً به پارلمان انگلستان اطلاع داده بود که ماوراء اردن جنوب نگو را اشغال کرده است. الون و یاکف دری به این نتیجه رسیده بودند که بهترین راه حل عبارت است از دوری جستن از گرفتاریهای دیپلماتیک بافرستادن دو ستون متحرک به ایلات *Elath* در ساحل خلیج عقبه بدون گشودن باب مخاصمات.

واحدهای شناسایی اسرائیل در اواخر فوریه و نخستین هفته مارس محلی را در سی و پنج میلی شمال ایلات کشف کردند که ساختن یک باند فرودگاه در آن ممکن بود. از باند احتمالی در اسده ابراهام *Sde Abraham* یک کوره راه پیچ در پیچ و تقریباً غیر قابل عبور به طرف ایلات می رفت. در ۵ مارس واحدهایی از تیپ نگو همراه بایک قسمت کارگری از بشرشیع عزیمت کردند تا باندرا بسازند. این واحدها ابتدا از راه تازه کشف شده جلو رفتند و بعد در بیابان پخش شدند. رهنوردی بسیار سختی بود و سه ساعت طول کشید تا ستون مأمور توانست چهار میل مسافت را طی کند. طلوع ستون سرانجام بعد از ظهر روز ۶ مارس به اسده ابراهام رسید. در ساعت ۶ بعد از ظهر اولین دو هواپیمای کماندو به زمین نشستند. در ۷ مارس ستون واقع در طرف شرقی مثلث نگو در عین حسوب *Ein Hussub* از واحه عبور کرد در این نقطه راههای کاروانرو ایلات - سدوم و بشرشیع - سدوم یکدیگر را قطع می کردند. بعداً در آن شب جیپهای پیشرو به عین وب *Ein Webe*، که به مسافت ۱۵ میل در جنوب قرار داشت، رسیدند. لژیون عرب فوراً این حرکت را به عمان خبر داد. ملک عبدالله در دم علت تأخیر در مذاکرات ردس را دریافت.

رسیدن ستون اسرائیل مایه حیرت شد. لژیون عرب از فعالیت غیر عادی اسرائیل در جنوب نگو آگاه بود، اما ادامه مذاکرات در ردس هرگونه شبیهه را موقتاً رفع کرد. در ۷ مارس به محض آشکار شدن مقاصد اسرائیل، دولت ماوراء اردن به هیئت نمایندگی خود دستور داد که به میانجی سازمان ملل رجوع کند:

مراتب زیر را به دکتربانچ اطلاع دهید. نیروی قابل ملاحظه ای از جیپها و ارابه های زرهی یهودی با پشتیبانی هواپیما امروز صبح (۷ مارس) به فاصله یک کیلومتر در مغرب بشربن عوده از خطوط ماگذشت. جز در صورتی که اسرائیل عملیات نظامی را در دوره مذاکرات قطع کند، اوضاع بسیار حساس خواهد شد.^۳

تا آنجا که به ماوراء اردن ارتباط داشت، وضع واقعاً حساس بود. اگر لژیون عرب در ممانعت از حرکت ستونهای اسرائیلی می کوشید، تل اوویو می توانست ادعا کند که ماوراء اردن مخاصمات را تجدید کرده و در بازداشتن اسرائیل از اشغال سهمی که به موجب قطعنامه سازمان ملل متحد برای تقسیم فلسطین به آن داده شده است، می کوشد. پس از موقوف شدن عملیات شین-تاو-شین، این حادثه جدید ممکن بود مستمسکی به دست بن-گوریون محیل و مراقبت بدهد. چون ملک عبدالله و ژنرال گلوب می ترسیدند که مخاصمات جدید مبادا مصیبتبار باشد، و به از دست رفتن تمام فلسطین عربی منتهی گردد، به لژیون نمی توانستند اجازه دهند از نگو دفاع کند. در هر حال اسرائیلیها آن قدر قدرت داشتند که پاسگاههای مقدم لژیون را در

نگو نابود کنند. اعتراضی که به بانچ تسلیم شده بود، بیثمر ماند. در ۹ مارس ستون شرقی اسرائیل پیشروی خود را به سمت يك پاسگاه مقدم لژیون عرب در دامنه کوه قطوره، واقع در چهل میلی شمال خلیج عقبه، ادامه داد. وقتی که اسرائیلیها صبح روز بعد به آنجا رسیدند پاسگاه مزبور به ماوراء اردن عقب نشینی کرده بود. نه ژنرال گلوب و نه فرمانده محل نمی خواستند با مقاومت بی حاصل خود را به خطر اندازند. در ساعت ۳ بعد از ظهر ۱۰ مارس اولین دیده وران تیپ گولانی به دریای ایلات رسیده بودند. بزودی سربازانی از اسده ابراهام به آنها پیوستند. در قسمتهای شمالیتر، تیپ الکساندرونی عین غدی Ein Gedi را در ساحل بحرالمیت اشغال کرده بود. ملک عبدالله هرگونه ادعای محکمی را نسبت به نگو از دست داده بود.

فشار اسرائیل برای تحصیل قرارداد صلح با ادامه تمهیه عملیات شین - تاو- شین، افزایش یافت. شارت وزیر خارجه اسرائیل رسماً به بانچ اطلاع داد که اگر نیروهای عراقی عقب نشینی کنند، اسرائیل در اشغال مواضع آنها مختار خواهد بود. گرچه يك قرارداد دیگر برای آتش بس «صمیمانه» در ۱۱ مارس توسط اسرائیل و اردن در جزیره ردرس امضا شده بود، چنانچه عراق مواضع خود را تخلیه می کرد بهانه دیگری به دست اسرائیل می افتاد تا جنگ با ماوراء اردن را تجدید کند. هیچ کس نمی دانست که بن-گوریون چه فکری در سر دارد. ملک عبدالله توانست عراقیها را راضی کند که تا چند روز پس از وقت مقرر برای تخلیه مواضع خود که برای ۱۳ مارس تعیین شده بود، در جای خویش بمانند. بعد از طریق سرهنگ التل باموشه دایان تماس تلفنی مستقیم برقرار کرد. وقت برای مذاکره جدی فرارسیده بود. ملک عبدالله پیشنهاد کرد که يك ملاقات محرمانه با او در کاخ زمستانیش در شون نزدیک بحرالمیت صورت گیرد.

ملک عبدالله مؤدبانه به نمایندگان اسرائیل خوش آمد گفت و بيمقدمه شروع کرد به تشریح اوضاع. در عرض چند دقیقه معلوم شد که ملک عبدالله با اسرائیلیها سخن نمی گوید بلکه با وزیران خویش حرف می زند و آنها را به اشتباه در قضاوت متهم و بدان سبب سرزنش می کند. ملک عبدالله پس از توضیحات خود اسرائیلیها را به شام دعوت کرد و در سرمیز با آنها به طور خودمانی صحبت نمود و در يك مورد با یادین درباره شعر اسلامی سخن گفت. ملک عبدالله پس از شام مجلس را ترك کرد و فوزی الملکی و سرهنگ التل مذاکره را به مسائل فیما بین کشاندند. اسرائیل اساساً خواستار مزایایی از عقب نشینی عراقیها بود، در صورتی که اردنیها به يك صلح اصیل احتیاج داشتند ولی در عوض می خواستند حتی الامکان چیز زیادی از دست ندهند. مذاکرات، که مدت يك هفته به طول انجامید، در اطراف تقاضای اسرائیل در مورد مواضع سوق الجیشی عراقیها در روی تپه های مشرف به محیط خارجی خط جبهه اسرائیل، دور می زد. چون عراق به ماوراء اردن برای مذکراه در ردرس که در آنجا قرارداد سری امضا می شد وکالت تام داده بود، ملک عبدالله می توانست درباره آن مواضع گفت و گو کند. اردنیها سرانجام موفق شدند که در آخرین دقیقه اسرائیلیها را به تعدیل بعضی تقاضاها راضی کنند.

وقتی که سرهنگ التل سرانجام محقق دانست که اسرائیلیها سر حرف خود ایستاده اند، حاضر شد که خط قطعی آتش بس را رسم کند. او در حالی که در برابر يك تابلو بزرگ نقاشی از نبرد ترافالگار ایستاده بود، يك قوطی سیگار برداشت و در پشت آن به طور آزمایش يك خط مرزی رسم کرد. اسرائیلیها راضی به نظر رسیدند. فوزی الملکی در آن لحظه سر رسید و دید که خط معجلی که التل رسم کرده است موجب خواهد شد که نه تنها رأس تپه ها بلکه روستاهای مجاور آنها نیز به

اسرائیل تعلق گیرد. او مؤکداً اظهار داشت که روستاها را نمی‌توان از دست داد. دولت اردن از اینکه لژیون عرب نتوانسته بود از لیدا والرملة دفاع کند، آزرده خاطر بود. مردم اردن، مخصوصاً آوارگان، نمی‌توانستند از دست‌دادن نقاط بیشتری را تحمل کنند. پیش از آنکه معامله از جوش بیفتد، سرتیپ کوکر *Cooker* از لژیون عرب، به اتفاق یادین و هرکابی *Harkabi* از ارتش اسرائیل، خط مرزی را دوباره طوری رسم کردند که روستاها در داخل خاک اردن قرار گیرد. ملک عبدالله این طرح را تصویب کرد. هر دو هیئت نمایندگی قرارداد را در ساعت ۳ بامداد امضا کردند. موشه دایان و نماینده عرب، جندی، این قرارداد را با هواپیما به اردن بردند. بامداد روز بعد رکود مذاکرات شکست. بانچ قرارداد اسرائیل و اردن را، که تصور می‌شد مذاکرات مربوط به آن در اردن صورت گرفته است، دریافت کرد. این قرارداد، که طرح آن مانند طرح قرارداد ترک مخاصمه مصر بود، محدود بود به شرایط آتش‌بس و مرزهای نظامی. سایر مسائل معوق به کمیته مخصوص محول شد که می‌بایست در جریان مذاکرات مربوط به صلح دائمی تشکیل شود. در ۳ آوریل ۱۹۴۹ قرارداد رسمی ترک مخاصمه امضا شد. لبنان در ۲۳ مارس در **رشنیکره** *Rosh Hanikra* قرارداد ترک مخاصمه درباره مرز خود با اسرائیل امضا کرده بود. عراق مواضع سپاهیان خود را تخلیه کرده و به ماوراء اردن وکالت تام داده بود. چند صد سرباز عربستان سعودی در فلسطین از ارتش مصر جدا شده و به کشور خود رفته بودند. فقط سوریه رسماً در حال جنگ مانده بود. دو روز بعد از انعقاد قرارداد با ماوراء اردن در ۵ آوریل ۱۹۴۹ مذاکره درباره سوریه در اراضی میان دو جبهه در مهاناییم شروع شده بود. سوریه چون هنوز بر **میشمارهای اردن** تسلط داشت، زمینه‌اش از لحاظ مذاکره محکم بود، مخصوصاً در مقایسه با چهار قرارداد دیگر. خلاصه آنکه وضع سوریه احتمال تجدید جنگ را به وسیله اسرائیل در آخرین دقیقه، تقلیل داده بود. سوریه امیدوار بود که با اصرار بر اینکه خط مرزی باید از شرق خط آب‌نچشان بگذرد نه از غرب آن بدان گونه که در قرارداد انگلیس و فرانسه در سال ۱۹۲۳ قید شده بود، تسلط خوا را بر سرچشمه‌های رود اردن برقرار کند. اسرائیل روی خط سابق و تخلیه فوری می‌شمارهای اردن اصرار می‌ورزید. مذاکرات پیشرفت نمی‌کرد و پیوسته به تأخیر می‌افتاد.

در حالی که مذاکرات با سوریه به‌کندی ادامه داشت، زندگی در اسرائیل تا حدی به وضع «عادی» بازگشت. عده زیادی از اعضای زاهال از بسیج خارج شدند. سیل مهاجران به کشور جدید سرازیر شد. با وجود جنگ، تا آخر سال ۱۹۴۸-۱۰۲۰۰۰ مهاجر جدید وارد اسرائیل شده بود. در ۱۱ ژانویه ۱۹۴۹ انگلیسها آخرین مهاجران «غیرقانونی» را از قبرس آزاد کرده بودند تا به سایر مهاجرانی که پیوسته از اروپا، آفریقا و آسیا می‌آمدند، افزوده شوند. مهاجرنشینهای کشاورزی پیشین احیا و تعمیر شدند، و حتی در جریان جنگ مهاجرنشینهای جدید تأسیس گشتند و طرح تأسیس تعداد دیگری ریخته شد. برنامه‌هایی برای بنیانگذاری صنایع جدید و جذب يك نیروی کارگری تازه، ریخته شد. در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹ بانک واردات و صادرات ایالات متحده آمریکا ۱۰۰ میلیون دلار وام عمرانی به اسرائیل داده بود. صحبت‌هایی از تأسیس يك خط هوایی اسرائیلی، شکوفان ساختن نگو، بهره‌برداری از آب رود اردن، و توسعه دانشگاه عبری، به گوش می‌خورد. بسیاری از مردم - و نه فقط مهاجران جدید - از اینکه اسرائیل نتوانسته است تمبر پست، پول رایج و يك پارلمان یا مجلس ملی (کنهست *Knesset*) داشته باشد، به شگفت آمده بودند. یکی از بزرگترین موفقیتها عبارت بود از شناسایی سریع بین‌المللی کشور جدید، و این

گواه بود برای آنکه سایر ملت‌ها حقیقتی را که هنوز بسیاری از جبهه‌دان رؤیا می‌پنداشتند، قبول کرده‌اند.

از لحظه‌ای که پرزیدنت ترومن شناسایی فوری کشور اسرائیل را اعلام کرد، سیل شناسایی‌های دیپلماتیک، از گواتمالا گرفته تا اتحاد جماهیر شوروی، به سوی تل‌آویو سرازیر شد. تا اول مارس چهل و پنج کشور شناسایی رسمی خود را اعلام کرده بودند، و ظرف یک ماه این رقم به پنجاه و سه بالغ شد. گرچه شورای امنیت نخستین تقاضای عضویت اسرائیل در سازمان ملل متحد را به سبب احتیاج به روشن شدن وضع رد کرده بود، در ۳ مارس ۱۹۴۹ تغییر روش داد و عضویت اسرائیل را با نه رأی موافق در برابر یک رأی مخالف تصویب کرد؛ رأی مصر منفی و رأی بریتانیای کبیر ممتنع بود. در ۱۱ مه، تقریباً یک سال پس از اعلام تأسیس کشور جدید در شب قبل از تهاجم اعراب، مجمع عمومی پیشنهاد شورای امنیت را درباره عضویت اسرائیل، تصویب کرد. استقلال اسرائیل به دست آمده و دکتر خاییم وایتسمان رئیس جمهور آن شده بود، و صلح نیز با قراردادهای متارکه تأمین گشته بود.

مع هذا قرارداد با سوریه به مشکلات فراوان برخورد کرده بود. علی‌رغم تلاش‌های دکتر بانچ و ژنرال ویل رایلی *Will Riley* عضو سازمان نظارت بر متارکه سازمان ملل متحد، مذاکرات در ۱۷ مه به طور کامل قطع شد. پس از یک ماه، بانچ یک راه رضایتبخش برای سازش پیدا کرد. بنابراین راه حل هر جا که مرز نظامی موجود بامرز قیمومت تطبیق می‌کرد، می‌بایست مرز ترك مخاصمه باشد؛ هر جا که چنین تطبیقی در میان نبود، یک مرز ترك مخاصمه می‌بایست از نیمه راه میان مرز نظامی و مرز قیمومت بگذرد؛ به علاوه، این ناحیه می‌بایست میان دو منطقه غیر نظامی باشد. اسرائیلی‌ها می‌بایست در همان‌جا که بودند باشند و سوری‌ها عقب نشینی کنند. اما این خط ترك مخاصمه نمی‌بایست «طوری تعبیر شود که گویی دارای کوچکترین مناسبتی با ترتیبات ارضی است که در دو طرف تأثیر دارد.» ۴ گرچه مذاکرات هفته‌ها با کندی پیش می‌رفت، اساسی برای یک حل رضایتبخش پیدا شده بود. در ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۹ سوریه و اسرائیل قرارداد رسمی را امضا کردند و مشکل سرزمین مورد مناقشه را به یک راه حل نهایی موکول کردند. این قرارداد چندان جلب توجه نکرد، زیرا کوشش‌هایی برای پیدا کردن یک راه حل نهایی زیر نظر «کمیسیون سازش درباره فلسطین» آغاز شده بود. این کمیسیون به موجب قطعنامه ۱۱ دسامبر ۱۹۴۸ مجمع عمومی تشکیل شده بود. با این حال در ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۹ جنگ رسماً به پایان رسیده و یک ترك مخاصمه مؤثر تأمین شده بود.

اسرائیلی‌ها با کمال امیدواری و اعراب در نهایت اگرچه منتظر عهدنامه‌های نهایی بودند که می‌بایست در نتیجه مذاکرات کمیسیون منعقد شود. آخرین پرده درام جنگ اسرائیل و اعراب ظاهراً نزدیک به پایان بود. در داخل اسرائیل هیچ‌کس مجال اندیشیدن به هیچ‌چیز نداشت مگر به تجزیه و تحلیل عوامل پیروزی. فرماندهان زاهدال مطمئناً عملیات خود را از مد نظر می‌گذرانند و به تشریح طرح‌ها و حرکات خود می‌پرداختند، ولی برای بیشتر اسرائیلی‌ها همین قدر کافی بود که بدانند به مقصود رسیده‌اند و ارتششان پیروزمند شده است. بزرگترین تجربه برای اسرائیلی‌ها این بود که امنیت اسرائیل از آن پس به قدرت و اراده خود آنها بستگی دارد. سازمان ملل متحد و تمام دستگاه‌های وابسته به آن غالباً همان قدر که از آمال اسرائیل پشتیبانی کرده بودند در راه نیل به آن آمال ایجاد مانع کرده بودند. حتی ایالات متحده آمریکا در کمک به اسرائیل تردید روا داشته بود. تنها سلاح مؤثر برای اسرائیل عبارت بود از اعمال مدبرانه قدرت نظامی در برابر مخاصمه اعراب،

و تقویت آن قدرت با فعالیتهای دیپلماتیک. موجودیت اسرائیل و رهایی آن از مزاحمت اعراب و توسعه آن به خارج مرزهای تعیین شده به موجب قطعنامه تقسیم، دلیل آشکاری بود بر توانایی کشور جدید به حفظ خود در برابر مناقشه جویی اعراب و دسیسه گری قدرتهای بزرگ.

گرچه اسرائیلیها پس از جنگ سریعاً در راه آبادانی کشور خود گام برداشتند، اما اعراب هرگز نمی توانستند جنگ را، و نیز شکست خود را، فراموش کنند. حقارتی که اعراب در برابر ادعاهای خود دیده بودند، و ضربه ای که بر غرور آنها وارد آمده بود، بیش از آن بود که بتوانند تحمل کنند. برخی از رهبران عرب، مانند محمود فهمی نقراشی، تاوان قصور خود را پرداخته بودند. سایر رهبرانی که هنوز بر مسند قدرت تکیه داشتند، گناه را به گردن همکاران یا رقیبان خویش می انداختند. برای برخی از آنها «مهمترین علت بدبختی انگلیسها بودند.»^۵ بیشتر تجزیه و تحلیلهای اعراب از وضع اسف انگیز خود، آلوده به اتهامات و ملامتهای متقابل بود: مردم شهرنشین فلسطین نسبت به لژیون عرب بی تفاوت بودند؛ ارتش مصر نسبت به اعراب محلی دارای یک حس عدم اعتماد بود؛ رهبران محلی حیف اگریخته بودند؛ روستاییان جلیله به سوی یهودیان فرار کرده بودند. ۶ گاه جنبه منفی دیگری بر این ملاحظات پوچ افزوده می شد، و آن اینکه: ترك مخاصمه اشتباه بود، یا نتیجه ای بود از عدم هماهنگی نظامی. در چند محفل نتایج جنگ فلسطین به منزله حکم محکومیت جهان عرب، فقدان وحدت، ضعف رژیمهای عرب و بیچارگی عامه تلقی می شد، اما سیاستهایی که می بایست این معایب را اصلاح کند، همچنان مبهم بود. بهترین راه برای بیشتر اعراب عبارت بود از تکذیب شکست و تجاهل عواقب آن. جنگ فلسطین عواقب دامنه داری داشت، اعم از اینکه بسیاری از اعراب می خواستند با آن روبه رو شوند یا نشوند. ثبات رژیمهای عرب سخت و به طور دائم متزلزل شده بود. مقامات عالی آن رژیمها به خطر افتاده و دولتهای عرب بی اعتبار شده بودند. حتی ملك عبدالله، عاقلترین همه آنها، فقط يك ربع از گرده نانی که به آن چشم امید داشت به دست آورده بود، آنهم در برابر دشمنی صدها هزار نفر از اتباع جدید خود. دنیای مرفه مردانی که در طول يك نسل جهان عرب را اداره کرده بودند، شروع به درهم شکستن کرده بود. هزاران جوان عرب سوگند خوردند که هرگز متحمل تحقیر دیگری از طرف جهودان، انگلیسها، رهبران خود و هیچ کس دیگر نشوند. صدها هزار آواره تلخکام و خشمناک که در اردوگاههای پست و کثیف با وضعی رقت بار می زیستند سوگند خوردند که از مسببان بدبختی خود انتقام بگیرند. میلیونها از اعراب کم سواد خسران زدگی را احساس می کردند، اما چندان بویی از خیانت نمی بردند. سیستم کهنه سیاستمداران مزدور، مستشاران انگلیسی و قراردادهای و عهدنامه های کذایی، دیگر مقبول نبود. يك نسل جدید، که با احساسات ناسیونالیستی افراطی بارآمده بود، سیادت بریتانیا را تحمل ناپذیر می دانست. دوستان قدیم انگلستان می بایست یکی پس از دیگری بروند: یا تبعید، قتل یا حبس - برآورده شدن این تمایل بیش از آنچه که بسیاری از ناسیونالیستهای عرب می پنداشتند، ولی خیلی کمتر از آنچه که بریتانیا باور داشت، طول کشید. اعراب به جای بریتانیا دوستان جدیدی برای خود می جستند. در ۱۹۴۹ اعرابی که از مسند قدرت دور بودند نمی توانستند آینده دور را پیشبینی کنند؛ اما به یقین می دانستند که گذشته تکرار نخواهد شد، و در حقیقت هم مصمم بودند که نگذارند تکرار شود.

در جاهای دیگر نتایج جنگ فلسطین تجزیه و تحلیلهای دیگری را موجب

شد. انگلیسها ناگزیر به تشخیص این حقیقت شدند که نه بیطرفی رسمیشان در آخرین روزهای قیمومت و نه تشجیعشان اعراب را پس از آن، موجب تثبیت وضع خاورمیانه یا مزایای سوقالجیشی برای لندن نشد. دولت کارگری که پیوسته بامسائل بفرنج مناقشات شرق و غرب روبه‌رو بود، وقت کافی برای تجدید نظر دربارهٔ سیاست خود در خاورمیانه نداشت. در واشینگتن همان تردید سابق میان پشتیبانی از اسرائیل و ملاحظات عملی ادامه داشت. مع‌هذا در درجهٔ اول هم‌واشینگتن و هم‌لندن خواستار يك خاورمیانهٔ آرام که مستعد رهبری دمکراتیک و توسعهٔ اقتصادی باشد، بودند. در ۱۹۴۹ هیچ‌کس نمی‌توانست به‌درستی بگوید، و حتی معدودی از کسان وقت آن داشتند، که بپرسند آیا وجود اسرائیل برای غرب سودمند است یا نه. حتی اتحاد جماهیر شوروی، که بیشتر چشم‌امید به بحرانهای اروپا و آسیا دوخته بود، نمی‌خواست خود را سخت در خاورمیانه گرفتار سازد. اینکه ثبات اساس جهان عرب به‌شدت متزلزل شده و ابهامات متعدد دربارهٔ آن به‌وجود آمده بود، موجب دلتنگی يك عده و باعث خوشحالی عدهٔ دیگر شده بود. مع‌هذا در ۱۹۴۹ انتظارات دیپلماتهای جهان و نیز خود اسرائیلیها و اعراب این بود که نوعی راه‌حل رضایتبخش توسط کمیسیون آشتی پیدا شود.

لغت‌نامه

1. Netanel Lorch, *The Edge of the Sword* (New York: 1951), p. 412.
 2. Official Records of the Security Council, 4th Year (1949), Special Supplement 3.
 3. Sir John Bagot Glubb, *A Soldier with the Arabs* (New York: 1957), pp. 128-130.
 4. Official Records of the Security Council, 4th Year (1949), Special Supplement 3.
 5. Mouna Alami, "The Lessons of Palestine," *Middle East Journal*, 3, 4, No. 4 (October 1949), 373.
 6. Ben-Ami Omer (Tel Aviv: 1953), p. 9.

این کتاب یکی از آثار برجستهٔ تاریخ فلسطین است که در سال ۱۹۵۳ میلادی در تل‌آویو به چاپ رسید. مؤلف، بن‌امی اومر، یکی از فعالان و نویسندگان برجستهٔ جنبش آزادی‌طلبانهٔ فلسطین است. او در این کتاب به بررسی و تحلیل شرایط تاریخی و اجتماعی فلسطین در دههٔ ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ می‌پردازد. او به‌ویژه بر نقش جامعهٔ عرب فلسطینی در شکل‌گیری جنبش آزادی‌طلبانه تأکید دارد. او همچنین به بررسی نقش جامعهٔ یهودی فلسطینی و تأثیرات بیرونی بر این جنبش می‌پردازد. این کتاب یکی از منابع مهم برای مطالعهٔ تاریخ فلسطین و جنبش آزادی‌طلبانه است.

یادداشتها

۱. Netanel Lorch, *The Edge of the Sword* (New York: 1961), p. 412.
۲. Official Records of the Security Council, 4th year (1949), Special Supplement 3.
۳. Sir John Bagot Glubb, *A Soldier with the Arabs* (New York: 1957), pp. 229-230.
۴. Official Records of the Security Council, 4th Year (1949), Special Supplement 2.
۵. Musa Alami, "The Lessons of Palestine," *Middle East Journal*, 3, No. 4 (October 1949), 373.
۶. Be'enei Oyev (*Through the Eyes of the Enemy*) (Tel Aviv: 1955).

این کتاب یکی از آثار غیرجدلی درباره جنگ فلسطین است که شامل خاطرات یک منشی عرب در حیفا، یک رهبر داوطلبان مسلمان در جبهه مصر و یک سروان در لژیون عرب می باشد. انتقادات در جاهای دیگر منعکس شده اند. روشنفکران علت شکست را در سیستمهای سیاسی می دانستند و در جستجوی یک ایدئولوژی دگرگون عرب برای دنیای جدید بودند. افسران جوان ارتش مانند جمال عبدالناصر لاقل در ابتدا یقین داشتند که تقصیر از دولتهای فاسد است که به جای جنگیدن در خارج با ارتش به خصوص و با دنیای عرب به طور کلی، در داخل به جنگهای سیاسی می پردازند. کسانی که در رأس امور بودند، یکدیگر را مقصر می دانستند. تشریح علل شکست اساس

افکاری را تشکیل داد که نسل بعد می‌بایست مطابق آن تربیت شود. برعکس اسرائیلیها معتقد بودند که در جنگ به‌این‌جهت فاتح شده‌اند که دارای فرهنگ و آموزش کیفی بهتر و تفوق روحی بوده‌اند، درحالی‌که مصریها يك سیستم اجتماعی کهنه و يك ارتش دچار نفاق داشته‌اند.

رجوع شود به:

"Israel, Commander Answers Neghib," Jewish Observer and Middle East Review, 1. No. 26.

صلح ناآرام
جنگ فرسایش

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

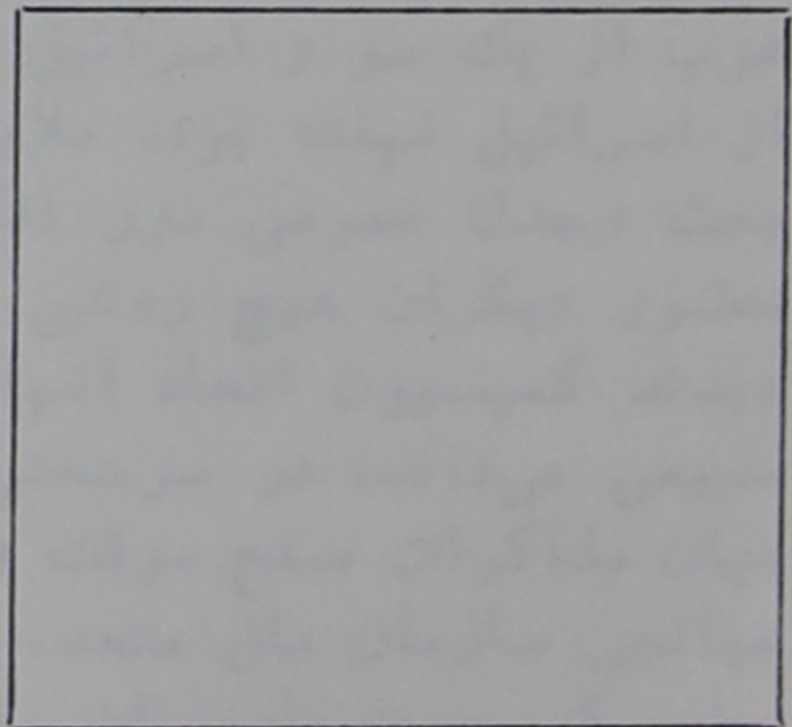
Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED] Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6		
733	6/2/64		
721			

صلح نا آرام: جنگ فرسایش



فصلی بیانی از قرارداد ترک معاهده سوریه در ۱۹۲۹ (ژوئیه ۱۹۲۹). عنوان این قرارداد در تحت بود که مذاکره دربارهٔ معاهدات صلح نهایی ممکن است. این معاهده این موضوع که قرارداد معاهدات ترک معاهده سوریه به صلح دائم منجر نخواهد شد، به حدیث داد زیرا که جنگ بدون نبود علی تصویر بدیع بود. جنگ منطقه میان اسرائیل و اعراب خود جنگ بدیمی بود. این جنگ دارای نیروهای جنگی بود که با نیروهای بین‌المللی قطع می‌شد. با ملاحظات بین‌المللی با تعداد قریباً بی‌گناه می‌گشت. حتی در نظر اعراب و یهودیان در اسرائیل سال ۱۹۲۹ بعد از تولد وجود است که تصور شود دستور معاهدات صلح بین‌المللی به صلح نهایی نخواهد انجامید. وسیله مذاکره است. کمیسیون آتش برای تنظیم بود که در ۱۹۲۹ در میان مجمع عمومی سازمان ملل متحد تشکیل شد.

اعضای کمیسیون کار خود را با اهداف کامل شروع کردند و در ۱۹۲۹ برای بازگشت به سرزمین اسرائیل معاهده صلح دارد اورشلیم دادند. در ۱۹۲۹ در مذاکره آغاز کرد. در میان اعضای کمیسیون داد و ستد بیروت شدند. با اسرائیلیان بهر حال گفتار عرب و اعراب بی‌گناه یعنی «وریه» ایشان «اوراد» اوین و مصر و عراق گشت. تا آن هنگام در بعضی مسائل نسبت به صلح و موافقت کمیسیون شکایت وجود داشت.

بعد از وقتی از کار ایشان از جهت بی‌تایید میانم سازمان ملل متحد، کمیسیون را از مذاکره با اسرائیلیان کنار کشیدند. عرب در یکجا جدا جمع کرده بودند. با آنکه صلح تصور می‌شد و برای کمیسیون شروع کرده بود. اعضای آن برای صلح کردند که مقصود از دستور صلح بود است. از کشورهای عربی از سوی دیگر، چون تسلا و حجت حقیقی عرب در نظریات و تئوریات و تئوریات دارند که در خط وجود داشتند. در

صلح و صلح تصور می‌شد. چون اعراب هنگام برابری با یهودیان در

شروع دیگران هیچ رد نمی‌کردند. کمیسیون اتحاد است

بومی می‌داند که هر چه

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Book No. [REDACTED]

Class No. [REDACTED]

Copy [REDACTED]

Vol. [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

Handwritten notes in blue ink:
7332 21/6/11
7332 21/6/11

1980
مشاورہ شائع

خیلی پیش از قرارداد ترك مخاصمه سوریه در ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۹، شواهد فراوانی در دست بود که مذاکره درباره عهدنامه‌های صلح نهایی مشکل است. تشخیص بعدی این موضوع که قراردادهای ترك مخاصمه لزوماً به صلح دائم منجر نخواهد شد، بعداً دست داد زیرا که جنگ بدون نبرد علنی تصوری بدیع بود. جنگ مقطع میان اسرائیل و اعراب، خود جنگ بدیعی بود. این جنگ دارای نیروهای جسته - گریخته بود که بادیستورهای بین‌المللی قطع می‌شد و باملاحظات بین‌المللی یا دخالت قدرتهای بزرگ، محدود می‌گشت. حتی در نظر لجبازان و بدبینان در تابستان سال ۱۹۴۹ چندان دلیلی وجود نداشت که تصور شود دستورها و قطعنامه‌های بین‌المللی به حل نهایی نخواهد انجامید. وسیله مذاکرات، «کمیسیون آشتی برای فلسطین» بود که در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۸ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد تشکیل شده بود.

اعضای کمیسیون کار خود را بادقت کامل شروع کردند و در ۲۴ ژانویه ۱۹۴۹ برای بازدید مرسوم از پایتختهای ممالک متخاصم وارد اورشلیم شدند. در ماه فوریه مذاکرات آغاز شد. در ماه مارس اعضای کمیسیون وارد بیروت شدند تا بانمایندگان چهار کشور عرب وارد درجنگ - یعنی سوریه، لبنان، ماوراء اردن و مصر - ملاقات کنند. تا آن هنگام در بعضی محافل نسبت به صلاحیت و موفقیت کمیسیون شکمهایی وجود داشت.

عده زیادی از کارشناسان، از جمله رالف بانچ میانجی سازمان ملل متحد، کمیسیون را از ملاقات با نمایندگان تمام کشورهای عرب در یکجا، جداً منع کرده بودند. باآنکه بانچ دستورهای خود را برای کمیسیون تشریح کرده بود، اعضای آن ابراز عقیده کردند که مقصود از «دوطرف» عبارت بوده است از کشورهای عرب از يك سو و اسرائیل از سوی دیگر. چون تنها وحدت حقیقی عرب در نفرت از اسرائیل نهفته بود، ملایمت و خویشتن‌داری فردی که در خفا وجود داشت، در بحث وجدل عمومی دور افکنده می‌شد. چون اعراب هنگام مواجهه بایکدیگر در حضور دیگران هیچ روشی بجز روش منفی نمی‌توانستند اختیار کنند، وقتی که دیدند کمیسیون اتحاد آنها را در آشتی‌ناپذیری در برابر اسرائیل ظاهراً امری طبیعی می‌داند، در سرسختی خود تشجیع می‌شدند. سایر اختلافهای ناراحت‌کننده میان مذاکرات صلح موقت و کوششهای مربوط به آشتی، سریعاً ظاهر شد. برعکس میانجی سازمان ملل متحد، که تنها و مستقیماً مسئول سازمان ملل متحد بود، سه عضو کمیسیون مأمور آن سازمان نبودند بلکه منصوبان فرانسه، ترکیه و ایالات متحده

امریکا بودند. در نتیجه اعضای کمیسیون ناچار متمایل به اعمال سیاست دولتهای خویش بودند و طبعاً نمیخواستند مساعی خود را صرف تنظیم يك عهدنامه مؤثر نمایند. اعضای کمیسیون همچنین بیش از بانچ به تبلیغات شخصی اهمیت می دادند و بیش از آنچه او صلاح می دانست در فکر دادن گزارشهای علنی و مفصل به سازمان ملل متحد بودند، و بیش از وی مستعد پذیرفتن تأخیر و تعلل اعراب بودند. وقتی که اعضای کمیسیون در ماه آوریل به شهر لوزان در سویس تغییر محل دادند، یکدندگی اعراب در نفرت از اسرائیل ادامه داشت. وقتی که نمایندگان اسرائیل در ۲۷ آوریل به لوزان رسیدند، وضع را با آنچه که در رده وجود داشت متفاوت دیدند. نمایندگان عرب در کاخ لوزان در يك انتهای شهر سکونت گزیدند و نمایندگان اسرائیل در انتهای دیگر شهر با اعضای کمیسیون و میانجی سازمان ملل، در بوریواژ Beau Rivage در کنار دریاچه اوشی Ouchy بنا براین هیچ گونه فرصت تماس غیررسمی در میان نبود. به علاوه، اعراب فوراً اعلام کردند که حاضر نیستند با نمایندگان اسرائیل سر يك میز بنشینند، و کمیسیون تصمیم گرفت که این امتناع را بپذیرد. بدین گونه حتی فرصت تماس رسمی نیز وجود نداشت.

همان گونه که وضع مسکن و راه و رسم زندگی در سویس با رده فرق داشت، به همان ترتیب محیط و زمینه کلی نیز فرق می کرد. هر عضو کمیسیون تقریباً بی درنگ شروع کرد به تشریح نظرات دولت خود. ترکها در ۱۹۴۹ از روسها می ترسیدند و بنا براین از اتحاد با اعراب بدشان نمی آمد. فرانسویان همدلی زیادی نسبت به سوریه ابراز می داشتند. امریکاییها، که هنوز نمی توانستند جهت منافع خود را تشخیص دهند، بزودی نشان دادند که [برای اینکه خود را دوست اعراب جلوه دهند] می خواهند به اسرائیلیها فشار آورند تا هرچه زودتر به اعراب امتیازاتی بدهند. نتیجه فوری این خاصه خرجیها تبدیل کنفرانس به يك مسخره بازی دیپلماتیک بود. گرچه از لحاظ فنی فعالیتهای کمیسیون را می شد «مذاکرات» نامید، این فعالیتهای چیزی بیش از ارسال پیام از يك هیئت نمایندگی بی تحرک به يك هیئت مشابه، دیگری نبود. اعراب، که غالباً توسط اعضای متصوراً بیطرف کمیسیون ترغیب می شدند، از مذاکره امتناع نداشتند. آنها فقط با هر دستور جلسه یا برنامه ای که ممکن بود به مذاکرات جدی بینجامد، سر باز می زدند.

رویه اعراب ظاهراً این بود که باید امتیازاتی به عنوان رشوه از طرف اسرائیلیها داده شود تا مذاکرات به امید امتیازات بیشتری آغاز گردد. واشینگتن ظاهراً با این امر موافق بود. در ماه آوریل مارك اتریچ Mark Ethridge، نماینده امریکا، از این تقاضای اعراب که بیش از هر مذاکره ای در باره يك راه حل کلی، مسأله آوارگان باید حل شود، پشتیبانی کرد. مادام که اسرائیل از اجازه بازگشت دادن به يك میلیون نفر پناهنده به اسرائیل امتناع می کرد، اعراب از بررسی يك معاهده صلح قطعی سر باز می زدند. وزارت خارجه ایالات متحده امریکا علاوه بر پشتیبانی از این روش، در ماه آوریل اصرار ورزید که حل مسأله مرزی باید براساس طرح تقسیم باشد. اسرائیلیها بدگمان بودند و می ترسیدند که مبادا يك امتیاز یکطرفه به امتیاز دیگری منجر شود بی آنکه بتواند اعراب را راضی کند. تسلیم در مورد تمام نکات مورد مناقشه برای مذاکره درباره همان نکات، برخلاف اصل واقعگرایی بود. اسرائیلیها با اکراه پیشنهاد کردند که آوارگان عرب و خانواده هایشان فوراً به اسرائیل باز گردند، اما هم اعراب و هم امریکاییها این پیشنهاد را ارفاق بسیار ضعیفی دانستند، و در نتیجه مذاکرات به بن بست رسید. هفته های متوالی مخالف خوانی از هر دو طرف ادامه یافت و بن بست شکسته نشد.

اسرائیلیها، که کنفرانس را خیلی جدی می‌انگاشتند، از سطحی بودن وحدت عرب اطلاع داشتند. حتی پیش از کنفرانس هیچ‌گونه موافقت درباره مرزها، اورشلیم، و حتی آوارگان، وجود نداشت. مع‌هذا چند کشور عرب علاقه صمیمانه‌ای به تبدیل صلح موقت به يك عهدنامه قطعی، داشتند. در لوزان اسرائیلیها ملاقاتهای بسیار سری بابعضی از سخنگویان عرب، که اصرار می‌ورزیدند سایر نمایندگان عرب از موضوع اطلاعی نداشته باشند، به‌عمل آوردند. این ملاقاتهای محرمانه بیش از روشهای رسمی ثمربخش نشد. اعراب، که به‌روش منفی خو گرفته و از طرف‌اعضای کمیسیون به‌ادامه آن روش ترغیب شده بودند، اقدام قدرتهای بزرگ به‌نفع آنها نیز تشجیعشان می‌کرد، می‌توانستند از سازش یا از امتیاز دادن امتناع کنند. کمیسیون، که از نیل به‌هر نتیجه مثبتی مأیوس شده بود، يك مقاوله‌نامه بی‌ضرر تنظیم کرد که شامل نقشه‌ای براساس طرح تقسیم فلسطین به‌موجب قطعنامه مصوب سال ۱۹۴۷ بود، به‌این منظور که آن را مبنای مذاکرات قرار دهد. گرچه این مقاوله نامه به‌هیچ‌وجه راه را بر روشهای آینده نمی‌بست و حتی روشهای فعلی را نیز محدود نمی‌ساخت، کمیسیون آن را گامی به‌جلو می‌دانست. اعراب از امضای آن در حضور اسرائیلیها امتناع کردند، بنابراین در ۱۴ مه قرار شد که در دو جلسه جداگانه امضا شود. گرچه اعراب بعداً ادعا کردند که اسرائیل مرزهای تعیین شده به‌موجب طرح تقسیم را پذیرفته است، این سند در حقیقت يك کاغذ بی‌اثر بود. مقاوله‌ای که به‌این ترتیب تنظیم شده بود، چیزی جز نشانه عدم پیشرفت نبود.

وزارت خارجه آمریکا با فشار وارد آوردن به اسرائیل درباره امتیاز، اقدام کرد. در ۲۹ مه واشینگتن یادداشت شدیدالحنی به‌نام پرزیدنت ترومن برای داوید بن-گوریون نخست‌وزیر اسرائیل ارسال داشت، با اصرار بر اینکه اسرائیل باید امتیازاتی به اعراب بدهد. بن-گوریون این یادداشت را رد کرد. ترومن، که غالباً برای اطلاع از مقاصد وزارت خارجه با آن وزارتخانه تماس نمی‌گرفت، دیگر درباره پیشنهاد خود اصرار نورزید. بعد وزارت خارجه طرح مك‌گی McGhee را تنظیم کرد که مسأله آوارگان را بابرنامه عمران اقتصادی خاورمیانه ارتباط می‌داد. به موجب این طرح اسرائیل ۱۰۰۰۰۰ آواره را در خاک خود می‌پذیرفت و بقیه بنابر طرح عمرانی خاورمیانه که بنا بود باكمك ایالات متحده اجرا شود در نقاط دیگر اسکان می‌یافتند؛ اسرائیل بر همین اساس قرار بود که جلیله و نگو را در ازای باریکه غزه واگذار کند. اسرائیل این طرح را رد کرد. در لوزان اسرائیلیها پیشنهادهای خود را برای حل مسائل فیما بین بامصر، لبنان و اردن تسلیم کردند. در برابر پیشنهاد اسرائیل اعراب نیز متقابلاً پیشنهادی دادند. اگر کار تنها به‌دست بانچ می‌بود، شاید زمینه مشترکی به‌دست می‌آمد؛ ولی با بودن کمیسیون هیچ‌گونه کوشش جدی به‌عمل نیامد. مذاکرات به‌درازا کشید تا اینکه در اول ژوئیه کنفرانس تعطیل شد. وقتی که کنفرانس دوباره در ۱۹ ژوئیه گشایش یافت سازشی بر سر فعالیت آن صورت گرفت تا مذاکرات را بتوان بامسأله پناهندگان به‌عنوان قسمتی از راه حل کلی آغاز کرد.

در ۳ اوت اسرائیلیها پیشنهاد کردند که ۱۰۰۰۰۰ پناهنده را خواهند پذیرفت. این پیشنهاد می‌بایست نخستین و بزرگترین گام در راه معامله مشکلی باشد که در پیش بود، اما واشینگتن از غیر کافی بودن آن اظهار خرسندی می‌کرد. کمیسیون نیز با امتیاز پیشنهادی اسرائیل قانع نشد. در ۱۵ اوت اعراب نیز این پیشنهاد را نامکفی دانستند. آنگاه کمیسیون هیئتی را برای تحقیق مفصل درباره مسأله آوارگان، اعزام داشت.

کمیسیون چون در مشکل آوارگان به مانع برخورد، توجه خود را به مسائل مرزی معطوف داشت. اسرائیلیها اعلام کردند که می خواهند آنچه را که در قراردادهای ترك مخاصمه مندرج است، نگه دارند. اعراب دسته جمعی ۱۲۰۰۰ از ۱۷۰۰۰ کیلومتر مربع را که در دست اسرائیل بود، ادعا کردند. در ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۹ کمیسیون کار خود را ترك کرد و پس از چند کنفرانس بی نتیجه دو سال بعد، در نوامبر ۱۹۵۱، به مجمع عمومی گزارش داد که به موفقیتی نایل نشده است.

عدم موفقیت کمیسیون اسرائیلیها را، که گمان می کردند اعراب به قدر کافی به حل نهایی مسأله علاقه مندند، مأیوس کرد تماسهای شخصی آنها با اعراب خوب بود و سوابق کار بانچ آنها را امیدوار ساخته بود. بعداً مداخلات سودجویانه قدرتهای دیگر و تعلل کمیسیون باعث شد که فرصت از دست برود. آینده مبهم مانده بود. اسرائیل هنوز معتقد نبود که عهدنامه های جداگانه غیر ممکن است، ولی مقدار زیادی وقت در لوزان تلف شد. اعراب نیز درباره مذاکرات آینده یقین نداشتند. حتی در پاییز سال ۱۹۴۹ هم اعراب و هم اسرائیل چنین می انگاشتند که يك حالت بدون جنگ و عاری از صلح نمی تواند ادامه یابد. مسائل فوری زیادی در پیش بود. این مسائل مربوط بودند به: پناهندگان عرب، مرزهای منعدی که بر اساس احتیاجات فوری نظامی ایجاد شده بود، مناطق غیر نظامی، بندر آزاد پیشنهادی عرب در ساحل اسرائیلی مدیترانه، دسترسی مصر و اردن به آن سوی نگو، و وضع اورشلیم. نوعی قرارداد پایدار، ضروری بود.

از میان تمام رهبران ملك عبدالله، پادشاه ماوراء اردن، هنوز تنها کسی بود که می توانست بیشترین امتیاز را از قرارداد با اسرائیل تحصیل کند. لژیون عرب نیمی از اورشلیم و بیشتر فلسطین مرکزی را در دست داشت و ملك عبدالله قبلاً اقدامات مقدماتی لازم را برای ضمیمه کردن آنها به خاک خود، به عمل آورده بود. او می دانست که بریتانیای کبیر بابلندگرایی او برای ایجاد کشور اردن موافق است، هر چند که انتخاب او اورشلیم را به عنوان پایتخت، نمی پسندد. او از واکنش سایر کشورهای عرب با این جاه طلبی آگاه بود ولی تصمیم گرفت که آن را نادیده انگارد. اما آنچه را که نمی دانست این بود که اسرائیلیها چه خواهند کرد. او ممکن بود که بایك قرارداد رسمی خیلی چیزها به دست آورد، زیرا که تصور می کرد بن-گوریون حتی به میزان بیشتری مشتاق عقد معاهده است، و بنابراین خود او ممکن بود امید تحصیل امتیازات بیشتری را داشته باشد. این امتیازات به نوبه خود عده های بیشمار از اعراب ناراضی و کینه ور فلسطینی را که بسیاری از آنها آواره بودند و در ساحل غربی رود اردن می زیستند، آرام می کرد. اگر پناهندگان امید به آینده را از دست می داند، رژیوم او هرگز ثابت نمی ماند؛ اما اگر او می توانست امتیازات قابل توجهی برای آنها و برای خود به دست آورد؛ آنها و اعراب ساحل غربی رود اردن ممکن بود او را به جای يك شخص مستوجب ملامت، يك فرد نجات دهنده به شمار آورند. ملك عبدالله با اطمینان از زرنگی و تجزیه و تحلیل صحیح خود تصمیم گرفت که خشم همتران عرب خود و سوء تفاهم احتمالی اتباع خویش را تحمل کند. ۱ از این رو تماسهای خود را با اسرائیلیها از سر گرفت.

اما ملك عبدالله درباره اسرائیلیها به غلط قضاوت کرده بود. تل او یو علاقه مخصوصی به عقد قرارداد با ماوراء اردن نداشت و در عوض امیدوار بود که سوریه و مصریه را بر ضد ملك عبدالله برانگیزد. شتاب در عقد قرارداد با او سایر کشورهای عرب را به خشم می آورد و مانع حل عمومی مسأله می شد؛ به علاوه، اسرائیلیها هنوز امیدوار بودند که کنار آمدن با مصر شاید باعث راندن ملك عبدالله از ساحل غربی

رود اردن و تشکیل يك کشور میانگیر كوچك و ضعیف عرب شود. اما اسرائیلیها بزودی مجبور شدند که این امید را از دل بیرون کنند. جریان مذاکرات در لوزان نشان داده بود که هرگونه قرارداد فوری بامصر غیر محتمل است. با این حال اسرائیل در برابر مساعی مقدماتی ملك عبدالله روی خوش نشان نداد؛ زیرا که چند مشکل دیگر در میان بود.

ملك عبدالله از قدرت ماندن خود در ناحیه تحت اشغال ماوراء اردن و از وضع محکم خود را برای مذاکره، آگاه بود. نخستین تقاضاهای او عبارت بود از دسترسی به مدیترانه از طریق بئر شمع و غزه، و بازگرداندن محله‌های عرب‌نشین اورشلیم؛ حق عبور از راه اورشلیم - بیت لحم، و يك بندر آزاد در حیفا. در عوض او امتیاز دسترسی به کارخانه پتاس واقع در ساحل شمالی بحرالمیت و يك بندر آزاد در خلیج عقبه را به اسرائیل می‌داد، و این امر می‌رساند که لااقل جنوب نگو می‌بایست به ماوراء اردن باز گردد. در روی کاغذ چنین می‌نمود که ملك عبدالله جنگ فلسطین را برده است. اسرائیلیها این پیشنهاد را رد کردند. در همان اوان شایعات مربوط به مذاکرات محرمانه در مطبوعات عرب منعکس شده بود. مصر باره انداختن سر و صدای شدید در سازمان ملل به نفع بین‌المللی شدن فوری اورشلیم، به تلافی برخاست. این بازی مصر در دسامبر سال ۱۹۴۹، گرفت. قطعنامه مربوط به این موضوع با پشتیبانی بلوک آسیایی - عرب، واتیکان، و آرای ممالك امریکای لاتین، در مجمع عمومی به تصویب رسید. این قطعنامه در قوت دادن به مذاکرات اسرائیل - ماوراء اردن مؤثر شد.

چون هم ملك عبدالله و هم بن-گوریون تصمیم گرفته بودند که مواضع خود را در اورشلیم حفظ کنند، این قطعنامه اجرای تصمیم آنها را تسریع کرد تا سازمان ملل متحد در برابر عمل انجام شده تقسیم اورشلیم قرار گیرد. ملك عبدالله راه حلی را که منحصر به اورشلیم بود و محله عرب‌نشین را بدون جبران خسارت به اسرائیل به اردن می‌داد، پیشنهاد کرد. یکبار دیگر اسرائیل پیشنهاد پادشاه اردن را رد کرد. دو هفته بعد ملك عبدالله، که از تقاضاهای سخت خود دست کشیده بود، طرح دیگری مبنی بر انعقاد يك قرارداد عدم تجاوز پنجساله عرضه کرد. يك رشته مذاکرات جدی به عقد يك معاهده رسمی انجامید. به موجب این معاهده مرزها برای مدت پنج سال بی‌تغییر می‌ماند، در حالی که کمیته‌های مختلف روی مسائل معوق کار می‌کردند؛ اما تجارت و مسافرت میان دو کشور به وضع عادی در می‌آمد، يك ناحیه بندری آزاد در حیفا در دسترس ماوراء اردن قرار می‌گرفت و هر دو طرف حق دسترسی به اماکن مقدس را در اورشلیم داشتند. این حداکثر راه حلی بود که اسرائیلیها پس از يك سال مذاکره به آن رسیده بودند. گرچه مقامات وزارت خارجه اسرائیل از این راه حل راضی بودند، سایر اسرائیلیها رضایتی نداشتند. در انعقاد این عهدنامه مخاطرات زیادی نهفته بود. اتحاد جماهیر شوروی به اسرائیل اخطار کرده بود که ملك عبدالله دست‌نشانده اسرائیل و دشمن روسیه است. اسرائیل به پشتیبانی روسیه و تجارت با آن احتیاج داشت. از طرف دیگر اسرائیلیها نیز به سهم خود از بابت وابستگی ملك عبدالله به بریتانیا بدگمان بودند. بن-گوریون و ایگال الون، رئیس ستاد جدید اسرائیل، زیانهای نظامی يك مرز تثبیت شده را خاطرنشان ساختند. عده دیگری تذکار می‌دادند که این عهدنامه موجب از دست رفتن ادعاهای اسرائیل نسبت به بقیه فلسطین خواهد شد. علی‌رغم شکها و تردیدهای بسیار، کابینه اسرائیل تصمیم گرفت که عهدنامه را بپذیرد. در ماه مارس پیشنهاد نویس عهدنامه توسط نمایندگان هر دو طرف پاراف شد. حال نوبت تاوان دادن ملك عبدالله به

اعراب بود.

در مارس ۱۹۵۰ محیط خاورمیانه برای مذاکرات صلح آمیز چندان مساعد نبود. شایعات مربوط به ادامه مذاکرات میان اسرائیل و ماوراء اردن در سراسر جهان عرب منتشر شد. مطبوعات، غالباً به طور دقیق، مسیر گفت و گوهای متصوراً سری اسرائیل و ماوراء اردن را گزارش می دادند. سایر کشورهای عرب، که هنوز از ملك عبدالله می ترسیدند، به حق خشمناك بودند ولی تمام قدرت مخالفت آنها در نتیجه فقدان نتایج مثبت، بی اثر می ماند. مع هذا به محض اینکه پیشنهاد عهده نامه پاراف شد، سیل غضب به سوی ملك عبدالله روان شد. توفانی از تهدیدها و اتهامات رسمی و غیررسمی از هر طرف عمان را احاطه کرد. سوریه تهدید کرده که مرز ماوراء اردن را خواهد بست. رادیوها و روزنامه های عرب پیوسته سمپاشی می کردند. کابینه ماوراء اردن به بحران دچار شد. ساکنان ساحل غربی رود اردن دلی پرکینه داشتند. در ۲۵ مارس ۱۹۵۰ اتحادیه عرب در قاهره تشکیل جلسه داد تا سزای ملك عبدالله را بدهد. وقت آن رسیده بود که رهبران عرب آن «رافضی» را از جرگه خود خارج کنند.

وقتی که جلسه اتحادیه در قاهره تشکیل شد، مصر و عربستان سعودی حملات شدیدی علیه عبدالله آغاز کردند. مصر، که هنوز از حکومت فرضی مفتی حاج امین الحسینی در باریکه غزه پشتیبانی می کرد، تکفیر ملك عبدالله و اخراج او را از اتحادیه عرب خواستار شد. ملك ابن سعود موافقت کرد و مخالفت خود را با هر چیزی که ممکن بود به ملك عبدالله سود رساند و پشتیبانی خویش را از هرمانوری که احتمال زیان رساندن به او را داشت، ادامه داد. اما باكمك توفیق السعودی عراقی و نماینده یمن، هیئت نمایندگی ماوراء اردن توانست از آسیب معارضه مصر در امان بماند. در عوض ماوراء اردن می باید به قطعنامه ای رأی دهد که به موجب آن کشورهای عرب در فلسطین سرپرستی آن ناحیه را به عهده داشتند، و نیز به قطعنامه دیگری که انعقاد هرگونه قرارداد جداگانه با اسرائیل را منع می کرد.

با این حال ملك عبدالله هنوز به کار خود مشغول بود زیرا که جلسات اتحادیه هرگز تأثیر زیادی در نقشه های او نداشت. قاهره قطعنامه ای را از اتحادیه عرب گذرانده بود اما آن را نمی توانست برضد يك اردن متحد اجرا کند. ملك عبدالله امیدوار بود که انتخابات قریب الوقوع ماوراء اردن سیاست او را تأیید کند؛ در این صورت او می توانست مخالفت مصر را نادیده بگیرد. اما انتخابات مخالفت مردم را با عهده نامه او و اسرائیل، نشان داد. انتخاب کنندگان از نامزدهایی که بامقاصد ملك عبدالله برای ضمیمه کردن ساحل غربی اردن موافق بودند پشتیبانی کردند اما از تمایل او برای آشتی با صهیونیستها حمایت نکردند. ملك عبدالله با اطلاع از اینکه انگلیسها، که بر سر حضور نیروهای انگلیسی در ناحیه کانال سوئز گرفتار مناقشه بامصریها بودند به یاری او نخواهند شتافت^۲، به آن کاری که می توانست دست زد. در ۲۴ آوریل تمام فلسطین عربی را که توسط لژیون عرب اشغال شده بود، به کشور خود ضمیمه کرد. بریتانیای کبیر فوراً شناسایی بالفعل عمل عبدالله را اعلام کرد. عبدالله به سرزمین دلخواه خود، که حال [به جای ماوراء اردن] اردن نام یافته بود، رسید؛ و چنانکه انتظار داشت، اتحادیه عرب به مخالفت پرداخت ولی کاری نکرد.

مردم اردن آشکارا مخالفت خود را با هرگونه معامله با اسرائیل ابراز داشته بودند؛ بنابراین آن قسمت از برنامه ملك عبدالله می بایست به تعویق افتد. مسأله اورشلیم با انضمام قسمتی از آن به خاک اردن برای ملك عبدالله حل شده بود.

اسرائیلیها پارلمان جدید خود را برای نخستین اجلاس آن در ماه فوریه، به اورشلیم منتقل کرده بودند، و وزارتخانه‌های اسرائیل بزودی در آن شهر جایگزین شدند. اما سایر مسائل همچنان مجمل ماند. برای تنظیم روابط اردن و اسرائیل، تنها قرارداد ترك مخاصمه وجود داشت. گرچه تماسهای غیررسمی میان دو کشور ادامه یافته بود، اما هیچ نتیجه‌ای به دست نیامد. در ۱۹۵۱ آخرین امید به يك عهدنامه دایمی، هم در اردن و هم در اسرائیل از میان رفت. ملك عبدالله که قبلاً تمام جهان عرب را در خارج اردن باخود بد کرده بود، آن قدر عاقل بود که لااقل مخاصمه اتباع خود را برنیا نگیرد، زیرا که اردنیها سازش با اسرائیل را خیانت می‌دانستند. رعایای ملك عبدالله دیگر بدویهای وفادار به دنیای قدیم عرب نبودند بلکه عربهای خشمگین و خلع ید شده فلسطین بودند. آنها به سیاستهای عملی آن امیر پیر و مزور عرب، چندان واقعی نمی‌گذاشتند، بلکه انتقام می‌خواستند نه آشتی.

بعد، در ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۱ در پلکان مسجد عمر قاتلی به این عنوان که ملك عبدالله نسبت به وحدت عرب خیانت کرده است، او را از پا درآورد. طبق گزارشهای منابع اردنی عاملان قتل به راهنمایی خویشان مفتی این کار را کرده بودند، ولی عبدالله التل به اتهام همدستی در توطئه غیاباً محکوم به مرگ شد. التل، که این اتهام را انکار کرد، محبوب ملك عبدالله بود و درجه سرهنگ دومی را بر اثر لطف مخصوص او گرفته بود. او در محاصره محله یهودی نشین اورشلیم فرماندهی يك گردان را عهده دار بود. بعداً فرماندار اورشلیم شد ولی استعفا داد و در ژانویه ۱۹۵۰ شغل کمزحمت و پردرآمدی را که مصر به او داده بود، پذیرفت و به نفع مصر روش مخالفت با ملك عبدالله را اختیار کرد. در سیاستهای عرب، حق شناسی هرگز عامل مهمی نبوده است. هرچند عاملان قتل عقیده و برنامه مخصوصی نداشتند و آنچه که آنها را به این عمل واداشته بود جاه طلبی و طمع بود، عمل آنها مایه عبرت سایر رهبران میانه رو عرب در سایر نقاط شد و همه دانستند که بهای سازش با اسرائیل مرگ است.

به مدت يك سال هرکس خواستار صلح بود، با این حال صلح به وجود نیامد اما جنگی هم در میان نبود. آنچه وجود داشت يك ترك مخاصمه موقت بود که مبنی بود بر چهار قرارداد کلی بيمدت. قراردادهای ترك مخاصمه يك مرحله زودگذر را به سوی يك راه حل رسمی تشکیل می‌دادند ولی به سبب مهارت بانچ، توأم با قبول احتیاج به يك معاهده نهایی، آنچه را که این قراردادها تأمین می‌کردند بیش از آن بود که از يك آتش بس ساده انتظار می‌رفت. این چهار قرارداد از این حیث که حق امضا کنندگان را برای وجود داشتن و رشد کردن تلویحاً می‌شناختند، اسنادی دایمی به شمار می‌رفتند. از این رو می‌شد آنها را عهدنامه‌های كوچك دانست که جنگ را پایان می‌داد ولی مسائل اساسی را حل نمی‌کرد. آتش بس می‌بایست با توسل به شورای امنیت و شاید حتی به مجمع عمومی، توسط سازمان نظارت بر متاركة سازمان ملل متحد و کمیسیون مختلط ترك مخاصمه، حفظ شود. این دستگاهها برای مدت موقت در نظر گرفته شده بودند، به طوری که هم کمیسیون مختلط ترك مخاصمه و هم سازمان متاركة منتظر انحلال قریب الوقوع خود بودند. اما برعکس باشکست کمیسیون آشتی و از میان رفتن امیدهایی که برای عقد معاهدات جداگانه وجود داشت، این دستگاههای «موقت» جنبه دایمی به خود گرفت و روابط اعراب و اسرائیل وارد مرحله‌ای شد که «رژیم ترك مخاصمه» نام یافت.

دوره ترك مخاصمه به تدریج در خاورمیانه به صورت يك امر عادی درآمد. در این دوره اسرائیل، که وجود آن را هیچ يك از کشورهای منطقه قبول نداشتند، در

انزوا و در برابر مانعی که نفرت و رعب اعراب به وجود آورده بود، رو به رشد گذارد. چون امیدهای مربوط به صلح رسمی در سال ۱۹۵۰ از میان رفت، فعالیت و هیجان اسرائیلیها در ایام جنگ و تهاجم اعراب، به تلاشهایی برای تحکیم بنیان کشور تبدیل شد. آنگاه نشاطی که از انتشار تمبر پست و از پیروزیهای دریایی به اسرائیلیها دست داده بود در زیر موج مهاجرت، تقاضاهای مربوط به صنعتی کردن کشور، مسأله موازنه پرداختها، مالیات بر درآمد، واقدامات سختی که برای صرفه جویی به عمل می آمد، محو شد. اسرائیل می بایست به روی تمام یهودیان باز باشد ولی برای جذب سیل مهاجرت، کوششهای شدید برای اصلاح و تنظیم اقتصادیات کشور لازم بود. حتی مسائلی که در پیش روی دیپلماتها قرار داشت در برابر مشکلات حاصل از سیل مهاجران جدید که جویای کار، خانه و کمک بودند، ناچیز می نمود.

علت اصلی وجود اسرائیل تهیه میهنی برای یهودیان بود؛ با این حال مسلماً تمام یهودیان حتی اگر از صمیم قلب هم می خواستند نمی توانستند به اسرائیل مهاجرت کنند زیرا که آن کشور سرزمین کوچکی از اراضی لم یزرع، کوههای پرچین و شکن و صحراهای بی آب و علف بود. حتی اگر آب هم به نحوی معجزه آسا و به قدر کافی برای شکوفان ساختن بیابانها فراهم می شد، اسرائیل هنوز نمی توانست میلیونها تن از مردم را تغذیه کند. حتی با جلب سرمایه های کلان هم صنایع اسرائیل قادر نمی بود به میلیونها یهودی تعلیم یافته یا غیر آن، کار دهد. صهیونیستها، هر چند گاهی از اوقات این حقیقت را با اکراه پذیرفته بودند که اسرائیل نمی تواند تمام یهودیان جهان را در خود جای دهد، این موضوع را يك اصل ایمانی خود می پنداشتند که تمام یهودیانی که می خواهند به اسرائیل مهاجرت کنند، باید به این کار تشویق شوند. برخی از اسرائیلیها از دو میلیون تن در عرض ده سال سخن می گفتند، مخصوصاً آنهایی که به مشکل جذب این عده به طوری که سربار کشور نباشند، نمی اندیشیدند. در ۱۹۴۸ - ۱۹۴۹ ورود فوری مهاجرانی که قبلاً در انتظار به سر می بردند، ۳۴۰۸۹۵ شاروند جدید به اتباع اسرائیل افزود. در میان این جماعت عده زیادی یهودیان اروپایی و همچنین مهاجرانی از آفریقا و آسیا، از کشورهایی که نهضت های ضد صهیونیسم آنها جوامع یهودی را تهدید می کرد، وجود داشت. ورود این عده برخلاف انتظار نبود، و نیز پیشبینی می شد که مهاجرت از اروپا به نسبت رو به کاهشی ادامه یابد. تا ۱۹۵۴ ذخیره مهاجران یهودی از اروپا چنان به پایان خود نزدیک شد که در آن سال فقط ۹۸۱ نفر وارد اسرائیل شدند. آنچه که کاملاً انتظار نمی رفت، مهاجرت رو به افزایش از آفریقا و آسیا بود. این یهودیان آفریقایی و آسیایی نه صهیونیست بودند و نه دارای فرهنگ و تربیت غربی، بلکه از ترس تعقیب وایذا از کشورهای اسلامی گریخته بودند. مهارتها، ساختمان اجتماعی و نظرگاه جهانیشان بیشتر به اعراب کوخ نشین شباهت داشت تا به بنیانگذاران اسرائیل که از اروپای شرقی آمده بودند. آنها، که خود و اجدادشان قرن ها از دنیا جدا بودند، فقط یهودیت خود را حفظ کرده بودند. ناگهان یک شبه، همان گونه که بیشتر از احتیاج برمی آید تا از انتخاب، این یهودیان در يك کشور شکوفان و بسیار مدرن سوسیالیست، افکنده شدند. خلاصه یهودیان، یا از ترس آزار و یا برای مصداق دادن به پیشگویی کتاب مقدس، از اکناف عالم آمدند. عده مهاجران یهودی آسیایی از ۱۰۲۶۶۸ در ۱۹۵۱ به ۱۲۲۱ در ۱۹۵۵ کاهش یافت؛ اما عده مهاجران آفریقایی از ۳۲۵۴۹ نفر در ۱۹۵۵ به ۴۵۲۶۳ تن در سال بعد افزایش یافت. تمام این مردم ترسان و حیران می بایست

وارد محیط قرن بیستم گردند، تغذیه شوند، سکونت یابند، عبری یاد بگیرند، کار آزموده و استخدام شوند. پیرمردان و معلولانی که از اروپا آمده بودند نیز می-بایست آسوده شوند و سامان یابند. هزینه این کارها، هرچند که بسیار گزاف نبود، ولی از عهده منابع يك کشور نوبنیاد خارج بود.

شکاف میان منابع موجود و تقاضاهای جمعیت روبه افزایش، خاطر دولت را سخت به خود مشغول داشت. مبالغ هنگفتی پول می-بایست صرف ساختمانهای اساسی از قبیل راه، مدرسه، آپارتمان و فاضلاب شود، و اینها از آن چیزهایی نبودند که بهره فوری داشته باشند. حتی رفع احتیاجات آنی مهاجرتهای روزافزون، غیرممکن بود. کسر بودجه تاحدی باوامهای عمرانی کلان و مساعی بنگاههای خیریه صهیونیست و پخش اسناد قرضه، جبران شد. مهمتر از همه اینکه سرمایههای خصوصی یهودیان در صنایع اسرائیل به کار افتاد. بدون شك مهمترین مزیت اقتصادی «نامرئی»، نهضت بینالمللی صهیونیسم بود، در هیچ جای دنیا این عامل مهمتر از ایالات متحده آمریکا نبود که در آنجا چنانکه صهیونیستها در مورد گروههای مهاجر قبلی هم در نسلهای پیشین عمل کرده بودند، از یهودیان آمریکا خواستند که اقتصاد کشور جدید را تقویت کنند. اوراق قرضه به طور منظم و موفقیت آمیز منتشر شد، افراد ثروتمند به سرمایه گذاری مبادرت کردند، وجوه خیریه و وامهای مخصوص داده شد، بورسهای تحصیلی و مطالعاتی متقابل اعطا شد و برنامه های تعلیم و تربیتی تنظیم گردید، و افزارمندان و کارگران ماهر برای مهاجرت استخدام شدند. یهودیان امریکایی، حتی آنهایی که خیال مهاجرت نداشتند، نسبت به اسرائیل اخلاص می ورزیدند و از صمیم قلب می خواستند به امنیتش کمک کنند. اعراب می پنداشتند که صهیونیستها گویی تمام آمریکا را به نفع خود بسیج کرده اند، زیرا بسیاری از یهودیان در رادیو، تلویزیون، مطبوعات و جهان سیاست نفوذ داشتند. گاه چنین می نمود که تمام مراکز تفریحاتی آمریکا به جبهه صهیونیستها تعلق دارند. نشانه خارجی این علاقه شدید به اسرائیل عبارت بود از جریان پول از راههای مختلف به کشور جدید که بدان وسیله يك سرمایه گذاری درازمدت که از سطح اقتصاد داخلی هم بالاتر بود، امکان می یافت. بدین گونه موفقیت اسرائیل و شکوفان شدن بیابان به نحو قابل ملاحظه ای به طلای آمریکا بستگی می یافت، و اعراب بخوبی متوجه این امر شده بودند. با اینهمه، کمک آمریکا، توأم با یاری سایر گروههای ملی صهیونیست، بتنهایی یا حتی با کمک دولت ایالت متحده آمریکا، نمی توانست حوایج اسرائیل را تأمین کند. اسرائیل همچنان مجبور بود که بیش از درآمد خود خرج کند.

تا سال ۱۹۵۲ حتی شدیدترین اقدامات برای صرفه جویی نمی توانست اسرائیل را از آستانه ورشکستگی دور کند. برنامه اقتصادی جدید آخرین امید اسرائیل بود و اقتصادیان فقط انتظار داشتند که با آن بتوان تباهی ناگزیر اقتصادی را به تعویق انداخت. آنگاه اقتصاد اسرائیل در پستترین مرحله خود با انعقاد قراردادی با آلمان که طبق آن کشور اخیر به اسرائیل معادل ۷۱۵ میلیون دلار جنس به رسم وام تحویل می داد که طی چهارده سال مستهلك شود، نجات یافت. اقتصاد اسرائیل با این قرارداد روبه راه شد اما يك معجزه اقتصادی به وقوع نپیوست و فقط با کاهش بحران مختصر بهبودی حاصل شد.

برای هرکسی که از اسرائیل مرتباً دیدن می کرد، این بهبود از میزان تدریجی خیلی بالاتر بود؛ اسرائیلیها، که از اقتصادیات اطلاعی نداشتند، هرچند که از کمبودهای شدید، فداکاریهای فردی، مالیاتهای گزاف و بدبینی های رسمی آگاه

بودند، می توانستند تغییر را در همه جا ببینند. اسرائیلیها به هیچ وجه نگذاشتند که سنگینی موج مهاجرت شرقی باعث نابودی آرزوها یا موازین زندگیشان بشود. مهاجران افریقایی و آسیایی می بایست صهیونی بشوند، افکار ترقیخواخانه پیدا کنند، آموزش یابند، به انگیزش درآیند، با نظام دمکراتیک آشنا شوند و درآینده کشور سهم گردند. این کوشش به حد شگفت انگیزی مؤثر واقع شد. هرکس، از حقوقدانان سابق آلمانی تا کودکان بیسواد یمنی، همه زبان عبری را آموختند. تقریباً هرکس يك کار تولیدی، يك نوع مسکن، و جایی در جامعه، برای خود یافت.^۳ البته فشارها و نابرابریها و عدم موفقیتهایی پدید آمد، ولی هیچ يك نتیجه احمال نبود. تل اوئو مانند بندر بزرگی در کرانه دریا رشد کرد و در کنار راه ساحلی آن شهر دراز و بزرگی به وجود آمد. شهر جدید به يك پایتخت مدرن تبدیل شد. در همه جا صنایع نوین، بناهای جدید، راههای عریض، جنگلهای تازه و کیبوتصهای نو بنیاد و سایر مظاهر آبادانی به چشم می خورد. اسرائیل هرچه بود کاهل و احمال کار نبود و مرتباً روبه بهبود می رفت. هیچ چیز نمی توانست ناسیونالیسم شکوفان و روح پیشرو کشور را دچار کندي سازد. اسرائیلیها با وجود کثرت روزافزون جمعیت و مسأله موازنه پرداختها، به هر سو که می نگریستند شواهد پیشرفت را مشاهده می کردند. اسرائیل هر چند که مشکلات اقتصادی را بکلی پشت سر گذاشته بود ولی در نخستین پنج سال دست کم از سخت ترین مراحل آن بیرون آمده بود. گرچه کشور هنوز به وامها و کمکها متکی بود، بیشتر پولها را به مصرف ترقیات آینده می رساند. اسرائیل هنوز سرزمین شیر و عسل نبود ولی با این حال کشوری شکوفان بود.

موجودیت اسرائیل خاطر اعراب را بسی می آزد، تاچه رسد به شکوفان شدنش که برای آنها تحمل ناپذیر بود. وقتی که امکان حل اختلاف از طریق عملی و مؤثر در پاییز ۱۹۴۹ به نتیجه ای نینجامید، اعراب ابتدا به طور غیر محسوس يك سیاست جنگ بدون وسایل نظامی را در پیش گرفتند تا بدان وسیله اسرائیل را در تنگنا گذارند، مورد ایذا قرار دهند و دچار مانع سازند. وقتی که این روش در سازمان ملل به مخالفت سختی بر نخورد و فشاری برای تجدید مذاکرات مستقیم وارد نیامد، اعراب به جنگ محدود دست زدند - جنگ به وسیله محاصره اقتصادی، تحریم، فشار سیاسی، تبلیغات و ایجاد حوادث مرزی. دستاویز قانونی اعراب، که مصر بعداً آن را مطرح ساخت، این بود که با وجود قراردادهای ترك مخصوصه حالت جنگ هنوز میان اعراب و اسرائیل وجود دارد. مصریها فقط با استفاده سفسطه آمیز از گریزگاههای حقوق بین الملل و تجاهل مواد قراردادهای ترك مخصوصه می توانستند از حقانیت ادعای خود مبنی بر «جنگ!» مداوم، دفاع کنند. ضعف دفاعیات اعراب اهمیتی نداشت زیرا که هیچ کس جز اسرائیل، مخصوصاً ذیعلاقه نبود. تا آنجا که سر رشته از دست در نرفته بود بیشتر ملتها وضع را تحمل می کردند یا از توجه به مقررات پیشنهادی اعراب که مقصود از آن منهدم ساختن اسرائیل با پیکار فرسایشی بود، اجتناب می ورزیدند. در عرض یکسالی که از عدم موفقیت مذاکرات آشتی می گذشت، اعراب برنامه خود را برای جنگ بدون وسایل نظامی، طرح کرده بودند.

اعراب، که این حقیقت را که هر حمله نظامی علنی به اسرائیل درآینده نزدیک عقیم خواهد ماند با اکراه پذیرفته بودند، دریافتند که با نبودن يك عهدنامه رسمی با اسرائیل راههای مختلفی برای ایذای آن کشور باز است. در بستن مرز اسرائیل و تجاوز گهگاهی از آن با جنگهای غیر منظم، مشکلی وجود نداشت،

همچنین در منزوی ساختن اسرائیل از دنیای عرب از لحاظ سیاسی و اقتصادی. اگر بسط این منزوی سازی به کشورهای جدید آسیایی و سایر ممالك اسلامی و قدرتهایی که به نفت و پایگاههای خاورمیانه متکی بودند ممکن می شد، آینده اسرائیل در حقیقت به تیرگی می انجامید. اعراب، تا اندازه ای درست، معتقد بودند که زمان به نفع آنهاست. جمعیت آنها بر روی هم بیست برابر جمعیت اسرائیل و منابع بالقوه شان وسیع و آینده شان امیدبخش بود. اعراب ضمن ساختن شالوده قدرت خودشان و منتظر شدن برای وقوع يك نوع تغییر در محیط بین المللی که پیروزی نظامی را در آخرین دور جنگ تأمین کند، می توانستند سالها به ایدای اسرائیل پردازند. گذشته از هرچیز دیپلماتهای عرب به بازگو کردن داستان جنگهای صلیبی دلخوش می داشتند. پیوسته می گفتند که صلیبیان آمدند، کشورهای بیگانه در فلسطین تأسیس کردند، با کمک هایی که از آن سوی دریاها دریافت می کردند تا چندی به موجودیت خود ادامه دادند، و بعد آن دیار را ترك کردند. ترکهای سلجوقی آمدند. و رفتند. ترکان عثمانی و انگلیسیان و فرانسویان نیز به همان گونه آمدند و رفتند. فقط اعراب بودند که در آن سرزمین ماندند. حتی برتری نظامی موقت اسرائیل در مقایسه با حمایت محکمتر کشورهای صلیبی توسط جهان مسیحی یا تحت القیمومۀ فلسطین به وسیله امپراتوری بریتانیا، پشتبند ضعیفی به شمار می رفت. بنابراین اعراب تصمیم گرفتند به هر وسیله ای بجز جنگ علنی دست بزنند تا رشد اسرائیل را محدود کنند و قدرت آن کشور اجنبی صهیونیستی را که وجودش تحمیلی بود، بفرسایند.

یکی از کم خرجترین و آزاردهنده ترین مانورهای اعراب عبارت بود از قرنطینه دیپلماتیک. تمام مرزهای اسرائیل، بجز يك شکاف باریک در رشنیکره *Rosh Hanikra* در کشور لبنان، که به روی دیپلماتهای خارجی باز بود، و دروازه مندلباوم در اوشلیم، که محدود بود به غیر یهودیانی که وارد شهر می شدند، سخت بسته بودند. هرکس که جرأت عبور از مرز را به خود می داد، از هر طرف آن که بود، با خطر مرگ روبه رو می شد. گذرنامه اسرائیلی اصلاً پذیرفته نمی شد و برخی از کشورها این تحریم را چنان بسط می دادند که هیچ گونه گذرنامه ای را از هر کشوری که بود، از يك فرد جهود نمی پذیرفتند. هرکس که گذرنامه اش رواید اسرائیلی داشت به هیچ يك از کشورهای عرب پذیرفته نمی شد، و این گاه موجب می گشت که اتباع ممالك بیطرف برای ورود به کشورهای عربی دو گذرنامه و در بعضی موارد حتی سه گذرنامه داشته باشند. کوششهای پیگیر از طرف اعراب به عمل می آمد تا از استقرار مناسبات میان کشورهای غیر عربی و اسرائیل جلوگیری شود. این سیاست مخصوصاً در مورد نسل جدید ملت های نوخاسته، که بزودی فریب تبلیغات عرب را می خوردند و تصور می کردند که اسرائیل برعکس خودشان يك مملکت نو بنیاد نیست بلکه کشوری است دست نشانده، مؤثر بود. بسیاری از ملت ها دارای عده های قابل ملاحظه ای از اقلیتهای مسلمان بودند و چند کشور دیگر مهاجرانی در ممالك عرب داشتند. این کشورها پیشنهاد های دوستی را که از طرف اسرائیل به آنها می شد، با سردی تلقی می کردند. در کنفرانس باندونگ که در ۱۹۵۵ با عضویت ممالك افریقایی و آسیایی تشکیل شده بود، اعراب موفق به تحریم اسرائیل شدند، هرچند که نتوانستند آن کشور را در قطعنامه کنفرانس محکوم کنند.

در جهان وسیعتر دیپلماسی، اعراب با اسرائیلیها همان گونه رفتار می کردند که در هندوستان بانجسها رفتار می شد. به هیچ فرد اسرائیلی اجازه داده نمی شد که

به ادارات منطقه‌ای سازمان ملل متحد از قبیل سازمان بهداشت جهانی یا سازمان خواربار و کشاورزی وارد شوند. يك نماینده عرب با اکراه حاضر بود باشأنی مساوی بايك اسرائیلی در يك سازمان شرکت کند. در مجالس کوکتیل ودعوت‌های بین‌المللی، اعراب و اسرائیلیها برای اجتناب از روبه‌رو شدن با یکدیگر به‌مانورهای عجیب دست می‌زدند. حتی در مسابقات ورزشی بین‌المللی اعراب از بازی با اسرائیلیها اجتناب می‌کردند. هرچند منزوی‌سازی دیپلماسی اسرائیل امر بی‌اهمیتی بود، برای اعراب بعضی فایده‌ها را دربرداشت. بسیاری از درها که ممکن بود به‌روی اسرائیل باز شود، بسته ماند؛ بسیاری از دوستان احتمالی اسرائیل برای ابراز همدلی با آن کشور مجبور بودند راه‌های غیرمستقیمی انتخاب کنند. در سازمان ملل متحد، در پاریس و در واشینگتن، سیاست عرب برای هرکس جز تولید انزجار اثری نداشت، اما در خاورمیانه اسرائیل را بادیواری از عدم‌شناسایی که شکستن آن سالها وقت لازم داشت، از سایر کشورها جدا می‌ساخت.

زیانبارتر از قرنطینه دیپلماتیک، تحریم اقتصادی اسرائیل از طرف اعراب بود. در سال ۱۹۴۹ مقداری دادوستد میان اسرائیل و اعرابی که به پول بیش از سیاست اهمیت می‌دادند، از طریق واسطه‌ها انجام می‌گرفت. کشورهای عرب يك سیاست رسمی منع تجارت با اسرائیل برقرار نکرده بودند، ولی هر دولت عرب با هرگونه تجارتی با اسرائیل مخالف بود. مع‌هذا در ژانویه ۱۹۵۰ اتحادیه عرب بنای يك تحریم رسمی را گذاشت تا هرگونه همکاری میان کشورهای عرب و اسرائیل را از لحاظ دادوستد، حمل و نقل و روابط فرهنگی، منع کند. مع‌هذا چون نفع طلبان به‌وسایل گوناگون گریزگاه‌هایی پیدا می‌کردند، در ۱۹۵۱ يك اداره مرکزی تحریم در دمشق تأسیس شد و شعباتی در کشورهای عرب دایر کرد. این کشورها یکی پس از دیگری نظارت‌های سخت بر امر تحریم برقرار کردند و مجازات‌های شدید برای نقض‌کنندگان آن قائل شدند. بعداً شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و چند کشور اسلامی افریقایی - لیبی، تونس و مراکش - به آنها تأسی کردند. کوشش‌های مشترکی برای تحریم کشورهای غیراسلامی به تحریم اسرائیل صورت گرفت؛ اما ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر که سوداگران عمده با اسرائیل بودند، به این مساعی بی‌اعتنا ماندند؛ و تجارت اسرائیل و روسیه تاسال ۱۹۵۵ که تغییری در سیاست شوروی پدیدار شد، به‌نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت.

اعراب به تدریج از پافشاری خود در این روش کاستند و به مؤسسات خصوصی فشار آوردند که تحریم را بپذیرند و تهدید کردند که در غیر این صورت آنها را در لیست سیاه خواهند گذاشت و از بازارهای عرب طرد خواهند کرد. بسیاری از شرکت‌های هوایی و دریایی از خدمت به اسرائیل دلسرد شدند. هر هواپیمایی که در پایانه‌های (ترمینال‌های) هوایی لیدایا حیفا فرود می‌آمد، نمی‌توانست برفراز هیچ يك از کشورهای عربی پرواز کند. تاچه رسد به اینکه در يك پایانه عربی به زمین نشینند. هیچ پرواز به مقصد آسیا نمی‌توانست از خاک اسرائیل شروع شود، و تأسیس هیچ خط هوایی اروپا - اسرائیل - آسیا، ممکن نبود. در نتیجه اسرائیل به جای آنکه يك چهارراه بین‌المللی شود، به يك توقفگاه فرعی تبدیل شده بود. ایرفرانس نتوانسته بود يك خط هوایی تا تهران تأسیس کند، مگر در سال ۱۹۵۶، آنهم به‌طور غیرمستقیم از طریق ترکیه. منع مؤسسات خصوصی از تأسیس شعباتی در اسرائیل یا حتی برقراری تجارت با آن کشور، و تهدید آنها به اینکه معارضه با تمایل اعراب در این مورد ارتباط آنها را با خاورمیانه عربی خواهد گسیخت،

مشکلتر بود. تهدیدهای پشت پرده از حیث موفقیت نتایج متفاوتی به بار می‌آورد، بسته به رویه مؤسسات مختلف و دولتهای متبوعشان، و نیز به زیانهای احتمالی که در نتیجه اجرای تحریم به کشورهای عرب وارد می‌شد. آخرین گام در این باره عبارت بود از بسط شرایط تحریم به مؤسساتی که تحت سلطه یا اداره یهودیان بود. این اقدام چندان مؤثر واقع نشد و بیش از هر اقدام دیگر باعث انتقاد بین‌المللی شدید از تحریم شد.

قضاوت درباره نتیجه تحریم، مشکل است. (۴) ابتدا اسرائیلیها و بسیاری از مردم دیگر تحریم را هیاهوی بیشمیری می‌دانستند. حتی تهدید شکاف در روابط دیپلماتیک، آلمان را از امضای قراردادهای کمک به اسرائیل باز نداشت. بسیاری از مؤسسات خصوصی ظاهراً می‌توانستند تحریم را بدون زیان دیدن، نادیده بگیرند. تحریم حتی به خود کشورهای عرب نیز زیانهای وارد آورد، هرچند که این زیانها زیاد فراگیر نبود. زمینه داد و ستد و موازنه‌های تولید خاورمیانه عوض شد. فلسطین هم مصرف‌کننده محصولات کشاورزی بود و هم يك ناحیه بزرگ مبادله، که بندر بزرگ آن حیفا بود؛ مثلاً نفت عراق از طریق سوریه بالوله به حیفا منتقل می‌شد تا در آنجا تصفیه و حمل شود. در نتیجه تحریم، این فعالیت بکلی قطع شد و خط لوله بلااستفاده ماند. اردن می‌بایست حمل و نقل کالاهای خود را از طریق سوریه به بیروت انجام دهد، و این کار برای لبنان بسیار سودآور بود. بازارهای جدیدی می‌بایست برای محصولات کشاورزی و بازرگانی اعراب پیدا شود. در مقابل، اسرائیلیها نیز از بازارهای عادی و طرفهای معاملات سابق خود جدا شدند. اسرائیل به بهای گزاف مجبور شد بخش کشاورزی خود را وسعت دهد و در عین حال احتیاجات خود را از راههای دورتری وارد کند. مع هذا این تغییرات محسنات و معایبی برای هر دو طرف در بر داشت. در جهان عرب بار این تحریم به‌طور نامساوی تقسیم شده و متضمن فواید قابل ملاحظه‌ای برای بازرگانان سوری و لبنانی بود. بدون شك زیانهای اسرائیل بسیار زیاد بود، هرچند هیچ‌کس ارقام قطعی آن را نمی‌داند. مهمتر از همه قرنطینه اقتصادی از بقیه خاورمیانه بود. اما انزوای تحمیلی اسرائیلیها را ناچار کرد که کشاورزی وسیعتر و پرسودتری از سابق به وجود آورند. صنایع اسرائیل، که به مهارتهای فنی مهاجران جدید وابسته بود و از حیث مواد اولیه محدودیتهایی داشت، محصولات گوناگونتری پدید آورد و بازارهای متنوعتری از آنچه ممکن بود در نواحی عقب‌مانده عرب فراهم شود، پیدا کرد. تحریم اقتصادی اسرائیلیها را با خرج و زحمت زیاد به اقداماتی واداشت که ممکن بود در نهایت امر سودمند باشد، هرچند که در آغاز کار فشار زیادی بر اقتصاد کشور وارد می‌ساخت.

اعراب صرف نظر از گران تمام شدن تحریم برای خودشان، انزوای اقتصادی اسرائیل را يك سود خالص تلقی می‌کردند، زیرا که از تسلط اقتصاد پیشرفته اسرائیل بر خاورمیانه جلوگیری می‌کرد. اینکه تحریم برخی از کشورهای عربی را متضرر می‌کرد و بخشهای بزرگی از اقتصادیات اعراب را دچار رکود می‌ساخت، چیزی بود که آنها می‌بایست به عنوان تاوان زیانی که به اسرائیل وارد می‌آوردند، تحمل کنند؛ اما اینکه تحریم اسرائیل را برمی‌انگیخت تا به سرمایه‌گذاریمهای سریع دست زنند و در عمران کشور سخت بکوشد تا بتواند با معارضه اعراب مقابله کند، امری بود که اعراب بکلی از آن غافل بودند. اعراب می‌دانستند که تحریم موجب زیانهای شدید برای اسرائیل خواهد شد و مانع عمده‌ای برای عمران اقتصادی آن خواهد بود و بالاتر از همه آنکه اسرائیل را از ورود به زندگی اقتصادی خاورمیانه باز

خواهد داشت. بدین گونه آرزوی اسرائیل برای اینکه يك کشور آسیایی باشد، از میان رفته بود.

شاید حتی زیانبارتر از هرچیز نسبت به اقتصاد کشور جوان اسرائیل، راهبندان دریایی بود که از طرف مصر برقرار بود. در جنگ فلسطین چنانکه انتظار می رفت مصر کانال سوئز را به روی کشتیهایی که مقصدشان اسرائیل بود بسته بود، و پس از انعقاد قرارداد ترك مخاصمه نیز این مانع به حال خود باقی ماند. اسرائیل به کمیسیون مختلط ترك مخاصمه رجوع کرد، و این نخستین مرحله از يك مناقشه طولانی و بغرنج درباره وسعت دامنه قرارداد متارکه، صلاحیت دستگاههای مختلف سازمان ملل متحد و قوت قانونی تفسیر بیسابقه مصر از حقوق کشورهای جنگجو در زمان صلح بود. خیلی پیش از تصمیم نهایی، در ۶ فوریه ۱۹۵۰، به موجب فرمان پادشاه مصر کانال سوئز به روی «قاچاق جنگی» اسرائیل بسته شده بود. بنابراین فرمان، جریمه هایی برای تخطی کنندگان، از جمله کسانی که نامشان در يك لیست سیاه درج شده بود، تعیین گشته بود. بعداً مواد دیگری به این فرمان افزوده شد تا هرگونه راه گریزی را ببندد. بزودی کشتیهایی عده ای از کشورهای «بیطرف» مانند یونان و ایتالیا مجبور به توقف شدند و «کالاهای قاچاق» آنها مصادره شد. تعداد شرکتهای کشتیرانی که قرارداد حمل و نقل با اسرائیل می بستند یا خطر قبول حمل کالا را به آن کشور برخورد هموار می کردند، پیوسته کاهش می یافت.

مصر می گفت که حالت جنگ هنوز وجود دارد و قرارداد ترك مخاصمه هیچ کشوری را از بهره بردن از بعضی حقوق جنگی محروم نمی کند. اینکه آیا حتی حالت جنگ مصر را ذیحق می ساخت که به محاصره دریایی صورت قانونی دهد، مشکوک بود؛ زیرا که به موجب موافقتنامه سوئز رفت و آمد کشتیهایی حتی در موقع جنگ نیز نمی بایست قطع شود؛ به علاوه منشور ملل متحد و قراردادهای ترك مخاصمه اعراب و اسرائیل واجد هیچ گونه شرطی که به مصر آن گونه حقی را که مورد ادعای آن بود بدهد، نبود. در ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۱ اسرائیل رسماً به شورای امنیت شکایت کرد. احساسات اعضای شورا به طور قطع مخالف راهبندان بود اما کوششهایی که برای وادار کردن مصر به تغییر رویه خویش به عمل آمد، بی نتیجه ماند. پس از مباحثات طولانی شورای امنیت در اول سپتامبر ۱۹۵۱ قطعنامه ای را تصویب کرد که به موجب آن می بایست محدودیت کشتیرانی بین المللی در کانال سوئز از میان برود. تامدتی مصریها دست از سختگیری برداشتند و در قسمت عمده سال ۱۹۵۲ و سال ۱۹۵۳ توقیف کشتیهایی در کانال سوئز کمتر اتفاق افتاد زیرا دولت مصر ظاهراً می خواست امکان التیامی را در مناسبات خود با اسرائیل مورد بررسی قرار دهد. معیناً در نوامبر و دسامبر ۱۹۵۳ محدودیتهای جدیدی برقرار شد و توقیف کشتیهایی آغاز گشت. این موضوع تاحدی مقارن بود با مذاکرات بازرگانی که اسرائیل تازه باهند و پاکستان آغاز کرده بود تا اثرات قرنطینه اقتصادی را اخنثی کند. در اوایل ۱۹۵۴ اسرائیل بار دیگر مسأله کانال را در شورای امنیت مطرح کرد. در ۲۰ مارس اتحاد جماهیر شوروی، که سیاست خود را در مورد خاورمیانه به تدریج تغییر می داد، قطعنامه ای را که به موجب آن از مصر خواسته شده بود به توقیف کشتیهایی عازم اسرائیل پایان دهد، وتو کرد. شش ماه بعد در ۲۸ سپتامبر مصریها کشتی اسرائیلی بات گالیم را هنگامی که برای آزمایش سیاست مصر کوشید تا از کانال عبور کند، تصرف کردند. در ۱۴ اکتبر اسرائیل بار دیگر به شورای امنیت شکایت کرد. جلسه های ۴ و ۱۳ ژوئیه

۱۹۵۵ به نتیجه‌ای نینجامید. بستن کانال سوئز به روی کشتیهای عازم اسرائیل، به سبب وتوی شوروی، ادامه یافت.

تنها راه دیگر اسرائیل به آسیا، خلیج عقبه، نیز با اقدام مصر بسته شد. اسرائیل به موجب طرحی که برای آینده داشت تصمیم گرفته بود که زیستگاه ایلات واقع در نوك جنوبی نگو را برای رشد بعدی اسرائیل به نقطه مهمی تبدیل کند. طرحهایی برای ایجاد يك خط لوله جهت انتقال نفت ایران به پالایشگاه حیفا، که ارتباطش بانفت عراق گسیخته شده بود، تهیه شد. داوید بن-گوریون مخصوصاً می‌خواست ایلات تبدیل به بندر مهمی بشود که اسرائیل را به آسیا مرتبط سازد و مخرجی برای جنوب نگو بگشاید. در نخستین سالهای تأسیس کشور اسرائیل رهبران آن کشور نتوانسته بودند چندان توجهی به ایلات یا جنوب نگو معطوف دارند. تسمیلات بندری در بهترین وجه خود ابتدایی بود و تقریباً هیچ‌گونه ارتباطی بین آن نقطه و سایر قسمت‌های کشور وجود نداشت. با این حال ایلات جزء لاینفك طرحهایی بود که بیابان را شکوفان می‌کرد و اسرائیل را به شرق مربوط می‌ساخت. اما مخرج اسرائیل به سوی اقیانوس هند از طریق خلیج دراز و کم‌عمق عقبه آسیب‌پذیر بود، زیرا تنها راه قابل کشتیرانی در انتهای جنوبی خلیج درست سه میل از ساحل مصر فاصله داشت. در نزدیکی نوك شبه‌جزیره سینا در تنگه تیران دو جزیره دلگیر و غیرمسکون به نام سنافیر *Senafir* و تیران وجود دارد؛ کشتیها باید از میان این دو جزیره و شرم‌الشیخ در طرف شبه جزیره سینا عبور کنند.

در ۱۹۴۹ مصر با اجازه عربستان سعودی تیران را مستحکم کرد و يك مجتمع وسیع نظامی در شرم‌الشیخ بنیاد نهاد. گرچه مصر ابتدا اعلام کرد که در کشتیرانی در خلیج عقبه دخالت نخواهد کرد، بندر عقبه را نیز مانند کانال سوئز بزودی بست. حوادثی که در خلیج عقبه روی می‌داد نسبتاً معدود بود، ولی تمام کشتی‌هایی که به ایلات می‌آمدند صرف‌نظر از ملیتشان بازگردانده یا توقیف می‌شدند. راه ایلات به دریا با اقدام یکجانبه مصر بسته شد، و این وضعی بود که اسرائیلی‌ها نمی‌توانستند برای همیشه تحمل کنند. در پیچ و خم ملاحظات حقوقی درباره مسئله سوئز، که در نتیجه بحث‌های دقیق، مصالح قدرتهای بزرگ و بی‌تصمیمی سازمان ملل متحد بفرنجتر شده بود، اسرائیل چندان امیدی به واداشتن مصری‌ها به تغییر سیاست خود نداشت. با این حال بن-گوریون مصمم بود نگذارد فشار خفه‌کننده مصر بر خلیج عقبه و منع دسترسی اسرائیل به آسیا، ادامه یابد. بن - گوریون پس از انتصاب مجدد به ریاست دولت در سپتامبر ۱۹۵۵ اعلام کرد که می‌خواهد ظرف یکسال خلیج عقبه را بامذاکره، و در صورت لزوم با زور، باز کند.

گرچه بسته شدن خلیج عقبه موضوع نسبتاً کوچکی بود و فقط به فعالیت‌های احتمالی لطمه می‌زد، بسته شدن کانال سوئز اقتصاد رو به رشد اسرائیل را سخت دستخوش زیان می‌ساخت. هیچ‌کس نمی‌توانست خسارات مستقیم یا غیرمستقیمی را که از بستن راه دریایی به اسرائیل وارد می‌آمد به دقت برآورد کند اما این خسارت‌ها بسیار زیاد بود، شاید بیش از آنچه که از تحریم حاصل می‌شد، و برعکس تحریم هم چیزی نبود که محرك عمران اسرائیل باشد. ۵ برای اعراب بستن کانال سوئز دارای يك مزیت دیگر نیز بود، و آن اینکه هیچ‌گونه فداکاری را ایجاب نمی‌کرد. اعراب بی‌آنکه چیزی از دست بدهند اسرائیل را هم از مواد خامی که برای رشد صنعتی پایدارش لازم بود محروم کرده بودند و هم از بازارهای آسیایی که در آنها می‌توانست تولیدات خود را بفروشد. بستن کانال سوئز بیش از هر جنبه دیگر

جنگ فرسایشی، عمران اسرائیل را فلج می کرد.

در سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۶ پردردسرتترین قسمت کشمکش میان اعراب و اسرائیل به محیط اقتصادی مربوط نبود بلکه بامرزه‌های ترك مخاصمه ارتباط داشت. قراردادهای ترك مخاصمه فقط مرزهایی را که در دست نیروهای نظامی مخاصم بود تثبیت کرده بودند و مقصود از آنها برقراری مرزهای رسمی جغرافیایی نبود. معیناً به محض اینکه اعراب سیاست جنگجویانه بدون جنگ را پیش گرفتند، خطوط آتش بس به مرزهای بالفعل تبدیل شد. این مرزها توسط اشخاص ذی علاقه به مزایای نظامی فوری، روی نقشه‌های بزرگ مقیاس رسم شده بودند، بی آنکه تهیه کنندگان نقشه به احتیاجات کشوری توجه کرده باشند. آنها به این ترتیب دهات را از مزارع و مزارع را از چاههای آب خود، جدا کردند. تقریباً در هیچ جا خط مرزی درست مشخص نشده بود. اعراب محلی بیدرنگ به آن سوی مرز نفوذ کردند تا املاک سابق خود را، که آنها را در محلی که حال جزو خاک اسرائیل بود ترك کرده بودند، دوباره تصاحب کنند. برخی از آنها کوشیدند تا در مزارع سابق خود در آن سوی مرز به کشت و زرع پردازند. گرچه این متجاوزان از مرز هیچ گونه قصد نظامی نداشتند، وجود هزاران آواره کینه ور که در نزدیکی خط آتش بس اردو زده بودند، و فرصتهایی که برای نبردهای پارتیزانی به دست آنها می افتاد، وضع نامطلوبی برای اسرائیل به وجود آورده بود. اسرائیلیها، که تصمیم گرفته بودند مرز را در برابر هرگونه تجاوزی، اعم از بی منظور یا بامنظور، ببندند، سیاست خشنی در پیش گرفتند. بزودی سلسله‌ای از تجاوزات، حوادث، تلافی جوییها و هجومها، آغاز شد.

جنگ مرزی، که در سراسر سال گاه و بیگاه در تمام طول مرز جریان داشت، نتیجه سه نوع تجاوز از جانب اعراب بود: انفرادی، محلی متشکل، و ملی. عبور از مرز مخصوصاً در ابتدا يك امر فردی بود که به منظور نفع شخصی، یا در موارد نادری به خاطر انتقام شخصی، انجام می گرفت. قبایل بدوی بی آنکه از خطوط مرزی در روی نقشه مطلع باشند به میل خود پرسیه می زدند، دهقانان عرب دزدانه به آن سو می گذشتند تا محصول مزارع دزدیده شده خویش را بدزدند، و داوطلبان سابق تفنگ برمی داشتند تا شبانه به صهیونیستها حمله برند. اسرائیلیها در برابر این گونه تجاوزات به زور متوسل می شدند. به تدریج که نظارت سازمان ملل بر مرزها به سستی گرایید، اعراب هجومهایی را از آن سوی مرز سازمان دادند. این هجومهای محلی غالباً از طرف کارمندان جزء و افراد پلیس عرب نادیده گرفته می شد و حتی گاه به دست آنها سازمان می یافت و به عنوان يك وسیله سیاست ملی کمتر از طرف عمان یا قاهره هدایت می شد. اعراب مرزی و مخصوصاً آوارگان، چون دستخوش حقارت و ناکامی واقع شده بودند، فقط می خواستند متقابلاً ضربه‌ای به صهیونیستها وارد آورند. چه فرد عربی می توانست از آنها جلوگیری کند و چه کارمند دولتی ممکن بود بدون متهم شدن به دورنگی مانع کار آنها شود؟ قتل، دزدی و حریق عمدی جزو وظایف میهنی شد و به طور فردی انجام گرفت. دولتهای عرب می توانستند خود را بی تقصیر جلوه دهند، هر چند که ادعای آنها با چشم پوشی آشکاری که از هجومهای مزبور می کردند، غیر موجه جلوه می کرد. اثبات همدستی عمال دولتی عرب بامهاجمان، حتی موقعی که رد پای آنها به پاسگاههای پلیس منتهی می شد، مشکل بود؛ بنابراین اسرائیلیها چنین انگاشتند که تجاوزات مرزی مزبور به دست کشورهای عرب تنظیم می شود، و از این رو با هجومهای شبانه به تلافی می پرداختند. گاه به سبب سیاست ملی يك جنگ مرزی واقعی روی می داد، هر چند که

به آن عنوان واکنش دفاعی در برابر تحریکات اسرائیل باتلاقی هجومهای آن، داده می‌شد. مثلاً ارتش سوریه ممکن بود علناً به اسرائیلی‌هایی که در يك ناحیه غیر نظامی مورد مناقشه کار می‌کردند حمله کند، یا توپخانه مصر احیاناً به بمبانه نقض قرارداد ترك مخاصمه به‌روی اسرائیلی‌ها آتش گشاید. يك مشکل تعرضی‌تر جنگ مرزی عبارت بود از اعزام عده‌های مسلح به داخل خاک اسرائیل به منظور ایجاد وحشت. این نفوذهای عمیق، که بیشتر از طرف مصری‌ها انجام می‌گرفت، قسمتی از مناقشات مرزی یا اختلافات مربوط به ترك مخاصمه را تشکیل نمی‌داد بلکه فقط يك رشته از ضربه‌های تعرضی بود که برای تحمل‌ناپذیر کردن زندگی در اسرائیل، انجام می‌گرفت.

به‌طور کلی عقاید عمومی جهان این جنگ مرزی را نوعی امر یکجانبه تلقی می‌کرد که در آن اسرائیلی‌ها از کشور کوچک خود در برابر حملات متعدد و بیجهت از جانب ممالك عربی، دفاع می‌کردند. در فاصله میان سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۶ اسرائیل يك سیاست مرزی آشتی‌ناپذیر را تعقیب می‌کرد. وقتی که آتش‌بس در ۱۹۴۹ برقرار شد، اسرائیل که از هر طرف بادرشمنان احاطه شده بود این اصل را پذیرفت که گرچه زور ممکن است به حل مناقشات نینجامد، آینده را به بهترین وجه تأمین خواهد کرد. سیاست قدیمی خویشتن‌داری، که یهودیان آن را هاوولاگا Havlagah می‌نامیدند، در آخرین سالهای تحت‌القیوموگی فلسطین بامرگی تدریجی از میان رفته بود. در دوران جنگ بی‌اعلان، سیاست هاگانا از هجومهای تلافی جویانه علیه هدفهای مخصوص به حمله‌های تنبیهی وسیعتر برضد اعراب به‌طور کلی، انجامیده بود. زور بازوری بیشتر روبه‌رو می‌شد، و شدت عمل غیر رسمی باتلافی‌جویی رسمی. در طول مرز آن قدر عملیات تحریک‌آمیز انجام می‌گرفت که برای اعمال سیاست انتقام‌جویانه حساب شده اسرائیل، کافی بود. در عصری که تهاجم به هر صورت که باشد و به هر شکل که انگیخته شده باشد يك گناه بین‌المللی به‌شمار می‌رود، اسرائیل توانست خود را کشور کوچکی جلوه دهد که شبانه مورد هجوم تروریست‌ها واقع شده است. اینکه چنین جلوه‌ای درست بود مورد شك نیست، ولی این را هم نمی‌توان انکار کرد که خود اسرائیل همان سیاست تروریستی را تعقیب می‌کرد. اسرائیلی‌ها کمتر هجومهای خود را تکذیب می‌کردند ولی فقط می‌گفتند که علت آن تحریکاتی بوده است که سازمان ملل متحد قادر به جلوگیری از آن نیست. کوشش اسرائیل برای ترساندن سوریه، اردن و مصر باوارد آوردن ضربت متقابل، صرف‌نظر از مسئولیت فوری‌درمورد تجاوزهای مرزی بخصوص، گاه به جنگ برسر يك مسأله دیگر منتهی می‌شد. مثلاً سوریه ممکن بود به‌خاطر امضای يك پیمان نظامی، یا مصر به سبب تشدید سیاست ضداسرائیلی خود، تنبیه شود. به‌علاوه، ادامه مناقشات ممکن بود متضمن فوایدی برای اسرائیل باشد، از جمله همدلی بین‌المللی، مراقبت و هشيارى دایمی جمعیت غیرنظامی کشور، تجربه دیده شدن ارتش در جنگهای شبانه، ایجاد نگرانی در جوامع یهودی مقیم خارج و در نتیجه جلب علاقه آنها به مقیاس وسیعتر. معیناً مهاجمترین فرد اسرائیلی يك مرز ساکت را، در صورت امکان، ترجیح می‌داد. در حقیقت علت اصلی اقدامات تلافی‌جویانه اسرائیل، پایان دادن به حملات اعراب بود. هیچ‌کس نمی‌خواست گرفتار جنگهای مرزی و وحشت و مرگ و ناامنی حاصل از آن باشد. خود اعراب یانمی‌خواستند و یا نمی‌توانستند مرز را تثبیت کنند و تاهنگامی که دولتهای عرب به جنگهای مرزی دست می‌زدند، اسرائیلی‌ها می‌خواستند آنکه مجبور به دفاع می‌شود اعراب باشند نه خودشان.

تمام مرزهای اسرائیل به یک نسبت خطرناک نبودند، زیرا هر یک از همسایگان آن کشور مشکلی ایجاد می کرد که با سایر مشکلات مرزی کمی تفاوت داشت. آرامترین مرز در شمال میان لبنان و اسرائیل واقع بود که در آنجا حوادث محدود بودند به عبور قاچاقی جنگجویان عرب به مقیاس عادی و کوچک. به محض پایان یافتن جنگ چون لبنان نمی خواست برای خود در فلسطین گرفتاری ایجاد کند پناهندگان عرب را زیر نظر گرفته و مرز را توسط گشتیهای مسلح به دقت تحت مراقبت قرار داده بود. مرز سوریه بیشتر موجب مزاحمت بود. مایه اصلی نزاع سوریه و اسرائیل تسلط بر آبهای سرچشمه ای رود اردن بود. سازشی که در نتیجه مساعی بانچ به وجود آمده بود به ایجاد یک منطقه غیر نظامی منتهی شده ولی مسائل مختلفی را باقی گذاشته بود. اسرائیل ادعا می کرد که حق دارد در منطقه غیر نظامی به احیای زمین پردازد و پروژه های برق و آبیاری را به معرض اجرا درآورد. سوریه منکر این حق بود و حتی در صدد برآمده بود که حاکمیت اسرائیل را بر دریاچه طبریه (دریای جلیله) که کاملاً در خارج مرزهای سوریه واقع شده بود، هر چند که در بعضی نقاط فقط چند متر با آن فاصله داشت، محدود سازد.

نخستین عدم توافق عمده میان اسرائیل و سوریه بر سر اقدام اسرائیل برای زهکشی باتلاقهای هول Hule بود به وسیله کانالی که می بایست در منطقه غیر نظامی حفر شود. دستگاههای مختلف حافظ صلح که از طرف سازمان ملل متحد مأموریت داشتند کاری جز جلب دشمنی هر دو طرف نسبت به خود نتوانستند انجام دهند. سوریه ها و اسرائیلی ها هر دو می خواستند اقدامات شدیدی نسبت به یکدیگر انجام دهند. در ۵ آوریل ۱۹۵۱ اسرائیلی ها مواضع سوریه ها را مدت یک ساعت بمباران کردند و بهانه آنها برای این نقض علنی آتش بس تلافی قتل هفت پلیس اسرائیلی بود ولی همچنین مقصودشان این بود که به سوریه ها بفهمانند که باید از ایجاد مزاحمت دست بکشند. در حالی که شورای امنیت مشغول مطالعه درباره نقض قرارداد ترک مناصمه از طرف اسرائیل بود، جنگ سختی در اطراف منطقه غیر نظامی شمال دریاچه طبریه آغاز شد. با وجود صدور فرمان آتش بس از طرف سازمان ملل متحد، این جنگ دوازده روز طول کشید. به طور کلی اسرائیلی ها معتقد بودند که سازمان ملل متحد و دستگاههای آن در خاور میانه در جلوگیری از تجاوزات سوریه لیاقت به خرج نداده اند. شش هفته بعد سازمان ملل متحد سرانجام قطعنامه ای درباره وضع ناحیه هول صادر کرد، ولی این قطعنامه چیزی بجز شناسایی وضع موجود نبود.

بحران دیگری در نتیجه عملیات ساختمانی اسرائیل در بنات یاکوو B'nat Ya'acov، که علی رغم دستور بازدارنده سازمان ملل متحد انجام گرفت، پدید آمد. این بار فشار امریکا موجب پایان دادن به عملیات اسرائیل شد ولی اصل مسأله را حل نکرد. یکبار دیگر سازمان ملل متحد موضوع را مورد رسیدگی قرار داد ولی این بار نیز به نتیجه مثبتی نرسید. کوششهای سوریه در دریاچه طبریه برای حمایت از ماهیگیران عرب که بنا بر عادت دیرین در آبهای آن به صید می پرداختند، یا برای محدود کردن قایقهای ماهیگیری اسرائیل، به یک رشته از بحرانهای شدید انجامید. هجومها و هجومهای متقابل در دسامبر ۱۹۵۵ با حمله سخت اسرائیل در شمال شرقی دریاچه به منتهای شدت رسید و به مرگ پنجاه سوریه ای انجامید. اسرائیل ادعا کرد که سوریه حمله را برانگیخته است. سوریه ادعا کرد که قربانی تهاجم شده است. در ژانویه ۱۹۵۶ سازمان ملل متحد اسرائیل را محکوم کرد. برخی از ناظران معتقد بودند که تلافی اسرائیل متناسب با تحریک

نبوده و اسرائیل جنگ مرزی را به این جهت تشدید کرده است که مخالفت تل‌او‌یو را بامعاهده دفاع دوجانبه ابراز دارد.

جنگ مرزی بیش از آنچه که محدود به عملیات ایدایی سوریه برای جلوگیری از عمران اقتصادی اسرائیل یا مساعی اسرائیل برای بهره‌برداری از منطقه غیر نظامی باشد، به وسیله‌ای برای اعمال سیاست ملی تبدیل گردید... اگر سوریه می‌خواست برای تهدید اسرائیل به یک جنگ جدید با سایر کشورهای عرب همدست شود، اسرائیل می‌توانست تهدید زور را با به کار بردن زور پاسخ دهد. اما سوریه نمی‌توانستند سیاست خارجی خود را به سبب فشار علنی اسرائیل، تغییر دهند. دمشق اگر از عملیات پارتیزانی کماندوهای تعلیم یافته در مصر که در خاک سوریه مستقر شده بودند حمایت نمی‌کرد، لاقلاً به آنها اجازه این کار را می‌داد. گرچه تقریباً تمام حوادث مرزی میان سوریه و اسرائیل بامداخله مستقیم ارتش یا دستگاه‌های دولتی سوریه انجام می‌گرفت، در اردن مسئله دیگری وجود داشت. جنگ مرزی سوریه لاقلاً محدود بود به مرز نسبتاً کوتاه و معین سوریه با اسرائیل. اما خط‌آتش بس میان اسرائیل و اردن پیچ در پیچ و در قسمت‌های زیادی نشان نشده بود و از فلسطین مرکزی می‌گذشت، و پر بود از آوارگان عرب که پیوسته هوای نفوذ به خاک اسرائیل را در سر داشتند. تعداد حوادث در این مرز زیاد بود. مثلاً در ژوئن ۱۹۴۹ تا اکتبر ۱۹۵۴ اسرائیل ادعا می‌کرد که اردن ۱۶۱۲ بار قرارداد ترك مخاصمه را نقض کرده است، و اردن هم ادعا می‌کرد که اسرائیل ۱۳۴۸ دفعه به این عمل دست زده است. کمیسیون مختلط ترك مخاصمه معلوم کرد که مسئول قتل ۳۴ تن از ۱۲۴ نفر اسرائیلی کشته شده اردن بوده و مسئولیت قتل ۱۲۷ تن از ۲۶۶ اردنی کشته شده به عهده اسرائیل بوده است.

در ۱۹۴۹ خط مبهم ترك مخاصمه و جمعیت بی‌سازمان عرب‌نگهداری مرز را بامنابع محدود اردن، غیر ممکن ساخته بود. ابتدا دولت چندان کوششی در این راه نکرد. اسرائیلی‌ها هجوم‌هایی را که از اردن به خاک اسرائیل می‌شد، اعم از اینکه باتصویب دولت اردن بود یا نه، به حساب آن دولت می‌گذاشتند. برای اسرائیل فرقی نمی‌کرد که یک غیر نظامی اسرائیلی را یک فرد «غیر رسمی» اردن کشته باشد یا یک مأمور دولتی آن. بین سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۶ اردن پیوسته می‌کوشید که از وقوع تجاوزهای مرزی جلوگیری کند، تا بهانه‌ای برای هجوم متقابل به دست اسرائیلی‌ها ندهد. دولت متزلزل عمان نمی‌خواست خود را از پاسخ دادن به هجوم‌های اسرائیل عاجز نشان دهد، اما چون در حقیقت قدرت واکنش نداشت، ترجیح داد که مرز را ببندد. در نتیجه تجاوزهای فردی و هجوم‌های متشکل محلی روبه‌نیستی گذاشت. معیناً از سال ۱۹۵۵ هجوم‌هایی که از طرف سایر کشورهای عرب (معمولاً مصر) رهبری می‌شد ولی از خاک اردن انجام می‌گرفت، برای اردن مزاحمت‌هایی ایجاد کرد. هجوم‌کنندگان می‌توانستند یهودیان را بدون هیچ ملاحظه‌ای بکشند، زیرا که انتقام اسرائیل متوجه اردن می‌شد. از طرف دیگر کوشش اردن برای جلوگیری از این هجوم‌های تروریستی صمیمانه نبود و به انتقامجویی بیشتر اسرائیل منتهی می‌گشت.

مهمترین هجوم انتقامی اسرائیل در شب ۱۴ اکتبر ۱۹۵۳ برضد دهکده اردنی قیبیه Qibiya انجام گرفت. کمیسیون مختلط ترك مخاصمه سازمان ملل متحد گزارش داد که دست کم نیم‌گردان شب هنگام با اسلحه خودکار، نارنجک و مواد منفجره به حمله برده‌دهکده پرداخته و چهل و یک خانه و یک مدرسه را خراب کرده‌اند. تکان‌دهنده‌ترین خبر مربوط بود به عده تلفات: چهل و دو کشته و پانزده زخمی، از

جمله چندین زن و کودک. افکار عمومی جهان در خارج خاورمیانه شدیداً به هیجان آمد. اسرائیل، که می خواست اردن را بترساند، حمله را تکذیب نکرد ولی تأکید نمود که عملیات تحریک آمیز اعراب موجب این عمل شده و مسئولیت آن به عهده اردن است که نتوانسته است مرزهای خود را ببندد. بعداً مدافعان عملیات قبیبه اظهار داشتند که در ۱۹۵۳ پنجاه و هفت اسرائیلی در طول مرزها کشته شده اند ولی در ۱۹۵۴ این رقم به سی و چهار و در ۱۹۵۵ به یازده، تقلیل یافت. ۶. معهدا اسرائیل تاحدی بر اثر «افکار عمومی» متنبه شد و هجومهای بعدی خود را روی هدفهای نظامی و پلیس یا نهانگاههای دسته های چریک، متمرکز ساخت.

در طول مرز مصر یک مسئله دوگانه وجود داشت که عبارت بود از زد و خورد بر سر نواحی غیر نظامی و مناقشه درباره نفوذ جنگجویان غیر منظم. یکصد و بیست هزار آواره عرب درباریکه غزه که اداره آن با حکومت نظامی مصر بود، به وضع اسفانگیزی مجتمع شده بودند. عده ساکنان اصلی غزه نیز به همان اندازه بود، منتها اینان وضع بدتری داشتند زیرا که مشمول کمک مالی سازمان ملل متحد واقع نمی شدند. و تاملاتی که اسرائیل برقرار بود هیچ یک از این افراد آینده خود یا فرزندان را روشن نمی دید. ناکامی و کینه عرب، که با تبلیغات افراطیان مقیم اردوگاهها تشدید می شد، باعث گشت که هجوم به خاک اسرائیل یک وظیفه میهنی و عملیترین راه انتقام علیه صهیونیستها که سرزمین اعراب را غصب کرده بودند، تلقی شود. ابتدا ارتش مصر در تحدید تجاوز اعراب به اسرائیل یاری می کرد ولی سیاست مرزی سخت اسرائیل، اخراج بی سبب یک طایفه بدوی بی آزار از نگو، و بدتر شدن روابط مصر و اسرائیل، این نرمش را از میان برد. بزودی مراقبت مصر آن قدر سست شد که گروههای خرابکار توانستند وارد اسرائیل شوند و پی در پی به هجومها و حملات انتقامی مبادرت کنند. در ناحیه غیر نظامی اطراف العوجه همان گونه زد و خورد و غرور و خودکامی روی می داد که در نواحی شمالی. اما در حالی که از شدت مناقشات در مرز اردن کاسته می شد، عکس این قضیه در جنوب جریان داشت.

تا مدتی پس از کودتای افسران آزادیخواه در ۱۹۵۲، در تل اوویو این امید به وجود آمده بود که آشتی با اردن امکان پذیر است. مناقشات به میزان قابل ملاحظه ای تقلیل یافته و مقدمات نزدیکی دیپلماتیک فراهم شده بود. اما در ۱۹۵۴ هرگونه کوششی برای التیام مناسبات فیما بین بیفایده ماند. مرز بسته اردن ناگهان به روی اعرابی که به هجومهای هراس انگیز دست می زدند، باز شد. شواهد زیادی در دست بود که مهاجمان نوعی آموزش کماندویی درباریکه غزه از مصریها می گرفتند. هجومهای چریکی در سراسر سال ۱۹۵۴ با درجات مختلفی از شدت، انجام می گرفت و میزان شدت ظاهراً هم به شرایط محلی بستگی داشت و هم به سیاست کلی مصر، که بیشتر به آشتی متمایل شده بود تا به اعمال زور و وحشت. اما حادثه بات گالیم در سوئز و محاکمه چند یهودی در قاهره به اتهام جاسوسی برای اسرائیل، موجب تیرگی مناسبات شد. اعدام اسرائیلیهای متهم با وجود فقد هرگونه دلیل علیه آنها، در اسرائیل سر و صدای زیاد ایجاد کرد. ۷. در بیابان نگو عملیات وحشت انگیز و خرابکاری مصریها افزایش یافت و غالباً تا مسافت زیادی در خاک اسرائیل، اجرا شد. تل اوویو ادعا کرد که ارتش مصر دسته های فداییان را تعلیم می دهد و رهبری می کند. در اواخر فوریه فداییان تا تل اوویو نفوذ کردند. در ۲۸ فوریه ۱۹۵۵ چنانکه انتظار می رفت، اسرائیل به نوار غزه هجوم برد و سی و هشت مصری را کشت و سی و یک تن دیگر را زخمی کرد. چون جمال عبدالناصر نخست وزیر جدید

مصر راه عظمت‌جویی تهاجمی را پیش گرفته و نقش پیمبر ناسیونالیسم نوین عربی را بازی می‌کرد، وضع بد مرزی بدتر شد. کوششهای سازمان ملل برای بهبود بخشیدن به اوضاع بیشتر ماند. در ۳۱ اوت اسرائیلیها به يك پاسگاه مقدم نظامی در خان‌یونس واقع در باریکه غزه به‌هجوم شدیدی مبادرت کردند. این هجوم نه‌تنها عملی انتقامی برضد فدائیان بود بلکه به‌منزله اعتراضی نسبت به مذاکرات مصر با چکوسلواکی برای خرید اسلحه نیز محسوب می‌شد. در همان روز رادیو قاهره وجود فدائیان را که از اسرار بسیار نامحفوظ خاورمیانه بود، فاش ساخت. در خلال وضعی که روز به‌روز بدتر می‌شد، کمیسیون مختلط ترك‌مخاصمه بکلی عاجز ماند و جز نگه‌داشتن حساب تلفات و توصیه‌های بی‌حاصل برای ترك خشونت، کاری نمی‌توانست بکند.

سازمان ملل متحد علی‌رغم آرمان پرستی توأم با تدبیر، کوشش و فداکاری در راه صلح که از سوی بسیار کسان ابراز می‌شد، در کشمکش میان اعراب و اسرائیل نتوانست گام مؤثری بردارد، و بیشتر اوقات تنها کاری که می‌توانست انجام دهد عبارت بود از نگه داشتن آمار در جریان يك زد و خورد مرگبار. دکتر رالف بانچ، بیشتر بر اثر استعداد و هوشمندی مخصوص خویش، توانسته بود با اجتناب از لغزشگاههای دیپلماسی خاورمیانه، در عقد قراردادهای ترك‌مخاصمه کلی موفق شود. این لغزشگاهها عبارت بود از: غرور غیر منطقی، عدم ثبات دولتها، مداخلات خارجی، بیمسئولیتی بین‌المللی، و بدگمانی پنهانی. اما کمیسیون آشتی برای فلسطین سرمشق او را زیر پا گذاشت و شیوه‌هایش را نادیده گرفت، و در نتیجه پی‌درپی به لغزش دچار شد. کوششهای آن برای سازش دادن طرفین فقط به‌مخاصمه بیشتری انجامید و هرگونه سعی در محدود کردن مشکلتر آشتیهای یکجانبه اعراب هفته‌به‌هفته کم‌اثرتر می‌شد.

در تنها مذاکرات جدی برای یافتن يك راه‌حل نهایی، یعنی مذاکرات میان اردن و اسرائیل، تنها یاری سازمان ملل متحد عبارت بود از مخالفت آن با تقسیم اورشلیم میان دو کشور مزبور. قطعنامه مربوط به بین‌المللی کردن آن شهر، که در حقیقت نتیجه بازی مزورانه مصر با یاری بسیار رقیقی از جانب واتیکان بود (و به عقیده برخی از کسان واتیکان مایل بود که شهر مقدس تحت حاکمیت هرکسی جز یهودیان باشد)، تنها اثری که به‌بار آورد عبارت بود از مهیا کردن زمینه برای عقد معاهده عدم تجاوز اسرائیل و اردن. در پاریس، در فاصله میان ۱۵ سپتامبر و ۱۹ نوامبر ۱۹۵۱، کمیسیون آشتی بار دیگر مساعی خود را برای یافتن يك راه حل مناسب تجدید کرد، ولی تا آن هنگام دیگر عواملی که اعراب را به فکر راه‌حل اندازد، وجود نداشت. پیشنهادهای کمیسیون به اردن، مصر، لبنان و اسرائیل، حتی به‌عنوان اساسی برای مذاکره، سودمند نیفتاد.

سال بعد اسرائیل به‌طور یکجانبه دو اقدام برای آشتی به‌عمل آورد. این دو اقدام عبارت بود از پیشنهادی در اول ژوئیه مبنی بر قبول مسئولیت برای نگهداری ۱۹۰۰۰ آواره عرب و پیشنهاد دیگری در ۹ اکتبر برای آزاد کردن حسابهای بلوکه آوارگان عرب در بانکهای اسرائیل. پیشنهادهای مزبور به‌هیچ‌گونه اقدام متقابل از طرف اعراب منتهی نشد و ناظران واقع‌بین در تل‌اوئو یا نیویورک هیچ‌گونه امیدی به‌اینکه اعراب پاسخ مساعدی بدهند، نداشتند. اعراب تا آن هنگام مساعی خود را جداً وقف جنگ فرسایشی کرده بودند و هیچ پادشاه، وزیر یا سخنگوی عرب جرأت اقدام علنی برای آشتی نداشت. در جهان عرب دیگر علت معقولی برای حل مناقشات دیده نمی‌شد؛ بلکه برعکس علت‌های متعددی برای ادامه

عدم شناسایی اسرائیل، بستن راه عبور و مرور دریایی آن، و تحریم اقتصادی آن، وجود داشت. گاه و بیگاه پیشنهادهایی برای ترك خشونت می شد ولی همه آنها بیفایده می ماند؛ و مسلماً برخی از آنها از سازمان ملل متحد سرچشمه می گرفت. در آخر سال ۱۹۵۲، ضمن مذاکرات مجمع عمومی درباره فلسطین، مكزيك پیشنهادی برای شروع مذاکرات اعراب و اسرائیل داد. کشورهای عرب با این تصمیم مخالفت کردند، بدین سبب که مسأله آوارگان براساس شرایط آنها تنظیم نشده بود. بر اثر يك مواضعه عجیب میان بلوك عرب و کشورهای امریکای لاتین، و یاری و تشویق واتیکان، این پیشنهاد به تصویب دوسوم اعضای مجمع عمومی که برای قطعی شدن هر تصمیم لازم بود، نرسید. بیست و يك کشور به پیشنهاد مزبور رأی مخالف دادند و پنجاه کشور رأی ممتنع. برای اسرائیل سازمان ملل در سال ۱۹۵۲ آن نیروی اخلاقی آرمانی و مستقلى که بتواند صلح جهان را تأمین کند، از کار درنیامد. سازمان ملل متحد در نظر تمام خدمتگزاران بلنداندیش خود به صورت مجمعی برای نیروهای خودخواه و فشارهای مفرضانه درآمده و به دستگاهی تبدیل شده بود که خود را وقف مصالح خصوصی کرده بود نه صلح عام.

بانچ به عنوان میانجی، میانجیگری کرده بود ولی به عنوان آشتی دهنده نتوانسته بود کاری از پیش ببرد، زیرا که سازمان ملل متحد قسمت مهمی از مساعی معنوی او را خنثی کرده بود. نه تنها هیچ آشتی حقیقی به وجود نیامده بود بلکه بیشتر راه حل های پیشنهادی مبنی بود بر مصالح خصوصی کشورها براساس قربانی کردن اسرائیل. سازمان نظارت بر متارکه بزودی تبدیل به گروهی از دیدبانان شد که فقط می توانستند شاهد موارد نقض متارکه بدون جلوگیری از آن بشوند. اعراب منتهای کوشش را برای محدود ساختن میدان عمل کمیسیون مختلط ترك مخاصمه، طفره رفتن از رعایت مواد عمومی قرارداد ترك مخاصمه و حتی بی قدرت ساختن دستگاه های سازمان ملل متحد، کردند. اسرائیل، که ابتدا به سازمان متارکه و کمیسیون های ترك مخاصمه امید فراوان داشت، بزودی نسبت به واکنش های ضعیف آنها، به تفسیرهای باریك بینانه آنها در مورد وظایفشان، و به بی طرفی منفی آنها که غالباً به نفع اعراب تمام می شد، بدبین شده بود. هیچ يك از طرفین يك ناظر بیغرض نمی خواست بلکه خواهان وکیل و هواخواه بود.

تا حد زیادی این نظارت منفی نه گناه سازمان ملل متحد بود و نه تقصیر مأموران آن^۸. مقصود از قراردادهای ترك مخاصمه گامی در راه صلح بود، نه يك وسیله دایمی برای رسیدگی به تماس های اعراب و اسرائیل. دستگاه های سازمان ملل متحد، که امیدی به صلح نداشتند، دچار مانع می شدند و مورد بی اعتنائی و بدبینی هر دو طرف بودند. حتی صالحترین و مخلصترین اعضای سازمان ملل متحد مجبور شدند که سیستم سازمان را نارسا بدانند و به محدود بودن توانایی دستگاه های آن در رفع بحران معتقد شوند. همه آنها کار خود را براساس این تصور که بدون نوعی نیروی بازدارنده اختیار اوضاع از دست خواهد رفت، ادامه دادند. در يك سطح عالتر در سازمان ملل متحد تعقیب منافع خصوصی همچنان ادامه داشت و جداً از ایجاد سازش میان طرفین، جلوگیری می کرد. بنابراین نه آن عده از مأموران سازمان ملل متحد که در محل بودند، نه شورای امنیت و نه مجمع عمومی، نتوانستند بجز بیان ناکامیها کاری بکنند. به مرور زمان عدم موفقیت های مکرر سازمان ملل متحد در معمول داشتن اقدامات لازم در هر يك از مدارج، بیشتر موجب دل سردی شد، مخصوصاً در اسرائیل.

بزرگترین مایه عدم موفقیت سازمان ملل متحد مسلماً نتیجه قصور مأموران

صمیمی آن نبود. مانع سختی که موجب شکست تمام کوششها می شد مسئله آوارگان بود. هیچ کس، اعم از عرب یا اسرائیل، نمی توانست دایمی بودن مسئله آوارگان را بپذیرد. در ۱۹۴۹ یا ۱۹۵۰ اینکه به یک میلیون عرب امکان داده شود هر سال از پس سال دیگر با وجوه خیریه در اردوگاههای پست و کثیف در برزخ میان اعراب و اسرائیل زندگی فقیرانه ای را بگذرانند، به خاطر هیچ کس خطور نمی کرد... اعراب اصرار می ورزیدند، و هنوز هم با ابرام می خواستند، که اسرائیل باید همه آوارگانی را که می خواهند باز گردند، بپذیرد. آنها پیشنهادهای اسرائیل را برای پذیرفتن عده ای از آوارگان و جبران خسارت بقیه، تحقیر می کردند. آوارگان عرب در اردن به تابعیت آن کشور درآمدند، اما اردن نمی توانست همه آنها را جذب کند. در مصر همچنان تحت سرپرستی سازمان ملل متحد درآمدند و در باریکه غزه ماندگار شدند. لبنانیها، که باموازنه ای متزلزل از اعراب مسیحی و مسلمان تشکیل شده بودند، جذب آوارگان را برای خود احتمالاً بدفرجام می دیدند. سوریه و عراق، هر چند که دارای زمینهای وسیع غیرمسکون بودند، نمی خواستند ادعای آوارگان را برای بازگشت به خانه و زندگی خود در اسرائیل با اسکان آنها در خاک خود، ضعیف سازند. پس قضیه به همان صورت باقی ماند؛ اعراب آوارگان رانمی پذیرفتند به این بهانه که اسرائیل مسئول در بدری آنهاست، و اسرائیل به این عنوان که نمی خواست تمام عربهای کینه ور و احیاناً ماجراجو را در سرزمین خود بپذیرد. پیشنهاد اسرائیل برای پذیرفتن ۱۰۰۰۰۰۰ آواره عرب، رد شد.

آوارگان به نحوی روزافزون دستخوش افکار افراطی شدند و چون سرشار از یأس و نفرت بودند، حقیقت وجود اسرائیل را از سر به در کردند و فقط فلسطین عربی را به خاطر آوردند. آرزوی آنها این نبود که به صورت اتباع درجه دوم یک کشور بیگانه درآیند، آنها کشوری که مورد شناسایی آنها نبود. هرکوششی برای پیدا کردن یک راه حل، حتی یک گام کوچک به سوی آن راه، با عدم موفقیت روبه رومی شد. طرحها و پیشنهادهای بسیار، اعم از رسمی و خصوصی، عالمانه و احساساتی، تسلیم شد. اعراب که همیشه حق را به جانب خود می دانستند، از هرگونه سازشی امتناع کردند. اسرائیل هم برای سازش حدی قائل بود، زیرا از آن حد که می گذشت، امنیت خودش به خطر می افتاد. در ۱۹۵۶، تقریباً هفت سال پس از اولین فرار اعراب، جست و جوی راه حل برای مسئله آوارگان به نتیجه بهتری نینجامیده بود. در اردوگاههای کثیف و پرجمعیت، یک نسل جدید رو به رشد بود. در افق این نسل چیزی جز نفرت و ناکامی دیده نمی شد.

تنها در یک ناحیه - و عجیب آنکه این ناحیه حساس بود - یکی از کوششهای متعدد به نتیجه نزدیک شد. در ناحیه ای که آب با زندگی برابر است، سیستم رودخانه ای اردن - لیتانی از مدتها پیش به رسمیت شناخته شده ولی مورد استفاده قرار نگرفته بود. برای توسعه کامل این سیستم، چهار کشور - لبنان، سوریه، اردن و اسرائیل - می بایست همکاری کنند. گرچه همکاری در این راه به نفع تمام آن کشورها بود، دلیلی براین نبود که تصور شود مسئله آب از مسائل دیگر بیشتر قابل حل باشد. در سال ۱۹۵۳ جان فوستردالس وزیر خارجه آمریکا در بازدید خود از خاورمیانه به عمران دره اردن علاقه مند شد. گرچه آژانس امداد و آبادانی سازمان ملل متحد در کار تحقیق برای کشف امکان چنین عمرانی بود، مأموریت مربوط به مذاکرات مستقیم در آن باره به اریک جانستن *Eric Johnston* سفیر مخصوص آمریکا واگذار شد. شگفت آنکه علی رغم خرابی آشکار روابط اعراب و اسرائیل در ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴، مذاکرات صمیمانه بلامانع ادامه یافت. در جلسات مذاکره، که

معمولاً با شرکت اشخاص فنی تشکیل می‌شد، یک قرارداد غیرسیاسی پیشبینی شده بود که تماس اعراب و اسرائیل را به‌طور کلی محدود می‌کرد و منظور از آن این بود که حداکثر مقدار آب را برای تقسیم منصفانه میان چهار کشور، تأمین کند. طرح نهایی جانستن ظاهراً یک راه‌حل رضایتبخش برای تمام نواحی مورد مناقشه بود که لیتانی (یک محل ذخیره آب در رود یارموک) را مجزا می‌ساخت و آب آن را منصفانه تقسیم می‌کرد. تا ژوئن ۱۹۵۴ این طرح در جهان عرب فاش نشد و تا تابستان ۱۹۵۵ برای قبول آن کوششی به‌عمل نیامد. چون این طرح برای اسرائیل نیز به‌قدر کشورهای عرب سودمند بود، در جهان عرب به‌مخالفت عمومی برخورد. تابستان سال ۱۹۵۵ یک تابستان بحرانی بود. روابط مصر و اسرائیل مخصوصاً تیره بود. در ماه اکتبر اتحادیه عرب برای بررسی طرح جانستن تشکیل جلسه داد و برخلاف انتظار به‌جای رد کردن طرح آن را کنار گذارد تا بعداً بررسی کند. جانستن از هرکس دیگر به‌راهی که یک زمینه مشترک میان اعراب و اسرائیل به‌وجود آورد، نزدیکتر شده بود. موفقیت او تاحدی مربوط بود به‌جنبه فنی مذاکرات و مزایای آشکاری که از تجزیه و تحلیل مشکل آب به‌دست آمده بود، هرچند که احتمال تنظیم هیچ طرح مشترکی نمی‌رفت.

به‌محض اینکه طرح جانستن کنار گذاشته شد اسرائیل، اردن و سوریه برای خود برنامه‌های انفرادی تنظیم کردند تا براساس آن از حوضه رود اردن استفاده کنند. اسرائیل، که سخت نیازمند به آب برای آبیاری بود، شروع کرد به‌تنظیم طرحهای بزرگ مقیاس و اجرای عملیات ساختمانی. اعراب نیز با طرحهای غیر هماهنگ خود به‌مقابله با اسرائیل پرداختند. بدون یک شالوده قانونی برای مراقبت بر تقسیم آب، پروژه‌های مختلف فقط موجب تشدید مخاصمات می‌شد. پیشرفت در اجرای طرحها، مخصوصاً توسط اسرائیل، به‌حدی که موجب زحمت شود نرسیده بود، ولی حتی در آن هنگام اعراب شکایت می‌کردند که اسرائیلیها با استفاده از فنون پیشرفته خود، می‌خواهند آبهای رود اردن را بدزدند. بنابراین علی‌رغم کوششهای سازمان ملل متحد و وزارت خارجه آمریکا، روابط اسرائیل و اعراب پیوسته بدتر می‌شد.

مخاصمه دایمی تنها عامل لایتغیر در خاورمیانه شده بود زیرا که جهان عرب به یک رشته تشنجات داخلی و فشارهای خارجی گرفتار آمده بود. مدتی طول کشید تا قدرتهای بزرگ تشخیص دادند عزیمت بریتانیا از فلسطین در متزلزل ساختن ثبات تحمیلی منطقه بسیار مؤثر بوده است. در مصر عقاید عمومی جداً تقاضای تخلیه برونوم ناحیه کانال سوئز را که در دست انگلیسها بود، داشت. انگلیسها باتوسل به‌ابراز مکرر دوستی، سعی داشتند که از تخلیه اجتناب کنند، یا لااقل آن را به تأخیر اندازند؛ اما در عوض فشار خود را بیشتر می‌کردند. در اردن پس از قتل ملک عبدالله نفوذ روزافزون آوارگان فلسطین، که بریتانیا را مسبب آوارگی خود می‌دانستند، رژیم کشور را ضعیفتر کرده بود، هرچند که آن رژیم با کمکهایی که از لندن می‌گرفت هنوز وضع مالی نسبتاً خوبی داشت. در سوریه عده بسیار کمی از سیاستمداران و ژنرالها، هر قدر هم که بر سر موضوعات دیگر اختلاف داشتند، ممکن بود مایل باشند که انگلستان جای قدرت روبه‌زوال فرانسه را بگیرد. در عراق دوست قدیم بریتانیا، نخست‌وزیر ریشه‌دار آن کشور، نوری السعید، اتحاد انگلستان و عراق را علی‌رغم غر و لند افراطیان ادامه داد. اما گرچه قدرت نامرئی مانند قبل از ۱۹۴۸ مؤثر نبود، ولی بریتانیا هنوز نفوذ زیادی داشت که فقط قسمتی از آن باره یافتن آمریکا به عربستان سعودی و ایران و جاه طلبیهای فرانسه در سوریه و

لبنان، از میان رفته بود. هرچند که مصالح و آرزوهای سه دولت غربی غالباً در جزئیات باهم معارض بودند، مقاصد کلی آنها در خاورمیانه نسبتاً یکسان بود. در ۲۴ مه ۱۹۵۰ سه دولت مزبور بدون مشاوره یا مذاکره باطرفین مناقشات، اعلامیه مشترکی مبنی بر منع مسابقه تسلیحاتی در خاورمیانه و وعده اقدام برای جلوگیری از تجاوز مسلحانه به مرزهای ترك مخاصمه، صادر کردند. هدف «توافق غرب» عبارت بود از تضمین ثبات خاورمیانه و مصالح سوق الجیشی و اقتصادی کشورهای باختری.

معهدنا خاورمیانه اساساً دچار عدم ثبات بود. اما هیچ يك از کشمکشهای سیاسی داخلی یا شورشیها به قدر برخورد شرق و غرب در خاورمیانه، مؤثر نبود. تشدید جنگ سرد در اروپا پس از محاصره برلن و در آسیا پس از رکود جنگ کره، موجب شد که توجه ایالات متحده آمریکا و روسیه شوروی هردو به کشورهای نوحاسته آسیا، که فرمانروایان اروپایی پیشین به میل یا به اکراه در حال ترك آنها بودند، معطوف گردد. گرچه اتحاد جماهیر شوروی هرگز علاقه زیادی به خاورمیانه عربی نشان نداده بود، دالس وزیر خارجه آمریکا تصمیم گرفت که با اتحاد نظامی رسمی از توسعه طلبی احتمالی شوروی در آن منطقه جلوگیری کند. نخستین کوشش او برای وابسته ساختن ترکیه و مصر به بریتانیا و آمریکا به موفقیت نینجامید، ولی توانست نیش میخ را به خاورمیانه فرو کند.^۹ تمایل ناکامل اعراب به نجات از سلطه غرب بدان گونه که در اعلامیه سه جانبه بیان شده بود، با این اقدام به يك سیاست کامل تبدیل شد.

در مصر نیز مانند سایر کشورهای خاورمیانه همدلی با سیاست کناره گیری از اتحادیه ها، که ملتهای آسیای شرقی مبتکر آن بودند و ممکن بود به ایجاد يك نیروی سوم منتهی شود، پیوسته روبه افزایش بود. تا اکتبر ۱۹۵۴ افسران آزادیخواه مصر به يك هدف بزرگ که عبارت بود از امضای قرارداد انگلیس و مصر برای تخلیه نیروهای انگلیسی از کانال سوئز، نایل شده بودند. ناصر، که جای سرهنگ محمدنجیب رهبر ظاهری کودتا را گرفته بود و مقام نخست وزیری را داشت، گمان کرد که با مانور در صحنه میان شرق و غرب، مزایای زیادی به دست خواهد آورد. در هر صورت او نمی خواست که سیادت آمریکا جای نفوذ انگلستان را در مصر بگیرد. مساعی ناموفق او برای خرید اسلحه از غرب او را بیش از پیش متقاعد ساخت که هرگونه اتحاد با غرب متضمن دامهای مخفیانه در سر راه استقلال مصر است. در سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ ناصر پیوسته از ناسیونالیسم عرب که از قید امپریالیسم آزاد باشد، دم می زد، و این البته در حکم مخالفت با آن رژیمهای عربی بود که به موجب عهدنامه هایی با بریتانیای کبیر همبستگی داشتند.

دالس در حالی که هنوز می خواست روابط صمیمانه با ناصر داشته باشد، طرح اتحاد دیگری را در نظر گرفت. این اتحاد با شرکت کشورهای هم مرز شوروی در پیمانی با بریتانیا و ایالات متحده آمریکا سدی در برابر خاورمیانه عربی به وجود می آورد، ولی دالس عراق را هم که هم مرز شوروی نبود در پیشنهاد خود منظور کرد. شرکت عراق به عنوان تنها کشور عربی در يك پیمان ضد روسی، خاورمیانه را برای نخستین بار در میدان رقابت شرق و غرب وارد می کرد. در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ علی رغم انتقادهای جنجالی مصر، عراق و ترکیه يك معاهده دفاع متقابل علیه تجاوز کمونیسم در خاورمیانه امضا کردند، و این نخستین گام در راه انعقاد پیمان بغداد بود. ناصر، که سخنگوی بیطرفی نوع جدید بود، خود را مستقیماً طرف مبارزه یافت. کوششهای مصر برای بیرون آوردن اعراب از زیر سلطه غرب، با

اقدام عراق بی‌حاصل ماند.

روسیه، که پیمان بغداد را اقدامی علیه خود می‌دانست و میدانهای عملش در سایر نقاط محدود بود، به امکانات خاورمیانه با نظر تازه‌ای نگریست. در مصر ناصر را مسلماً نمی‌شد به‌دیده یکی از کهنه‌نوکران انگلیسی که قیافه ناسیونالیستی به‌خود گرفته بودند دانست، و همین موضوع درباره سوسیالیستهای وابسته به نهضت بعثی صدق می‌کرد - و همچنین بود در مورد خطیبان جوانی که در سایر نقاط خارج از دنیای عرب دم از احقاق حق، انقلاب و عدالت اجتماعی می‌زدند. تا ۱۹۵۵ جنبه جدیدی در سیاسیات عرب پیدا شده بود. این جنبه که هنوز فراگیر نشده ولی به‌حد کافی قوت یافته بود، کاملاً انقلابی، طرفدار عدم وابستگی به اتحادیه‌ها، بدگمان نسبت به غرب، سرشار از دکترینهای خام تحول و عدالت اجتماعی و پذیرای کمونیسم بود. نظر به مداخله آمریکا در خاورمیانه، مخصوصاً به سبب مانور پیمان بغداد، روسیه تصور کرد که وضع رضایتبخش موجود در خاورمیانه مختل شده است. مسلماً فرصتی برای نفوذ در خاورمیانه وجود داشت. در قاهره نیز ناصر دید که اگر روسها در منطقه دست داشته باشند، کار دسته‌بندی ترتیب یافته از طرف غرب و در نتیجه کنترل ثبات خاورمیانه توسط دولتهای باختری رامی‌توان دچار اختلال کرد. در ۱۹۵۵ در ارکان سیادت غرب، رخنه افتاد.

در ماه آوریل ناصر با هواپیما عازم باندونگ شد تا در کنفرانس کشورهای آسیایی و آفریقایی شرکت کند. در آنجا او اطلاعات دست اولی درباره مزایای کناره‌گیری از صف‌بندیها تحصیل کرد. قدرت و حیثیتی که مصر آرزوی آن را داشت می‌بایست با ایجاد موقعیتی در جهان بی‌طرفها به دست آید. ناصر لااقل در میان اونو *U Nu*، چوئن لای، سوکارنو و جواهر لعل نهرو، جایی برای خود یافته بود و پس از بازگشت خود در صدد تحصیل اسلحه از روسیه برآمد. در ماه مه دانیل سمونوویچ سولود *Daniel Semenovitch Solod* سفیرکبیر شوروی در قاهره به ناصر پیشنهاد خرید اسلحه از چکوسلواکی را کرد. در ماه ژوئیه دیمیتری شپیلوف سردبیر روزنامه پراودا برای مذاکرات مفصلتری وارد مصر شد. این شایعه که خرس روسیه در میان بزهای عرب افتاده است، در خارج منتشر شد. در ۲۷ سپتامبر ناصر انعقاد قراردادی را با چکوسلواکی که به موجب آن پنبه مصر با اسلحه چکوسلواکی مبادله می‌شد، اعلام کرد. آن روزهای خوش قدیم سپری شده و اعلامیه سه‌جانبه از میان رفته بود. انگلیسها نیز مانند امریکاییها از منطقه رانده می‌شدند و روسها شروع کردند به تلاش برای تسلط یافتن به آن از طریق معاهدات، وامها، دکترینها، دیپلماسی و انواع دیگر فشار. اعراب کوشیدند تا بدون از دست دادن آزادی عمل نویافته خویش، آنچه را که می‌توانند به دست آورند.

وضع اسرائیل در میان این کشمکش، عجیب بود. به محض اینکه روسها شروع کردند به معاشقه با اعراب، اسرائیل دریافت که يك قدرت بزرگ با او به دشمنی گراییده و به مدافع جدی اعراب تبدیل گشته است. البته سردی انگلستان به قدر کافی ناگوار بود، ولی حال روسیه شوروی پشتیبانی موقت خود را از اسرائیل برگرفته و به يك رشته تبلیغات ضد اسرائیلی دست زده بود که با تبلیغات ناصر چندان تفاوتی نداشت. به علاوه، امریکاییها در رقابت خود با مسکو اسرائیل را تا اندازه‌ای اسباب زحمت می‌دانستند. گرچه امریکاییها قصد نداشتند که به خاطر مقتضیات با اسرائیل ضدیت کنند، خیال حمایت همیشگی اسرائیل را نیز در سر نمی‌پروردند. در ۱۱ اکتبر، دوهفته بعد از معامله اسلحه مصر، امریکا تقاضای اسرائیل را برای مقابله با مسلح کردن مصر توسط روسیه، رد کرد. در حالی که

اسرائیل جز نومیدانه نگریستن بر تسلیح اعراب توسط «متحدان» شرقی و غربی آنها کاری نمی‌توانست بکند، اعراب از شادی سر از پا نمی‌شناختند. در مسابقه‌ای که برای تحصیل دوستی اعراب میان شرق و غرب آغاز شده بود، فقط يك قدرت بزرگ بود که علاقه‌ای به اعراب نشان نمی‌داد. تنها فرانسه، که به نحوی روزافزون در يك جنگ خونین و پرخرج بر ضد ناسیونالیست‌ها در الجزایر گرفتار شده بود، با اسرائیلی‌ها بنای همدردی را گذاشت. البته دلبستگی فرانسه به اسرائیل بیشتر نتیجه علاقه به منافع خصوصی بود تا به همدلی ایدئولوژیکی برای کشور كوچك، دمکراتيك و سوسیالیست اسرائیل. مصر نه تنها دشمن بزرگ اسرائیل بود بلکه بزرگترین حامی و رساننده اسلحه به الجزایر نیز بود. تماس‌های ابتدایی فرانسه و اسرائیل در سال ۱۹۵۴ در ۱۹۵۵، به تدریج که اسرائیلی‌ها از ناتوانی خود در حفظ تساوی تسلیحاتی با کشورهای عرب نگرانتر می‌شدند، افزایش یافت. در گرفتن جنگ سرد، که منع صدور اسلحه را از میان برد و اعلامیه سه‌جانبه سال ۱۹۵۰ را باطل ساخت، تاحدی با دوستی شکوفان اسرائیلی‌ها با فرانسه، خنثی شد. اما در تل‌اوئو انکار نمی‌شد که موازنه قدرت در خاورمیانه به زیان اسرائیل در حال به هم خوردن است.

این تغییراتی که در سال‌های پس از جنگ فلسطین در خاورمیانه به وقوع پیوست، نامشهود بود. چنانکه انتظار می‌رفت، دولتهای عرب با اتهامات کاملاً مستند از طرف اتباع خود به فساد، اهمال و عدم صلاحیت، مورد حمله قرار می‌گرفتند. محمود فهمی نقراشی حتی پیش از پایان جنگ، به قتل رسیده بود. دولت سوریه در ۱۹۴۹ با کودتا ساقط شد. ملک عبدالله، که اتباع فلسطینی جدیدش پیوسته از او دور می‌شدند، تا سال ۱۹۵۱ جان به در برد. به محض اینکه انتقامها گرفته شد، اعراب به رقابتهای تاریخی و دشمنیهای ملوک الطوائفی خود بازگشتند؛ اما در پس ادامه عادی وضع، مایه انقلاب پرورش می‌یافت. سرشکستگی حاصل از جنگ فلسطین برای بسیاری از اعراب جوان و آرمان‌پرست بیش از آن بود که علاج آن به دست سیاستهای فاسد و صف‌بندیهای مرسوم ممکن باشد. قسمت عمده انرژی سیاسی اعراب نه روی اسرائیل بلکه روی علل شکست و برنامه‌هایی برای رستاخیز عرب، متمرکز شده بود. جنگ فرسایشی عرب بدین‌گونه در اطراف سیاست داخلی دور می‌زد، زیرا عقیده جاری بر این بود که انتقام ممکن است فقط پس از اصلاحات انجام گیرد.

مهمترین گام در راه اعتلای حیثیت اعراب در مصر و در سال ۱۹۵۲ یعنی وقتی برداشته شد که نارضاییها و آرزوهای مشترك افسران جوان به توطئه انجامید. این افسران، که بیشترشان فارغ‌التحصیلان دوره ۱۹۳۶ - ۳۹ بودند - یعنی نخستین گروه‌هایی که ورودشان به دانشکده از هرگونه محدودیتهای طبقاتی عاری بود - به رهبری سرهنگ ۲ ناصر اولین نمونه يك نوع جدید از شرکت نظامیان را در تحول سیاسی ملتهای جدید، تشکیل دادند. این افسران، که از فساد شاه به تنگ آمده، از سلطه بریتانیای کبیر احساس حقارت می‌کردند و از پیروزی اسرائیل شرمگین بودند، تصمیم گرفتند که مصر را به سرمنزل عظمت و احترام برسانند. جامعه افسران آزادیخواه مصر در فاصله میان ۲۳ و ۲۶ ژوئیه فاروق را که شاهی فاسد بود از سلطنت خلع کردند و رژیم جدید را به سرپرستی يك رهبر ظاهری به نام نجیب، فرمانده سابق ارتش مصر در فلسطین، برقرار کردند. افسران مزبور، که مصمم به احیای مصر بودند، روح جدیدی به کالبد سیاست عرب دمیدند. ورود آنها به صحنه عنصر سالمی در سیاسیات خاورمیانه که بارزترین صفت آن پرحرفی

و هیاهو بود، وارد کرد؛ زیرا گرچه آنها فاقد تجربه حکومت و آیین مملکت‌داری بودند، و حتی يك برنامه درست و حسابی نداشتند، آرمان يك رستاخیز عرب را که باهدف عدالت اجتماعی توأم بود، به‌ارمغان آوردند.

این کودتا به‌نظر اسرائیلیها بسیار خوش‌آمد، زیرا آنها تصور می‌کردند کنارآمدن بامردان معقولی که حقایق قرن بیستم را تشخیص می‌دادند، امکان‌پذیر است. دوران قرون وسطایی نفرت از خارجی‌ان گذشته بود. سرهنگ‌ناصر، که اسرائیلیها در مدت جنگ بااو تماس داشتند، بیش از حد معقول و منطقی به‌نظر رسیده بود. سایر افسران کودتاکننده نیز در تبلیغات ضد اسرائیلی امساک می‌کردند. در حقیقت نجیب، ناصر و یارانشان به‌طور عمده به‌جنگ وافتخارات آن علاقه‌ای نداشتند، بلکه به‌برنامه‌های شرافتمندانه برای اصلاحاتی که قبل از آنان مورد توجه نبود دلبسته بودند. در ماه اوت بن-گوریون دولت جدید مصر را از دوستی اسرائیل مطمئن ساخت. این اطمینان موجب شد که مذاکراتی که ازمدتها پیش مورد تمایل طرفین بود، آغاز شود. در مارس ۱۹۵۳ اسرائیل باپیشنهادهای مصر به‌عنوان اساسی برای مذاکرات، موافقت کرد. حوادث مرزی روبه‌کاهش گذارد و در تابستان ۱۹۵۳ يك قرارداد کشتیرانی منعقد شد. در ماه دسامبر بن-گوریون پیر و مبارزه‌جو استعفا داد و به‌موشه‌شارت جای سپرد. تماسهای صمیمانه و محکم ادامه یافت. در مارس ۱۹۵۴ اسرائیل به‌اقدامات یکجانبه آشتی طلبانه‌ای مبادرت جست؛ اما تاآن‌هنگام وضع رو به‌تغییر گذاشته بود.

در ماه آوریل سرهنگ ناصر جای نجیب را در نخست‌وزیری گرفته بود. برداشتن نجیب که مستتر و محتاط‌تر بود از مسند نخست‌وزیری باآشوبهایی توأم بود. ناصر فوراً به‌بیرون‌راندن انگلیسها از کانال سوئز پرداخت و تاحدی اصلاحات داخلی را که به‌کندی پیش می‌رفت، رها کرد. تبدیل خاورمیانه به‌میدان کشمکش شرق و غرب هنگامی که ناصر بامشکلات داخلی روبه‌رو شده بود، راه چاره‌های مختلفی را بروی گشود. عقد قرارداد بااسرائیل دیگر به‌نظر او مزیت مخصوصی نداشت و بادر نظرگرفتن ناراحتی مردم به‌طرزی روزافزون خطرناک به نظر می‌رسید. از این‌رو قاهره پیوسته روش متعوضانه‌تری نسبت به‌اسرائیل در پیش‌گرفت. مصر به‌نقطه عطف نزدیک شده بود. صمیمی بودن یا نبودن مصر در قصد قبلی خود برای آشتی بااسرائیل مهم نبود، زیرا که عقاید عمومی عرب اصلاً با آشتی مخالف بود. هرگونه نزدیکی به‌اسرائیل مستلزم دلایل محکم بود، و در ۱۹۵۴ چنین دلایلی وجود نداشت.

در اواخر ۱۹۵۴ ناصر به‌سرعت به‌مسیح ناسیونالیسم جدید عرب تبدیل می‌شد، و این ناسیونالیسم هیچ‌گونه محلی برای اسرائیل قائل نبود. گرچه آرزوهای آشکار ناصر غالباً بیش از آنچه برپایه عمل یا برنامه قرار داشته باشد بر احساسات استوار بود، نزد اعراب فوراً مقبول واقع می‌شد. هدفهای او - يك کشور تمام عربی که از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند گسترده باشد، نوزایی فرهنگ و تمدن ملتهای عرب، احراز مقام محترمی در سیاست قدرتهای بزرگ از برکت يك ارتش کارآمد، و يك انقلاب سوسیالیستی - در سراسر خاورمیانه عربی رواج یافت. ناصر را به‌دیده يك پیمبر جدید نمی‌نگریستند، ولی پیشگوییهایش در جوانان، جاه‌طلبان و ناراضیان، سخت مؤثر افتاده بود. عقاید او، که بالحنی آمیخته با احساسات و شدت بیان ابراز می‌شد، زمینه مساعدی پیدا کرد - حتی در کشورهایی که دارای رژیمهای کهن بودند، فرمانروایان این کشورها از نفوذ روزافزون او به‌وحشت افتاده بودند. در نتیجه شکاف جدیدی در کاسه ترك خورده

وحدت عرب پیدا شد و به رقابتهای مذهبی، نژادی، ملوک الطوائفی و جغرافیایی عرب، عنصر انقلابی ناصریسم نیز افزوده شد. سرانجام جهان عرب رهبر فعالی پیدا کرده بود که می توانست انحطاط را متوقف سازد و يك جامعه بزرگ جدید را بنیانگذاری کند. گرچه در داخل کشور ناصر هنوز بامصریمهای محافظه کار که از نشستن او به جای ژنرال نجیب متنفر بودند و از اشارات وی به سوسیالیسم دستخوش بدگمانی می شدند، دست و پنجه نرم می کرد و به ستیزه جویی اخوان المسلمین که درباره دینداری او شك داشتند و سیاستمدارانی که به دست او برکنار شده بودند دچار بود، در جهان عرب ستاره اقبالش روبه بلندی می رفت.

پس از ۱۹۵۴ ناصر هم خود را مصروف بسط ایدئولوژی خویش کرد و با این کار با سیادت غرب، رژیمهای سنتی، و کشور اسرائیل، درافتاد. در مورد اسرائیل، قاهره نه تنها مذاکرات محرمانه را قطع کرد، بلکه فوراً به جنگ مرزی شدیدتری دست زد. این مبارزه، رهبری نهضت آزادیبخش فلسطین را بیش از آنچه که به مبارزه جویان بیخاصیت سایر نقاط بدهد، به مصر داد. اعدام چند یهودی در ماه دسامبر به اتهام جاسوسی، در حکم تحریک مستقیم اسرائیل بود. بعد کار به هجومهای تروریستی کشید که دامنه آن تا تل اوئو بسط یافت، و سپس بعد از آنکه بن-گوریون با سمت وزیر دفاع به کابینه بازگشت، نوبت به حملات انتقامی اسرائیل به باریکه غزه رسید. در مدتی کمتر از يك سال ناصر جنگ مرزی را به صورت جدیدتری از نو آغاز کرده و کانال سوئز را بسته بود، بی آنکه حتی به يك قرارداد غیررسمی امیدوار باشد. او خاورمیانه را به روی رقابت شرق و غرب گشوده بود، و این کار فقط به زیان اسرائیل تمام می شد. او در حقیقت خاورمیانه عربی را به زیان فاحش اسرائیل، از نوبرانگیخته بود. هرچند اعتلای ناصر اتحاد اعراب را سست تر ساخته و شاهان و محافظه کاران عرب را به شدت رنجانده بود، اسرائیل برای حفظ خود نمی توانست به این تشنت داخلی متکی شود. اسرائیل مانند همیشه می خواست به منابع خود و سیاست تلافی جویی مسلحانه خویش در برابر عملیات تحریک آمیز، اعتماد کند.

در سال ۱۹۵۵ امکان يك دور دیگر جنگ اعراب و اسرائیل می بایست جداً مورد مذاقه قرار گیرد. بحرانهای پی در پی خاورمیانه بزرگتر و دامنه دارتر شده بود. دهشت انگیزی مصر در طول مرز تقریباً تحمل ناپذیر شده بود. ناکامی بریتانیا، انتقامجویی فرانسه، سیاست جنگ سرد، و جاه طلبیهای مصر، همه نقش خود را در مناقشات روزافزون ایفا کرده بودند، ولی آخرین قضیه ای که کار را بکلی خراب می کرد عبارت بود از معامله اسلحه بین اعراب و چکوسلواکی در ماه سپتامبر. ولی رسیدن اسلحه بلوک شوروی موازنه متزلزل نظامی را فوراً برهم زد. در پاییز ۱۹۵۶ حتی ورود مقادیر زیادی تجهیزات سنگین به خودی خود نتوانست مصر را دارای يك ارتش کارآمد سازد. با وجود کوشش ناصر برای بهبود روحیه و آموزش ارتش مصر، بسیاری از نقایص همچنان باقی ماند. اسلحه درجه يك به دست روستاییان بیمیل و افسران بدتعلیم یافته، بتنهایی نمی توانست فتح را تأمین کند. افسران جاه طلب و مبتلا به بیماری سیاسی، و بلای ارتشهای کینه ور عرب ممکن بود موجب سقوط دولتها شوند ولی کمتر ممکن بود به پیروزی جنگی نایل آیند. تانکهای ت - ۳۴ و جت های میگ - ۱۵ شوروی هرچند که در سان و رژه خیلی چشمگیر بودند، موجب هیچ گونه تغییری در نیروهای مسلح مصر نشدند. با این حال مسلم بود که ارتش اسرائیل بزودی با ارتش احیاشده و تجدید تجهیزات یافته مصر که حتی سپاهیان فداکار نمی توانستند در برابر آن پایداری کنند،

رو به رو می شد.

عهدنامه تسلیحاتی مصر نه تنها توجه اسرائیلیها را جلب کرده بود، بلکه بیش از پیش موجبات تحکیم ارکان رهبری ناصر را در خاورمیانه فراهم ساخته بود. تنها او توانسته بود موازنه را در خاورمیانه برقرار کند، امپریالیستهای کهن غربی را به دردمس اندازد و مصر را در مدت کوتاهی به قدرتی تبدیل کند که در نیویورک و لندن و مخصوصاً در تل اوپو از او حساب ببرند. پیمبر عظمت در کشور خودش و در سراسر خاورمیانه به قهرمانی پذیرفته شده بود. میلیونها تن از او حرف شنوی داشتند. در ماه اکتبر سوریه و مصر يك عهدنامه دفاع متقابل منعقد کردند. سوریه، کلید تسلط بر خاورمیانه، که از مدتها پیش گرفتار کودتاها، انقلابهای ناموفق و پارلمانهای ضعیف و پر از غوغاهای بیحاصل بود، خود را به ارباب قدرت مصر بست. حتی عربستان سعودی و یمن، با وجود رژیم سلطنتیشان، شیفته مصر شده بودند. در ۲۱ آوریل هردو کشور يك قرارداد اتحاد نظامی سه جانبه پنجساله با مصر امضا کردند. حلقه محاصره به دور اسرائیل تنگتر می شد. واشینگتن و لندن با وجود سیاست ضد امپریالیسم شدید مصر هنوز فکر می کردند که مناسبترین پاسخ غرب ملایمت و بردباری است. در تابستان ۱۹۵۶، شش سال پس از امضای آخرین قرارداد ترك مخاصمه توسط سوریه، وصول به يك صلح دائمی با اعراب از هروقت دیگر بعیدتر به نظر می رسید. دنیای عرب با وجود اختلافات میان کشورها، رقابت عراق و مصر، و عدم اطمینان شدیدی که ناصر در بعضی محافل به وجود می آورد، به جنبش درآمده بود. تانکهای سنگین ناصر در خیابانهای قاهره حرکت می کردند. پیشگوییهای ناصر درباره فتح و انتقام از صهیونیستها هر شب در هزاران قهوه خانه از رادیو شنیده می شد. در داخل مرزهای اسرائیل فداییانی که توسط ناصر فرستاده شده بودند، به حملات شبانه دست می زدند. در محافل دیپلماسی از عقاید ناصر پیروی می شد و همه خواستار دوستی او بودند. در اسرائیل برای نخستین بار عده ای احساس می کردند که زمان، که اعراب از مدتها پیش با لاف و گزاف ادعا می کردند به سود آنها کار می کند، واقعاً ممکن است به نفع آنها باشد. با گذشت تدریجی سال ۱۹۵۶ چنین می نمود که همه چیز به دلخواه ناصر است. او به سوی موفقیت راه می سپرد. آخرین سپاهیان انگلیسی در ۱۲ ژوئن از کانال سوئز عزیمت کردند. در ۲۳ ژوئن ناصر با ۹۹/۹۹ درصد آرا به ریاست جمهوری مصر انتخاب شد. ارتش مصر، که توسط کارشناسان روسی تربیت می شد، بیش از پیش کارآمد می شد. حتی سردی روزافزون امریکا نسبت به ناصر، در قاهره به عنوان نشانه ای در کامیابی سیاست ضد امپریالیستی مصر با خونسردی تلقی می شد. امنیت اسرائیل، که در سال ۱۹۴۸ - ۱۹۴۹ به قیمت گزاف تحصیل و بانهایت سرافرازی حفظ شده بود، تدریجاً به خطر می افتاد. پس از شش سال شمشیرهای دشمنان اسرائیل از هروقت دیگر درخشانتر و تصمیمشان برای انتقام کشیدن محکمتر شده بود. برای ملتی که جدامانده و از هر طرف بادشمنان آشتی ناپذیر احاطه شده بود، و علیرغم تحریم و راهبندان دریایی در راه آبادانی خویش تلاش می کرد، تهدید روزافزون مصر تحمل ناپذیر بود. هیچ ملتی نمی تواند برای همیشه در برابر تهدید انهدام بدون کوشش در نابود کردن دشمنی که قصد نابود کردن آن را دارد، زندگی کند.

تا ۱۹۵۶ اسرائیل تمام راههای ممکن برای همزیستی با اعراب را پیموده بود، و سازمان ملل متحد خود را در حفظ آن کشور به هر ترتیب ممکن، ناتوان نشان داده بود. مجمع عمومی و شورای امنیت مراکزی برای دفاع از منافع خصوصی

ملتها شده بودند. نظارت بر ترك مخاصمه مسخره‌ای بیش نبود. فداییان ناصر به اسرائیل رخنه کرده و نه تنها از غزه بلکه از سوریه نیز به آنجا نفوذ می‌کردند. هیچ‌جا امن نبود. بسیاری از اسرائیلیها همواره منتظر حملات ناگهانی و بیجهت در تاریکی بودند. قدرتهای بزرگ، بجز فرانسه، در جلب دوستی ناصر می‌شتافتند. انگلیسهای حسابگر کمال اشتیاق را به جلب رضایت ناصر با پیشنهاد «راه‌حلی» به زیان اسرائیل، نشان دادند. سران‌تونی‌ایدن نخست‌وزیر بریتانیا پس از ایراد نطقی که در ۹ نوامبر ۱۹۵۵ در تالار اصناف ایراد کرد، در پی گفت‌وگوهای محرمانه مصر و انگلستان، «ابتدا به ساکن» صلحی را که بر اساس واگذاری نگو به انگلستان باشد، پیشنهاد کرد. روسها مسلماً منظور نهایی از حمل اسلحه ساخت چکوسلواکی را به خاورمیانه می‌دانستند. امریکا نیز همین‌طور، ولی یاری مهمی در حل مناقشات از طرف مسکو و واشینگتن نمی‌شد. هیچ نوع دیپلماسی فایده‌ای به اسرائیل نمی‌رساند. سازمان ملل متحد از تضمین امنیت اسرائیل باز مانده بود. «همسلکان باختری» *The Concert of the West* و بلوک شوروی، با دشمنان اسرائیل معامله می‌کردند. سازشهای یکجانبه توسط اسرائیل بیفایده از کار درآمده بود. تماسهایی که در ۱۹۵۲ - ۱۹۵۳ با ناصر به عمل آمده بود به هیچ نتیجه‌ای منجر نشده بود. حتی سیاست خشن تلافی‌جویی در مرزها به شکست نزدیک می‌شد. این سیاست که تاحدی علیه سوریه و تا اندازه زیادی بر ضد اردن مؤثر واقع شده بود، در برابر مصر که در آن سوی شبه جزیره سینا قرار داشت، عقیم ماند. جنگ فرسایشی به میزان قابل ملاحظه‌ای برای اعراب موفقیت‌آمیز بود. انزوای روزافزون، مضیقۀ اقتصادی سخت که در نتیجۀ تحریم شدت یافته بود، بانگ انتقام اعراب، و بالاتر از همه عدم امنیت حاصل از حمله‌های فداییان اسرائیل را سخت به محاصره انداخته بود. جنگ فرسایشی اعراب کاسۀ صبر اسرائیل را لبریز کرده بود. اقتصاد اسرائیل از هم گسیخته شده بود. تجهیزات ارتشی از آن کشور دریغ شده بود، و امنیت و موجودیت آن مورد تهدید قرار گرفته بود. اسرائیلیها، که در محیطی آکنده از تهدید و تحریک می‌زیستند و کشورشان به صورت یک پادگان نظامی برای مقابله با حملات دشمن درآمده بود، در ۱۹۵۶ به مرحله تصمیم قطعی رسیدند. جنگ فرسایشی اعراب بسیار اثربخش بود زیرا اسرائیلیها را دچار وضعی کرده بود که تنها چاره‌شان عبارت بود از تلافی‌جویی شدید و باتمام قوا. در تابستان ۱۹۵۶ با وجود روش تعرضی ناصر، موازنۀ قدرت هنوز به نفع مصر برهم نخورده بود. اسرائیل تصمیم گرفته بود که نگذارد چنین عدم موازنه‌ای به وجود آید، زیرا که در آن صورت جنگ فرسایشی به جنگ تباه‌کننده تبدیل می‌شد.

یادداشتها

۱. *My Mission in Israel* (New York: 1951) مؤلف این کتاب، James G. McDonald که در آن هنگام سفیر ایالات متحده آمریکا در اسرائیل بود، در صفحه ۲۱۲ اثر خود می‌نویسد که اسرائیلیها وی را از اطمینان ملک عبدالله مطلع ساخته بودند:

يك ماه پیش از آنکه سازمان ملل متحد برای تأکید در بارهٔ بین‌المللی کردن اورشلیم رأی دهد، ملک عبدالله بارها اظهار تمایل کرده بود که به‌طور دائم با اسرائیل صلح کند. روشی تحقیرآمیز و طفره رفتن و مانع تراشیدن سایر اعراب در این راه، به او تذکر داده شده بود. اعراب در مورد اشغال فلسطین عربی توسط ملک عبدالله حسد می‌ورزیدند و تصمیم گرفته بودند که از هرگونه توافق میان او و اسرائیل جلوگیری کنند.....

۲. هرچند ارل برگر Earl Berger در کتاب *The Covenant and the Sword* (London: 1963), p. 48 Arab-Israeli Relations 1948-1956 اشاره می‌کند که بریتانیا مشتاق حل مسئله میان اسرائیل و اردن بود، جای شك باقی است، مخصوصاً پس از اینکه روابط انگلیس و مصر پس از سال ۱۹۴۹ رو به بدی نهاد. رجوع کنید به: Moshe Dayan, *Diary of the Sinai Campaign* (New York: 1966), pp. 20-21:

من آنچه را که ملک عبدالله مدتها پیش از کشته شدنش به من گفت، به خاطر می‌آورم: او گفت که حاضر است قراردادی با ما منعقد کند، اما نماینده انگلستان، کرکبراید [سر الکساندر کرکبراید Sir Alexander Kirkbride وزیر مختار انگلستان در عمان] با آن مخالف بود زیرا احساس می‌کرد که چنین قرار دادی به روابط مصر و انگلیس لطمه خواهد زد. متأسفانه کتاب خود کرکبراید، *A Crackle of Thorns* (London: 1956) هرچند که دلپذیر است، حاوی اطلاعات وافی نیست.

۳. تأثیر دامنه‌دار مهاجرت یهودیان تا پیش از ۱۹۵۶ کاملاً معلوم نشده بود؛ مسائل نژادی و اکنشی‌های کاملاً غیرقابل پیشبینی در داخل اسرائیل به وجود آورده بود. آنچه تشخیص داده شده بود اینکه همه تازمه مهاجران می‌بایست جذب و مستحیل شوند. به طرزی کاملاً غیر مترقب، اسرائیل به یک کشور شرقی تبدیل می‌شد اما نه آن گونه که صهیونیستها پیشبینی می‌کردند، یعنی نه با جذب در خاورمیانه.

۴. برگر در کتاب *The Covenant and the Sword*, p. 163 می‌نویسد که در بیانیه آباابان به عنوان شورای امنیت خسارت اسرائیل در نتیجه راه‌بندان به دهها میلیون پوند بالغ شده بود.

۵. همان کتاب، صفحه ۱۵۱. برگر برآوردهای مربوط به زیانهای مستقیم و غیرمستقیم راه‌بندان و تحریم را، که از ۵۰ میلیون دلار تا ۱۰۰ میلیون دلار بود، نقل می‌کند.

۶. موشه‌دایان در *“Israel's Border and Security Problems,” Foreign Affairs*, 33 (January 1955), 250-67; *Harper's* (March 1955), pp. 68-72. رجوع شود به: Lieutenant General John B. Glubb, “Violence on the Jordan-Israel Border,” *Foreign Affairs*, 32 (July 1954), 552-62. بحث در اینکه آیا سیاست اسرائیل «مؤثر» بود یا نه، مشکل است. و اثبات اینکه آیا سیاست مدارا ممکن بود مؤثر باشد نیز سخت است؛ اما سیاست اسرائیل، چه مؤثر بود و چه نبود، به حساب تمام اشخاص علاقه‌مند، بسیار گزاف بود.

۷. این قضیه به یکی از رسواییهای داخلی بزرگ اسرائیل که به «قضیه لاون *Lavon*» معروف بود و بیش از آنچه که مربوط به روابط مصر و اسرائیل باشد به رقابت‌های شخصی و روش‌های دولتی ارتباط داشت، تبدیل شد. رجوع شود به: John Kimche, “The Lavon Affair: Jewish Observer and Middle East Review, 13 No. 51, 11-14, 1954-1964,” کیمشه فقط شرحی مختصر در مورد قضیه‌ای می‌دهد که هنوز درباره آن توافق عقیده وجود ندارد، و این موضوع از واکنشی که نسبت به مطالعات هاگای اشد *Haggai Eshed* در ۱۹۶۵ ابراز شد، معلوم می‌شود.

۸. هیچ شغل بین‌المللی پرزحمت‌تر از شغل ناظر سازمان ملل بر ترك مخاصمه نیست. چندتن از ناظران پیشین درباره مرارتها و دردهای خود چیزهایی نوشته و مزاحمت‌هایی که درباره آرمانپرستی آنها حتی توسط موافقان بدگمان ایجاد شده است، ضمن سایر مطالب ذکر می‌کنند. رجوع شود به: Commander E.H. Hutchinson, *Violent Truce: A Military Observer Looks at the Arab-Israeli 1951-1955* (New York: 1956). همچنین یک فرد امریکایی است که چندان نظر خوشی با اسرائیلیها ندارد. بهترین کتاب که توسط یکی از ناظران برجسته‌تر به نام سپید برنز *E.L.M. Burns* نوشته شده (Toronto: 1962) *Between Arab and Israeli* است.

۹. دالس وزیر خارجه امریکا را ضمن سلاخ چیزها متهم کرده‌اند به اینکه با پی‌ریزی پیمانهای نظامی بی‌حاصل که فقط مبنی بر مبارزه با کمونیسم بود، در خاورمیانه را به روی روسیه گشود. هر چند شك نیست که روسیه در برابر پیمان بغداد به واکنش شدیدی دست زد، اما کندی این واکنش خیلی بیشتر جالب توجه است. رجوع شود به: *Walter Z. Laqueur, the Soviet Union and the Middle East* (New York: 1959).

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Book No.

Class No.

Copy

Vol.

Accession No.

733	21/6/64	733	21/6/64
733	21/6/64	733	21/6/64
733	21/6/64	733	21/6/64
733	21/6/64	733	21/6/64

دیباجه‌ای بر جنگ: بحران سوئز

ورود غیر منتظره جنگ میان اسرائیل و عربستان به عنوان نخستین درگیری میان دو کشور در تاریخ ۱۹۴۹-۱۹۵۰ میلادی به حساب می‌آید. در این جنگ، اسرائیل به کمک آمریکا و فرانسه، مصر را شکست داد و کنترل کانال سوئز را به دست آورد. این جنگ، نقطه عطفی در تاریخ منطقه به حساب می‌آید. در سال ۱۹۵۷، اسرائیل به درخواست آمریکا و فرانسه، به مصر حمله کرد و کانال سوئز را تصرف کرد. این حمله، به عنوان «عملیات کادش» شناخته می‌شود. در سال ۱۹۵۷، اسرائیل به درخواست آمریکا و فرانسه، به مصر حمله کرد و کانال سوئز را تصرف کرد. این حمله، به عنوان «عملیات کادش» شناخته می‌شود. در سال ۱۹۵۷، اسرائیل به درخواست آمریکا و فرانسه، به مصر حمله کرد و کانال سوئز را تصرف کرد. این حمله، به عنوان «عملیات کادش» شناخته می‌شود.

به منظور حصول اطمینان از برتری در منطقه خلیج فارس، اسرائیل به دنبال ایجاد یک اتحادیه با عربستان سعودی و عربستان یمن بود. این اتحادیه، به عنوان «اتحادیه عرب» شناخته می‌شود. در سال ۱۹۵۷، اسرائیل به درخواست آمریکا و فرانسه، به مصر حمله کرد و کانال سوئز را تصرف کرد. این حمله، به عنوان «عملیات کادش» شناخته می‌شود.

در سال ۱۹۵۷، اسرائیل به درخواست آمریکا و فرانسه، به مصر حمله کرد و کانال سوئز را تصرف کرد. این حمله، به عنوان «عملیات کادش» شناخته می‌شود. در سال ۱۹۵۷، اسرائیل به درخواست آمریکا و فرانسه، به مصر حمله کرد و کانال سوئز را تصرف کرد. این حمله، به عنوان «عملیات کادش» شناخته می‌شود.

در سال ۱۹۵۷، اسرائیل به درخواست آمریکا و فرانسه، به مصر حمله کرد و کانال سوئز را تصرف کرد. این حمله، به عنوان «عملیات کادش» شناخته می‌شود. در سال ۱۹۵۷، اسرائیل به درخواست آمریکا و فرانسه، به مصر حمله کرد و کانال سوئز را تصرف کرد. این حمله، به عنوان «عملیات کادش» شناخته می‌شود.

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. Book No.

Vol. Copy

Accession No.

943	21/6
733	6-2/64
217	

ورود غیر منتظر جمال عبدالناصر در صحنه سیاست مصر به عنوان نخست وزیر به جای محمد نجیب در آوریل ۱۹۵۴، نزد بسیاری از صاحب نظران نشانه تغییر مهمی در سیاست مصر به شمار نیامد. در بقیه آن سال علاقه بین المللی نسبت به نسل جدید و مسئول رهبران مصر، جلب شده بود. آنچه نظر اکثریت مردم را در قاهره به خود معطوف داشته و هرچیز دیگر را تحت الشعاع قرار داده بود، مذاکرات مصر بابریتانیای کبیر بود که در ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۴ با موفقیت پایان یافته بود. سرانتونی - آیدن به مجلس عوام انگلستان اطلاع داد که قراردادی برای تخلیه نیروهای انگلیسی بامصر امضا شده است. حتی با وجود این قرارداد ثبات رژیم ناصر در زیر فشار داخلی به هیچ وجه قطعی نبود. محافظه کاران، سیاستمداران حزب قدیمی وفد، و جمعیت اخوان المسلمین به ناصر و برنامه او چندان اهمیتی نمی دادند. در ۲۶ اکتبر اخوان المسلمین سوء قصدی را برای کشتن ناصر ترتیب داد. ناصر آن قدر بامشکلات داخلی روبه رو بود که نمی توانست دست به ماجرهای خارجی بزند. حتی در سال ۱۹۵۴ علایمی در دست بود که نشان می داد ناصر ممکن است به جست و جوی راه تازه ای برای شروع مبارزه های ضد امپریالیستی شدیدتری دست بزند. در زمستان ۱۹۵۴ - ۵۵ ناصر و شورای انقلاب به مطالعه طرقي که در محیط بین المللی در برابر آنها قرار داشت، مبادرت کردند. يك سیاست تهاجمی در خارج که هدف آن در دست گرفتن رهبری جهان عرب بود، ممکن بود مخالفت های داخلی را تضعیف کند.

به منظور تحصیل نقش جدید و بزرگی در صحنه جهانی، ناصر يك فلسفه جدید مبارزه جویانه ابداع کرد که براساس ناسیونالیسم عرب، بدگمانی نسبت به امپریالیسم و نفرت از صهیونیسم قرار داشت ولی طوری تنظیم شده بود که سوسیالیست های بیطرف را وارد صحنه بین المللی کند. انگلیسها با کمک ایالات متحده آمریکا از ناحیه کانال سوئز بیرون رانده شده بودند، اما اتحاد با امپریالیسم جدید آمریکا چندان لطفی نداشت. روسها هنوز عاملی دور دست و کم شناخته بودند، هرچند که ممکن بود مفید واقع شوند. ملتهای جدید آسیا از لحاظ ایدئولوژی جذاب بودند ولی چندان مایه وقدرتی نداشتند. اسرائیل، دشمن دیرین، علاقه صمیمانه ای به نزدیکی بامصر نشان می داد ولی دشمن داشتن اسرائیل بیش از دوست دانستن او مقرون به صرفه بود. برای منصرف کردن اعراب از رژیمهای قدیم خود، ناصر نه تنها می بایست سخت ضد امپریالیست باشد بلکه دشمن سرسخت اسرائیل نیز به شمار رود.

در زمستان ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵، مصر سیاست سختی را نسبت به اسرائیل در پیش گرفت و یهودیان متهم به جاسوسی برای اسرائیل را محاکمه و دو تن از آنان را به اعدام محکوم کرد و از مراقبت برمرز مصر و اسرائیل [برای جلوگیری از هجوم اعراب] کاست و نسبت به اقدامات آزمایشی اسرائیل برای صلح رفتار سردی در پیش گرفت. نتیجه مورد انتظار آزاد گذاردن مرز عبارت بود از حمله اسرائیل به غزه در ۲۸ فوریه، و این پاسخ مستقیمی بود به حمله‌های تروریستی مجدد مصر. در اکتبر ۱۹۵۵ ناصر ادعا کرد که در آن لحظه مخصوص (در ۲۸ فوریه)، بود که مصر سیاست جدید را پیش گرفت - سیاستی که مستقیماً به معامله اسلحه با چکوسلواکی انجامید. او گفت: «۲۸ فوریه ۱۹۵۵ برگشتگاه بود. این مصیبت زنگ خطر بود. ما فوراً به آزمایش اهمیت صلح و موازنه قدرت در این منطقه دست زدیم.»^۲

صالح سالم وزیر ارشاد ملی گزارش داد که در هنگام حمله اسرائیل به غزه، مصر فقط شش هواپیمای نظامی قابل استفاده، مهمات تانک برای يك ساعت، و شصت تانک داشت که همه محتاج تعمیر بودند؛ توپخانه هم وضع اسفانگیزی داشت و پیاده هم به کمبود اسلحه کوچک دچار بود. برای آشکار ساختن احتیاجات نظامی مصر به حمله اسرائیل بر غزه نیازی نبود، و اگر قاهره تمایلی به صلح داشت، این حمله مانع نزدیکی مصر و اسرائیل نمی‌شد.

در همان هنگام که ناصر و شورای انقلاب از اسرائیل دور می‌شدند، به سوی بیطرفی نوین می‌گراییدند. پیمان بغداد که به دست جان فوستردالس ترتیب یافته بود، محکوم شد و مصریها به طرزی روزافزون از اتحاد با غرب بدگویی می‌کردند. بنابراین پیمان ۲۴ فوریه عراق و ترکیه به نظر مصریها معارضه‌ای علنی برضد نفوذ و حیثیت مصر به شمار می‌رفت. سوریه، عربستان سعودی و مصر در پاسخ به بیوفایی عراق در ۶ مارس پیمانی را امضا کردند که به موجب آن عبدالحکیم عامر وزیر جنگ مصر فرماندهی مشترک قوای سه کشور را عهده‌دار می‌شد. عربستان سعودی از لحاظ ایدئولوژیکی متحد مصر محسوب نمی‌شد، ولی هر دو کشور عراق را دشمن مشترك خود می‌دانستند. يك هفته بعد بریتانیا به پیمان بغداد پیوست، و بدین گونه يك وضع «دو قطبی» در خاورمیانه به وجود آمد.

در ماههای فوریه و مارس تغییر برگشت ناپذیری در سیاست مصر به وجود نیامد و واشینگتن و لندن هر دو قرارداد با قاهره را کاملاً ممکن و مسلماً مورد تمایل می‌دانستند. تماسهایی میان مصریها و «اولین شکبورگ» Evelyn Shuckburgh کارشناس انگلیسی منطقه در مورد احتمال الحاق مصر به يك پیمان غربی، صورت گرفت. واشینگتن در برابر مخالفت ناصر با پیمان بغداد در مورد عاقلانه بودن شرکت امریکا در پیمان بغداد به شك افتاد. در اسرائیل در این باره که آیا برای تثبیت مناسبات مصر و اسرائیل روش سخت یا ملایمی لازم است، بحث ادامه یافت. در اورشلیم، که حتی صلحجوترین افراد طرفین هم میانه خوبی بایکدیگر ندارند، احساسات آرامش طلبانه وجود نداشت؛ اما نخست وزیر، موشه شاروت، معتقد بود که تندرروی زیاده از حد عاقلانه نیست. آنگاه در ماه آوریل ناصر به باندونگ پرواز کرد و در آنجا مجذوب بیطرفی و امکان دریافت اسلحه از بلوک شوروی شد.

پس از بازگشت ناصر از محیط گیرای باندونگ، گرایش نامعلوم ولی محسوس ناصر به سیاست جدید تسریع شد. در ماه مه دانیل سولود Daniel Solod سفیر کبیر شوروی، خبر امکان مبادله برنج و پنبه را با اسلحه شوروی و نیز علاقه شوروی را به پروژه سد اسوان، با خود از مسکو آورد. در ماه ژوئن مصر از امریکا

و بریتانیا تقاضای اسلحه کرد، هرچند که انتظار پاسخ مثبت را نداشت. غرب هنوز به حفظ وضع تسلیحاتی موجود در خاورمیانه عربی مایل بود. وقتی که این تقاضا رد شد، ناصر آن را دلیل براین دانست که تنها شرق نسبت به احتیاجات مصر همدلی دارد. وقتی که دیمتری شپیلوف *Dimitri Shepilov* در ماه ژوئیه وارد قاهره شد تا زمینه کار را محکم کند، ناصر مصر را کاملاً به سیاست جدید وابسته ساخت، اما این وابستگی نقض ناشدنی نبود و بیگانگی کامل از غرب لزومی نداشت. در ماه اوت دالس وزیر خارجه آمریکا راه حل جدیدی برای اصلاح مناسبات مصر و اسرائیل پیشنهاد کرد. این راه حل با پروژه استفاده از رود اردن مربوط بود و براساس قطعنامه سازمان ملل در ۱۹۴۷ در مورد تقسیم فلسطین قرار داشت. قاهره هیچ رغبتی به این پیشنهاد نشان نداد. مذاکراتی براساس پیشنهاد بریتانیا بین شکبورگ و محمود فوزی وزیر خارجه مصر در قسمت عمده سال ۱۹۵۵ ادامه یافت، ولی قاهره فقط نقش مستمع را ایفا می کرد. بدین گونه ناصر تمام راهها را باز نگاه داشت، هرچند که به نتایج کوششهای انگلیس و آمریکا امیدی نداشت. در ۲۷ سپتامبر ناصر قرارداد تسلیحاتی مصر و چکوسلواکی را بر ملا ساخت. در ماه اکتبر قرارداد ترك مخاصمه مصر و اسرائیل که در ماه سپتامبر چهار روز پس از حمله اسرائیل به خان یونس پذیرفته شده بود، در نتیجه يك رشته از حمله ها و حمله های انتقامی نقض شد. فداییان عملیات وسیعی را از باریکه غزه و پایگاههای واقع در اردن، سوریه و لبنان آغاز کردند. سیاست مبارزه جویانه مصر نسبت به صهیونیستها شدیدتر شده بود. در ۱۱ اکتبر اتحادیه عرب، به رهبری مصر، تصمیم مربوط به طرح رود اردن را که به دست جانستن تهیه شده بود، به تأخیر انداخت. ابتکار آمریکا برای فراهم ساختن زمینه تثبیت اوضاع در خاورمیانه، شکست خورده بود. در ۲۰ اکتبر مصر و سوریه يك معاهده دفاع متقابل امضا کردند که دمشق را سخت به اردوی ناصر می پیوست. در ۹ نوامبر پیشنهادهای دقیق ایدن برای حل مسائل فیما بین اسرائیل و مصر بدان گونه که منظور نظر او بود پیشرفت نکرد و ناصر و ایدن هر دو را ناراضی ساخت. در واشینگتن علی رغم مخاصمه روزافزون ناصر، دالس نومید نشد. در ۱۳ دسامبر به کنگره گفت که ایالات متحده آمریکا سازش صلح آمیز را در خاورمیانه ترجیح می دهد. در ۱۶ دسامبر ایالات متحده آمریکا و بریتانیا به رسم آزمایش پیشنهاد کردند که حاضرند برای ساختن سد اسوان به مصر وام بدهند. گرچه در سال ۱۹۵۵ جهت سیاستهای جدید ناصر از غرب برگشته و به سوی بیطرفی گراییده بود، به همان سستی سابق باقی مانده ولی هنوز نگسسته بود.

معهدنا بریدن قطعی از غرب در هر لحظه ممکن به نظر می رسید. در اواخر فوریه سلوین لوید وزیر خارجه انگلستان وارد قاهره شد، به این امید که با ناصر تفاهم یابد. در اول مارس لوید در يك جلسه مذاکره با ناصر تأکید کرد که با وجود دور شدن اعراب از غرب و کاهش نفوذ بریتانیا، لااقل «ما هنوز ژنرال گلوب و لژیون عرب را داریم.»^۳ اما ناصر، گویا با نهایت خوشحالی، به او گفت که ملك حسين پادشاه اردن ژنرال باگوت گلوب را چند لحظه پیش از ریاست ستاد لژیون عرب معزول کرده است. گرچه ناصر لوید را مطمئن ساخت که عزل گلوب نتیجه اقدام او نبوده است، اما بدون شك او از انهدام ناگهانی نفوذ بریتانیا در اردن شادمان بود. لوید به لندن بازگشت در حالی که معتقد شده بود ناصر دیکتاتور غیر مسئول و لجوجی است که هدف قطعیش تخریب نفوذ بریتانیا در خاورمیانه است، حتی به قیمت زیان رساندن به ثبات منطقه. در ۱۴

مارس کریستیان پینو *Christian Pineau* وزیر خارجه فرانسه وارد قاهره شد تا یکبار دیگر در عادی کردن روابط فرانسه و مصر، که در نتیجه پشتیبانی ناصر از شورشیان الجزایر تیره شده بود، بکوشد. گرچه متقابلاً وعده‌هایی داده شد، پینو با این خاطره به فرانسه بازگشت که به ناصر نمی‌توان اطمینان کرد، و این خاطره بزودی درست از کار درآمد. کمک مصر به الجزایریها روبه افزایش نهاد. کوشش پینو يك ناکامی سیاسی و يك عدم موفقیت فاحش در جلب نظر مساعد ناصر بود.

غرب بانهایت اکراه از ناصر قطع امید کرد. آخرین گسست مناسبات برسر مسأله‌ای روی داد که به هیجان مربوط به قرارداد تسلیحات، عزل گلوب، و جنگ الجزیره افزوده شده و کدورت‌های موجود را شدیدتر کرده بود. هیچ‌يك از دیپلمات‌ها توجه زیادی به سداسوان، که به محبوبترین پروژه‌های ناصر تبدیل شده بود، نداشت. این سد نه تنها ۲ میلیون جریب براراضی مزروع می‌افزود، بلکه از حیث عظمت با ابنیه بزرگ دوران فراغنه برابری می‌کرد. در ۹ فوریه ۱۹۵۶ بانک بین‌المللی موافقت کرد که ۲۰۰ میلیون دلار به دولت مصر وام دهد، مشروط بر اینکه امریکا نیز ۵۶ میلیون دلار و انگلستان ۱۴ میلیون دلار وام بپردازند و خود دولت مصر هم پرداخت ۷۰۰ میلیون دلار را تعهد کند. در بحبوحه سردی روابط میان واشینگتن و قاهره، دالس به سفیر مصر در واشینگتن گفت که در این جریان معامله دیگری نباید در بین باشد؛ یابه عبارت دیگر روسها نباید برای شرکت در این کار دعوت شوند. ناصر پاسخی نداد. در اول آوریل اعلام کرد که پیشنهاد شوروی را رد نکرده است. دیگر امیدی به وام دادن امریکا نمی‌رفت.

در همان اوان ایالات متحده امریکا به پیمان بغداد نزدیکتر شد و در ۱۹ آوریل ارتباط نظامی با آن برقرار کرد. مصریها، سعودیها و یمنیها دو روز بعد يك پیمان اتحاد نظامی امضا کردند. در ماه آوریل ناصر معادل ۲۰۰ میلیون دلار محصول پنبه‌ای را که هنوز کاشته نشده بود، به عنوان وثیقه‌ای برای معامله اسلحه از بلوک شوروی، تعیین کرد. او به تعیین بودجه‌ای توسط دولت مصر برای سد اسوان، ذی‌علاقه به نظر نمی‌رسید. در ۶ مه قراردادی برای هماهنگ ساختن ارتشهای مصر و اردن، به امضار رسید. تقسیم خاورمیانه به دو اردوی مخالف تسریع شد، و عراق بیش از پیش از سایر کشورهای عرب جدا می‌شد. رهبران غرب به خط‌مشی جدید ناصر بانظر بدبینی می‌نگریستند.

اتکای روزافزون مصر به پشتیبانی شوروی سرانجام برای دولت جمهوریخواه در واشینگتن که مدتها از روش مصر رنج می‌کشید، تحمل‌ناپذیر شده بود. لوید با این اعتقاد که ناصر مایه تهدید است، به لندن بازگشته بود. پینو بزودی پس از بازگشت از قاهره دورویی ناصر را دریافته بود. مبارزه‌جویی ناصر در واشینگتن ممکن بود موجه تلقی شود ولی همدستی او با کمونیسم قابل اغماض نبود. در ۱۹۵۶ واشینگتن اوضاع دنیا را باعینك سرخ می‌نگریست، و اینك ناصر زیاده از حد سرخ می‌نمود. دالس از کمک تسلیحاتی شوروی به مصر و دیپلماسی بیطرفی ناصر چنین استنباط کرد که مصر هرگز امید او را از لحاظ گرایش به غرب برنخواهد آورد. در ۱۶ مه مصر چین سرخ یعنی آن غول بزرگ کمونیسم را به رسمیت شناخت. در آن هنگام دیگر دلیلی وجود نداشت که چرا دولت امریکا باید ۵۶ میلیون دلار در کشوری سرمایه‌گذاری کند که سیاستهای بین‌المللی و داخلیش در جهتی سیر می‌کرد که برای مصالح امریکا زیان‌خیز بود. دالس همچنین تاحدی مطمئن بود که اگر ایالات متحده امریکا پیشنهاد وام را رد می‌کرد، روسیه

با وجوه لازم پا پیش نمی گذاشت.

مصریها کاملاً از عقیده دولت امریکا آگاه بودند. در ماه ژوئن سفارت مصر در واشینگتن به قاهره گزارش داد که پیشنهاد وام امریکا گویا از اعتبار افتاده است. یوجین بلاک رئیس بانک بین المللی نیز به مصریها خاطرنشان ساخت که وام بانک منوط است به وام انگلیس و امریکا. ناصر ظاهراً گمان می کرد که روسیه نخواهد توانست بدون تضعیف حیثیت خود در خاورمیانه، از کمک به او دریغ کند. در اوایل ژوئیه مصریها تصمیم گرفتند که رسماً از امریکا تقاضای وام کنند، و در این کار ضرری نمی دیدند. در ۱۲ ژوئیه ناصر قاهره را به قصد بلگراد ترك کرد تا مذاکرات خود را با مارشال تیتو و جواهر لعل نهرو آغاز کند. در ۱۷ ژوئیه سفیر مصر در واشینگتن، احمد حسین، رسماً تقاضای وام کرد.

احمد حسین ناچار بود برای دریافت جواب امریکا دو روز منتظر بماند. در ۱۹ ژوئیه ایالات متحده امریکا با اشاره به بی میلی مصر برای تعیین بودجه جهت سد اسوان، پیشنهاد وام خود را پس گرفت. لحن یادداشت توهین حساب شده ای نسبت به مصر بود. در ۲۰ ژوئیه انگلستان نیز با جواب خشکی به امریکا تأسی کرد. سه روز بعد بانک بین المللی تصمیم مربوط به ۲۰۰ میلیون دلار وام را لغو کرد. همان گونه که دالس پیشبینی کرده بود، شپیلف وزیر خارجه شوروی در ۲۱ ژوئیه اعلام کرد که اتحاد جماهیر شوروی هیچ گونه قصد فوری برای کمک به پروژه ندارد. به این ترتیب امیدی برای ساختن سد اسوان باقی نمی ماند. غرب با امتناع از دادن وام خواسته بود مخصوصاً سزای لاس زدن با شرق را به ناصر بفهماند. معیناً ناصر کورانه رفتار نکرده بود.

در نخستین نیمه سال ۱۹۵۶ برگرفته شدن پشتیبانی غرب از مصر در قاهره پیشبینی شده بود؛ در حقیقت ناصر فرصتی یافته بود تا امتناع نهایی غرب را از دادن وام بهانه موجهی برای ملی کردن کانال سوئز قرار دهد، و فکر این کار را از مدت زمانی پیش کرده بود. در سال ۱۹۵۴ موضوع ملی کردن تحت بررسی قرار گرفته بود. در ۱۵ دسامبر مصر از شرکت کانال سوئز يك رشته تقاضاهای مالی واداری کرده بود. ولی تا ژوئن ۱۹۵۶، وقتی که کانال سوئز از آخرین قسمت سپاهیان مصر تخلیه شد، فرصت مناسب و بی دردسری برای ملی کردن کانال دست نداده بود. تا آن هنگام بر اثر ورود روسها به معرکه، موازنه بین المللی در خاورمیانه تغییر کرده بود. با حمایت پشت پرده روسها هم ملی کردن کانال سوئز ممکن بود و هم اجرای پروژه اسوان. امتناع انگلیس و امریکا از وام دادن به مصر به سبب نفرت آنها از استقلال مصر، زمینه احساساتی را کاملاً فراهم می ساخت. در ماه ژوئن ناصر با دکتر مصطفی هفینائویی، که به جنبه های عملی ملی کردن شرکت کانال سوئز کاملاً وارد بود، به ملاقات و مذاکره پرداخت. ناصر حین پرواز از بلگراد به مصر همراه بانهری، در مورد امکان ملی کردن کانال با وی مذاکره کرد اما به قصد نهایی خود در آن باره اشاره ای نکرد.

در ۲۶ ژوئیه، چهارمین سالگرد انقلاب افسران آزادیخواه، ناصر در میدان آزادی اسکندریه در برابر جمع کثیری به سخنرانی پرداخت. پس از شرح مذاکرات خود بابریتانیا و ایالات متحده امریکا، رشته سخن را به کانال سوئز کشاند و بارها به فردینان دلسپس، سازنده آن، اشاره کرد. آنگاه نکته اصلی را که ناگهان مثل بمب صدا کرد، بر زبان راند، و آن ملی شدن کانال سوئز بود که درآمد آینده آن می-بایست به مصرف ساختمان سد اسوان برسد. بدین گونه مصر در برابر مخالفت غرب واکنش کرد و مصریها انتقام خود را کشیدند. آن شب ملی شدن کانال سوئز

که خبر آن پیوسته از رادیوی صوت العرب پخش می‌شد، در خاورمیانه موجی از شادی پدید آورده بود. یکبار دیگر ناصر روی دست امپریالیستها زده و گردانندگان سیاست را در جهان غرب مات کرده بود.

واکنش ملی شدن کانال سوئز در انگلستان نیز موجی از احساسات برانگیخت. در لندن ایدن هنگام صرف شام باملك فيصل دوم پادشاه و نوری السعید نخست‌وزیر عراق خبر ماجرا را شنید. هم‌عراقیها و هم‌انگلیسها خطر را تشخیص داده بودند. ۵

چون این خبر در لندن انتشار یافت، انگلیسها سابقه عمل ملی کردن يك شركت خارجی را که تقریباً سنت شده بود و هیچ تازگی نداشت، از مد نظر گذراندند و تقاضای انتقام فوری کردند. وضع فعلی شرکت کانال سوئز و حاکمیت مصر در میان بحثهای مختلف که چرا يك نفر باید بريك شاهراه حیاتی که کشورهای مشترك المنافع را به هم مربوط می‌سازد مسلط باشد و چرا کار يك مبارزه طلبی فاشیستی باید به آنجا بکشد که نظم و قانون را در خاورمیانه به هم بزنند و به حریم مقدس قراردادهای بین‌المللی بیحرمتی کند، در درجه دوم اهمیت قرار گرفت. در شش سالی که از جنگ فلسطین گذشته بود، تسلط انگلستان بر خاورمیانه پیوسته از طرف مصر تضعیف شده بود. عمال مصر در سراسر خاورمیانه برای تخلیه آن منطقه از قوای انگلیسی به مواضع مشغول بودند. اما گرچه امپراتوری بریتانیا قدرت سابق را نداشت، این گستاخی را نمی‌توانست تحمل کند. ایدن تصمیم گرفته بود که نگذارد ناصر کانال سوئز و همراه آن آخرین حیثیت بریتانیا در جهان عرب را «بدزدد». او بابه‌خاطر آوردن نتایج مصیبتبار سازگاری تمکین‌مانند در دهه ۱۹۳۰ فکر کرد که وقت عمل فرارسیده است. به سبب تصرف یکجانبه و بدون مذاکره يك شاهراه آبی بین‌المللی توسط ناصر، ایدن با اطمینان خاطر احساس کرد که هم‌حق به‌جانب او است و هم عقاید بین‌المللی از او پشتیبانی خواهد کرد.

در ۲۷ ژوئیه ایدن به مجلس عوام اطلاع داد که بریتانیا مشاوره با سایر ملتها را آغاز کرده است. ملت دیگری که بیش از همه در این ماجرا دخیل بود فرانسه بود، بیشتر نه به علت بستگی تاریخی فرانسه با کانال سوئز بلکه به سبب نفرت فرانسه از حمایتگری مصر نسبت به شورشیان الجزایر. در پاریس آخرین امیدهای ضعیف به تفاهم با ناصر بزودی پس از بازگشت پینو از قاهره در ماه مارس، نابود شده بود. ملی شدن کانال زمینه را برای دستاویز موجهی جهت خرد کردن ناصر آماده کرده بود. جنگ سخت و وحشیانه الجزایر، که چندان مفهومی برای دوستان فرانسه نداشت و غالباً در خود فرانسه مورد مخالفت بود، موانع و مرارتهای بسیار به بار آورده بود. ارتش فرانسه و غیرنظامیان مبارزه‌جوی آن کشور خود را پیوسته مورد سوء تفاهم می‌یافتند و معتقد بودند که کوششهایشان توسط متحدان خودشان خنثی می‌شود و مبارزه‌شان با ستیزه‌جویی «بیطرفها»ی عرب به رهبری ناصر، نتیجه معکوس به بار می‌آورد، و ناصر هم در پناه بعد مسافت و مصونیت سیاسی از هر آسیبی محفوظ بود. دولت گی‌موله می‌خواست ضربت خود را بزنند و فوراً هم بزنند. انگلیسها با اعمال قدرت مخالف نبودند، اما نخستین پیامها از واشینگتن نشان می‌داد که نگرانی امریکاییها درباره کودتای ناصر چندان شدید نیست.

وقتی که پینو و ایدن برای مذاکرات فوری سه‌جانبه با ربرت مورفی امریکایی ملاقات کردند، به تحقیق دانستند که امریکا از عمل ناصر نگران است

ولی نمی‌خواهد به هیچ‌گونه اقدام فوری و علنی مبادرت کند. این روش برای پینو و ایدن به قدر کافی مثبت نبود. تقریباً از همان ابتدا اتحاد غرب نمودار نفاق بود. حتی در ۲۹ ژوئیه، در جریان پیشرفت مذاکرات سه‌جانبه دریا سالار نومی *Nomy* فرانسوی بارؤسای نظامی بریتانیا ملاقات کرد تا صورتی از منابع نظامی موجود انگلیس و فرانسه برای عملیات نظامی تهیه کند. بزودی معلوم شد که عملیات نظامی باید هنوز مسبوق به مقداری مذاکره باشد. اعزام فوری يك نیروی نظامی اصلاً موضوع نداشت. دستگاه نظامی بریتانیا به طرز اسفانگیز برای ورود به يك ماجرای جدی علیه مصر ناآماده بود، و حتی فرانسویان نیز به مدتی وقت احتیاج داشتند. دوران طلایی تهدید به اعزام ناو جنگی و به توپ بستن ساحل يك کشور، سپری شده بود؛ ترساندن مردم با شلیک چند گلوله از دریا دیگر ممکن نبود؛ به علاوه مصریها به موجب قراردادهای تسلیحاتی خود به جت جنگنده مجهز شده بودند و گلوله‌های انگلیسی جز به هدر دادن مهمات فایده‌ای نداشت. پس بهتر این بود که انگلیسیان و فرانسویان اعتراض خود را به مرحله دیپلماتیک محدود سازند و در ضمن چنین وانمود کنند که از پشتیبانی امریکا برخوردارند، و در ضمن يك ستاد مشترك از دو کشور به تهیه‌های نظامی برای اعزام قوا مبادرت جوید.

در اسرائیل قضیه کانال اضطراب روزافزونی درباره تهدید مصر ایجاد کرده بود. به محض انجام معامله تسلیحاتی مصر و چکوسلواکی، مردم اسرائیل گویی روی بمب ساعت شمار زندگی می‌کنند. گرچه هجومهای فداییان از غزه به کندی گراییده بود، مصریها هیچ‌گونه تمایلی به تعویق انداختن جهاد نشان نمی‌دادند. گسترش اسلحه شوروی در مرز اسرائیل اضطراب و بلا تکلیفی روزافزون مقامات عالی اسرائیل را تشدید می‌کرد. جز در صورتی که از تهاجم احتمالی مصر جلوگیری می‌شد، اسرائیل ناچار می‌بایست در برابر دهانه توپ زندگی کند. سیاست حملات انتقامجویانه جز اینکه وضع را وخیم‌تر کند و تهدیدها و تحریمهای مصر را شدیدتر سازد، نتیجه‌ای نداشت. تنها چاره اسرائیل دست زدن به يك جنگ پیشگیر بود. سازمان ملل متحد چندان کاری نمی‌توانست بکند. در ماه ژانویه و آوریل داگ همرشولد دبیرکل سازمان ملل متحد از خاورمیانه بازدید کرده و به نیویورک بازگشته بود در حالی که بیش از آنچه که نسبت به ترس اسرائیل همدردی داشته باشد، از روش آن خشمناک بود. ۶ انگلیسها و امریکاییها علی‌رغم اعمال ناصر، به مشکلات اسرائیل چندان توجهی نکرده بودند. معینا بحران سوئز راه را برای يك جنگ پیشگیر علیه ناصر توسط انگلیس و فرانسه و حتی توسط اسرائیل بانظر مساعد آن دو کشور، باز کرده بود. گرچه روش بریتانیا همچنان مبهم بود، اسرائیلیها می‌دانستند که فرانسه متحد احتمالی آنهاست، زیرا که فرانسویها در نهان به طریقی عملی دوستی خود را با اسرائیل، نشان داده بودند. ۷ همکاری فرانسه و اسرائیل در حساسترین رشته علمی که عبارت بود از تحقیقات اتمی، آغاز شده بود. در ۱۹۴۹ پروفیسور پرن *Perrin* فرانسوی دریافت که پروفیسور دستروفسکی *Dostrovski* اسرائیلی طریقه‌ای برای ساختن آب سنگین کشف کرده است. تماس فرانسه و اسرائیل ادامه یافت. در ابتدای سال ۱۹۵۳ فرانسه این طریقه را به موجب يك قرارداد سری که بسیاری از مؤسسات هسته‌ای فرانسه را به روی اسرائیل می‌گشود، تحصیل کرد. تا آن هنگام تماس فرانسه و اسرائیل در بسیاری از رشته‌ها برقرار شده بود. نخستین اقدامات برای عقد يك قرارداد کلی توسط سه دیپلمات جوان اسرائیلی در پاریس، به عمل آمد.

این دیپلماتها دیوون *Divon*، آونی *Avni*، و شهلوش *Sheloush* نام داشتند و محرمانه در کافه‌ای در بوادبولونی *Bois de Boulogne* ملاقات می‌کردند تا برنامه‌ای برای همکاری در امور بازرگانی، علمی و نظامی تنظیم کنند. در آن هنگام دوستی فرانسه چندان معلوم نبود. وزارت خارجه فرانسه براساس سابقه و سنت طرفدار اعراب بود، و فرانسه هنوز امیدوار بود که مقام بخصوصی در سوریه به‌دست آورد و موقع خود را برای همیشه در افریقا حفظ کند. چپ‌روان فرانسوی از زمان قضیه دریفوس احساسات دوستانه‌ای نسبت به یهودیان داشتند، از اقتصاد سوسیالیستی اسرائیل خوششان می‌آمد، و به‌سبب مبارزه مشترکشان در زمان جنگ برضد نازیها، با آنان پیوند مشترک داشتند. به‌تدریج که روابط فرانسه و اعراب به‌تیرگی گرایید، در دست راستیها نیز نوعی همدلی برای اسرائیلیها در برابر اعراب، به‌وجود آمد. ارتش فرانسه خاطراتی هم از تیپ یهودیان در جنگ دوم داشت و هم از اعضای مقاومت یهود در برابر آلمانها. بالاتر از همه آنکه فرانسویان وقایع محله یهودیان ورشو و اطاقهای گاز را به‌یاد داشتند. معینا مهمترین عامل در احساسات فرانسویان، تأثیر تیرگی مناسبات فرانسه و اعراب بود. نخستین تماسهای ثمربخش بین موشه‌دایان و ژنرال گیوم در مورد مشکلات تسلیحاتی اسرائیل صورت گرفت. ولی گرچه فرانسویان در مورد مشکلات دایان با او همدردی می‌کردند، هیچ‌گونه تغییر حقیقی در سیاست فرانسه حاصل نشد. مبادلات فرهنگی و بازدیدهای دریایی در ۱۹۵۳ صورت گرفت و آشنائی توأم با محبت اسرائیل با شالوده قدرت نامرئی در فرانسه، روبه‌افزایش می‌رفت. اما مهمترین گام در این راه باورود پی‌یر اوژن ژیلبر *Pierre-Eugène Gilbert* دومین سفیر فرانسه در اسرائیل، برداشته شد. وزارت خارجه اسرائیل تازه به اورشلیم منتقل شده بود، و اسرائیلیها دوستی مشتاقانه ژیلبر را بسیار مسرت بخش یافتند و از آن پس احتمالات دوستی بافرانسه بانظر وسیعتر و دقیقتری مورد بررسی قرار گرفت. در پاریس اسرائیلیها درهای بیشتری را به‌روی خود گشوده یافتند. دایان به‌چند سفرکه به مذاکرات ثمربخشتری باژنرال گیوم انجامید، مبادرت کرد. بسیاری از افراد متنفذ، مخصوصاً در میان نظامیان، مایل بودند که باهمدردی بیشتری به‌سخنان اسرائیلیها گوش دهند. فرانسه در حال کشف اسرائیل بود و همبستگیهای زمان جنگ و دوستیهای دیرین را به‌یاد می‌آورد. مذاکرات خصوصی به‌پذیرایی عمومی از دایان به‌هنگام دیدار رسمی او از پاریس در اوت ۱۹۵۴، انجامید. در نوامبر ۱۹۵۴ الجزایریمها جنگ استقلال خود را آغاز کردند. بعداً در همان سال فرانسه سفارش اسرائیل را برای خرید جنگنده‌های اوراگان *Ouragan* و میستر - ۲ *Mystère* پذیرفت. گرچه درهمبستگی بافرانسه مشکلات آشکاری برای اسرائیل وجود داشت که یکی از آنها بی‌ثباتی کابینه فرانسه بود، اسرائیلیها در ۱۹۵۴ تصمیم گرفتند که به‌این همبستگی متکی شوند. وقتی که دیومدکاترو *Diomède Catroux*، وزیر هواپیمایی فرانسه، قرارداد مربوط به فروش هواپیماهای جنگنده را امضا کرد، اسرائیل در حقیقت يك قدم به‌جلو رفته بود. پی‌یرمهندس‌فرانس نخست‌وزیر فرانسه با اسرائیل همدلی داشت، ولی تماسهای اسرائیل با ژنرالها و مقامات دائمی فرانسه نیز بسیار مهم بود. وقتی که داویدبن-گوریون به‌جای لاوون وزیر دفاع شد، فوراً از پیشنهاد شیمون‌پرس مدیرکل آن وزارت مبنی براینکه باید از تماسهای بافرانسه بهره‌برداری کرد، استقبال کرد. گرچه در فوریه ۱۹۵۵ ادگارفور جای مهندس‌فرانس را گرفت، اسرائیلیها دوستان بیشتری در پاریس پیدا کردند. پرس بافهرست

مفصلتری از سفارشات وارد پاریس شد و مورد استقبال ژنرال کوئنیگ، وزیر جدید دفاع، قرار گرفت. بعداً دایان، همراه باتولکفسکی از نیروی هوایی اسرائیل، به پاریس آمد تا دنباله کار پرس را بگیرد. اسرائیلیها بزودی موریس بورژ-مونوی *Maurice Bourges-Maunory* وزیر کشور فرانسه و آبل توماس *Abel Thomas* رئیس دفتر او را دوستان ذیقیمت خود یافتند. هردو بر اثر یاری مصر به شورشیان الجزایر، بامصر خصومت یافته بودند. گرچه در دولت فرانسه، مخصوصاً در وزارت خارجه، کسانی بودند که هنوز از کوشش برای ترغیب ناصر به تعدیل روش مبارزه جویانه خود منصرف نشده بودند، برای «عقابهای» فرانسه چنین کوششی در حکم تمکین بود. اینها با سیاست تلافیجویانه اسرائیل کاملاً موافق بودند و هرچه می توانستند برای آن کشور می کردند. در ۱۹۵۵ ژنرال گوئنیگ با فروش تانک به مصر در صورتی که از عین همین معامله با اسرائیل امتناع شود، مخالفت کرد، و پس از کشمکش بسیار بین وزارت خارجه و وزارت دفاع، توانست نظر خود را پیش ببرد. بعد از مداخله او، برای مصر محمولات کمتری فرستاده شد. معهدا همدلی فرانسه تا آن زمان بیش از آنچه که به کمک جدی نظامی بینجامد، به تماسهای بیشتری منتهی شده بود. معامله اسلحه مصر و چکوسلواکی در ماه سپتامبر، این وضع را عوض کرد.

دایان، و پس از او پهرس، وارد پاریس شدند تا نه تنها اهمیت معامله با اسرائیل را تشریح کنند، بلکه میزان همکاری ناصر با شورشیان الجزایر را نیز آشکار سازند. در ۲۵ اکتبر موشه شاروت نخست وزیر اسرائیل نیز وارد فرانسه شد. هرچند ژنرال کوئنیگ از کابینه رفته بود، ولی جانشین او در دولت موله، ژنرال بیوته *Billottee*، به همان اندازه نسبت به اسرائیل همدلی داشت. معهدا وزارت دفاع عمل مستقل از وزارت خارجه را مشکل می یافت و مجبور بود که محدودیتهای اعلامیه سه جانبه و سیاست امریکا را در نظر بگیرد. با این حال ترتیباتی برای حمل دوازده هواپیمای دیگر اوراگان و دوازده فروند جنگنده جدید میستر - ۴، داده شد. این شروع کار بود، ولی اقدام دیگری نشد. در ۲ نوامبر بن-گوریون پست نخست وزیری را تحویل گرفت و در عین حال وزارت دفاع را نیز نگه داشت. اسرائیل مساعی خود را برای تحویل اسلحه فرانسوی افزایش داد، ولی هنوز موانع دیگری در پیش بود. وزارت خارجه فرانسه امید سازش با قاهره را از دست نداده بود.

در ژانویه ۱۹۵۶ فرانسویان پیشنهاد خود را برای حل مسأله خاورمیانه عرضه داشتند. در ماه مارس پینو عازم قاهره شد. اسرائیلیها ناچار منتظر نتیجه مانورهای فرانسه ماندند. تا ماه آوریل ناخرسندی از ناصر به حد کمال رسیده بود. در جلسه ماه آوریل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، فرانسویان فهرست مواد نظامی را که می بایست به اسرائیل فروخته شود، خواندند. در ۱۲ آوریل هشت هواپیمای میستر - ۴ به اسرائیل تحویل شد؛ چهار فروند دیگر می بایست بعداً تحویل شود. این معامله از حدود مندرجات اعلامیه سه جانبه، تجاوز نمی کرد. اما جاکوب تسور *Jacob Tsur* و پهرس تماسهای خود را باموله تجدید کردند و فهرست دیگری از احتیاجات خود به او دادند. در ۷ مه امریکاییها وانگلیسها با فروش محدود وسایل نظامی از طرف فرانسه به اسرائیل، موافقت کردند. در اواخر ژوئن یا اوایل ژوئیه بن-گوریون برای گفت و گو با موله وارد فرانسه شد تا وضع خطرناک اسرائیل را، و نیز تهدیدی را که در نتیجه ورود اسلحه شوروی به مصر به وجود آمده بود، با او در میان نهد. در ماه ژوئیه فرانسه آخرین هواپیماهای میستر را

که برای سازمان پیمان اتلانتیک شمالی تعهد کرده بود تحویل داد و محدودیتهای مربوط به فروش ادوات نظامی فرانسوی به اسرائیل را تقلیل داد. وقتی که ناصر شرکت کانال سوئز را در ۲۶ ژوئیه ملی کرد، اسرائیلیها فوراً برای بازی کردن کارت فرانسوی خود آماده شدند، و فرانسویان نیز به همان اندازه برای بازی آماده بودند.

در ۲۷ ژوئیه پهرس بایک فهرست جدید برای خرید، وارد پاریس شد. ملاقاتها و گفت و گوها از نو آغاز شد. اسرائیلیها از سهمیههای محدودی که قبلاً برایشان تعیین شده بود، خیلی بیشتر میخواستند. فرانسویان فکر میکردند که وقت فروشهای بزرگ فرارسیده است. بورژوا مونوری باژنرال پل الی *Paul Ely* رئیس ستاد، دریا سالار پییر دسکادر بارژو *d'Escadre Barjot*، و آبل توماس، مذاکره کرد. نتیجه این گفت و گو این بود که فرانسه حاضر شد مقدار کافی اسلحه به اسرائیل بفروشد، بیش از محدودیتهای مقرر در اعلامیه سه جانبه. البته بعضی فعل و انفعالات در دفترها و نیز مقداری حمل و نقل «غیرقانونی» لازم بود، ولی فرانسویان معامله با اسرائیل را آنقدر مفید می دانستند که به تقلب در دفترها اهمیت نمی دادند. در اوایل ژوئن ۱۹۵۵ پهرس به طور ضمنی امکان حمله اسرائیل به مصر را به بورژوا - مونوری تذکار داد. از ابتدای معامله تسلیحات در سپتامبر ۱۹۵۵ اسرائیلیها گاه از امکان یک جنگ پیشگیر، دم می زدند. تماسهای فرانسه و اسرائیل طرز فکر اسرائیلیها را دقیقاً نشان داد. در ۲۲ اکتبر ۱۹۵۵ بن-گوریون دایان را به اسرائیل فراخواند تا مسائل امنیتی را بررسی کند و طرح حمله ای را برای پاک کردن خلیج عقبه بریزد. تا تابستان سال ۱۹۵۶ هیچ گونه تخفیفی در بحران خاومیانه حاصل نشده بود؛ در حقیقت مصر در ماه آوریل قراردادهایی حتی برای مقدار بیشتری اسلحه، منعقد کرده بود. مذاکرات پاریس در اوایل ماه اوت نشان داد که امکان حمله اسرائیل به مصر کاملاً محتمل شده است. این مذاکرات، که در درجه اول مربوط بود به فروش سری اسلحه، فقط با عده ای که محدود بود به پرسنل نظامی فرانسه، مقامات عالی وزارت دفاع، یکی دو نفر از دوستان اسرائیل، و موله، انجام گرفت. هنوز طرحهای درازمدت وجود نداشت بلکه فقط مبادله محرمانه نظرات و اطلاعات در میان بود. هنوز هیچ چیز صریح و قاطع وجود نداشت. فرانسویها به یک سلسله بازیهای دیپلماسی دست زده بودند تا بحران کانال سوئز را به طریق مسالمت آمیز حل کنند، و ضمناً در تهیه های محرمانه برای لشکرکشی به کانال سوئز با انگلیسها نیز دست زده بودند.

روابط انگلیس و فرانسه در پاریس در درجه اول توجه و اهمیت قرار داشت، اما اسرائیلیها نیز فراموش نشده بودند. تا ماه اوت مذاکرات با آبل توماس و لویی مانژن - مشاور سیاسی وزارت دفاع فرانسه - به تفاهم امکانات منجر شده بود. در عین حال حمل و نقل جدی تدارکات نظامی به اسرائیل چنان شروع شد که اسرائیل بتواند در صورت لزوم نقش مناسبی ایفا کند. توپهای سنگین و تانکهای *AMX* فرانسوی به اسرائیل حمل شد. نخستین شکاف کوچک در تحریم اسلحه، عریضتر شده بود. هنوز تحویل اسلحه فرانسوی به اسرائیل آنقدر زیاد نشده بود تا با سیل اسلحه شوروی که وارد مصر می شد قابل مقایسه باشد، ولی در هر حال شکاف [در تحریم] پیدا شده بود. اسرائیلیها از «در مخفی» آهسته وارد معرکه کانال سوئز شده و وضع توأم با مزیتی پیدا کرده بودند.

فرانسویان، همان طور که می ترسیدند، به نحوی روزافزون گرفتار مذاکرات بغرنجی شده بودند که به سبب ملاحظات نظامی تا اندازه ای ضرور بود. در اول

اوت دالس برای انجام مذاکرات سه‌جانبه وارد لندن شد. گرچه وزیر خارجه آمریکا نمی‌خواست از مسیر قانونی خارج شود و فکر می‌کرد که مذاکرات کافی خواهد بود، آیدن و موله به‌این امید دلخوش بودند که ایالات متحده آمریکا امکان عملیات نظامی مشترک را بکلی از نظر دور نداشته است. اما تا آن هنگام فرانسویها فهرستی از واحدهای آماده برای لشکرکشی به کانال سوئز، به انگلیسها تسلیم کرده بودند. انگلیسها برخی از واحدهای ارتشی را تا ۳۱ ژوئیه آماده کرده بودند. ناوگان انگلیسی و فرانسوی تجمع خود را آغاز کرده بودند. به‌سپاهیان فرانسوی در الجزایر فرمان داده شد که برای حرکت آماده باشند در ۲ اوت بریتانیا واحدهای ذخیره ارتش را فرا خواند. بمبافکنهای جت کامبرای انگلیسی از بریتانیا به‌مالت پرواز کردند. انگلیسها و فرانسویها در حالی که اقدامات دیپلماتیک خود را ادامه می‌دادند، هیچ‌گونه کوششی برای پنهان ساختن تهیه‌های نظامی خود نمی‌کردند. دالس در جریان مذاکرات سه‌دولت به صراحت گفته بود که واشینگتن درباره مسئله کانال به‌هیچ اقدام شتاب‌آمیزی مبادرت نخواهد کرد. پینو مؤکداً اظهار داشت که فرانسه خواهان عمل فوری و قطعی است. دالس به‌آیدن و پینو اصرار ورزید که بهترین اقدام عبارت خواهد بود از تشکیل يك کنفرانس بین‌المللی از استفاده‌کنندگان از کانال. انگلیسها و فرانسویها چون وضع تهیه‌های جنگیشان هنوز مغشوش بود، ناچار با این امر موافقت کردند.

در ۵ اوت بریتانیای کبیر از بیست و چهار کشور دعوت کرد که درباره وضع کانال سوئز در لندن به‌مذاکره پردازند. در ۱۲ اوت مصر از حضور در کنفرانس امتناع کرد ولی سایر کشورها بجز یونان این دعوت را پذیرفتند. کنفرانس در ۱۶ اوت گشایش یافت. تا ۲۲ اوت اکثریت اعضا در تمام موارد با یکدیگر موافقت کردند. اعلامیه نهایی کنفرانس حقوق حاکمیت مصر را بادرآمد منصفانه‌ای در ازای استفاده از کانال، تضمین می‌کرد ولی نسبت به کنترل بین‌المللی کانال تأکید می‌کرد. اعلامیه با پیشنهادی برای مذاکراتی که به يك موافقت‌نامه جدید درباره سوئز منتهی شود، ختم می‌شد. هجده کشور با اعلامیه لندن به‌همان ترتیب که تنظیم شده بود موافق بودند ولی چهار کشور، از جمله اتحاد جماهیر شوروی، وجود يك هیئت مشاوره بین‌المللی را بدون قدرت کنترل، ترجیح می‌دادند. در ۲۳ اوت اعلامیه منتشر شد و روبرت منزیس *Robert Menzies* نخست‌وزیر استرالیا به‌ریاست يك کمیته بین‌المللی پنج‌نفری تعیین شد تا پیشنهادهای کنفرانس را به‌دولت مصر تسلیم کند. در ۳ سپتامبر منزیس وارد قاهره شد. در ۹ سپتامبر پس از يك هفته مذاکرات بی‌حاصل، ناصر اعلامیه لندن را رد کرد. پیشنهادهای متقابل او نه‌لندن را راضی کرد و نه پاریس را. دیگر هیچ‌چاره‌ای باقی نمانده بود حتی ارجاع مسئله به‌شورای امنیت نیز فایده‌ای نداشت زیرا که هرگونه تصمیمی با وتوی شوروی خنثی می‌شد.

در آخرین هفته ماه اوت دالس وزیر خارجه آمریکا درباره موفقیت طرح مسئله در شورای امنیت، اظهار شك کرد و پیشنهاد نمود که به‌جای این کار در حالی که منزیس هنوز در قاهره اقامت دارد، اتحادیه‌ای از استفاده‌کنندگان از کانال سوئز به‌اداره کانال مبادرت کند. انگلیسها و فرانسویها نسبت به‌اثر این پیشنهاد بدبین بودند، ولی به‌محض اینکه‌مأموریت منزیس در قاهره به‌عدم موفقیت انجامید، خود را گرفتار پیشنهاد دیگری از طرف دالس دیدند. دالس و امریکاییها به‌پرحرفی بیمعنی گراییده بودند. در ماه سپتامبر ایالات متحده آمریکا به‌آیدن

اطلاع داد که واشینگتن با اعمال قوه مخالف است. آیزنهاور پیشنهاد کرد که انگلیسها مسئله کانال را از سیاست کلی خود در خاورمیانه، جدا کنند. این پیشنهاد می-رساند که ایالات متحده آمریکا يك راه حل «قانونی» خشك را برای بین‌المللی کردن کانال خواهد پذیرفت، به تنبیه کردن ناصر بدان گونه که تهدیدی نسبت به صلح بین‌المللی به شمار رود، علاقه‌مند نخواهد بود و به اعمال قوه قهریه از طرف بریتانیا و فرانسه رضا نخواهد داد و حتی با آن مخالفت خواهد کرد. بدین گونه متفقین غربی راه خود را در این مورد جدا کرده بودند.

يك راه حل صرفاً قانونی حتی اگر هم ممکن بود، برای ایدن و موله، که ناصر را به دیده بنیتو موسولینی با ادولف هیتلر می‌نگریستند، اصلاً رضایتبخش نبود. هر دو می‌خواستند که باخرد کردن ناصر یا لااقل خوار ساختن او از لحاظ دیپلماسی، يك موازنه جدید قدرت در جهان عرب ایجاد کنند. آنها يك راه حل منصفانه را با اکراه می‌پذیرفتند، اما در ظرف شش هفته چنین راه حلی پیدا نشده بود. فرانسویان در مدت تبادل بی‌حاصل یادداشت‌های دیپلماتیک پیوسته ناراحت‌تر می‌شدند و در مورد پیشرفت تهیه‌های نظامی انگلیسها سخت به شك افتاده بودند. در بریتانیا نیز يك قسمت حزب محافظه‌کار که به نام «گروه سوئز» خوانده می-شد، از مذاکرات بیمه‌ده ناراضی بود. پیشنهاد دالس مبنی بر تشکیل اتحادیه استفاده‌کنندگان از کانال امیدبخش نمی‌نمود، اما ایدن و موله تصمیم گرفته بودند که این ابتکار آمریکا را به کار بندند و در عین حال مسئله را برای اقدام به سازمان ملل متحد ارجاع کنند و بدین گونه از آخرین راه صلح‌آمیز که در برابرشان گشوده بود، بهره برند. در این مورد که مصریها علاقه صمیمانه‌ای به رفع کشمکش از راه مذاکره داشته باشند، نشانه‌ای در دست نبود، و علائم موجود برعکس حاکی از این بود که قاهره می‌خواهد قضیه را آن قدر به تأخیر اندازد که «راه حلی» مطابق میل خودش پیدا شود. هم ایدن و هم موله خواهان چیزی بیش از يك تکه کاغذ بودند.

شق دیگری که به موجب توافق دوجانبه برای حل مسئله در نظر گرفته شده بود، یعنی به کار بردن نیروی نظامی مشترك انگلیس و فرانسه، بامسائلی که تا حدی از انحطاط قدرت نظامی انگلیس ناشی می‌شد، به مانع برخورد کرده بود. توپخانه انگلیسها در آلمان بود، گردانهای چتربازشان تعلیم نیافته بودند، کشتیهای نیرو پیاده کنشان از حیز انتفاع افتاده بودند، لشکرهای زرهیشان در لیبی بدون تانک یا وسایل حمل و نقل بودند، و کارشناسانشان از حال بسیج خارج شده بودند. فرانسویان مبارزه‌جو، که بسیار مایل به اجرای يك حمله ناگهانی بودند، خواهش انگلیسها را برای مدتی تأخیر جهت حاضر کردن قوای نظامیشان با اکراه پذیرفتند. از این گذشته، استراتژی انگلیسها فرانسویان را سخت آزرده خاطر ساخته بود. انگلیسها چنان عمل می‌کردند که گویی می‌خواهند حمله به اروپا در جنگ جهانی دوم را تجدید کنند. به همین جهت طرح عملیات يك ناوگان وسیع را که در نزدیکی ساحل مصر متوقف شود و پس از شش روز بمباران، نیروی عظیمی را به اسکندریه پیاده کند، ریخته بودند. فرانسویها چنین عملیاتی را اصلاً لازم نمی‌دانستند و برای ارتش مصر (که به دست انگلیسها تربیت شده بود) اهمیتی قایل نبودند، و از این رو دلیلی برای این گونه عملیات دقیق، نمی‌دیدند. سپاهیان آنها در هندوچین جنگیده بودند و ساز و برگشان در نتیجه تجربیات حاصل از جنگهای جدید بهبود یافته بود و فرماندهانشان می‌خواستند وارد مصر شوند و ناصر را بکوبند و از آنجا بیرون آیند. انگلیسها، که کمکشان

از لحاظ دیپلماسی ارزش اساسی داشت، بر عقیده فرانسویها چیره شدند. به دستور انتونی هِد، وزیر جنگ بریتانیا، يك قرارگاه عملیات مشترك در لندن تأسیس شد و شعبات آن در پاریس، مالت و قبرس برقرار گردید. نام عملیات ابتدا «عملیات هامیلکار» بود و بعداً به «موسکتیر» *Musketeer* تبدیل شد. فرمانده مشترك ژنرال سرچارلز کایتلی *Sir Charles Keightley* بود، و معاون او دریابان فرانسوی دسکادر بارجو *d'Escadre Barjot* جمع‌آوری، تسلیح، تعلیم و گسترش ۸۰۰۰۰ سرباز حتی بیش از آنچه که فرانسویان تصور می‌کردند، طول کشید. سرانجام در ۱۰ سپتامبر ۸۰۰۰۰ سرباز انگلیسی و فرانسوی در قبرس و مالت متمرکز شدند. کایتلی طرح آمادگی را برای ۱۵ سپتامبر تنظیم کرده بود؛ حتی در آن تاریخ نیز يك هفته دیگر وقت لازم بود تا ناوهای نیروی به‌مصر برسند. تا ماه سپتامبر وضع سیاسی همان‌طور که بدبینان انتظار داشتند، هیچ‌اثری از بهبود نشان نمی‌داد. به محض اینکه ناصر تصمیمات کنفرانس لندن را رد کرد، موله و پینو وارد لندن شدند تا هرچه زودتر ترتیب لشکرکشی به کانال سوئز را بدهند. اما انگلیسها معتقد بودند که هنوز برگهای دیگری برای بازی کردن دارند. در ۱۱ سپتامبر راهنمایان شرکت کانال سوئز با پشتیبانی انگلیسها و فرانسویها استعفا دادند. مانوری که برای بند آوردن آمد و رفت در کانال سوئز واثبات بی‌لیاقتی مصریها در اداره کانال اجرا شده بود، بی‌فایده ماند. راهنمایان داوطلب از اروپای شرقی وارد شدند و دیدند که در ناحیه کانال تجربه طولانی لازم نیست. در ۱۶ سپتامبر چهل و شش کشتی از کانال گذشت، و این بیش از حد متوسط عبور روزانه بود. تا آن هنگام فرانسویان انگلیسها را متقاعد ساخته بودند که پیاده شدن نیروهای مشترك انگلیسی و فرانسوی در ناحیه کانال به‌حمله بر اسکندریه ترجیح دارد، با این فرض که ناصر از قبول يك راه حل معقول دیپلماسی امتناع خواهد کرد.

پیشنهاد فرانسه برای حمله به سوئز تاحدی فرع بر صمیمیت روزافزون فرانسه با اسرائیل بود. در ماه سپتامبر اسرائیلیها به‌حمله به‌مصر در آینده نزدیک پیوسته متمایلتر می‌شدند. اسرائیلیها گمان می‌کردند که اگر به‌شبه‌جزیره سینا حمله نشود، مصریها بزودی از اسلحه شوروی برای تعرض به اسرائیل استفاده خواهند کرد. در ماه سپتامبر فرانسویها دو سیاست را به موازات هم تعقیب می‌کردند: از يك طرف به اسرائیلیها كمك می‌کردند تا از لحاظ نظامی بامصریها برابر شوند، چنانکه هر وقت اوضاع محلی و بین‌المللی مساعد باشد، اجرای يك تعرض برق‌آسا میسر گردد؛ از طرف دیگر می‌کوشیدند تا تصمیم بریتانیا را برای توسل به‌قوة قهریه، آنهم در جایی که مکمل نبرد اسرائیل واقع شود، محکمتر سازند. معیناً هر دو سیاست کاملاً جدا از یکدیگر کار می‌کردند. کابینه بریتانیا، که به‌طور مبهم از علاقه فرانسه به اسرائیل آگاه بود، از میزان همکاری آنها اطلاعی نداشت. اسرائیلیها از عملیات «موسکتیر» باخبر بودند اما فرانسویان درباره جزئیات آن کمال اختفا را رعایت می‌کردند. انگلیسها و اسرائیلیها درباره یکدیگر چندان خبری نمی‌توانستند کسب کنند. روابط انگلیس و اسرائیل، که غالباً سرد بود، در پاییز ۱۹۵۶ از یکدیگر دورتر شده و در شرف تیرگی بود. بنابراین مذاکرات فرانسه و اسرائیل از اقدامات دیپلماتیک انگلیس و فرانسه و کاری که این دو روی طرح «موسکتیر» می‌کردند، کاملاً از هم جدا بود. پس از شکست اقدامات منزیس، فرانسویان به اسرائیلیها آشکار کردند که اوضاع آینده برای دیپلماسی چندان امیدبخش نیست. در حدود ۱۴ سپتامبر

اسرائیلیها درباره حمله به مصر جداً سخن می گفتند ولی هنوز تعهد قطعی به عهده نگرفته بودند. فرانسویان حمل اسلحه به اسرائیل را بیش از سهمیه ای که سازمان پیمان اتلانتیک شمالی تعیین کرده بود، ادامه می دادند. ورود تانکها، توپها و اسلحه ضد تانک پس از سالها تأخیر و طفره، تأثیر روحی به سزایی در اسرائیل کرد. در ۲۳ سپتامبر بن-گوریون به حزب مایایی *Mapai* اطلاع داد که «اسرائیل سرانجام يك متحد حقیقی پیدا کرده است. ۸» در تمام آن ماه جلسه های ملاقات و مذاکره در پاریس برقرار بود، پهرس پیوسته میان اسرائیل و فرانسه در حرکت بود. دایان و افسران ستاد اسرائیل به پاریس می رفتند و می آمدند. در ۲۶ سپتامبر عملیات «موسکتیر»، که هدف آن کانال سوئز بود، آماده شد. وقت تفاهم نهایی با اسرائیل، فرا رسیده بود.

در ۲۹ سپتامبر پهرس و دایان با آخرین صورت خرید خود وارد پاریس شدند. در اول اکتبر دایان و عده ای از کارمندان ستاد وابسته نظامی اسرائیل با ژنرال الی *Ely* رئیس ستاد فرانسه، لویی مانژن مشاور سیاسی بورژ-مونوری، ژنرال موریس شال *Maurice Challe*، ژنرال مارتن، سرهنگ سیمون، ویک افسر نیروی دریایی فرانسه، ملاقات کردند. علی رغم گرفتاریهای فرانسه در الجزایر، الی با تقاضای دایان برای خرید موافقت کرد. فرانسویها درباره امکانات نظامی اسرائیلیها به طوری که در فهرست خرید منعکس شده بود، نگران بودند؛ اما دایان از ترس اینکه مبادا فرانسویان را از فرط تقاضا به وحشت اندازد، حتی در آن فهرست هم چیزهای زیادی نخواست. او الی را از امکان شرکت اسرائیل در حمله به شبه جزیره سینا آگاه کرد. او چنین می نویسد: «من به سخنان خویش افزودم که حتی با تجهیزات که در اختیار داریم - یا بهتر بگویم علی رغم فقدان تجهیزات لازم - خواهیم توانست در صورت وقوع جنگ بین ما و مصر، ارتش مصریها را شکست دهیم و شبه جزیره سینا را در دو هفته تسخیر کنیم.»^۹ فرانسویان از اظهارات او اتخاذ سند کردند. تاریخ جنگ به شرط تصویب کابینه اسرائیل، برای ۲۰ اکتبر تعیین شد. مبارزه جویان فرانسوی آنچه را که می توانستند، انجام دادند. اسرائیلیها آماده بودند که جنگ را در ۲۰ اکتبر آغاز کنند. تصمیم نهایی باز هم تا تشکیل جلسه شورای امنیت به تعویق افتاد، زیرا که مساعی دیپلماتیک، هرچند هم که متزلزل بود، باز امیدبخش بود.

مذاکرات شورای امنیت در اوایل اکتبر مدت ده روز ادامه یافت. سرانجام شورای امنیت تصمیمی را که مشتمل بر شش اصل برای حل مسئله کانال بود و توسط بریتانیا و فرانسه پیشنهاد شده بود، به اتفاق آرا تصویب کرد. دومین قسمت قطعنامه، مبنی بر تقاضا از مصر برای مذاکره براساس شش پیشنهاد در مدتی که اتحادیه استفاده کنندگان از کانال به دریافت عوارض عبور می پرداختند، باوتوی روسیه رد شد. انگلیسها و فرانسویها با موافقت یکدیگر اعلام کردند که شش اصل پیشنهادی دیگر مفهومی ندارد. مصر هنوز حاکمیت خود را بر کانال سوئز اعمال و عوارض عبور را دریافت می کرد. به این ترتیب ناصر می توانست حل قضیه را به مدتی نامعلوم به تعویق اندازد. بسیاری از اعضای سازمان ملل با این نظر بدبینانه موافق نبودند. آنها به اجرای مذاکرات مداوم براساس قطعنامه شورای امنیت امیدوار بودند. «سازشی» که از طرف نهرو و کریشنا منون پیشنهاد شده بود، بیشتر به نفع ناصر بود. در هر صورت، احتمال به طول انجامیدن مذاکرات بی حاصل برای چند ماه دیگر، قابل تحمل نبود. تمام طرحهای مدبرانه دالس در جریان مذاکرات بی اثر ماند؛ امریکاییها ظاهراً مایل به راضی کردن ناصر بودند

و می‌خواستند به‌راهنماهای امریکایی اجازه دهند که برای شرکت ملی شده کانال سوئز کار کنند، و خلاصه اینکه از تجاوز ناصر چشم‌پوشی کنند. روسیه بر شورای امنیت تسلط داشت. ملتهای جدید نه‌تنها عمل ناصر را تقبیح نمی‌کردند، بلکه نیز آن را می‌پسندیدند. سرانجام مصریها گستاخ شده و اطمینان یافته بودند که «دزدیشان» بی‌مجازات خواهد ماند. وقت عمل فرارسیده بود.

در ۱۶ اکتبر ایدن و سلوین‌لویو وزیرخارجۀ انگلستان به پاریس پرواز کردند. آن شب درخانه نخست‌وزیر فرانسه، هتل ماتینیون *Hôtel Matignon*، ملاقات کردند. موله و پینو در زیر تصویر کاردینال ریشیلیو، و ایدن و لویو در زیر تصویر دن‌کیشوت که به سمت آسیابهای بادی خم شده بود، نشستند. می‌توان تصور کرد که خود فرانسویان جاها را به این وضع ترتیب داده بودند. در قسمت عمدۀ مذاکرات پنجساعته فقط این چهارتن حضور داشتند و برخلاف آنچه که در جلسات دیپلماتیک معمول است، مترجم و مشاور وجود نداشت. بنابه‌گفته ایدن سه موضوع مورد بحث عبارت بود از امکان عملی شدن مذاکرات در مورد کانال سوئز از لحاظ قطعنامه شورای امنیت، امکان نظارت اتحادیه استفاده‌کنندگان از کانال، و سرانجام، تحولات خاورمیانه، «و مخصوصاً تهدید روزافزون روش مخاصمت‌آمیز مصر نسبت به اسرائیل». ۱۰ همه در این موضوع متفق‌الرأی بودند که شورای امنیت به بن‌بست رسیده است و همه اظهار عقیده کردند که اتحادیه استفاده‌کنندگان از کانال فقط وسیله‌ای است برای مشروع ساختن ملی شدن کانال سوئز به وسیله مصر. در مورد این فقرۀ اخیر مذاکرات ثمربخش‌تر بود.

تا ۱۰ اکتبر برخی از افسران ستاد و خود لویو از میزان همکاری فرانسه و مصر مطلع شده بودند. لویو از آنچه که ممکن بود اتفاق افتد، ایدن را باخبر ساخته بود؛ اما از قرار معلوم، ایدن امکان حمله اسرائیل به مصر را باور نمی‌کرد. او از لویو پرسید: «چه می‌شنوم؛ اسرائیل و حمله به مصر؟ این قدر ساده لوح نباشید.» ۱۱ به هر حال در ۱۵ اکتبر ژنرال موریس شال به لندن پرواز کرد تا اطلاعات مفصلتری درباره مناسبات فرانسه و اسرائیل بدهد. در جلسۀ ۱۶ اکتبر انگلیسها ناگهان از کنه حقایق مطلع شدند. موله و پینو اظهار داشتند که اگر نبردی میان اسرائیل و مصر در صحرای سینا درگیرد، بریتانیا و فرانسه می‌توانند به بهانه حفظ کانال مداخله کنند. چنین مداخله‌ای مسلماً مورد مخالفت ناصر واقع خواهد شد و عملیات «موسکتیر» را برای اشغال ناحیه کانال، موجه خواهد ساخت آنگاه شکستی که بدین‌گونه به مصر وارد آمده است، انقراض ناصریسم و شاید هم پایان کار ناصر را قطعی خواهد کرد. انگلیسها و فرانسویها می‌توانستند به نام صلح بین‌المللی و به عنوان مداخله به این عنوان که فقط می‌خواهند دست اسرائیل و مصر را از ستیز بایکدیگر کوتاه کنند و عملیات کانال سوئز را تأمین کنند، لااقل مقداری از شکست روحی خود را که طی مذاکرات بی‌پایان دیپلماتیک به آن دچار شده بودند، جبران کنند. پیشنهادهای ممکن بود طوری تنظیم شود که ایدن «رسماً» از این موضوع اطلاع نیابد که جنگ میان اسرائیل و مصر حتمی شده است، بلکه طوری باشد که انگلیسها با خوشحالی در راه مطلوب فرانسویها گام بردارند.

نتیجۀ فوری این کار عبارت بود از تغییری در سیاست انگلیسها در خاورمیانه، تغییری که با احتیاجات اسرائیل تطبیق نمی‌کرد. در پاییز ۱۹۵۶ وزارت خارجۀ بریتانیا یکبار دیگر کوشید تازمینۀ خاورمیانه را به نفع بریتانیا آماده سازد. نقطه خطر در خاورمیانه عربی، اردن بود که پس از عزل ژنرال گلوب پیوسته به دام

ناصر نزدیکتر می‌شد. امکان ایجاد ثبات با پشتیبانی از طمع عراق برای جذب اردن ضعیف، توجه وزارت خارجه بریتانیا را به خود جلب کرده بود. اما نوری السعید نیز دچار شك و تردید بود. انتخابات اردن برای ۲۱ اکتبر تعیین شده بود، و انگلیسها پیشنهاد کردند که عراق لااقل سربازانی برای حمایت از ملك حسين به آن کشور اعزام دارد. نوری السعید این موضوع را پیشنهاد کرد ولی ملك حسين به این پیشنهاد پاسخ مساعد نداد؛ او شكست خوردن در انتخابات را به استفاده از سربازان عراقی ترجیح می‌داد. با این حال شایعه مربوط به استفاده از سربازان عراقی در اردن واکنشهایی در اسرائیل به وجود آورد. در ۱۰ اکتبر اسرائیلیها يك حمله شبانه به دژ پلیس در قلقیلیه اجرا کردند. این نبرد سخت در تمام مدت شب ادامه یافت و فوراً توجه بین‌المللی را به خود جلب کرد. گرچه اسرائیلیها ادعا کردند که حمله به قلقیلیه به تلافی حمله فداییان که مورد اغماض ملك حسين قرار گرفته، بوده است، انگلیسها آن را به چشم دیگری نگاه می‌کردند. در ۱۱ اکتبر کاردار سفارت انگلستان در تل‌اوویو، پیتر وستلیک *Peter Westlake*، به بن-گوریون گفت که يك لشکر عراقی وارد اردن خواهد شد و اگر اسرائیل در برابر این امر عکس‌العملی نشان دهد، انگلستان مداخله خواهد کرد. گلدامایر وزیر خارجه جدید اسرائیل پاسخ داد که مداخله عراق وضع نامطمئن خاورمیانه را خطرناکتر خواهد کرد و اسرائیل شاید مجبور به دخالت شود. انگلیسها به اسرائیل اخطار کردند که اگر اردن مورد حمله واقع شود، بریتانیا به موجب معاهده انگلیس و اردن، منعقد در سال ۱۹۴۸، و قرارداد سه‌جانبه سال ۱۹۵۰، با اسرائیل وارد جنگ خواهد شد.

دولت اسرائیل چنانکه انتظار می‌رفت، از روش بریتانیا اظهار تعجب کرد. تا آن هنگام کمتر ممکن بود سیاستهای خاورمیانه مانند فصلی از کتاب «الیس در سرزمین عجایب» به نظر آیند. اسرائیل باكمك فرانسه در حال تهیه يك حمله برق‌آسا به دشمن بریتانیا، ناصر، بود. این حمله می‌بایست به عنوان دستاویزی برای اجرای عملیات «موسکتیر» علیه ناصر مورد استفاده قرار گیرد، و این امر بریتانیا را با اسرائیل متحد می‌کرد. با این حال انگلستان با دخالت در سیاست اردن علی‌رغم تمایل ملك حسين و نوری السعید، به مرحله گسستن از اسرائیل نزدیک شده و ممکن بود پیش از شروع تعرض به شبه جزیره سینا، با اسرائیل وارد جنگ شود. مذاکرات هتل ماتینیون قضیه را برای انگلستان روشن ساخت و ایدن و لوید سیاست خود را تغییر دادند.

وقتی به لندن بازگشتند سیاست جدید خود را در مورد اردن، به کار بستند. عراقیها وارد اردن نشدند و خیال ملك حسين راحت شد، و در ۲۱ اکتبر علی‌رغم میل انگلستان طرفداران ناصر در انتخابات اردن پیروز شدند. در ۱۷ اکتبر بن-گوریون به مجلس ملی اسرائیل اطلاع داد که تهدید عمده از طرف ناصر متوجه اسرائیل است. پس از مدتی مذاکراه و شك و تردید، تصمیمها گرفته شد. در بریتانیا زمینه از هر جهت برای عملیات، مهیا شد. انتونی هد به عنوان وزیر دفاع جای سر والتر مونکتون را گرفت تا عملیات موسکتیر را به موقع اجرا گذارد. تا آن هنگام تاریخ اصلی حمله به اسرائیل به چند علت از ۲۰ اکتبر به بعد موکول شد. یکی از این علتها احتیاج اسرائیل به پوشش هوایی بود. حال نوبت اسرائیل بود که تردید روا دارد. يك حمله اسرائیل، که به موازات عملیات «موسکتیر» بوده باشد اما جزئی از آن نباشد، لااقل بادو خطر روبه‌رو می‌شد. نخست اینکه نیروی هوایی مصر ممکن بود شهرهای اسرائیل را بمباران کند؛ و دوم اینکه عملیات

«موسکتیر» شاید اصلاً اجرا نمی‌شد و در این صورت اسرائیل، مخصوصاً باحاکمیت هوایی مصر، به‌مخمسه دچار می‌شد. بن-گوریون خواهان پشتیبانی هوایی فرانسه و لااقل مقداری تضمین درباره آن پشتیبانی، بود.

در سپیده دم ۲۲ اکتبر یک هواپیمای مسافربری باعلامت اسرائیل در ویلا کوبلی *Villa Coublay* واقع در جنوب غربی پاریس، به‌زمین نشست. لویی مانژن دوست دیرین اسرائیل، به‌استقبال پهرس، دایان، و بن-گوریون، شتافت. مانژن آنها را در دو اتومبیل جا داد و خود نیز با آنها به‌سوی یک ویلای کوچک در حومه سور *Sèvres* رهسپار شد. فرانسه‌ای که اکنون این رهبران اسرائیلی به آن وارد شده بودند در نتیجه وقایع هفته گذشته، رزمجوتر شده بود. در ۱۸ اکتبر فرانسویان ناو مصری اثوس *Athos* را که برای دادن آموزش نظامی به‌شورشیان الجزایر مورد استفاده واقع شده بود، گرفتند و اسلحه و اسناد زیادی در آن یافتند. سوگند ریاکارانه ناصر درماه مارس در برابر پینو، خشم فرانسه را باز هم شدیدتر ساخت. در ۲۳ اکتبر وقتی که موله و پینو وارد سور شدند، برای شروع عملیات اشتیاق داشتند و باین-گوریون همدل بودند. تاظهر آن روز فرانسویان حاضر شدند که پوشش هوایی و دریایی بیشتری برای اسرائیل فراهم کنند. ناوهای جنگی فرانسه، که ظاهراً برای مراقبت برکشتیهای حامل اسلحه به‌مقصد الجزایر گشت می‌دادند، می‌بایست فوراً عازم سواحل اسرائیل شوند. به‌منظور فراهم ساختن پوشش هوایی برای اسرائیل، قرار شد که تعداد بیشتری از هواپیماهای میستر با خلبانان فرانسوی آنها در اختیار اسرائیل گذارده شود. بعد ازظهر آن روز لوید و پاتریک از لندن به‌فرانسه پرواز کردند تا شرح مفصلی درباره تهیه‌های جنگی خود بدهند.

انگلیسها معتقد بودند که حمله به‌شبه‌جزیره سینا بسیار مناسب است، اما مشکلات انگلیسها با مشکلات فرانسویها فرق داشت. انگلیسها به‌دوستی مداوم اعراب انگلوفیل احتیاج داشتند و نمی‌خواستند به‌مواضعه با صهیونیستها متهم شوند. اگر اسرائیلیها کانال را باحمله از طریق سینا «مستقیماً» تهدید می‌کردند، انگلیسها از هر دو طرف می‌توانستند بهترین بهره را بگیرند. آنها می‌توانستند برای حفظ کانال از آسیب اسرائیل با فرانسویها همدست شوند. چون ناصر مسلماً مقاومت می‌کرد، انگلیسها و فرانسویها می‌توانستند نیروی هوایی مصر را در روی زمین منهدم کنند و تنها تهدیدی را که نسبت به‌تعرض موفقیت‌آمیز اسرائیل وجود داشت، از میان بردارند. بریتانیا قصد داشت که در برخورد اسرائیل و مصر ظاهراً روش بیطرفی در پیش گیرد و فقط نقش داور را ایفا کند و از دفاع اسرائیل در سازمان ملل متحد خودداری کند. هیئت نمایندگی اسرائیل این روش را معقول یافت.

نتیجه این مذاکرات عبارت بود از «عهدنامه سور» که شرایط همکاری نظامی از ۲۹ اکتبر تا ۶ نوامبر در آن تعیین شده بود. این عهدنامه به‌امضای دین، پینو، و بن-گوریون، رسید. اسرائیل جنگ را در حقیقت باهمدستی فرانسه آغاز می‌کرد، و فرانسه در عملیات «موسکتیر» با انگلیسها نیز شرکت می‌کرد. همکاری انگلیس و اسرائیل می‌بایست به‌اطلاعات قبلی درباره عملیات، بدون ارتباط تاکتیکی، محدود باشد. بن-گوریون از شرکت انگلیس و فرانسه در عملیات تعرضی، و نیز از پشتیبانی هواپیماهای فرانسوی، مطمئن شده بود و در ۲۵ اکتبر خشنود به‌میزبازگشت. اسرائیل روز بعد به‌بسیج دست‌زد، ولی انگلیسها آن‌قدر کند کار کردند که باتمیه‌های فرانسه جور در نمی‌آمد. آبل‌توماس در ۲۷

اکتبر به لندن پرواز کرد تا از انگلیسها بخواهد فوراً ناوهای مربوط به عملیات «موسکتیر» را روانه کنند. فرانسویها به کایتلی دستور دادند که تاریخ حمله را هفت روز جلو اندازد. فرانسویها هنوز دربارهٔ تاریخ عملیات «موسکتیر» نگران بودند، ولی وقت آن قدر تنگ بود که دیگر کاری نمی‌شد کرد.

در اسرائیل در روز ۲۵ اکتبر بن-گوریون تصویب نبرد سینا را اعلام کرد، به این ترتیب که نبرد می‌بایست در ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ با این فرض که نیروهای انگلیسی و فرانسوی عملیات علیه مصر را در ۳۱ اکتبر اجرا خواهند کرد، آغاز گردد. در این باره که در بعضی جاها «خبرهایی» در مورد بحران سوئز هست، حرفهایی شنیده می‌شد. در ۱۶ اکتبر انگلیسها و فرانسویها جریان عادی اطلاعات نظامی خود را با واشینگتن قطع کردند. در پاریس، عمال امریکایی به کسب اخبار از گوشه و کنار پرداختند و در جریان انتخابات ریاست جمهوری امریکا گزارشهایی در این باره که اسرائیل و فرانسه ممکن است پس از روز انتخابات، ۶ نوامبر، به مصر حمله کنند، به واشینگتن رسید. مقامات لندن و پاریس در جواب پرسشهای دیپلماتهای امریکایی، طفره می‌رفتند. بالاخره، خبرهایی بود ولی امریکاییها فکر می‌کردند که تا انتخابات ماه نوامبر نباید متعرض انگلیسها و فرانسویها شوند. آنگاه در ۱۸ اکتبر اخبار مجارستان ناگهان نه تنها سرلوحهٔ روزنامه‌ها قرار گرفت، بلکه توجه تمام امریکاییها را که گرفتار انتخابات هم بودند، به خود جلب کرد. در ۲۳ اکتبر مجارستانها در کوچه‌ها می‌جنگیدند و دیدگان تمام مردم جهان متوجه بوداپست بود.

مسألهٔ عمده خاورمیانه در ماه اکتبر ظاهراً بیش از آنچه مربوط به کانال سوئز باشد، به مرز میان اردن و اسرائیل ارتباط داشت. تبادل نظر میان عراق، بریتانیا و اسرائیل، خطرناک می‌نمود. در ۲۱ اکتبر نامزهای طرفدار ناصر در اردن مقامات عالی را اشغال کرده و ظاهراً تاج و تخت ملک حسین را تهدید می‌کردند. در ۲۳ اکتبر مصر، سوریه و اردن ارتشهای خود را در هم ادغام کرده و زیرفرماندهی یک فرمانده کل مصری قرار داده بودند. این امر تهدیدی آشکار نسبت به اسرائیل بود که گویا قصد تهاجم به اردن را داشت. در ۲۵ و ۲۶ اکتبر وابستهٔ نظامی امریکا در اسرائیل گزارش داد که اسرائیل به بسیج نظامی مشغول است. در ۲۷ اکتبر انگلیسها بار دیگر به گلدامایر اطلاع دادند که حملهٔ اسرائیل به اردن به مداخله بریتانیا خواهد انجامید. در همان روز پرزیدنت آیزنهاور نامه‌ای برای بن-گوریون فرستاد و نگرانی خود را از بسیج نظامی اسرائیل و مناقشات آن کشور با اردن، ابراز داشت. در ۲۸ اکتبر سفیر امریکا در اسرائیل، ادوارد بی. لاوسن، گزارشی دربارهٔ بسیج همگانی داد. بن-گوریون که از مداخلهٔ امریکا می‌ترسید، برای اطمینان خاطر موله تلگرامی برای او فرستاد و طی آن اظهار داشت که معاهدهٔ امضا شده در سوریه هنوز معتبر است. در ۲۹ اکتبر آیزنهاور نامهٔ دیگری برای بن-گوریون فرستاد و نگرانی خود را از بسیج اسرائیل ابراز داشت، مخصوصاً اینکه چون قوای عراق وارد اردن نشده بودند، لزومی برای بسیج نمی‌دیدند. سیاست بازی انگلستان در مورد عراق اگر هیچ فایده‌ای نداشت، دست کم این اندازه سودمند بود که توجه جهان را از مصر منعطف سازد. اسرائیلها در شب قبل از حمله به سینا، یادداشت آیزنهاور را نادیده گرفتند. بسیج اسرائیل در مرز اردن ادامه یافت.

موشه دایان کاملاً مطمئن نبود که دستور عملیات کادش Kadesh را دریافت دارد، اما در آخرین لحظه همهٔ شکها برطرف شده بود. دایان، که از سال ۱۹۵۳

ریاست ستاد ارتش را عهده‌دار بود، به‌قدر نقشه‌های نظامی خود جسور بود. پارچه سیاه روی چشم او، که یادگاری بود از نبرد بریتانیا در سوریه؛ موفقیت‌های او هنگام فرماندهیش بریک عده کماندوی جیپ‌سوار در سال ۱۹۴۸؛ نطق‌های مهیجش واعتماد به نفس کامل او، از جمله خصوصیات مشهور وی در اسرائیل بود؛ اما مهم‌تر از شهرت و محبوبیت ملی او اطمینانی بود که ارتش به‌وی داشت. در ارتش این ایمان وجود داشت که هرکاری به‌دست دایان سپرده شود، در آن خلل راه نخواهد یافت. اگر زاهال از جماعتی از برادران تشکیل می‌شد، دایان مسلماً بزرگترین برادر بود - برادری مطمئن، مورد اعتماد، ماهر و دلیر. او از سال ۱۹۴۸ زاهال را تبدیل به یک سلاح بران کرده بود، و بیش از هرکس بجز بن-گوریون، قدرت تصمیم خود را در احراز پیروزی به‌ثبوت رسانیده بود.

همه‌چیز تقریباً طبق نقشه پیش می‌رفت. جت‌های میستر فرانسه وارد فرودگاه‌های اسرائیل شده بودند. هواپیماهای حمل و نقل نورت اطلس *Nord Atlas*، که پایگاهشان در قبرس بود، برای فروانداختن تدارکات جهت ستونهای ارتش اسرائیل در حین حرکت آنها در صحرای سینا، آماده بودند. ناوگان فرانسه در مدیترانه شرقی حاضر به‌عمل بودند. در ۲۷ اکتبر ۲۰۰ کامیون ۶ × ۶ فرانسوی به اسرائیل رسید و تحرك را برای ارتش اسرائیل، که زیاده از حد به‌حمل و نقل غیرنظامی متکی بود، تأمین کرد. در ۲۸ اکتبر عده قابل ملاحظه‌ای از ۱۰۰۰۰۰ نفر مورد احتیاج ارتش خود را معرفی کرده بودند. در ۲۹ اکتبر تمرکز در مرز اسرائیل، که برای گمراه کردن مصر و برخی از کشورهای دیگر انجام گرفته بود، تکمیل شده بود. در ساعت ۳/۲۰ بعد از ظهر آن روز شانزده هواپیمای حمل و نقل داکوتا، که هرکدام یک گروهان چترباز را حمل می‌کرد، به پرواز درآمدند. تا آخرین دقیقه بسیاری از فرماندهان نظامی انتظار داشتند که حمله ملغی شود. در ساعت ۳/۳۰ داکوتاها از میدان دید خارج شده بودند. عملیات کادش که هدفش تسخیر شبه جزیره سینا بود، آغاز شده بود.

۱. The Philosophy of Revolution (Washington, D.C.: 1952)
 ۲. Terence Roberton, *Chick: The Inside Story of the Suez Conspiracy* (New York: 1962), p. 46.
 ۳. *The Road to Suez* (London: 1962), p. 122.
 ۴. *The Road to Suez* (London: 1962), p. 122.
 ۵. *The Road to Suez* (London: 1962), p. 122.
 ۶. *The Road to Suez* (London: 1962), p. 122.
 ۷. *The Road to Suez* (London: 1962), p. 122.
 ۸. *The Road to Suez* (London: 1962), p. 122.
 ۹. *The Road to Suez* (London: 1962), p. 122.

یادداشتها

۱. فلسفه ناصر را می‌توان به طرزی خلاصه و نه کاملاً روشن، در کتاب او به نام *The philosophy of Revolution* (Washington, D.C.: 1955) یافت، اما مطالب او بیش از آنچه متکی بر یک برنامه منظم باشد، بر احساسات مبتنی است. او خطیب است ولی ایدئولوژیست نیست، مگر آنکه او را دارای یک ایدئولوژی رؤیایی بدانیم.

۲. Erskine B. Childers, *The Road to Suez* (London: 1962), p. 125.

۳. Terence Robertson, *Crisis: The Inside Story of the Suez Conspiracy* (New York: 1965), p. 46.

۴. داستان پشتیبانی شوروی برای سد اسوان به سبب اطمینانهای فراوان مصر و امتناعهای پی‌درپی شوروی، هنوز در پرده ابهام و پیچیده است. در ۶ مه سولود سفیر شوروی در مصر کمک روسیه را برای ساختمان سد پیشنهاد کرد، ولی تا هنگامی که انگلیسها و امریکاییها از کمک برای ساختن سد امتناع نکرده بودند، پیشنهاد شوروی واقعاً جدی نبود. شاید ناصر وقتی که تصور کرد روسها در مورد سد اسوان به او یاری خواهند کرد، و این کار راهم آنها در موقع مقتضی کردند، به قمار بزرگی دست نزده بود.

۵. بنا به روایت، نوری‌السعید به ایدن گفت که بریتانیا باید فوراً وارد عمل شود، به تنهایی اقدام کند و تا پایان کار استوار بماند. اما مسلم است که انگلیسها قادر نبودند به حرف عراقیها گوش دهند.

۶. رابرتسن Robertson در کتاب *Crisis* صفحه ۱۰۳، به نقل از لسترپیرسن

Lester Pearson کانادایی در مورد روش همرشولد درباره اسرائیلیها در ماه اکتبر، می‌نویسد: «چنین می‌نمود که همرشولد برعکس اظهارات علنی خود، بسیار خشمگین بود، زیرا که اسرائیلیها در آخرین مأموریت او به خاورمیانه با او همکاری نمی‌کردند.»

۷. مناسبات بغرنج فرانسه و اسرائیل در کتاب *Suez Ultra-Secret (Paris: 1964)* نوشته مایکل بارزوهار *Michael Bar-Zohar* به‌بهترین وجه مستند تشریح شده است. مجموعه نسبتاً قابل‌ملاحظه‌ای از آثار موجود است که شرح دقیق تماسهای محرمانه در سال ۱۹۵۶ را درج کرده‌اند. این شرحها بر منابع مختلف متکی هستند که معمولاً مبنی هستند بر افشاهای غیررسمی یا مصاحبه‌های شخصی. به‌طور کلی بازیگران عمده «صحنه سوئز» با وجود خاطراتی که نوشته یا مصاحبه‌هایی که کرده‌اند، «اسرار» سوئز را فاش نکرده‌اند. بنابراین هرگونه شرح وقایع، و بیش از آنها دستور جلسه‌های واقعی، هنوز کاملاً موثق نیستند.

۸. *Herman Finer, Dulles Over Suez (Chicago: 1964), p. 329.*

۹. *Major General Moshe Dayan, Diary of the Sinai Campaign (New York: 1966), p. 31.*

۱۰. *Anthony Eden, Memoirs: Full Circle (Boston: 1960), p. 569.*

۱۱. *Finer, Dulles Over Suez, p. 319.*

۱۲. هرچند بن-گوریون مقاصد خود را درباره نبرد سینا در ۲۵ اکتبر به ستاد ارتش گفته بود، تا ۲۷ اکتبر این مقاصد را به اعضای کابینه که به احزاب مختلف تعلق داشتند، فاش نکرده و حتی تا ۲۹ اکتبر به اقلیت مخالف دولت بازگو نکرده بود؛ و حتی در آن تاریخ نیز به کمونیستها هیچ‌چیز نگفته بود. فرانسویها و انگلیسها نیز همین روش را در پیش گرفتند. انگلیسها مخصوصاً همین مشکلات را با احتیاط کاران حزب محافظه‌کار و همچنین از لحاظ مخالفت حزب کارگر، در پیش داشتند.

نبرد سینا

۱۳

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No.

Vol.

Copy

Accession No.

$\frac{733}{117}$
 $6\frac{2}{64}$

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED] Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6		
733	6/2/64		
727			

در طرح عملیات کادش که به دست موشه دایان تهیه شده بود يك رشته احتمالات نظامی و سیاسی که باملاحظات تاکتیکی صرف چندان ارتباطی نداشت، در نظر گرفته شده بود. در عین حال که او «تهدیدی» برای کانال سوئز ایجاد می کرد و راه را برای مداخله انگلیس و فرانسه می گشود، می بایست با احتیاط نیز عمل کند تا مصریها نیروی هوایی خود را وارد معرکه نکنند. چون کانال سوئز در آن سوی شبه جزیره سینا واقع شده و بانقطه جهش او فاصله بسیار داشت، این احتیاج بعضی مشکلات به وجود می آورد. به علاوه هیچ کس در اسرائیل یقین نداشت که واکنش بین المللی چه خواهد بود، جز اینکه شاید سرانجام يك آتش بس اجباری از طرف سازمان ملل تحمیل شود. نظر به همین احتمال، دایان ناچار بود که مدت سه هفته تعیین شده در طرح نبرد را کاهش دهد تا هنگامی که تهاجم انگلیس و فرانسه بر ضد مصر آغاز می شود، او بتواند زمینه کار را محکم کند. بالاخره اسرائیل مجبور بود طوری وارد شبه جزیره سینا شود که بتوان در صورتی که اوضاع بین المللی به تغییرات غیر منتظره انجامید، عملیات را در هریک از مراحل متوالی موقوف کرد. با وجود عهدنامه نظامی سه جانبه اعراب احتمال يك حمله متحد عرب به حمایت از مصر، چنانکه در نتیجه تجربیات گذشته مسلم شده بود، بسیار بعید بود. حتی اگر سوریه یا اردن جرأت مبادرت به حمله را می داشت، اسرائیلیها انتظار داشتند که تیپهای محافظ مرز در نامساعدترین اوضاع فقط گرفتار يك یا دو نبرد عادی شوند. با در نظر گرفتن این ملاحظات، دایان به جای يك طرح مفصل، طرحی مبنی بر حرکات سیال در طول محورهای شرقی - غربی تهیه کرد و فقط يك یا دو حيله جنگی بر آن افزود. دایان می بایست خاطر به این خوش دارد که سرعت و جرأت اسرائیل جبران نقایص آشکار تاکتیکی را خواهد کرد. نخستین مرحله عملیات کادش متضمن يك تقرب غیرمستقیم ولی ظاهراً نامعقول به نیروی دشمن بود. در اولین شب هنگام غروب آفتاب دایان تصمیم گرفت که يك گردان چتر باز نزدیک معبر میتلا Mitla، که فقط ۲۰ میل از کانال سوئز و ۱۸۰ میل از مرز اسرائیل فاصله داشت، فرود آورد. انتظار می رفت که سایر گردانهای تیپ در طول محور جنوبی پیش روند و ظرف بیست و چهار تا سی و شش ساعت به چتر بازان ملحق شوند. اسرائیلیها بایک ضربه کانال را «تهدید» می کردند و به این ترتیب حرکت نیروهای انگلیسی و فرانسوی را برای نابود ساختن نیروی هوایی بریتانیا و در عین حال گیج کردن مصریها، ممکن می ساختند. بابودن يك گردان تك و تنها در اراضی بیابانی مرکز شبه جزیره سینا

و چتربازان در میتلا، فرماندهی مصر ابتدا می‌بایست تعیین کند که آیا اسرائیلیها واقعاً قصد اجرای عملیات جدی دارند یا نه، و بعد چنانچه عملیات را جدی می‌پنداشتند، می‌بایست در مورد واکنش خود تصمیم بگیرند. تجربیات قبلی اسرائیل نشان داده بود که عکس‌العمل مصریها کند است؛ اما چنانچه در شبه جزیره سینا یا سازمان ملل کار براسرائیل سخت می‌شد، تمام تیپ را ممکن بود به سرعت پس کشید و عملیات کادش را مانند یک هجوم تلافی‌جویانه جلو داد. بزرگترین مخاطره تاکتیکی عبارت بود از فرستادن نیروی زرهی به آن سوی سینا بدون پشتیبانی هوایی. دایان امیدوار بود که سنگینی ضربت نیروی هوایی اسرائیل، در صورت آزاد بودن آن از دفاع داخلی، توأم با خودداری مصر از واکنش هوایی، به او فرصت حداکثر استفاده از ساعات روز را بدهد.

مرحله دوم فقط کمی از لحاظ موازین نظامی درست‌تر از مرحله اول بود. پس از یک وقفه بیست و چهار ساعته، که طی آن قریه قصیمه می‌بایست تسخیر شود، یک نیروی اسرائیلی مرکب از سه تیپ از نگو حرکت می‌کرد و به سمت غرب در روی خطی که از قصیمه، استحکامات ابوعقیله، و بئر قفقه به طرف اسماعیلیه در ساحل کانال می‌گذشت، پیش می‌راند. امید می‌رفت که این حرکت سریع در جنوب مصریها را گیج کند و تا هنگامی که عملیات مرحله دوم خوب به جریان افتد، حوادث سایر نقاط مصریها را باز هم سردرگم‌تر کند. مخاطره عمده عبارت بود از گستراندن نیروی زرهی اسرائیل در طول شاهراه اسماعیلیه، در حالی که جناح شمالی آن کاملاً غیر محفوظ بود. عنصر اصلی طرح دایان فقط این امید بود که اگر او بتواند عملیات را به مدت دلخواه ادامه دهد، مصریها با واکنش خود بهانه لازم را برای مداخله انگلستان و فرانسه فراهم خواهند کرد.

آخرین مرحله مهم عملیات کادش نسبتاً سراسر است بود. دایان طرح نبردی را در شمال ریخت که عملیات «آیین» طرح ایگال یا دین را به یاد می‌آورد - یعنی یک سخمه سریع به داخل رفح به طوری که باریکه ساحلی مصر را به دو قسمت تقسیم کند. نبرد بدوی، که عبارت بود از یک حمله معمولی به رفح، یک حرکت سریع نیروی زرهی را به سوی راه العریش به طرف کانال سوئز در پی داشت. به محض سقوط رفح، تیپ دیگری باریکه تقریباً بیدفاع غزه را پاک می‌کرد. پس از نبرد برای تصرف رفح، استراتژی اسرائیل در طول ساحل عبارت می‌بود از تخریب استحکامات مصر. تقریباً مقارن پاک کردن شمال سینا از آخرین سربازان دشمن، عملیات نهایی باز هم به سمت جنوب در نوك خليج عقبه، آغاز می‌شد. به محض تحصیل اولین نتایج مرحله اول، یک تیپ به درازای کرانه شرقی غیرمسکون و بدون جاده سینا به سمت شرم‌الشیخ، حرکت می‌کرد. چون آن ناحیه فاقد هرگونه راه بود و چند کمینگاه خوب در آن وجود داشت، دایان می‌بایست فرض کند که مصریها در شرم‌الشیخ منتظر او خواهند بود. حتی اگر این ستون هم نمی‌توانست کاری از پیش ببرد، اجرای یک حرکت دیگر در طول ساحل غربی که در آن یک نوع راه قابل عبور وجود داشت، توسط چتربازان مقیم میتلا یا دسته دیگری از چتربازان که در یک نقطه دورتر در کرانه انداخته می‌شد، ممکن بود. تا آن هنگام چه تهاجم انگلستان و فرانسه انجام می‌گرفت و چه نمی‌گرفت، اگر عملیات طبق نقشه پیش می‌رفت، مصریها فلج می‌شدند و از هرگونه واکنشی عاجز می‌ماندند.

عملیات کادش در عرض یک هفته پایان می‌یافت. این عملیات، با پشتیبانی فرانسه و اغماض انگلستان، اسرائیل را قادر می‌ساخت که شکست خردکننده‌ای بر ارتش مصر وارد آورد، حیثیت ناصر را محو کند و بیم‌ودگی تهاجم عرب را

تأیید نماید. منظور از عملیات کادش تحصیل يك پیروزی کلی بود نه منهدم ساختن ارتش مصر یا حتی تصرف ساز و برگ جدید روسی آن.

ما نمی‌خواستیم عده زیادی از مصریان را بکشیم. چهل میلیون عرب در برابر ما هست، بنابراین کشتن پنجمزار تن، ده هزار تن یا پانزده هزار تن آنها چه فایده‌ای دارد. حتی انهدام یا تصرف تجهیزات آنها نیز مهم نبود. آنها می‌توانستند باز هم تجهیزات بیشتری از روسیه بگیرند. آنچه که مهم بود عبارت بود از شکست آنها.^۱

امید می‌رفت که يك شکست دیگر در عرض هشت سال، يك یا دو فایده مخصوص دیگر به‌دست دهد: از میان بردن تهدید فداییان در غزه و بازکردن خلیج عقبه در شرم‌الشیخ. معیناً هدف عمده از عملیات کادش همچنان عبارت بود از تحقیر ارتش مصر که تنها امید بزرگ برای انتقام اعراب بود. حجت نهفته در طرح عملیات کادش عبارت بود از اینکه اسرائیل بایک ارتش درجه دوم روبه‌رو خواهد شد که فاقد تحرك و قابلیت انعطاف تاکتیکی است. بسیاری از هدفهای تعیین شده، که غیرممکن یا بسیار بلندگرایانه می‌نمود، به عقیده دایان خیلی معقول بود. او چنین فرض کرده بود که در بسیاری از موارد مانع عمده در برابر پیشروی سریع اسرائیل وضع زمین است نه ارتش مصر. در روی کاغذ شدیدترین خطر عبارت بود از نیروی هوایی مصر که - باز هم در روی کاغذ - می‌توانست هم‌ستونهای ارتش اسرائیل را در صحرای سینا، و هم شهرهای اسرائیل را، بکوبد. حتی با هواپیماهای اضافی فرانسو و يك چتر هوایی فرانسوی برفراز اسرائیل، عملیات شبه جزیره سینا بسیار دستخوش خطر بود. سازمان جاسوسی اسرائیل فرض کرده بود که قسمت قابل ملاحظه‌ای از جت‌های مصری غیر فعالند و بقیه آنها دارای خلبانان غیر مجرب درجه دومند؛ و کیفیت ضعیف نگهداری تجهیزات هوایی مصر در شرایط نبرد قاعدتاً باید از تعداد حملات طیارات بکاهد. تفوق نیروی زرهی و توپخانه مصر، مسأله مهمی محسوب نمی‌شد. دایان معتقد بود که سربازان خوب در تانک‌های درجه دوم بر سربازان ناآزموده در تانک‌های خوب، فایق خواهند آمد. اما از جهت گسترش تاکتیکی در اواخر اکتبر، حتی فکر امکان حرکت نیروهای کمکی مصر از آن سوی کانال، برای دایان قابل قبول نبود و او تصور می‌کرد که در حدود دو روز نیروهای اسرائیل مواضعی را اشغال خواهند کرد که دفاع مصر را غیر ممکن خواهد ساخت.

ارتش مصر که دایان می‌خواست آن را سرگردان و منهدم کند بنا به ادعای قاهره به‌پیش‌تاز انقلاب تبدیل شده بود. پس از کودتای سال ۱۹۵۲ یکی از هدفهای عمده افسران آزادیخواه عبارت بود از تجدید حیات ارتش، محو فساد و جلب افراد فداکار. ارتش می‌بایست به‌يك مؤسسه برگزیده، بنیان استوار کشور و نشانه بارز مصر نوین تبدیل شود. چون ماهیت و کارآمدی يك ارتش سخت وابسته به شالوده کلی ملت است، چهار سال برای انقلابی کردن جامعه مصر و در نتیجه ارتش، مدت بسیار کوتاهی بود. به‌همین جهت بسیاری از نقایص ارتش پادشاهی پیشین به‌حال خود باقی مانده بود. یکی از مهمترین مسائل موجود که حل آن مشکل بود فرق طبقاتی و خصومت میان افسران و سربازان بود که مانع اعتماد می‌شد و وجود يك ارتش واقعاً ملی را غیر ممکن می‌ساخت. پرده‌ای از سوسیالیسم انقلابی عرب برای غرضها و عادات ریشه‌دار کافی نبود. يك مشکل دیگر سازمان و آموزش

ارتش برطبق موازین غربی بود که از زمان تسلط انگلیسها باقی مانده و هنوز تغییری نیافته بود، بی آنکه شرایط و محدودیتهایی خاص خود مصر در نظر گرفته شده باشد. يك نتیجه اضافی و پیشبینی نشده موقعیت جدید و ممتاز ارتش در کشور عبارت بود از وابستگی دولت به افسران ارتش برای اداره امور کشوری، و این خود موجب انفکاک استعدادهای نظامی از ارتش می شد. علی رغم مشکلاتی که به میراث مانده یا تحمیل شده بود، مصریها کوشش متمرکزی برای احیای ارتش به عمل آوردند.

نخست حیثیت نیروهای مسلح برقرار شد، مواجبهها افزایش یافت، برای ترفیعات موازین شایستگی مقرر گردید، و اقدامات مثبتی در راه آموزش مخصوص به عمل آمد. علی رغم مشکلات سربازگیری، عده نفرات ارتش افزایش یافت. تجهیزات جدید وارد شد. کارشناسان و مستشاران آلمانی خصوصی استخدام شدند. چشمگیرترین تغییر بارسیدن ساز و برگ روسی و چکوسلوواکی حاصل شد. تکنیسینهای شوروی از حد مقرر نیز زیاده کار کردند تا تعلیمات لازم را درباره وسایل نظامی تسریع کنند ولی برای آشناساختن رسته های نظامی به استعمال اسلحه نوین و به کار انداختن آنها طبق موازین عملیاتی، وقت زیاد لازم بود. سطح عمومی آموزش فنی در بهترین وجه خود، پست بود. به کار انداختن و نگهداری تجهیزات بفرنج و دقیق، مشکل از کار درآمد. مثلاً خلبانان مصری هرگز افراد برجسته ای نبودند و تسلطشان برمیگهای جدید به حد رضایتبخش نرسیده بود. بسیاری از تجهیزات سنگین غالباً عاطل می ماند. توپخانه، که همواره بهترین رسته ارتش مصر بود، کمی بهتر از کار درآمده بود. تا پاییز ۱۹۵۶ مجموع افراد زیربسیج ارتش مصر به ۱۰۰،۰۰۰ تن می رسید و بهترین اسلحه را داشتند ولی تعلیمات و تجربه شان ناقص بود. نیروی هوایی مصر در حدود ۲۰۰ جنگنده و ۷۰ بمب افکن بود، ولی آمادگی کافی نداشت. نیروی دریایی کوچک مصر، که روحیه اش کمی بهتر بود، چهار ناوشکن و چند ناو کمکی مختلف داشت، و زیردریاییهایش که از لهستان حرکت کرده بودند هنوز در راه بودند. با شرایط موجود در خاورمیانه نیروی نظامی مصر جالب بود اما با وجود تلاشهای دولت بیش از آنچه که قابلیت جنگی داشته باشد، جنبه نمایشی داشت.

گسترش مصر در سینا زیاد با احتمال يك تعرض بزرگ اسرائیل ارتباط نداشت و در حقیقت بیشتر مربوط بود به حیثیت تازه آمادگی برای جنگ. مستشاران آلمانی به تأکید گفته بودند که مؤثرترین آرایش جنگی عبارت خواهد بود از جبهه شمالی - جنوبی در وسط شبه جزیره سینا که در آنجا يك خط طبیعی از موانع، تپه های شنی و تپه های پرچین و شکن يك خط آماده دفاعی را تأمین می کنند. در برابر چنین جبهه ای اسرائیلیها مجبور می شدند که يك نیروی پوششی در مرز را کنار بزنند و بعد ۱۰۰ میل در بیابان باز پیش بروند و پیش از رسیدن به خط دفاعی مصر، خطوط تدارکاتی خود را بیش از اندازه دراز سازند. اما مصریها به دفاع ذی علاقه نبودند بلکه فقط می خواستند حمله کنند. ناصر می خواست که ارتش جدیدش در مرز اسرائیل عظمت نمایی کند. بنابراین به جای تأمین خطی در اعماق سینا، فرماندهی مصر قسمت عمده ارتش خود را در سینا در طول العریش - رفح - غزه، در کرانه گسترش داد. در يك ناحیه جنوبی تر محور مرکزی در اطراف ابو عقیله در نزدیکی مرز تقویت شده و فقط نیروهای پوششی ضعیفی در برابر نگو جنوبی قرار داشت. در شرم الشیخ، که به سبب جدایی جغرافیاییش نسبتاً محفوظ بود، استحکاماتی ساخته شده بود ولی به قدر کافی دارای سرباز نبود.

آرایش جنگی مصر برای تعرض نسبتاً ناقص بود ولی برای دفاع در برابر حمله غافلگیرانه اسرائیل وضع بسیار اسفناکی داشت. ارتش مصر که خود را سخت پایبند مواضع خارپشتی ساحلی در انتهای يك خط تدارکاتی آسیب پذیر ساخته بود، به يك مشقت زرهپوش دريك بازوی ضعیف و در معرض خطر، شباهت داشت. به محض اینکه نیروی زرهی اسرائیل در بیابان سینا سر داده شد، مصریها میبایست یا از «جیبها» مستحکم جبهه بیرون آیند و یا در انتظار بریده شدن جبهه باشند. نیروهای تقویتی تند حرکت، مخصوصاً زرهی، ماهیت نبرد را تغییر می داد ولی جبران بیحرکتی اصلی را نمی کرد.

پس از آغاز بحران سوئز و بند و بست فرانسه و انگلیس که به تجمع قوای هردو کشور در قبرس منتهی گشت، فرمانده مصر در صحرای سینا، ژنرال علی عامر، بایک مشکل دیگر روبه رو شد. ناصر و ژنرال عامر تصمیم گرفتند که قسمتی از سپاهیان مصر را در صورت حمله انگلیسها و فرانسویها از سینا بیرون بکشند. این تصمیم باعث شد که فقط کمی بیش از ۳۰،۰۰۰ سپاهی در اختیار ژنرال عامر باقی بماند، او از آن بدتر اینکه او تصور کرد تهدید عمده متوجه سینا نخواهد بود. هم ناصر و هم فرمانده کل نیروهای مصر گول تهیه های نظامی انگلیس و فرانسه، وضع اردن و معاهده سه جانبه جدید اعراب را خوردند. در ۲۳ اکتبر ژنرال عامر به اردن پرواز کرد تا معاهده را امضا کند. بعد او و افسران ارشد زیر دستش عازم شرکت در يك دوره طولانی از کنفرانسها در اردن و سوریه شدند. بدتر از همه اینکه هواپیمای حمل و نقلی که افسران مصری را از دمشق برمی گرداند در شب قبل از عملیات کادش توسط اسرائیلیها سرنگون شد و در نتیجه بیشتر فرماندهان عالیرتبه مصر یکبارہ از میان رفتند. ۲ عامر، که با هواپیمای دیگری عازم قاهره شده بود، نجات یافت. بنابراین در ۲۹ اکتبر فرماندهی جبهه سینا عده کمی سرباز داشت، مواضعش آسیب پذیر بود و هیچ گونه اطلاعی از خطر نداشت، و از این گذشته فرماندهی عالی نیروهای مصر نیز گمراه شده بود. در ۳ سپتامبر ژنرال حکیم عامر اعلام کرده بود که «ارتش مصر از هر حیث آماده است.» اما جریان نبرد سینا عکس این مدعا را ثابت کرد.

در ساعت ۳/۳۰ بامداد ۲۹ اکتبر داکوتاهای اسرائیل با اسکورتی از جنگنده های جت که در دو ردیف دو طبقه در اوج زیاد پرواز می کردند، یکبارہ در ارتفاع ۵۰۰ فوتی صحرای سینا ظاهر شدند. داکوتاهای سپس هنگام رسیدن به هدف خود، که بنایی به یاد بود سرهنگ ا. سی. پالمر A.C. Palmer یکی از فرمانداران سابق سینا بود، به اوج ۱۵۰۰ فوتی صعود کردند و چتربازان از آنها بیرون جستند. پای دو چترباز شکست و پای یازده تن دیگر پیچ خورد. چتربازان در نقطه ای فرود آمده بودند که سه میل از هدف فاصله داشت. تا ساعت ۷/۳۰ به مواضع تعیین شده برای خود رسیده و روی يك تپه كوچك نزديك سه راه جاده در يك میلی حدود شرقی معبر میتلا سنگر کنده بودند. هنگام فرود آمدن چتربازها چند تیر شلیک شد که محتملاً از طرف بدویان یا راهزنان بود، اما دیده و ران فقط باد و وسیله نقلیه مصری برخورد کردند. در همین ضمن داکوتاهای به اسرائیل باز گشتند تا گزارش فرود چتربازان و فقدان مداخله نیروی هوایی مصر را بدهند. پنج دقیقه پس از فرود هواپیماها منشی مخصوص داوید بن-گورین، خبر عملیات را به اطلاع او رساند. بن-گوریون تب داشت و بستری بود، و پس از شنیدن گزارش با خواندن کتابی درباره هوش بشر ابتدایی، به خواب رفت. تاسپیده دم دیگر خبری نرسید. تا آن هنگام تیپ چترباز قاعدتاً میبایست در راه خود به

طرف بنای یادبود باشد تا به قوای خودی ملحق شود.

تیپ ۲۰۲ چترباز به فرماندهی آریل شارون Ariel Sharon تقریباً طبق نقشه يك ساعت پیش از فرود چتربازان وارد صحرای سینا شده بود. کامیونهای G.M.C. ۶ × ۶ فرانسه تا آخرین دقایق وارد نشده بودند، و در آن هنگام نیز فقط ۴۶ دستگاه آنها به جای ۱۵۳ تای موعود رسیده بودند. تا آن وقت شارون چهار ساعت به انتظار گذرانده و در حقیقت این مدت را از دست داده بود. سرانجام او از نیروهای خود کاست، چند توپ و واحدهای غیر رزمی را، بجز يك بولدزر، به جا گذاشت و بابقیه قوا حرکت کرد. او می بایست از محل گسترش خود مسافت شصت میل را طی کند، از نگو به سوی مرز اردن و از آنجا به سمت مرز مصر پیشروی کند. او دو ساعت از وقت گم شده خود را با بنزین گیری ضمن حرکت جبران کرد، به طوری که پس از نه ساعت طی طریق، در ساعت ۴ بعد از ظهر از مرز گذشت. عده زیادی از وسایط نقلیه نتوانستند آن اندازه پیش بروند، و فقط هفت دستگاه از سیزده تانک اصلی برای همراهی با عده های پیشرو باقی مانده بود. شارون جلودار خود را برای ضربت زدن به نخستین دو موضع دفاعی مصر، **کونیتلا و ثمد**، و سپس دور زدن پایگاه بزرگتر مصر در نخل، تعیین کرده بود. وقتی که قسمت طلّیعه به ناحیه فرود چتربازان می رسید، عمده قوای ستون نخل را می گرفت و بعد در پی جلودار به ناحیه فرود پیش می رفت. تیپ ۲۰۲ پس از الحاق قسمتهای آن به یکدیگر يك موضوع دفاعی در شرق **میتلا** تشکیل می داد و منتظر می ماند تا ببیند دایان و مصریها بعد چه خواهند کرد. چون شارون تیپ خود را در بدو عملیات به چند قسمت تقسیم کرده بود و می بایست دو گروهان چترباز برای نگهداری نخل و ثمد فرو اندازد، تیپ او در میتلا دارای قدرت کافی نبود. معینا هدف عمده عبارت بود از عبور از ناحیه فرود در بیست و چهار ساعت به هر ترتیب که باشد.

هدف اول، **کونیتلا**، يك دهکده كوچك با خانه های کاهگلی در فلاتی بود که با دو برج مراقبت سنگی شبیه به دژهای تگارت که در فلسطین ساخته شده بود، محافظت می شد. اسرائیلیها در حالی که آفتاب به پشتشان تابیده بود و باشتاب پیش می رفتند، برجها را درهم کوبیدند و ده را گرفتند. حمله شدید آنها فقط چند دقیقه طول کشید. مصریها قبلاً فرار کرده بودند. تا شارون به خود جنبید و خواست بقیه ستون خود را پیدا کند، راه را خالی یافت. تا آن هنگام پنجاه وسیله نقلیه، از جمله تمام توپخانه جلودار، در شن گیر کرده بودند. راه بقیه ستون در پشت سر آنها بند آمده بود. اگر او در آخرین دقیقه تصمیم به همراه بردن بولدوزر نگرفته بود، تیپ ممکن بود روزها در بیابان معطل بماند. شارون که نمی دانست در پشت سرش چه خبر است، تصمیم گرفت که حرکت را از نو آغاز کند، به این امید که ستون عقب مانده تا هنگام ضرورت بتواند خود را برساند. در آخرین لحظه يك کامیون حامل بنزین به کونیتلا رسید و موقتاً یکی از مشکلات او را رفع کرد. برای رساندن او به **ثمد** سوخت کافی وجود داشت و شارون پیش از دریافت نیروی تقویتی خود را دوباره قادر به حرکت دید.

در ساعت ۳/۴۵ بامداد روز سه شنبه، جلودار به **ثمد** حمله کرد. اما نگرانیهای دیگری در راه به او رو آورد. فقط چهار تانک برای او مانده بود و پیش از اینکه حمله روبه راه شود یکی از آنها واژگون شد. شارون بار دیگر تصمیم به استفاده از وسایط نقلیه خود گرفت، چنانکه گویی يك واحد سوار نظامند، واز میان مواضع مصری پیش راند بی آنکه برای پاک کردن آنها درنگ کند. کلید دفاع در سمت غرب

قرار داشت، جایی که تیپ می‌بایست از میان شکافی در جانب صخره عبور کند. شارون با فرض اینکه زمین نبرد مین‌گذاری نشده است، تصمیم گرفت که دود ایجاد کند و گرد و خاک به‌راه اندازد، و بعد باشتاب در طول راه پیش راند. اگر يك وسیله نقلیه در آن راه باریک مضروب می‌شد، تمام ستون دچار مانع می‌گشت، ولی جز در صورتی که ستون به‌حمله مبادرت می‌جست بکلی باز می‌ماند، و به همین جهت شارون می‌خواست که سرعت حرکت را همچنان نگه دارد. در سپیده‌دم، در حالی که آفتاب از پشت می‌تابید، واحد زرهی گسترش یافت، تیراندازی نمود، پرده‌ای از دود ایجاد کرد، دوباره تمرکز یافت و سربالایی را به‌طرف راه کنار صخره پیش گرفت. مصریها به‌محض اینکه حصار خارجی استحکاماتشان شکست، فرار کردند درحالی که پنجاه کشته و یازده زخمی به‌جا گذاشته بودند. از افراد شارون چهار نفر کشته و شش تن زخمی شدند. ثمد سقوط کرد اما تیپ شارون از برنامه عقب‌مانده بود. جلودار فرسوده شده و بقیه تیپ مانند يك رشته نخ در طول ده یا دوازده میل کشیده شده بود.

شارون با آنکه پنجاه و دو ساعت سرپا بود و افرادش به‌چرت‌زدن افتاده بودند، می‌خواست بقیه راه را که در حدود چهل میل بانخل فاصله داشت، بپیماید. هرچه زودتر واحدهای او به‌آنجا می‌رسیدند، به همان نسبت بامقاومت کمتر دشمن روبه‌رو می‌گشتند. بعد شش میگ مصری در ارتفاع کم از کنار افق پیدا شد و سه بار از روی تیپ گذشت. شارون تصمیم گرفت که در همان محل بماند؛ ضربت هوایی دشمن باقیمانده قدرت سربازان او را از میان برد. حرکت به‌سوی نخل می‌بایست به‌تعویق افتد تا عمده قوای تیپ به‌جلودار برسد، و برای این منظور در حدود سه ساعت وقت لازم بود، يك ضربت هوایی دیگر که توسط چهار هواپیمای ومپایر Vampire مصری وارد آمد، تصمیم او را برای توقف محکمتر ساخت. بعد گردان چترباز فرودآمده در میتلا به‌او گزارش داد که مصریها اطراف موضع آنرا گلوله‌باران نموده و هواپیمای مصری دوبار حمله کرده‌اند. دو مین خبر ناراحت‌کننده‌تر بود: ستون بزرگی از سپاهیان مصر از سوئز به‌سمت معبر میتلا رو به‌شرق در حرکت بود. وقت داشت می‌گذشت، و شارون فرمان داد که حرکت باقوای موجود آغاز شود. آنگاه برای اینکه نرسیدن توپخانه را جبران کند، تقاضای ضربت هوایی کرد. نیروهای ناقص او در ساعت ۱۲/۴۵ از ثمد به‌راه افتادند.

تا ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر شارون به ۱۵۰۰ یاردی نخل رسیده بود ولی هنوز هیچ‌چیز مطابق دلخواه نبود. هواپیمای اسرائیلی دهکده را پیدا نکردند تا آن را باخاک یکسان کنند. شارون ناچار از هواپیمایی که در آسمان می‌گشتند خواست تا ستون مصری را که بنابر گزارش به‌سمت چتربازان پیش می‌رفت، مضروب نمایند. بعد ناگهان یکی از آتشبارهای او که مدتی گم شده بود، از راه فرارسید. و پس از اینکه آتش خود را به‌روی ده باز کرد يك آتشبار دیگر وارد شد و در تیراندازی شرکت نمود. جلودار با هجوم سریعی به‌سوی موضع مصر پیش راند. مصریها پراکنده شدند و فرار کردند. ستون شارون که به‌قدر ده میل گسترده شده بود ابری از غبار به‌طول سی و پنج میل ایجاد کرد و مصریها به‌گمان اینکه طول نیروی زرهی اسرائیل واقعاً سی و پنج میل است، سخت دهشتزده شدند. شارون نخل را بدون از دست دادن يك سرباز، تسخیر کرد. راه به‌سوی محل چتربازان باز شده بود.

شارون فقط به‌قدر سه ساعت وقت با اتومبیل از ناحیه فرود چتربازان فاصله داشت. ولی هریک میل مسافتی که او تاکنون پیموده بود او را بیشتر در

معرض آسیب نیروی زرهی مصر در شمال، قراردادده بود. نزدیکترین نیروی زرهی اسرائیل تیپ هفتم زرهی به فرماندهی اوری بن-اری Uri Ben-Ari در قصبه بود که نه تنها مقدار زیادی عقب و نزدیک به مرز بود بلکه برای بستن راه تانکهای مصری که گویا در اطراف بئر قفقه و بئر حما در شمال متمرکز شده بودند، کمکی به شمار نمی رفت. شارون در برابر نیروی زرهی مصر هیچ کار نمی توانست بکند جز اینکه نگران باشد. او دو گروهان تیرانداز دیگر برای دفاع نخل مأمور کرد و تیپ، یا آنچه که از آن باقی مانده بود، در ساعت ۷/۳۰ پیش راند. نود دقیقه بعد در میتلا چتربازان نور چراغهای ستون شارون را که از آن سوی بیابان به سمتشان پیش می آمد، دیدند. دوسوم وسایط نقلیه تیپ در طول راه از آن سوی مرز به این طرف، متفرق بودند. وقتی که شارون در ساعت ۱۰/۳۰ بعد از ظهر به حصار خارجی موضع مصریها رسید، عده تحت فرماندهیش کمی بیش از نیروهای پیشروش بود.

در مدخل موقت استحکامات همه طرفه مصریها يك تابلو تازه رنگ شده با کلمات زیر به چشم می خورد:

ایست!

مرز بین المللی

گذرنامه خود را نشان دهید!

شارون جلسه مشاوره ای با فرماندهان خویش تشکیل داد. همینکه برای سخن گفتن آماده شد، نگاهی به افسرانی که در برابرش نشسته بودند، انداخت. همه خواب بودند. او نیز به جای اظهار نارضایتی از این وضع، به خواب سنگینی فرو رفت. بامدادان با صدای يك بسته ۶۰۰ پاوندی که از هواپیما انداخته شده و به فاصله يك متر از سرش به زمین افتاده بود، بیدار شد. نیروی هوایی اسرائیل وسایل و مهمات برای تیپ شارون به زمین می انداخت. جلسه مشاوره از نو تشکیل شد. او از جزئیات دو حمله هوایی مصر در بامداد روز سه شنبه مطلع شد. پس از این حمله ها پانزده وسیله نقلیه از معبر میتلا گذشته و به فاصله دومیل از دو راهی جاده متوقف شده بود. مصریها خمپاره اندازهای خود را مستقر ساخته بودند ولی پیش از آنکه بتوانند آسیبی وارد آورند جت های آوارگان اسرائیلی محل تمرکز آنها را بمباران کرده بودند. مصریها عقب نشستند. در آن هنگام چتربازان دیگر کاری نداشتند جز اینکه منتظر رسیدن بقیه تیپ ۲۰۲ باشند.

در سه شنبه شب اسرائیلیها احتمال واکنشی را از طرف مصریها می دادند. مصریها قضیه فرود آمدن چتربازان و حرکت سریع بقیه تیپ ۲۰۲ را از صحرای سینا می دانستند. نزدیکترین مرز بین المللی، اسرائیلیها را س النکدب Ras en-Nakdeb را برای آماده شدن جهت حمله به شرم الشیخ گرفته بودند، و به مسافتی در شمال، قصبه سقوط کرده و راه به سوی محور مرکزی باز شده بود. عملیات اولیه بسیار غافلگیرانه بود. اردن هنوز نیروهای اضافی به مواضع در طول مرز می فرستاد. تجمع قوای عراق در مرز اردن به اندازه يك لشکر رسیده بود. مصریها به سرعت واکنش کردند و به محض اطلاع از نفوذ عمیق اسرائیل تمام ارتش، نیروی دریایی و نیروی هوایی خود را به حال آماده باش درآوردند. به ارتش مصر در صحرای سینا فرمان داده شد که قوای خود را متمرکز سازد و کاملاً بهوش باشد. قاهره به تیپ یکم فرمان داد که برای تقویت واحدهای مصری به سوی العریش حرکت کند، و تیپ دوم را به طرف ناحیه فرود چتربازان اسرائیلی در میتلا اعزام داشت. تیپ یکم زرهی در طول محور مرکزی به داخل صحرای سینا حرکت

کرد. بعد در غروب روز سه‌شنبه اولتیماتوم انگلستان و فرانسه به مصر و اسرائیل رسید. مسلماً ناصر و عبدالحکیم عامر مشکلات دیگری نیز در پیش داشتند.

برای اسرائیل نیز مشکل غیر منتظری پیش آمد، و آن وقتی بود که حمله‌های پیشبینی شده انگلستان و فرانسه به فرودگاه‌های مصر به تأخیر افتاد. بدین‌گونه تیپ ۲۰۲ در **میتلا** به وضع بسیار آسیب‌پذیری دچار شد، زیرا تیم‌هایی که در طول محور مرکزی حرکت می‌کردند راه بازگشت نداشتند و بیش از پیش به پشتیبانی هوایی نیازمند بودند. بن-گوریون خواستار تخلیه **میتلا** بود، اما دایان او را مطمئن ساخت که خطر آن قدر که در روی کاغذ بزرگ می‌نماید، شدید نیست. سرانجام هردو موافقت کردند که تیپ ۲۰۲ در همانجا که هست بماند، سنگر بکند و به حال آماده‌باش درآید، تاهنگامی که وقت حرکت به سمت جنوب به طرف شرم‌الشیخ فرا رسد. در ساعت ۴/۳۰ بامداد روز چهارشنبه، یک گردان از تیپ ۲۰۲ به فرماندهی سرگرد مردخای گور *Mordechai Gur* با سرعت زیاد به سوی جاده و به طرف معبر حرکت نمود و همچنان پیش رفت. فرماندهی عالی یک فرمان یک کلمه‌ای از طریق شارون برای گور فرستاد. آن فرمان این بود: «ایست.» هنوز گردان سرگرد گور متوقف نشده بود که دو جت و مپایر مصری در آسمان ظاهر شدند، اما پیش از اینکه بتوانند به تیپ ضربتی بزنند، دو متئور *Meteor* اسرائیلی به آنها حمله کردند. دو و مپایر مصری سرنگون شدند و سومی در راه بازگشت به سوئز به زمین خورد و سوخت شارون موضع خود را خیلی کوچک باز یافت و خواست که به معبر نزدیکتر شود. به او اجازه داده شد که تاهنگامی که در نبرد بزرگی درگیر نشده است، پیش رود. **میتلا** برای دایان موضوع یک نمایش فرعی شده بود.

اما تیپ ۲۰۲ نمی‌خواست بازیگر یک نمایش فرعی باشد. شارون به اصرار اجازه فرستادن یک ستون شناسایی را به معبر **میتلا** تحصیل کرد. «ستون شناسایی» بایک گروهان تیرانداز سه تانک و یک آتشبار خمپاره‌انداز سنگین تقویت شده بود. این ستون در حقیقت یک گروه رزمی نیرومند به فرماندهی سرگرد گور بود. به محض اینکه نوك ستون به فرماندهی ستوان آریه کرسپی *Arieh Crespi* وارد معبر شد، وسایط نقلیه اسرائیل زیر آتش قرار گرفتند. گور که در ماشین سوم به فاصله ۳۰۰ یارد در پشت سر کرسپی حرکت می‌کرد، به او فرمان داد که حرکت را ادامه دهد. زرهپوش نیمه زنجیری کرسپی مضروب شد، و زرهپوش پهلویی آن نیز همین‌طور. تانک سبک *AMX* به سرنشینی سرگرد گور به لاشه یک تانک آسیب‌دیده برخورد و متوقف شد و خدمه‌اش مجبور شدند که در گودال‌های نزدیک پناه گیرند. بقیه ستون ناگهان باشتاب از آنجا گذشت و وارد معبر شد. آن تحرك و قابلیت انعطافی که بسیار مورد تمایل بود، اکنون به شتاب مغشوش و بی‌قاعدگی برای گذشتن از معبر، تبدیل شده بود. ستون، شکافته شده و ارتباط آن گسیخته بود؛ دو زرهپوش نیمه زنجیری آسیب‌دیده و خدمه‌اش به دام افتاده بودند؛ کرسپی کشته شده بود. گور صاف وارد تله‌ای شده بود که گردان‌های پنجم و ششم تیپ دوم تعبیه کرده بودند، آخرین حمله زرهپوش تیپ ۲۰۲ به کمینگاه دشمن وارد شده بود. اما گور ارتباطات را دوباره برقرار نمود، ستون خود را جمع‌آوری کرد، زرهپوش مصری را که اسرائیلی‌ها را زمینگیر کرده بود، مضروب ساخت و با توپ تانک *AMX* به رأس صخره تیراندازی کرد. وضع کمی بهتر شد. گرچه سربازان گور نتوانستند به سبب آتش مصری‌ها طرفین صخره را پاک کنند، او یقین کرد که ستون تحت فرماندهیش خواهد توانست محکم برجای بماند یا عقب‌نشینی کند. شارون، که به قرارگاه تیپ باز گشته بود، از مشکلات گور چندان اطلاعی نداشت.

سرانجام گردان دوم به فرماندهی سرهنگ ۲ آرون داوید پیاده در طول رأس صخره از کنار معبر باریک بالا رفت تا اینکه توانست ستون گور را ببیند. داوید پیام سریعی برای شارون فرستاد و گفت که تانکهای گور درهم شکسته و به مسافت سه میل در طول معبر متفرق شده‌اند، در حالی که مصریها در هردو دیواره صخره سنگر گرفته‌اند. داوید کوشید که از بالا به مصریها حمله کند، ولی مصریها سخت مقاومت کردند. شارون تا هنگام تاریک شدن هوا به عملیات دیگری دست زد؛ بعد گردان دوم از شرق و غرب در طول رأس صخره حرکت کرد و در همان حال دو گروهان در طول جاده پیش رفتند و به طرف بالا حرکت کردند. مصریها مقاومت کردند و به همین جهت لازم شد که مواضعشان یکی پس از دیگری تسخیر شود. بیرون راندن مصریها از جای خود دو ساعت طول کشید. عملیات شناسایی برای تیپ به قیمت ۳۴ کشته و ۱۰۲ زخمی تمام شد. دایان مسلماً بسیار آزرده خاطر شده بود:

اگر مأموریت تیپ رسیدن به سوئز بود و در راه پیشروی آن توسط نیروی مصر که در برابر آن سنگر کنده بود مانعی به وجود آمده بود، تصرف خونین تنگه حیتان *Heitan* در میتلا ممکن بود موجه باشد. اما در شرایط فعلی، که هدف ما پیشروی به طرف جنوب برای تسخیر شرم الشیخ است نه نزدیکتر شدن به سوئز، حمله به واحد مصر که از معابر منتهی به کانال دفاع می‌کرد چندان لزومی نداشت. دلاوری، جرأت و روح رزمی فرماندهان چتر باز، خصالی هستند که باید مورد ستایش و تشویق قرار گیرند، اما این نبرد ضرور نبود. به علاوه پس از تسخیر معبر، چتر بازان به مستقر شدن در نزدیکی بنای یادبود پارکر، ادامه دادند. بنابراین معبر مورد حمله قرار گرفت، تسخیر گشت و ترک شد. ۵

تیپ ۲۰۲ پس از نبرد میتلا همان گونه که به آن فرمان داده شده بود در جای خود ماند تا وقت حرکتش به جنوب فرارسد. نبرد در طول محور جنوبی به پایان رسیده بود.

دایان عین همان مشکل را در محور مرکزی داشت. در روز سه شنبه ۳۰ اکتبر، یک روز پس از حمله، تیپ چهارم پیاده به فرماندهی سرهنگ جوزف هارپاز *Josef Harpaz* طبق نقشه به درون سینا پیشروی کرده و قصیمه را گرفته بود - اما نه به آن سرعت که به حال فرمانده جبهه جنوبی یا فرمانده تیپ هفتم زرهی سودمند باشد. هردو معتقد شدند که یک تأخیر بیست و چهار ساعته، همان طور که در طرح عملیاتی مرحله‌ای دایان مقرر شده بود، دیوانگی است. بنابراین خودشان به ابتکار خویش تیپ هفتم زرهی را یک روز زودتر از تاریخ معین به مأموریت بعدیش فرستادند. طبق یک رسم قدیمی هاگانا، فرماندهان اسرائیلی دارای استقلال عملی هستند که به کار بستن آن در ارتشهای عادی، به دادگاه نظامی خواهد انجامید. گاه نتایج این استقلال، عدم اطاعت را موجه می‌سازد و گاه، همان گونه که در میتلا اتفاق افتاد، نمی‌سازد. دایان با هواپیما به قرارگاه جنوبی رفت تا ببیند که چه می‌توان کرد. دایان که سابقاً فرماندهی واحد کماندوی جیب را در عملیات لیدا - الرمله عهده دار بود، با ارزش استقلال عمل‌آشنایی داشت؛ اما درگیر ساختن نیروی زرهی سنگین و خطر بعدی حمله هوایی مصر قمار می‌کرد که او دست زدن به آن را صلاح نمی‌دانست. با این حال چنین قماری انجام گرفته بود.

تیپ هفتم زرهی در آن هنگام به سوی مواضع دفاعی مصریها در ام قطف، در میان ابری از گرد و غبار، پیش می‌رفت. دایان آن را به حال خود رها کرد. هدف فوری تیپهای مأمور عملیات در محور مرکزی عبارت بود از مواضع مصریها در اطراف ابوعقیله. این مواضع عبارت بودند از سه پشته شنی بزرگ در مشرق قریه که سخت مستحکم شده بودند. در شمال دریای بزرگی از شن بود، و در جنوب و غرب کوههای خشکی قرار داشت که فقط يك معبر باریک و سهل‌الدفاع آنها را از هم جدا می‌کرد. این معبر، دیکه *Dyka* نام داشت. تصمیم درباره آخرین روش حمله حتی پس از اینکه تیپ هارپاز وارد اراضی مصر شده بود، به تعویق افتاد. دایان چندین راه تقرب پیشنهاد کرده بود، ولی موفقیت در عملیات به ابتکار فرماندهان محلی واگذار شده بود تا به مقتضای شرایط نبرد رفتار کنند. شکست مواضع خارپشتی مستحکم مصر در ابوعقیله راه محور مرکزی را می‌گشود و خط جدیدی به داخل **میتلا** باز می‌کرد. راه حل مسأله در همان روز اول پیدا شد. بن-اریك نیروی ضربتی از تیپ هفتم زرهی برداشت و تا ۸۰۰ یاردی اولین مواضع خارپشتی در ام قطف پیش رفت. تمام راههای منتهی به مواضع مصر باز بود، و بن-اری اجازه داشت که چنانچه خطر خرد شدن نیروی زرهیش در پیش نباشد، حمله را به پیش راند. او امید گذشتن از ابوعقیله را از دست داده بود، و به همین جهت به عقب بازگشت.

يك گروه شناسایی دیگر، که برای واریسی وضع معبر دیکه فرستاده شده بود، وضع بهتری داشت. وقتی که اسرائیلیها به انتهای جنوبی معبر باریك رسیدند، مأموران تخریب مصر پل را منفجر کردند و با شتر به سمت شمال تاختند. اسرائیلیها پیشروی را از طریق پل منفجر شده و در بلوك خندقی ادامه دادند. برای دفاع معبر باریك هیچ سرباز مصری وجود نداشت و اسرائیلیها در عقب مواضع خارپشتی سر در آوردند بن-اری فوراً اجازه خواست که تمام تیپ هفتم را از معبر **دیکه** به سمت پشت سر مصریها عبور دهد. يك گروه رزمی از راه سخت معبر می‌گذشت و مستقیماً از جاده به سمت بئر حصنه *Bir Hasne* واقع در کنار راه بیابانی منتهی به جنوب غربی **میتلا** پیش می‌رفت. يك قسمت رزمی زرهی، از جمله يك گردان تانك شرمین به فرماندهی سرهنگ ۲ آوراها *Avraham Adan* از معبر می-گذشت و به ابوعقیله حمله می‌کرد، هرچند که دارای يك نیروی احتیاطی تانك نبود. وقتی که ده سقوط کرد، بقیه تیپ از معبر می‌گذشت، بایك جست از نیروی ادان رد می‌شد، و به اولین پشته مواضع خارپشتی حمله می‌کرد. آنگاه برن *Bren* با تانکهای شرمین خود، از راه باز شده می‌گذشت و به پشته وسطی حمله می‌برد. تیپ دهم و تیپ ۳۷ زرهی ام قطف را مورد حمله قرار می‌داد و موضعی را که در سر راه محور مرکزی قرار داشت، می‌شکست. دایان اجازه این عملیات را داد، و نیروی زرهی بن-آوی *Ben-Avi* از معبر گذشت و به سخمه زدن به سوی بئر حصنه و جبل لیونی *Livni*، پرداخت.

در سپیده دم ۳۱ اکتبر قسمت زرهی ادان به راه اسمعیلیه-ابوعقیله رسید. ادان بدون منتظر شدن برای تهیه طرح نبرد، نیروی زرهی خویش را صاف به طرف جاده به سوی دهکده، پیش راند. همینکه نیروی ادان حرکت به پیش را آغاز نهاد، توانست تانکهای مصری را در ابوعقیله ببیند که می‌کوشیدند به تقاطع راه در شرق باز گردند تا بتوانند به سمت شمال به العریش عقب نشینی کنند. تاهنگامی که تانکهای مقدم ادان به حدود ۲۰۰ یاردی نزدیکترین خانه رسیدند، آتش توپخانه مصر از نزدیکترین پشته مستحکم، **سد روافا** *Ruafa Dam*، در تمام اطراف ستون،

باریدن گرفت. در قسمت جلو، مصریها آتش بازوکا را از دهکده باز کردند. يك تانك اسرائیلی گلوله خورد و از خط نبرد خارج شد. حمله به کندی گرایید. ادان يك فرمانده را که چندان میلی به عملیات نداشت با افسر عملیات ستاد خویش به نام ستوان ابراموویچ Abramovitch، عوض کرد و به او فرمان داد که موضع مصر را دور بزند و به پشت سر آن برسد. در حالی که ابراموویچ این حمله را با موفقیت اجرا می کرد، دو دسته تحت فرماندهی ادان به داخل دهکده حمله کردند؛ هر دو قسمت موضع مصر را تا ساعت ۷ بامداد تسخیر کردند.

توپخانه مصر تیراندازی شدید به دهکده و ستون اسرائیلی را که کاملاً نمایان و آسیب پذیر بود، ادامه داد. ادان سربازان خود را به تقاطع راه برد و يك حصار دفاعی تشکیل داد که در طرف شمال شرقی باتپه های شنی محافظت می شد و سپری از چهار تپه شنی آن را از جانب راه می پوشاند. در آنجا قسمت رزمی او می توانست راه را ببندد و منتظر رسیدن تانکهای شرمین باشد. آنگاه به ادان پیام رسید نه تانک شرمین وجود دارد و نه نیروی ضربتی دیگری برای گذشتن از رده سربازان او. بن - اری نیروی دوم را متوجه غرب ساخته و تانکهای شرمین را به عنوان احتیاط در انتهای شمالی معبر نگه داشته بود. ادان می بایست محکم در سرجای خود بماند. مصریها به حمله های مغشوشی مستقیماً در برابر توپهای اسرائیل، دست زدند. در نخستین ساعت حمله چهل و يك تانک حرکت را ادامه دادند. بالاخره چند تانک سنگین مصری ظاهر شد. پانزده تانک ت - ۳۴ T-34 روسی در راه العریش از شمال پیش آمد و در ۲۰۰۰ متری موضع اسرائیل متوقف شد. از سمت مشرق ده تانک شکن و چند ماشین اسلحه بر وارد رده تانکها شد. ادان خود را در دام افتاده احساس نکرد زیرا چهارده تانک خوب و يك موضع دفاعی عالی داشت، اما از اینکه تانکهای شرمین به او نرسیده بودند و او نتوانسته بود از وضع استفاده کند، دلگیر بود. در تمام بعد از ظهر آن روز تانکهای واقع در شمال و زرهپوشهای مستقر در مشرق، به طور مقطع آتش می کردند. توپخانه مصر نیز که در سلسله پشتتهای شنی موضع گرفته بودند، در تیراندازی شرکت کردند. ادان، که مهمات خود را برای حمله نگه داشته بود، به تیراندازی دشمن پاسخ نمی داد. به او پیام رسیده بود که تانکهای شرمین تا غرب برای شرکت در حمله آزاد خواهند شد. او ناچار می بایست تا آن وقت منتظر بماند؛ در هر حال مصریها تمایلی به حمله نشان نمی دادند و فقط از توپهای زرهپوشهای خویش استفاده می کردند.

حمله ادان با سدی از توپخانه بر روی تانکهای ت - ۳۴ T-34 در راه العریش آغاز شد. تانکهای مزبور چرخي زدند و عقب نشستند. آتش مصریها از روی پشتته به سستی گرایید. ادان از این امر برای آرایش دادن سپاهیان خود استفاده کرد. مصریها به محض اینکه فهمیدند اسرائیلیها در صدد حمله هستند، تیراندازی را از سر گرفتند. توپخانه اسرائیل از روی تانکهای ت - ۳۴ T-34 برداشته شد و به سوی توپخانه مصریها که در روی پشتته قرار داشت متوجه گشت. تانکهای ت - ۳۴ T-34 کمی جلو آمدند و از نو آتش گشودند. اما تانکهای اسرائیلی که در تقاطع راه بودند دوباره به سمت تانکهای مصری تیراندازی کردند و آنها را باز به طرف شمال راندند. در آن هنگام هوا تاریک شده بود و تانکهای شرمین بی آنکه نشانه درستی در روی زمین داشته باشند، به پیش راندند. تانکها از نخستین نقطه مستحکم گذشتند ولی زود باز گشتند و راست به طرف پشتته رفتند، به جای آنکه طبق طرح ادان به پشت آن بروند. فرمانده شرمین بزودی تقاضای پشتیبانی پیاده را کرد. او هفت تانک از دست داده بود. پیاده نظام زرهی برای

پشتیبانی از تانکهای آسیب دیده شرمین به جلو حرکت کرد. آنگاه ادان تانکها را از تقاطع را به حرکت درآورد. از آن پس اختلال سریعاً افزایش یافت.

تانکهای شرمین سرانجام به پشته رسیدند و شروع کردند به کوبیدن مواضع توپخانه مصر. درست در حین حرکت پیاده نظام زرهی به طرف مصریها در طول شیبها، مصریها در تانکهای نیمه زنجیری سوار شدند و به سمت شمال عقب نشینی کردند. موج دوم تانکهای اسرائیلی به خط حمله رسید. واحدهای مقدم در بالای مواضع مشتعل مصریها چرخی زدند و گرچه در عملیات خود موفق شده بودند، ولی نظمشان بکلی مختل شده بود. ادان که نمی توانست واحدهای مغشوش را در رأس پشته تسخیر شده به نظم درآورد، سرانجام تمام آنها را به سوی جاده فرا خواند. در ساعت ۱۱ بعد از ظهر ادان دیگر دارای مهمات و بنزین نبود، نه عدد از تانکهایش در روی پشته از کار افتاده و متفرق شده بودند و سربازانش بسیار خسته شده بودند. ظاهراً مصریها نیز همان اندازه فرسوده بودند زیرا فوراً حمله متقابل اجرا نشد. در ساعت ۲ بامداد يك ستون تدارکات اسرائیل رسید و برخی از مشکلات ادان را حل کرد. يك گروهان تانک از راه العریش پیش راند و در جستجوی تانکهای ت - ۳۴ T-34 برآمد. پیاده نظام زرهی پشته را از وجود مصریهایی که دوباره به آن نفوذ کرده بودند، پاک کرد. معهداً تا آن هنگام به سبب بیمه ماندن حمله اسرائیل از شرق هرگونه فرصتی برای عملیات بعدی از دست رفته بود. ادان سنگر کند و منتظر شد و در ضمن به نجات و تعمیر تانکهای شرمین خراب شده خود پرداخت.

در آن طرف مواضع خارپشتی، حوصله دایان از معطلی فرماندهان تیپ دهم و تیپ ۳۷ زرهی، سر رفته بود. به محض اینکه معبر دیکه باز شد، دایان خواست که فرماندهان مزبور مواضع خارپشتی مصریها را پاک کنند. نیروی زرهی بن - اری، که در سینای مرکزی عمل می کرد، فقط خط تدارکاتی قصیمه - دیکه را در دست داشت که آنها چندان مناسب نبود. دایان به فرماندهان فشار آورد که موضع خارپشتی آنجا را نابود کنند. تیپ دهم قبلاً حمله ای را با تردید در روز روشن به ام قطف آغاز کرده بود. شب هنگام حمله دو شاخه ای بی نتیجه ماند و حمله کنندگان سرگردان ماندند. يك قسمت از پیدا کردن هدف خود قاصر ماند، و دیگری حمله را پیش نبرد. در ساعت ۴ بامداد اول نوامبر، تیپ زرهی ۳۷ با چراغهای روشن و بدون منتظر شدن برای تانکهای پشتیبانی، کوشید تا مستقیماً وارد مواضع مصریها شود. این تیپ کوبیده شد و ناچار گشت که عقب بنشیند. ام قطف در دست مصریها باقی ماند و محور اصلی را مسدود ساخت. دایان فکر کرد که کار بکلی مختل شده است.

من فرمان دادم که حمله به ام قطف در اولین لحظه ممکن آغاز شود. ظاهراً این فرمان اجرا شده بود. اما ام قطف تسخیر نشده بود. فرمانده جبهه جنوبی تمام نیروهای لازم (پیاده نظام، نیروی زرهی، توپخانه) را برای به عهده گرفتن این عملیات به نحو موفقیت آمیز، در اختیار داشت. اما عملیات نظامی لازم اجرا نشد. حمله طبق يك طرح عملیاتی صحیح که حداکثر استفاده از قدرت تحقیق یافته به این عملیات را تأمین کند، اجرا نشده است. ۶

اما تا هنگامی که همه کارها در اول نوامبر روبه راه شد، موضع خارپشتی

اهمیت حیاتی خود را از دست داد.

در حالی که نبرد در ابوعقیله و امقطف ادامه می یافت، نیروی زرهی بن - اری از میان سینای مرکزی در حرکت بود و محور مرکزی را باز می کرد. بامداد روز سه شنبه ۳۰ اکتبر یک نیروی ضربتی بئر حصنه را گرفت؛ اما توجه عمده بن - اری به محل قسمت تیپ یکم زرهی مصر معطوف بود که گویا از بئر حما به سوی جاده اسمعیلیه - ابوعقیله، حرکت می کرد. بن - اری پیش از اینکه بداند از هیچ حیث نباید نگران باشد، بیشتر روز را صرف تهیه کمینگاه کرد. نیروی هوایی اسرائیل ستون مصریها را در بئر قفقفه پیدا کرده و آن را پراکنده کرده بود. تیپ یکم زرهی که پی در پی مورد حمله قرار گرفته بود، پیوستگی خود را از دست داد. بعد از ظهر اسرائیلیها بدون برخورد به مقاومت از بئر حما، پایگاه عمده که بیش از هر چیز دایان را می آزد، خط تدارکاتی صعب العبور معبر دیکه بود. در سپیده دم چهارشنبه ۳۱ اکتبر نیروی ضربتی به سمت غرب حرکت کرد و به عقبدار نیروهای مصری که در حال عقب نشینی بودند، حمله برد، هشت تانک T-34 ۳۴ را به غنیمت گرفت و سه تانک دیگر را منهدم ساخت. سرانجام بن - اری، همان طور که خود او هم می ترسید، بی بنزین ماند و نیروی زرهیش مجبور شد پنج ساعت در جاده بی حرکت بماند، تا نیمه شب که یک کامیون تدارکات رسید.

مصریها در وضعی نبودند که بتوانند از توقف ستون مصری استفاده کنند. موضع خارپشتی به «جیب» جبهه تبدیل شده بود. زرهپوشهای متحرک تیپ یکم زرهی مورد حمله شدید نیروی هوایی مصر قرار گرفتند. در شمال در اوایل بامداد اول نوامبر، حمله به رفع شروع شد. در سپیده دم پنجشنبه، بن - اری اطلاع یافت که نیروی زرهی مصر از قفقفه از طرق **وادی الحقایب** به سوی **میتلا** حرکت کرده است. بن - اری نیروی زرهی خود را از طریق **بئر حصنه** به مخرج جنوبی وادی راند تا با مصریها روبه رو شود. بن - اری یکبار دیگر دچار عدم موفقیت شد. مصریها تصمیم گرفتند از تاخت و تاز در وادی صرف نظر کنند. بن - اری تانکهای شرمن خود را به سمت علیای وادی پیش راند و در عین حال نیروی زرهی بیشتری به مغرب جاده اسمعیلیه گسیل داشت تا روز بعد تانکهای مصری را در بئر قفقفه از سایر نیروهای مصری جدا کند. وقتی که سی و پنج تانک شرمن و AMX بن - اری در سپیده دم ۲ نوامبر به سوی بئر قفقفه حرکت کردند، اسرائیلیها دیدند که نیروهای مصر شتابان به سوئز که به فاصله شصت میلی قرار داشت عزیمت کرده اند. ناصر فرمان عقب نشینی عمومی از سینا را صادر کرده بود. در عرض یک ساعت تانکهای AMX که در جلو بودند، با عقبدار مصریها تماس یافتند. در پنجاه میل بعد جلودار بن - اری به نبرد سریع و ضربت و گریز که منظور از آن نابود کردن قسمت مؤخر ستون مصری بود، دست زد. سرانجام کمی مانده به کانال، بن - اری نیروی زرهی خود را متوقف ساخت.

مصریها که در مواضع خارپشتی مستقر شده بودند تصمیم به عقب نشینی گرفتند. هرچند که پشته واقع در مغرب به دست نیروی ضربتی افتاده بود، مصریها حملات اسرائیل را از طرف شرق دفع کردند و چنین می نمود که خواهند توانست دفاع خود را به مدت بیشتری ادامه دهند. یک مشکل رو به افزایش عبارت بود از مسأله آب، که معمولاً با کامیون به ابوعقیله رسانده می شد. پنجشنبه اول نوامبر فرمانده نیروهای مصر به سپاهیان خود گفت که هرکس باید به فکر خود باشد.

گرچه موضع آنها از سه طرف زیر فشار اسرائیلیها بود، او پیشنهاد کرد که آنها آهسته از موضع خارپشتی به سمت شمال خارج شوند و راه خود را از دریای شن به العریش که در فاصله پنجاه و دومیلی قرار داشت، بگشایند. این، تدبیر بسیار بدی بود. آن پنجاه و دو میل برای هرکس جز يك بدوی سوار، غیر قابل عبور بود. هر قدم در شن سست، فرساینده است. حتی پیمودن يك مسافت جزئی در شب بآب کافی، کار خطرناکی است. يك راه پیمایی پنجاه و دومیلی، بیشتر اوقات در آفتاب سوزان بامقدار محدودی آب، نوعی خودکشی تدریجی و دردآور بود. عده کمی از سربازان مصری از بیابان مطلع بودند. اما آنها از موضع خود بیرون آمدند و رهنوردی پرزحمت را به سمت شمال آغاز کردند.

در سپیده دم تیپ ۳۷ زرهی به سوی موضع خارپشتی پیشروی کرد و هیچ کس را در آنجا نیافت. بعد سپاهیان تیپ با شادمانی از روی آخرین پشته مستقیماً از بالای افراد وحشت زده تیپ هفتم زرهی مصر، سر درآوردند، در فاصله ۱۱۰۰ یاردی، تیپ هفتم زرهی بر روی تیپ ۳۷ آتش گشود و هشت تانک را پیش از آنکه به اشتباه خود پی برد، مضروب ساخت. سپس، بعد از مدتی، اسرائیلیها در هردو طرف موضع خارپشتی دریافتند که مصریها عقب نشسته اند. هواپیماهای سبک اسرائیلی رد پای مصریان را در دریای شن تعقیب کردند. دیدبانهای هوایی فرار سربازان مصری را به سوی مرگ مشاهده کردند، اما از جایگاه خود در آسمان قادر به نجات آنها نبودند. هیچ هواپیمایی نمی توانست در روی شن فرود آید و ضمن اینکه طیارات کوچک اسرائیلی در آسمان می گشتند و دور می زدند، مصریها از نقطه بدون بازگشت گذشته بودند. آنها تلوتلو می خوردند، می لغزیدند و می افتادند. برخی از آنها هرگز برنخاستند و بقیه حرکت به جلو را ادامه دادند. بدویها در سر راه مردگان و مشرفان به مرگ به جنبش درآمدند، مردگان را لخت کردند و سرگشتگان را به خاطر اموالشان کشتند. با در رسیدن شب همه بجز چند تن مصری از تشنگی یا گرما مرده بودند. از ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ تن مصریان مدافع موضع خارپشتی فقط ۷۰۰ تن اسیر شدند. بقیه به کام بیابان فرو رفتند. عملیات در محور مرکزی سرانجام شومی داشت.

فرمانده جبهه در شمال، سرتیپ خایم لاسکف، مسئولیت قسمت اعظم عملیات کادش را که به طور صحیح اجرا شد، یعنی حمله به رفح را، عهده دار بود. نبرد عملاً به صورت يك هجوم جبهه ای به مجموعه پیچ در پیچی از تپه های مستحکم در جنوب رفح درآمده بود که اردوهای ارتش مصر را حفاظت می کرد. در جنوب، موضع باسپری از بیابان و چند میدان مین سنگین، حفظ می شد. در شمال، دریا و مواضع دیگری در باریکه غزه قرار داشت. تپه ها که چیزی جز تله های پست شن پوشیده از باغهای میوه، پرچینها و کاکتوسها نبودند، بر تمام اراضی مسلط بودند. هر يك از هجده تپه، مستحکم شده بود؛ توپخانه و مسلسل با خطوط آتش پشتیبانی و سیم و مین، در مواضع قرار گرفته بودند. مصریها در مستحکمترین مواضع به طور متفرق تانک شکنهای آرچر Archer، توپهای ۲۴ پوندی، و توپهای لوله کوتاه بی لگد ۱۰۵ میلیمتری ساخت چکوسلواکی، قرار داده بودند. سربازان مستقر در مواضع به تیپ پنجم پیاده تعلق داشتند و با دو گردان اضافی تقویت شده بودند. تقریباً از همان ابتدای عملیات کادش مصریها تصور کرده بودند که اسرائیلیها به مجتمع رفح حمله خواهند کرد؛ بنابراین هیچ گونه امکانی برای غافلگیری، تحرك و جسارت، که از قویترین جنبه های طراحی نظامی اسرائیل بود، وجود نداشت.

لاسکف برای حمله تیپ ۲۷ زرهی و تیپ یکم پیاده را در اختیار داشت، و تیپ ۱۱ را برای پاک کردن نوار غزه در عقب قرار داده بود. گرچه نیروی حمله او کمتر از حد معمول بود، نقص بزرگ او عبارت بود از فقدان پشتیبانی کافی توپخانه - نقصی که او امیدوار بود با پشتیبانی هوایی و دریایی جبران کند. تنها کار بدیعی که امکان داشت عبارت بود از قراردادن پیاده نظام در جلوناحیه عملیات، بیشتر برای نفوذ تا جهت حمله. به محض شروع نبرد، رشته‌ای از حملات مستقل به هر یک از تپه‌ها انجام می‌گرفت. لاسکف امیدوار بود که تمام ناحیه را بزودی پس از سپیده دم پاک کند، به طوری که نیروی زرهیش بتواند راه العریش را در پیش گیرد. در طرف شمال تیپ ۲۷ سرهنگ حییم بارلف دو تپه واقع در جنوب شرقی رفح را که دارای شماره‌های ۳۴ و ۳۶ بود، پاک می‌کرد. بارلف امیدوار بود که بیشتر نیروی زرهی خود را برای شتافتن به سوی ساحل، در احتیاط نگه دارد. در مرکز دو گردان از تیپ یکم سرهنگ بنیامین جیولی *Givli* می‌بایست به تپه‌های ۲۵ و ۲۵a و بعد به سوی آنهایی که به راه العریش نزدیکتر بودند، پیشروی کند. مشکلترین کار عبارت بود از تکلیف دو گردان آخری تیپ یکم - نفوذ به میدان مین، تسخیر تپه شماره ۵ در عقب، و بعد چرخش به شمال به پشت مواضع مصر برای حمله به سه تپه‌ای که بر تقاطع راه در حصار خارجی استحکامات در غرب دور، مسلط بود. گردان مقدم در آنجا می‌ماند تا هنگامی که بارلف از طرف شمال وارد می‌شد. آنگاه احتیاط بارلف، یک گروهان تانک *AMX* و یک گردان پیاده نظام با وسایط نقلیه نیمه زنجیری، می‌توانست برای حرکت به سوی العریش، عزیمت کند. نخستین حرکتها به طرف جنوب برای نفوذ به میدان مین انجام می‌گرفت و به دنبال آن بمباران هوایی - دریایی و بعد حمله‌های عمومی انجام می‌گرفت.

در سه شنبه شب ۳۰ اکتبر مهندسان تیپ جیولی سه شکاف از دو میدان مین مصری ایجاد کردند که عرض هر یک از آنها نه یارد بود. روز بعد تا هنگام شب گردان مقدم مخفیانه به جلو حرکت کرده بود. گروهانهای مقدم همان راهها را با زحمت کمی از میدان مین تعقیب کردند. حتی آخرین گروهان که دارای وسایط نقلیه نیمه زنجیری بود، به مشکلی برخورد. مصریها، که برای روشن کردن تمام قطاع جنوب رفح از نورافکن استفاده می‌کردند، تا هنگامی که اسرائیلیها در دهلیز بودند، آتش توپخانه را باز نکردند. با این حال حمله اسرائیلیها پس از گذشتنشان از نقطه خطر، به خوبی پیشرفت نکرد؛ پیاده نظام با تردید به این سو و آن سو توجه کرد تا هدفهای مخصوص را پیدا کند. سرانجام گزارش رسید که هدفها بدون مقاومت تسخیر شده‌اند. تنها تلفات عبارت بود از دو کشته و هشت زخمی که پیش از گذشتن اسرائیلیها از میدان مین، هدف توپخانه مصر قرار گرفته بودند. مرحله بعدی (به رهبری سرهنگ ۲ مایر پیلاوسکی *Meir Pilavski* حمله‌ای با چند خیز و عبور از رده اول بود که توسط یک گردان پیاده تقویت شده انجام گرفت. این گردان از پشتیبانی دوازده تانک سوپر شرمین برخوردار بود.

در ساعت ۱۱/۳۰ بعد از ظهر پیلاوسکی اجازه حرکت را دریافت کرد. در همان هنگام نورافکنهای مصری شکافهای وارد در میدان مین را پیدا کرد. پیلاوسکی به محض اینکه تیراندازی توپخانه مصر در حوالی نیمه شب به سستی گرایید، حرکت را آغاز کرد. اما مصریها دوباره آتش گشودند و دومین تانک نیمه زنجیری را زدند. این تانک با تکان شدیدی وارد یک نقطه مین گذاری شده گشت و منهدم شد. تانک بعدی جهت حرکت را تغییر داد تا از تانک آسیب دیده اجتناب کند، و به مین دیگری خورد. گلوله‌های توپخانه مصر همچنان در اطراف ستون

گسترده می‌افتاد. برای یافتن راهی در اطراف تانک نیمه‌زنجیری در حال اشتعال، سربازان پیلاوسکی می‌بایست زمین را در زیر آتش مداوم مصریه‌ها مدت چهل دقیقه بکاوند. خوشبختانه برای اسرائیلیها توپخانه مصر گلوله‌های محترقه به کار می‌برد و اصابت آنها به‌شن از شدت انفجار می‌کاست. وقتی که راه خوب بازرسی شد، يك گروهان تانک نیمه‌زنجیری بلوك تانکهای آسیب دیده را دور زد و پیش راند. دو تانک شرم‌ن در پی آنها رفت ولی طوری با احتیاط حرکت کرد که سی دقیقه وقت از دست رفت. سومین شرم‌ن نیز هنگام گذشتن از کنار بلوك به‌مین برخورد و منفجر شد. چهارمین شرم‌ن تغییر سمت داد تا از تانک منفجر شده که در حال اشتعال بود اجتناب کند و آن نیز به‌مین برخورد. در پشت سر آن يك کماندکار آتش گرفت. دو تانک منفجر شده اولی تبدیل به يك پارچه آتش شده بودند که عرض آن سی پا و عمقش پنجاه پا بود. ستون پیلاوسکی، که باشعله‌های آتش به‌دو قسمت تقسیم شده بود، آتش توپخانه مصر را به‌سوی خود جلب کرد. پیلاوسکی تشخیص داد که دیگر در آنجا قادر به حمله نیست.

پیلاوسکی از جیولی خواست که یا به‌او کمک کند و یا اجازه عقب‌نشینی دهد. جیولی به‌او اصرار کرد که حمله را ادامه دهد. نبرد شروع شده بود، تمام واحدها درگیر بودند، و حرکتی که کار را تمام کند، جنبه حیاتی داشت. جیولی گفت که پیلاوسکی هیچ‌کار که نتواند بکند لااقل پیاده می‌تواند به سمت دشمن برود. پیلاوسکی نیز فکر نکرد که هشت میل پیاده‌روی در شن نرم، کار پرزحمتی است. در عوض او آغاز کرد به‌اینکه ستون خود را از حال سکون خارج سازد. سپاهیان پیش‌آهنگ او با حرکت به سمت راست بلوك، راه باریکی را از میان میدان مین آزمودند. تانک نیمه‌زنجیری پیلاوسکی راست پشت سر آنها پیش می‌رفت، اما توپخانه مصر در نخستین وهله عبور پانزده سرباز را زد. هنگامی که آخرین تانک آهسته از شکاف باریک میان مینها پیش راند، سپیده تقریباً دمیده بود. آنگاه نوبت به دسته‌های تیرانداز که سنگر کنده و منتظر نیروی زرهی بودند رسید که بار جنگ را به‌دوش بکشند. اما پس از رنج دراز کشیدن در شن و چندین ساعت گوش دادن به صدای توپخانه دشمن، روحیه سربازان بالا رفت. در بیست دقیقه تپه شماره ۵ زیر پای اسرائیلیها بود. پیلاوسکی هرگونه امید به هجوم بقاعده و معطل کننده به تقاطع راه را کنار گذاشت و تصمیم گرفت که بامنتهای سرعت و جرأت پیش رود.

پیلاوسکی که با سرعت زیاد به سمت تپه‌های ۸ و ۱۰ در جنوب چهار راه پیش می‌رفت تصمیم گرفت که با تانکهای شرم‌ن و نیمه‌زنجیری خود به تپه شماره ۱۰ بتازد. در آخرین دقیقه ملاحظه کرد که تیراندازی از تپه ۸ ضعیفتر شده است. او در دم تانکهای نیمه‌زنجیری و جیپهای خود را به‌سوی تپه ۸ سوق داد. در تپه ۱۰ مصریه‌ها حتی منتظر رسیدن تانکهای شرم‌ن هم نشدند. پیلاوسکی آنگاه راست از جاده العریش با يك حمله سه شاخه به‌سوی تپه ۱۲ پیش راند. يك تانک او به مین اصابت کرد و از دست رفت. مصریه‌ها سی کشته، بیست و هشت مجروح و چهل اسیر دادند، و خود تپه نیز از تصرفشان خارج شد. در ساعت ۹ بامداد پیلاوسکی تسخیر تپه و تقاطع راه را گزارش داد.

بقیه قوای حمله نیز با مشکلاتی روبه‌رو شد. تیراندازی نیروی دریایی که مدت‌ها مورد امید و انتظار بود، بی‌فایده از کار درآمد. پشتیبانی هوایی برای محو مصریه‌ها وضع بدتری داشت. هواپیماها به‌سوی جبهه پرواز کردند، موشکهای روشن‌کننده خود را صاف روی نیروی‌های اسرائیلی انداختند و محل موشکها را

بمباران کردند. سرانجام هواپیماها از عملیات منع شدند. تنها فایده‌ای که از پشتیبانی دریایی و هوایی عاید شده بود، عبارت بود از تأخیری طولانی. تیپ یکم جیولی بزودی دریافت که تمام تپه‌ها در تاریکی به هم شبیه‌اند. پیاده‌نظام در جست‌وجو برای هدف دچار اشتباه شد. یک گروهان سرانجام هدف خود را شناخت، و آن هم بدین سبب که مصریها در آخرین لحظه آتش خود را شدید کرده بودند. خطرناکترین اشتباه وقتی رخ داد که یک گروهان ناهال Nahal وارد حاشیه موضع مصریها در تپه ۲۵ شد و در همان هنگام یک گروهان دیگر از طرف دیگری به تپه حمله کرد. آنگاه هردو برای گرفتن تپه ۲۵ به یکدیگر ملحق شدند. تیپ ۲۷ بارلف مشکلات حتی شدیدتری داشت. درست همان هنگام که حمله به راه افتاد، دو گروهان پیاده‌نظام متحرك هدف يك سد دقیق توپخانه قرار گرفتند. در چند دقیقه یازده کشته و هشتاد و هشت زخمی دادند، و حمله متوقف شد.

بارلف تصمیم گرفت که مدت بیشتری به تانکهای AMX متکی شود. او شش شرمین با يك مانور قلاب شکل به عقب تپه‌های ۳۴ و ۳۶ فرستاد. اگر تپه‌ها سقوط می‌کردند، تانکهای شرمین می‌توانستند برای رفع گرفتاری پیاده‌نظام به عقب مصریها حرکت کنند. در آن مرحله اوضاع بهتر شد. دو گروهان پیاده‌نظام که گویا در جلو تپه‌های ۳۴ و ۳۶ به وضع نامساعدی دچار بودند، از نو تجمع یافتند. سروان بن‌الی تصمیم گرفت که با پنجاه و نه تن زنده ماندگان گروهان خود به جلو برود. همینکه تانکهای شرمین و تانکهای نیمه‌زنجیری رسیدند، گروهان دیگر برای حمله به تپه ۳۶ به واحد الی ملحق شد. وقتی که نخستین افراد اسرائیلی درست وارد حدود خارجی موضع مصریها شدند، دو جت اسرائیلی ظاهر شد و تپه را با بمب ناپالم و راکت بمباران کرد. یکی از جتها آنقدر پایین آمد که انفجار راکت خود آن را معدومش کرد، هرچند که خلبان آن با چتر به سلامت فرود آمد. چند ثانیه پس از ضربت هوایی، گروهان الی از روی تپه گذشت. شرمینها برای حمله به تپه ۳۴ تغییر سمت دادند و تانکهای AMX نیز ناگهان به آنها ملحق شدند. بارلف تصمیم گرفت که باتمام نیروی زرهی خود به حمله مبادرت کند. جز در صورت پاك شدن رفح، اجرای حرکت یکسره به العریش ممکن نبود. هردو گروه زرهی باهم به تپه حمله کردند. پیاده‌نظام از تانکهای AMX بیرون پرید و عملیات پاك کردن را آغاز کرد. تا ساعت ۶/۳۰ بامداد تپه ۳۴ سقوط کرده بود. بارلف نیروی زرهی خود را برای کمک به پیاده‌نظام جیولی، تغییر مسیر داد. تانکهای AMX ضمن قوت گرفتن حمله با پیاده‌نظام پیشرو حرکت کردند.

در بیست دقیقه نیروی حمله آخرین موضع مصریها را در روی تپه گرفته بود. تا ساعت ۷/۳۰ مجتمع رفح به صورت کشتارگاه اشغال شده‌ای درآمد. نیروی زرهی حرکت از میان مصریان فراری را آغاز کرد تا در تقاطع راه به پیلاوسکی ملحق شود. دایان، رئیس ستاد ارتش، نیز که از نزدیک برجریان نبرد نظارت می‌کرد، این نیرو را همراهی کرد. حضور او تاحدی آزادی عمل را از فرماندهان نبرد سلب کرده بود، زیرا که او تمام شب را مراقب جزئیات کار آنها بود. در ساعت ۹/۳۰ اولین تانکهای AMX به تقاطع راه در پایین تپه ۱۲ رسید. در آنجا همه واحدهای اسرائیلی به هم ملحق شدند، و نبرد رفح تمام شد.

بارلف، که هنوز دایان همراهش بود، توانست توجه خود را به مرحله بعدی معطوف دارد. این مرحله عبارت بود از راندن به طرف العریش و در طول ساحل به سمت کانال سوئز. در تمام بامداد تانکهای AMX و سوپرشرمنهای پیلاوسکی از جاده رو به جنوب حرکت می‌کردند. در نخستین موضع دفاعی مصر، شیخ زوئدی

Sheikh-Zuwedi ، اسرائیلیها دیدند که گردان مأمور موضع، عقب‌نشینی کرده است. تقریباً در ظهر اول نوامبر قاهره فرمان عقب‌نشینی عمومی را بجز از غزه و شرم‌الشیخ، صادر کرده بود. عبارات فرمان مبهم و قابل تفسیر بود و به‌طوری که خواهیم دید، نتیجه‌ای جز هرج و مرج نداشت. واحدها بیخبر و بدون توجه به وضع تاکتیکی موجود، مواضع خود را تخلیه کردند. اگر فرمان تخلیه عمومی خیلی زودتر صادر می‌شد، مثلاً پس از اولتیماتوم انگلیس و فرانسه، فرصت خیلی بهتری برای عقب‌نشینی به‌طرز مرتب‌تری وجود می‌داشت و پیوستگی برای دفاع در برابر پیاده شدن دشمن به‌کرانه، حفظ می‌شد. اما در اول نوامبر باامید بسیار کمی که به‌پشتیبانی هوایی وجود داشت، ستونهای نامنظم مصری در برابر حمله هوایی و تعاقب تانک، کاملاً آسیب‌پذیر بودند. این بدان می‌مانست که هرجا نشستن لازم باشد فرمان دوییدن داده شود و هرجا دوییدن مرجح باشد دستور نشستن صادر گردد. در سپیده‌دم اول نوامبر قاهره گویا به‌این نکته واقف شده بود که بدبختی در سینا نمایان شده است و فرار کامل راه‌حل خوبی نیست بلکه موجب خونریزی و خجالت است. تا غروب آن روز موضع دفاعی سینا به‌کشتارگاهی تبدیل شده بود زیرا به‌محض شروع عقب‌نشینی، ارتش به‌جماعتی از افراد عنان گسیخته تبدیل شد.

وقتی که اسرائیلیها به‌موضع دفاعی بعدی در *الجراردی El-Jerardi* رسیدند، يك گروهان مصری باپشتیبانی توپخانه وادوات ضد تانک برآنها آتش گشود. تانکهای *AMX* که در جلو حرکت می‌کردند چهار توپ ضد تانک را زدند و بعد مهماتشان تمام شد. بارلف شرمنه‌های خود را به‌جلو فرستاد و توپخانه مصر دوتا از آنها را مضروب ساخت. تانکهای *AMX* باکمی سوخت و فقدان مهمات آخرین کوشش را برای گذشتن از جراردی به‌عمل آوردند. اما مصریها تصور کردند که آنچه را که باید بکنند کرده‌اند و از جاده رو به‌جنوب عقب نشستند. بارلف تانکهای *AMX* را برجای نهاد و بابقیه شرمنه‌ها پیش راند. بارلف همینطور که به‌العریش نزدیکتر شده بود، مجبور شد که شرمنه‌ها را به‌سبب وجود تپه‌های شنی در هر دو طرف، در جاده نگه دارد. چون توپخانه مصر جاده را می‌کوبید، تانکهای شرمن کوشیدند تا باندۀ ۲ از روی شن بگذرند. در حدود چهار میلی‌العریش، اسرائیلیها شب هنگام توقف کردند. تمام شب نیروهای اسرائیلی در پشت تانکها به‌حرکت خود ادامه دادند. تانکهای *AMX* رسیدند، و نیز نه‌تانک دیگر شرمن، يك آتشبار توپخانه ۲۵ پاوندی، و يك گردان متحرك پیاده. در نیمه شب تانکها در حدود يك میل پیش رفتند. در سپیده دم مصریها سدی از آتش توپخانه تشکیل دادند که فقط سه دقیقه طول کشید. يك ضربت هوایی اسرائیل آتشبارهای مصری را بایک بمب ناپالم سوزاند. در ساعت ۶ بامداد ستون نیروهای اسرائیل وارد العریش شد.

حتی پیش از رسیدن نیروی زرهی بارلف به‌العریش، يك هواپیمای دیدبانی گزارش داد که يك ستون طولانی از وسایط نقلیه مصری به‌طرف غرب می‌گریزند. بارلف تقاضای ضربت هوایی برآن ستون کرد و نیروی خود را به‌درون شهر پیش راند. يك گروه ضربتی شهر و فرودگاه آن را اشغال کرد. بقیه نیروی زرهی از جاده به‌سمت کانال سوئز پیش رفت ولی پس از ده میل متوقف شد. علت توقف آن، مقاومت مصریها نبود بلکه غنیمت سرشاری بود که از وسایط نقلیه‌ای که مصریها هنگام فرار در نتیجه حمله جت‌های اسرائیلی به‌جا گذارده بودند، به‌دست آمده بود. سربازان مصری عقب‌نشینی را از روی تپه‌های شنی به‌طرف جاده درست

همان وقتی که تیپ ۲۷ رسید، آغاز کردند. هزاران تن از این سربازان صاف به داخل کیسه‌ای می‌رفتند که توسط نیروهای اسرائیلی تشکیل شده بود. از این جالبتر آنکه بارلف در چند دقیقه ۳۸۵ وسیله نقلیه، از جمله ۴۰ تانک ت - ۳۴ T-34 روسی، به دست آورده بود. تیپ ۲۷ آن قدر نیروی زرهی و اسیر از دشمن گرفته بود که نمی‌دانست با آنها چه بکند. بارلف از تانکهای شرمین خود برای بردن اسیران العریش استفاده کرد. تانکهای AMX حرکت برق‌آسای خود را در جاده ساحلی ادامه دادند. در ساعت ۵ بعد از ظهر پنجشنبه جلودار اسرائیل از درون رومانی Rumanian که بیست میل در مشرق کانال واقع شده بود، گذشت. ظرف دوازده ساعت نوک ستون بارلف هشتاد میل مسافت را طی کرده و به نقطه‌ای رسیده بود که کانال سوئز از آنجا پیدا بود، و این درست در همان لحظه‌ای بود که تانکهای بارلف به محور مرکزی رسیدند.

در پشت ستون تانکهای AMX نیروی عمده مصر در سینا یا تسلیم شد و یا سر به بیابان نهاد. تمام اطراف جاده پر بود از تجهیزات مصری، از تانکهای سنگین گرفته تا پوتین. در العریش وضع باورنکردنی بود. مصریها به این سو و آن سو پرسه می‌زدند و در جست‌وجوی کسانی بودند که آنها را اسیر کنند و غذایی به آنها بدهند. کامیونها و تانکهای نیمه‌زنجیری مصر درحالی‌که برخی از آنها موتورشان روشن بود، درجاده متوقف بودند. تنها در العریش مصریها بیست و هفت تانک شرمین و سه تانک ت - ۳۴ T-34 را به‌جا گذاشته و فرار کرده بودند. برخی از مصریها حتی در نیافتند که چه اتفاقی روی داده است. در یک نقطه یک جیب پر از افسران مصری وارد یک مرکز سوختگیری اسرائیلی شدند و تقاضای بنزین کردند تا بتوانند عقب‌نشینی کنند.

به محض اینکه مجتمع رفح گشوده شد، نیروهای مصری در شمال آن محل در غزه وضع بسیار نومیدکننده‌ای یافتند. در نخستین روزهای نبرد، تیپ ۱۱ به فرماندهی سرهنگ آرون دورون Aron Doron درمرز مستقر شد، و پیوسته فداییانی را که بیش از حمله به اسرائیل به‌خروج از غزه مایل بودند، دستگیر می‌کرد. سرانجام در نیمه‌شب اول نوامبر دورون فرمان یافت که بامداد روز بعد، جمعه، واردباریکه غزه شود. دورون احتمال یک نبرد طولانی را نمی‌داد. مصریها می‌دانستند که رفح سقوط کرده است. اما او باکمال تعجب مشاهده کرد که نخستین دو موضع روی تپه‌ها مقاومت می‌کنند؛ اما پس از بمب‌افکنی هوایی اسرائیل و دو حمله پیاده‌نظام، مصریها به‌داخل غزه عقب‌نشینی کردند. نیروی زرهی دورون با شادمانی فراوان مصریهای فراری را تعقیب کردند. هرچند که دورون توانست کامیونهای پیاده‌نظام را نگه دارد، تانکها و تانکهای نیمه‌زنجیری، که پیروزی فوری را احساس کرده بودند، به‌سرعت وارد میدان عمده غزه شدند و دور زدند. چند دقیقه تراکم تانکها باعث راه‌بندان شد و حرکت بکلی موقوف شد. مدت چند ساعت تانکهای تیپ در وسط غزه که تحت اشغال مصریها بود سخت زمینگیر شده بودند. تانکهای مصری در اطراف میدان به‌دور نیروی زرهی اسرائیل گرد آمدند اما علاقه‌ای به نبرد نشان ندادند. فرمانده مصری سرتیپ محمد فوادغای نمی‌توانست تصمیم بگیرد که بجنگد یا تسلیم شود. شق اول موضوع نداشت و شق دوم خفت‌آمیز بود.

سرانجام سرهنگ ۲ آر. اس. بینارد R.S. Baynard، تنها عضو کمیسیون مختلط ترك مخاصمه که در نوار غزه مانده بود، دغاوی را به تسلیم شدن ترغیب کرد. در ساعت ۱/۳۰ بعد از ظهر پرچم سفید بالا رفت. دورون تا یک ساعت بعد

چیزی در این باره نشنید. او تمام صبح را صرف بیرون کشیدن نیروی زرهی خود از میدان و تمرکز آن در نزدیکی جاده شمالی - جنوبی کرده بود، و پس از مطلع شدن از تسلیم، آن را پذیرفت. یک نیروی پلیس اسرائیلی که در اختیار فرمانده نظامی بود، وارد شهر شد. تا آن هنگام بسیاری از سربازان مصری اونیفورمهای خود را دور انداخته و به «غیرنظامیان» تبدیل شده بودند. همان گونه که در العریش عمل شده بود، بیشتر انبارهای نظامی و تجهیزات دست نخورده ماندند ولی تمام فضولات شترها و هرچه علوفه بود، سوزانده شد. گرچه دغاوی ظاهراً تمام باریکه غزه را تسلیم کرده بود، سرلشکر یوسف عبدالله اغرودی فرمانده لشکر ۸ فلسطین به امر قاهره تصمیم گرفته بود که با تیپ ۸۶ فلسطین به فرماندهی سرهنگ ۲ لطفی البیرونی، «تا آخرین لحظه» در خان یونس دفاع کند. دورون مجبور بود بیشتر شب را صرف حمله به موضع مصریها کند. در ساعت ۸/۳۰ اغرودی مایل به مذاکره شد، اما او زیاد به اسرائیلیها، که آنها را «جماعتی از راهزنان می نامیدند»، اهمیت نمی داد، بلکه به این اهمیت می داد که اگر تسلیم شود سپاهیان چه خواهند کرد. دورون سرانجام او را به مذاکره تشویق کرد، و خان یونس به «راهزنان» تسلیم شد، هرچند که یکی از دسته های نزدیک تا حوالی ظهر پایداری کرد و در آن هنگام با حمله هواپیماهای موستانگ، تسلیم شد. دورون برای تصرف باریکه غزه، که ۷۰۰۰ سرباز مصری از آن دفاع می کردند، ده کشته و شصت و سه زخمی داده بود. نبرد **رفع** رشته دفاع مصر را گسیخته بود. تیپ ۱۱، که برای ادامه نبرد سر از پا نمی شناخت، خطرناکترین مانعی را که در راه خود می دید، همانا راهبندان بود.

خارق العاده ترین مرحله نبرد سینا عبارت بود از راهپیمایی به سوی نوك جنوبی جزیره. موانع احتمالی این راهپیمایی به قدری بود که دایان مدتی وقت صرف تهیه طرحی برای عبور از طرف غربی شبه جزیره کرد. مسئولیت این راهپیمایی به عهده سرهنگ آوراهاام یوفه فرمانده تیپ ۹، که نفرات آن از افراد ذخیره مسن تشکیل یافته بود، واگذار شد. تیپ ۹ اصلاً مأمور شده بود که عمود بر محور عرضی به دنبال تیپ ۲۰۲ حرکت کند، اما چهل ساعت پیش از عزیمت تیپ ۲۰۲ دستور یافت که به سمت جنوب شبه جزیره حرکت کند. برای تعیین خط سیر تیپ به سرهنگ یوفه اختیارات تام داده شد. برای پی گم کردن به دیده بانان اردن، او تصمیم گرفت که از شاهراه بشرشیع - ایلات اجتناب کند و در عوض تا **کونتیل** دنبال تیپ ۲۰۲ برود. پس از **کونتیل** او رو به جنوب تغییر سمت می داد و به سوی رأس النقب، پاسگاه مرزی در رأس خلیج عقبه، پیش می رفت. این راه البته طولانیتر بود ولی تیپ می توانست بدون دیده شدن وارد جنوب شبه جزیره سینا شود.

دست کم تکلیف نخستین مرحله راهپیمایی معلوم بود، اما به محض اینکه تیپ حرکت رو به جنوب را آغاز می کرد، فقط اقبال می توانست سرنوشت آن را تعیین کند. بیابان جنوب سینا دارای جاده نیست و فقط چند کوره راه دارد. هیچ آب در آنجا نیست و در اثنای روز سایه هم وجود ندارد. سرزمینی است دارای برجستگیهای تیز، مسیلهای خشك، دریاهاى شن و شیبهای سنگلاخ. چند نقشه ای که از آن ناحیه در دست است، بیشتر از روی حدس و خیال بی اساس درست شده است. در روی نقشه دو کوره راه کج و معوج رسم شده بود، اما یوفه که نمی دانست آیا آنها قابل عبورند یا نه، تصمیم گرفت خط سیر مستقیمی را برگزیند که روی نقشه نمایان نشده بود. به این ترتیب، عمل یوفه بدان می مانست که او هم رهبری

يك گروه اکتشافی را عهده‌دار باشد و هم يك نیروی نظامی را از زیباترین و در عین حال نامساعدترین سرزمینهای جهان رهبری کند.

یوفه برای اجرای راهپیمایی در مدت تعیین شده - ۲۴۰ میل در سه روز - از استعداد تیپ خود کاست و چند وسیله نقلیه و تانکهای AMX و توپخانه خویش را کنار گذاشت. ستونی که برای او باقی مانده بود عبارت بود از ۱۰۴ کامیون ۶×۶، ۳۲ کماندکار و اسلحه‌بر، ۱۴ تانک نیمه‌زنجیری، ۳۴ جیپ، و دو هواپیمای کوچک برای حفظ ارتباط میان قسمت‌های مختلف. حذف واحدهای غیر جنگجو عده سربازان تیپ او را به ۱۷۰۱ تن تقلیل داد. این عده از دوگردان پیاده، يك آتشبار توپخانه، يك گردان خمپاره‌انداز سنگین، يك واحد شناسایی، و يك واحد ضد هوایی تشکیل شده بود. این ستون، حتی باآنکه از عده اصلی خیلی کمتر بود، می‌بایست به مسافت زیادی در عمق گسترده شود. جلودار بیست میل جلوتر از قسمت دوم بود، و قسمت‌های سوم و چهارم به فواصل چندین میل پشت سرهم قرار داشتند. چون وضع راه طوری بود که وسایط نقلیه ممکن بود یکباره متوقف شوند، فواصل بین قسمت‌های مختلف ستون مانند حایلی از تراکم آنها جلوگیری می‌کرد. حتی اگر جلودار به آتش شدیدی برمی‌خورد، ستون در پشت سر آن فرصت تجمع و اتخاذ آرایش مناسبی را می‌داشت. یوفه بیشتر از احتمال خراب شدن ماشینها نگران بود تا از موانعی که مصریها ممکن بود در سر راه ایجاد کرده باشند.

هرچند که تیپ برای پنج روز غذا داشت و هجده تانکر آب، و سوخت برای ۳۷۵ میل نیز همراه آن بود، یوفه وسایل تدارکاتی دیگری نیز داشت - از جمله پنج قایق مخصوص پیاده کردن تانکهای سبک که در بامداد ۲۷ اکتبر باراه آهن از حیفا حمل شده بود. این قایقها سالم به بشرشع رسید و از آنجا تا ایلات شبانه با کامیونهای بزرگ که از کارخانه واقع در ساحل بحرالْمیت فسفات حمل می‌کردند، برده شد. در ۲۹ اکتبر این قایقهای تانک پیاده کن در ایلات به آب انداخته شدند و يك نیروی دریایی کوچک اسرائیلی در خلیج عقبه به وجود آوردند. با این فرض که تیپ نهم بدون مشکل تدارکاتی به شرم‌الشیخ می‌رسید، قایقهای تانک پیاده‌کن مأموریت داشتند که تانکهای سبک را برای پشتیبانی از حمله نهایی پیاده کنند و ضمناً عده‌ای سرباز را در جزیره تیران به ساحل برسانند.

در سپیده دم روز چهارشنبه ۳۱ اکتبر، تیپ از مبداء راهپیمایی حرکت کرد. تیپ ۲۰۲ قبل از کونتیا گذشته بود، و يك نیروی ضربتی مرکب از دو گروهان از تیپ نهم پاسگاه مصر را در رأس النقب گرفته بود. پیشروی تیپ از میان این دو شهر بیش از آنچه که نفوذ به سرزمین دشمن باشد، راهپیمایی پراشکالی در بیابان بود. در عرض دو ساعت یوفه دریافت که اجتناب از جاده بشرشع اشتباه بوده است. تیپ ۲۰۲ راه ممتد به طرف کونتیا را با حرکت نیروی زرهی خود خراب کرده و تیپ نهم را مجبور ساخته بود که کندتر از حد معمول پیاده نظام راهپیمایی کند، و از این رو هجده ساعت طول کشید تا از روی شن نرم پیش رود و به کونتیا برسد. راهی که از آنجا به رأس النقب امتداد داشت فقط کمی بهتر بود. حتی پیش از اینکه تیپ نهم بر خط عزیمت برسد، سربازان فرسوده شده بودند. خوشبختانه در آن هنگام دایان حمله را بیست و چهار ساعت به تعویق انداخت. او نمی‌خواست که ستون گسترده شود و در معرض حمله هوایی مصر قرار گیرد - حمله‌ای که آن را پیش از شروع ضربات هوایی انگلستان و فرانسه نمی‌شد ناچیز شمرد. این وقفه به تیپ وقت داد تا از خستگی راهپیمایی طولانی در بیابان،

بیرون آید.

در ساعت ۴ بامداد روز جمعه ۲ نوامبر دایان با تلفن به یوفه دستور داد که تیپ نهم حرکت را آغاز کند. تا نیمروز تیپ به عین الفورتقه *Ein-el-Furtaga* رسید که در پسرانه به فاصله دوازده میل از خلیج عقبه واقع شده بود و در یک ثلث راه از ایلات تا شرم الشیخ قرار داشت. زمین پستی و بلندی زیادی نداشت و حرارت هوا به هشتاد و شش درجه فارنهایت می رسید. بر روی هم آغاز خوبی بود ولی بزودی پس از عین الفورتقه راه به سوی تپه زار امتداد می یافت و تخته سنگهای پیوسته زیادتری نمایان می شدند. در قسمت بزرگی از راه کامیونها و کماندکارها ناچار بانبروی انسانی حرکت داده می شدند. حتی با این وضع، تا در سیدن شب تیپ شش میل پیشروی کرده و در مدت شب نیز با رنج بسیار حرکت را ادامه داد. ستون در تاریکی حرکت توانفرسای خود را به میزان سه میل در ساعت ادامه می داد تا اینکه بالاخره از رفتار باز ایستاد. جلودار، به فرماندهی ستوان آریک ناخامکین *Arik Nachamkain* که یک چشم خود را در جنگ ۱۹۴۸ از دست داده بود، در جست و جوی یک راه میانبر، می کوشید؛ اما به جای چنین راهی، ناخامکین و یوفه به مانع ظاهراً غیرقابل عبور برخوردند.

... ما به طرف بلندی به سوی یک آب پخشان که سه هزار و پانصد فوت باما فاصله داشت، سمت گرفتیم. در برابر ما یک مانع طبیعی بزرگ قرار داشت که سخت راه ما را بسته بود - یک عارضه شنی هردو طرف آب پخشان را طوری پوشانده بود که خط الرأس آن مانند یک کوه برفسار به نظر می رسید. هیچ تپه شنی وجود نداشت. جز چند چین و شکن بزرگ، سطح این دریای شن نسبتاً صاف بود. در مورد عمق توده های شن هیچ چیز نمی شد گفت. چون ستون ما سنگین نیز بود، چنین عارضه ای یک مانع غیرقابل عبور در سر راه تشکیل می داد.

ده ساعت وقت صرف شد تا تیپ توانست هشت میل مسافت را روی شن بپیماید. وسایط نقلیه بازحمت و با صرف مقدار زیادی بنزین که چهار برابر حدمعمول بود، پیش می رفتند. اگر بخواهیم عبارات خود یوفه را به کار ببریم، باید بگوییم که «حسابهای دقیق درباره بنزین سر به سر به هم خورد.»^۸ او بایک پیام رادیویی به دو قایق تانک پیاده کن دستور داد که بنزین به ده ساحلی ذهب بیاورند. این ده در نیمه راه خلیج عقبه قرار داشت که او امیدوار بود روز بعد به آن برسد. دایان پیوسته درباره توانایی تیپ نهم به اجرای مأموریت خود نگرانتر می شد. همان گونه که تصور می رفت، یوفه از برنامه سه روزه ای که تعیین شده بود، عقب می افتاد. تا چندی چنین به نظر می رسید که این عقب افتادن چندان مهم نیست، زیرا گزارشهای هوایی حاکی بود که مصریها در حال پیاده کردن نیرو در شرم الشیخ هستند.

دایان تصمیم گرفت که خود را برای تمام احتمالات آماده کند. دو گروهان چتر باز از تیپ ۲۰۲ می بایست افکنده شوند - یکی در *Tor*، که در ثلث راه بین میتلا و ساحل غربی قرار داشت، و یکی در نوک نزدیک شرم الشیخ. در حالی که هواپیماهای حمل و نقل در هوا بودند، اطلاعات تازه ای واصل شد مبنی بر اینکه مصریها شرم الشیخ را تخلیه نکرده اند، و بنابراین اگر چتر بازان فرود می آمدند به دام می افتادند. یک جت *Meteor* به زحمت توانست

هواپیماهای حمل و نقل را از راه برگرداند و وادارشان سازد که چتربازان را در **طور** فروافکنند. در آنجا هواپیماها يك گردان از تیپ پیاده ۱۲ را نیز به محل آوردند. واحدهای تیپ ۲۰۲ از میتلا به سوی جنوب حرکت کردند. روز بعد، ۳ نوامبر، چتربازان می بایست به طرف شرم الشيخ حرکت کنند، هرچند در اینکه بتوانند در صورت مقاومت شدید مصریها، از عهده عملیات برآیند، تردید بود. با این حال تیپ نهم، که هنوز در شنهای سینا گیر کرده بود، دیگر مجبور نبود که بار عملیات را تنها به دوش بکشد.

در حالی که یوفه هنوز می کوشید تا وسایط نقلیه خود را از دریای شن بیرون بکشد، جلودار ناخامکین مقارن ظهر وارد ذهب شد. بدبختانه ناخامکین به کمینگاه ده دیده ور شترسوار مصری برخورد و سه تن کشته و شش زخمی داد ولی توانست که جوخه مصریها را بکلی از میان بردارد. اما مصریها دارای ارتباط رادیویی بودند. و تیپ نهم دیگری نمی توانست به حمله غافلگیرانه امیدوار باشد. ناخامکین زخمیهای خود را بایک مأمور کمکهای نخستین به جا گذاشت و حرکت به سمت جنوب را بدون منتظر شدن برای ورود قایق تانک پیاده کن، ادامه داد. در حالی که یوفه ماشینها را بنزین گیری می کرد، دایان با هواپیما در حال پرواز بود و به واریسی زمین می پرداخت. زمین برای وسایط نقلیه وضع خیلی بدی داشت اما برای کمینگری بسیار مناسب بود.

یوفه از راه میان بر دیگری در جنوب ذهب به راه افتاد. این بار صخره هایی که به طول يك ميل در سر راه قرار داشت، می بایست توسط افراد مهندسی برداشته شود. پس از پنج ساعت و نیم راه درست قبل از ساعت ۲ بامداد روز یکشنبه ۴ نوامبر، باز شد. نیم ساعت بعد سرستون اسرائیلی به عده ای از افراد مصری برخورد اما آن قدر تاریک بود که مصریها فقط توانستند به هوای صدای ماشینهای یوفه تیراندازی کنند. جلودار به اطراف مقداری تیراندازی کرد و عقب نشست. یوفه دید که سربازانش به سبب خستگی نمی توانند بجنگند و دستور داد که تا سپیده دم استراحت کنند.

در ساعت ۳ بامداد، دایان در یک پیام رادیویی به یوفه گفت که سرعت هنوز لازم است. واکنش بین المللی بیش از حد پیشبینی شده شدید بود، بدان اندازه که ممکن بود از باقی موفقیت اسرائیلیها جلوگیری کند، و دایان و بن-گوریون می-خواستند که عملیات را با عجله خاتمه دهند. یوفه به دایان اطمینان داد که می تواند تا روز بعد کار را تمام کند.

در سپیده دم یکشنبه ۴ نوامبر، تیپ نهم دریافت که مصریها از کمینگری دست برداشته اند. ستون تا دیدرس رأس نسترانی *Ras Nastrani* پیش رفت. این محل يك پایگاه مستحکم مصری بود که برکانال بین جزیره تیران و ساحل سینا تسلط داشت. در دژ، که نیمدایره ای از پناهگاههای بتونی و پناهگاههای محفوظ باسیم خاردار و میدانهای مین بود، آشیانه توپهای دریایی که تنگه را حفظ می کردند، قرار داشت. سرهنگ ۲ خانانجیب فرمانده مصری وقتی که از پیشروی تیپ نهم آگاه شد، خود را بایک مشکل تاکتیکی غیرعادی روبه رو نیافت، زیرا که رأس نسترانی برای دفاع از چتربازان یا سپاهیان حمله ور از طرف دریا کاملاً مجهز بود. مصریها احتمال می دادند که اسرائیلیها نیروی زرهی داشته باشند، و این دفاع را مشکل می ساخت، ولی مشکل اصلی فرمانده مصری نداشتن عده کافی سرباز بود. نجیب به جای اینکه رأس نسترانی را که دارای استحکامات عالی بود نگه دارد، تمام سربازان خود را به شرم الشيخ عقب کشاند. شرم الشيخ

دارای يك باند فرود و يك اسكله بود. يوفه خود را برای رأس نسترانی معطل نکرد و فوراً با استفاده از راه شوسه به سوی شرم الشيخ پيش راند.

تیپ يوفه نخستین موضع مصریها را در تسافرات ال-عال Tzafrat el-Al بدون زحمت تسخیر کرد. هواپیماهای موستانگ آن را باخاك يكسان کردند، و اسرائیلیها وقتی به آنجا رسیدند آن را خالی یافتند. مصریها در اطراف موضع مرکزی در شرم الشيخ آتش شدیدی بر روی اسرائیلیها گشودند، و سرستون اسرائیل عقب نشست تا فکر چاره کند. يوفه تصمیم گرفت که يك حمله شبانه در نیمه شب انجام دهد بی آنکه منتظر تخریب موضع مصریها توسط هواپیماهای اسرائیلی شود. دو یورش سریع اجرا شد اما اسرائیلیها نتوانستند در میدانهای مین نفوذ کنند. آتش مسلسل مصریها بسیار نیرومند بود و يك گروهان اسرائیلی چهارده کشته داد. در ساعت ۴/۲۰ حمله موقوف شد و اسرائیلیها به سمت شمال حرکت کردند تا از تیررس مصریها دور باشند، و منتظر سپیده دم شدند. تیپ نهم کمی پس از ساعت ۵، سوار بر جیب و تانکهای نیمه زنجیری، با پشتیبانی خمپاره انداز و نیروی هوایی، دوباره به حمله دست زدند. تا ساعت ۹/۳۰ تمام پاسگاههای مصری منهدم شد و نجیب تسلیم گشت. در همان هنگام نیروی چتر باز که از طور به طرف جنوب حرکت می کرد يك قلاب در اطراف لبه سینا تشکیل داده و مواضع خارجی را در جنوب شرم الشيخ تصرف کرده بود. نبرد به پایان رسید.

يوفه در جریان حمله ده کشته و سی و سه زخمی داد؛ از مصریها ۲۰۰ تن کشته و ۲۰۰ نفر زخمی شده بود. وقتی که از سرهنگ نجیب درباره آن نبرد پرسش شد، او گفت که موفقیت يوفه سه سبب داشت: ضربات هوایی اسرائیل، فقدان توپخانه مصر و «سوم اینکه - سربازان من خوب نبودند.» افسران مصری نیز کارآمد نبودند. فرمانده ناحیه سه ساعت وقت نبرد را صرف لباس پوشیدن و نگاه کردن به گماشته خود کرده بود که اثاثش را می بست. او می خواست که کاملاً برای اسارت آماده باشد.

در جریان نبرد، دایان پیوسته می کوشید که شخصاً در عملیات حضور داشته باشد. او در طور فرود آمد، اما هواپیمای سبکی در انتظار او نبود تاوی را به محل چتر بازان برساند. دایان و آجودانش يك ستون سرهم بندی شده از يك کماندار و دو کامیون نیمه مرتب تشکیل داد و از جاده ساحلی عازم جنوب شد. دایان از پشت یکی از ماشینها بالا رفت تا وضع مصریهای سرگشته را که در حین حرکت کاروان اسرائیلی به جنوب، پرسه زنان روبه شمال می رفتند، ببیند.

این ماجرا هر چند که در وسط روز اتفاق افتاده بود، به يك كابوس شبانه شباهت داشت. آفتاب سوزان بیرحمانه می تابید و انسان می توانست صعود سرابی را که از شدت حرارت تولید شده بود و از قیر مذاب راه اسفالت برمی خاست، ببیند. سربازان مصری بالباس خاکی خود در آن شن زار، نامرئی بودند، و فقط در آخرین لحظه در میان پشته های شنی نمودار شدند. بدون شك آنها می دانستند که ما سربازان اسرائیلی هستیم، اما نه آتش کردند و نه در صدد پنهان کردن خود برآمدند. آنها فقط گذاشتند که بگذریم، و از چهره شان علایم ضعف و فرسودگی نمایان بود. زخمیها در میان آنها يك پای خود را بسختی در پس پای دیگر می کشیدند، و عده ای که در راه بودند حتی زحمت کنار رفتن را به خود

نمی‌دادند و ماشینهای ما را آزاد می‌گذاشتند تا بگذرند. ما مجبور بودیم که آنها را دور بزنیم.^۹

وقتی دایان به شرم‌الشیخ رسید، جنگ سینا تمام شده بود. ارتش ناصر به مجموعه‌ای از مردان از پا افتاده تبدیل شده بود که برای بیرون کشیدن خود از بیابان تلاش می‌کردند. تانکهای T-34 ۳۴ او به دست اسرائیلیها افتاده بود. میگهایش جز پوسته‌های مشتعل در فرودگاههای ویران، چیزی نبودند. حتی یکی از ناوشکنهای او که «ابراهیم اول» نام داشت، پس از تسلیم شدن در دریا به بندر حيفا برده شده و در آنجا لنگر انداخته بود. روز بعد، ۵ نوامبر، تهاجم انگلیس و فرانسه که مدت‌ها مورد انتظار بود، برای پایان دادن به رژیم سست بنیان مصر، آغاز شد.

اسرائیلیها طی يك هفته جنگ پیروزی شایانی به دست آوردند. آنها بر نوار غزه نیز مسلط شده و در آن ناحیه يك فرماندار نظامی گمارده بودند، و برخلیج عقبه دست یافته بودند. در عرض هفت روز عملیات کادش به قیمت ۱۷۲ کشته و ۸۱۷ زخمی، خاورمیانه را به سود اسرائیل دگرگون ساخته بود. البته همه کار بروفق مراد انجام نیافته بود. اشتباهاتی شده و تلفات بیموردی وارد آمده بود؛ گاه داوریه‌ها درست نبود و در چند مورد سربازان اسرائیلی به زحمت از معرکه جان به در بردند، ولی فتح همواره معایب را پنهان می‌کند. اعتقاد دایان به اینکه ارتش مصر در تمام مراتب هنوز قابلیت جنگی نداشت، درست از کار درآمده بود. ارتش جدید و درخشان ناصر که مایه امید اعراب برای پیروزی نهایی بر اسرائیل بود، مانند نی شکسته‌ای در زیر رؤیای خوش انتقام، افتاده بود. با این حال جنگ را، همان‌طور که اسرائیلیها خوب می‌دانستند، می‌توان با سلاح دیگری بجز تانک و توپ انجام داد، و ناصر هنوز در ۵ نوامبر در قاهره قدرت داشت و می‌توانست حیثیت خود را با حرف، اگر نه با عمل، نجات دهد. صدای او ممکن بود هنوز از شمشیر دایان برنده‌تر باشد.

یادداشتها

۱. Robert Henriques, *100 Hours to Suez* (New York: 1957), pp. 47-8.

۲. در مورد انهدام این هواپیمای مصری چندان توجهی معطوف نشده است و این شاید به سبب غوغای وقایع بعدی و شاید هم به علت بیمیلی اسرائیلیها به بحث از موضوعات جاسوسی باشد. صرف نظر از علت معدوم شدن آن هواپیما، از بین رفتن آن زیانی بود که مصریها از عهده جبران آن بر نمی آمدند؛ هر چند دلیلی نیست براینکه تصور کنیم حضور عده بیشتری از افسران ارشد تفاوت مهمی در نبرد سینا به وجود می آورد.

۳. Merry Bromberger and Serge Bromberger, *Secrets of Suez* (London: 1957), p. 190.

۴. مانند بیشتر جنگها، ارقام مربوط به تلفات، تخمینی است. در مورد مصریها باید بگوییم که اسرائیلیها شمارش دقیقی از تلفات آنها نکردند و خود مصریها نیز تاکنون چیزی نگفته اند. منابع مختلف ارقام متفاوتی درباره تلفات اسرائیل ذکر کرده اند. حتی در یک مورد نیز اختلافی در اعداد مذکور در متن کتاب موشه دایان به نام *Diary of the Sinai Campaign* (New York: 1966) و در ضمیمه آن کتاب، وجود دارد.

۵. همان کتاب، صفحه های ۲-۱۰۱.

۶. همان کتاب، صفحه ۱۲۰.

۷. S.L.A. Marshall, *Sinai Victory* (New York: 1958). p. 215.

۸. همان کتاب، صفحه های ۷-۲۱۶.

۹. Dayan, *Diary*, pp. 189-90.

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No. [REDACTED]

Vol. _____

Copy _____

Accession No. [REDACTED]

9443	21/6		
733	6/2/64		
721			

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED]

Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6	733	6 2/64
21/6			

11

لانیہ کلاسیک

واکنش بین‌المللی در برابر بحران روز افزون خاورمیانه تقریباً از همان آغاز، بیش از حد انتظار بود. در بامداد ۳۰ اکتبر، همان وقت که اولین مرحله تهاجم به شبه جزیره سینا شروع شد، نخستین عکس‌العمل بین‌المللی عبارت بود از تعجب و تکان روحی. حمله اسرائیل به مصر، مخصوصاً از این حیث که بحران اردن در میان بود، پیشبینی نشده بود؛ وانگهی، حوادث مجارستان نیز توجه جهانیان را به خود جلب کرده بود. در واشینگتن واکنش فوری عبارت از این بود که گفته می‌شد در شب قبل از انتخابات ریاست جمهور و در بحبوحه حوادث اروپای شرقی، اسرائیلیها نامساعدترین وقت را برای تشدید بحران انتخاب کرده‌اند. در جاهای دیگر نامعلوم بودن وسعت و منظور حمله اسرائیل موقتاً عکس‌العملهای شدید را در خارج جهان عرب به تأخیر انداخت. اگر، چنانکه هنوز ممکن به نظر می‌رسید، تهاجم اسرائیل فقط یک حمله تلافیجویانه می‌بود، در آن صورت وضع هرچند هم که حساس بود، خطرناک شمرده نمی‌شد. کشورهای عرب یگانگی خود را بامصر اعلام داشتند و اسرائیل را تقبیح کردند، اما این واکنشها مورد انتظار بود.

آنچه که بیشتر مایه نگرانی فوری شده بود، کلمه «کانال سوئز» بود که در اولین اعلامیه نظامی اسرائیل ذکر شد. بحران شبه جزیره سینا چیزی بود و بحران سوئز چیز دیگری. در مورد مواضع انگلیس و فرانسه، سوءظن شدیدی به وجود آمده بود. آنگاه در ساعت ۴/۳۰ به وقت لندن در ۳۰ اکتبر، وسعت حقیقی بحران جدید، آشکار شد. انگلیسها و فرانسویها به مصر و اسرائیل اولتیماتوم دادند که باید فوراً عقب‌نشینی کنند - اسرائیلیها به ده میلی مشرق کانال سوئز و مصریها به ده میلی مغرب آن. برای تسریع در کار، در اولتیماتومها دوازده ساعت وقت تعیین شده بود. درست در همان هنگام که بسیار کسان فکر می‌کردند دیپلوماسی راه حلی برای بحران سوئز پیدا کند یا لااقل تشدید آن را به تعویق اندازد، انگلیسها و فرانسویها نزدیک شدن به پرتگاه جنگ را تسریع می‌کردند.

بهانه مذکور در اولتیماتومها - حفاظت کانال و جلوگیری از جنگ در خاورمیانه - هیچ‌کس را نمی‌توانست گول بزند. از اطلاعات مختصری که به دست می‌آمد واضح بود که عده زیادی از ارتش مصر در صحرای سینا در مشرق کانال باقی‌مانده و از اولتیماتومها می‌بایست پیش از تهاجم اسرائیل که منظور از آن فراهم کردن زمینه جنگ بود، تمهیه شده باشند. ریاکاری نهفته در اولتیماتوم حق بجانب انگلیس و فرانسه به مصر، تصور منطقی در مورد مواضع سه دولت و بازگشت به سیاست زورگویانه امپریالیستی، قسمت قابل ملاحظه‌ای از عقاید

عمومی جهان و مخصوصاً ملتهای نوخاسته را، که در برابر استعمار بسیار حساس بودند، برانگیخت. چیزی که به همین اندازه مهم بود عبارت بود از اینکه دولت امریکا گمان می کرد متفقان قبلی او، انگلیسها و فرانسویها با تهیه وسایل تهاجم در حالی که وانمود می کردند باحسن نیت مشغول مذاکره هستند، آن را گول زده اند. جان فوستر دالس وزیر خارجه امریکا و پرزیدنت دوايت آیزنهاور فوراً در تلاش بین المللی برای جلوگیری از تهاجم انگلیس و فرانسه و مجبور ساختن اسرائیل به عقب نشینی، پیشقدم شدند. شدت مخالفت امریکا بالشکرکشی به کانال سوئز، در لندن و پاریس پیشبینی نمی شد.

فوراً، پیش از آنکه مدت اولتیماتومها منقضی شود، ایالات متحده امریکا در ساعت ۱۱ بامداد به شورای امنیت رجوع کرد و قطعنامه ای را برای آتش بس، تسلیم نمود. هنری کابوت لاج سفیرکبیر ایالات متحده امریکا در سازمان ملل متحد، خواستار صدور رأی شد. هم روسیه و هم امریکا به این قطعنامه رأی دادند، ولی فرانسه و بریتانیا برای باطل ساختن آن، نخستین بار، از حق وتو استفاده کردند. يك قطعنامه دیگر که از طرف روسیه تسلیم شد و مورد پشتیبانی امریکا قرار گرفت، نیز به همین سرنوشت گرفتار آمد. آنگاه مدت دوازده ساعته اولتیماتومها منقضی شد. اسرائیل شرایط انگلیس و فرانسه را پذیرفت، اما مصر قبول نکرد. در بامداد ۳۱ اکتبر انتونی ایدن در مجلس عوام انگلستان اظهار داشت که حالت کشمکش مسلحانه میان انگلیس و مصر، وجود دارد. در پاریس نگرانی درباره وقت شروع مخاصمات، افزایش یافت. عملیات «موسکتیر» خیلی کند پیش می رفت و امریکاییها بسیار سریع عمل می کردند.

در نیویورک راه دیگری برای طرح مجدد قضیه در شورای امنیت پیدا شد، و آن وقتی بود که نماینده یوگوسلاوی پیشنهاد به کار بردن طریقه ای را پیشنهاد کرد که طبق آن موضوع به مجمع عمومی ارجاع گردد. چنانکه انتظار می رفت، بریتانیا و فرانسه رأی مخالف دادند ولی شورا اصرار ورزید که قضیه يك امر عادی است و حق وتو درباره آن مصداق ندارد. در شب ۳۱ اکتبر هواپیماهای انگلیسی و فرانسوی حملات خود را بر فرودگاههای مصر آغاز کردند. در اول نوامبر، ناصر برای مصریها سنخرانی کرد:

ما سخت خواهیم جنگید و در دفاع از آزادی مصر، در دفاع از شرافت مصر، حالت تسلیم پیش نخواهیم گرفت....
ما در عین سختی و ناگواری خواهیم جنگید؛ ما از يك ده دهه دیگر، و از خانه ای به خانه دیگر، خواهیم جنگید؛ زیرا هم میهنان من، هريك از شما يك سرباز نیروهای مسلح است که از منزلت ما، شرافت ما، و آزادی ما، دفاع می کند.۱

جنگ آشکار در خاورمیانه در گرفته بود.
در نیویورک ایالات متحده امریکا بسیار کوشید تا تصمیم مربوط به آتش بس را به سرعت از مجمع عمومی بگذرانند. اتحاد جماهیر شوروی [که از وجود يك بحران جدید برای سلب توجه جهانیان از انقلاب مجارستان، شادمان بود] سخت به تهاجم امپریالیستی حمله کرد. کشورهای آسیایی و افریقایی، که بیشتر متعرض اعمال امپریالیستی بودند تا وقایع شرق اروپا، جداً تقاضای اقدام کردند. انگلیسها و فرانسویها بی آنکه تکیه گاه محکمی داشته باشند (حتی کشورهای

قدیم کامنولت علاقه‌ای به ماجرا نشان نمی‌داند)، باموانع غلبه ناپذیر بین‌المللی مواجه شدند. تقریباً مسلم بود که در صورت اجرای عملیات جنگی از طرف انگلستان و فرانسه، مجمع عمومی قطعنامه‌ای مبنی بر طرد هردو کشور صادر خواهد کرد. ممکن بود احتمال اخذ تصمیمات اقتصادی شدید از طرف سازمان ملل، فشار از طرف امریکا و تهدید از طرف شوروی، بسیار بود. در سینا اسرائیلیها، که زود به جریانات بین‌المللی پی برده بودند، عملیات جنگی را تسریع کردند.

در اول نوامبر مجمع عمومی قطعنامه امریکا را تصویب کرد. در گرماگرم شتاب، شایعات نامطلوب، و حوادث مصیبتبار مجارستان، قطعنامه امریکا در اوایل بامداد دوم نوامبر به‌رأی گذارده شد و شصت و چهار رأی مثبت، پنج رأی منفی، و شش رأی ممتنع، به‌آن داده شد. فقط زلاند نو و استرالیا به نفع بریتانیا، فرانسه و اسرائیل رأی دادند. رأی ممتنع شگفت‌انگیز کانادا نتیجه میل لستر بی. پیرس *Lester B. Pearson* به یک تصمیم مثبت بود که نه تنها حمله به مصر را محکوم کند، بلکه وسیله‌ای برای حل مسأله فراهم سازد. این وسیله عبارت بود از یک نیروی فوق‌العاده سازمان ملل متحد که فوراً به منطقه اعزام شود. در عین حال انگلیسها و فرانسویها می‌بایست به قطعنامه آتش‌بس جواب دهند.

تا روز بعد، ۳ نوامبر، نیروهای اسرائیلی تقریباً تمام شبه جزیره سینا را پاک کرده بودند. عملیات کادش تقریباً تمام شده بود، اما عملیات موسکتیر با آنکه سپاهیان مأمور تهاجم نزدیک ساحل بودند، به مانع برخورد کرده بود. فرانسویها به‌ایدن اصرار می‌ورزیدند که عملیات را فوراً آغاز کند. در نیویورک کوششهای نومیدانه برای یافتن راه‌حل - پیش از دست به کار شدن انگلیسها و فرانسویها - ادامه داشت. مجمع عمومی در یک محیط بحرانی تشکیل شد. ایمره ناگی *Imre Nagy* در بوداپست اعلام کرد که سپاهیان شوروی به مجارستان حمله کرده‌اند. به مجمع گزارش رسیده بود که چین کمونیست برای جبهه مصر داوطلب می‌گیرد. هیچ‌کس واقعاً نمی‌توانست حدس بزند که واکنش روسیه نسبت به حمله برکشور مورد حمایت شوروی در خاورمیانه، چه خواهد بود. روزنامه‌های روسی لحن بسیار شدیدی داشتند ولی در نیویورک دیپلوماتهای شوروی به این اکتفا می‌کردند که از روش امریکا پیروی کنند. با بودن ناوگان تهاجمی در دریا، روسیه ممکن بود روش ستیزه‌جویانه‌تری در پیش گیرد. برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم، نمایندگان احساس می‌کردند که دنیا به لبه پرتگاه اتمی نزدیک می‌شود. جلسه مجمع عمومی تا اوایل بامداد روز یکشنبه ۴ نوامبر، وقتی که نیروی فوق‌العاده سازمان ملل با پنجاه و هفت رأی در برابر صفر و نوزده رأی ممتنع به وجود آمد، طول کشید. چون انگلیسها و فرانسویها خودشان به دام «استدلال» خویش درباره عملیات موسکتیر افتاده بودند، نمی‌توانستند از تلاش بین‌المللی برای پیشبرد همان منظور (یعنی جلوگیری از جنگ میان مصر و اسرائیل که انگلیس و فرانسه آن را برای حمله به مصر دستاویز قرار داده بودند - م.) جلوگیری کنند. به علاوه، رأی‌گیری درباره این موضوع، بسیار سریع بود. بر اثر مساعی پشت پرده پیرسن، نیروی سازمان ملل می‌توانست بریتانیا و فرانسه را از دایره عمل خارج کند. برای اسرائیل، که تسخیر شبه جزیره سینا را به پایان رسانده بود، دیگر محملی برای مخالفت با آتش‌بس وجود نداشت. در آخرین دقایق مذاکرات، نماینده اسرائیل اعلام کرد که کشورش با آتش‌بس موافقت خواهد کرد، مشروط بر اینکه عین‌همین موافقت از طرف مصر نیز ابراز گردد. در بحبوحه ترس از جنگ، هیچ کشوری بجز از انگلستان و فرانسه علت نرمش اسرائیل را درست نمی‌فهمید. این نرمش

يك بهانه ديگر را براي عمليات موسكتير، از ميان مي برد.
در لندن لحظه تصميم فرارسيده بود. طرح سنگين و توأم با تآني موسكتير به سازمان ملل فرصت داده بود كه به سرعت آماده شود - نه تنها براي پايان دادن به لشكركشي قبل از آغاز آن، بلكه نيز براي پيشنهاد كردن يك راه حل عملي و معقول با اعزام نيروي فوق العاده سازمان ملل متحد. با اين اقدام، هدفهاي اعلام شده لشكركشي بدون اعمال زور عملي مي شد. اسرائيل قبلاً با آتش بس فوري موافقت کرده و احتياج به نيروي انگليس و فرانسه را براي جدا كردن جنگجويان از يكدیگر، منتفی ساخته بود. نيروي سازمان ملل احتياج به حضور نيروهاي انگليس و فرانسه را براي حفاظت كانال از ميان برده بود. با اين حال جمال عبدالناصر برجای می ماند - بزرگتر و نيرومندتر از سابق، و پيروزمند در ناکام كردن امپرياليستها. فرانسويان، كه بيش از هروقت ديگر تمايل به جنگ داشتند، اصرار ورزیدند كه يك نيروي چتر باز افكنده شود. انگليسيا گمان نمی کردند كه بتوان در آن آخرين دقايق چتر باز به كار برد. ايدن و كابينه جنگ انگلستان با از كار انداختن ناصر موافق بودند، ولي فشار در داخل حزب محافظه كار و در تمام انگلستان به طور كلي، روبه افزايش بود.

براي جلوگيري از رفع بهانه انگلستان و فرانسه جهت حفظ صلح، پاریس موافقت کرد كه اسرائيل را به پس گرفتن قبول آتش بس، وادار كند. اگر اسرائيل هنوز بامصر مي جنگيد، در آن صورت تا هنگام تشكيل نيروي سازمان ملل، مداخله براي جدا كردن جنگجويان هنوز موجه بود. اسرائيل خطر آلت جنگ قرار گرفتن براي انگليس و فرانسه را بزودي دريافت. پس از گذشتن قطعهنامه مجمع عمومي، روز ۴ نوامبر در واشينگتن به اسرائيليها اعلام شد كه امريكاييان در حل مسأله جداً مصممند. مقامات امريكايي در يك تماس «خصوصي» با روبرن شيلوه *Reuben Shiloah* عضو سفارت اسرائيل در واشينگتن، اظهار داشتند كه اگر اسرائيل از سينا عقب نشيني نكند، نه تنها در سازمان ملل تصميماتي برضد آن كشور گرفته خواهد شد و شايد آن را اخراج كنند، بلكه امريكا نيز مضايق اقتصادي براي اسرائيل قائل خواهد شد و شايد هم كمكهاي خصوصي خود را به آن كشور تقليل دهد. اخطار امريكا، از اعمال قدرت خالص كه بگذريم، از هر تهديد ديگري بالاتر بود. تقريباً در همان هنگام كه ايالات متحده امريكا مجازاتهاي را براي تهاجم مداوم اعلام مي كرد، داوید بن-گوريون با اكراه به اين نتيجه رسيد كه براي رعايت اتحاد با فرانسه بهتر است اعلاميه آتش بس خود را از نو تفسير كند. بن گوريون، كه مخصوصاً از تاخير انگلستان كه موجب بحران ديپلوماتيك شده بود مكدر بود، به فرانسويان اطلاع داد كه اسرائيل از قبول شرايط قطعهنامه سازمان ملل متحد طفره خواهد رفت. در ۴ نوامبر اسرائيل پذيرفتن خود شرايط سازمان ملل متحد را چنين تفسير كرد كه آتش بس بالفعل وجود دارد، و اين البته درست بود بجز در ناحيه شرم الشيخ.

انتوان پينو و بورژوازي - مونيروني براي شركت در مذاكرات نهايي به لندن پرواز کردند. فرانسويها ناراحت ولي مصمم بودند. در بریتانیا از محظورات ایدن مطلع شدند و مشاهده کردند كه فشار بر ایدن تحمل ناپذير شده است. حزب كارگر سخت به مخالفت برخاسته و تهاجم دولت محافظه كار را شديدتاً تقبيح کرده بود. برخي از محافظه كاران معتقد بودند كه نيروي سازمان ملل متحد راه حل قابل قبولي است. از پشتيباني كشورهاي مشترك المنافع نيز خبري نبود. هند حتي تصميم كناره گيري از كامنولت را موردبررسي قرار داده بود. معيذا فرانسويان

از اینکه ایدن راه‌های پیشنهادی را «کاغذی» می‌دانست و معتقد بود که به‌جای از کار انداختن ناصر، او را تقویت خواهند کرد، خشنود بودند. در نتیجه، عملیات موسکتیر اجرایی شد، و چتربازان در روز دوشنبه ۵ نوامبر فروافکنده می‌شدند. دلیل جدیدی که برای این کار آورده می‌شد عبارت بود از احتیاج به پایان دادن مخاصمات، رفع موانع در کانال سوئز، و مجبور کردن اسرائیلیها به عقب‌نشینی از شبه‌جزیره سینا. این فرمول نمی‌توانست در برابر کنجکاوی دقیق‌تاب‌آورد و معتبر شمرده شود. ادامه مخاصمات نتیجه مستقیم مداخله فرانسه و تحریک اسرائیل به کش دادن «رسمی» جنگ بود، هرچند که عملیات کادش به‌انتها رسیده بود. موانعی که در کانال ایجاد شده بود نتیجه مستقیم حمله‌های هوایی انگلیس و فرانسه بود که مصریها را به غرق کردن کشتیها و بند آوردن آن راه آبی تحریک کرده بود. بهانه واداشتن اسرائیل به عقب‌نشینی از شبه‌جزیره سینا نیز دستاویز بدیعی بود، زیرا که اسرائیلیها در درجه اول با چشم‌پوشی انگلیس و پشتیبانی فرانسه آنجا را اشغال کرده بودند. گنجاندن آن در اعلامیه انگلیس و فرانسه پاداش عجیبی برای موافقت بن-گوریون با امتناع از قطعنامه آتش‌بس سازمان ملل و خطر روبه‌رو شدن او با محکومیت بین‌المللی بود. با این حال جزئیات آن مهم نبود. نتیجه آنکه علی‌رغم مخاطرات سخت، عملیات موسکتیر اجرا می‌شد. پیام رادیویی ایدن به ملت انگلستان، تصمیم او را آشکار ساخت:

عشق شدید ما به صلح و نفرت فراوان ما از جنگ، ما را غالباً از اعمال قوه قهریه باز داشته است، حتی در مواقعی که ما از صمیم قلب معتقد بوده‌ایم که به کار بردن قدرت به نفع صلح است. اما من از ته دل معتقدم که اکنون وقت عمل مؤثر و سریع فرا رسیده است.^۲

عکس‌العمل بین‌المللی سریع بود. در ۵ نوامبر نیکلای بولگانین یادداشت‌های شدیدالحنی برای بریتانیا، فرانسه و اسرائیل فرستاد و از آنها خواست که فوراً به ماجرا پایان دهند. یادداشت‌های او به انگلیسها و فرانسویها متضمن امکان مداخله نظامی شوروی باموشك و اسلحه اتمی بود. یادداشت او به اسرائیل بسیار زننده بود:

دولت اسرائیل جنایتکارانه و به نحوی بی‌مسئولیت با سرنوشت صلح و سرنوشت مردم خودش بازی می‌کند، و تخم کینه کشور اسرائیل را در دل مردم شرق می‌کارد. این عمل جز اینکه در آینده اسرائیل اثر گذارد و وجود کشور اسرائیل را مشکوک سازد، سودی نخواهد داشت. دولت اتحاد جماهیر شوروی در این لحظه مشغول اقداماتی برای پایان دادن به جنگ و جلوگیری از عمل مهاجمان است.^۳

بن-گوریون نخست‌وزیر اسرائیل و کابینه او ناگهان دریافتند که تشدید بحران سوئز، که اسرائیل اکنون گرفتار آن بود، وضعی به وجود آورده است که به عقیده مسکو «وجود اسرائیل را به عنوان يك کشور» تهدید می‌کند. اعراب هرگز قدرت عملی کردن چنین تهدیدهایی را نداشتند، اما روسیه دارای آن‌گونه توانایی بود. تنها سؤالی که باقی می‌ماند این بود که آیا یادداشت بولگانین بلوف بود یا اخطار، یا اولتیماتوم.

در واشینگتن وحشت از جنگ آغاز شد. بولگانین تلگرامی نیز برای رئیس شورای امنیت فرستاد و از او تقاضا کرد که يك جلسه فوری برای بحث درباره تهاجم جدید و تأیید قطعنامه سازمان ملل متحد و تعیین يك ضرب الاجل دوازده ساعته بآتهديد به اينكه اعضاي سازمان ملل به جمهوری مصر «كمك نظامی و كمكهای دیگر خواهند داد»، تشکیل دهد. شایعاتی در این باره که ۱۰۰ جنگنده میگ در سوریه فرود آمده، هواپیماهای شوروی بر فراز ترکیه در پروازند، زیر دریاییهایی در مدیترانه وجود دارند، و داوطلبان روسی در راهند، شنیده می شد. در بعد از ظهر همان روز، ۵ نوامبر، چتربازان انگلیسی و فرانسوی در پرت سعید افکنده شدند. سرانجام کاری که نباید بشود، شده بود. قسمتهای مقدم سپاهیان انگلیسی و فرانسوی بالاخره بامصریها تماس یافتند.

فشار برای آتش بس تقریباً غیرقابل تحمل شده بود. تهاجم بیجهت البته بد بود؛ ولی تهاجمی که خطر جنگ اتمی را در پی داشت، بسیار بدتر بود. ندهای خشمناك ممالك آسیایی و افریقایی که پیوسته بلندتر می شد، نه تنها بهانه های حق بجانب انگلیس و فرانسه را خاموش کرد بلکه بحث مربوط به سرکوبی شورش مجارستان به دست روسیه را نیز موقوف ساخت. اتحاد جماهیر شوروی، که رد پایش در اروپای شرقی کور می شد، در میان ملتهای نوخاسته دوستان و مردمان بانفوذی را به سوی خود جلب می کرد. اتحاد جماهیر شوروی، که سخت ضد استعمار بود، حال از استعمال بمب اتمی و موشکهای بالیستیک برای دفاع از مظلومان دم می زد. امریکاییها سخت نگران شده بودند. شاید تهدید روسیه فقط بلوف بود، اما مسلماً وضع وخیمی ایجاد کرده بود. انگلیسها و فرانسویها نیز نگران بودند اما فکر می کردند که تاحدی می توان ريسك کرد. افریقاییها و آسیاییها را می شد نادیده گرفت، و حتی سازمان ملل متحد را تاملتی. برای اغتنام فرصت یادداشت شوروی را می شد به جای اولتیماتوم نوعی اخطار تلقی کرد. اما از طرف دیگر ایالات متحده امریکا و سایل قویتری برای برقراری انضباط فوری در دست داشت: دولت امریکا می توانست لیره انگلیسی را تهدید کند.

سرمایه داران خصوصی نیز، که تصور می کردند ارزش لیره می بایست کاهش یابد، به همان ترتیب عمل کرده بودند. مبالغ زیادی لیره استرلینگ در نیویورک فروخته می شد. ارزش لیره در برابر دلار کاستی می گرفت. بانک انگلستان مجبور شده بود که بلوکه های يك میلیون دلاری خریداری کند. هارولد مک میلن، وزیر دارایی انگلستان، اصرار ورزید که بانک انگلستان می بایست فوراً يك میلیون دلار خریداری کند. در ۶ نوامبر ایدن دریافت که وام گرفتن از صندوق پول بین المللی منوط به آتش بس است. ایدن می توانست نسبت به همه چیز، از جمله تهدید روسیه، بی اعتنا بماند؛ اما نمی توانست بانکداران را نادیده بگیرد. ثبات لیره مهمتر از خرد کردن ناصر بود. ایدن، که در ۶ نوامبر کاملاً بیمار بود، اکنون در آستانه شکسته شدن قرار داشت. ۵

گی موله نخست وزیر فرانسه و همکاران فرانسویش حتی پیش از آنکه ایدن به آنها تلفن کند، می دانستند که پایان کار فرارسیده است، و دیگر نمی توانستند ایدن را به تغییر رأی وادارند:

مرا از هر طرف دوره کرده اند! من دیگر نمی توانم پایداری کنم.
هر روز عده ای مرا ترك می کنند. ناتینگ Nutting وزیر مشاور و همکار
نزدیک من استعفا کرده است. من دیگر حتی در میان محافظه کاران نیز

نمی‌توانم از وحدت عقیده مطمئن باشم. اسقف اعظم کانتربری، کلیسا، صاحبان صنایع نفت، و هرکس دیگر، به‌ضدیت بامن برخاسته‌اند! کشورهای مشترك المنافع باگسستن از انگلستان تهدید می‌کنند. نهر و می‌گویند که به‌قطع علایق خود از انگلستان، اقدام خواهد کرد. کانادا و استرالیا دیگر در سیاستمان از ما پیروی نمی‌کنند. من نمی‌توانم پایه‌های تخت سلطنت را متزلزل کنم. از این گذشته من می‌خواهم شما بفهمید، و حقیقتاً بفهمید، که آیزنهاور به‌من تلفن کرده است. من نمی‌توانم این کار را بدون موافقت امریکا بکنم. این نخستین بار در تاریخ انگلستان خواهد بود که... نه، ممکن نیست.^۶

موله اندکی بیشتر وقت می‌خواست. نیروی اعزامی در خاک مصر پیاده‌شده و از ناحیه بندر هم گذشته بود. ستونهای نظامی به‌سوی کانال پیش می‌رفتند. کار بزودی تمام می‌شد. موله نومید بود؛ اگر يك روز دیگر فرصت می‌بود، نیروهای انگلیسی و فرانسوی کانال را می‌گرفتند. ایدن سرانجام بااکراه موافقت کرد که آتش‌بس را تا نیمه‌شب ۶ نوامبر به‌تعویق اندازد، ولی این تمام کاری بود که او می‌توانست بکند.

فرانسویان هنوز مصمم بودند که در صورت لزوم عملیات را به‌دست خود سامان دهند. اما بزودی دریافتند که نمی‌توانند بتنهایی و فوراً به‌چنین کاری اقدام کنند. عملیات به‌رهبری انگلستان طوری ادغام شده بود که جداکردن فوری آن امکان نداشت. مشاوره معجل با اسرائیلیها آغاز شد تا ببینند آیا موشه‌دایان می‌تواند راه‌حلی پیدا کند یا نه. در ضمن عملیات موسکتیر، نقشه‌های انگلیس و فرانسه صورت کاملاً مجزایی از عملیات کادش پیدا کرده بود و تماس میان سه کشور فقط از سایر جهات وجود داشت. واحدهای انگلیسی در حقیقت طوری «ناهماهنگ» بودند که در يك مورد هواپیماهای اسرائیلی به‌ناوشکن، انگلیسی کرین Crane حمله کردند. ناگهان فرانسویان از اسرائیلیها کمک فوری ولی محرمانه خواستند. دایان دو پیشنهاد جالب داشت، ولی فرانسویان نتوانستند به آن عمل کنند، زیرا که وقت نبود. دولت فرانسه که در نتیجه تصمیم ایدن به‌مانع برخورد و پیروزی را فقط به‌سبب فقدان چند ساعت وقت از دست داده بود، موافقت کرد که با انگلیسها همگام شود. اجرای سوئز در نیمه‌شب به‌پایان می‌رسید. در ۷ نوامبر بن-گوریون با سربلندی جریان عملیات کادش را که به‌پیروزی بر مصر انجامیده بود، و نیز حضور ارتش اسرائیل را در سینای آزادشده، در برابر نمایندگان مجلس تشریح کرد. او تلویحاً گفت که اسرائیلیها در سینا خواهند ماند. ۷ گرچه عملیات انگلیس و فرانسه قرین ناکامی شده بود، عملیات اسرائیل با موفقیت به‌پایان رسیده بود. اما ثمرات احتمالی پیروزی، که در ۷ نوامبر بسیار نزدیک به‌نظر می‌رسید، چشیده نشد. ملتهای مخالف جنگ می‌ترسیدند که مبادا آتش‌بس کافی نباشد. سازمان ملل متحد، ایالات متحده امریکا، واتحاد جماهیر شوروی، مصمم بودند که مهاجمان را وادار به‌عقب‌نشینی کنند. هیچ‌گونه شرطی در میان نبود، هرچند که انگلیسها و فرانسویها تصور می‌کردند که شناسایی حق آنها در تعیین شرایط در قرار مربوط به‌آتش‌بس مندرج است: اسرائیل هم نمی‌بایست به‌اشغال سینا ادامه دهد. بن-گوریون در همان روزی که نطق خود را در مجلس ایراد کرد تلگرافی از آیزنهاور دریافت داشت که در آن گفته شده بود اگر اسرائیل از شبه‌جزیره سینا عقب‌نشینی نکند، همکاری دوستانه امریکا با اسرائیل قطع خواهد

شد. قدرتهای بزرگ تصمیم گرفته بودند به مهاجمان بفهمانند که از تهاجم و جنگ، هر قدر هم که موجه باشد، چیزی به دست نخواهد آمد. اسرائیل می بایست از تجاوز نظامی به دفاع دیپلماتیک گرایش یابد.

در ۸ نوامبر گلدامایر وزیر خارجه اسرائیل نامه ای برای داگ همرشولد دبیرکل سازمان ملل متحد فرستاد و به او اطلاع داد که اسرائیل به محض ورود نیروی سازمان ملل متحد از سینا عقب نشینی خواهد کرد؛ اما ضمناً تقاضا کرد که سازمان ملل متحد از مصر بخواهد که از سیاست جنگجویانه خود، از روش تحریم، راه بندان، تحریک فداییان و امتناع از مذاکره مستقیم با اسرائیل، دست بردارد. در همان روز بن-گوریون خاطرنشان ساخت که اسرائیل مسلماً از سینا عقب نشینی خواهد کرد، اما افزود که علت تهاجم اسرائیل را باید در روش خصمانه مصر جست و جو کرد. به گفته او جدا دانستن این دو از یکدیگر بازگشت به دوره بدون جنگ ولی توأم با خونریزی گذشته بود و مصریها تصور می کردند که عملیات کادش کاملاً بی ارزش بوده است. اسرائیلیها جداً می خواستند که عملیات کادش موجب مصونیت از تهاجم مصر بشود.

هر نتیجه ای که اسرائیلیها می خواستند از پیروزی نظامی خود به دست آورند، اگر واقعاً می توانستند، برای سازمان ملل چندان اهمیتی نداشت. پس از آتش بس در ۷ نوامبر، کوشش عمده در سازمان ملل متحد معطوف بر این بود که بریتانیا و فرانسه را وادار به تخلیه فوری و بدون قید و شرط اراضی مصر سازند. هم در پاریس و هم در لندن نوبیدی روزافزونی بر اثر عواقب ناشی از آتش بس به وجود آمده بود. واشینگتن هنوز به تنگنای اقتصادی انگلستان اهمیت نمی داد. مصر، به محض از میان رفتن تهاجم، به شانتاژهای پرسروصدای خود بازگشت. ناصر اجازه نمی داد که قبل از عقب نشینی کامل مهاجمان، کانال سوئز باز شود. ناصر نمی توانست آن عده از نیروی سازمان ملل را که از کشورهای مشترك المنافع انگلستان بودند بپذیرد؛ مصر فوراً از پیشنهاد شوروی برای ادعای غرامت خسارات جنگ از بریتانیا و فرانسه، استفاده کرد، هر چند که اموال انگلستان و فرانسه قبلاً مصادره شده بود. در ۱۵ نوامبر بولگانین باردیگر یادداشت های تند برای اسرائیل و فرانسه فرستاد و تهدید کرد که چنانچه از مخاصمه دست برندارد، داوطلبان روسی را به کمک مصر خواهد فرستاد. واشینگتن به سهم خود مضایقی از حیث نفت و اعتبارات مالی برقرار می کرد و بدین ترتیب نه تنها اقتصاد بریتانیا و فرانسه را دچار زیان می کرد بلکه به اقتصاد اروپا نیز به طور کلی لطمه می زد. تا ۲۰ نوامبر ۷۰۰ سپاهی سازمان ملل متحد به فرماندهی ژنرال ئی. ال. ام. برنز E.L.M. Burns وارد مصر شده بود و ۳۰۰۰ تن دیگر در راه بودند. انگلیسها و فرانسویها هنوز از پرت سعید تکان نخورده بودند. جرج ام. همفری George M. Humphrey وزیر خزانه داری امریکا به آر. ا. باتلر R.A. Butler، که به جای آیدن کار می کرد، اطلاع داد که تا انگلیسها عقب نشینی نکنند، وضع لیره بهبود نخواهد یافت. در ۲۲ نوامبر باتلر به مجلس عوام گزارش داد که عقب نشینی در شرف اجراست، و روز بعد برخی از واحدهای انگلیسی، فرانسوی و اسرائیلی، خاک مصر را تخلیه کردند. اما این اقدام جزئی کسی را راضی نکرد. در نیویورک کریشنا منون سفیر کبیر هند در سازمان ملل متحد قطعنامه ای تسلیم کرد که در آن تقاضای تخلیه فوری اراضی مصر شده بود. در جلسه ۲۴ نوامبر مجمع عمومی تقاضای رأی فوری کرد که با تسلیم يك ماده اصلاحیه فوری توسط نماینده بلژیک، دچار وقفه شد. ماده اصلاحیه رد شد؛ امریکا به آن رأی ممتنع داد

و با این کار يك ضربه روحی به متفقان سابق خود وارد آورد. با مهاجمان هیچ گونه ارفاقی نمی‌بایست بشود. به این ترتیب قطعنامه اصلی منون با پشتیبانی امریکا پیروز شد. واشینگتن از کرده خود پشیمان نبود و تصمیم گرفته بود که نه کمبود نفتی را که از بسته شدن کانال پیدا شده بود جبران کند و نه برای تثبیت لیره به انگلستان کمک مالی بدهد.

گرچه در تمام کوششهای خارجی برای بیرون راندن مهاجمان از مصر، اسرائیل نیز یکی از آنان محسوب می‌شد، ولی مساعی عمده متوجه بریتانیا و فرانسه بود. اسرائیلیها ساکت ماندند و در حالی که ارتششان مشغول بیرون بردن تجهیزات روسی به غنیمت گرفته شده در شبه جزیره سینا بود، دیپلوماتهایشان پیوسته داستان تحریکات مصر را به گوش هردوستی که پیدا می‌کردند، می‌خواندند. تا هنگامی که امریکا مصمم بود مهاجمان را به زور وارد تخلیه خاک مصر کند؛ امیدی به تأخیر و تعلل و جود نداشت. فرانسویان تا آنجا که می‌توانستند طفره رفتند تا، به گفته پینو، فرصتی برای اسرائیلیها فراهم کنند.

در ماههای نوامبر و دسامبر ما با هرگونه فشار سازمان ملل متحد برای تخلیه پرت سعید و ناحیه کانال، روبه‌رو بودیم. ما می‌کوشیدیم تا به‌منتها درجه اغتنام فرصت کنیم. این اغتنام فرصت نه از جهت ضرورت بود - مثلاً تخلیه مرحله به مرحله نیروهای ما - بلکه بدین جهت که می‌خواستیم به اسرائیلیها امکان دهیم سینا را از تمام اسلحه‌ای که در آنجا بود خالی کنند و تمام آنچه را که به دست آورده‌اند به اسرائیل ببرند. ما از مواضع خود می‌توانستیم از عملیات اسرائیلیها حمایت کنیم، و این به زحمتش می‌ارزید، حتی اگر توجیه آن مشکل می‌بود.^۸

انگلیسها، که به مشکلات اسرائیل زیاد توجه نداشتند، امیدوار بودند که برای حفظ آبرو بتوانند شرایطی را تحمیل کنند، وای تأخیر بیشتر، ممکن بود باعث بدبختی شود دولت انگلستان وضع مغشوشی داشت و به سبب استعفای وزرا و اتهاماتی که از طرف آنها وارد می‌شد، به گسستگی دچار گشته بود. آیدن در جزیره ژامایک در حال نقاقت به سر می‌برد. حزب کارگر از «بزهکاران» سوئز شدیداً انتقاد می‌کرد. نفت وجود نداشت و لیره هنوز در خطر بود، و انگلیسها به «نجمها»ی بین‌المللی تبدیل شده بودند.

در ۳ دسامبر انگلیسها و فرانسویها پس از ورود نیروی سازمان ملل متحد، اعلام کردند که طی چند مرحله عقب‌نشینی خواهند کرد. در ۴ دسامبر بهای لیره تثبیت شد. در ۸ دسامبر تاس، خبرگزاری شوروی، اعلام کرد که وجود داوطلبان روسی دیگر ضرورت ندارد. در ۲۲ دسامبر آخرین سپاهیان انگلیسی از پرت سعید خارج شدند.

برای بریتانیا و فرانسه اجرای سوئز بدون سود و با زیانی سرسام‌آور، پایان یافته بود. برای اسرائیل نبرد دیپلوماتیک جهت تأمین مزایایی از عملیات جنگی، هنوز درست آغاز نشده بود. گرچه بریتانیا و فرانسه دارای يك رشته منافع حیاتی بودند که در قضیه سوئز به خطر افتاده بود، امنیت بالفعل اسرائیل در شبه جزیره سینا نهفته بود. دولت اسرائیل مصمم بود که تا تحصیل تضمینات واقعی در برابر تهاجم آینده مصر، مقاومت کند.

به محض رانده شدن مهاجمان بزرگ، دنیای عرب برضد اسرائیل، که هنوز

از سینا تکان نخورده بود، قیام کرد. سوریها مانع تعمیر خط لوله نفت، که در جریان تهاجم به سوئز منفجر گشته بود، شدند. مصریها نیز از صدور اجازه برای پاك کردن کانال سوئز که باچهل و هفت کشتی مسدود شده بود (و تقریباً همه آنها را خود مصریها غرق کرده بودند)، خودداری کردند. در سازمان ملل متحد همرشولد و بیشتر نمایندگان، اسرائیل را مجرم می دانستند و معتقد بودند که نباید اجازه داد از تهاجم استفاده کند. واشینگتن نیز، که مشتاق دوستی با اعراب بود، باین امر موافقت کرد. بریتانیای کبیر، به محض دست کشیدن از عملیات جنگی، به سیاست دوستی با اعراب بازگشت و کوشید تا دوستان سابق خود را دوباره به دست آورد و نفوذ آسیب دیده خود را در خاورمیانه ترمیم کند. برای تأمین حمایت اعراب، لندن نیز فشار خود را برای عقب نشینی اسرائیل بر سایر فشارها افزود. فقط فرانسه نسبت به اسرائیل وفادار ماند. معهدا اسرائیلیها خود را کاملاً برای تحمل سرزنش سازمان ملل، تحقیر و شماتت اخلاقیان، مخالفت وزارت خارجه انگلستان، مخاصمه اعراب، و ملامت بلوک شوروی، آماده کرده بودند.

کلید سیاست اسرائیل در واشینگتن بود. اسرائیل برای تأمین مصونیت از تهاجم مصر، می توانست از نخستین دیپلماتها صرف نظر کند و خشم و سختگیری اخلاقیان را تحمل نماید. اما برای آن کشور مشکل دیگری در پیش بود؛ بدین معنی که اسرائیل يك «کشور اعانه گیر» بود که از راه وام، کمک بلاعوض و جوه اهدایی گذران می کرد. اگر دولت ایالات متحده خشمگین می شد، تمام کمکهای دولتی و خصوصی آن قطع می گشت. در این صورت اقتصاد اسرائیل در يك هفته فلج می شد و پس از يك سال تنها نتیجه ای که ممکن بود از تلاش مردم آن حاصل شود، تأمین معاش بود. بن-گوریون امیدوار بود که وضع تا آن حد وخیم نشود، زیرا معتقد بود که اگر اسرائیل به قدر کافی پایداری کند، حقانیتش در برابر مصر بزودی آشکار خواهد شد. گرچه آیزنهاور و دالس ممکن بود تشر بزنند و تهدید کنند، اسرائیل جز با ابراز قدرت از طرف امریکا، اعم از مالی یا نظامی، سر تسلیم فرود نمی آورد، و بن-گوریون گمان نمی کرد که سرانجام چنین قدرتی علیه اسرائیل به کار رود. اسرائیل در میان امریکاییان دوستان بسیار داشت. در ورای خاطرات پیروزی در سینا، که فی نفسه کافی به نظر می رسید، اسرائیل می توانست چیزی به دست آورد. به مرور زمان، اگر اسرائیل صبر می کرد، واشینگتن ممکن بود قدری نرم شود، و حتی همرشولد سختگیر شاید کمی تغییر روش می داد.

در ماه دسامبر هیچ گونه نشانه ای از نرمش امریکا و همرشولد مشاهده نمی شد. دولت آیزنهاور، که با پیروزی قابل ملاحظه ای دوباره انتخاب شد، به بررسی دقیقتر وضع خاورمیانه پس از واقعه سوئز، پرداخت. کارشناسان مانند همیشه یکبار دیگر عینک سرخ به چشم زدند و به موضوع از نظر نفوذ شوروی در مصر و سوریه، نگریستند. ورشکستگی معنوی انگلستان در خاورمیانه، مورد مذاقه قرار گرفت. نتیجه این ملاحظات اینکه دریای خاورمیانه در برابر نفوذ شوروی باز شده است و ایالات متحده امریکا باید فوراً وارد معرکه شود تا بتواند از بدبختی جلوگیری کند. دکترین آیزنهاور مبنی بر دادن کمک نظامی به هر کشور یا گروهی از کشورها که مورد تهدید کمونیسم داخلی یا خارجی واقع شود، در وزارت خارجه امریکا پی ریزی شد. وزارت خارجه امریکا با این تصور که «کمونیسم» مهمترین مسئله خاورمیانه است، و اینکه سیاست امریکا در مورد کانال سوئز مورد پسند اعراب واقع شده است، برای پرکردن خلاء حاصل از خروج بریتانیا، به سیاست طرفداری از اعراب گرایید. جان فوستردالس برای ایجاد

يك قدرت طرفدار غرب در خاورمیانه جهت ایجاد موازنه در برابر ناصر، که به عقیده او شریر ولی شریر ستمزده‌ای بود، نخست به ابن سعود پادشاه عربستان سعودی که امریکا در آنجا منافع بازرگانی و نظامی داشت، توجه کرد. ضمناً این امیدواری نیز وجود داشت که بریتانیا شاید در موقع مناسب بتواند در عراق نوری السعید کارهایی بکند؛ و در عین حال وظیفه ایالات متحده این بود که وضع خاورمیانه را تثبیت کند. پس از ژانویه، هنگامی که دکترین آیزنهاور در کنگره مطرح بود و دیپلماتهای امریکا می‌کوشیدند تا تکه پاره‌های نفوذ غرب را در خاورمیانه به هم بپیوندند، حضور اسرائیل در سینا بسیار موجب آزرده‌گی واشینگتن را فراهم ساخته بود. اعراب از مدتها پیش اسرائیل را دست‌نشانده امریکا می‌دانستند، و اکنون انتظار داشتند که آیزنهاور به بن-گوریون دستور دهد شبه جزیره سینا را ترك کند. واشینگتن معتقد بود که لجبازی اسرائیل منافع حیاتی امریکا را در خاورمیانه تهدید می‌کند و علاوه بر آن عملی است غیرقابل دفاع. اسرائیل، که بیش از امریکا از بابت منافع حیاتی خود نگران بود، با اکراه به نظر امریکا تسلیم شد.

در ۸ ژانویه ارتش اسرائیل به مغرب خطی از ابو عقیله - قصیمه - شرم‌الشیخ، عقب نشست. تا ۱۵ ژانویه العریش تخلیه شده بود. در هردو مورد نیروی کوچک سازمان ملل در پشت سر قوای اسرائیلی که مواضع خود در خاک مصر را تخلیه می‌کردند، و بلافاصله در جلو ارتش مصر، حرکت کرد. با این حال عقب‌نشینی مرحله‌ای آن قدر کند بود که نمی‌توانست سازمان ملل را خشنود سازد. مصریها می‌دانستند که کندی عقب‌نشینی اسرائیل ممکن است شبه جزیره سینا را بکلی عریان سازد. نیروهای اسرائیلی تمام تجهیزات روسی ارتش مصر را که کاملاً نو بودند، با خود بردند و در پشت سر خویش فقط ویرانی و تباهی به جای گذاردند - استحکامات نظامی و آشیانه‌های اسلحه خراب شده، راه‌ها ناهموار گشته، عمارات با خاک یکسان شده، حفره‌های توپ پر شده و لوله‌های آب منهدم شده بود. مهمتر از همه برای ناصر تهدید مداوم نسبت به حیثیت او با حضور صهیونیستها در مصر بود.

روز ۱۷ ژانویه در نیویورک قطعنامه دیگری با اکثریت هفتاد و چهار رأی صادر شد که به موجب آن از اسرائیلیها خواسته شده بود فوراً عقب‌نشینی کنند؛ فقط فرانسه و اسرائیل رأی مخالف داده بودند. اسرائیلیها ظاهراً بی‌اعتنا بودند و هنوز از سازمان ملل می‌پرسیدند که در باره راهبندان دریایی، تحریم اقتصادی، مزاحمت‌های فداییان و اعلام مصر در مورد ادامه حالت جنگ، چه خواهد کرد. عده کمی به این حرفها گوش می‌دادند و کسی جواب نمی‌داد. در ۲۲ ژانویه اسرائیل تمام سینا را تخلیه کرده بود بجز نوار غزه را که کانون فداییان بود، و شرم‌الشیخ را که بر راهبندان عقبه مسلط بود. در ۲۳ ژانویه بن-گوریون اعلام کرد که اسرائیلیها بدون دریافت تضمین، از این دو نقطه عقب‌نشینی نخواهند کرد.

در ۲۹ ژانویه ۱۹۵۷ ابن سعود، که دالس می‌خواست او را به عنوان بزرگترین رهبر ضد کمونیست جبهه عرب تقویت کند، وارد واشینگتن شد. تقریباً در همان هنگام فشار امریکا بر اسرائیل نیز افزایش یافت. اما تهدیدهای غیرمستقیم امریکا ظاهراً هیچ‌گونه اثری نداشت. قطعنامه‌های سازمان ملل متحد نیز بی‌تأثیر بود. بن-گوریون و کابینه او ساده‌وار نمی‌خواستند به آنچه که میل دالس، هم‌رشولد یا ناصر بود، عمل کنند. در ۳ فوریه کابینه اسرائیل بار دیگر مؤکداً اعلام داشت که عقب‌نشینی بدون تضمین ممکن نیست. دیپلماتهای اسرائیلی تبلیغات خود را

درباره تحریکاتی که اسرائیل با آن روبه‌رو بود، و در مورد جنگ بدون اعلان، و تحریم اقتصادی، شدیدتر کردند. اسرائیلی‌ها امیدوار بودند که محکومیت اخلاقی بین‌المللی اسرائیل به سبب تهاجم، در برابر تحریکات روزافزون مصر، تخفیف یابد. امید اسرائیل در هیچ‌یک از محافل رسمی برآورده نشد. اما از لحاظ غیر رسمی دوستان دیرین امریکایی سخن گفتن به سود اسرائیل را آغاز کردند. دو معیاری بودن اخلاق بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت: روسیه برای تجاوز به مجارستان تنبیه نشده بود، ولی اسرائیل برای تهاجم به سینا می‌بایست تنبیه شود. این سخنان سرانجام عقاید عمومی امریکا را که مرموزترین نظام آن کشور است، به سود اسرائیل تغییر داد.

در ۳ فوریه پریزیدنت آیزنهاور نامه‌ای برای بن-گوریون فرستاد، به این مضمون که امتناع اسرائیل از عقب‌نشینی موجب تشنجات مداوم در خاورمیانه شده است. در آن نامه به تصمیماتی که ممکن بود علیه اسرائیل اتخاذ شود، اشاراتی شده بود. در ۸ فوریه بن-گوریون به اهمیت اشغال شرم‌الشیخ در قبال راهبندان دریایی سابق مصر و استفاده فداییان از باریکه غزه اشاره کرد و خاطرنشان ساخت که اسرائیل قصد الحاق آن دونا حیه را ندارد، بلکه خواستار تضمین کافی درباره آن‌هاست. اسرائیل شاید حق داشت ولی امریکایی‌ها می‌خواستند که کانال باز شود و اعراب راحت باشند، و هیچ‌یک از این دو عملی نمی‌شد مگر اینکه اسرائیل بدون قید و شرط عقب‌نشینی کند. دالس محرمانه با ابابان سفیر اسرائیل در امریکا ملاقات کرد و یادداشتی تهیه نمود مبنی بر شناسایی خلیج عقبه به منزله یکی از آب‌های بین‌المللی از طرف امریکا و طرفداری امریکا از حضور نیروی سازمان ملل در باریکه غزه.

این امر برای اسرائیل پیشرفتی محسوب می‌شد ولی در یادداشت خاطرنشان شده بود که [در صورت سرکشی اسرائیل] ایالات متحده امریکا از مجازات‌های مصوب سازمان ملل متحد پشتیبانی خواهد کرد. در ماه فوریه روش ایالات متحده امریکا به سبب فشارهای داخلی و بین‌المللی هر روز اندکی تغییر یافت و اصرار سماجت‌آمیز آن درباره عقب‌نشینی به درک مشکلات اسرائیل تبدیل شد، اما شرکت‌کنندگان در مذاکرات جداً خواستار عقب‌نشینی پیش از تضمین بودند. در ۱۸ فوریه ابان عازم اسرائیل شد تا مراتب را به بن-گوریون، که در عدم قبول عقب‌نشینی قبل از تضمین پافشاری می‌کرد، گزارش دهد.

در ۲۱ فوریه بن-گوریون گزارش دست اول موضوع را از ابان دریافت کرد. دیگر هیچ‌عذری برای تأخیر در عقب‌نشینی باقی نمانده بود، زیرا ابان یقین داشت که سیاست امریکا ناگهان تغییر نخواهد کرد. در ۲۲ فوریه شش کشور قطعنامه مربوط به مجازات اسرائیل را به سازمان ملل تسلیم کردند. پس از گذشت سه ماه، نه همرشولد و نه مجمع عمومی کوچکترین تغییری در نظرات خود نداده بودند. واشینگتن به نحو روزافزونی از روش مبارزه‌جویانه روسیه درباره تخلیه، و نیز نسبت به افزایش حیثیت کمونیسم در خاورمیانه، نگران بود، و به همین جهت از پیشنهاد مجازات اسرائیل طرفداری می‌کرد.

وقت آن رسیده بود که اسرائیل با تمکین خود آنچه را که می‌تواند، به دست آورد. ابان به واشینگتن بازگشت و کوشید تا برخی از تعهدات مندرج در تذکاریه امریکا را تأمین کند. دالس با برخی از نکات، مانند فرستادن یک کشتی امریکایی به عقبه، موافقت کرد ولی تذکار داد که برخی از نواحی جزو محیط حاکمیت سازمان ملل متحد است. اما همرشولد اصلاً روی موافق به اسرائیل نشان نمی‌داد. سرانجام

طرحی تنظیم شد که به موجب آن دسترسی اسرائیل به خلیج عقبه مورد پشتیبانی بین‌المللی قرار می‌گرفت. بهترین مساعدتی که ابان در مورد نوار غزه توانست تحصیل کند حمایت تلویحی امریکا از کنترل سازمان ملل بود ولی هیچ‌گونه اعلامیه علنی از طرف امریکا قبل از تخلیه صادر نمی‌شد. اسرائیل می‌بایست بدون قید و شرط عقب‌نشینی کند، هرچند که وعده‌ای برای پشتیبانی بعدی به دست آورده بود. بن-گوریون با اکراه در مورد تخلیه موافقت کرد.

در اول مارس گلدامایر نطقی را که با کمال دقت توسط کارشناسان اسرائیلی و امریکایی تنظیم شده بود و از موافقتنامه مربوط به عقبه و حضور نیروی سازمان ملل در غزه پشتیبانی می‌کرد، خواند. ایالات متحده با وجود غر و لند کشورهای آسیایی و افریقایی، راضی بود. در ۴ مارس بن-گوریون فرمان عقب‌نشینی را صادر کرد. در ۵ مارس به مجلس شورا گفت که این عقب‌نشینی براساس وعده حضور نیروی سازمان ملل متحد در نوار غزه، صورت گرفته است. اما نیروی سازمان ملل طبق نقشه به سوی غزه حرکت کرد. در ۱۳ مارس یک کارمند کشوری مصر برای اداره غزه وارد آنجا شد. در ۱۸ مارس گلدامایر از دالس پرسید که آیا ورود یک ستاد نظامی مصری باتفاهمی که در مذاکرات ماه فوریه حاصل شده است منافات دارد یا نه. چنان می‌نمود که دالس ظاهراً زیاد در بند این موضوع نیست؛ اما اسرائیلیها به هر حال نگران بودند. گرچه حضور نیروی سازمان ملل ممکن بود از حملات فداییان جلوگیری کند، وجود مصریها در آنجا باردیگر اسرائیل را تهدید می‌کرد.

علی‌رغم نتایج بسیار ضعیفی که از پنج‌ماه مبارزه برای تأمین مزایای متحقق از عملیات کادش به دست آمده بود، جنگ سینا برای اسرائیل بی‌ثمر نبود. منظور اصلی از حمله عبارت بود از وارد آوردن یک شکست نظامی به مصریها، با چنان شدتی که امید اعراب را به درهم‌شکستن صهیونیستها در یک جنگ دیگر، از میان برد. گرچه ناصر بامهارت هرچه تمامتر با سخنسراییمهای خود کیفیت حقیقی جنگ سینا را از نظرها پنهان داشته بود و فقط سرشکستگی دیپلوماتیک لشکرکشی انگلیس و فرانسه را به رخ می‌کشید، رهبران نظامی عرب کاملاً از شکاف میان قابلیت نظامی مصر و آرزوهای آن کشور، آگاه بودند. دایان منظور خود را برآورده بود: مصر بتنهایی یا تمام اعراب در اتحاد با یکدیگر، نمی‌توانستند امیدی به پیروزی در آینده نزدیک داشته باشند. منظور فرعی عملیات کادش - بازکردن عقبه و پایان دادن به تروریسم - نیز تا حد زیادی تأمین شده بود.

در ۷ آوریل کرن‌هیلز *Kern Hills*، ناو حمل و نقل امریکایی، از برابر اردوگاه نیروی سازمان ملل در شرم‌الشیخ گذشت و به سوی خلیج عقبه پیش رفت. ایلات یک بندر آسیایی شده بود، و مخرجی به طرف شرق. در عرض چند ماه نگو و ایلات به ناحیه شکوفانی تبدیل شدند. در نوار غزه نیروی سازمان ملل هرگونه امید مصر را برای تجدید حملات رسمی فداییان، عقیم می‌ساخت. حوادثی در آنجا اتفاق می‌افتاد ولی امکان نفوذ مهاجمان وجود نداشت. در واشینگتن و نیویورک مذاکره برای پایان دادن به راهبندان سوئز ادامه داشت ولی نتیجه فوری از آن عاید نشد.

بدین‌گونه، عملیات کادش آن مقاصد اصلی را که در اکتبر ۱۹۵۶ داشت، به‌طور عمده برآورده ساخت. اما سرعت پیروزی آرزوهای وسیعی برای اسرائیلیها در مورد ضمیمه ساختن شبه جزیره سینا به اسرائیل، پایان کار ناصر، و صلح دایمی، به وجود آورده بود. در ۵ نوامبر، هیچ‌یک از این هدفها غیرقابل وصول

نمی نمود، ولی شکست عملیات موسکتیر در ۷ نوامبر و واکنش بین المللی تمام هاله های پیروزی را از میان برد. ناصر نه تنها از پا در نیامد، بلکه با حیثیتی تازه در خاومیهانه قد برافراشت و پیروزی سیاسی بر مهاجمان خسارات نظامی او را در شبه جزیره سینا به محاق انداخت. عملیات کادش به جای آنکه به صلح دائمی انجامد، خصومت اعراب را شدیدتر ساخت. اما در مورد اسرائیلیها باید گفت که تأمین منظور عمده آنها - یعنی پیروزی نظامی بر مصر جدید - عقیم ماندن آرزوهایشان را جبران نکرد. اعراب نیز پیروزی اسرائیل را در برابر شادمانی خود از خوار شدن بریتانیا و فرانسه، نادیده گرفتند. ناصر به سبب درک ماهیت سازمان ملل در سال ۱۹۵۶، مصیبت را با تمهید و زبان آوری به پیروزی باور نکردنی تبدیل کرده بود. ملتهای جدید، که قدرتش از حقانیت اخلاقی منشاء می گرفت، به طرفداری از او برخاسته بودند. روسها فقط آن قدر موجب تشدید تشنجات شده بودند که مهاجمان را بترسانند. ایالات متحده آمریکا موقتاً طرفدار جدی ناصر شده بود. سوئز به صحنه نبرد بزرگی تبدیل شده بود که در آن صفوف امپریالیستهای پوسیده غربی در برابر آرزوهای عادلانه ملتهای نوخاسته به آرایش درآمده بود. موج آینده، که در وجود ناصر مضمشر شده بود، بر تمام عوامل قدرتمند فایق آمده و اوضاع و احوال قدیم را که عبارت بود از تهدید ناوهای جنگی، قدرت مستشاران خارجی، عهدنامه های کهن و مناطق نفوذ پیشین، دور ساخته بود. حیثیت ناصر، که در ۱۹۵۶ زیاد بود، پس از سوئز به قدری افزایش یافت که حتی قدیمترین و سرسختترین حریفان او مجبور بود در برابرش سر تعظیم فرود آورد.

برای اعراب، قضیه سوئز کاملاً معلوم بود. اما موفقیت عملیات کادش مسأله دیگری را پیش آورد. يك جنبه مهم مبارزه ناصر برای تحصیل پیروزی معنوی از شکست بالفعل را ممکن بود «توضیح وضع سینا» نامید، هر چند که البته هیچ گونه کوششی برای «توضیح» شکست اعتراف نشده، به توده های عرب به عمل نیامده بود. برای اعراب، عملیات کادش کمترین قسمت جالب تهاجم سه جانبه بود. در هر حال هیچ گونه شکستی رخ نداده بود؛ زیرا به عقیده اعراب ارتش مصر به این جهت عقب نشسته بود که با تهاجم انگلیس و فرانسه مقابله کند، درست همان گونه که هواپیماها به عربستان سعودی پرواز کرده بودند تا در امان مانند اسرائیلیها بدین جهت وارد شبه جزیره سینا شده بودند که مصریها به مقابله با خطر بزرگتر مجبور بودند. این نوع استدلال برای بیشتر اعراب، کافی بود.

ناصر به زحمت می توانست اذعان کند که گسترش واحدهای نظامی، که علی رغم تحذیرات کارشناسان از بالا دستور داده شده بود، خطرناک بوده است. او همچنین نمی توانست اعتراف کند که ارتش جدیدش درست ننگیده است، مگر در مواضع ثابت دفاعی که قاعدتاً می بایست پایگاههایی برای عملیات سیال باشند. در عوض مصر با انکار وقوع يك نبرد حقیقی در شبه جزیره سینا، بکلی منکر پیروزی اسرائیل شد. يك پیروزی حقیقی برای اسرائیل غیر ممکن بود زیرا به ارتش مصر دستور داده شده بود که در ظهر اول نوامبر عقب نشینی کند. اما حقیقت این است که حتی اگر مصریها آزاد بودند که باقی مانده نیروهای تقویتی خود را نیز وارد نبرد کنند، باز هم پیروزی اسرائیل محقق می بود. هیچ دلیلی نیست برای آنکه تصور کنیم که نیروهای اضافی مصر ممکن بود از تیپ یکم زرهی، که پیش از متلاشی شدن توسط نیروی هوایی اسرائیل بدون هدف در نزدیکی بئر قفقه سرگردان بود، کارآمدتر باشند؛ یا از تیپ دوم، که در میتلا با تلفات زیاد از پا در آمد؛ یا از تیپ یکم، که بیمحابا وارد دامگاه العریش شد. مسلماً اگر

مصریها می توانستند تمام نیروهای خود را وارد معرکه کنند، نبرد کمی طولانیتر می شد، اما سرانجام جنگ چندان تغییری نمی کرد.

این بحث نیز به میان آمده است که اگر مصریها نیروی هوایی خود را به فعالیت وامی داشتند، عملیات کادش به شکست می انجامید. در فاصله میان ۳۰ اکتبر و اول نوامبر، که نیروی هوایی عملاً وارد کارزار شده بود، مأموریتهای طیارات مصری بسیار محدود بود و کمتر به درگیری با هواپیماهای دشمن یا حمله از ارتفاع کم، انجامید. هواپیماهای مصری بجز ضربتی که در جریان نبرد معبر میتلا به نیروی زمینی دشمن وارد آوردند، خسارت دیگری نتوانستند به ستونهای اسرائیلی بزنند. نیروی هوایی مصر در حقیقت چنان بی اثر بود که مفسران اسرائیلی بعداً اعلام کردند اسرائیلیها اصلاً به چتر هوایی فرانسه احتیاجی نداشتند و بتمهایی می توانستند پیروز شوند. حقیقت این بود که مصریها طرز استفاده از هواپیماهای جدید را یاد نگرفته بودند.

عملیات شبه جزیره سینا بزودی، بر اثر موفقیت ناصر در تحصیل مجدد حیثیت خود، از خاطر او محو شد، و اهمیت اسرائیل در برابر سیادت مصر در جهان عرب، کاهش یافت. پس از مبارزه شدید و پُرسر و صدای دیپلوماتیک برای تخلیه سینا، برخورد اسرائیل و اعراب به صورت عادی قبل از جنگ درآمد. مرزهای نارام به وضع سابق خود باقی ماندند و همواره مایه وسوسه اعراب بودند، و خطری برای اسرائیلیها. اداره تحریم اسرائیل، وابسته به اتحادیه عرب با درجات مختلفی از کارایی، عملیات خود را انجام می داد. کانال سوئز، که از نو باز شده بود، هنوز به روی کشتیهای اسرائیلی بسته بود، و تحریم دیپلوماتیک هنوز ادامه داشت. مخاصمه اعراب که با حملات تبلیغاتی به اسرائیل، دژ امپریالیسم غرب، تجدید شده بود، هرگز قطع نشد. یکبار دیگر اسرائیلیها و اعراب متارکه طولانی و ناآرامی را آغاز کردند، نوعی ترك مخاصمه را که نه صلح بود و نه جنگ.

لغتنامه

یادداشتها

۱. نطق ناصر در ۲ نوامبر در روزنامه الاهرام چاپ شد و ترجمه‌های آن در مجموعه بسیار جالبی که از عکسبرداری آنها از مطبوعات جهان در آن روز فراهم شده گرد آمده است: Wilbur Schramm, ed., *One Day in the World's Press* (Stanford, Calif.: 1959), p. 87.
۲. A.J. Barker, *Suez: The Seven Day War* (New York: 1965), p. 95.
۳. Major General Moshe Dayan, *Diary of the Sinai Campaign* (New York: 1966), pp. 184.
- دایان در صفحه ۱۸۶ درباره تأخیر شوروی در پیش گرفتن این روش سخت، می‌نویسد: اگر پیامهای شوروی پیش از ۲۹ اکتبر برای بریتانیا، فرانسه و اسرائیل فرستاده می‌شد، شاید نبرد سینا هرگز در نمی‌گرفت. متون تمام یادداشتها در این نشریه وزارت خارجه آمریکا مندرج است. *United States Policy in the Middle East, September 1956 to June 1957* (Washington, D.C.: 1957)
۴. *United Nations Documents S/3736*.
۵. تا آن هنگام کمتر اتفاق افتاده بود که رهبران گرفتار بجرانهای بین‌المللی تا آن حد بیمار باشند.
- آیزنهاور مرتباً برای معاینه و مداوا به بیمارستان والترید می‌رفت. دالس از حمله انقباض عضلات، که مقدمه سرطان مهلك او بود، رنج می‌برد. آیدن در آخرین هفته‌های پیش از شکست

عملیات موسکتیر، در آستانه شکست جسمانی قرار داشت. بن-گوریون در نخستین روزهای کادش مبتلا به زکام بود.

۶. Herman Finer, *Dulles Over Suez* (Chicago: 1965), p. 429.

این مؤلف برای نقل قول از, 37, p. *Secrets d'Etat* (Paris: 1960), استفاده می‌کند و می‌افزاید که مضمون کلی در نطق موريس شومان در ۴ فوریه ۱۹۵۷، تایید شد. Terence Robertson در *Crisis: The Inside Story of the Suez Conspiracy* (New York: 1965), p. 264. روایت مشابه ولی کم اثرتری را بدون ذکر منبع نقل می‌کند. ترجمه Finer بدون شک شامل خلاصه‌ای از گفت و گو است، هرچند که عین آن کلمات را در بر ندارد.

۷. نطق بن - گوریون در مجلس شورای اسرائیل آتش کینه اعراب را، که پیوسته از تهاجم آینده اسرائیل هراسان بودند، تند کرد به: *The Arab-Israeli Conflict* (New York: 1964), تألیف Fayez A. Sayegh رجوع شود. p. 60

اظهارات بن - گوریون، و انتخاب او کلمات «آزاد» و «نجات یافته»، و همچنین استعمال عبارات عبری برای نامهای عربی، شکی باقی نمی‌گذارد که اسرائیلیها در آن هنگام قصد داشتند تمام شبه جزیره سینا و نوار غزه را ضمیمه خاک خودشان سازند. این امر که شرایط جهانی در آن هنگام اسرائیلیها را از نگهداری آنچه که به دست آورده بودند بازداشت، امکان این را که در آینده دوباره درصدد برآوردن آرزوی خود برآیند، منتفی نمی‌کند.

۸. Robertson, *Crisis*, pp. 296-7

۲. Herman Finer, *Dallas Over Seas* (Chicago: 1962), p. 430.
 این کتاب برای نقل از ۳۷، p. 1969، *Secrets of State* (Boston: 1969)، p. 37.
 در Terence Robertson، *Christ: The Inside Story of the Suez Conspiracy* (New York: 1962)، p. 104.
 برای مثال، برای جزئیات بیشتر، ببینید: Finer، *Christ: The Inside Story of the Suez Conspiracy* (New York: 1962)، p. 104.
 در مورد این کتاب، ببینید: *The Arab-Israeli Conflict* (New York: 1964)، p. 60.
 همچنین ببینید: *The Arab-Israeli Conflict* (New York: 1964)، p. 60.

همچنین ببینید: *The Arab-Israeli Conflict* (New York: 1964)، p. 60.
 همچنین ببینید: *The Arab-Israeli Conflict* (New York: 1964)، p. 60.
 همچنین ببینید: *The Arab-Israeli Conflict* (New York: 1964)، p. 60.

۱. Robertson, *Christ*, pp. 280-7.

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
 LIBRARY.

DATE LOANED _____
 Class No. _____
 Vol. _____
 Book No. _____
 Accession No. _____
 Copy _____

9443	21/6	733	6/2/64
9443	21/6	733	6/2/64
9443	21/6	733	6/2/64
9443	21/6	733	6/2/64

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No. [REDACTED]

Vol. _____

Copy _____

Accession No. [REDACTED]

943	21/4	
733	6 2/64	
721		

به همان تدریج که بحران شبه جزیره سینا وارد گذشته نزدیک می شد، اعراب موقتاً مسأله صهیونیسم را به دست فراموشی سپردند و در عوض نگران اعتلای سریع جمال عبدالناصر شدند. در تمام بازارها و کافه ها سخن از او بود - از جمال عبدالناصر، که اعراب او را تجسم آرزوهای خود می دانستند. تصویر او در هر دکان و نام او در هر دهان بود. دعوی سیادت مصر بر خاورمیانه غیر قابل انکار بود. رقیبان مصر مات شده بودند. هیچ چیز نمی توانست سد راه بلندگرایهای ناصر بشود. وجود دکترین آیزنهاور در خاورمیانه فقط می توانست نوعی آرامش مخفی به فرمانروایانی بدهد که از تبلیغات شدید رادیو قاهره هراسان شده بودند. راه ناصر، که در همه جا متحدانی داشت و مورد پشتیبانی روسیه شوروی و دوستی بی طرفهای جدید بود، هموار می نمود.

بنا بر این اولین معارضه ای که باناصر به عمل آمد، حکم تکان شدیدی را داشت. در آوریل ۱۹۵۷ ملک حسین پادشاه اردن دولت خود را که طرفدار ناصر بود از کار انداخت و بزودی پس از آن کمک مالی دولت امریکا را پذیرفت. ملک حسین، با همگامی ملک عبدالعزیز بن سعود که او نیز لطف واشینگتن را پذیرفته بود، مبارزه مرامی غیر منتظری را باناصر آغاز کرد. پادشاهان عرب هنوز تاحدی قدرت داشتند. در طول مرز سوریه با ترکیه، مناقشات در پاییز ۱۹۵۷ به حدی رسیده بود که مردم بیم جنگ می رفت. از قاهره چنین به نظر می رسید که امریکاییها و ترکها در صدد واژگون کردن جمهوری سوریه هستند. در عراق ملک فیصل دوم و نوری السعید به روشهای سابق خود بازگشته بودند. خاورمیانه، که در دسامبر ۱۹۵۶ در برابر سلطه ناصر گشوده بود، به رقابتهایی بازگشته بود که قبلاً در آن جریان داشت.

آشفته گی سیاست داخلی سوریه فرصت نوید بخشی به دست ناصر داد. حزب سوسیالیستی بعث، که طرفدار ناصر بود، و می ترسید که حزب کمونیست سوریه کنترل دولت را از چنگش برباید، از ناصر یاری جست. سران حزب بعث به ناصر پیشنهاد یگانگی مصر و سوریه را کردند، و این نخستین گام در راه تشکیل جمهوری متحده عرب بود. ناصر گرچه برخی از مخاطرات يك اتحاد معجل را تشخیص می داد، تصمیم گرفت که از فرصت استفاده کند. در اول فوریه ۱۹۵۸ دمشق و قاهره مشترکاً تشکیل جمهوری متحده عرب را اعلام کردند. این اتحاد نه تنها وارث اختلافات وسیع عقاید سیاسی سوریه با کشمکشهای شدید پنهانی بود، بلکه کشمکشهای اقتصادی و اجتماعی میان نظامات مصر و سوریه نیز در آن

پیشبینی می‌شد. معهدا فرد عادی عرب با این امید که اتحاد بزودی بسط خواهد یافت و شامل يك کشور وسیع جدید از رود سند تا اتلانتیک خواهد شد، خوشدل بود. يك شاه‌عرب، امام‌یمن، موقتاً علاقمند شد که قلمرو قرون وسطایی خود را به‌جمهوری جدید عرب پیوند دهد؛ در نتیجه يك ستاره دیگر به‌پرچم مصر افزوده شد. شایعاتی وجود داشت که جیب ناصر بزودی از این ستاره‌ها پر خواهد شد! در ۱۴ فوریه اردن و عراق برای ایجاد موازنه در برابر جمهوری متحده عرب، موافقت کردند که فدراسیونی به‌رهبری ملک فیصل تشکیل دهند. این فدراسیون، که به‌دنبال اقدام ناصر در تأسیس جمهوری متحد عرب تشکیل شد، چندان جلب‌توجه نکرد و فقط اتحادی از دو پادشاه هراسان از آینده، به‌نظر رسید.

در لبنان طرفداری از رژیم ناصر، توأم با بحران سیاسی داخلی، جمهوری را به‌انهدام تهدید می‌کرد. در ۱۲ مه ۱۹۵۸ يك شورش محدود در بیروت آغاز شد که دولت آن را به‌عمال جمهوری متحد عرب نسبت داد. در غوغای حملات تبلیغاتی طرفین، ایالات متحده آمریکا جداً درصدد برآمد تا از يك کودتای ناصری دیگر، که راه را برای نفوذ شوروی هموار می‌کرد، جلوگیری کند. دولت لبنان، که از فساد سریع سیاسی هراسان بود، پشتیبانی آمریکا را پذیرفت. يك واحد پیاده‌نظام دریایی آمریکا مرکب از ۵۰۰۰ نفر، در لبنان پیاده شد. بریتانیا در همان هنگام برای حمایت ملک حسین، عده‌ای از سپاهیان خود را به‌اردن فرستاد. اعراب آن‌قدرها هم که تصور کرده بودند از نفوذ غرب مصون نبودند. بحران پیچیده لبنان ادامه یافت، اما دولت توانست شورش را رفع کند و در حالی که توجه اعراب به‌سوی حادثه هیجان‌انگیزتری جلب شده بود، به‌نوعی از آن سازشها، که در مشرق زمین معمول است، نایل شود.

تقریباً در همان وقت که تفنگداران دریایی آمریکا در نقطه‌ای از کرانه در خارج بیروت پیاده می‌شدند. افسران ارتش عراق به‌شورش برخاستند. در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ ملک فیصل و نوری‌السعید را کشتند و به‌جای شاه عده‌ای از افسران به‌نخست‌وزیری عبدالکریم قاسم، زمام‌امور را به‌دست گرفتند. روی‌کار آمدن قاسم اتحاد عراق و اردن را برهم زد و به‌صورت موفقیت دیگری برای ناصر، جلوه‌گر شد. افسران عراق در سال ۱۹۵۸، مانند مصریها در ۱۹۵۲، شروع اصلاحات وسیع را برای نجات کشور از فساد، اعلام کردند. عراقیها نیز مانند مصریها به اتحاد عرب اظهار علاقه و ایمان می‌کردند. فوراً هرچند موقتاً، عکس ناصر دیوارها را در تمام شهر بغداد تزیین کرد. بعد عراقیها راه انقلابی دیگری برای اتحاد پیدا کردند - راهی که نه به‌قاهره، بلکه به‌بغداد، منتهی می‌شد. قاسم راه «درست» را به‌سوی آینده به‌اعراب نشان داد، در برابر راه کیج و خودپسندانه ناصر. بزودی هردو رژیم انقلابی يك جنگ مرامی علنی را بایکدیگر آغاز کردند. نزاع ناصر با قاسم نزاعی مایوسانه و مهم بود، زیرا که راه قاسم ریاکارانه و بیش از عقاید کهنه و فاسد حکمرانان مرتجع، تهدیدآمیز بود. بدین‌ترتیب پرده سست اتحاد اعراب بار دیگر پاره شد.

ناصر مجبور شد که در روش مصر تجدیدنظر کند. اردن، عربستان سعودی و عراق از دست رفته بودند، و لبنان در اشغال امریکاییان بود. روابط مصر با سایر کشورهای عرب از هروقت دیگر بدتر بود. دو کشور جدید اسلامی، سودان و تونس، با جاه‌طلبیهای او مخالف بودند. تنها سوریه که به‌صورت استان شمالی جمهوری متحد عرب درآمده بود، برای مصر باقی ماند. ضمناً تفنگداران نیروی دریایی آمریکا وسعت تعهدات ایالات متحده را در خاورمیانه، نشان داده بودند،

و بعثیهای سوریه نیز خطر اتکا به روسیه تنها و کادر کمونیستهای محلی را، نمایان ساخته بودند. گرچه عامر وزیر دفاع مصر در جریان بحران لبنان در ماه ژوئیه از مسکو دیدن کرده و روسها سرانجام در ماه اکتبر موافقت کرده بودند که مخارج سد اسوان را تأمین کنند، ناصر تصمیم گرفت که کمی تغییر سیاست دهد. او به اشتباهات حزب کمونیست سوریه حمله کرد و با این کار روسها را ناراحت ساخت. تبلیغات شدید ضد غرب، موقوف شد. واشینگتن به روش مساعد ناصر پاسخ مثبت داد، و چون معتقد بود که از آشتی بهتر می توان بهره گرفت تا از قهر، پیشنهاد کمک اقتصادی به مصر کرد. ناصر این پیشنهاد را پذیرفت. روش ملایمی که ناصر تازه پیش گرفته بود شامل عراق نشد، بلکه قضیه برعکس بود. يك شورش مخفی ولی بی نتیجه از طرف مصر در عراق ترتیب یافت. رادیو قاهره مرتباً از عراق بدگویی می کرد و عراق نیز به مقابله به مثل می پرداخت. حملات ناصر به رژیم ارتجاعی قاسم مانع انتقاد شدید از شاهان مرتجع نمی شد؛ ولی قاسم همواره هدف مهمتری بود. در ۱۹۶۱، وقتی که عراق شیخ نشین نفت خیز کویت را ادعا کرد، ناصر با کمال تعجب خود را در برابر يك رژیم جمهوری انقلابی پشتیبان يك رژیم سلطنتی یافت که با بریتانیا دارای معاهده بود. در سپتامبر ۱۹۶۱ جاه طلبیهای ناصر، با کناره گیری سوریه از جمهوری متحد عرب، سخت ضربت خورد. گرچه این کناره گیری پیشبینی می شد، جدایی دمشق از قاهره، موجب نومیدی شدید شد. واکنش ناصر - قبول صلحجویانه کناره گیری و اعتراف خالصانه به اشتباهات مصر - ضربتی را که به حیثیت او وارد آمده بود، ملایم ساخت.

بعد در سال ۱۹۶۲ وضع برای ناصر قدری بهتر شد. دوست او، احمد بن بلا، نخست وزیر الجزایر شده بود. در ماه سپتامبر حمایت ناصر از نهضت یمن آزاد سرانجام به سقوط سلطنت و برقراری جمهوری، انجامید. ناصر فوراً وسایل پشتیبانی از دولت جدید را، که هنوز مورد تهدید قبایل یاغی در تپه های شمال بود، فراهم آورد. این نخستین گام آشکار در راهی بود که به اتلاف منابع مصر انجامید. رهبران قبایل از قبول حکومت جمهوری جدید سر باز زدند و يك نبرد پارتیزانی را در کوههای شمال آغاز کردند. تعهد نظامی مصر در یمن تا پایان ۱۹۶۲، به اعزام ۲۰۰۰۰ سرباز رسیده بود. ناصر، که تصور می کرد کودتای یمن به سرعت انجام خواهد گرفت و تحت الحمايه بی دردسری به دست خواهد آورد، ناگهان ارتش خود را به جنگ کوچک ولی پر زحمتی گرفتار یافت. اما او دست کم تنها نبود، زیرا که رقیبانش در عراق نیز درگیر جنگ مشابهی با کردها بودند. سوریها سخت گرفتار کودتای نافرجام بودند. قضیه اتحاد اعراب هرگز یأس آورتر از آن هنگام نبود، و احتمال عمران اقتصادی سریع نیز از هر وقت دیگر ضعیفتر بود.

بعد همه چیز یکباره تغییر یافت. در ۸ فوریه ۱۹۶۳ حزب بعث عراق رژیم قاسم را، که پیوسته ستمگرتر می شد، سرنگون ساخت. يك ماه بعد، در ۸ مارس، حزب بعث سوریه با پشتیبانی ارتش حکومت ضعیف دمشق را برانداخت. در عرض يك ماه احتمال تأسیس يك جمهوری انقلابی سه گانه عرب، ناگهان به وجود آمد. حزبهای بعث عراق و سوریه از اتحاد فوری جانبداری کردند. راه برای يك اتحاد وسیع، باز بود. سرانجام پس از هشت جلسه از نمایندگان سه کشور در قاهره، جزئیات امر تعیین شد و برای برقراری اتحاد، مراجعه به آرای عمومی پیشنهاد گشت.

در ۱۷ آوریل، در میان شور و شعف عمومی و نگرانیهای محافل خصوصی، بیانییه مربوط به اتحاد، برای مطبوعات فرستاده شد. در جلسات مزبور آشکار شد که ناصر خواهان اتحاد برطبق شرایط خودش است، درحالی که خیال سوریها و عراقیها از بابت سرنوشت حزب بعث ناراحت بود. اسرائیلیها نگران شدند و از واشینگتن تأمین خواستند. بعد، تقریباً به محض بازگشت نمایندگان سوریه به دمشق، شکمها آشکار شد. در ماه مه جنگ تبلیغاتی علیه ناصریستهای سوریه، به حدکمال رسید. عراق نیز به این حمله، که تدریجاً به انتقاد از مصر انجامید، ملحق شد. در ۲۲ ژوئن ناصر از بعثیها بدگویی کرد. اتحاد سه گانه، مرده بود. در ماه ژوئیه عراقیها و سوریها در ایجاد اتحاد بایکدیگر، کوشیدند. بعد در ۸ نوامبر عبدالسلام عارف رئیس جمهوری عراق از بعثیهای ستیزه جو به ستوه آمد و رهبری دو لت عراق را رأساً به عهده گرفت.

سال ۱۹۶۲ از لحاظ بدبختیهای اعراب سالی پرمحصول بود. وقایع این سال عبارت بودند از: جنگهای یمن و جنگ کردها و عراق، اتهامات متقابل سوریه و مصر در مورد انحلال جمهوری متحده عرب، نطقهای شدید ناصر و قاسم برضد یکدیگر، و خصومت سلاطین عرب نسبت به جمهوریهای جدید. اما سال ۱۹۶۳ بدتر از ۱۹۶۲ بود. تغییرات سریع در عراق و سوریه نه تنها اتحادی به وجود نیاورد، بلکه موجب نزاعهای تازه ای نیز شد. سوریه با ناصر و عارف هردو، و نیز با دولتهای لبنان، مراکش، و اردن، مخالف بود. در یمن مصر با اعرابی می جنگید که مورد پشتیبانی اردن و عربستان سعودی بودند. عراقیها نه می توانستند کردها را شکست دهند و نه با آنها بسازند. از بخت بد، اسرائیلیها نیز علی رغم تهدیدهای اعراب، تغییر مسیر رود اردن را آغاز کردند. سوریه اسرائیل را تهدید به جنگ کرد، جنگی که پیروزی در آن نبود ولی به نوعی پشتیبانی متحد اعراب احتیاج داشت.

یکبار دیگر، مانند سال ۱۹۵۸، ناصر تصمیم گرفت که مخالفتهای سرسختانه را رفع کند. تنها مسأله ای که اعراب می توانستند برسر آن متحد شوند، مسأله اسرائیل بود. در پاییز ۱۹۶۳ ناصر به یک رشته اقدامات آزمایشی دست زد که در ماه دسامبر به تقاضای تشکیل کنفرانس سران عرب در مورد تغییر مسیر رود اردن، انجامید. نتیجه این کار آغازی خوب برای دوره ای از احساسات نیکو بود که در بحرانیهای سخت تا دو سال طول کشید.

در ژانویه ۱۹۶۴ در قاهره اعراب به یک رشته اقدامات مثبت علیه اسرائیل دست زدند که هیچ یک از آنها احتمال منجر شدن به جنگ را نداشت، چون ناصر تذکار داده بود که هنوز نمی توان در جنگ فاتح شد. مهمتر از همه اینکه سرزنش مربوط به عدم فعالیت به یک نسبت متوجه همه کشورهای عربی شد تا سوریه نتواند رهبری نظامی را به دست گیرد. نخستین گامهای محکم در راه گفت و گو برای حل مسأله جنگ یمن، توسط مصریها و سعودیها برداشته شد. در سایر جهات، مناسبات مصر، حتی با سلاطین محافظه کار و رقیبان تندرو، بسیار بهبود یافت. بسیاری از مناقشات پنهانی باقی ماند، ولی در ۱۹۶۴ در قاهره یک محیط حسن نیت به وجود آمد که فقط مختصر اثری از تیرگی مناسبات گذشته داشت.

در دو سال بعد این حسن نیت در زیر فشار مناقشات قدیم به تدریج از میان رفت. در فوریه ۱۹۶۶ ناصر رقیبان محافظه کار خود را به سبب اعمال خلاف مودت آنان، مورد حمله قرار داد. یکی از این اعمال کوششی بود برای ایجاد بلوکی از کشورهای دارای رژیم سنتی برای برقراری موازنه ای در برابر جمهوریهای انقلابی.

در ماه آوریل ناصر، پس از نومید شدن از مذاکرات مربوط به یمن، تهدید کرد که ۷۰،۰۰۰ تن سپاهیان خود را برای پشتیبانی از رژیم جمهوری آن کشور در آنجا نگه خواهد داشت. در ماه ژوئیه او بار دیگر به مرتجعان، ملک حسین پادشاه اردن و ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی، حمله کرد. معینا این سیاست خشن خاورمیانه را به وضع پر نفاق سال ۱۹۶۳ باز نگرداند. در تابستان ظاهراً کوششهایی برای نزدیک ساختن مصر به عراق و شاید هم به سوریه، انجام گرفت و در نتیجه رفاقت ناخالصی میان رژیمهای انقلابی برقرار شد. در ماه اوت گزارشهایی از مناقشه بر سر یمن، شنیده می شد. جراحات جامعه عرب، که در سال ۱۹۶۴ در قاهره بخیه خورده بود، هنوز کاملاً باز نشده بود.

در مدت ده سالی که از واقعه سوئز گذشته بود هیچ گونه اتحادی میان اعراب برقرار که نشد سهل است بلکه ستیزه های سختی نیز بین آنها جریان داشت که به جنگ در یمن منتهی شد. معینا این دوره از جهت رفع سلطه قدرتهای خارجی، به حال جاه طلبیهای اعراب مساعد بود. پس از سال بحرانی ۱۹۵۸ که موجب مداخله امریکاییها در لبنان شد، دیگر دخالت قدرتهای بزرگ در امور خاورمیانه، ممکن نبود. قدرت روسیه، ایالات متحده امریکا، و حتی بریتانیای کبیر، هنوز زیاد بود. سرمایه گذاریهای بزرگ توسط شرق و غرب، در عمران اقتصادی، وضع نظامی، و استقلال عمل اعراب نفوذ داشت، ولی تقریر سیاست توسط آنها، غیر ممکن بود. روسیه در اوقات مختلف و در يك کشور یا کشور دیگر، مجبور بود که مبارزات شدید برضد کمونیستها را تحمل کند. در ۱۹۶۳ مسکو تهدید کرد که اگر سرکوب کردن کردها ادامه یابد، کمک نظامی خود به عراق را قطع خواهند کرد. بغداد در برابر این تهدید بی اعتنا ماند و واکنش بدی هم ندید. ایالات متحده امریکا، که رژیم ناصر را پذیرفته بود، مجبور بود که جاه طلبیها و افراط کاریهای او را تحمل کند و بدین وسیله نگذارد که او صرفاً به یاری شوروی نیازمند باشد. کمک امریکا به مصر فایده مسلمی برای ایالات متحده به بار نیاورد، و این امر نمایندگان کنگره را بسیار ناراحت کرده بود. تا سال ۱۹۶۶ تصور اینکه حتی وام عمرانی قریب الوقوع ۱۵۰ میلیون دلاری امریکا بتواند ناصر را وادار به موافقت با امیال ایالات متحده کند، غیر ممکن بود. بقایای قدرت بریتانیا در خاورمیانه به سرعت روبه زوال می رفت؛ عربستان جنوبی در زیر فشار گروههای تروریست که مورد حمایت قاهره بودند، قرار داشت. در مشرق کانال سوئز چنین می نمود که بریتانیای کبیر، مانند فرانسه، به نیروی دور دستی تبدیل خواهد شد که ارتباطهای تاریخی و منافع اقتصادی فعلی خود را حفظ خواهد کرد ولی سلطه ای نخواهد داشت.

اگر اعراب خاورمیانه بناست آینده درخشانی داشته باشند، منابع قدرت انسانی و مادی آنها باید به میزانی سریعتر رشد کند. اگر بناست که ۶۰ میلیون عرب این منطقه آرزوی رستاخیزی را که مقام مناسبی برای آنها در میان ملت های نیرومند فراهم سازد، برآورند، باید ساختمان سیاسی و اجتماعی خاورمیانه تغییر یابد. چه این تغییر توسط پادشاهان عرب با وسایل انقلابی به عمل آید و چه به وسیله جمهوریهای انقلابی از راه سرمایه گذاری خصوصی و چه به دست هردو، یا به وسیله يك نیروی پیشبینی نشده، موضوعی است که از ده سال پیش تاکنون موجب مناقشات مرامی سخت شده است؛ ولی آنچه که تمام اعراب به آن معتقدند، لزوم حتمی این تغییر است.

تحول خاورمیانه عربی در نتیجه عدم ثبات سیاسی حاصل از اتحادهای

سست بنیان و مخاصمتها، و عده‌ای از عوامل دیگر، به مانع برخورد است. تعداد کودتاها و انقلابات، مایوس‌کننده است، فهرست قتل‌های سیاسی وحشت‌انگیز، و شماره حکومت‌های ساقط شده، سرسام‌آور. در عراق بین سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۶۵ سی و نه توطئه نظامی، دو کودتای موفقیت‌آمیز که هردو باکشتارهای وحشیانه همراه بوده، و انشعاب بیشتر سازمان‌های سیاسی به فرقه‌های منازع، روی داده است. در سوریه از سال ۱۹۴۹ به بعد هشت کودتای موفقیت‌آمیز و پنج شورش نافرجام انجام گرفته است. حتی بعثی‌های آرمانپرست تا حد زیادی خودشان را به تباهی کشانده و میدان اداره کشور را به نظامیان واگذار کرده‌اند. در اردن ملك حسين وجود خود را به طرزی متزلزل، در برابر تهدید دایمی اغتشاش فلسطینی‌ها، توطئه ناصریست‌ها، و خیانت‌های دیگر، حفظ کرده است. حتی در مصر دو بار از طرف اخوان المسلمین به جان ناصر سوء قصد شده است؛ در دومین بار که در ۱۹۶۵ اتفاق افتاد، ۴۰۰ تن توطئه‌گر دخیل بوده‌اند. ایجاد يك اقتصاد قابل زیست در محیطی که مردم در آن احتمال اغتشاش و اعمال ناگهانی زور می‌رود، کار بسیار کمرشکنی است.

علی‌رغم اختلالات سیاسی، گام‌های بزرگی در ده سال اخیر برای رهایی خاورمیانه از اقتصاد قرون وسطایی آن، برداشته شده است. سرمایه‌گذاری خارجی، ثروت نفت خاورمیانه، و فداکاری‌های ملی، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در تغییر اقتصاد تهاتری قدیم کرد، و همچنین در وضع قبایل بدوی، کشاورزی معیشتی، و اتکا به قرآن به منزله تنها راهنمای مساعی انسان. طرح‌های عمرانی دقیق، عظیم و جالب، از سد بزرگ اسوان در مصر گرفته تا مدارس نو بنیاد در کویت، به موقع اجرا گذارده شد. سرمایه‌های کلان صرف مسابقه تسلیحاتی می‌شد، از جمله بیش از یک بیلیون دلار اعتبار که از روسیه تحصیل شده بود، به مصرف پروژه‌های چشمگیر ولی بی‌حاصل می‌رسید، اما کارهای بزرگی نیز انجام می‌گرفت. شاید بزرگترین مشکل این است که علی‌رغم رشد سریع، ازدیاد جمعیت بر هر اصلاح جدید پیشی می‌گیرد. در جهان عرب هیچ مسأله‌ای پر زحمت‌تر از کنترل جمعیت نیست و بادر نظر گرفتن تقدس تاریخی خانواده، در میان اعراب، طرح اجتماعی برای تحدید موالید، با آینده نامعلومی روبرو است. بدون کنترل جمعیت، تمام کوشش‌های شدیدی که در ده سال گذشته به عمل آمده، ممکن است بی‌فایده از کار درآید.

پیشرفت عظیم اعراب، بابتایج جالب و مشهود آن، مایه مباهات آنها بوده است. اما پیشرفت‌های بسیار زیاد دیگری مانده است که باید انجام گیرد. منابع حیاتی انسانی، تاکنون تحول کافی نیافته است. سطح بیسوادی بالا و عده تکنیسین‌های تعلیم دیده بسیار کم است. کشاورزی اعراب به میزان زیادی از روش‌های نوین بی‌بهره است و به همین سبب دهقانان به نوعی زندگی محکومند که به زندگی اجدادشان شباهت دارد. قسمت بسیار زیادی از صنایع اعراب به طرز بدی طرح شده و با بازارهای پر از رقابت امروزی مناسب نیست. اما اشتباهات و غفلت‌ها توجه اعراب را به خود جلب نمی‌کند و آنها فقط پیروزی‌ها و موفقیت‌های خود را می‌بینند. گرچه قسمت عمده روزنامه‌های عرب را شرح مبارزات و کودتاها اشغال کرده است، بیشتر اعراب به تأثیر اقتصاد جدید بر آرزوهای شخصی خویش ذی‌علاقه‌اند.

با وجود کارهای عمرانی قابل ملاحظه‌ای که در سال‌های پس از عملیات کادش انجام گرفته است، تضاد اقتصادی میان اسرائیل و خاورمیانه عربی خیلی بیشتر شده است. اسرائیل در نخستین ده سال تأسیس خود ۹۰۰،۰۰۰ شاروند جدید را

به خود جذب کرد، نگهداری نمود، مسکن داد و از خدمات پیشرفته بهره‌مند ساخت. پذیرفتن عده‌های زیادی از یهودان و سامان دادن به آنها مهمترین موفقیت آن کشور است، همان‌گونه که منظور از تأسیس آن بوده است. تا ۱۹۶۶ زمامداران اسرائیل بامشکل ادغام یهودیان افریقایی و آسیایی در جامعه کشور باخوشبینی کمتر ولی واقعگرایی بیشتری روبه‌رو می‌شدند. دوره کوتاه و فشرده‌ای در زبان عبری و کارهای مستلزم مهارت کم نتوانست عاداتی را که از قرن‌ها پیش وجود داشته‌اند ریشه‌کن کند، ولی از آن پس تمهیدات متعدد کارهای اجتماعی مدرن درباره این یهودیان سرسخت و پایبند رسوم قدیم به کار رفته است تا هرچه زودتر آنها را به سوی زندگی غربی، و نیز به صهیونیسم، سوق دهند. ازدیاد جمعیت در اسرائیل به نحو قابل ملاحظه‌ای باکثرت نفوس در ممالک عرب فرق داشته است، از این حیث که اتباع جدید اسرائیل به جای آنکه نظامات آن کشور را ضعیف سازند، آن را تقویت کرده‌اند.

اکثریت شاروندان جدید برعکس آنچه شایع است، واردکیبوتصها نشده‌اند. تا سال ۱۹۶۱ جمعیت کیبوتصها به ۴ درصد نفوس کل اسرائیل تقلیل یافت و چنین می‌نمود که از آن کمتر نیز خواهد شد. بیشتر اتباع اسرائیل، بیش از ۸۰ درصد، در نواحی شهری زندگی می‌کنند. گرچه صدها زیستگاه کشاورزی جدید تأسیس شده، اراضی آبیاری شده افزایش یافته و تولیدات کشاورزی قوس صعودی را پیموده‌اند، آینده اقتصادی کشور به طور وضوح وابسته به رشد صنایع است که اکنون در بازارهای جهان رقابت بامصنوعات سایر ممالک را آغاز کرده‌اند. در عین حال سرمایه‌های قابل ملاحظه‌ای باید برای ساختن مدارس و خانه‌ها به کار رود که بهره فوری از آنها عاید نمی‌شود. نشانه‌های پیشرفت جدید - خط لوله نفت به نگو که در ۱۹۶۴ افتتاح شد، جنگل‌های مصنوعی، دانشگاه‌های نوین، تغییرات مترقیانه در خانه‌سازی، و موزه تازه‌ساز - نتیجه سرمایه‌گذاری سرسام آوری برای آینده‌ای هستند که از امکانات کنونی و حتی منابع قابل پیشبینی در يك زمان نزدیک، فراتر می‌روند.

اسرائیل برای برقراری موازنه بازرگانی خود از همان ابتدا زیاده از حد محتاج به وجوه خارجی بوده است. علی‌رغم نشانه‌های خارجی پیشرفت، اقتصاد اسرائیل بسیار مخاطره‌آمیز بوده است. اسرائیل بیش از بیست سال است که با مخارجی بیش از حد توانایی خود زندگی کرده است. واردات آن معمولاً دو برابر و نیم تا سه برابر صادراتش بوده است، و این امر عدم تعادلی به وجود آورده است که خدمات موجود آن را جبران نمی‌کند. کسر بودجه اسرائیل تا مدتی با کمک دولت ایالات متحده آمریکا، یهودیان جهان و کمک‌های ترمیمی آلمان، رفع می‌شد. اما پس از ۱۹۶۳ هیچ‌یک از این منابع به میزان سابق نمی‌رسید. در ۱۹۶۲ کمک‌های ترمیمی آلمان بسیار کاهش یافت و کمک‌های خصوصی اتباع آلمان کاملاً جای آن را نگرفت. بسیاری از اوراق قرضه اسرائیل به موعده باز پرداخت نزدیک می‌شد و ایالات متحده آمریکا قطع کمک‌های اقتصادی خود را آغاز کرد.

اسرائیلی‌ها بانیازمندی به تقلیل مصرف داخلی و قطع سرمایه‌گذاری یا پیدا کردن منابع پولی جدید، مواجهند. بسیاری از سرمایه‌گذاریهایی که تاکنون شده هم عاقلانه و هم سودمند بوده است، ولی اسرائیل در آینده بامشکلات شدید روبه‌رو خواهد شد. مقدار زیادی از اراضی اسرائیل به حد نومیدکننده‌ای لم‌یزرعند، و تمام منابع موجود آب مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. تبدیل آب شور به آب شیرین به مقیاس وسیع، بسیار نامحتمل است. صنایع اسرائیل بامانع کمبود ذخایر

معدنی، اشکال وارد کردن مواد خام برای آمادگري، وبازارهای محدود، روبه‌رو است. يك منبع بسیار امیدبخش درآمد، جهانگردی است که باکمال دقت توسط اسرائیلیها مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی حتی افزایش پیشبینی شده در جهانگردی از کسر بودجه کشور نخواهد کاست. بدین‌گونه، اسرائیل به‌صورت يك کشور کمک‌گیر باقی مانده که حتی برای سطح فعلی زندگی خود به‌اعانه‌های روبه‌کاهش خارجی نیازمند است. باهریک از موازین ثابت اقتصادی که حساب شود، دورنمای آینده اسرائیل تیره است اما اسرائیلیها، حتی اقتصادیان‌شان، تاکنون بسا اوقات بیش از آنچه که به‌حقایق متکی باشند به‌ایمان اعتماد کرده و در این راه آن‌قدر هم موفق بوده‌اند که به‌خود حق نمی‌دهند بدبین‌باشند. اسرائیل علی‌رغم خطر کمبود، پیش رفته و به‌تحصیل بنیة اقتصادی درآینده، مطمئن بوده است. اگر از بد بتر شود، اسرائیل همواره می‌تواند به‌معجزه دلخوش باشد. این امید تاکنون برای صهیونیستها ثمربخش بوده و دشمنانشان را به‌حیرت انداخته است. همان‌گونه که اعراب بیشتر وقت و قدرت خود را صرف‌امور خویش‌کرده‌اند، برای اسرائیلیها نیز کمتر اتفاق افتاده است که بر اثر خصومت اعراب از کارهای عمرانی خود منفک شوند. اسرائیل از بقیة خاورمیانه جدا شده است. دوره‌های کهن نزاعها و تهدیدها، غالباً از هر دو طرف، ادامه یافته است. اسرائیلیها بیش از اعراب مراقب این برخوردها بوده‌اند، زیرا که ارتشهای عرب پیوسته مرزهای آسیب‌پذیر اسرائیل را تهدید کرده‌اند. اما اسرائیلیها دوستان دیگر، بازارهای دیگر و متحدان دیگری یافته‌اند که اگر از خاورمیانه عربی جدا نمانده بودند ممکن بود در جست و جوی آنها برنیايند. تکنسینهای اسرائیلی به‌افریقا، آسیا و حتی امریکای لاتین راه یافته‌اند. مخصوصاً در افریقا کشورهای نوخاسته، بازارهایی به‌کالاهای صنعتی اسرائیل، که غالباً گران‌قیمت‌تر از سایر کالاهای مشابه است، عرضه کرده و در محافل جهانی از آن کشور حمایت نموده‌اند.

مناسبات اسرائیل با واشینگتن بیش از آنچه که در دوران مساعد ریاست جمهوری ترومن پیشبینی می‌شد، به تیرگی گراییده است. اسرائیلیها مجبور بودند که با جمهوریخواهان، که کمتر زیر بار فشار سیاسی صهیونیستها می‌رفتند و بیشتر مایل بودند که اعراب را با دکترین آیزنهاور موافق سازند، کنار آیند. نتیجه این کار همواره از لحاظ اسرائیل رضایتبخش نبوده است، از این حیث که واشینگتن خود به‌خود به‌بیمها و امیال اسرائیل پاسخ نداده است. معهدا روابط اسرائیل و امریکا هرگز به‌سردی دوره بعد از نبرد سینا نبوده است، و اسرائیلیها معمولاً در آخرین دقایق توانسته‌اند به‌امریکا متکی باشند؛ مثلاً پرزیدنت جان اف. کندی به بن-گوریون وعده داد که اسرائیل در برابر تجاوز، از کمک امریکا برخوردار خواهد شد. وقتی که مذاکرات مربوط به اتحاد سه‌گانه اعراب ظاهراً به‌موفقیت انجامید، اسرائیل بار دیگر تقاضای تأمین کرد. تمایل امریکا به فروش اسلحه به اسرائیل تا حد قادر ساختن آن به‌مقابله با اعراب، تقریباً به‌اندازه‌ای بود که اسرائیلیها می‌توانستند به‌میزان معقولی انتظار داشته باشند. عملاً گرچه اسلحه جدید برای امنیت اسرائیل جنبه حیاتی داشت، کمکهای اقتصادی سخاوتمندانه امریکا مهمتر بود. در ۱۹۶۶، علی‌رغم نشانه‌های قطع برنامه‌های کمک اقتصادی امریکا به اسرائیل، مناسبات با واشینگتن همچنان نزدیک بود.

این موضوع را درباره روابط اسرائیل با اتحاد جماهیر شوروی، نمی‌توان گفت. پس از تصمیم مسکو دایر بر مداخله در امور خاورمیانه به‌نفع رژیم تندرو اعراب، اسرائیل دانست که با دشمن بزرگی سر و کار دارد. اتحاد جماهیر شوروی

اسرائیلیها را در هر مورد می‌آزرد، اعراب را از لحاظ دیپلماتیک در سازمان ملل متحد حمایت می‌کرد، و اسرائیل را آلت دست امپریالیسم می‌خواند. مسکو مسلماً می‌دانست که معامله اسلحه با اعراب تهدید مهمی نسبت به امنیت اسرائیل است، و مسلماً به امنیت اسرائیل یا ثبات خاورمیانه اهمیت نمی‌داد. واکنش اسرائیل در برابر شوروی می‌بایست برخلاف اقتصادی طبیعی، احتیاط‌آمیز باشد. در داخل اتحاد جماهیر شوروی ۳ میلیون جهود زندگی می‌کردند که اگر مسکو اجازه مهاجرت به ایشان می‌داد، شاید به اتباع اسرائیل تبدیل می‌شدند. گرچه اسرائیلیها چندین سال مجبور بودند خصومت روسها را با سکوت تحمل کنند، «آب شدن یخهای سیاسی» پس از استالین فرصتهایی در بقیه اروپای شرقی به دست داد. تا اندازه‌ای اجازه مهاجرت به اسرائیل داده شد، هرچند که عده یهودیان باقی‌مانده چندان زیاد نبود. نمایندگان بازرگانی اسرائیل به نحوی روز افزون در کشورهای کوچک اروپای شرقی مورد استقبال قرار گرفتند، به حدی که دانشجویان مصری شکایت کردند که مجبورند در مجارستان به جای مرکبات کشورهای عرب، مرکبات اسرائیل را بخرند. اما روسیه همچنان طرفدار اعراب باقی ماند.

هرچند که اسرائیل در دهه بعد از نبرد سینا دچار مشکلات اقتصادی و سیاسی بود تهدید اساسی نسبت به اسرائیل که همانا آشتی ناپذیری اعراب بود، به حال خود باقی ماند. در سایر نقاط جهان اسرائیل ممکن بود کشوری متمدنی و سوسیالیست به شمار رود که در نیل به عدالت اجتماعی می‌کوشید و به زندگی در یک محل محدود قانع بود، اما در خاورمیانه عربی اسرائیل کشور محسوب نمی‌شد بلکه یک متجاوز خارجی بود که مورد حمایت امپریالیستها قرار داشت و کار عمده‌اش تجاوز بود.

صهیونیسم از بیخ و بن يك نهضت استعماری است، هدفی جز تهاجم و توسعه طلبی ندارد، در اصل و ماهیت خود نژادپرست و جدایی طلب است و در هدفهای خویش و وسایل نیل به آنها فاشیست است، اسرائیل پیشتر از این نهضت مخرب و ستون استعمار است و با این کیفیت منبع دائمی پیچ و تاب و اغتشاش در خاورمیانه به خصوص و در جامعه بین‌الملل به طور عموم است.^۲

اینها بود حقایقی درباره اسرائیل که اعراب گمان می‌کردند میلیونها تن از مردم نیک‌اندیش در سراسر جهان به سبب گمراه شدن در نتیجه تبلیغات، کوچکترین توجهی به آن (حقایق) نداشتند. این بود اسرائیل صهیونیست که اعراب انهدام آن را بر خود فرض می‌دانستند، و نه شکست در سینا و نه دهه بعد از آن تا ۱۹۶۶، تصمیم آنها را در این باره ضعیف نکرده بود. ده سال و حتی بیست سال، در عمر خاورمیانه مانند يك تيك‌تاك ساعت است. اما وقت حساب فرا خواهد رسید، و اگر زود نرسد سرانجام خواهد رسید. از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۳ مسیر اندوهبار وقایع کشورهای عرب، سقوط دولتها، جزر و مد کوششهای مربوط به وحدت، به طور کلی علاقه اعراب را از مسئله فلسطین سلب کرد ولی وعده‌های مکرر انتقام را قطع ننمود. در ۱۹۶۳ موعد اجرای بعضی از این وعده‌ها فرا رسید و وقت عمل نزدیک شد. اسرائیلیها به اجرای نقشه‌های خود درباره برگرداندن آبهای اردن به نگو، دست زده بودند. سالها اعراب اخطار کرده بودند که نخستین قطره آبی که از خط لوله خارج شود، سبب جنگ خواهد شد. سوریه، پس از شکست اتحاد سه‌گانه، در اقدام به جنگ اصرار ورزیدند تا هم ناصر را خجل سازند و هم اسرائیلیها را

بترسانند. در ژوئن ۱۹۶۲ ناصر به گروهی از نمایندگان اعراب ساکن نوار غزه گفته بود که نجات فلسطین در سالهای آینده عملی خواهد شد. ناصر، که سخت در یمن گرفتار بود و تقریباً با تمام دولتهای عرب اختلاف داشت، خوب می دانست که مصر فاقد منابع لازم برای جنگ است؛ و حیثیت او نیز اجازه نمی داد که در برابر مبارزه جویی سوریه کاری انجام ندهد. در ۱۷ دسامبر روزالیوسف، هفته نامه مصری، مقاله ای بدین مضمون منتشر ساخت که «جمهوری متحد عرب پیش از حصول اتحاد میان کشورهای عرب، اقدام به نبرد با اسرائیل نخواهد کرد و می داند که چگونه و چه وقت اسرائیل را نابود کند، و نیز اطمینان دارد که می تواند این بار را به تنهایی بردوش کشد.»^۳ اما این سنجش مقدورات اعراب، خشم همه را برانگیخت. در ماه دسامبر ناصر با تشریح سیاستهای مصر، احساسات رقیبان خود را جریحه دارتر کرد:

برای مقابله با اسرائیل، که هفته گذشته با ما به معارضه پرداخت و رئیس ستاد آن برخاست و گفت، «ما مسیر رود را برخلاف میل اعراب تغییر می دهیم تا ببینیم اعراب چه خواهند کرد»، هرچه زودتر باید ملاقاتی بین شاهان و رؤسای کشورهای عرب، صرف نظر از مناقشات و کشمکشهای بین آنان، انجام گیرد....

ما خواهیم نشست و در جلسات این ملاقات جداگفت و گو خواهیم کرد، و اگر در پایان ملاقات بگوییم امروز نمی توانیم به اعمال قدرت مبادرت کنیم، مایه شرمساری نخواهد بود.... زیرا که اگر من در وقتی که هنوز توانایی اعمال قدرت را ندارم، ادعا کنم که خواهم جنگید، کشور خود را به بدبختی خواهم کشاند. من مملکت را به مصیبت سوق نخواهم داد و با سرنوشت آن قمار نخواهم کرد.^۴

همان گونه که ناصر مایل بود، نطق او مستقیماً به تشکیل کنفرانس سران عرب منتهی شد. مبارزه طلبی سوریه خنثی شد. با ایجاد سازمان رهایی بخش فلسطین، دلخوشی مختصری برای اعراب فلسطین فراهم شد. وظیفه این سازمان عبارت بود از تشکیل يك قسمت نظامی جهت تعلیم آوارگان برای بازگشت به میهن خود، تهیه طرحهایی برای تغییر مسیر شاخه های رود اردن در سوریه، لبنان، و اردن، مقرر شد. يك فرماندهی دفاع مشترك نظامی به رهبری مصر، تأسیس شد. مدت میان ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۶ دوره ای از حسن نیت توأم با سوءظن در میان کشورهای عرب بود. بیشتر رهبران عرب در اینکه وقت حمله به اسرائیل فرا نرسیده است، موافق بودند. رژیم بعثی سوریه به طور آشکار جنگجو تر از اقران خود بود. دمشق سلطنتهای کهن را تحقیر می کرد، به ناصریستها دشنام می داد، و حتی با انقلابیان عراق نزاع می کرد، و در شروع جنگ نیز اصرار می ورزید. سوریه مقدمات تغییر مسیر شاخه های رود اردن را فراهم کرد، و نیز سیاست مرزی سختی پیشه ساخت و تشکیل واحدهای سری کماندو را در میان اعراب فلسطینی تشویق کرد. علی رغم مدارای ناصر، روابط سوریه و اسرائیل، که همواره تیره بود، در سال ۱۹۶۶ خطرناکتر شد. تا آن هنگام تلاش برای حفظ آرامش بر ناصر سخت گران آمده بود. سلاطین محافظه کار راه خود را ادامه می دادند. با وجود برخی امتیازاتی که از طرف مصر داده شده بود، کار یمن هنوز یکسره نشده بود. سوریه مزاحمترا شده بودند. در ماه فوریه ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی سخت مورد انتقاد قرار گرفته و با

حضور مداوم سپاهیان مصر در یمن، تهدید می‌شد. در ماه ژوئن رژیم‌های محافظه‌کار تکفیر شده و از شرکت در نبرد مورد نظر برای رهایی فلسطین ممنوع گشته بودند: «عناصر محافظه‌کار عرب نمی‌توانند بانیره‌های مترقی در راه نبرد گام بردارند، حتی اگر آن راه به‌رهایی فلسطین منتهی شود.»^۵ در ماه ژوئیه ملک حسین پادشاه اردن بار دیگر به سبب قصور در پشتیبانی از سازمان‌رهای بخش فلسطین، سخت مورد انتقاد قرار گرفت. در همان نطق ناصر، برای نخستین بار در ظرف دو سال، به غرب حمله کرد. ایالات متحده آمریکا نیز به تقلیل بودجه کمک به آوارگان فلسطین متهم شد. این تقلیل بودجه بنا به ادعای ناصر برای فارغ شدن از شر مسئله فلسطین بود. در تابستان سال ۱۹۶۶ چنین می‌نمود که ناصر به خشونت در سیاست بازگشته است.

در مدت بیست سالی که مخاصمه تقریباً مداوم میان اعراب و اسرائیل وجود داشته است، بیشتر «وقایع» از «شرایط غیر ارادی» منشاء گرفته و نه با انضباط و خویشن‌داری شخصی، بلکه باموانعی که از خارج وارد آمده، محدود گشته است. ساختمان سیستم بین‌المللی موجود، علی‌رغم تغییرات حاصل در رقابت شرق و غرب؛ و ظهور حتی عده بیشتری از ملتهای نوخاسته؛ و پیروزی آشکار تحول اقتصادی بر رکود، به اسرائیلیها و اعراب هیچ‌یک اجازه نداده است که سیاستهای مستقلی نسبت به یکدیگر پیش گیرند. گرچه برخوردهای طرفین به زمینه‌های وسیعتری بسط یافته، اما به شکل پراکنده نیز وجود داشته است؛ معیناً در خاورمیانه همان مسائل سخت به صورت ثابت و منجمدی درآمده است. واکنش سنتی اسرائیل در برابر برنامه‌های اتحاد، مخصوصاً اتحادی که ممکن است شامل اردن هم بشود، یک امر تقریباً غریزی است. تصمیم اعراب برای جدا کردن اسرائیل از بقیه منطقه، موضوعی است موبوط به ایمان و فقط به سیاست ارتباطی ندارد.

در میان تمام کشمکشهای اعراب و اسرائیل، نبردهای مرزی از همه شدیدتر بوده است. پس از خوابیدن سر و صداهای نبرد سینا، بزرگترین تغییری که در طول مرز اسرائیل به وجود آمد، پایان یافتن هجومهای فداییان بود. اتباع اسرائیل لااقل در زندگی و کار عادی خود، برعکس سال ۱۹۵۶، با تهدیدهای روزانه رو به رو نمی‌شدند. اسرائیل از بسیار جهات هنوز یک کشور پادگانی بود که اعراب ناکام از هر طرف آن را احاطه کرده بودند، اما پایان هجومهای فداییان فشار را به حد قابل ملاحظه‌ای تقلیل داد، هرچند که زدوخوردهای مرزی را بر طرف نساخت. مانند گذشته، مرز لبنان آن قدرها مایه نگرانی نبود. فقط در نوامبر ۱۹۶۵، وقتی که سوریه از حملات گروههای تروریستی الفتح از مرز لبنان پشتیبانی کرد، اسرائیلیها خود را مجبور یافتند که با حمله به دهکده‌های مرزی تلافی کنند. مرز مصر نیز نسبتاً آرام بود، بجز چند فقره عملیات نفوذی کوچک از مرز ناحیه نیروی سازمان ملل متحد. مرز طولانی اردن همچنان ناآرام ماند. مثلاً در سال ۱۹۶۱ نبرد شدیدی در اورشلیم در گرفت، اما خطر حقیقی از ناحیه دسته‌های تروریستی در اردن بود. مطابق معمول اسرائیلیها مردم اردن را مسئول حوادث مرزی دانستند. اردنیها، که بین خطر انتقام اسرائیل و شورش اعراب فلسطین گیر افتاده بودند، دخالت خویش را انکار کردند و خود را بدین وسیله از تلافیجویی اسرائیل نجات دادند. این امر برای اجتناب از یک برخورد بزرگ، کافی بود. بحران حقیقی پس از ۱۹۵۶ در طول مرز چهل و هفت میلی اسرائیل و سوریه، آغاز شد.

میدان اصلی کشمکش اسرائیل و سوریه، ناحیه غیرنظامی بود که ۱۰۰

کیلومتر مربع وسعت داشت، اما به یک معنی وسیعتر مسأله حقیقی طرح استفاده اسرائیل از رود اردن بود. تصمیم اسرائیل برای بهره‌برداری از ناحیه غیرنظامی و رود اردن علی‌رغم مخالفت اعراب و سازمان ملل متحد، سوریها را سخت خشمگین می‌ساخت. حوادث مرزی به نحوی روزافزون از صورت برخوردهای مجزا بیرون می‌آمد و شکل نبردهای حقیقی و احتمالاً کشمکشهای مرگبار به خود می‌گرفت. پس از انحلال جمهوری متحد عرب در سپتامبر ۱۹۶۱ مناقشات به میزان محسوسی افزایش یافت.

در ۸ مارس ۱۹۶۲، توپخانه سوریه به یک قایق گشتی اسرائیلی در دریای جلیله آتش گشود. در ۱۵ مارس سه قایق پلیس اسرائیلی زیر آتش نیروهای سوریه قرار گرفت. این حادثه برای تحریک اسرائیلیها کافی بود. بن-گوریون پس از مشاوره با فرماندهان نظامی خود، فرمان داد تا عملیات شدید تلافیجویانه‌ای اجرا شود. در ۱۶ مارس شب هنگام یک حمله اسرائیل از **عین جو Ein Gev** مواضع سوریه را در اطراف دهکده‌های **نقیب Nugeib** و **الکرسی al-Kursi**، هدف قرار داد. در ۹ آوریل ۱۹۶۲، شورای امنیت به موجب قطعنامه‌ای اسرائیلیها را محکوم کرد. سوریها خوشحال شدند. در ۱۰ آوریل مجلس شورای اسرائیل با هفتاد و شش رأی موافق در برابر سه رأی مخالف، قطعنامه شورای امنیت را رد کرد. اسرائیلیها از اینکه فقط عملیات تلافیجویانه خودشان محکوم شده و اشاره‌ای به تحریکات مداوم سوریها نشده است، به خشم آمده بودند.

بررسی بعدی حوادث مرزی سوریه در ۱۹۶۳ آغاز شد، و آن وقتی بود که اسرائیل از شورای امنیت خواست تا به قتل دو کشاورز اسرائیلی رسیدگی کند. ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر قطعنامه‌ای مبنی بر مقصر بودن سوریه، پیشنهاد کردند. اتحاد جماهیر شوروی آن را وتو کرد. یکبار دیگر به اسرائیلیها ثابت شد که نباید به سازمان ملل متحد متکی باشند. تا ۱۹۶۳ مسأله آب رود اردن به موازات فعالیت اسرائیل برای تغییر مسیر آن، پیوسته شدت یافته بود. طرح مورد نظر اسرائیل برای کارخانه‌ای که در ساحل دریاچه طبریه می‌بایست تأسیس شود، و دریاچه طبریه هم کاملاً در خاک اسرائیل قرار داشت، بیش از آنچه که در طرح جانستن تعیین شده بود، آب به مصرف می‌رساند. اعراب پیوسته اخطار می‌کردند که تغییر مسیر رود اردن به جنگ خواهد انجامید. اسرائیلیها پاسخ می‌دادند که آب با پمپ وارد یک لوله ۱۰۸ اینچی خواهد شد تا در اواخر ۱۹۶۴ به نگو برسد. در ژوئن ۱۹۶۱ شورای دفاعی اتحادیه عرب مسأله را مورد بحث قرار داده و گویا یک طرح محرمانه تهیه کرده بود، ولی اردن و سوریه هیچ‌یک راضی نشده بودند. در ۱۹۶۲ گرچه طرحهای عمرانی اردن ادامه یافت، پروژه آب مهم عرب تغییر مسیر رودهای حسبانی و بانیاس **Baniyas** توسط سوریه بود. در ۱۹۶۳ سوریها کارهای کوچک ابتدایی را آغاز کردند، و بدین گونه برای نخستین بار بادست‌اندازی اسرائیل بر رود اردن به معارضه برخاستند.

در ۸ مارس ۱۹۶۳ حزب بعث و برخی از فرماندهان نظامی دولت وقت سوریه را که در آن هنگام چهارمین و بی‌اثرترین کابینه آن کشور پس از انحلال جمهوری متحد عرب بود، ساقط کردند. دولت جدید در مورد فلسطین عربی بسیار متعصب بود و تصمیم گرفت که به جای سیاست مرزی نیم‌بند سابق، خط‌مشی محکمی در پیش گیرد.

جمهوری عرب سوریه رهایی فلسطین را یک امر اساسی و یک هدف ملی می‌داند که فقط بایک روش انقلابی می‌توان به آن نایل

گشت - روشی که مبنی است بر میدان دادن به کار مایه مردم عرب، اعم از نیروهای سیاسی، اقتصادی و نظامی، و توأم ساختن و متمرکز ساختن آنها به منظور نیل به این هدف. یکی از عوامل لازم برای این منظور فرصت دادن به مردم فلسطین است برای سازمان دادن خود با کمال آزادی و بسیج کردن انرژی انقلابی خویش برای شرکت در نبرد رهایی بخش. جمهوری عرب سوریه خود را مکلف می‌داند که هر نوع پشتیبانی و یاری را برای رسیدن به این هدف، به مردم فلسطین بدهد.^۶

در حالی که سوریه عربیهای فلسطین را به سازمان یافتن و عمل کردن تشویق می‌کردند، مرز اسرائیل و سوریه به سرعت تبدیل به جبهه جنگ می‌شد. کشاورزان سوری محل از دهکده‌های مرزی بیرون برده شدند و واحدهای ارتش جای آنها را گرفتند. يك خط کاملاً مستحکم تشکیل شد. تانکها با نشانده شدن در بستر بتونی به صورت دژهای کوچک درآمدند، آشیانه‌های عمیقتر برای اسلحه ساخته و رشته‌های اضافی از سیم خاردار کشیده شد. هرچند که مواضع سوریه اساساً دفاعی بود و به منظور جلوگیری از عملیات انتقامجویانه برق‌آسا یا کاستن از شدت حملات سنگین ساخته شده بود، ولی فرصتی که از وجود آنها برای مختل ساختن طرحهای آبادانی اسرائیل حاصل شده بود، نظیر نداشت.

تعرض سوریه شکل محیلانه‌تری به خود گرفت. در سال ۱۹۶۴ عربیهای فلسطین در سوریه سازمان شبه نظامی فعالی را که به الفتح موسوم بود تشکیل دادند تا فلسطین را با قوه قهریه از چنگ اسرائیل خارج سازند. الفتح از مرکز خود که در دمشق قرار داشت، اعرابی را که مشتاق ضربت وارد آوردن بر صهیونیستها بودند به خدمت می‌گرفت و تعلیم می‌داد. گرچه سوریه آن سازمان سری را به رسمیت نمی‌شناخت، سرویس جاسوسی اسرائیل بامدارك متقن ادعا می‌کرد که سوریه واحدهای الفتح را مسلح می‌کند، تعلیم می‌دهد و نگه می‌دارد. طبق اعلامیه‌های سازمان الفتح، در مارس ۱۹۶۵ هفت حمله خرابکارانه توسط آن سازمان انجام گرفته بود. به طور کلی چندان خسارتی وارد نیامد ولی احتمال زیانهای بسیار در آینده، وجود داشت و حمله‌های تلافیجویانه اسرائیل چندان مؤثر نبود. در سپتامبر و اکتبر ۱۹۶۵ الفتح از اردن و در نوامبر از لبنان حمله کرد. بین فوریه و اوت ۱۹۶۶ اسرائیلیها نود و شش حادثه تیراندازی در مرز را گزارش دادند. پنج اسرائیلی کشته و بیست و چهار تن دیگر زخمی شدند.

در ژوئیه ۱۹۶۶ توأم شدن تهدیدهای اسرائیل در مورد تغییر مسیر آبهای رود اردن، حمایت سوریه از الفتح، وایدای مداوم اسرائیل از جانب سوریه، موجبات عملیات تلافیجویانه شدیدی را از طرف اسرائیل فراهم ساخت. در ۱۴ ژوئیه جت‌های اسرائیلی در پناه چتری از هواپیماهای جنگنده به ماشینهای خاکبرداری سوریه که در عملیات تغییر مسیر رود بانیا^۷ به کار می‌رفتند، حمله کردند. وقتی که چهارمیگ - ۲۱ سوریه برای مقابله با جنگنده‌های مهاجم ظاهر شدند، میراژهای اسرائیل یکی از آنها را سرنگون ساختند. این حمله هوائی سوریه را ظاهراً غافلگیر ساخت. دمشق فوراً به شورای امنیت شکایت کرد. در ۱۶ ژوئیه دکتر یوسف زعین نخست‌وزیر سوریه تصمیم گرفت که برای احقاق حق اعراب در فلسطین، به جنگ رهایی بخش دست بزند: «ما به اسرائیل درسی خواهیم داد که هرگز فراموش نکند.»^۷ روش تهاجمی سوریه در نیویورک جلب توجه کرد و شورای امنیت برای دویست و چهاردهمین بار جهت رسیدگی به مسأله عرب و اسرائیل، تشکیل جلسه

داد. نظر به تحریکات و خرابکاری‌های سوریه، شورای امنیت از سرزنش کردن اسرائیل خودداری کرد.

گرچه شورای امنیت به هر دو طرف ابلاغ کرده بود که از شدت عمل دست بدارند، جنگ مرزی بار دیگر در ماه اوت دوباره در گرفت. ظاهراً سربازان سوریه بر روی يك قایق گشتی اسرائیل در دریای جلیله آتش گشودند؛ در هر حال تیراندازی شب هنگام در ۱۵ اوت آغاز شد. اسرائیلیها قایقهای گشتی بیشتری فرستادند و سوریهها با فرستادن میگهای خود تلافی کردند. خلبانان اسرائیلی کوشیدند تا هرچه زودتر به پرواز در آیند. اسرائیلیها به هیچ وجه انتظار چنین حمله سریعی را نداشتند و در آن هنگام دو قایق پر از خبرنگار و عکاس فرستاده بودند تا گزارشی درباره حادثه تهیه کنند. وقتی که حمله میگها شروع شد، اسرائیلیها مجبور شدند که خبرنگاران و عکاسان را زود از محل خطر دور کنند. آتش مسلسل يك قایق اسرائیلی يك میگ - ۱۷ را پایین آورد و يك میراژ اسرائیلی يك میگ - ۲۱ را روی خاک سوریه ساقط کرد. بمب افکنهای تاکتیکی اسرائیل از نوع ووتور *Vautour* به مواضع سوریه در طول ساحل حمله ور شدند. سوریهها حمله میگهای خود را عملیات تنبیهی اعلام کردند، و از این بدتر آنکه دمشق تذکار داد که دیگر به دیپلوماسی متکی نخواهد شد بلکه در آینده بیش از استراتژی دفاعی به استراتژی تعرضی متکی خواهد شد.

واضح بود که دولت سوریه دیگر نخواهد توانست برای محکوم کردن عملیات تلافیجویانه اسرائیل به سازمان ملل متحد اطمینان کند. چون چنین منظوری برای نشان دادن این موضوع به اهالی سوریه که روش دولتشان در برابر اسرائیل مؤثر است تأمین نمی شد، تنها چاره این بود که در برابر عملیات تلافیجویانه اسرائیل معامله به مثل شود، و این امر به سبب ضعف نظامی سوریه دور و تسلسل خطرناکی برای آن کشور به وجود می آورد. با این حال سیاست سوریه مبهم ماند و دمشق حتی گاه مدارا می کرد و لااقل روش تحمل آمیزی نشان می داد. درست سه هفته پیش از درگیریهای ماه ژوئیه، سوریه به مبادله اسیران که مدتها مورد تمایل اسرائیل بود، پرداخت. در تابستان ۱۹۶۶ مرز پیچ در پیچ چهل و هفت میلی میان اسرائیل مصمم و سوریه تهاجم طلب، خط خطرناکی را تشکیل می داد.

پس از نبرد سینا، در جبهه اقتصادی از بحرانهای موجود به حد قابل ملاحظه ای کاسته شد. خلیج عقبه بازماند و کوششهای بیشتری برای گشودن کانال سوئز به روی کشتیهای اسرائیلی، به عمل آمد. به عقیده عده بسیاری از کارشناسان حقوق بین الملل، شکی وجود نداشت که اسرائیل مستوجب چنین سختگیریایی نیست. با این حال مصریهها به مسائل حقوقی توجهی نداشتند. در ۱۹۵۷ داگ همرشولد به مذاکرات بفرنجهی بامصریهها دست زد که سرانجام به يك توافق غیر کتبی انجامید. مصریهها موافقت کردند که به کشتیهای غیر اسرائیلی حامل کالاهای اسرائیلی، اجازه عبور دهند. تا پیش از اوایل سال ۱۹۵۹ که در آن تاریخ مصریهها موافقت مورد بحث را لغو کردند، در حدود چهل کشتی غیر اسرائیلی از این قبیل، از کانال سوئز گذشتند. در ۲۲ مه ۱۹۵۹ ناو اینگه توفت *Inge Toft* که پرچم دانمارک را داشت ولی حامل کالاهای اسرائیلی به مقصد آسیا بود، در پرت سعید توسط مصریهها متوقف شد. مذاکرات پرزحمتی بین همرشولد و مصریهها از يك سو و همرشولد و اسرائیلیها از سوی دیگر، به فرمول دیگری انجامید. در ماه دسامبر کشتی یونانی آستی پالئا *Astypalea* که راه جیبوتی را در پیش گرفته بود، برای آزمودن فرمول جدید، وارد پرت سعید شد. مصریهها آستی پالئا را متوقف کردند.

پس از ۱۹۵۹ کانال به روی اسرائیل بسته شد و راهبندان دریایی از نو آغاز گشت. کوششهای عمومی و خصوصی در نیویورک، از جمله تحت نظر گرفتن ناو مصری کلئوپاترا در بندر نیویورک توسط اتحادیه بین‌المللی دریانوردان *Seaforers International Union* در آوریل ۱۹۶۰، نتیجه محسوسی به بار نیاورد. از طرف دیگر تحریم اسرائیل توسط اعراب، که هنوز اداره تحریم اسرائیل در دمشق، وابسته به اتحادیه عرب، آن را رهبری می‌کرد، در سالهای پس از ۱۹۶۰ به مشکلات روزافزون دچار گشت. تحریم گرچه هنوز در خاورمیانه عربی به طرزی مؤثر اجرا می‌شد، مورد مخالفت سایر دولتهایی قرار گرفت که از فشار غیرقانونی به اتباعشان ناراحت بودند، و نیز به مخالفت مؤسسات خصوصی که از محدودیتهای تحمیل شده بر امتیازات انتفاعی خود خشمگین بودند، برخورد. در ۲۵ ژوئن ۱۹۶۵ در امریکا، قانون ویلیامز - جیوتیس *Williams-Jawits* به تصویب رسید. این قانون، قانون کنترل صادرات امریکا را اصلاح کرد تا مخالفت ایالات متحده را با تحریم اقتصادی هر کشور توسط یک کشور دیگر، ابراز دارد. در ۱۹۶۵ اسرائیلیها یک اقدام تعرضی را آغاز و به هفت شرکت خارجی اخطار کردند که آنها باید به جای معامله با اسرائیل از طریق اشخاص ثالث، رأساً و علناً با آن کشور داد و ستد کنند، یا به کلی از این کار دست کشند. تهدید تحریم متقابل این هفت کشور را به اجرای معاملات علنی در اسرائیل، واداشت.

در ۱۹۵۷ کوشش مداوم اعراب برای جداسازی دیپلماتیک اسرائیل تدریجاً به مشکلاتی برخورد. مبارزه بنابود به طور عمده با تقویت از سوی عده بیشتری از ملت‌های تازه استقلال، مخصوصاً در افریقا، انجام گیرد. در باندونگ ناصر و دیپلمات‌های عرب توانسته بودند مانع شرکت اسرائیل در کنفرانس بشوند، و به تحصیل قطعنامه‌ای نایل شدند که به حال آرزوهای اعراب درباره فلسطین مساعد بود، اما این قبل از واقعه کانال سوئز بود. در سال ۱۹۵۷ اعراب بار دیگر تصور کردند که خواهند توانست اسرائیل را از جرگه کشورهای بیطرف جدا نگه دارند ولی از این نکته غافل بودند که جنگ آنها با اسرائیل ربطی به برمه‌ایها یا نیجریه‌ایها ندارد. سایر ممالک اسلامی، مانند ترکیه، از مدتها پیش با اسرائیل روابط عادی برقرار کرده بودند. ملت‌های دور دست هم دلیلی نداشت که درباره مسأله فلسطین نگران باشند. موفقیت‌های اولیه اعراب تا حد زیادی نتیجه عدم آشنایی به وضع اسرائیل و مختل‌نساختن دوستی عادی با اعراب بود. به محض اینکه صهیونیستها در تحصیل دوستی ملت‌های نوحاشه با اعراب به رقابت برخاستند، اعراب دیگر نتوانستند مانع این امر شوند.

در آوریل ۱۹۵۸ در کنفرانس آکرا که با شرکت کشورهای مستقل افریقایی تشکیل شده بود، اعراب فقط توانستند قطعنامه‌ای را بگذرانند که مبنی بود بر حل عادلانه مسأله فلسطین: اوج موفقیت اعراب در کنفرانس کازابلانکا (مرکب از سران کشورهای افریقایی) در ۱۹۶۱ بود که در آن تندروترین کشورهای نو استقلال قطعنامه‌ای را با عبارات صریح زیر تصویب کردند:

... [کنفرانس] باخشم به این موضوع توجه می‌کند که اسرائیل همواره هروقت که بنا بوده است تصمیمی درباره مسائل حیاتی مربوط به افریقا - مخصوصاً الجزایر، کنگو، آزمایش‌های هسته‌ای در افریقا - اتخاذ شود، جانب امپریالیستها را گرفته است؛ بنابراین کنفرانس اسرائیل را به عنوان آلتی در خدمت امپریالیسم و استعمار جدید نه تنها

در خاورمیانه بلکه نیز در آسیا و آفریقا، تقبیح می‌کند.^۸

پیشنهاد کمک و بازرگانی اسرائیل به کشورهای جدید مورد حملهٔ سخنگویان عرب که آن را امپریالیسم در لباس صهیونیسم می‌نامیدند، واقع شد. نویسندگان شوروی نیز با این سخنگویان همصدا شدند. در اکتبر ۱۹۶۱ و. نیکولایف *V. Nikolayev* در مقاله‌ای که در مجلهٔ امور بین‌المللی چاپ مسکو نوشت برنامه‌های آفریقایی اسرائیل را محکوم کرد. اما اخطارهای مکرر شوروی و اعراب در هیچ‌کس تأثیر نکرد. در اواخر ۱۹۶۱ موج بیطرفی تغییر جهت داد. انقلابی‌ترین و تندروترین ملت‌ها همیشه از فواید کمک ممالک غربی بهره‌مند نشده بودند، و علاوه بر این جاه‌طلبی‌های ناصر برخی از آنها را به اندیشه واداشته بود. منافع خصوصی سیاست‌های پرثمرتری از دوستی با بلوک عرب را ایجاب کرد. در خارج ممالک اسلامی آفریقای شمالی، مبارزه اعراب دچار ناکامی شد. علت عمده، ورود اسرائیلی‌ها به صحنه آفریقا بود. آفریقایی‌ها می‌دیدند که اسرائیل آن غول بیشاخ و دمی که اعراب وصف می‌کردند نیست و فنون و برنامه‌های مختلفی دارد که برای کشورهای کوچک هراسان از خطر نزدیکی به قدرتهای بسیار بزرگ، جالب است.

دیپلمات‌های اسرائیلی در نخستین وهلهٔ فعالیت سیاسی خود پس از تأسیس کشور یهود در سال ۱۹۴۸، فقط خواستار شناسایی کشور خود بودند. مثلاً برمه در مه ۱۹۴۹ برضد ورود اسرائیل به سازمان ملل متحد رأی داد ولی در دسامبر همان سال آن را به رسمیت شناخت. از آن پس روابط بین دو کشور بقاعده ولی بی‌بهره بود. در ۱۹۵۲ یک هیئت نمایندگی برمه به ریاست اوکیاونی *Ukyaw Nyein* ضمن سفری به اروپا «اتفاقاً» در اسرائیل توقف کرد. در ژانویه ۱۹۵۳ موشه شاروت در نخستین کنفرانس سوسیالیستی آسیا شرکت کرد. به‌طور کلی کشورهای آسیایی رفتار سردی با اسرائیل داشتند و از آن دوری می‌جستند؛ مثلاً هند تا سپتامبر ۱۹۵۶ روابط دیپلماتیک با اسرائیل برقرار نکرد. اما تدریجاً فواید جلب دوستی ملت‌های نواستقلال بر اسرائیل آشکار شد.

مطمئن‌ترین ناحیه برای نفوذ اسرائیل آفریقای سیاه بود. ناحیه‌ای که در آن کشورهای نواستقلال و رهبران جدید زیاد بودند ولی همان مشکلاتی را داشتند که اسرائیل با آنها روبه‌رو بود. در سال ۱۹۵۳ اسرائیل یک کنسولگری در اکرا باز کرده بود؛ وقتی که ساحل طلا مستقل شد و به‌گانا تغییر نام یافت، کنسولگری مزبور به سفارت تبدیل شد. اسرائیل به نحوی روزافزون روابط دیپلماتیک خود را از راه برنامه‌های عمرانی برای کشورهای مختلف، توسعه داد. این برنامه‌ها با وضع آفریقا مناسبتر بودند تا طرح‌های دقیق ممالک غربی یا اتحاد جماهیر شوروی، آفریقایی‌ها از قبول کمک یک کشور کوچک دیگر، احساس حقارت نمی‌کردند. تا ۱۹۶۳ تأثیر این برنامه‌ها به قدری زیاد بود که کشورهای غیراسلامی آفریقا دریغشان آمد فقط به ملاحظهٔ پیشداوری‌های اعراب روابط خود با اسرائیل را محدود سازند. در کنفرانس سران ممالک آفریقایی در آدیس‌آبابا در مه ۱۹۶۳، که احمدو آهیجو *Ahmadou Ahidjo* رئیس کشور کامرون مستقیماً از سفر خود به اسرائیل به آنجا پرواز کرده بود، ناصر دریافت که روزگار پیشین پشتیبانی خود به‌خود از اعراب، به کلی سپری شده است. برای بیشتر آفریقایی‌ها اسرائیل دوست مشفق شده بود که آرزوهایشان را درک می‌کرد و به مشکلاتشان پی می‌برد؛ آنها نیز به نوبهٔ خود اطلاعات دست‌اولی دربارهٔ اسرائیل کسب می‌کردند - خیلی بیش از آنچه که اعراب می‌دانستند. رؤسای جمهور آفریقای سیاه رک و

راست به ناصر گفتند که مسئله فلسطین باید از دستور جلسه خارج شود:

ما با اسرائیل دوستیم ولی شما نیستید. این مربوط به خود شماست اما نباید نظر شخصی خود را در کنفرانس مطرح کنید. اگر این کار را بکنید، افریقا را به دو قسمت تقسیم کرده‌اید. آن وقت شما افریقای سفید (عرب) را با خود موافق خواهید ساخت و ما افریقای سیاه را؛ و ما هرگز شما را به سبب تقسیم افریقا بدین گونه، نخواهیم بخشود.^۹

تعهدات اسرائیل در افریقا به سرعت رو به افزایش رفت. آنچه که علاقه افریقاییان را بیش از هر چیز به خود جلب کرده بود دو برنامه Nahal و Gadna بود. این دو برنامه عبارت بودند از تأسیس زیستگاههای کشاورزی به دست ارتش، و تشکیل سپاه شبه نظامی جوانان. اسرائیلیها نه تنها فنون قابل اجرا در کشورهای عقب مانده پدید آوردند بلکه کارشناسان تجربه‌هایی را که در يك جامعه پیشرو سخت کوش حاصل کرده بودند به ارمغان آوردند و در صدد تحصیل تفوق سیاسی نبودند. در ۱۹۶۵ اسرائیل ۶۰۰ کارشناس فعال در افریقا داشت و ۱۲۰۰ دانشجوی افریقایی در اسرائیل مشغول تحصیل بودند. در ۱۹۶۶ لوی اشکول يك سفر سه هفته‌ای به هفت کشور افریقایی انجام داد تا از پروژه‌های بسیار موفق اسرائیلی بازدید کند. اسرائیلیهای ظاهراً «قرنطینه» شده، روزنه جدیدی به دنیای خارج باز کرده بودند. تأثیر این کامیابی در کنفرانسهای بین‌المللی، در سازمان ملل متحد، و حتی در برابر تعهدات مصر در افریقا که به منظور مقابله با کوشش اسرائیل به عهده گرفته شده بود، مشهود گردید. اسرائیلیها به قیمت نسبتاً نازلی بهره‌های فراوان گرفته بودند: «اگر ما در کار کردن با این کشورهای افریقایی نکوشیده بودیم، بدون شك آنها با ما یا روش مخاصمت آمیزی داشتند و یا لااقل نسبت به ما بیتفاوت بودند.»^{۱۰}

ناحیه دیگری که مدتها نسبت به اسرائیل روش بیتفاوتی داشت، امریکای لاتین بود. تنها کنترل نیمی از بیت المقدس توسط یهودیان علاقه زیادی به وجود آورده بود و آنها به سبب دل بستگی و اتیکان بود. در خارج آرژانتین نفوس یهودی امریکای لاتین کم بود. با این حال سه ساعت پس از بازگشت اشکول از سفر افریقا، زالمان شازار رئیس جمهور اسرائیل با هواپیما از فرودگاه لیدا عازم امریکای لاتین شد تا از چهار کشور آن قاره و فعالیت کارشناسان اسرائیل در آنها، بازدید کند. گرچه فعالیت اسرائیل در امریکای لاتین از افریقا کمتر بود، هیئتهای همکاری اسرائیل در نه کشور امریکای لاتین، و همچنین در جزایر ژامایک و وترینیداد در دریای کارائیب، کار می‌کردند. از سال ۱۹۶۱ تاکنون بیش از ۱۰۰۰ دانشجوی امریکای لاتین در اسرائیل تحصیل کرده‌اند. گرچه برنامه گاونا در امریکای لاتین همان قدر محبوب واقع شده بود که در افریقا، سیستم تشکیل يك مرکز شهری برای خدمت به مجموعه‌ای از بخشهای کشاورزی اطراف، پس از برقراری آن در ونزوئلا، بسیار جلب نظر کرد. بهره‌های مخصوصی که اسرائیل از امریکای لاتین برده است کمتر آشکارند تا فوایدی که در افریقا عاید اسرائیل شده است، اما مهمترین سودی که واقعاً در امریکای لاتین به اسرائیل رسیده، وسعت یافتن افق سیاسی آن کشور است. اعراب چندان موفقیتی که با کامیابی اسرائیل در تحولات عمرانی نظرگیر آن در امریکا قابل مقایسه باشد، کسب نکرده‌اند. کوشش اعراب برای «قرنطینه» کردن اسرائیل، که در ۱۹۵۶ در خارج

خاورمیانه تا حد زیادی خنثی شده بود، از آن پس به مدت ده سال شکست‌هایی دیده است. اعتقاد اعراب به امپریالیسم صهیونی، پیروان متعددی پیدا نکرده است. گرچه تغییرات سریعی در وضع دیپلماتیک اسرائیل پس از ۱۹۵۷ حاصل شده است، آزار دهنده‌ترین مشکل آن کشور، یعنی وجود يك میلیون آواره عرب در مرزهای آن کشور، کوچکترین تغییری نیافته است. آوارگان عرب، که همواره رؤیای بازگشت به خاک خود را در سر داشته‌اند، مدت هجده سال به صورت بزرگترین وجه المنازعه میان اعراب و اسرائیل برجای مانده‌اند. در ده سال بعد از نبرد سینا درباره پناهندگان توصیه‌هایی شده است، ولی مانند سالهای پیش از آن کوچکترین اقدامی در مورد سامان دادن آنها به عمل نیامده است؛ تا سال ۱۹۶۶ وضع آوارگان در حقیقت بغرنجتر و خطرناکتر شده بود.

جمعیت پناهندگان به جای آنکه تدریجاً از راه مستحیل شدن در جهان عرب کاهش یابد، پیوسته بیشتر شده است. تا سال ۱۹۶۲ عده کل کسانی که به عنوان آواره شناخته شده و از آژانس امداد و آبادانی سازمان ملل کمک دریافت می‌داشتند از ۷۰۰۰۰۰ بر ۱،۰۸۳،۶۹۱ نفر؛ و تا سال ۱۹۶۵ به ۱،۱۷۳،۷۰۱ نفر بالغ شده بود. گرچه بسیاری از کارشناسان ادعا می‌کنند که ارقام منتشر از طرف سازمان ملل دقیق نیست، هیچ‌کس منکر نیست که نگهداری از آوارگان عرب، عده‌شان هرچه باشد، بارسنگینی است. فقط عده کمی از آوارگان به درون دنیای عرب راه یافته‌اند و عده کمتری از آنان از عهده امرار معاش برمی‌آیند. اکثریت قریب به اتفاق ایشان با اعانه زندگی می‌کنند. تقریباً ۷۰ درصد وجوه مخصوص تأمین حداقل زندگی برای آوارگان از کمکهای ایالات متحده آمریکا فراهم می‌شود. اما آمریکا از ادامه این کمکها به همین میزان، اکراه داشته است. نه تنها آوارگان چنانکه باید از این بابت سپاسگزار نبوده‌اند و آنرا نوعی کفاره برای پشتیبانی آمریکا از اسرائیل انگاشته‌اند، بلکه سایر ملتها نیز، مخصوصاً کشورهای عرب، در این راه چنانکه باید سخاوت به خرج نداده‌اند: واشینگتن به نامنظم بودن آمار آوارگان اشاره کرده و تذکار داده است که مردگان، غایبان و آوارگان مستطیع در این آمار منظور شده‌اند، در حالی که فهرست ۲۵۰،۰۰۰ کودک در آن منظور نشده است. بسیاری از کارتهای جیره‌بندی از دست مستحقان آنها خارج شده و غالباً در اختیار يك نفر قرار گرفته است. وجوه سازمان ملل نیز در حقیقت به سوی يك اقتصاد زیرزمینی جریان یافته که عموماً هم آوارگان را بهره‌مند ساخته است و هم کشورهای میزبان آنان را ولی مخصوصاً به بعضی افراد سود رسانده است که به بهره‌گیری از آن پرداخته‌اند.

نتیجه این امر يك اداره بازی آشوبناک و شیوع فساد و اتلاف وجوه و سیری ناپذیری احتیاجات بوده است. در ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶ ایالات متحده آمریکا کمک خود را تقلیل داد. اما سازمان ملل متحد با افزایش مخارج و بالارفتن عده کودکان روبه‌رو بوده و این امر ازدیاد روزافزون بودجه‌های مربوطه را ایجاب کرده است. در ۱۹۵۹ مجمع عمومی از داگ همرشولد خواست که برای وارد کردن پناهندگان در زندگی اقتصادی خاورمیانه، یا بازگرداندنشان به وطن یا سکونت دادنشان در نقاط دیگر خاورمیانه عربی چاره‌ای بیندیشد، و داگ همرشولد در پیشنهاد خود هزینه شرکت دادن آوارگان در اقتصاد منطقه را به ۱/۵ میلیون دلار برآورد کرد. چون برسر این موضوع موافقتی وجود نداشت، حتی این رقم سرسام آور بسیار کوچک می‌نمود. کشورهای عربی اصرار ورزیده‌اند که سکونت دادن آوارگان در کشورهای عربی خارج از موضوع است، زیرا که آنان جداً تصمیم

به بازگشت دارند. گذشت سالها، آتش آرزوی اعراب فلسطین را به هیچ وجه خاموش نکرده است.

«از آنجا من می توانم سرزمین خود را ببینم.
من در آتش اشتیاق آن می سوزم. پسر من
کرده است که پس از مرگم جسد من را در آن
زمین به خاک بسپارد.»^{۱۱}

در همین ضمن اعراب زندگی خود را به نحوی می گذرانند و به اعانه نامعلوم سازمان ملل وابسته اند. از طرف دیگر اسرائیلیها هیچ تمایلی به اجازه ورود مجدد پناهندگان به خاک وطن، که همواره مورد آرزوی آنان بوده است، نشان نداده اند، به این عنوان که در اسرائیل جایی برای صدها هزار عرب غیر ماهر، خشمناک و خرابکار وجود ندارد. آنها می گویند که دیگر کشوری به نام فلسطین وجود ندارد، بلکه آنچه هست فقط اسرائیل است که از حیث زبان، دین، آداب و رسوم و نظامات برای اعراب بیگانه است. برای اسرائیل بازگشت اعراب به وطن به مقیاس بسیار کوچکی امکان پذیر است.

در ۱۹۶۱ کمیسیون آشتی فلسطین در کوشش دیگری برای شکستن بن بست از دکتر جوزف ئی. جانسن Dr. Joseph E. Johnson، رئیس مؤسسه دهش کارنگی برای صلح بین الملل تقاضا کرد که موضوع را از نو بررسی کند. طرحی که جانسن در پی این تقاضا تهیه کرد مسلماً عملیترین راه حل در سال ۱۹۶۲ بود. در این طرح هم احتیاج اسرائیل به امنیت پذیرفته شده بود و هم آرزوهای اعراب. اما جزئیات طرح جانسن از آن پس بی نتیجه بوده و در بوتۀ اهمالها و شکستها مانده است زیرا چنانکه اشخاص دیگری پیش از او دریافته بودند، هیچ یک از دو طرف خواهان یک راه حل حاصل از مذاکره نبود بلکه فقط می خواست منظور خود را از پیش ببرد. اسرائیل بیش از پیش از سازش منصرف می شد. در ۱۹۵۸ و بار دیگر در ۱۹۶۰، اسرائیل اصرار ورزید که راه حل صحیح عبارت است از اسکان آوارگان در خارج از اسرائیل. در نوامبر ۱۹۶۱ کنست قطعنامه ای را گذرانید مبنی بر اینکه بیش از ۱۰۰،۰۰۰ نفر از آوارگان عرب که در ۱۹۴۹ بازگشتشان پیشنهاد شده بود، نمی توانند به اسرائیل باز گردند. طرح جانسن با این تصور تنظیم شده بود که اسرائیلیها در برابر یک پیشنهاد عملی نرم خواهند شد؛ اما چنین نشد. اعراب نیز که به همان اندازه پافشار بودند، در بازگشت جمعی و کامل اصرار می ورزیدند. مسأله آوارگان همچنان تأثرانگیز، پرخرج و خطرناک باقی مانده است. برای بسیاری از آوارگان تنها امید بازگشت ظاهراً دست زدن به عملیات شدید بود.

در نوار غزه در سالهای ۱۹۵۶ - ۱۹۵۵ پناهندگان مشتاقانه در برنامه فدائیان مصری به منظور انتقامجویی فوری و به منزله نخستین گام برای بازگشت به فلسطین عربی، شرکت کردند. در ژانویه ۱۹۶۴ اتحادیه عرب از اقدام برای تشکیل سازمان آزادیبخش فلسطین پشتیبانی کرد. این سازمان، به رهبری احمد شوقیری، آموزش ارتش آزادیبخش فلسطین را در نوار غزه و در سوریه آغاز کرد. تا ۱۹۶۶ این واحدهای ارتش فلسطین یا در ارتشهای مصر، عراق و سوریه ادغام شده و یا منحل گشته و به صفوف پناهندگان پیوسته بودند. خطرناکتر از همه گروههای تروریست مخفی بودند. سازمان الفتح که

در سوریه پایگاه داشت و به حملات خرابکارانه دست می‌زد، به موجب شواهد بسیار ثابت کرد که بسیاری از اعراب فلسطین تاب تحمل دیپلوماسی عرب را ندارند. در اردن تأثیر این بیتیابی چنان خطرناک بوده است که حتی پشتیبانان سازمان آزادیبخش فلسطین که نسبتاً میانه‌رو بودند دستگیر شده‌اند، زیرا ملک حسین مجبور است برای تحکیم اتحاد تمام اردنیها وجود فلسطینیها را انکار کند.

از تمام مناقشات میان اسرائیل و اعراب پس از مشکل آوارگان، مسأله تغییر مسیر آب رود اردن شدیدتر بوده است. اعراب مخصوصاً در مورد پروژه‌های اسرائیل برآشفته بوده‌اند زیرا که این پروژه‌ها نه تنها حوضه رود اردن را به خشکیدن تهدید می‌کنند بلکه نیز هدفشان ازدیاد جمعیت اسرائیل و بهبود اقتصاد آن کشور است. تا ۱۹۷۰ اسرائیل سالیانه ۳۲۰ میلیون متر مکعب آب را به سوی نگو منحرف خواهد کرد تا ناحیه‌ای را با ۳۷۵۰۰۰ نفر جمعیت سیراب کند. اردنیها چندان علاقه‌ای به اقدامات تحریک‌آمیز برای جلوگیری از اجرای برنامه‌های آبیاری اسرائیل نداشته و در عوض مساعی خود را روی تغییر مسیر آبهای رود یارموک که شعبه‌ای از رود اردن است، معطوف داشته‌اند. حتی این اقدام نیز بهانه‌ای به دست اسرائیل داده است تا ادعا کند که پروژه یارموک بر شوری آب رود اردن افزوده است. گرچه پروژه‌های اردن و شاید طرحهای پیشنهادی لبنان احتمالاً باعث بروز کشمکش شدید خواهند شد، شك نیست که طرحهایی که سوریه اجرای آنها را در نظر دارد، خطرناکترند. سوریه به خصوص ادعا می‌کند که چون اعراب ۷۷ درصد سرچشمه‌های آب رود اردن را در دست دارند، اسرائیل باید فقط ۲۳ درصد از آن استفاده کند. سوریه نظراً قدرت پیشبرد منظور خود را دارند.

به محض اینکه سوریه کار روی طرحهای خود را آغاز کردند اسرائیل به صراحت اعلام کرد که اگر سوریه آب رود اردن را بیش از آنچه که در طرح جانسن منظور شده منحرف سازد، حالت جنگ به وجود خواهد آمد. در ژانویه ۱۹۶۵ لوی اشکول *Levi Eshkol* نخست‌وزیر اسرائیل ادعا کرد که چنین انحرافی «تجاوز به خاک ما خواهد بود و برخورد نظامی را اجتناب‌ناپذیر خواهد کرد.» ۱۲ معیندا سوریه توانستند تا مدتی پیش از آنکه احتمال برخورد نظامی پیش آید، به اجرای پروژه‌های خود مبادرت جویند. اسرائیلیها برای تأیید اظهارات خود رویه سختی در مرز پیش گرفتند. در ۱۷ مارس ۱۹۶۵ عده‌های پیاده و زرهی اسرائیل به یک واحد ساختمانی در نزدیکی دوکا *Doka* حمله کردند. در ۱۲ اوت ۱۹۶۵ در ناحیه غیرنظامی نزدیک محلی از سوریه که در آن پروژه تغییر مسیر آبهای اردن در جریان بود، تصادم دیگری رخ داد. ضربت هوایی اسرائیل بر عملیات کانالسازی سوریه در ژوئیه ۱۹۶۶، امری تصادفی نبود. ژنرال اسحق رابین رئیس ستاد ارتش اسرائیل مخصوصاً به نمایندگان مطبوعات گفت که انتخاب هدف مناسب بوده است، زیرا که انحراف رود اردن نشانه خرابکاری اعراب علیه اسرائیل است.

تا تابستان ۱۹۶۶ سوریه فقط در حدود یک درصد شالوده لازم برای مقابله با اسرائیل را ریخته بودند، و حتی آن یک درصد نیز خاطر اسرائیلیها را سخت مشوش کرده بود.

گرچه در عرض ده سال هیچ‌یک از این غوغاها و تحریکات به جنگ علنی نینجامیده بود، هم اسرائیلیها و هم اعراب معتقد شده بودند که باید برای روز مبادا آماده شوند. نتیجه عبارت بود از یک مسابقه تسلیحاتی که وجوه عمرانی

را می‌بلعید، ثبات متزلزل منطقه را متزلزلتر می‌کرد و به‌جای امنیت برای هردو طرف اضطراب به‌وجود می‌آورد. خشم حاصل از بحران سوئز موقتاً توجه را از معاملهٔ اسلحه با چکوسلواکی سلب کرد. آن معامله در حقیقت يك مسابقهٔ تسلیحاتی را پایه‌گذاری کرده بود که اسرائیلیها را به فکر جنگ پیشگیر انداخت. پس از ۱۹۵۷ اسرائیلیها، هرچند که در نتیجهٔ پیروزی خود، اتحادشان با فرانسه، و اسلحه و تجهیزات که به‌غنیمت گرفته بودند خود را موقتاً مصون می‌دانستند، به این حد اکتفا نمی‌کردند و تصمیم گرفته بودند که هرگز مهلت عرض‌اندام به‌حریف ندهند.

مهمترین مانع در راه موازنهٔ تسلیحاتی رضایتبخش، اتحاد جماهیر شوروی بود که اعراب را به‌جدیدترین سلاحها مجهز می‌کرد. حتی کم استطاعتی اعراب در پرداخت قیمت اسلحه، از کمک تسلیحاتی شوروی چیزی نمی‌کاست. تنها چیزی که تا اندازه‌ای مانع جذب سیل اسلحهٔ نوین شوروی به کشورهای عربی می‌شد، ضعف فنی ارتشهای عرب در استعمال آنها بود. به‌محض فروکش کردن بحران سال ۱۹۵۶، اسلحهٔ شوروی دوباره وارد سوریه و مصر شد. پس از ۱۹۵۸ همین کمک دربارهٔ حکومت انقلابی عراق نیز اجرا شد. انگلیسها نیز به‌دوستان عرب خود کمک می‌کردند، هرچند که پس از ۱۹۵۸ حمل اسلحه از انگلستان، متوقف شد. امریکا نیز به‌نحوی روزافزون پادشاهان عرب را از لحاظ تسلیحاتی کمک می‌کرد. اسرائیلیها گمان نمی‌کردند که تساوی کامل با اعراب از حیث اسلحه لازم باشد ولی می‌خواستند که اسلحهٔ عملیاتشان، هرچند که برای ارتش کوچک اسرائیل از حیث تعداد خیلی کمتر از آن اعراب بود، لااقل از جهت خواص با اسلحه اعراب قابل مقایسه باشد.

برای مقابله با تجهیزات اعراب، اسرائیلیها به فرانسه امید بسته بودند. حتی پس از انقراض جمهوری چهارم در گرماگرم جنگ الجزیره و تأسیس جمهوری پنجم به ریاست دوگل، روابط اسرائیل و فرانسه به‌حال صمیمیت باقی ماند. علاقه فرانسه به دوستی با آفریقای اسلامی پس از رفع استعمار از الجزایر نیز به مناسبات فیما بین لطمه‌ای وارد نداشت. وقتی که فرانسه سرانجام در سال ۱۹۶۳ روابط دیپلماتیک با مصر برقرار کرد، ناصر اطلاع یافت که مناسبات دوستانهٔ فرانسه و اسرائیل ادامه خواهد یافت. بادر نظر گرفتن وضع جدید فرانسه به‌عنوان يك قدرت انزوایشده، دسترسی اسرائیل به منابع محض آن کشور، همچنان جلب توجه می‌کرد. فقط اسرائیل دارای يك میسیون ارتشی مخصوص در وزارت دفاع فرانسه و يك میسیون دایمی در سری‌ترین دستگاه فرانسه یعنی کمیسیون انرژی اتمی بود. قسمت عمدهٔ هواپیماهای اسرائیل و برخی از انواع جدید پرتابه‌های تاکتیکی مورد استعمال اسرائیل، فرانسوی بودند.

گذشته از پاریس، اسرائیلیها تقاضای خود را برای تساوی تسلیحاتی با اعراب در واشینگتن مطرح ساختند. به‌طور کلی ایالات متحده امریکا با فروش اسلحه به هیچ‌یک از کشورهای خاورمیانه موافق نبود، اما احتیاج به کمک تسلیحاتی به کشورهای با ثبات‌تر ضد کمونیست و برابر ساختن آنها از حیث قدرت نظامی با رژیمهای جمهوری مختلف که مورد پشتیبانی روسیه بودند، در واشینگتن پذیرفته شده بود. اسرائیل این رویه را نامنصفانه و خطرناک می‌دانست. واشینگتن پس از بررسی وضع آسیب‌پذیر اسرائیل، با اکراه و برحسب مورد حاضر به فروش اسلحهٔ مخصوص به اسرائیلیها شد تا موازنهٔ تسلیحاتی در خاورمیانه فقط منحصر به کشورهای عربی باد و رژیم مختلف نباشد. وقتی که نیروی هوایی مصر در کار

تحصیل بمبافکنهای جدید روسی TU-16 بود تا آنها را جانشین هواپیماهای کهنه IL-28 سازد، واشینگتن تقریباً معادل ۲۵ میلیون دلار موشک ضد هوایی هاوک به اسرائیل فروخت. در ۱۹۶۶ بیسر و صدا هم به اسرائیل و هم به اردن امکان داده شد که تانکهای متوسط پاتن Patton مجهز به توپ ۹۰ میلیمتری بخرند. اسرائیلیها علاوه بر آن تعداد نامعلومی بمبافکن اسکای هاوک A-4 خریدند. بدین ترتیب به آنها اطمینان داده شد که فقط یکی دو قدم از اعراب عقبترند.

يك راه دیگر كمك نظامی و فنی به اسرائیل که بسیار نامحتمل می نمود، تدریجاً پس از امضای قرارداد كمك ترمیمی آلمان غربی عملی شد. گرچه مناسبات اسرائیل و آلمان با آزار یهودیان در دوران جنگ، تیره بود، اسرائیل می توانست از منابع فنی و مهارتهای نظامی آلمان بهره مند شود. تماسهای میان اسرائیل و آلمان شاید در سال ۱۹۶۳ آغاز شد. میزان همکاری نظامی آلمان و اسرائیل هنوز معلوم نیست، گرچه برخی از اسرائیلیها قبل از آن تاریخ در آلمان تعلیم یافته بودند. آلمانها در محیطی از بیمیلی داخلی و سوءظن بین المللی خود دارای مشکلاتی بودند؛ ولی اسرائیلیها روابطی با بن برقرار کردند که می توانست در آینده سودمند باشد.

نتیجه برای اسرائیل عبارت بود از برابری نظامی رضایتبخش با اعراب. اسرائیل می توانست ظرف چندروز با بسیج فوری بیش از ۲۰۰،۰۰۰ سرباز خوش اسلحه، خوب تعلیم یافته و فداکار آماده کند. هیچ ارتش نیمه رسمی (militia-army) به قدر يك نیروی رسمی و دائمی مؤثر نیست. اما اسرائیلیها يك سازمان ارتشی منحصر به فرد به وجود آورده بودند که اساس آن را قابلیت سربازی غیر نظامیان تشکیل می داد. این روش به رفع خطرهای متصور برای يك کشور پادگانی متکی به ارتش حرفه ای که به تدریج دارای قدرت و نفوذ می شود، بسیار كمك کرد. برعکس، اسرائیل به نحوی روزافزون جامعه ای مبارز به وجود می آورد که در آن پیر و جوان و زن و مرد سربازانی بودند که به کارهای غیر نظامی اشتغال داشتند. برخلاف تصور بدبینان، اسرائیل مانند اسپارت خود را وقف جنگ نکرده بود بلکه مانند جمهوری رم باستان وضعی به وجود آورده بود که در آن گاوآهن و شمشیر باهم قابل تعویض بودند.

معهد اسرائیل به طور کامل هم متکی به شمشیر نبود زیرا عده زیادی از افراد پیاده نظام که غالباً دارای وسایط نقلیه غیر نظامی بودند، سلاحهای خوبی داشتند که بین آنها نوعی مسلسل دستی موسوم به اوزی Uzzi فراوان بود و سلاح ذیقیمتی به شمار می رفت. تقریباً ۶۰۰ تانک وجود داشت که شامل تانکهای جدید پاتن امریکایی، سنتوریون انگلیسی، AMX فرانسوی، و سوپر شرمز امریکایی می شد. چهارصد و پنجاه هواپیمای نیروی هوایی شامل میسترها سوپر میسترها، میراژها و وتورهای فرانسوی، هلیکوپترهای سی نفری جدید، اسکای هاوکهای امریکایی وعده ای هواپیمای کهنه پروانه دار بود. اسرائیلیها تولید هواپیماهای آموزشی جت فوگاس ماگیسترا که باموارد استعمال دیگری نیز قابل تطبیق بودند، آغاز کرده بودند. نیروی دریایی اسرائیل مرکب بود از دوناوشکن و دو زیردریایی کهنه که مجموعه ای از قایقهای گشتی از آنها محافظت می کردند. اسرائیل دارای پرتابه های ضد هوایی هاوک امریکایی و پرتابه های هوا به هوا و ضد تانک فرانسوی بودند اما پرتابه های استراتژیکی زمین به زمین که بسیار مهم بود، نداشتند. از طرف دیگر جاسوسی نظامی اسرائیل، که تقریباً تمام فعالیتهای محرمانه کسب اطلاعات را رهبری می کند، از تمام سازمانهای نظیر خود بجز سرویسهای جاسوسی

دولت‌های بزرگ برتر بود و در برخی موارد با آن دولت‌ها سربرابری داشت. به‌طور کلی تشکیلات نظامی اسرائیل آن‌قدر مجهز بود که می‌توانست هرگونه اطلاعات مربوط به اعراب را در جبهه جنگ کسب کند؛ اما عملاً مهارت و چابکی سپاهیان بود که تفوق را کسب می‌کرد نه پرتابه‌ها یا هواپیماها.

حریفان کوچک اسرائیل - سوریه، عراق و اردن - بیش از حد کفایت ولی به‌درجات مختلف، مسلح بودند. عده کمی از سربازان آنها قابلیت یاروحیه مقابله با اسرائیل را داشتند. سوریها ۵۰,۰۰۰ سرباز داشتند که تقریباً همه آنان با اسلحه روسی مسلح بودند، ولی عده بسیار کمی از آنان آموزش لازم برای جنگ جدید را داشتند. افسران سوری که غالباً غرق دریای سیاست بودند، کفایت نظامی نداشتند. در جنگ فلسطین در ۱۹۴۸-۱۹۴۹، سوریها خیلی بیش از آنچه که انتظار می‌رفت از عهده نبرد برآمدند؛ از این‌رو تصور این امر ممکن بود که لااقل در عملیات دفاعی ارتش سوریه کارآمدتر از آن درآید که صاحب‌نظران می‌پنداشتند.

در حالی که ارتش سوریه آخرین ده سال [پیش از جنگ اخیر] را با دخالت در سیاست و برانگیختن حوادث مرزی گذرانده بود، ارتش ۷۰,۰۰۰ نفری عراق تجربه‌ای ممتد نیازمند بود. نیروی هوایی عراق که به‌میگهای ۲۱ MIG-21D گرفتار يك نبرد طولانی و بی‌نتیجه باکردها بود. چنین جنگی مشکل بود و به و حتی بهتر از آنها مجهز بود، چندین سال تمرین نبرد ضد زمینی داشت بی‌آنکه از انتقام هوایی بیمناک باشد.

در اردن روزهای لژیون ممتاز عرب بر اثر ورود سربازان جدید به ارتش، و فساد روحیه بدوی، گذشته بود. عقب‌نشینی افسران انگلیسی در سال ۱۹۵۶ و فساد موروثی در سیستمی از ترفیعات سیاسی، مسلماً در خراب کردن برخی از شالوده‌های زمان گلوب‌پاشا مؤثر بود، اما ارتش ملک‌حسین هنوز با هر ارتش دیگر عرب برابر بود، و بنابراین چندان اهمیتی نداشت. ارتش سی‌هزار نفری اردن به نه تیپ تقسیم شده بود که سه‌تا از آنها زرهی بودند، و مورد حمایت تانک‌ها و يك نیروی هوایی کوچک قرار داشت.

این سه کشور عرب با داشتن ۲۵۰,۰۰۰ سرباز، نیروی زرهی سنگین و هواپیماهای مدرن، ضعف‌های نظامی مزمن خود را رفع نکرده و نسل جدیدی از افسران حرفه‌ای تربیت ننمودند. قدرت دفاعی آنها حتی با آگاهی کافی از خطر، در برابر تعرض اسرائیل بسیار کم بود. در ظرف هجده سال وضع آنها نسبت به اسرائیل عوض نشده بود.

باتمام این احوال مصر از کودتاهای مکرری که سوریه و عراق را آشوبناک ساخته بود، یا از آشفتگی شدید اتباع فلسطینی سابق ملک‌حسین، ناراحت نمی‌شد. مصر بیش از هر کشور دیگر عرب قدرت، میل و فرصت ایجاد يك ارتش درجه اول را داشت. در ۱۹۵۷ رژیم جدید مصر مجبور شد که از نخستین امیدهای خود برای احیای ارتش خویش در مدتی کوتاه و حتی در عرض چهار سال، دست شوید. در ده سال بعد مصریها هنوز دارای ارتشی بودند که به‌ارتشی که در سینا شکست خورده بود بی‌شباهت نبود. این ارتش بیش از ۱۶۰/۰۰۰ سرباز داشت. ناصر در تهیه افسر و سرباز به‌مشکل دچار شده بود. علی‌رغم شأن و حیثیت افسری، ارتش حرفه جالبی نبود، مخصوصاً از آغاز نبرد یمن. جدایی اجتماعی میان افسران و درجه داران، همچنان برقرار بود.

معهدنا تجهیزات ارتش مصر، کامل بود. نیروی هوایی از بیست اسکادران،

تقریباً ۵۰۰ هواپیمای میگ ۱۵، میگ ۱۹ و میگ ۲۱ د - مجهز به پرتابه‌های هوا به هوا، بمب افکنهای TU-16 - مجهز به پرتابه‌های هوا به زمین - و تعدادی هواپیمای نسبتاً کهنه IL-28 تشکیل شده بود. یک نوع هواپیمای جنگنده به نام المکیره ۳۰۰ نیز وجود داشت که خاصیت عملیاتی واقعی نداشت. علاوه بر آن ارتش مصر دارای پرتابه‌های زمین به هوای SAM-II نیز بود. هزار و دویست تانک روسی نیز در آن ارتش بود که برخی از آنها برای نبرد شبانه دارای رادار بودند و بهترین اسلحه سبک و توپخانه ساخت بلوک شرق را در اختیار داشتند. نیروی دریایی هفت ناوشکن و ده زیردریایی ساخت شوروی از طبقه W داشت با کمک ۲۰۰ دانشمند از آلمان غربی و اتریش، مصریها دو پرتابه زمین به زمین ساخته بودند - یکی کانکرر Conqueror با برد ۴۰۰ میل و دیگری ویکتوریس با برد ۲۰۰ میل این دو نوع موشک از حیث دستگاه هدایت دچار مشکل بودند و کلاهکشان محتوی مواد محترقه معمولی بود. معهدا تجهیزات ارتش مصر ظاهراً به ارتش مصر مزیت آشکاری نسبت به اسرائیلیها می‌داد، و این امر توجه مقامات اسرائیلی را در اورشلیم جلب کرده بود.

تمام میگها و پرتابه‌ها جبران نقص سربازان و افسران مصری را نمی‌کرد. شکست فاحش مصر در شبه جزیره سینا، که حتی از طرف کسانی که خود بیشتر درباره آن اطلاع داشتند روپوشی می‌شد، در یمن به نحو ملایمتر و بیسر و صداتری تکرار گشت. پس از چهار سال درگیری بایک ارتش ۷۰،۰۰۰ نفری، مصریها نتوانسته بودند شورشی را که اساساً قبیله‌ای بود، سرکوب کنند. مانند نبرد با کردها، پیروزی در این جنگ نیز کار آسانی نبود؛ اما به هر حال آسانتر از مقابله با اسرائیل بود. نبرد یمن می‌بایست تاحدی به ادعاهای مصر، اگر زمینه‌ای محکم می‌داشت و فقط حرف نبود، حقیقت بخشد. اما در گذشته حقیقت غالباً بارویاهای سابق درمی‌آمیخت، و نیز با برنامه‌ای برای آینده که فقط برای کسانی که تنها به عظمت عرب می‌اندیشیدند قابل تشخیص بود. در ژوئیه ۱۹۶۶ فیلد مارشال عامر موکدا می‌گفت: «مصر همواره برتری قطعی خود را از حیث کیفیت و کمیت بر اسلحه و کارایی رزمی اسرائیل حفظ خواهد کرد.» ۱۳

قابلیت اعراب در گول زدن خود، موجبات رکود مسابقه تسلیحاتی را در خاورمیانه فراهم ساخت. تا موقعی که اعراب به داشتن تشکیلات نظامی دلخوش بودند و ارتشمایشان در سان و رژه خوب به نظر می‌آمد، و به اندازه کافی احتیاط می‌کردند که اسلحه خود را از درگیری با اسرائیل حفظ کنند، اسرائیلیها نیز به حد کمتری از آنچه که برای برابری کامل با اعراب لازم بود راضی بودند. در ۱۹۶۶ نسبت نظامی در میان طرفین دو بریک به نفع اعراب بود؛ اما در حقیقت اگر این نسبت معکوس هم می‌بود باز نمی‌شد اسرائیل را به یقین دارای تفوق دانست. شاید بزرگترین فشار بر بودجه اسرائیل، مخارج گزاف دفاعی بود؛ زیرا درگیر و دار تدارک اسلحه، اسرائیل نمی‌توانست زیاد عقب بماند. حتی یک خلبان ناشی در یک میگ - ۲۱ با پرتابه‌های هوا به هوا بریک خلبان اسرائیلی فداکار و مصمم در یک هواپیمای کهنه، تفوق داشت. از این رو تاهنگامی که تحصیل اسلحه توسط اعراب، آنها را به استعمال تجهیزات جدیدشان بر نمی‌انگیخت و به تشکیل ارتشمهای واقعاً مدرن تشویقشان نمی‌کرد، مسابقه تسلیحاتی صرف برخلاف سال ۱۹۵۶ به جنگ نمی‌انجامید.

معهدا یک جنبه مسابقه تسلیحاتی به طور یقین وضع برخورد طرفین را تغییر می‌دهد. اگر آنچنانکه ممکن و حتی محتمل است اسلحه اتمی وارد منطقه

شود، اجبار به شدت عمل ممکن است بر احتیاط و مصلحت شخصی چیره شود. احتمال ظهور يك قدرت هسته‌ای مستقل در خاورمیانه نتیجه استعدادهای اسرائیل و همدلی فرانسه با آن کشور است. علایق فرانسه، که از سال ۱۹۴۹ آغاز شده بود، شیمون پهرس را در ۱۹۵۵ ترغیب کرد که در تنظیم يك برنامه هسته‌ای با پشتیبانی فرانسه جداً اقدام کند. کار بزودی و به‌طور مخفیانه روی يك رآکتور ۲۴،۰۰۰ کیلوواتی دیمونا *Dimona* در نگو آغاز شد و محرمانه در آزمایشگاه‌های فرانسه و اسرائیل تعقیب گشت. ایالات متحده آمریکا که از این پروژه‌های سری آگاه نبود، در ساختمان يك رآکتور ۱۰۰۰ کیلوواتی در نزدیکی تل‌اوئو علناً با اسرائیل همکاری کرد. در ۱۹۶۰ منابع اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا به‌وجود و وسعت رآکتور دیمونا پی بردند. اسرائیلی‌ها و فرانسوی‌ها هیچ‌يك اطلاعات مخصوصی درباره پروژه مشترك خود به‌دست نمی‌دادند. رآکتور بیست و چهار مگاواتی دیمونا ظرفیت تولید مقدار کافی پلوتونیوم را برای ساختن دو بمب اتمی در سال، دارد. اسرائیلی‌ها گفته‌اند که این رآکتور فقط برای مقاصد صلح‌آمیز به‌کار می‌رود، و این ادعا مورد تأیید دانشمندان غربی است که از اسرائیل بازدید کرده‌اند.

افشای تدریجی قدرت اتمی اسرائیل تأثیر نیرومندی در قاهره داشت که ناصر در آنجا به يك رآکتور كوچك ساخت روسیه متکی بود. دانشمندان آلمانی مقیم مصر، که از قرار اطلاع مشغول مجرز کردن راکت‌های مصر با اسلحه رادیواکتیو بودند، نمی‌توانستند با اسرائیل برابری کنند تا چه رسد به فرانسه. هیولای ناتوانی دایمی در برابر اسلحه اتمی اسرائیل، وحشتناك بود. در پاییز ۱۹۶۵ ناصر در صدد عقد قراردادی با روسیه برآمد که در صورت تولید اسلحه اتمی توسط اسرائیل، بتواند نظایر آن را از روسیه خریداری کند. روس‌ها، که مانند امریکایی‌ها مایل به اشاعه اسلحه اتمی نبودند، تقاضای او را نپذیرفتند، امامسکو پیشنهاد کرد که در صورت استعمال اسلحه اتمی از طرف اسرائیل، دفاع اتمی از مصر را تأمین کند. این پیشنهاد که مربوط بود به اقدام پسر از وقوع تهاجم، برای ناصر کافی نبود. در ۱۹۶۶ او اخطار کرد: «اگر اسرائیل تولید اسلحه اتمی را ادامه دهد، در آن صورت به عقیده من تنها پاسخ به آن عبارت خواهد بود از يك جنگ پیشگیر.»^{۱۴}

اینکه ناصر یا هرکس دیگر چگونه ممکن بود وجود اسلحه اتمی اسرائیل را کشف کند، معلوم نشد. اگر اعراب بیمناك قرار باشد با ضربت وارد آوردن بر رآکتورهای اتمی اسرائیل که فعلاً تنها هدف اتمی مرئی است به‌چنین جنگ پیشگیری دست بزنند، پاسخ اسرائیل، مخصوصاً اگر دارای اسلحه اتمی باشد، ویران‌کننده خواهد بود. تا ایام اخیر اسرائیل فقط امنیت روزمره خود را در خطر دیده است، اما اگر يك نیروی ضربتی هسته‌ای در اسرائیل وجود داشته باشد، اعراب نیز به نوبه خود از بابت موجودیت خویش نگران خواهند شد. خطر يك جنگ پیشگیر در برابر يك واکنش اتمی احتمالی ممکن است دیوانگی باشد، [امادست روی دست گذاشتن نیز ممکن است اعراب را به فنای کندتر ولی به همان اندازه قطعی، محکوم سازد.] برای مردم سایر نقاط، که پیوسته از خطر گسترش اسلحه اتمی ناراحت بودند، دورنمای يك بازی جنگ اتمی، که توسط مردان شدیدالعمل و غیر مسئولی که خود را وقف هدف‌های خصوصی کرده‌اند اجرا شود، وحشتناك بود. اسرائیل و اعراب، که قبلاً از تروریسم گرفته تا تانك، و از ایجاد مضایق اقتصادی گرفته تا قرنطینه سیاسی، هر وسیله اصلی و فرعی جنگ را آزموده و به کمک‌های رقابت‌آمیز به کشورهای افریقایی دست زده و به‌طور خلاصه

در هريك از راههای معمول و متصور كشمكش گام نهاده بودند، حال ظاهراً جنگ طولانی خود را به لب پرتگاه نبرد اتمی كشانده بودند.

در ۱۹۶۶، حتی پس از بیست سال ناکامی، کسانی بودند که می گفتند يك راه حل دایمی برای كشمكش اعراب و اسرائیل ممكن است پیدا شود و اگر بناست که خاورمیانه تا ابد در کنار پرتگاه نباشد، باید پیدا شود. سالها چنین احساس شده است که در يك لحظه تلایی در گذشته، قدری خردمندی ممكن بود به حصول صلح انجامد.

آنچه که دربارهٔ برخورد سازش ناپذیر آرزوها که از خود زندگی عزیزترند بسیار شایان توجه است، این نیست که كوششهای مربوط به آشتی به نتیجه نرسیده بلکه این است که خیلی به مرحلهٔ ثمربخش نزدیک شده است. عدهٔ کمی از کسان می توانستند تصور کنند که امیر عبدالله، يك عرب بدوی مغرور که از میان جنگهای بیابانی برخاسته و در مکتب سیاستهای برادرکشی تربیت یافته بود آن قدر به مرحلهٔ تنظیم يك قرارداد با همزادان سامی خود، یعنی صهیونیستها، نزدیک شده باشد. حتی، اگر اکنون به عقب برگردیم، ابراز تمایل افسران آزادیخواه مصر در فاصلهٔ میان سالهای ۱۹۵۲ و ۱۹۵۴ به دوستی با صهیونیستها که باخودشان در نفرت از انگلیسها هم عقیده بودند، غیر ممكن و حتی برخلاف مصالح خود آن افسران به نظر می رسید. حبیب بورقبیه رئیس جمهور تونس با هموار کردن تکفیر دنیای عرب بر خود، پیشنهاد کرد که مذاکرات علنی میان طرفین صورت گیرد، هر چند به این شرط که ۲۵ درصد از خاک اسرائیل از آن کشور منتزع شود. در جانب اسرائیل دکتر جودامانجس ایهود *Judah Manges' Ihud* در دوران كوششهای شدید برای ایجاد يك کشور صهیونیستی اصرار ورزید که یهودیان امیال خود را با آرزوهای اعراب سازش دهند. این اصرار همان قدر عجیب می نمود که «اقدام حقوقی سامی» (*Semetic Action*) در ۱۹۵۸ برای جست و جوی امکانات آشتی. تمام این مانورها از هر دو طرف، چه از مصلحت شخصی مایه می گرفت یا از آرمانپرستی، و چه نمایندهٔ تمایل اقلیتهای کوچک بود یا خواست دولتهایی که احساس امنیت نمی کردند، بعید به نظر می رسید.

كوششهای بین المللی پس از موفقیت موقت رالف بانچ، از این حیث که غالباً به مرحلهٔ توافق نزدیک شد، جالب است. داگ همرشولد عملاً کانال سوئز را به مدت دو ماه باز کرد. کمیسیون آشتی فلسطین ترتیبی داد تا حسابهای اعراب در بانکهای اسرائیل به تدریج آزاد شود. ناظران مرزی مختلف در گرماگرم نبرد توافقهایی را به هر دو طرف تحمیل کردند.

مقدار باور نکردنی وقت، انرژی و پولی که توسط تمام دستگاههای سازمان ملل صرف می شد از میزان شدت عمل می کاست، از آسیب دیدگان دستگیری می کرد و نفرت را تخفیف می داد، ولی به يك راه حل دایمی نمی انجامید. بدون تحمیل نظرات سازمان ملل متحد، بدون حضور مردانی مانند رالف بانچ، داگ همرشولد، ئی. ال. ام. برنز، و اودبول، حفظ متارکهٔ متزلزل در خاورمیانه، تغذیهٔ آوارگان، و تحدید جنگها مرزی، غیر ممکن بود. توفیق سازمان ملل متحد در نگهداری متارکه به میزانی قابل ملاحظه، فی نفسه کامیابی بزرگی بود و هر چند تا حد کمال بسیار فاصله داشت، ولی از حد انتظار فراتر می رفت.

تمام کسانی که در جست و جوی راه حلی در خارج کریدورهای سازمان ملل متحد بودند، مأیوس شدند. تا سال ۱۹۶۶ هرگونه راه حلی را آزمودند: تشکیل فدراسیونی از خاورمیانه، تغییرات مرزی، اسکان آوارگان به موجب يك طرح

عمرانی، يك انقلاب سوسیالیستی، ارجاع مناقشات به يك دادگاه بین‌المللی، تحمیل يك برنامه متضمن اقدامات تدریجی برای حصول نتیجه واحد، جامع و شامل. هیچ راه حلی، هرچند هم که از همان ابتدای امر بدیع و نویدبخش می‌نمود، به‌کار نمی‌آمد و حتی آغاز هم نمی‌شد. آخرین و بهترین امید این بود که زمان خصومت اعراب را زایل سازد یا يك تغییرات انقلابی در زیر بنای جهان اعراب به‌وجود آورد، یا به شرقی کردن اسرائیلیها از دایره صهیونیسم، منتهی شود. معهدا تنها مرور زمان به‌خودی خود، تأثیری نداشت. مبارزترین طرفداران يك جهاد جدید برای نجات سرزمین مقدس از قید صهیونیستها، در میان جوانان پیدا شده‌اند. مهاجرت‌ترین اعراب انقلابی‌ترین و سوسیالیست‌ترین آنها نیز هستند. هرچه اسرائیل از بقیه جهان سامی جداتر بماند، اسرائیلیها متفاوت‌تر، صهیونیست‌تر و غربی‌تر خواهند شد. در عرض بیست سال نه‌طرحهای هوشمندانه آرمانپرستها و نه‌گذشت زمان، هیچ‌گونه اثر محسوسی نداشته است.

احتمال راه‌حلهای مختلف، راه‌حلهایی که فعلاً ممکن نیستند، نیز آشکار است. اگر اعراب تفوق نظامی اسرائیل را داشتند، مسأله صهیونیسم بزودی از میان می‌رفت و تنها مشکلی که باقی می‌ماند جذب یهودیان طرد نشده، در داخل فلسطین بود. اگر به اسرائیلیها امکان داده می‌شد که قدرت خود را آزادانه به‌کار برند، مسأله امنیت فلسطین دیگر وجود نمی‌داشت بلکه يك کشور عظیم صهیونیستی به‌وجود می‌آمد که از شرم‌الشیخ در جنوب تا بیروت در شمال و در درونوم تا صحرای سوریه، گسترده می‌شد. اگر اینها فقط رؤیایی بیش نیست، چه رؤیای خوب و چه بد، نباید دست کم گرفته شود زیرا که رؤیا همان چیزی است که بارها به‌جنگ انجامیده است. صهیونیسم رؤیابود. فلسطین عربی هم‌ممکن است رؤیایی سرکوفته باشد، ولی رؤیایی مرده نیست. ۱۵ در ۱۹۶۶ برخورد آرزوها بیش از حد خطرناک می‌نمود.

در هیچ جا تجدید زد و خورد به‌قدر مرز سوریه، نزدیک نمی‌نمود. تشکیل سازمان الفتح در داخل سوریه حاوی بذر بدبختی بود نه‌امید نجات سریع. کارآیی فداییان در هجومهای تروریستی ۱۹۵۵ - ۱۹۵۶، انگیزه عملیات رزمی کادش را به‌وجود آورد. سوریها که خود را مسئول حوادث مرزی معرفی کردند، خویشتن را هدف انتقامجویی شدید قرار دادند. علاوه برآن، سوریه فرضاً هم که در آینده دور دست می‌توانست شاخه‌های رود اردن را قطع کند، می‌بایست از آغاز کار خود را برای زورآزمایی آماده سازد. انجام این کار و حتی دارا بودن قدرت احتمالی آن، مسلماً به‌جنگی پیشگیر خواهد انجامید که فقط باوضع فعلی اتحاد اعراب، محدود خواهد شد. بامیزان فعلی پیشرفت سوریه [در قطع شاخه‌های اردن]، اسرائیل ممکن است منابع دیگری برای آب پیدا کند، مخصوصاً از طریق شیرین کردن آب دریا بانیروی اتم؛ اما در ۱۹۶۶ عملیات ساختمانی سوریه مناقشات مداوم را موجب شد. عدم ثبات ذاتی سوریه ممکن است به‌يك سیاست تهاجمی انجامد که آشفتگی داخلی را باپرده‌ای از ماجراهای خارجی بپوشاند.

بادر نظر گرفتن تهدید مداوم اعراب، تصور این امر که اسرائیلیها استفاده از اسلحه اتمی را برخورد حرام کنند، مشکل است. داشتن یا نداشتن اسرائیل بمب اتمی را آن‌قدر مهم نیست که اعتقاد اعراب به‌اینکه اسرائیل دارای چنین بمبی است. اگر تصور کنیم که يك نوع پختگی سیاسی در اورشلیم وجود دارد، و حال آنکه برخی از کسان چنین تصویری نمی‌کنند، باز احتمال به‌کار بردن اسلحه

اتمی بعید نیست؛ منتها می‌توان گفت که این‌کار فقط برای حفظ ملت از انقراض، انجام خواهد گرفت. معینا اگر اعراب دارای بمب اتمی بودند، مشکل در يك لحظه جهنمی «حل» می‌شد. در آن صورت با پراکندگی نفوس عرب، وسوسه اتخاذ يك راه حل اتمی توسط يك دولت عربی که خود را در امان نمی‌دانست، ممکن بود بسیار قوی باشد. چاره منحصر به فرد عبارت خواهد بود از منع گسترش سلاحهای هسته‌ای توسط قدرتهای بزرگ اتمی.

این تهدیدهای فوری نسبت به ثبات خاورمیانه، آینده‌آوردن، گسترش سلاحهای اتمی، طرح تغییر مسیر رود اردن، و ایجاد سازمان الفتح، فقط برق نوك دهان اژدها بوده‌اند. خود اژدها عبارت بوده است از جنگی با واکنش زنجیری با شرکت قدرتهای بزرگ، جنگی که اگر اتفاق افتد به بن‌بست برخورد اتمی خواهد انجامید. در این بیست سال اژدهای جنگ در جنگلی از قطعنامه‌ها، دکترینها، تفاهمات و محدودیتهایی که در نیویورک، لندن، واشینگتن و حتی مسکو منشاء گرفته، زندانی گشته است. به همان تدریج که اعراب از قید کنترل خارجی آزادتر شدند و خرده خرده آزادی عمل خود را باز یافتند، بر قابلیت عملشان به‌طوری که خودشان صلاح می‌دانسته‌اند نیز افزوده شده است. در ۱۹۶۶ آرزوی علنی آنها این بوده است که صهیونیسم را از خاورمیانه ریشه‌کن کنند. در عرض ده سال ضعفهای خود آنها، قدرت اسرائیل و مراقبتهای خارجی، جنگ رهایی‌بخش فلسطین را به مبارزات سیاسی و اقتصادی، عملیات ایدایی کوتاه در طول مرز، و تحریک انتقامجویی مصیبت‌آور اسرائیل، محدود کرده است. قدرت اعراب برای انجام کار بیشتری در بیست سال بعد ضعیف بود، سست شدن ناگهانی مراقبتهای بین‌المللی نامحتمل و انحطاط قدرت حیاتی اسرائیل، مورد تردید بود.

اعراب خشمگین، تحقیر شده و ناتوان، منتظر گذشتن سالهای نامساعد جنگ طولانی شدند، با این اطمینان که نوبت خوشبختیشان خواهد رسید. اسرائیلیها، که توفانهای جنگ و سالهای پرمخاصمه را تحمل کرده بودند، عزم راسخ داشتند که در برابر نفرت نیرومندتر شوند، و به سرنوشت تاریخی خود اطمینان داشتند. در آینده نیز مانند گذشته، اسرائیل مصمم بود که دشمنان خویش را به حیرت‌اندازد، منتقدان خود را مفتضح کند و به عنوان نشانه زنده‌ای از رؤیای دوهزار ساله باقی بماند - و در برابر حریف به‌زانو در نیاید.

یاد داشت‌ها

۱. کار نوین‌سازی در شبه‌جزیره عربستان، مشکل است. در ژانویه ۱۹۶۶ معاون دانشگاه اسلامی مدینه مقاله‌ای در دو روزنامه وابسته به دولت، به این مضمون نوشت: «درباره این نظریه که زمین می‌چرخد و خورشید ثابت است، تبلیغات زیادی شده است من وظیفه خود دانستم که طی مقاله مختصری خوانندگان را در مورد کذب این نظریه و روشن‌ساختن حقیقت، راهنمایی کنم.» نقل از روزنامه نیویورک‌تایمز، اول ژوئن ۱۹۶۶.
۲. Saadat Hasan, *Introducing The Palestine Liberation Organization* (New York: n.d.), p. 14. این نشریه ماده ۱۹ میثاق فلسطین است.
۳. Malcolm Kerr, *The Arabe Cold War 1958-1964: A Study of Ideology in Politics* (London: 1965), p. 131.
۴. همان کتاب، صفحه‌های ۱۳۱-۱۳۲.
۵. *The New York Times*, June 16, 1966
۶. *Program of the March 8 the Revolution*
نشریه وزارت اطلاعات جمهوری سوریه (مصوب ژوئن ۱۹۶۵ در کنگره منطقه‌ای حزب سوسیالیست بعث عرب)، (دمشق؟: ۱۹۶۵)، صفحه ۲۱.
۷. *The New York Times*, July 17, 1966
۸. Fayez A. Sayegh, *Zionist Colonialism in Palestine* (Beirut: 1965), pp. 61-2

۹. این عبارت همان است که «رؤسای جمهور سیاهپوست درحقیقت به او گفتند،» معنی آن هرچه می‌خواهد باشد.

"The Arab . . . Israeli Conflict Today," in Georgiana G. Stevens, e.d., *The United States and the Middle East* Englewood Cliffs, N.J.: 1964), p. 113.

۱۰. *The New York Times*, June 5, 1966

۱۱. *The New York Times*, March 21, 1966

۱۲. *The New York Times*, July 15, 1966

۱۳. *The New York Times*, July 24, 1966

۱۴. همان نشریه.

۱۵. قسمتی از شعر «فلسطین عربیه» اثر اثل‌مینن *Ethel Mannin* که در شماره ۲ از دوره اول *Palestine Issue* (ژوئن / ژوئیه ۱۹۶۶، صفحه ۴) چاپ شده نشانی از شدت این رؤیا دارد:

ای غاصب خانه‌ها و زمینها و کشور ما،
ای دربه‌درکننده ما و غارتگر اموالمان،
بدان که چیزی به آخر کارت نمانده است!
آگاه باش که ما باز خواهیم گشت؛
مانند ارتشی نیرومند و پیروزگر،
برای بازستاندن آنچه که به ما تعلق داشت.
(فلسطین عربیه.

آیا بانگ ما را می‌شنوی؟

فریاد نبرد آزادی ما را،

ندای گوشت و خون و استخوان ما را!)

۱۶. باید به خاطر داشت که داوید بن-گوریون، قوی‌پنجه‌ترین «عقاب اسرائیل»، در ۱۹۴۹ تهاجم برضد مصر را دوبار و تعرض علیه لژیون عرب را یکبار، محدود کرد، و در ۱۹۵۷ چنان عمل کرد که گویی می‌خواهد سینا را فقط بیست و چهار ساعت نگه دارد، [اما بدبختانه برای نام نیک او به عنوان یک مرد میانه‌رو، بیست و چهار ساعت بیشتر طول کشید].

۱۹۷۷

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED] Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6		
733	6/2/64		
721			

من شخص به شخص

۷۲۵۱

در طول سالی که از ۱۹۶۶ آغاز شد و در ۱۹۶۷ به پایان رسید، موازنه خاورمیانه ظاهراً تغییر کرد. سیاست تهاجمی روزافزون سوریه در مرزهایش، اسرائیل را به مبارزه جویی شدید واداشت و مصر را به تهاجمی برانگیخت که از آن نفرت داشت. جمال عبدالناصر خود را مجبور یافت که ماجرایی درگیری با اسرائیل را به عهده بگیرد تا حیثیت از دست رفته خود را بازیابد، منتقدان داخلی خود را خاموش سازد، و سروری مصر را تقویت کند. به محض اینکه نخستین گام برداشته شد، عواملی که ناصر را به برخورد با اسرائیل وامی داشت، نضج گرفت. تنها امید حقیقی به اجتناب از کشمکش آشکار در جریان بحران رو به شدت، عبارت بود از دخالت قدرتهای بزرگ. چنین دخالتی روی نداد. بدون يك سازش تحمیلی اسرائیلیها با عمل انجام شده ای از جانب مصر که همانا بستن تنگه تیران بود رو به رو می شدند، و این ضربتی بود گیج کننده که برای اعراب رنجی نداشت اما آینده تیره ای را برای امنیت اسرائیل به بار می آورد. ناصر قادر به عقب نشینی نبود، سازمان ملل متحد نمی توانست به طور مؤثر مداخله کند، و قدرتهای بزرگ از تحمیل اراده خود بر طرفین، قاصر ماندند. ضمن گفت و گوهای بی نتیجه درباره بحران در محافل سیاسی، معلوم بود که یا ناصر باید فرادستی خود را حفظ کند و یا اسرائیلیها باید مانند گذشته در برابر عملیات تحریک آمیز حریف به عکس العمل پردازند.

ناصر شاید فکر می کرد که اسرائیلیها ناچار خواهند بود موفقیت او را، که بدون تهاجم علنی به دست آمده بود، تحمل کنند. او شاید تصور کرده بود که ارتش جدید درخشان او خواهد توانست ضربت اسرائیل را خیلی پیش از آنکه خدایان دیپلوماسی خشمناک مداخله کنند، دفع نماید. در قاهره نیز مانند جاهای دیگر وقایع چنان به سرعت روی داد که هیچ کس نتوانست به طور معقول حتی آینده نزدیک را پیشبینی کند بلکه همه امیدوار بودند قضایا به خیر بگذرد. ده سال صلح و قدری رضایت از خود، شم تند ناصر را کند کرده بود. برای رهبری ارکستر بیقاعده خاورمیانه، شخص به گوشی تیز و بختی نیک محتاج است. ناصر همواره از این هردو برخوردار بود، اما این بار هیچ یک را نداشت.

اسرائیلیها به حکم ضرورت و به سلیقه روحی مصیبت زده، نمی خواستند در حالی که امنیتشان ذره ذره به خطر می افتاد دست بسته ناظر وقایع باشند، در حالی که دوستانشان (اما نه متحدانشان) جداً توصیه می کردند که صبر پیشه کنند. برای اسرائیل، تهدید عظیم بود و واکنش نیز عظیم. مدت ده سال زاهال، مانند تیغی

که برای يك برش ناگهانی و قطعی تیز شده باشد، منتظر بود تا بار دیگر ضربه‌ای برق‌آسا برادعاها و آرزوهای اعراب وارد آورد. اسرائیلی‌ها سلاحهای دقیق و کارآمدی به دست آورده و با احتیاجات خویش تطبیق داده بودند، سربازان خود را پی در پی تعلیم داده و شقوق مختلف سوق‌الجیشی را عمیقاً بررسی و تجزیه و تحلیل کرده بودند. در روی کاغذ موازنه نظامی شاید به نفع اعراب جلوه‌گر می‌شد، اما علی‌رغم تفوق تسلیحاتی و فزونی سپاهیان که با این تفوق برابری می‌کرد، اسرائیل هنوز قدرت فایق نظامی بود. به محض اینکه نیروهای هوایی اعراب در روی زمین خرد شدند، نتیجه نبرد به‌طور قطع معلوم گشت. در کشمکش که پیروزی از آن طرف چابك و جسور بود، ارتش مصر قدرت تحرك نداشت. مداخله اردن حرکتی اضطراری و نومیدانه بود و ملك حسين از دو راه می‌بایست یکی را برگزیند: یا دخالت و بدبختی، یا اجتناب و شورش. حسين شکست نظامی با افتخار را برگزید. سوریه که بیش از هر کشور دیگر مسئول جنگ ماه ژوئن بود، در تاریخی که بسیار دیر شده بود، احمقانه به تهاجم پرداخت و به اسرائیل فرصت داد که در آخرین دقیقه دست به انتقام بزند. حتی در آن جهان رؤیایی مورخان نظامی، که پس از شرح چگونگی هرجنگ عادت دارند میدان نبرد را مانند تخته صافی فرض کنند و مهره‌ها را در عالم فرض دوباره روی آن بچینند، نتیجه جنگ ژوئن همان می‌شد که بود، هرچند که برای اسرائیلی‌ها گرانتر تمام می‌شد. همان‌گونه که پیش آمد، در عرض شش روز اسرائیلی‌ها به يك رشته از پیروزیها نایل شدند که تقریباً بینظیر بود.

نگاهی به نقشه نشان می‌دهد که اعراب به مسافتات نسبتاً دوری که از نظر اسرائیل کافی بود، عقب‌رانده شدند. مصری‌ها با بینظمی به آن سوی کانال سوئز پس نشستند. اردن تمام ساحل غربی رود اردن را، و سوریه فلات جولان را، از دست داد. هرگونه حادثه مرزی جدید فقط ممکن بود به غیرنظامیان عرب آسیب‌رساند. هرگونه تعرض متقابل می‌بایست با ارتشهای شکست خورده در مناطق اشغالی صورت گیرد که از مرزهای سابق اسرائیل دور بود. ارتشهای عرب به جماعات بینظم و پراکنده‌ای تبدیل شده، اسلحه‌شان در میدان جنگ از میان رفته، افسران‌شان سرشکسته شده و روحیه‌شان از دست رفته بود. در روی کاغذ اسرائیل تمام برگهای برنده را برای هرگونه مذاکرات آینده در دست داشت.

اسرائیل شبه‌جزیره وسیع سینا را با تمام اراضی نفت‌خیز آن در دست داشت و بر تنگه تیران و هم بر کانال سوئز مسلط بود. فشار بر منابع مصر، که رو به ورشکستگی می‌رفت، بسیار زیاد بود و این امر هرگونه آمیدی را به باز خیزی از میان می‌برد. اردن بدون ساحل غربی ثروتمند رود اردن جز يك بیابان خشك چیزی نداشت، از منابع طبیعی محروم بود و نمی‌توانست سیل آوارگان جدید را جذب کند. سوریه ارتش مؤثری که برای نگهداری رژیمش بسیار لازم بود نداشت و فاقد وسایلی بود که پوششی در برابر ارتش اسرائیل - ارتشی که فقط چند ساعت با دمشق فاصله داشت - فراهم کند. هیچ‌کس نمی‌توانست منکر شود که اسرائیل کاملاً و بی‌گفت و گو در جنگ پیروز شده است. مهم‌تر از همه اینکه برای نخستین بار قسمت مهمی از سازمان ملل متحد با اصرار اسرائیل بر اینکه پس از نبرد باید يك صلح‌پایدار برقرار شود، موافق بود و بیشتر اعضای آن این نکته را پذیرفته بودند که تخلیه نواحی اشغال شده بدون تضمین، جز فراهم کردن زمینه يك جنگ دیگر حاصلی نخواهد داشت، که در خاورمیانه کلمه «تهاجم» را با فرمولهای ساده نمی‌توان تعریف کرد و با تصمیمات بزرگ

منشانه نمی‌توان از عمل تهاجم پیشگیری نمود. اما صلح برقرار نشد. اعراب نمی‌توانستند انکار کنند که اسرائیل در جنگ ماه ژوئن پیروز شده است، اما به تأکید می‌گفتند که جنگ باز هم ادامه خواهد یافت. آنها در نتیجه تهاجم مخالف اخلاق اسرائیل و مواضع دولتهای غرب نبرد را باخته بودند، اما جنگ عادلانه به‌طور پیگیر انجام می‌گرفت. اعراب سخت‌براین عقیده بودند که مصر واردن بدون سازش با اسرائیل دوام خواهند یافت. علی‌رغم پیشبینی اقتصادیان، کارشناسان بین‌المللی و ناظران مطلع، اعراب همچنان در پافشاری خود باقی بودند: آنها به مذاکره احتیاجی ندارند بلکه فقط خواهان عقب‌نشینی مهاجمانند. حتی اگر آنها فعلاً جنگ نکنند، صلح هم نخواهند کرد. در دوره‌های طولانی کنفرانسهای اعراب، طرفداران تندرو جنگ فوری و وحشتناک، توسط رهبران واقعگرا و مدیران از مرکز صحنه به‌کنار آن رانده شده بودند. معینا این میانه‌روی مربوط بود به تاکتیک نه‌استراتژی زیرا که باچند استثنا، جهان عرب این اصل را جداً قبول کرده بود که اسرائیل را می‌توان موقتاً تحمل کرد ولی هرگز نمی‌توان پذیرفت.

یک سال پس از جنگ هنوز حوادث شدید مرزی وجود داشت، هرچند در مرزهای جدید و متفاوت؛ و نیز طرحهایی برای تحریم دوستان بازرگانی اسرائیل؛ ادعاهای جنگجویانه درباره ارتشهای تجدیدسازمان یافته عرب و یک جنگ پارتیزانی جدید؛ و تکرار تمام صحبت‌های مربوط به یک جنگ طولانی - صحبت‌هایی که چندی بر اثر شکست گنگ و مبهم شده ولی تغییر نکرده بود. تا هنگامی که اعراب نسبت به هدف فتح‌نهایی وفادار بودند، وضع جدید و تقریباً رسوخ ناپذیر اسرائیل در خاورمیانه اهمیتی نداشت. وحدت اعراب از آنچه که به مدت یک نسل وجود داشت، آشکارتر شده بود. زخم خون‌آلودی که در یمن به وجود آمده بود، سرانجام درمان می‌یافت و کشورهای نفت‌خیز عرب می‌بایست به‌آنها می‌گفت که در جنگ آسیب دیده بودند، کمک کنند. شکست موجب شد که اتهاماتی از سوی طرفین وارد آید و برخی از اختلافات داخلی برجا ماند، اما برای نخستین بار مخالفت به تصمیم جای سپرد. اعراب که حال متحد شده بودند، و زمان هم به نفع آنها کار می‌کرد و محدودیت اتحادهای خارجی خود را نیز تشخیص داده بودند، تصمیم به پایداری گرفتند. اینکه چنین سماجی ممکن بود صدها هزار عرب را به‌گدایی اندازد، اینکه هرچه در ده سال گذشته در مصر و اردن به دست آمده بود ممکن بود از دست برود، و اینکه رکود ممکن بود وضع اعراب را بدتر کند، در برابر عهد و پیمانها و امیدهای به‌پیروزی آینده، به حساب نمی‌آمد.

گرچه نقشه جغرافیا عوض شده بود، اساس کشمکش اصلاً تغییر نیافته بود. یک اسرائیل بزرگتر و قویتر به وجود آمده بود ولی هنوز در خاورمیانه عربی اجنبی به‌شمار می‌رفت. یک جهان عربی ضعیفتر و تاحد زیادی سرافکنده‌تر هنوز مصمم بود که هدفهای سابق خود را تأمین کند. حضور نمایندگان سازمان ملل بار دیگر بیفایده از کار درآمد. آرزوها و مداخلات قدرتهای بزرگ یکبار دیگر از تأمین ثبات یا حتی تحصیل مزایای مخصوص، بازماند. شاید شکست خردکننده اعراب، همان‌گونه که در سال ۱۹۵۶ هم واقعی به‌شمار می‌رفت، زمامداران قاهره و دمشق را معتقد ساخته بود که اسرائیل را نمی‌توان در آینده قابل پیشبینی در میدان جنگ مغلوب کرد. شاید تسلط اسرائیل بر ساحل غربی سینا به‌مرور زمان اعراب را مجبور می‌ساخت که به‌نوعی سازش موقت از طریق میانجیگری تن در دهند. شاید واشینگتن و مسکو وضع را تشخیص داده بودند. شاید سازمان ملل متحد،

آخرین و بهترین امید صلح جهان، سرانجام حقیقت اوضاع خاورمیانه را درك کرده بود. [آنچه که اعراب نمی‌خواستند دریابند این بود که شکست در يك نبرد شکست در جنگ است، که آنچه تحمل‌ناپذیر است باید تحمل شود، که عزیزترین آرزوهای خود را نمی‌توانند به‌نحوی در يك زمان واحد برآورند. بااین حال دلیل نداشت تصور شود که آنها پندی را که ملتهای دیگر هرگز نگرفته بودند، بگیرند.]

همان‌طور که در مورد تمام برخوردهای اسرائیل و اعراب مصداق داشت، مایه شدت عمل طی سالیان دراز قوت گرفته بود. مرز سوریه از سال ۱۹۴۹ آشوبناک بود. رژیم دمشق پیوسته تندروتر شده و به‌سیاست تهاجمی در فلسطین گراییده بود. سوریه که در پناه ناحیه مستحکم و تقریباً آسیب‌ناپذیر ارتفاعات جولان تا حد زیادی از خطر مصون بود، محرك نفوذ تروریست‌ها در خاک اسرائیل بوده و ابتدا عملیات آنها را تحمل و سپس هدایت کرده بود. حوادث مرزی عادی تدریجاً تحت‌الشعاع نفوذ عمیق الفتح و واحدهای کماندوی مشابه آن قرار گرفته بود. تا اواخر تابستان ۱۹۶۶ سرویس اطلاعاتی اسرائیل تخمین زده بود که بسیاری از گروه‌های چریکی سابقاً مستقل و بدتعلیم یافته، در کنف ارتش سوریه آمادگی رزمی می‌یافتند. میزان قابلیت این گروه‌ها افزایش یافت، تکنیک‌های تخریبشان که سابقاً نارسا بود بسیار بهبود یافت، و مین‌های ناقص که سابقاً به‌طرز بدی در هدف‌های غیر مهم کار گذارده می‌شد به‌مین‌های کامل تبدیل شد و در نقاط حساس نصب شد. سوریه‌ها نیز مانند مصریه‌ها در ۱۹۵۵-۱۹۵۶، به‌رزم‌های تروریستی تمایل یافتند. در نوار غزه ارتش آزادیبخش احمد شوقیری باکمال اشتیاق آماده می‌شد تا از سازمان الفتح تبعیت کند. اگر رزم تروریستی بدون مجازات می‌ماند، ممکن بود امنیت اسرائیل را از میان ببرد.

در ۶ سپتامبر ۱۹۶۶ يك اسرائیلی با يك مین در نزدیکی مرز سوریه، مجروح شد. در ۷ سپتامبر اسرائیل به‌شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد. در ۸ سپتامبر يك گشتی اسرائیلی دو چریک عرب را در جلیله علیا کشت. روز بعد يك مین در داخل خاک اسرائیل منفجر شد و سه سرباز را کشت. سوریه از قبول مسئولیت تحاشی کرد. در ۱۱ سپتامبر اسرائیل به‌سازمان ملل متحد اعتراض کرد. تمام عناصر يك بحران کوچک به‌وجود آمده بود. کمتر کسی در خاورمیانه به مداخله سازمان ملل امیدوار بود و بسیار کسان حمله انتقامی اسرائیل را پیشبینی می‌کردند. در ۱۷ سپتامبر ابراهیم ماخوس وزیرخارجة سوریه اعلام کرد که هرگونه تهاجم اسرائیل باعمل نظامی سوریه و مصر روبه‌رو خواهد شد. حملات تروریستی چندین هفته تخفیف یافت و وضع تقریباً به‌حال سابق بازگشت.

بعد در ۸ اکتبر چهار اسرائیلی در سه حادثه انفجار در اورشلیم مجروح شدند و روز بعد دو اسرائیلی کشته و چهارتن دیگر در نتیجه انفجار مین در جنوب دریاچه طبریه زخمی شدند. اسرائیل به‌کمیسئون مختلط متارکه رجوع کرد و از اوتانت دبیرکل سازمان ملل و رئیس شورای امنیت درخواست نمود که سوریه را به‌دست برداشتن از نبرد تروریستی ملزم سازد. مانند ماه سپتامبر [اعراب از اینکه مهاجم قربانیان خود را متهم کرده است، برآشفتنند] ملک‌حسین پادشاه اردن، که بارژیم دمشق دوست نبود، وعده داد که اگر اسرائیل به‌سوریه حمله کند، جبهه‌ای در اردن بگشاید. نخست‌وزیر سوریه تهدید کرد که اسرائیل را به‌گورستان تبدیل خواهد کرد. این بار چیزی از بحران کاسته نشد. اسرائیل بار دیگر به‌سازمان ملل متوسل شد. در ۱۲ اکتبر ارتش‌های اردن و اسرائیل به‌یکدیگر آتش گشودند.

سوریه برای دفع تهاجم به تدارکات نظامی اقدام کرد. در ۱۳ اکتبر سه سرباز اسرائیلی طی حمله سازمان الفتح در مرز اردن کشته شدند. اردن دست داشتن در حمله را انکار کرد. یازده کشور عرب پشتیبانی خود را از سوریه اعلام کردند. در ۱۴ اکتبر شورای امنیت برای بررسی فهرست اتهامات اسرائیل درباره عملیات تحریک آمیز سوریه تشکیل جلسه داد، اما چندان فوریتی برای موضوع قائل نشد. هرکسی نظیر این مانورها را قبلاً دیده بود و این بازیها تقریباً به صورت فرمول درآمده بود. اما خوشبختانه تا هنگامی که مذاکرات در سازمان ملل ادامه داشت، سوریهها تاحدی احتیاط می کردند و اسرائیلیها نیز به کارهایی که موجب پدید آمدن حوادث شدید شود، دست نمی زدند.

در بقیه ماه اکتبر، یورشهای مرزی ادامه یافت، هرچند که برخی از آنها بسیار بی اهمیت بودند؛ با این حال اسرائیلیها کشته و مجروح می شدند. حس عجز و عدم امنیت افزایش می یافت. ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر پیشنهاد کردند که شورای امنیت از سوریه تضمینهایی برای ترك عملیات ایزدایی بخواهد، اما هجومها ادامه یافت. موفقیت الفتح که درباره آن بسیار تبلیغ می شد، دیگران را تشویق کرد. ارتش آزادیبخش فلسطین از هجومهای بیشتری پشتیبانی کرد و حتی حاج امین الحسینی که در عربستان سعودی در تبعید به سر می برد، یک گروه کماندو از خود تشکیل داد. سرانجام سرویس اطلاعاتی اسرائیل به وجود شانزده گروه پی برد که از غزه، سوریه و بخشهای حبرون و تابلس در اردن، عمل می کردند. وضع تقریباً همان قدر وخیم شده بود که ده سال پیشتر، هنگام حملات فداییان مصری. در ۴ نوامبر اتحاد جماهیر شوروی چنانکه انتظار می رفت، قطعنامه ملایمی را که از سوریه و اسرائیل می خواست از مناقشات خود بکاهند، و تو کرد. کوشش سازمان ملل برای التیام خصومت مطابق معمول توسط مسکو، که همواره از اعراب حمایت می کرد، خنثی شد. چون اسرائیلیها اقدامات دیپلماتیک رابی نتیجه دیدند، ناچار به عملیات تلافیجویانه دست زدند. در ۱۲ نوامبر یک اتومبیل گشتی اسرائیل در نزدیکی مرز اردن به مین اصابت کرد. سه نفر کشته و دو تن زخمی شدند. مبارزه تروریستی هفتاد حادثه به وجود آورده و نشانه ای از سست شدن در آن دیده نمی شد. کاسه صبر اسرائیل لبریز شده بود.

در ساعت ۶/۱۳ بامداد روز یکشنبه ۱۳ نوامبر، یک ستون اسرائیلی مرکب از تعدادی تانک و اتومبیلهای سربازبر از پاسگاه پلیس رجم مدفع *Rujem Madfa* در اردن به سرعت گذشتند و به طرف شمال به سوی دهکده سامو *Samu*، که مدتها مرکز فعالیت تروریستهای مورد حمایت سوریه بود، پیش راندند. سپاهیان لژیون عرب برای دفاع از ده حرکت کردند و تیراندازی شدید آغاز شد. اردن کوشید تا با پانزده کامیون نیروی تقویتی به مدافعان برساند ولی با آتش مستقیم اسرائیل روبه روشد. در ساعت ۷/۳۰ بامداد جت های هاوکر هنتر *Hawker Hunter* بر فراز سامو ظاهر شدند ولی پوشش هوایی اسرائیل آنها را عقب راند و یک جت اردنی را ساقط کرد. اسرائیلیها پس از اینکه سه ساعت در سامو بودند آخرین چهل خانه آنجا را منفجر کردند و عقب نشستند. از آن دهکده جز یک مشت خرابه شعله ور چیزی باقی نماند. اردن عده کشتگان و زخمیان خود را به ترتیب سیزده و چهارده نفر اعلام کرد و اسرائیل گفت که یک کشته و ده زخمی داده است. نبرد سامو جدیترین واقعه در طول چند سال بود. عملیات تحریک آمیز تروریستی چنانکه انتظار می رفت به تلافیجویی اسرائیل انجامید، اما بسیار کسان از این امر به شگفت آمدند که حمله برضد اردن که جانب احتیاط را رعایت می کرد اجرا شد نه

برضد سوریه که تقصیرش مسلم بود.

تلافی اسرائیل موجب محکومیت او توسط تمام صاحب نظران شد. در ۱۵ نوامبر لوی اشکول نخست وزیر اسرائیل اذعان کرد که حمله در نتیجه عملیات تحریک آمیز سوریه بود ولی **سامو** هدفی منطقی بوده است. اما انتخاب این هدف، هر قدر هم که «منطقی» می بود، در نظر بسیار کسان بیعاطفگی اسرائیل را در عملیات تهاجمی خود نشان می داد. نه تنها روسیه شوروی بلکه ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر نیز اسرائیل را محکوم کردند و از شورای امنیت خواستند که اقدام لازم را به عمل آورد. در ۲۵ نوامبر شورای امنیت دوباره اسرائیل را محکوم ساخت. اشکول اظهار داشت که تصمیم شورای امنیت یکطرفه بوده و عملیات تحریک آمیز اصلی را در نظر نگرفته است. در هر حال اسرائیل یاد گرفته بود که چگونه با وجود قطعنامه های نامطبوع سازمان ملل متحد زندگی کند. در گذشته عملیات تلافیجویانه در تخفیف تهاجم اعراب سودمند واقع شده بود.

با وجود خشم و هیاهوی دمشق، عمان و قاهره، و قرارگاه ارتش آزادیبخش فلسطین، این حوادث چنانکه پیشبینی شده بود، کاهش یافت. اسرائیل یکبار دیگر احساسات دیپلماتهای را که عده زیادی از اعضای بی اطلاع و باعاطفه سازمان ملل را علیه اسرائیل برانگیخته بودند، جریحه دار ساخت. اما این بار گستاخی اسرائیل در برابر سازمان ملل متحد حداکثر نتیجه ای را که اسرائیل انتظار داشت، به بار نیاورد. در آخر دسامبر حملات اعراب از سر گرفته شد. رژیم دمشق با پشتیبانی شوروی و حمایت عقاید عمومی تمام اعراب، باز به خود جرأت داد. آنچه که یک ضربت دیگر اسرائیل می توانست بکند تقویت دولت سوریه و تیره کردن شهرت بین المللی اسرائیل بود. یورشهای مرزی در ماه ژانویه ادامه یافت. اسرائیل به سازمان ملل متوسل شد. سوریه ها اسرائیل را به تجاوز متهم کردند. این تا حد زیادی تجدید بحران پاییز همان سال بود.

اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد کوشید تا سوریه و اسرائیل را آرام کند و به هر دو توصیه کرد که خدمات کمیسیون مختلط ترک مخاصمه را بپذیرند. اما حوادث در سراسر ماه ژانویه ادامه یافت و چند جلسه بی نتیجه نیز توسط اعضای کمیسیون مختلط ترک مخاصمه تشکیل شد. هیچ گونه راه حلی به نظر نمی رسید. ژنرال اودبول به مأموریت از طرف سازمان ملل برای تخفیف بحران به دمشق پرواز کرد ولی نتیجه ای به دست نیاورد. تا آخر مارس بیش از نود هجوم به الفتح نسبت داده شده بود. اردن از طرف سازمان آزادیبخش فلسطین و شورای دفاع اتحادیه عرب برای اتخاذ روش رزمجویانه تری زیر فشار قرار گرفته بود.

سرانجام همان گونه که تمام صاحب نظران پیشبینی می کردند، آخرین عمل تحریک آمیز سوریه طاقت اسرائیل را طاق کرد. در ۷ آوریل تیراندازی در طول مرز آغاز شد. سوریه ها بیش از ۲۰۰ خمپاره روی کیبوتص گادت Gadot آتش کردند. تانکها از هر دو طرف حرکت کردند. توپخانه در تمام طول مرز تیراندازی آغاز کرد. در ساعت ۱/۳۰ بعد از ظهر نیروی هوایی اسرائیل مداخله کرد. جنگنده های جت میراژ در ارتفاع کم پرواز کردند و توپخانه سوریه را کوبیدند. پانزده دقیقه بعد نیروی هوایی سوریه در آسمان ظاهر شد ولی از عهده مقابله با حریف بر نیامد. در چند دقیقه اسرائیلیها شش میگ - ۲۱ سوری را ساقط کردند. این بار خشم اعراب از تهاجم اسرائیل چنان نبود که در نتیجه عجز و ناکامی فروکش کند. در عوض یک رشته از عوامل بر نفرت اعراب افزود. این دفعه توده مردم و جماعات مبارزه جو چیزی بیش از عذر، هر قدر هم که موجه بود،

یا نطق و خطابه، هر اندازه هم که صمیمانه بود، می‌خواستند. این بار مدبران و محتاطان دریافتند که وقت وفای به عهد رسیده است. در ۸ آوریل روزنامه اردنی القدس مقاله‌ای تحت عنوان «قاهره چه اقدامی کرده است»، منتشر ساخت. در این سرمقاله بالحنی طنزآمیز گفته شده بود که ناصر می‌خواهد با اعراب در یمن بجنگد ولی مایل نیست که در فلسطین با صهیونیستها دست و پنجه نرم کند. غر و لند علیه ناصر روبه افزایش بود. مصر در پناه نیروهای سازمان ملل متحد در شبه جزیره سینا از آسیب اسرائیلیها مصون بود و آزادانه می‌توانست از میانه روی ملک حسین انتقاد کند. در ماه نوامبر ناصر هنگام حمله انتقامی اسرائیل به سوسو Susu هیچ اقدامی نکرده بود. در ۷ آوریل نیز همینطور وضع ناصر برای مقابله با حمله مساعد نبود. حیثیت روزافزون او در سال ۱۹۵۶ اکنون ذره ذره تحلیل می‌رفت، اما نه آن قدر که نتوان آن را باز گرداند. در اوایل سال اقتصاد مصر نزدیک به ورشکستگی بود. ذخیره طلا در بانکهای سویس می‌بایست برای پرداخت وامهای کوتاه مدت، خارج شود. چاههای جدید نفت و سد مرتفع اسوان که تازه گشایش یافته بود فقط می‌توانستند مصر را در برابر فشار افزایش جمعیت بر منابع موجود، حفظ کنند. راه ناصر به سوی سوسیالیسم عرب، مشکلات بسیار ایجاد کرده بود. جنگ یمن بسیاری از اعراب و حتی مصریها را سخت مشوش ساخته و محافظه کاران را بکلی بیزار کرده بود. منزلت ناصر به عنوان رهبر «جهان سوم» تدریجاً از میان رفته و دوستان او در آسیا و آفریقا ناپدید شده بودند. او رهبر جهان عرب باقی مانده بود ولی روزنامه القدس تلویحاً متذکر می‌شد که چنین مقامی متضمن مسئولیت است. ناصر مجبور بود که با این وضع بسازد یا خاموش شود، و در حالی که خود او در امان می‌زیست و مانور می‌کرد، از بیحرکتی اردن دم نزنند. ناصر در یکی از حساسترین لحظات زندگی خود، به مبارزه خواسته شده بود.

این مبارزه طلبی او را غافلگیر یا بیچاره نکرد. او تاهنگامی که سوریه را اسرائیلیها را زیاد تحریک نمی‌کردند، مجال زیادی برای مانور داشت. همچنین محتمل است که ناصر از بحرانی که شامل اسرائیل هم بشود، بدش نمی‌آمد. در ۱۰ آوریل ژنرال محمد صدقی محمود، فرمانده نیروی هوایی جمهوری متحد عرب، برای یک سفر دوازده روزه عازم دمشق شد. در ۱۷ آوریل نخست وزیر مصر محمد صدقی سلیمان برای شرکت در یک کنفرانس پنج روزه وارد دمشق شد. در ماه آوریل ناصر از قرار معلوم سودمندترین تصمیم خود را گرفته بود. شاید او نمی‌خواست وضع طوری خراب شود که حل مشکل فقط با «وسایل نظامی» ممکن باشد. در ۲۴ نوامبر او در پی حادثه سوسو خاطر نشان ساخت که راه بازگشت به فلسطین سخت و طولانی است، و این جمله پس از شکست سال ۱۹۵۶ تکیه کلام علنی او بود. برخی از اعراب ساده دل، که بر اثر تجمع اسلحه و وسایل نظامی در ده سال بعد مغرور شده بودند، شاید تصور می‌کردند که در ۱۹۶۶ موازنه قدرت به هم خورده است. مسلماً رهبران نظامی مصر مطمئن شده بودند که بهبود قابل ملاحظه‌ای در قابلیت جنگی ارتش حاصل شده است. روسها وقت و پول زیادی صرف ارتش مصر کرده بودند. خطوط دفاعی جدید ساخته و اسلحه نوین آزمایش شده بود، نسل جدیدی از افسران آموزش یافته و روح تازه‌ای در سربازان دمیده شده بود. با این حال این موضوع مورد شک است که بسیاری از مقامات مسئول مصری کشور خود را بتنهایی قادر به مقابله با اسرائیل می‌دانستند. حتی یک کوشش دسته جمعی از جانب اعراب هم با خطر بزرگی روبه رو می‌شد و امید نمی‌رفت که آنها بتوانند

به تعرض وسیعی دست بزنند. يك ضرب شست دیپلماتيك بسیار مطلوب بود و تا حدی می شد به مخاطره تن داد - ولی يك برخورد علنی ممکن بود مصیبتبار باشد، و شاید به اندازه سال ۱۹۵۶ خفت آور نبود ولی در هر حال به بدبختی می انجامید. سوریها در اوایل ماه مه فشار خود را ادامه دادند. الفتح همچنان ادعا می کرد که در داخل اسرائیل به موفقیت هایی نایل شده است. اسرائیلیها به نوبه خود بیمناک و ناراحت شدند. در ماه آوریل اشکول طی يك مصاحبه اظهار داشت که گمان نمی کند جنگی درگیرد ولی اسرائیل خود را برای روزمبادا آماده می کند. علی رغم خشم روزافزون اعراب و هجوم های گهگاهی، اسرائیل همین خط مشی را ادامه می داد. در ۱۱ مه، در يك جلسه محرمانه حزب مایای Mapai، اشکول خطرات روش سوریه را مطرح ساخت. خبرگزاری یونایتد پرس طی يك خبر تحریف شده گزارش داد که اسحق رابین رئیس ستاد ارتش از لزوم ساقط کردن رژیم سوریه سخن گفته است. روز بعد اشکول علناً اعلام کرد که اگر راهی برای خروج از بن بست پیدا نشود اسرائیل ممکن است به اقدامات تلافیجویانه دست بزند، ولی هیچ گونه تمهید سری یا علنی برای این گونه عملیات در جریان نبود. يك هیئت پارلمانی از مصر به مسکو برای حضور در عملیات ماه مه پرواز کرده و برای گفت و گو در آنجا مانده بود. تقریباً در همان هنگام سخنگویان روسی اعضای هیئت را آگاه کرده بودند که در ۹ مه کمیسیون امنیت مجلس شورای اسرائیل تصمیم گرفته است که در ۱۷ مه به سوریه حمله کند. ظاهراً عین همین اطلاع توسط ژنرال حافظ اسد وزیر دفاع سوریه در ۱۳ مه به ناصر داده شده بود. به هر حال این «خبر» هم به دمشق و هم به قاهره رسیده بود. این گزارش بی اساس بود و اسرائیل قصد نداشت بین ۱۷ و ۲۱ مه به سوریه حمله کند. به دیگر سخن، روسها یا سخت در اشتباه بودند و یا به منظور خاصی اطلاع غلط به اعراب داده بودند. این شق اخیر معتقدان بیشتری دارد، هر چند که ماهیت آن منظور هنوز معلوم نشده است، زیرا که برای تسریع همکاری سوریه و مصر چنین اقدامی لازم نبود.

شاید بتوان گفت که مسکو هرگونه بحرانی را به نفع روسیه می دانست. شاید هم روسها، مانند انگلیسها پیش از آن، چنین می پنداشتند که روشها و مشورتهای شوروی مسلماً ارتشی برای مصر به وجود خواهد آورد که خواهد توانست هرگونه حمله اسرائیل را دفع کند، هر چند که تمام شواهد برخلاف این تصور بود. به هر منظوری که بوده باشد، اتحاد جماهیر شوروی ناصر را از مقاصد تصوری اسرائیل آگاه کرد، و ناصر نیز به نوبه خود روی این فرض که گزارش دقیق است، عمل کرد. اگر روسها او را از این «حقیقت» آگاه نمی کردند، خود ناصر ممکن بود آن را بیافریند. مسلماً شواهد کافی در دست بود که نشان می داد اسرائیلیها از تحریکات سوریه خسته شده اند. روسها در کلیات درست می گفتند ولی در جزئیات امر برخلاف بودند. [کاری می بایست کرد که از حرارت سوریه کاست و حیثیت روه کاستی ناصر را بالا برد.]

در ۱۵ مه تمام نیروهای جمهوری متحد عرب به حال آماده باش درآمدند. در حالی که قدرت مصر در شبه جزیره سینا به سبب جنگ یمن به ۳۰،۰۰۰ سرباز تقلیل یافته بود، فرمان آمادگی جنگی در آن شبه جزیره داده شد. در ۱۵ مه به مناسبت روز استقلال اسرائیل سان و رژه سربازان اسرائیلی با وجود اعتراضهای سازمان ملل متحد، انجام گرفت. برای کاهش بحران، دولت اسرائیل تصمیم گرفت که اسلحه و تجهیزات سنگین ارتش را به معرض نمایش نگذارد. اشخاص بدگمان

تصور کردند که رژه تانکها و توپخانه دور از انظار در جای دیگر انجام گرفته است. گزارش خبرگزاریها حاکی بود از اینکه هواپیماهای العال در بولونی، فرانسه، فرود آمده و با قطعات یدکی به اسرائیل باز گشته‌اند تا پیش از اینکه مخاصمه باعث قطع تدارکات گردد، آنها را به اسرائیل رسانده باشند. خبرها ظاهراً همه یکدیگر را تأیید می‌کردند. وقتی که ناصر برای آغاز عملیات در نظر گرفته بود، نزدیک شده بود.

ناصر با کمال دقت زمینه مزورانه‌ترین مانورها را برای در دست گرفتن ابتکار و گمراه کردن اسرائیلیها، فراهم کرده بود. در ساعت ۱۰ بعد از ظهر ۱۶ مه ژنرال فوزی رئیس ستاد ارتش مصر به فرمانده نیروی سازمان ملل متحد، سرلشکر ایندار ج. ت. ریخیه *Indar J.T. Rikhye* تلگراف کرد که ۳۴۰۰ سرباز خود را فوراً از پستهای دیدبانی داخل مرزهای مصر عقب بکشد. ریخیه پاسخ داد که فقط اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد می‌تواند چنین دستوری بدهد، ولی جزئیات جواب او موافق طبع ناصر نبود. بامداد روز بعد رادیو قاهره این تقاضای عاجل را پخش کرد. ناصر حقه خوبی سوار کرده بود، زیرا اسرائیلیها با بحرانی که در جبهه جنوبیشان به وجود می‌آمد، جرأت حمله به سوریه را نداشتند؛ ضمناً او از توفان دیپلماسی که بر اثر تقاضایش به وجود آمده بود، می‌توانست استفاده کند. این قابلیت همواره قدرت او بود.

اوتانت به وضع بدی دچار شده بود. ۲ طبق مواد قرارداد میان داگ همرشولد و ناصر، نیروی سازمان ملل تا وظیفه خود را به حد کمال نرسانده بود نمی‌بایست قلمرو خود را ترك گوید. نیروی سازمان ملل رسماً با اجازه مصر در آنجا مستقر شده بود. سپاهیان مصر به سوی نواحی مرزی حرکت کرده بودند و ماندن نیروی سازمان ملل در محل ممکن بود جان سربازان را به خطر اندازد. اوتانت معتقد بود که نه تنها می‌بایست با خواست ناصر که کاملاً موجه بود موافقت کند، بلکه دریافت که حتی با توسل به سازمان ملل متحد یا به کار بستن روشهای ماهرانه دیپلماتیک نیز نمی‌تواند تأخیری در کار ایجاد کند. از لحاظ فنی و عملی، عقب‌نشینی تنها راه ممکن بود. اوتانت برای یافتن راه چاره‌ای به کوششی معجل دست زد، از جمله تقاضا از اسرائیلیها برای اجازه دادن به نیروهای سازمان ملل جهت استقرار در آن سوی مرز اسرائیل.

مصریها فشار را ادامه دادند و در ۱۸ مه به قسمتی از سپاهیان سازمان ملل در شرم‌الشیخ فرمان دادند که پانزده دقیقه عقب‌نشینی کنند. اوتانت هیچ چاره‌ای ندید مگر قبول در خواست مصر. در ۱۹ مه به مجمع عمومی گفت که علی‌رغم توهمات شدید، او به نیروی سازمان ملل دستور عقب‌نشینی داده است. ناصر تقریباً با هیچ‌گونه مقاومتی از طرف اوتانت، روبه‌رو نشد. متأسفانه ناصر منظور خود را خیلی زود و آسان از پیش‌برد. چنانچه بین ناصر ازیک سو و اوتانت و سازمان ملل متحد از سوی دیگر کشمکشی بر سر مسأله در می‌گرفت شاید همان نتایج به بار می‌آمد، اما با این تفاوت که جنبه قطعی می‌یافت. در ۱۹ مه جهان عرب با اشتیاق منتظر بود که ببیند ناصر چگونه از پیروزی خود بهره‌برداری خواهد کرد. او که قدم اول را برداشته بود، به گمان هر کس دومین گام را نیز برمی‌داشت. اسرائیلیها نیز همین‌گونه فکر می‌کردند. در ۱۸ مه در جلسه مشترک حزبهای مایای و آچدوف *Achdof Avoda* عقیده همگان بر این بود که جنگ ممکن است خیلی نزدیکتر از آن باشد که تصور می‌رفت. مطبوعات و رادیو، که برای خواستاران اخبار دقیق منابع قابل اطمینانی نیستند، پیوسته دم از

آمادگی برای جنگ می‌زدند. نغمه واجب شمردن يك جنگ مقدس جدید، ساز شده و مانند بانگی بلند و آشکار از همه‌جا به‌گوش می‌رسید. در ۲۰ مه مصر افراد ذخیره خود را احضار کرد و اسرائیل يك بسیج نسبی را اعلام کرد. فیلدمارشال عامر به‌بازدید از باریکه غزه که سربازان مصری در آن، درامتداد مرز، جایگزین ارتش آزادیبخش فلسطین می‌شدند، بازدید کرد. حرکت عده‌های نظامی مصر به درون شبه جزیره سینا ادامه داشت. در ۲۱ مه ژنرال رابین گزارش داد که مجموع سپاهیان مصر در شبه جزیره سینا ۸۰،۰۰۰ نفر است. اشکول می‌ترسید که مبادا جنگ اجتناب‌ناپذیر باشد، اما اکثریت اعضای دولت مؤکداً اظهار می‌کردند که راه‌حلهای دیپلماتیک ممکن است هنوز مؤثر باشد. کلید بحران پاسگاه مقدم شرم‌الشیخ بود که بر تنگه تیران تسلط داشت. سپاهیان مصری درمرز بسیار مایه ناراحتی بودند ولی نگرانی حاصل از وجود آنها قابل تحمل بود. اما حضور سربازان مصری در شرم‌الشیخ معبر تنگه تیران و ایلات را که تنها ثمر محسوس پیروزی سال ۱۹۵۶ بودند، تهدید می‌کرد.

در ۲۲ مه ناصر اعلام کرد که تنگه تیران به‌روی کشتیهای اسرائیلی بسته است. او قدم دوم را، که گامی غول‌آسا بود، برداشته بود. نقشه او در روی‌کاغذ خوب به‌نظر می‌رسید. اسرائیلیها مجبور می‌شدند که برای اصلاح وضع به‌مصر حمله‌ور شوند. در این‌صورت اسرائیلیها مهاجم شناخته می‌شدند نه مصریها، که فقط خاک خود و آبهای ارضی خویش را اشغال کرده بودند: «اگر اسرائیل ما را به‌جنگ تهدید کند، ما این‌طور جواب می‌دهیم: پس شروع کنید.»^۳ حتی اگر اسرائیلیها دست به‌حمله می‌زدند، پشتیبانی شوروی از مصر تضمین شده بود، و همچنین حمایت يك جامعه بین‌المللی (سازمان ملل متحد - م.م.) که زمینه آن بر اثر وقایع سال ۱۹۵۶ محکم‌شده بود. حتی اگر اسرائیلیها دست به‌حمله می‌زدند، ارتش مصر می‌بایست تا هنگام مداخله سازمان ملل متحد قادر به‌مقاومت باشد. این چنین «پیروزی»، بدان‌گونه که ناصر در ۱۹۵۶ دریافت بود، آن‌قدر سودمند می‌بود که پیروزی در میدان جنگ. در همان ضمن، کشورهای عرب باایمانی بسیار محکم به‌حمایت از ناصر برخاسته و احتمال شکست نظامی یا دیپلماتیک او را ضعیف‌تر ساخته بودند. در ۲۳ مه مسکو اعلام کرد که هرکس نسبت به‌اعراب روش تهاجم پیش گیرد، باید خود را برای ستیزه‌جویی با روسیه آماده کند. اشکول اعلام کرد که بستن تنگه‌ها عملی تهاجم‌آمیز است. عده کمی از اعراب از لحاظ قانونی یا احساساتی چنین ادعایی را قبول داشتند، و در سراسر جهان نیز کسانی که ممکن بود چنین «تهاجم»ی را سبب جنگ بدانند، بسیار معدود بودند. در همان هنگام عقاید بین‌المللی احتمال می‌داد که راهی برای خروج از بن‌بست پیدا شود. در ۲۴ مه اوتانت وارد قاهره شد تا با ناصر مذاکره کند. ابابان وزیر خارجه در راه پاریس بود، که در آنجا با پرزیدنت شارل دوگل ملاقات کرد؛ سپس به‌لندن و از آنجا به‌واشینگتن رفت و به‌ترتیب باهارولد ویلسن نخست‌وزیر انگلستان و پرزیدنت لیندن بی. جانسن رئیس‌جمهور امریکا مذاکره نمود. همه به‌طرزی مبهم امیدوار بودند و هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که ناصر خواهان جنگ باشد. جانسن تعهد کامل امریکا را در مورد تمامیت ارضی کلیه کشورهای خاورمیانه اعلام کرده بود، و تنگه تیران جزو آبهای بین‌المللی به‌شمار می‌رفت. شورای امنیت سازمان ملل متحد تشکیل جلسه داد. همه امیدوار بودند که نوعی فرمول برای باز نگه‌داشتن تنگه تیران بدون اهانت به‌ناصر، پیدا شود. در ۲۵ مه اوتانت بی‌آنکه بتواند کوچکترین تغییری در وضع پدید آورد، قاهر

را ترك كرد. ابان با جانسن، دين راسك وزير خارجه امريكا و رابرت مكنامارا وزير دفاع ملاقات كرد، و او هم نتوانست موجب تغييرى در اوضاع بشود. وعده حمايت اعراب از مصر پي در پي به قاهره مى رسيد. الجزاير پشتيبانى قطعى خود را به صراحت اعلام داشت، و همچنين تونس، تنها كشور ميانه رو عرب. ژنرالها و نخست وزيران عرب به قاهره پرواز كردند تا به عقد قراردادهای نظامی با ناصر مبادرت كنند. راديوهای عرب درباره تبدیل آرامش طلبی اعراب به جنگجویی، از برکت معجزه ناصر، بامسرت بسیار سخن پراکنی می کردند. در ۲۵ مه وزیر جنگ مصر وارد مسكو شد و برگ برنده ای را که در دست ناصر بود، برنده تر جلوه گر ساخت. در ۲۵ مه وزیر خارجه مصر اعلام کرد که ورود کشتیهای اسرائیلی به خلیج عقبه در حکم تهاجم خواهد بود. ناوگان ششم آمریکا در مدیترانه برای عملیات آماده شد و بدین ترتیب نگرانی واشینگتن را آشکار ساخت. گزارشهایی شنیده می شد دایر براینکه ده کشتی شوروی از داردانل خواهد گذشت تا نشانه ای باشد از مقابله با حضور ناوگان آمریکایی. با این حال هیچ کس گمان نمی کرد که بحران وارد مرحله بدون بازگشت شود. خاورمیانه بارها در لب پرتگاه تباهی قرار گرفته و فقط در آخرین لحظه از نیستی نجات یافته بود.

در ۲۶ مه سفیر کبیر آمریکا در مصر، ریچارد نولت Nolte، که فقط پنج روز زودتر از شروع قضایا وارد قاهره شده بود، پیشنهادهای جانسن را درباره يك راه حل صلح آمیز به ناصر تسلیم کرد. در قاهره چندان استقبال از این پیشنهاد نشد. در سازمان ملل متحد در نیویورک بریتانیای کبیر و کانادا پیشنهاد کردند که يك ناوگان بین المللی با این لجبازی ناصر به مبارزه پردازد اما وقتی که آمریکا این کار را به عهده گرفت، از پیشنهاد خود صرف نظر کردند. آنگاه کانادا پیشنهاد کرد که چهار دولت بزرگ درباره موضوع به مذاکره پردازند. روسها، که قبلاً اسرائیل را به تشدید بحران متهم کرده بودند، از شرکت در مذاکرات امتناع کردند. در ۲۷ مه اوتانت قضیه را به شورای امنیت رجوع کرد ولی نتیجه ای به دست نیاورد. در ۲۸ مه ناصر ادعای انگلیس و آمریکا را دایر براینکه تنگه مورد بحث جزو آبهای بین المللی است، رد کرد. رفته رفته، تقریباً به طور نامحسوس، موقعیت ناصر محکمتر می شد و امید به سازشی را که تمام دولتها ممکن می پنداشتند، از میان می برد.

همینکه ماه مه به پایان خود نزدیک شد، تمام نشانه ها بر پیروزی بزرگ مصر دلالت می کردند، و اسرائیلیها می بایست این پیروزی را تحمل کنند چون رشیدتر و معتدلتر بودند. ایالات متحده آمریکا که متصوراً هوادار اسرائیل بود، درباره عبور از تنگه تیران با اعمال زور شتاب را جایز نمی شمرد. در فرانسه ژنرال دوگل بیطرفی کامل خود را اعلام داشت، و کورت گئورگ کیزینگر صدراعظم آلمان و آمینتوره فانفانی نخست وزیر ایتالیا نیز همین طور. ویلسن نخست وزیر انگلستان و جرج براون وزیر خارجه او، ظاهراً مایل نبودند که از تمایل عمومی عرب به بیطرفی معقولانه عدول کنند. ناصر از آسیا و افریقا پیامهای تهنیت آمیزی درباره نبرد خود علیه استعمار جدید، دریافت می کرد. در این محیط سرشار از تشویق، آرزوهای او اوج گرفت.

در ۲۸ مه ناصر باز هم بیانیه سیاسی دیگری صادر کرد که دور از تدبیر و احتیاط بود: «ما مصمم هستیم که يك حمله عمومی به اسرائیل را آغاز کنیم. این جنگ يك جنگ تمام عیار خواهد بود. هدف اساسی ما انهدام اسرائیل است.»^۴ ناظران پیرو عاقل عرب البته می دانستند که این بیانیه جز لفاظی چیزی نیست،

اما آیا اسرائیلیها هم چنین می اندیشیدند؟ در ۲۹ مه آلکسی کاسیگین نخست وزیر شوروی يك پیام پشتیبانی برای ناصر فرستاد و وعده داد که از هرگونه دخالت خارجی جلوگیری خواهد کرد. کرملین شناسان زرنگ می گفتند که این پیام فقط يك مانور تشریفاتی است نه يك تعهد، ولی آیا ناصر این گفته را قبول داشت؟ دیپلماتهای ورزیده امیدوار بودند که وضع بهبود یابد، و زمان به نفع سازش کار می کرد.

در ۲۹ مه وزیر دفاع الجزایر اعلام کرد که سپاهیان به مصر خواهد فرستاد. ناصر، که حال به تأکید می گفت صلح برقرار نخواهد شد مگر اینکه اعراب فلسطین به میهن خود باز گردند، به نحوی آشکارتر معلوم می داشت که اوممكن است باز هم در فکر اقدام دیگری باشد.

اگر ما موفق شدیم که وضع را به آنچه که پیش از ۱۹۵۶ بود باز گردانیم، بدون شك خداوند به ما كمك خواهد کرد تا وضع را به صورتی که پیش از ۱۹۴۸ بود، درآوریم. دنیا با آنچه که ده روز پیش بود بسیار فرق کرده است. اسرائیل نیز باده روز پیش خود تفاوت کرده است. اخیراً ما احساس کرده ایم که باورود در نبردی با اسرائیل با یاری یزدان خواهیم توانست پیروز شویم. ۵.

در ۳۰ مه فعالیت ناصر به منتها درجه شدت رسید. تنها سپر بلا، ملك حسين پادشاه اردن، با هواپیمای جت کاراول Caravelle خود به قاهره پرواز کرد تا يك معاهده نظامی با جمهوری متحد عرب امضا کند. ریاض ژنرال مصری مأموریت یافت تا فرماندهی ارتش اردن را به عهده گیرد؛ هر حمله به یکی از کشورهای عربی در حکم حمله به همه ممالك عرب بود. ناصر خاطرات سال ۱۹۵۶ را زده، دنیای عرب را در زیر لوای خود متحد ساخته، پشتیبانی «جهان سوم» را به دست آورده، به حمایت روسیه متکی شده و ظاهراً يك پیروزی بدون خونریزی برای بازگرداندن موازنه قدرت در خاورمیانه، تحصیل کرده بود.

آنچه که باقی مانده بود اینکه ناصر به مزایایی که تحصیل کرده است، سخت بچسبد. غرب از بحران کناره گرفته بود و ملایمت را توصیه می کرد. ایالات متحده آمریکا به نحوی روزافزون نسبت به وضع نامطلوب اسرائیل بی اعتنا می شد. تا آخر ماه چنین می نمود که اسرائیل می بایست به قبول يك نوع فرمول آبرومندانه برای حل بحران، تن دهد. ناصر موفقیت زیادی کسب کرده بود، و احتمال نمی رفت که با تحريك اسرائیلیها به رزم علنی کامیابیهای خود را به خطر اندازد، هر چند که در مطبوعات و بازارهای عربی رجزخوانیهای زیادی درباره جنگ می شد. اسرائیل می بایست راه عاقلانه ای پیش گیرد.

از میان تمام پیامها و اعلام خطرهایی که در طی بحران به سازمان ملل متحد می رسید، تعریف اشکول از راهبندان به عنوان يك عمل تجاوزکارانه، بیشتر مورد بی اعتنائی قرار می گرفت. در عرصه پرهرج و مرج افکار خود خواهانه، تمام نظریات عاقلانه کارشناسان تاکتیک و استراتژی، کلیه تجربیات مربوط به بازیهای جنگ و صلح، فراموش شده بود. برای اسرائیل مسأله اصلی این بود که آیا می توان ناصر را با وسایل دیپلماتیک به رها کردن تنگه تیران وادار ساخت یانه. اگر این منظور برآورده نمی شد، جنگ اجتناب ناپذیر می بود. به چندین دلیل به تعویق انداختن جنگ ممکن نبود، مخصوصاً اینکه ناصر اسرائیل را با ارتشهای

متحد عرب احاطه کرده و پیروزی اسرائیل را پیوسته مشکوکتر می‌ساخت، هرچند که نمی‌توانست از آن جلوگیری کند. برای اسرائیلیها وقت جنبه حیاتی داشت. باگذشت ایام احساس ضرورت و فوریت از محافل بین‌المللی رخت برمی‌بست و به‌همان نسبت براضطراب اسرائیل افزوده می‌شد. اکثر اعضای دولت، که البته اشکول جزو آنها نبود، تا لحظه پرواز ملک‌حسین به‌قاهره امیدوار بودند که یک راه حل دیپلماتیک پیدا شود. در آن لحظه کفه ترازو به‌نفع طرفداران جنگ، سنگین شد. ۶

بیش از یک هفته مذاکرات بفرنجی برای توسعه کابینه یا واردکردن رهبران حزب رافی، مخصوصاً موشه‌دایان، یا بن-گوریون، یا هردو، به‌هیئت دولت، صورت گرفت. این مذاکرات همان‌قدر که بابحران جاری مربوط بود، به‌سیاست آینده اسرائیل نیز ارتباط داشت. سرانجام، پس از یک رشته مذاکرات مفصل و متوالی، در شب اول ژوئن دایان با سمت وزیر دفاع، و ماناخ‌بگین به‌عنوان وزیر مشاور، وارد کابینه شدند. این تغییر دلیل قطعی تصمیم به‌جنگ نبود بلکه فقط کوششی بود برای تشکیل یک کابینه جنگ که برای فرقه‌های سیاسی رقیب و مهمتر از همه برای مردم، قابل قبول باشد. دایان هم نزد مردم و هم نزد ارتش محبوبیت داشت - محبوبیتی که بامحبوبیت اشکول بسیار فرق داشت. بگین در جسارت معروف بود. انتصاب این دو آنچه را که به‌نظر خارجیان «بحران اعتماد» می‌نمود پایان داد. این نظر مبنی بود بریک عقیده رایج و بی‌اساس مبنی براینکه اشکول نه‌تنها فاقد جنبش لازم است بلکه به‌جنگیدن نیز تمایلی ندارد. وجودشخص پرتحرک و پرکار مایه‌ای مانند دایان احساس انزوا و ناراحتی اسرائیل را از میان می‌برد. با بودن بگین ودایان در کابینه، اسرائیلیها یقین می‌یافتند که دولتشان سازش نامطلوبی را که امنیت کشور را به‌خطر اندازد، نخواهند پذیرفت. اگر جنگ به وقوع می‌پیوست، رهبری نبرد باوزارت دفاع دایان، در دست کسی قرار می‌گرفت که پیش از وقت برنده به‌شمار می‌رفت.

وجود دایان در کابینه نشانه این نبود که جنگ اجتناب‌ناپذیر است بلکه حاکی بود از اینکه وقت تصمیم فرا رسیده است. مانورهای دیپلماتیک ابان احتمال رسیدن به‌یک راه حل سریع را نداشت. اوضاع نظامی در مرزها باورود واحدهای مصر و عراقی به‌اردن و هواپیماهای الجزایری به‌مصر، رو به‌وخامت می‌رفت. تأخیری که پس از بسیج اصلی قوای اسرائیل رخ داد سودمند بود، ولی تأخیر بیشتر باعث خرابی اوضاع اقتصادی می‌شد و از کارآیی تیپها می‌کاست و متضمن هیچ‌گونه فایده‌ای نبود. اسرائیلیها با شم هوشمندانه‌ای دریافتند که در صورت جنگ واشینگتن روش تحمل‌آمیزی پیش خواهد گرفت و مسکو فقط به‌مداخله شفاهی اکتفا خواهد کرد. هیجان رو به‌کاهش گذاشته بود و یک ضربت سریع از جانب اسرائیل در برابرجهانی که انتظار دادن امتیازاتی از جانب اسرائیل را انتظار داشت، دارای مزیت غافلگیری بود. اگر اسرائیل بنا بود به‌جنگ دست‌زند، وقت اقدام فرارسیده بود.

شنبه شب ۳ ژوئن کابینه اسرائیل یک جلسه سری طولانی تشکیل داد. عوامل مساعد برای شروع عمل جمع شده بود. پرواز هواپیماهای مصری در ارتفاع زیاد ممکن بود مقاصد اسرائیل را آشکار سازد. فرماندهان مصری در اردن ممکن بود ملک‌حسین را وادار به‌جنگ کنند. وقت به‌پایان رسیده و چاره‌ای باقی نگذاشته بود جز پیشدستی درجنگ یا تحمل شکستی که مقدمات آن به‌دست ناصر فراهم می‌شد، و ناصر مصمم بود که اسرائیل را نابود کند. در بامداد روز یکشنبه آخرین شکها برطرف

شد و اسرائیل تصمیم گرفته بود که صبح روز دو شنبه جنگ را شروع کند. بقیه جهان در آن هفته از حقیقت امر آگاهی نداشت. بیشتر مردم تصور می کردند که اسرائیل، که از لحاظ دیپلماتیک منزوی شده بود و نمی توانست بدون نقض اخلاق بین الملل و بدتر از آن محروم شدن از پشتیبانی ایالات متحده آمریکا، حمله کند، فرصت را از دست داده است. لحظه مساعد برای ضربت برق آسا گذشته بود. اعراب بسیار نیرومند بودند. حتی دایان در ۳ ژوئن گفته بود که «واکنش فوری در برابر راهبندان دیر شده و تشخیص نتیجه اقدامات دیپلماتیک درباره موضوع هنوز زود است.» ۷ وقت عمل برای دایان در بامداد روز بعد، دو شنبه ۴ ژوئن، فرا رسیده بود.

در ساعت ۷/۴۵ بامداد روز دوشنبه، نخستین جت های ووتور اسرائیل در روی باند فرودگاه به حرکت درآمدند. ژنرال مردخای هود Mordechai Hod طرح عالی و مفصلی برای نابود کردن نیروی هوایی اسرائیل در سه ساعت، تهیه کرده بود. هرچند اسرائیل وسایل دفاع هوایی داخلی خود را نیز برای استفاده از آن در حمله به کار گرفته بود، روی اطمینان به اینکه جت های آن به یازده فرودگاه مصری حمله خواهند کرد، به نیروهای هوایی سوریه و اردن اهمیت نمی داد. ضربات هوایی اسرائیل طوری تنظیم شده بود که در وقفه کوتاهی که به سبب بازگشت هواپیماهای گشتی مصر در بامداد به پایگاه های خود پیش می آمد، انجام گیرد. این ضربات بامدادی اگر موفقیت آمیز می شد قدرت تعرضی نیروی هوایی مصر را محدود می ساخت و امنیت نفوس غیر نظامی اسرائیل و آزادی عمل ستون های اسرائیلی را که وارد سینا می شدند، تأمین می کرد. خلبانان اسرائیلی هیچ شکی نداشتند: خیلی نزدیک زمین پرواز می کردند تا تصویرشان در روی صفحه رادار منعکس نشود و هریک از آنها تصمیم گرفت که مستقلاً عمل کند و پایین تر و آهسته تر از آنچه که در نظر گرفته شده بود پرواز نماید. در ساعت ۸ گوینده رادیو اسرائیل اعلام کرد: «ما وارد جنگ شده ایم.» هیچ گونه واکنشی از طرف مصر دیده نشد.

غافلگیری کامل بود. میراژها و ووتورهای اسرائیلی تقریباً بی آنکه مشاهده شوند وارد معرکه شدند. نیروی هوایی مصر در ردیف های معین روی زمین باز فرودگاه یا در آشیانه های سه ضلعی مرتب چیده شده بودند و فقط چند هواپیمای میگ در پرواز بود. تقریباً هیچ نوع آتش ضد هوایی وجود نداشت. خلبان های اسرائیلی با اتکا به آتش توپ های خود هواپیماهای خویش را با سرعت مخصوص فرود آمدن پایین آوردند و تمام طیارات نشسته مصری را منهدم ساختند. به مسافت دورتری در جنوب، ووتورهای اسرائیلی تمام سی فروند هواپیمای TU-16 مصری را روی فرودگاه از میان بردند. در عرض هشتاد دقیقه میگ هایی که در باندهای مجاور کانال سوئز، در قاهره، و در سینا قرار داشتند سوخته بودند، بیشترشان باوالین ضربت. آنگاه بیست دقیقه وقفه روی داد. نیروی هوایی اسرائیل توانست سوخت و سلاح هر هواپیمایی را در بیست دقیقه تجدید کند و آن را دوباره به پرواز درآورد. موج حمله در هشتاد دقیقه دوم مصریها را پیش از بیرون آمدن از گنجی حاصل از حمله اول، فرو کوفت. تا ساعت ۱۱ ژنرال هود دریافت که مصریها در پروازرس اسرائیل دیگر دارای هواپیماهای میگ و بمب افکن نیستند. در کمتر از سه ساعت، اسرائیلیها تخمین زدند که ۳۰۰ یا ۳۴۰ هواپیماهای حاضر به رزم مصر منهدم شده است. دوسوم نیروی هوایی نو و درخشان مصر به بدنه های سوخته در روی فرودگاه های زیر و رو شده، تبدیل شده بود.

مصریها دیگر نیروی هوایی نداشتند.

پیش از ثبت نتایج این حملات، هواپیماهای اسرائیلی به سوی هدفهای اتفاقی در صحرای سینا روانه شدند. مقارن ظهر نخستین ضربت قسمت عمده نیروی هوایی کوچک ملک حسین را نابود کرد؛ و این به منزله اعلام خطری بود به او درباره مداخله اش. يك ضربت دیگر نیروی هوایی سوریه را محو کرد. باز هم يك حمله دیگر جت های اسرائیلی پایگاه هوایی واقع در مرز شرقی اردن را فرو کوفت و يك اسکادران میگ - ۲۱ عراقی را درست پس از نشستن آنها روی فرودگاه از میان برد. گرچه حملات هوایی بر فرودگاه های عرب در تمام روز ادامه یافت، نتیجه جنگ هوایی فقط در اوایل بعد از ظهر معلوم شد. اسرائیلیها ادعا کردند که طی ۴۹۲ مأموریت هوایی ۴۰۲ هواپیمای دشمن را نابود کرده اند. بر روی هم اعراب ۴۵۲ هواپیما را از دست دادند که فقط سی و يك فروند آنها در رزم هوایی منهدم شده بود، در حالی که اسرائیلیها فقط بیست و چهار هواپیما در برابر تیراندازی زمینی از دست دادند و هیچ يك از طیاراتشان در رزم هوایی از میان نرفت. در اواخر بعد از ظهر روز دوشنبه نیروی هوایی اسرائیل برای پشتیبانی از نیروی زمینی کاملاً آزاد شده بود. خلبانان هر روز هفت مأموریت یا بیش از آن انجام می دادند و دقتشان در مضروب ساختن هدف بیش از حد انتظار بود. نیروهای هوایی اعراب، بجز چند هواپیمای مصری که مأموریت هایی در شبه جزیره سینا انجام دادند، عاملی در جنگ محسوب نمی شدند. آخرین جت های باقیمانده مصری به مسافت زیادی در جنوب قرار داشتند و نمی توانستند در شمال فرود آیند. سوریه و اردن نه هواپیما داشتند و نه باند پرواز. عراقیها خارج از برد مؤثر بودند. خلبانان اسرائیلی، که حال کاملاً از خطر در امان بودند، آزادانه در شبه جزیره سینا عمل می کردند و به نیروی زرهی آسیب پذیر و بسیار مرئی مصر، ضربت می زدند.

فیلد مارشال عامر در جریان حمله اسرائیل بایک هواپیما در پرواز بود و وقتی که در قاهره فرود آمد، امکان دفاع از سینا به هر مدت متصور، از میان رفته بود. در يك ناحیه وسیع و باز، نیروی زرهی مصر بی حرکت مانده بود. حرکت جلب توجه می کرد، و توقف در حکم دعوت به حمله بود. بجز مواضع دفاعی عمیق و خارپشتی، ارتش مصر در گذشته هیچ گونه قدرت ایستادگی نداشت. مصریها در زیر ضربات مداوم هوایی بی حرکت و سردرگم بودند و نمی توانستند از عهده مقابله با فشار سیال ستونهای ضربتی اسرائیل برآیند. مصریها به ارتش خود در شبه جزیره سینا راجع به میزان موفقیت هوایی اسرائیل چیزی نگفته بودند، اما همینکه میراژها و فوگاس ماگیسترهای اسرائیل (این هواپیماهای اخیر جت های آموزشی بودند که به دست خود اسرائیلیها ساخته شده و بعد به طیارات تانک شکن تبدیل شده بودند) بدون هیچ مانعی پشتیبانی زمینی را تأمین کردند، نومیدی بر سربازان مصری چیره شد. حتی يك نیروی برگزیده ممکن است در زیر حملات هوایی مداوم و بلامانع، مشوش شود؛ اما مصریها که در بهترین وضع خود فقط دارای قدرت ایستادگی سستی بودند، رشته پیوستگی شان بزودی گسسته شد. تقریباً پیش از آنکه نیروی زرهی دشمن ظاهر شود، برخی از فرماندهان به شکست خود معتقد شدند. جت های ژنرال هود پیروزی اسرائیل را در سینا تأمین کرده بودند اما خود این پیروزی چه وقت و به چه قیمت به دست می آمد، به موفقیت ستونهای اسرائیل که در ساعت ۸ بامداد روز دوشنبه به جنبش درآمد، بستگی داشت. در ده سالی که از آخرین نبرد سینا گذشته بود، استراتژیست های اسرائیلی

خود را بادقت کامل برای دور دیگری از جنگ آماده کرده بودند. فرماندهان اسرائیلی با اتکا به تجربه شخصی، شناسایی مفصل هوایی، و اطلاعات بسیار دقیق، با سرزمین وحشی شبه جزیره سینا بیش از مصریها آشنا شده بودند. راه چاره ها و امکانات مختلف پیوسته مورد بررسی قرار گرفته بود. اطلاعات جاسوسی با جزئیات کامل گردآوری و پیوسته تجدید شده بود. با این حال ژنرال رابین رئیس ستاد ارتش اسرائیل یک طرح بزرگ و یکپارچه تهیه نکرده بلکه طرحهای جداگانه و متضمن راه چاره های مشخص تنظیم کرده بود. فرماندهان اسرائیلی مدتهای طولانی تحت تعلیم بودند، در مکتب سختی برای کار با شرایط دشوار و ابداع عملیات به مقتضای زمان حال نه تعلیمات گذشته، بار آمده بودند. به محض شروع عملیات، هدفهای نهایی و نفوذ بدوی در جبهه دشمن تنها عامل اساسی بود. تمام طرحهای دیگر قابل تغییر بودند و فقط با زمان و فضا محدود می شدند، و از فرماندهان اسرائیلی انتظار می رفت که از هر مزیت به محض حصول آن، استفاده کنند. در به دست آمدن مزایا هیچ گونه شکی وجود نداشت. تمام مراتب ارتش می دانستند که مصریها کاری از پیش نخواهند برد و پیروزی اسرائیل حتمی است. مصریها در خارج مواضع خارپشتی خود بیچاره می شدند، و اسرائیلیها از جسارت ضرر نمی دیدند.

طرح اصلی عبارت بود از رسوخ به سخت ترین هسته جنوب نوار غزه در اطراف رفح و آزاد گذاردن نیروی زرهی برای نفوذ به وسط سینا و ملحق شدن به دومین ستون به طور مستقیم از طریق مجتمع ام قطف - ابو عقیله. به محض شکسته شدن آن هسته محکم، ستونها برای تسخیر اراضی مرتفع مغرب شبه جزیره پیش می رفتند و زمین را از واحدهای مصری در حال عقب نشینی پاک می کردند. مطابق معمول در روی یک نقشه فرماندهی یا حبه شنی، برای اسرائیلیها عمل به آنچه که در طرحهایشان تعیین شده بود در مدت زمان موجود غیر ممکن بود؛ اما مطابق معمول نیز به محض وارد شدن در عمل به اجرای کار غیر ممکن دست زدند.

در ۵ ژوئن مصریها تیراندازی با توپ را به دوازده کیبوتص اسرائیلی آغاز کردند و بدین گونه از لحاظ فنی اولین حمله را بر ضد اسرائیلیها، که آماده ضربت زدن بودند، آغاز کردند. در ساعت ۸ سرتیپ لیشایاهوگاویش، فرمانده جبهه جنوب، فرمان حمله را در تمام طول خط صادر کرد. در شمال، لشکر سرتیپ اسرائیل تال مأمور بود که به درون پایگاه نوار غزه در برابر لشکر هفتم مصر پیش رود و یک نیرو را به دو قسمت تقسیم کند و در حالی که شدت حرکت خود را به سمت غرب در طول ساحل تا العریش حفظ می کند، راه غزه را باز کند و ارتش آزادیبخش فلسطین را از سر راه بردارد. در مرکز لشکر تقویت شده سرتیپ آریل شارون می بایست صاف به طرف غرب به داخل بلوک ام قطف پیش رود. دو تیپ زرهی ژنرال آوارهام یوفه و واحدهای پشتیبان آن یک حرکت دایره ای در شمال از طریق بیابان به سوی ام قطف انجام می دادند و به ابو عقیله نفوذ می کردند. در جنوب، یک تیپ مستقل می بایست بکوشد تا نیروی مصری شازالی Shazali را در جلو کونتیا متوقف سازد تا از حرکت آن به طرف اردن از داخل خاک اسرائیل جلوگیری کند. اساساً اگر شارون و تال می توانستند از همان ابتدا گاوهای خود را در جبهه دشمن فرو کنند، نیروی زرهی اسرائیل آزاد می شد.

در نخستین روز هرچند که هیچ چیز مطابق نقشه پیش نرفت، نتایج حاصل

بسیار رضایتبخش بود. لشکر زرهی تال به داخل خان یونس رخنه کرد و علی رغم حرکات غلط، اختلال و بی اطلاعی از وجود يك تیپ مصری در جناح جنوبی، دو گردان زرهی به العریش رسیدند. در تمام دوشنبه شب، تال برای بازکردن راهی به سوی گردانهای که هنگام بستن موضع سد کننده الجراردی در العریش از سایر قسمتها جدا شده بودند، جنگید. تا سپیده دم روز سه شنبه گرچه قسمت مقدم نیروی تحت فرماندهی تال به حملات آزمایشی علیه فرودگاه العریش مشغول بود، بقیه لشکر او در بازگشتن به خان یونس می کوشید. تا ظهر سربازان او موضع بئر لفحم Lafham را در جنوب العریش شکافته و شهر را پاک کرده بودند. تال يك نیروی ضربتی زرهی در طول راه ساحلی فرستاد. این نیرو بعد از ظهر روز سه شنبه شش تانک T-34 را سی میل به سمت غرب گذراند و صبح روز بعد به کانال سوئز رسید. دو تیپ دیگر تال خود را آرایش دادند و به سمت جبل لیوونی Livni در پشت ابو عقیله روان شدند.

دوشنبه شب، پس از يك روز که صرف پاک کردن مواضع دشمن و گذشتن از آنها شده بود، شارون حمله خود را به ام قطف آغاز کرد. مجتمع ام قطف، که بنابر توصیه روسها مستحکم شده بود، در دو سوی محور مرکزی گسترده شده و ظاهراً از هر دو جناح محفوظ بود. شارون به تهیه يك حمله بغرنج پرداخت که شامل يك حرکت جناحی پیاده نظام از روی تپه های شنی و يك هجوم توسط چتربازان به پایگاه توپخانه مصر بود. به محض نفوذ پیاده نظام در سنگرهای ام قطف، راهی که به مرکز امتداد می یافت به روی نیروی زرهی اسرائیل گشوده می شد. رابین و گاویش در باره موفقیت این حرکات در شب بدون پشتیبانی هوایی مشکوک بودند، ولی شارون نقشه خود را به موقع اجرا گذاشت. تا ساعت ۲/۳۰ بامداد روز سه شنبه، نیروی زرهی اسرائیل نفوذ در داخل موضع خارپشتی را آغاز کرده بود. این نبرد در هم سی دقیقه پس از سپیده دم، وقتی که آخرین تانک M-54 مصری در نتیجه تیراندازی توپچیهای ماهر تانک اسرائیلی از کار افتاد، پایان یافت. اکنون تال و شارون راه خود را گشوده بودند. وقتی که نیروی شازالی از جبهه جنوب عقب نشست، يك نگرانی دیگر رفع شد.

گاویش می خواست قبل از اینکه نیروی شازالی بتواند با حرکت به سمت غرب خود را از معرکه برهاند، ارتباط آن را قطع کند. به همین جهت شارون را برای بستن راه آن نیرو به سمت نخل گسیل داشت. شارون پس از حرکتی پرمشقت از طریق بیابان، درست پیش از مصریها به نخل رسید. نیروی شازالی در طول بیست میل کشیده شده، از پشت سر مورد ایذا قرار گرفته و از رسیدن شارون خبر نداشت و صاف وارد کمینگاه شد. نخستین شلیک از تمام تانکهای ستون اسرائیلی ده تانک مصری را منفجر ساخت. نیروی زرهی مصر نه می توانست پیش براند، نه برگردد و نه از جاده خارج شود، و سخت زمینگیر شده بود. در سراسر آن بعد از ظهر سوزان، شارون ستون مصری را با گلوله به زمین چسبانده بود. میسترها و میراژهای اسرائیلی با آرایش چهار به چهار در ارتفاع کم پرواز می کردند و وسایط نقلیه متوقف شده آنها را به توپ می بستند. تخریب تانکها چندین ساعت ادامه یافت و لاشه های تانکها مانند مار سیاه پیچان در راه نخل باقی ماند. شارون به سمت معبر میتلا حرکت کرد، ولی تا سه شنبه شب دیگر هدفی باقی نمانده بود. در همان هنگام تال به سمت جنوب به طرف بئر حما و پس از آن به طرف مغرب روبرو به بئر قفقعه، حرکت کرده بود. پانزده تانک سبک AMX او درست پیش از سپیده دم روز پنجشنبه در يك اردوی دفاعی توسط شصت تانک T-54 که از سمت

مغرب در حرکت بودند، مضروب شد. تال آتش توپخانه خود را گشود تا تانکهای AMX را بپوشاند و يك گروهان تانك شرمين را مأمور کرد که از کنار اردوی منهدم شده بگذرد. پنج تانك ديگر T-54 مضروب شده و بقيه ناپديد گشتند. يك گروهان سنتوريون با يك خيز از کنار اردوی AMX گذشت و از برد رادیو خارج شد. سنتوريونها به سي تانك ديگر T-54 برخوردند و ده تاي آنها را مضروب ساختند و فقط يك سنتوريون از دست رفت. مصريها همچنان در دو سمت جاده باقي ماندند و تال پيش راند در حالی که برای از میان برداشتن نیروی زرهی مصر فقط به آتش دقيق تانك متکی بود. به تدریج، با ادامه فشار اسرائیل، مقاومت مصر درهم شکست. دومين طليعه اسرائيل پنجشنبه شب به سوئز رسيد. در طول راه، تيب تال ۱۰۰ تانك ديگر را منهدم کرده بود، از جمله ۶۰ تانك T-54 را. بدین ترتیب مجموع تلفات تانك مصريها به ۲۷۵ بالغ شد، در حالی که اسرائیلیها فقط ۵۰ تانك از دست داده بودند.

نیروی تحت فرماندهی یوفه، که بين ستونهای تال و شارون قرار داشت، گویا مأموریت دیگری نیز داشت، و آن عبارت بود از راندن نیروی زرهی مصر به سمت دو لشکر از تانکهای سنگینتر. اما در عوض، عکس این اتفاق افتاد. تيب يکم يوفه، به فرماندهی سرهنگ ايشاهار شادمی *Ishahar Shadmi*، در شمال ام قطف از میان بیابان راه برید و همان گونه که طبق طرح در نظر بود، به سمت بئرلحم پيش راند. وقتی که شادمی به جاده رسید، ستونش از چند سو در معرض خطر بود. او يك گردان خود را به سرهنگ ادرا *Adra* داد که میخواست ابو عقیله را از عقب مورد حمله قرار دهد. آنگاه يك ساعت پس از تاريك شدن هوا يك تيب زرهی مصر، که برای تقویت العریش در حرکت بود، اشتباهاً وارد موضع شادمی شد. نخستین شلیک اسرائیل يك تانك T-54 را مضروب ساخت و هفت کامیون را منفجر کرد. تمام تيب مصر بر اثر اشتعال بنزین يك پارچه آتش شده بود. نیروی زرهی مصر عقب نشست و وارد وادی العریش شد. هردو طرف تمام شب را در تاریکی به سوی هم تیراندازی می کردند. در سپیده دم شادمی دریافت که بیست و چهار تانك مصري را از میان برده و خودش فقط يك تانك از دست داده است. راه جبل لیونی باز شده بود و در ساعت ۱۱ بامداد شادمی پیشروی را از سر گرفت و فقط به مقاومتی مقطع برخورد. تمام بیست میل راه بانیروی زرهی مصر بند آمده بود ولی سربازان بدون داشتن سمت معین می جنگیدند، زیرا که نظارت فرماندهی از میان رفته بود. در ساعت چهار ۶ ژوئیه شادمی حمله به جبل لیو/نی را آغاز کرد. در میان گرد و غبار غلیظ، جنگ مغلوبه تانکها آغاز شد. مصريها مدتی ماندند و جنگیدند ولی بعداً پشت پرده غبار به سمت غرب عقب نشستند.

گاوش با هواپیما نزد تال و یوفه رفت و در ساعت ۲ روز ۷ ژوئن با آنها مذاکره کرد. هردو لشکر میبایست در خط سیرهای موازی به سمت غرب روند و **بئر حصنه** *Bir Hasne* اولین هدف یوفه باشد. در ساعت ۱۱ بامداد آن روز گردان سنتوريون به فرماندهی سرهنگ آوراها *Bar-Am* - **بئر حصنه** *Bir-Hasne* را گرفت و حرکت را به سمت جنوب ادامه داد. بار - آم با سرعت کم و زحمت زیاد از يك راه مین گذاری شده پيش رفت و پس از سه ساعت به چهارراه **بئر تماده** *Bir Tamada* که به مسافت کمتر از چهار میل در جنوب واقع شده بود، رسید. در ضمن راه دوازده تانك T-34 و T-54 را مضروب ساخت و از کنار پنجاه و يك تانك که بر اثر ضربات هوایی آتش گرفته بودند، گذشت.

شادمی با جلوداری مرکب از نه تانک از راه **بئر حصنه - بئر تماده** به سمت جنوب مستقیماً در مقابل يك گروه بینظم زرهی مصر که بازحمت در جست وجوی راهی برای خروج از صحرای سینا حرکت می کردند، پیش رفت. شادمی با پشتیبانی گردان دوم به این گروه بدون رهبر آتش گشود. این وسایط نقلیه نازک - زره مشتعل شدند. بیش از ۱۰۰ تانک آتش گرفت و بقیه نیروی زرهی مصر رو به جنوب به طرف معبر **میتلا** حرکت کرد. شادمی تانکهای خود را در بئر تماده چال کرد و تمام شب را صرف مضروب ساختن گروههای کوچک وسایط نقلیه مصر که خرده خرده به طرف غرب می رفتند، نمود.

بار - آم، که یکبار دیگر در قسمت مقدم قرار گرفته بود، رو به جنوب به سمت بنای یادبود پارکر فرستاده شده و از آنجا مأموریت داشت که به درون معبر **میتلا** حرکت کند تا آخرین مخرج «قتلگاه» سینا را ببندد. گروه کوچک او که از تانکهای سنتوریون تشکیل شده بود و برخی از آنها يدك کشیده می شد، به موازات موج انبوه تانکهای T-34 و T-54 مصری پیش رفت و غالباً پهلوی به پهلوی آنها در تاریکی حرکت می کرد. در معبر **میتلا** بار - آم توانست از میان توده های متراکم وسایط نقلیه بی آنکه شناخته شود، به سمت يك زمین بلند و مسطح راه سپرد. آنجا در يك اردوی دفاعی، او راه خروجی صحرای سینا را بست. معبر مزبور به صورت کوره ای از کامیونهای مشتعل و کماندکارها و جیپهای خرد شده، و تانکهای سیاه مچاله شده، درآمد بود. صدها وسیله نقلیه آسیب ندیده می کوشیدند تا از میان این توده لاشه ها راه نجاتی پیدا کنند. شعله های آتش از این تنها مفر چنان به هوا برمی خاست که در تمام روز جت های اسرائیلی را به سوی خود جلب کرده بود. بار - آم با نه تانک و يك آتشبار ۱۰۵ خود به این توده هدفها آتش گشود. بیست و دو تانک T-54 به اردوی دفاعی بار - آم حمله کردند. توپچیهای بار - آم به نحوی معجزه آسا تانکهای حمله ور را پیش از آنکه بتوانند وارد اردو شوند، مضروب ساختند. تانکهای بار - آم نیز آسیب هایی دیده بودند ولی وقتی که آخرین T-54 منفجر شد، هنوز به قدر کافی قدرت داشتند. بار - آم تا چندین ساعت در گرد و خاک خفه کننده، صدای مداوم موتورها، و شعله تانکهای مشتعل سخت در جای خود استوار ماند و تانکهای او با استفاده از نوری که با شعله بنزین مشتعل ایجاد شده بود، هرتانک مصری را که توانسته بود نزدیک شود، مضروب ساختند. چند تانک نیمه زنجیری با زحمت از کوره راهها رد شدند و هیچ تانکی از کنار اردو راه نگشود. در سپیده دم بار - آم يك کشته و چهار زخمی داده بود. با ظاهر شدن جت های اسرائیلی در آسمان آن صحنه، مصریها آخرین شانس فرار از سینا را از دست داده بودند. تا صبح جمعه یوفه سه ستون را از معابر کوهستانی پر تراکم گذرانده و به سمت کانال واقع در **خلوفه**، رأس سودار و «دریاچه کوچک تلخ» *Little Bitter Lake*، گذرانده بود.

تا آن هنگام تمام مزاحمتها از میان رفته بود. در ۷ ژوئن شرم الشیخ بدون هیچ گونه مقاومتی تسخیر شده بود؛ طرح فروافکندن چترbazان در آخرین لحظه، ملغی شد. ستونهای طیار از شرم الشیخ و رأس سودار در ساحل خلیج سوئز به سمت ساحل غربی سینا پیش راندند و در ۸ ژوئن در نزدیکی **ابوزنیمه** *Abu Zanima* تلاقی کردند. نیروی دریایی گزارش داد که احتمالاً دو زیر دریایی مصر در نزدیکی حیفا غرق شده اند. این گزارش همچنین حاکی بود از يك حمله مردان قورباغه ای به واحدهای نیروی دریایی مصر در لنگرگاه رأس الطین

در اسکندریه، و لنگرگاه پرت سعید ۸۰ مأمدا تا روز جمعه حتی پیروزیهای عظیم زرهی در سینا، انهدام تانکهای دشمن در معبر میتلا، و ضایعات فراوان ارتش مصر، در برابر وقایع کاملاً غیر منتظر در مسافتی دور در شمال شرقی، از اهمیت افتاده بود.

يك عامل در طرح جنگ ماه ژوئن، که تمام اسرائیلیهای ذیدخل آن را پذیرفته بودند، عبارت بود از اینکه اردن و سوریه را می توان بکلی بی اهمیت شمرد. به محض محو شدن نیروهای هوایی آنها، هیچ چیز جز يك سد توپخانه یا يك یا دو حمله آزمایشی لازم شمرده نمی شد. حداکثر عمل اسرائیلیها در این قسمت شاید پیش راندن به سمت جنوب به طرف جنین می بود تا پایگاه هوایی عمده خود را در افوله حفظ کنند، ولی انتظار وقوع نبرد حقیقی نمی رفت. قسمت تحت فرماندهی سرتیپ داوید العازار که برای تقویت سایر واحدها از عناصر نیرومند خود عاری شده بود، منتظر يك قدرت نمایی از طرف سوریه بود ولی احتمال تهدید واقعی را نمی داد. سرتیپ عوزی نارکیس *Uzi Narkis* فرمانده جبهه مرکزی، باشکبایی منتظر نتیجه جنگ بود و تیراندازی مختصر توپخانه اردن را از آن سوی مرز، تحمل می کرد. نه تنها هیچ کس پیشبینی عملیاتی را از جانب شرق نمی کرد، بلکه هیچ کس در گرماگرم درگیری ارتش اسرائیل در شبه جزیره سینا، حتی خواستار چنین عملیاتی نبود.

در بامداد روز دوشنبه، تقریباً به محض رسیدن گزارشهای مربوط به جنگ در شبه جزیره سینا، اردنیها شروع کردند به تیراندازی با توپ و خمپاره انداز بر شهر جدید اورشلیم، کوه اسکوپوس، و زیستگاههای مرزی. در شمال، توپخانه اردن به گلوله باران کردن پایگاه هوایی اسرائیل مبادرت کرد، و فرماندهی جبهه شمال اجازه یافت که به واکنش پردازد. در جاهای دیگر، علی رغم آتش سنگین اعراب، اسرائیلیها مایل به درگیری و تحریک اردن به مداخله بیشتر، نبودند. در اورشلیم سپاهیان اردن کاخ دولت *Government House* را اشغال کردند. نارکیس اجازه خواست که به حمله متقابل دست بزند و تیپ زرهی سرهنگ بن-اری را که در آن هنگام در مشرق تل اوئو در بن شامان *Ben Shaman* تجمع یافته بود، به حرکت درآورد. چنین می نمود که با وجود خطرهای متصور، ملک حسین ممکن است درباره تعهدات خود نسبت به ناصر وفادار بماند. ژنرال رابین باتقاضای نارکیس موافقت کرد. نارکیس به بن-اری گفت که به سمت دهلیز اورشلیم پیش رود و راه میان رماله و اورشلیم را تا ساعت ۶ بامداد روز سه شنبه قطع کند. يك تیپ چتر باز که از قسمتهای مأمور شبه جزیره سینا برداشته می شد، می بایست به سمت کوه اسکوپوس حرکت کند و به بن-اری ملحق شود. نارکیس در اواخر بعد از ظهر پس از تهیه طرحهای خود تدریجاً به تشخیص نتایج پرداخت. او تدی کولک *Teddy Kolleck* شهردار را خواست و گفت: «عملیات شروع شده است؛ شما شهردار اورشلیم متحد هستید.»

در ساعت ۵/۳۰ تیپ بن-اری در جلو پشتههای مستحکم اردن در شمال دهلیز، موضع گرفته بود. در ساعت ۷/۳۰ سربازان او به سمت تپه رادار حمله کردند. در تمام آن شب ستونهای بن - اری از میان تپه های پر شیب مشغول حرکتی پرتلاش بودند، خندقهای ضد تانک را پر می کردند، مینها را جمع می کردند، تانکها را از تخته سنگها می گذراندند و مواضع اعراب را تسخیر می کردند. در سپیده دم تیپ بن - اری راه رماله - اورشلیم را قطع کرد و درست در وقتی که مجبور بود حمله متقابل اردن را که با جلوداری بیست تانک پاتن

آغاز شده بود دفع کند، در زمین مرتفع و مسلطی مستقر شد. در يك جنگ سه ساعته، اسرائیلیها دوازده تانک پاتن را مضروب ساختند. بقیه تانکها عقب نشینی کردند. بن - اری به سمت جنوب حرکت کرد تا با چتربازان بن - اری گور در اورشلیم ملحق شود، اما هنوز نرسیده به او فرمان داده شد که برگردد و رماله را بگیرد و به ستون دیگری که از لاترون می آمد، ملحق شود. او چهل تانک فرستاد که به طور مستقیم از جاده اصلی حرکت کردند. در رماله تیراندازی شدید تفنگ و مسلسل از پشته های بالا دست شهر انجام می گرفت ولی مقاومت منظمی وجود نداشت.

روز بعد مقاومت اردن در همه جا روبه شکست نهاد. ارتش ملك حسين که بسیار گسترده شده و زیر ضربات مکرر هوایی قرار داشت، شروع به درهم شکستن کرد. پس از يك رشته آغازهای غلط و دستورهای متضاد، ستون بن - اری در ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر چهارشنبه وارد اریحا شد. حرکت از شمال به سمت جنین در ۵ ژوئن به طرف جنوب ادامه یافت. در ۷ ژوئن اسرائیلیها وارد نابلس شدند و يك قسمت از سپاهیان شان مأمور شدند تا نیمه شمالی ساحل غربی دریاچه را تا رود اردن پاك کنند. پیشروی در امتداد ساحل غربی، که لژیون عرب را منهدم ساخت، توجه بیشتر اسرائیلیها را از وقایع مهمی که در اوشلیم روی می داد، سلب نکرد.

در بعد از ظهر دوشنبه تیپ چترباز سرهنگ گور به طور غیرمنتظر به جای مأموریت مورد انتظار صحرای سینا به اورشلیم اعزام شد. در آن هنگام معلوم شد که جواب به اردن سختتر از آن بود که در طرحها پیشبینی شده بود. با این حال نارکیس و گور هنوز يك حمله عمومی را مورد بررسی قرار نداده بودند بلکه می خواستند يك هجوم محدود در داخل اورشلیم، در اطراف شمال شهر قدیمی به سمت موزه باستانشناسی رکفلر، انجام دهند. این یورش شهر قدیمی و ناحیه اطراف کوه اسکوپوس را باز می کرد. در غروب روز دوشنبه تیپ مزبور کم کم به درون اورشلیم راه سپرد ولی هنوز درست از مأموریت خود خبر نداشت، با زمین آشنا نبود و کاملاً دور بر نداشته بود؛ و تا ساعت ۲/۱۵ بامداد روز سه شنبه نتوانست حمله کند. نبرد در ساعات تاریکی ادامه یافت تا اینکه حمله سه شاخه به مقاومت سخت، آتش دقیق توپخانه، و تك تیرهای مداوم دشمن برخورد. در ساعت ۹/۳۰ گور دریافت که متحمل تلفات سنگینی می شود و برای تجدید قوای تیپ، عملیات را سست کرد. وضع نویدبخش به نظر رسید. تماس با بن - اری در سمت شمال برقرار گشته و راه اسکوپوس باز شده بود، و سربازان خود او خرده خرده در اطراف اورشلیم نفوذ می کردند. در ساعت ۱۱/۳۰ بعد از ظهر، گور وارد مرحله دوم شد، تپه های شرقی پشت اورشلیم را اشغال کرد و شهر قدیمی را از نقاط دیگر جدا نمود. گردشهای اشتباهی، فرمانهای مغشوش، و يك حمله هوایی غلط، ظاهراً دست به هم داده و در کار جلوگیری از يك موفقیت قطعی بودند؛ ولی مانند سایر نقاط، ارتش اردن، خسته و نومید، شروع به زه زدن کرد. گور در حال پیروزی بود، نه با ضربتی تند و قوی، بلکه با فشار آهسته و مداوم. در ساعت ۵ به نارکیس فرمان داده شد که وارد شهر قدیمی شود و پیش از اینکه آتش بس اسرائیل را از آن جایزه نفیس محروم سازد، آن را تسخیر کند. در ساعت ۹/۴۵ سپاهیان گور، که به سمت جنوب حرکت می کردند، وارد دروازه سنت استفن در دیوار شرقی شدند. مقاومت اردن به «جیپها» ی كوچك و تیراندازی تفنگداران منفرد، تقلیل یافت. در ساعت ۹/۵۵ گور به گنبد صخره Dome of the

Rock رسید و ده دقیقه بعد نارکیس در آنجا به او ملحق شد. بیش از ۲۰۰ اسرائیلی در پای دیوار ندبه جمع شدند، در حالی که گلوله‌های تیراندازان اردنی به دیوار می‌خورد و خاک دیوار را به شکل غبار بر سرشان می‌ریخت.

گرچه شهر قدیمی تا ساعت ۱۰ «تسخیر» شده بود، تمام اعراب هنوز از وضع مطلع نبودند. یک ستون دیگر اسرائیلی، که در امتداد دیوارها از جنوب حرکت می‌کرد، مجبور شد که در برابر آتش شدید، از دروازه دنگ *Dung* عقب نشینی کند و به طرف دروازه سنت استفن، که هنوز از آن دفاع می‌شد، پیش‌رود. تانکهای نیمه زنجیری اعراب هنوز در خیابانهای تنگ پرسه می‌زدند. تیراندازی بامسلسل در تمام روز ادامه داشت. تیراندازان منفرد می‌بایست یک به یک از میان برداشته شوند. علی‌رغم تمام خطرهای، همه اسرائیلیهایی که می‌توانستند راهی به طرف دیوار ندبه پیدا کنند، به آن سو می‌رفتند. دایان در ساعت ۲ به آنجا رسید و کاغذی را که روی آن دعا نوشته شده بود در شکافی از دیوار فرو کرد. اشکول و بن-گوریون نیز آمدند، و همچنین هرکس که می‌توانست از میان جمعیت انبوهی که در جلو دیوار گرد آمده بود راهی پیدا کند، خود را به دیوار می‌رساند. در شهر جدید، در غرب دیوار، جماعت یهودی از شدت وجد به جنب و جوش افتاده بود. سرود محبوب «اورشلیم طلایی» پیوسته نواخته می‌شد. تغییر عظیمی که از بامداد روز دوشنبه حاصل شده بود، از آن لحظه تصمیم شجاعانه در برابر بدبختی، و از آن پس یک پیروزی مسلم در هوا و در صحرای سینا، تا تصرف شهر قدیمی، تقریباً بیش از آن بود که روح بتواند تحمل کند. هیچ‌کس، از اشکول و دایان گرفته تا پستترین فرد یهودی، در بامداد روز دوشنبه حتی خواب آن را هم نمی‌دید که اسرائیلیها پیش از پایان هفته در برابر دیوار ندبه ایستاده باشند. معدودی از کسان می‌توانستند باور کنند که پس از ۲۰۰۰ سال تمام اورشلیم آزاد شده باشد. پس از اورشلیم، همه چیز بی‌اهمیت می‌نمود.

پس از تسخیر شهر قدیمی و تمام ساحل غربی رود اردن، تنها هدف باقی مانده عبارت بود از سوریه. دمشق جنگ را برانگیخته ولی از عواقب آن مصون مانده بود. سوریها علی‌رغم خط مازینوی کوچک خود که مانند یک خط مارپیچ در فلات جولان گسترده شده بود، به هیچ‌گونه معارضه نظامی غلبه ناپذیری دست نزدند بلکه فقط به یک اقدام دیپلماتیک مخاطره‌آمیز مبادرت کردند. واکنش بین‌المللی در برابر جنگ مغشوش و مبهم بود ولی مهمتر از همه اینکه همگان از جریان سریع وقایع گیج شده بودند. اینکه جنگ واقع شده بود، تکان روحی شدیدی را موجب شده بود؛ و نخستین فکر این بود که از تصاعد جنگ تا مرحله‌ای که پای قدرتهای بزرگ در میان آید، جلوگیری شود. کاسیگین از خط تلفن مستقیم با واشینگتن استفاده کرده و در روز دوشنبه به جانسن اطمینان داده بود که روسیه با جنگ مخالف است. روسها علناً ملایمت کمتری ابراز می‌داشتند و شفاهاً از اعراب سخت پشتیبانی می‌کردند. صحنه عمده نبرد دیپلماتیک مطابق معمول در کردیدورها و اتاقهای کنفرانس سازمان ملل در نیویورک بود. در آنجا اعراب به مانع اکراه قاهره از اقرار به انهدام سریع ارتش مصر، برخوردند. به تدریج اختلاف میان غرور اعراب و وضع ارتشهایشان دوستان کشورهای عربی را می‌آزرد و ممالك غیر متعهد را خشمناک می‌ساخت. مساعی مصر برای تشدید اتهام مواضعه میان امریکاییها و انگلیسها از یک سو و اسرائیل از سوی دیگر، ممکن بود به ناصر در میان اعراب کمک کند، ولی اتباع روشنفکر بسیاری از ملتهای دیگر را از دروغ عجیب او منزجر می‌کرد. حتی روسها نیز بامصریها در این زمینه همگامی

نمی‌کردند، هرچند نه به سبب عشق باطنیشان به حقیقت. رجزخوانیهای مداوم اعراب برای انهدام اسرائیل ممکن است فقط نوعی غوغای عربی بوده باشد، ولی می‌توان گفت که اعراب با همین کار حقی برای اسرائیل ایجاد کرده بودند. بالاخره، در مقایسه با سال ۱۹۵۶، در ۱۹۶۷ پشتیبانی وسیعی برای اسرائیل کوچک دلیر که خیل اعراب را عقب‌نشاند، فراهم آمده بود. گرچه دوگل از حالت بیطرفی به حمایت از ادعاهای اعراب برخاست، جماعات وسیعی از فرانسویان که به تظاهراتی به نفع اسرائیل مبادرت جستند از او پیروی نکردند؛ هرچند که دولتهای اروپای شرقی اسرائیل را محکوم کردند، بسیاری از اتباع برجسته آنها صریحاً اظهار داشتند که با عقیده حزب کمونیست موافق نیستند. در نتیجه وقتی که دیپلماتهای سازمان ملل متحد در جست‌وجوی عبارات مناسبی برای قطعنامه آتش‌بس بودند، اسرائیلیها زمینه خوبی برای مانور به دست آوردند.

صدور قطعنامه آتش‌بس البته لازم بود. مسأله عمده عبارت بود از تعیین وقت و شرایط مخصوص. اعراب خواستار عقب‌نشینی بی‌قید و شرط شدند و ساعات ذی‌قیمت را در تحصیل رأی اکثریت به نفع خود تلف کردند، در حالی که ارتشهای اسرائیل همچنان پیش می‌رفتند. ملک‌حسین نخستین کسی بود که واقعیت را پذیرفت و با آتش‌بس بی‌قید و شرط موافقت کرد. سایر اعراب جنگجو قطعنامه سازمان ملل را ندیده گرفته یا آن را رد کردند. يك قطعنامه دیگر، که آن هم بدون قید و شرط بود، از شورای امنیت گذشت. این بار نیز فقط اردن موافقت کرد. سرانجام قاهره نیز تسلیم شد. در ۸ ژوئن شب هنگام اوتانت پیامی را که توسط الکنی *El Kony* سفیر مصر در سازمان ملل متحد تسلیم شده بود، در شورای امنیت قرائت کرد. در این پیام مصر با آتش‌بس موافقت کرده بود، مشروط بر اینکه اسرائیل نیز چنین کند. در ساعت ۴ روز جمعه سوریه نیز پیامی برای کمیسیون مختلط آتش‌بس سوریه و اسرائیل در دمشق فرستاد و موافقت خود را اعلام کرد. این پیام به شورای امنیت که در آن هنگام جلسه را تعطیل کرده بود فرستاده شد و به اوتانت تحویل گردید. سوریه عملاً با قطعنامه سازمان ملل موافقت کرده بود ولی خبر آن دیر به اسرائیل رسید.

اسرائیلیها تصمیم گرفته بودند که به مخاطره يك حمله در روز پنجشنبه تن دهند، اما در حالی که سپاهیان مجتمع می‌شدند و سوریهها به سبب احساس يك امنیت کاذب از جا نمی‌جنبیدند، حمله‌ای صورت نگرفت. بیشتر اسرائیلیها شك نداشتند که هرچه سوریهها درباره رعایت آتش‌بس بگویند، دمشق در عمل برخلاف آن رفتار خواهد کرد. به مدت چهار روز مرز پنجاه میلی سوریه صحنه سدهای غلتان توپخانه، ضربات هوایی اسرائیل و يك یاد و نفوذ کوچک سوریه در جبهه اسرائیل، بود. يك وقفه مختصر ایجاد شد، اما سوریهها تیراندازی را دوباره آغاز کردند. در ساعت ۷ بامداد روز جمعه ژنرال رابین به‌العازار فرمان داد که فلات جولان را بگیرد. بعداً در يك کنفرانس مطبوعاتی رابین آشکار ساخت که سوریهها نباید از جنگ ماه ژوئن بیم‌جازات درآیند. او احساس می‌کرد که سوریهها کسانی بودند که بر اثر سالها فعالیت‌های ماجراجویانه و کشیدن ناصر به دنبال خود، جنگ را به راه انداخته بودند.

العازار که وقت را تنگ می‌دید و خود را با استحکاماتی روبه‌رو می‌یافت که در ارتفاعات ساخته شده بود، نتوانست به يك تقرب غیرمستقیم دست بزند. فشار عمده می‌بایست مستقیماً در سربالایی شیب تند در جلو **کفر سزولد** به درون خط مارپیچ استحکامات در حاشیه شمالی ارتفاعات انجام گیرد. يك حمله فرعی

آزمایشی در مرکز و بعداً يك هجوم در انتهای جبهه که در قسمت علیای رود یارموک به صورت قلاب درآمد، و ضمناً استفاده از چتربازان محمول با هلیکوپتر، می بایست انجام گیرد. بیشتر واحدها می بایست از شمال حمله کنند. وقتی که گاوه حمله به رأس ارتفاعات می رسد، ستونهای ضربتی در پشت مواضع دفاعی گسترده می شدند و به ستونهای حرکت کننده از جنوب ملحق می گشتند.

در ساعت ۱۱/۴۵ بامداد، تیپ گولانی به فرماندهی سرهنگ الفرات یونا Elfrat Yona به سمت تل فحار Tel Fahar حرکت کرد. در این محل شش جریب انگلیسی از سنگرها و آشیانه های متصل بهم وجود داشت. این تیپ با تلاش زیاد و در حالی که با يك ستون دراز از تانکها حمایت می شد، از شیب بالا رفت. تا ساعت ۳/۳۰ نخستین واحد پیاده نظام به اطراف تل فحار رسیده بود ولی تانکهای نیمه زنجیری آن که همه مضروب شده یا در راه پیچ در پیچ دامنه گیر افتاده بودند، نتوانسته بودند پا به پای پیاده نظام پیش روند. علی رغم تلفات سنگینی که بر فرماندهان قسمتهای مقدم وارد شده بود، و با وجود مختل شدن مخابرات با عقب جبهه، پیاده نظام راه خود را به داخل تل فحار باز کرد. اسرائیلیها برای برداشتن سوریها از سر راه متحمل سی و هفت کشته و هشتاد و دو زخمی شدند، اما تا غروب آفتاب محور استحکامات سوریه را شکسته بودند.

یونا در تمام شب نیروهای تقویتی به جبهه اعزام داشت و در سپیده دم تیپ تحت فرماندهی او به دو قسمت منقسم شد و يك قسمت رو به شمال و قسمت دیگر رو به جنوب در پشت جبهه سوریه به حرکت درآمد، در حالی که گاه به مقاومت لجوجانه ولی ناهماهنگ بر می خورد. سوریها که در نتیجه پنج روز حمله شدید نیروهای اسرائیل فرسوده شده و بر اثر شایعات مربوط به شکست روحیه خود را باخته بودند، یارای مقاومت را از دست دادند. در ساعت ۲/۳۰، چند ساعت پس اینکه دمشق سقوط القنطره را برای تسریع در آتش بس اعلام کرده بود، جلودار اسرائیل به آنجا رسید. يك ساعت بعد چتربازان اسرائیلی از جنوب به بوتیمیه Boutmiyé رسیدند و به اسرائیلیهایی که رو به جنوب در حرکت بودند، ملحق شدند. در يك نقطه شمالیتر، آخرین دژ سوریه به نام بانیاس Baniyas، واقع در ناحیه آبهای سرچشمه ای رود اردن، در اواخر بعد از ظهر آن روز تسخیر شد. اسرائیلیها ضمن خرد کردن ارتش سوریه ۱۱۵ کشته و ۳۲۲ زخمی دادند. دیگر هیچ چیز مانع يك حمله برق آسا از طرف اسرائیل به شهر دمشق نبود، اما مهمتر از همه اینکه فلات جولان پاک شده بود. شب سربازان تیپ گولانی، که در نقطه ای مشرف بر دره رود اردن ایستاده بودند، می توانستند چراغهای کیبوتصها را ببینند و مطمئن باشند که آن زیستگاهها برای نخستین بار پس از بیست سال از ایدای سوریها در امانند.

جنگ ماه ژوئن در مدتی کمتر از شش روز به پایان رسید. از شیبهای کوه حرمون در شمال تانوک شبه جزیره سینا در جنوب، از کرانه های کانال سوئز در غرب تا ساحل رود اردن در پل النبی در شرق، خیال اسرائیلیها راحت شده بود. در جهان کمتر اتفاق افتاده بود که فتحی چنین سریع و قطعی نصیب کسی بشود. در نظر مردم عادی این جنگ برقی بود از حق اسرائیل که بر سر لاف و گزاف اعراب فرود آمده بود. اما عده ای از اشخاص علاقه مند به تجزیه و تحلیل فقط روی آسان به دست آمدن موفقیت اسرائیل تکیه می کردند، بی آنکه تهیه های بیپایان و مشقات لازم برای چنین کامیابی شایان را به حساب آورند. اعراب همه دیوانه یا جبان نبودند. ارتش آزادیبخش فلسطین با شدت و به مدتی طولانی در اطراف غزه جنگیده بود.

لژیون عرب، که سخت از ارتش اسرائیل عقب مانده بود، باروحيه خوب و عزمی راسخ جنگیده بود هرچند که نتوانسته بود موفقیتی کسب کند. اما اسرائیل يك ملت جدید و فداکار بود و با اسلحه دقیق و مدرن آشنا بود و کاملاً به پیروزی خود اطمینان داشت، در حالی که در برابر او کشورهای قرار داشتند که هنوز در زیر سلطه طبقه حاکمه قدیمی بودند و باشالوده‌های اقتصادی کم‌نه خود نمی‌توانستند ارتشهای نوین به وجود آورند. ژنرالهای مصری نیز مانند سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۶ به طرزی وحشت‌انگیز ناصالح بودند، در حالی که سربازان شایسته‌ای داشتند، هرچند که توانایی آن سربازان فقط محدود به دفاع در مواضع ثابت بود. اسلحه درخشان شوروی بسیار کسان را معتقد ساخته بود که در مدت ده سال گذشته تغییرات بزرگی در ارتش مصر صورت گرفته است. در وقوع این تغییرات البته شکی وجود نداشت ولی مصریها هنوز به آن مرحله نرسیده بودند که بتوانند با دشمنی ماهر و سرسخت مقابله کنند. ذیحق بودن بتنهایی کلید پیروزی در جنگ نیست، و نه آن‌طور که اعراب می‌گفتند، پیروزی همواره نصیب طرف ذیحق می‌شود. موشه دایان گفت: «جنگ تمام شده و اکنون دردسر آغاز گشته است.»^۹ در ماههای بعد اسرائیلیها به خصوص و تمام جهانیان به طور عموم، می‌خواستند راه‌حلی پیدا کنند که بیش از آنچه که دایان می‌توانست انتظار داشته باشد، اغفال کننده بود. اعراب بدون استثنا سیاستی برگزیدند که نه‌مبتنی بر جنگ بود و نه متکی به صلح. آنها نمی‌خواستند، و شاید در بعضی موارد نمی‌توانستند، حقانیت اسرائیل را تشخیص دهند. آنها مجبور بودند که به شکست در میدان جنگ بانهایت اکراه اذعان کنند و آن را تدریجاً بپذیرند، اما هیچ‌کس مایل یا قادر نبود که نخستین گام را در راه آشتی بردارد. اردن، بدون اراضی پراهمیت ساحل غربی رود اردن و در زیر موج سهمگینی از پناهندگان جدید، از لحاظ اقتصادی به بدبختی افتاده و در کمتر از يك هفته به بیابانی از اردوی آوارگان تبدیل شده بود. معهدا ملك حسين از بیم انقلاب جرأت مذاکره علنی با اسرائیل را نداشت. مصر، به محض اینکه ناصر پس از تظاهرات پرشور مردم در مقام خود ابقا شد، با آینده‌ای تیره روبه‌رو گشت. کانال سوئز بسته شده، محصول پنبه به خطر افتاده، نفت صحرای سینا از دست رفته، ارتش منهدم شده و موفقیت‌های يك نسل نیز شاید از میان رفته بود. ناصر که از هر طرف در فشار قرار گرفته بود، حتی برای رفع نابسامانیهای کشور خویش از سازش با صهیونیستها سر باز زد. سوریه با آنکه از ناحیه فلات جولان زیر آتش توپخانه اسرائیل قرار داشت، با سرسختی تمام حتی از بررسی صلح هم امتناع کرد و آنچه که می‌خواست فقط جنگ پارتیزانی بود. پیش از آن کمتر اتفاق افتاده بود که غالب تقاضای صلح کند و مغلوب خواستار شرایط باشد.

راه‌حلهای مربوط به شکستن بن‌بست فراوان بود، و شاید در میان اعراب کسانی بودند که شخصاً می‌خواستند نتایج شکست را به نحو منطقی مورد مطالعه قرار دهند، اما هیچ «راه‌حلی» طرفین را به خود جلب نمی‌کرد. در پایتخت‌های خاورمیانه میانه‌روی فقط عبارت بود از ترك حمله‌های تحريك‌آمیز علیه اسرائیل در طی نبرد دیپلماتيك برای مجبور ساختن مهاجمان به پس‌دادن سرزمین تسخیر شده. مذاکره مستقیم با اسرائیل، حرام بود. اعراب هنوز مزایای معتبری در دست داشتند: پشتیبانی روسیه، يك گروه استوار از رأی دهندگان در سازمان ملل متحد، حمایت بین‌المللی قابل ملاحظه، نگرانی همه جانبه از انضمام اورشلیم به اسرائیل و سرنوشت آوارگان جدید. هفته‌ها گذشت ولی اعراب همچنان در

تصمیم خود پایدار بودند: صلح می‌بایست مطابق شرایط آنها باشد. اسرائیلیها نیز به قدر اعراب مصمم بودند، اما درباره صلحی که امنیت کشورشان را تضمین کند. آنها به سازشی که اساس آن وعده‌های کاغذی ترتیب یافته توسط يك طرف ثالث باشد، ابراز تمایل نمی‌کردند. برای نخستین بار پس از بیست سال، اسرائیل به تحصیل امنیت جغرافیایی نایل شده بود. مرزهای کج و معوج کشور دیگر آسیب‌پذیر نبودند. تمام استحکامات اعراب درهم شکسته بود: تنگه تیران باز شده بود؛ آبهای سرچشمه‌ای رود اردن در دست اسرائیل بود؛ آینده کانال سوئز، فلات جولان، ساحل غربی رود اردن، و نوار غزه، دیگر لازم نبود که توسط مذاکره‌کنندگان دور دست یا از طریق اقدام یکجانبه اعراب، تعیین شود. اسرائیل در حقیقت دارای تمام تضمینهای لازم امنیت خود بود، گواينکه اعراب هنوز نسبت به آن امنیت نظری خصومت‌آمیز داشتند. جز در صورتی که اعراب موفق می‌شدند پیروزیهای جنگ ژوئن را از چنگ اسرائیل بیرون آورند، آن کشور می‌توانست حالت انتظار پیش بگیرد، اگر نه برای همیشه، لااقل برای يك مدت طولانی. برای اسرائیل چیزی بهتر از وضع موجود نبود. به مرور زمان معلوم شد که علی‌رغم مسأله اورشلیم، بسته شدن کانال سوئز، و اعراب آواره شده از ساحل غربی رود اردن، سازمان ملل متحد قصد تحمیل راه حلی را ندارد و مطابق معمول نیز نمی‌تواند طرح يك سازش قابل قبول را بریزد.

رکود همچنان ادامه داشت. پس از يك رشته کنفرانسها، ملاقاتها و کنفرانسهای عالی، اعراب بیش از آنچه که مؤمنترین اشخاص به مصالح خصوصی امکان‌پذیر می‌شمردند، متحد شدند. ناصر سازش آبرومندانه‌ای را در مورد یمن پذیرفت و خارج ساختن سپاهیان خود از آن کشور را آغاز کرد. کشورهای نفت‌خیز موافقت کردند که به مصر و اردن کمک کنند و هرج و مرج اقتصادی آنها را رفع کنند و در عوض آنها هم تجدید فروش نفت به غرب را ندیده بگیرند. ملک حسین موافقت کرد که از بازکردن باب مذاکرات با اسرائیل خودداری نکند. ناصر از بررسی گشودن کانال سوئز امتناع کرد، هرچند که برای جلوگیری از حوادث قبول کرد که نیروی کوچکی را از سازمان ملل متحد بپذیرد. سوریه، با پشتیبانی الجزایر، می‌خواست تعرض را به صورت جنگ آزادی ملی آغاز کند. الفتح، که هنوز مصمم بود علی‌رغم هرگونه عواقب خطرناک ضرباتی به اسرائیل وارد آورد، در ساحل غربی رود اردن به تجدید سازمان دست زد. بیشتر اعراب بارز مجویی سوریه و تصمیم الفتح موافقت داشتند ولی معتقد بودند که هنوز وقت عملیات تحریک‌آمیز نرسیده است. علی‌رغم پیشبینیهای واقع‌گرایان، پس از گذشتن شش ماه از تاریخ شکست در جنگ و دادن قربانیهای زیاد و با وجود اختلافات عمیق میان خود، اعراب هنوز از قبول عواقب شکست امتناع می‌کردند. البته وقوع شکست را قبول داشتند ولی به نتایج ملازم با آن تن نمی‌دادند.

اسرائیلیها پس از زایل شدن نشاط حاصل از پیروزی، بامشکلات بزرگی روبه‌رو شدند که البته به شدت مشکلات ماه مه (ماه قبل از جنگ - م.) نبود ولی باز شدید بود. در محیط بین‌المللی دیپلماتهای اسرائیل مجبور بودند با اقدامات سازمان ملل مخالفت کنند و روی يك راه حل حقیقی براساس مذاکرات مستقیم اصرار ورزند تا دوباره دچار عدم امنیت سابق نشوند. در عین حال آینده سرزمینهای جدید، بجز اورشلیم، مبهم مانده و این سوء ظن تقویت شده بود که اسرائیل بدون فشار مجازاتهای بین‌المللی سرزمینهای اشغالی را تخلیه نخواهد کرد. به مرور ایام نفت شبه جزیره سینا مورد بهره‌برداری قرار گرفت، کارآبیاری

از رود اردن در شمال جلیله آغاز گشت، به آوارگان غزه اجازه داده شد که به ساحل غربی رود نقل مکان کنند، بلوک اتزیون در جنوب اورشلیم دوباره تأسیس شد، و کمکهای اقتصادی به اسرائیل سرازیر شد. اسرائیلیها سخت برجای ایستادند و منتظر شدند تا اعراب باب مذاکره را باز کنند یا عواقبی را تحمل کنند که با گذشت زمان شدیدتر می شد.

احتمال يك راه حل صلح آمیز و نهایی برای جنگ طولانی اعراب و اسرائیل اکنون زیاده‌تر از گذشته نیست. تا هنگامی که اعراب نتوانند یا نخواهند وجود اسرائیل را به عنوان يك امر قطعی و تغییرناپذیر قبول کنند، چاره منحصر به فرد عبارت است از يك متارکه ناآرام که با قدرت اسرائیل نگرهداری شود. اگر اعراب در عزم خود راسخ باشند، ودلیلی وجود ندارد که برخلاف این تصور کنیم، احتمال وقوع يك جنگ نجاتبخش در آینده دور یا نزدیک بسیار زیاد است، اعم از اینکه اسرائیلیها شبه جزیره سینا یا فلات جولان را تخلیه کنند یا نکنند. شاید عمل فرسایشی زمان، پدید آمدن نسل جدیدی از مردم، یا تغییر احساسات توده‌های عرب، تحولی به وجود آورد، اما عده معدودی ممکن است به «احتمالاتی» که در گذشته جنبه رؤیایی داشته است، امید بندند. شاید اسرائیل اکنون آن قدر امن باشد، یادآور آینده چندان از امنیت برخوردار شود، که سرانجام از هر آسیبی مصون بماند، ولی سرخوردگی و احساس حقارت اعراب از نارسایی نظامی بیش از آنچه که راه صلح را هموار کند ممکن است به جنگ رهنمون شود. در آینده نزدیک شاید يك راه حل موقت برای رفع عواقب رنجبار جنگ ژوئن پیدا شود، ولی آن فرمول طلایی که همه را خشنود سازد و هیچ چیز از کسی دریغ نکند، وجود ندارد.

اگر ملیون مبارزه جوی اروپا هنوز پس از هزار سال نتوانسته‌اند «راه حلی» برای آرزوهای ضد و نقیض خود پیدا کنند و تنها در نتیجه فرسودگی متقابل آرام گرفته‌اند، هیچ گونه دلیل قانع کننده وجود ندارد که صهیونیستها و اعراب به طور قطع از مخاصمه دست بردارند. آرمان تبدیل کشمکشهای بشر به صلح دایمی و از میان رفتن قطعی جنگ، فقط يك آرمان است و بس. تا هنگامی که عزیزترین آرزوهای برخی از مردم نقیض آرزوهای دیگران باشد، احتمال توسل به زور همواره موجود است. تا زمانی که تمنا از خود زندگی مهمتر است، افراد بشر با یکدیگر خواهند جنگید. شاید که نباید چنین کنند، و شاید هم در آینده ترك این کار گویند، ولی فعلاً در خاورمیانه چنین می کنند. در این منطقه جنگ آشکارا وارد يك مرحله جدید شده است؛ ولی اگر گذشته فقط پیش درآمد بوده است، آخرین عمل هنوز به فاصله زیادی در پیش است.

یادداشتها

۱- توضیح «درست» مصر از جنگ اهمیت گزارش «جاسوسی شوروی» را تأیید می‌کند؛ معیناً قرائن فراوانی وجود دارد براینکه ناصر تا چندی به وقوع نوعی بحران در تابستان آن سال می‌اندیشید. به مقاله Walter Laqueur تحت عنوان "The Hand of Russia" در *The Reporter*, 36 شماره ۱۳، (۲۹ ژوئن ۱۹۶۷)، صفحات ۱۸ - ۲۰ رجوع شود. Laqueur قصد دارد یک رساله تحقیقی درباره زمینه جنگ، شامل مدت از ۱۰ مه تا ۵ ژوئن، منتشر کند. (Macmillan, New York, 1968) (*The Road to Jerusalem: The Origins of the Arab-Israeli Conflict, 1967*).

۲. حملات متوالی به اوتانت به یک اقدام نسبتاً غیرعادی انجامید: در ۲۶ ژوئن دبیرکل سازمان ملل متحد یادداشتی را ارائه داد که حاوی دلایل او بود.

۳. Randolph S. Churchill and Winston S. Churchill, *The Six Day War* (London: 1967), p. 38

۴. S.L.A. Marshall., *Swift Sward: The Historical Record of Israel's Victory, June 1967* (New York: 1967), p. 19.

۵. Chaire Sterling "A Matter of Survival," *The Reporter*, 36, No. 13 (June 29, 1967), 17.

گرچه در نطقهای ناصر در آخرین روزهای پیش از جنگ می‌توان عبارات ملایمی یافت، قرائنی نیز در دست است که نشان می‌دهد مصر برای ۵ ژوئن طرح حمله به اسرائیل را ریخته بود ولی روسها به ناصر تأکید کرده بودند که ملایمت پیشه کند. روزنامه نیویورک تایمز گزارشهای مفصلی از یک

منبع دیپلماتیک موثق در مادرید، منتشر کرد. گزارش رابین درباه نبرد سینا شامل نقل قولهایی از اسنادی است (۲ ژوئن ۱۹۶۷) که به طرح یک حمله هوایی مصر که ظاهراً توسط فیلدمارشال عامر تهیه شده بود، اشاره می کنند. رجوع شود به:

Jewish Observer and Middle East Review, 16, No. 27 (July 7, 1967), 10-4.

۶. من که در آن هنگام در دوبلین به سر می بردم و از صحنه وقایع دور بودم، مشاهده کردم که دو عاملی که مرا بیش از هر چیز تحت تأثیر قرار می داد عبارت بود از: اعلام کمک الجزایر، و این گزارش که هیچ یک از کشتیه های اسرائیلی ماهها از تنگه تیران استفاده نکرده اند. این گزارش به منزله نخستین گام برای مجبور ساختن اسرائیلیها به «سازش» بود و اعلام کمک الجزایر در حکم گران تمام شدن پیروزی اسرائیل بود. معینا اسرائیلیها جداً مدعیند که آنچه باعث برهم خوردن موازنه بود عبارت بود از ورود ملک حسین به قاهره، هرچند که می توان به بدبینانی که می گویند اسرائیلیها فقط احساس کردند که فرصت مناسب فرارسیده و از آن استفاده کردند، حق داد.

۷. Marshall, *Swift Sword*, p. 12

۸. Leo Heiman, "Naval Action in the Six-Day War," *Jewish Digest*, XII, No. 12 (September 1967), 1-8.

۹. The Associated Press, *Lightning out of Israel: The Six-Day War in the Middle East* (New York: 1967), p. 154.

کتابخانه

Jewish Quarter and Middle East Register 16, No. 27 (July 7, 1967), 104.
 A. Leo Heiman, "Natal Action in the Six-Day War," Jewish Digest, XII, No. 13 (September 1967), 1-8.
 The Associated Press, "Lighting out of Israel: The Six-Day War in the Middle East (New York: 1967), p. 154.
 V. Marshall, "Six-Day War," p. 13.

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
 LIBRARY.

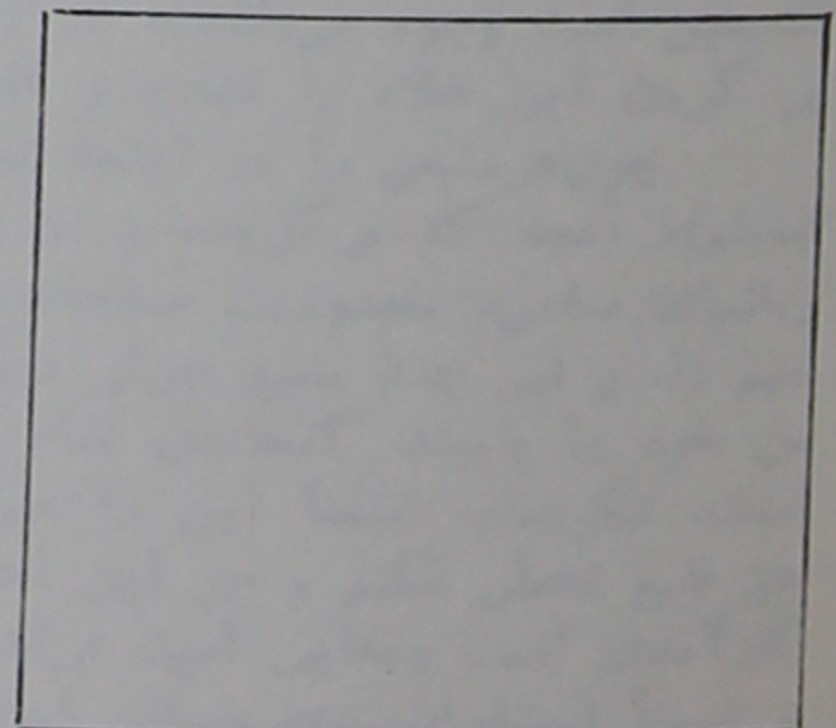
DATE LOANED _____
 Book No. _____

Class No. _____
 Copy _____

Vol. _____
 Accession No. _____

7/3/67	21/6/67	21/6/67
--------	---------	---------

کتابنامه



THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED] Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

943	21/6	733	6/2/64
-----	------	-----	--------

در شرایط عادی، وقتی که کتابنامه‌ای برای محققان نوشته نشده باشد، عنوان «بخش ضمیمه» به آن داده می‌شود که مفهوم آن این است که خواننده موضوع را تاحدی تعقیب خواهد کرد، اما به عقیده من این روش يك ایدئالیسم بی‌اساس است. خواننده عادی غالباً از متن کتاب فراتر نمی‌رود و تقریباً هیچگاه به یادداشت‌ها رجوع نمی‌کند، اما برای او شاید يك کتابنامه مختصر و مفید خالی از لطف نباشد. از طرف دیگر محققان فکر می‌کنند، و غالباً درست هم می‌اندیشند، که بیش از مؤلف مطالعه کرده‌اند؛ از این رو ابتدا مطالب کتابنامه را بررسی می‌کنند که ببینند آیا نامی از خودشان برده شده است یا نه، و سپس به دنبال افتادگیهای نابخشودنی می‌گردند. اما این کتابنامه مخصوص برای معدودی از کسان است که معلومات مؤثری درباره آثار چاپی متعدد و حجیم ندارند و می‌خواهند يك راهنمای موجز در اختیار داشته باشند، هرچند که متأسفانه این راهنما خالی از نقص نیست. من چهار سال پیش درصدد پیدا کردن چنین کتابنامه‌ای برآمدم تا مرا از رنج معمول مطالعه کارتهای [کتابخانه‌ای] متعدد، بحثهای منتشر نشده، و نشریات دوره‌ای کم‌اهمیت و کاملاً بی‌ارزش مصری برهاند.

در هريك از قسمت‌های تاریخ معاصر، تنظیم يك کتابنامه دقیق و قطعی موکول به استعمال تکنولوژی شمارگرهای الکترونیک است؛ در بعضی از قسمت‌ها حتی خواندن کتابنامه‌های آزمایشی کار بس دشواری است. در تحقیقات مربوط به خاورمیانه بعضی کمک‌های کتابنامه‌ای و پژوهشی وجود دارند، از قبیل: *Selected Bibliography* نشریه دانشگاه عبری، مجلدات موجود در انستیتوی خاورمیانه در واشینگتن، *Reports on Current Research on the Middle East* (bibliographical Series) متعلق به آرشیو صهیونیسم نشریات سلسله‌ای کتابنامه‌ای (در شهر نیویورک)، یا شماره‌های دوره‌ای مهمتری که به وقایع خاورمیانه تخصیص یافته‌اند (مثلاً رجوع شود به: *Middle East Journal, summer 1965, pp. 354-362*). کتابهای عمومی به‌طور کلی چنین کمک‌هایی پراکنده و ناکاملند و آسان به‌دست نمی‌آیند. کتابهای عمومی در این زمینه لزوماً دارای کتابنامه‌های عادی و کلی هستند، و در آنها آثار محققان مربوط به دوران اخیر که شامل کتابنامه‌های کامل باشند، بسیار اندکند. اگر چند اثر ذی‌قیمت دیگر مانند کتابنامه دقیق و فشرده بیست و پنج برگی موسوم به *The Struggle for Palestine* تدوین *J.S. Hurewitz* که تا سال ۱۹۵۰ ظاهراً شامل همه چیزهای مربوط به زمان تحت‌القیومگی فلسطین است وجود می‌داشت، در آن صورت پژوهندگان در این زمینه راحت‌تر می‌بودند. من توانایی پر کردن این خلاء را ندارم و فقط با کمال تأسف می‌توانم آن را یادآوری کنم: چون هرمنبعی را در اینجا نمی‌توان ذکر کرد، حتی اگر من با تمام منابع آشنا بودم (که نیستم)، آنچه که برگزیده و در اینجا آورده‌ام جنبه شخصی دارد و با وضع اسفناك اطلاع من از زبانهای سلامی، محدودیت صفحات، و سلیقه شخصی، تطبیق می‌کند. من کوشیده‌ام تا تمام منابع مهم را، و نیز چند منبع جزئی دیگر را که کمتر به نامشان برخورده‌ام، ذکر کنم. در این کتابنامه من خود را پایبند گنجاندن تمام منابعی که در یادداشت‌های تقریباً محدود آخر فصول ذکر شده است، نکرده‌ام. ضمناً این را هم بگویم که در آن یادداشت‌ها فقط مراقب بوده‌ام که از قوانین حق طبع تخطی نکنم و جز این احتیاطی نکرده‌ام. به‌طور کلی این کتابنامه به‌نظر خود من کتابنامه کارآمدی است و به این امید فراهم شده است که تازه‌کارانی مثل خودم را از اتلاف وقت برهاند و ضمناً استخوان‌بندی پنهانی این متن را نشان دهد.

بیشتر تاریخ‌نگاری خاورمیانه متأسفانه تراوش قلم نویسندگان بی‌اطلاع ولی با ذوقی بوده است که در میدان چاپ و نشر با یکدیگر رقابت می‌کرده‌اند. من فکر نمی‌کنم که هیچ موضوعی در مدت بیست سال بیش از داستان اسرائیل و اعراب و برخورد میان آنها مورد مکرر گویی و بیپرده گویی قرار گرفته باشد. در میان مخلوط آشفته‌ای از گزارشهای روزنامه‌ای، یادداشتهای شتاب‌آمیز، بررسیهای ناجور، تبلیغات علنی، و محاجه‌های مخصوص، تعداد زیادی از آثار سالم، بیطرفانه و متوازن وجود دارد، ولی چنین آثاری هنوز کمیابند. حتی استوارترین محققان نیز وقتی که به خود جسارت وارد شدن به صحنه وقایع خاورمیانه را می‌دهد، آن برداشت خونسردانه و تجزیه و تحلیلی را که قبلاً شیوه خود ساخته بود، از دست می‌نهد. هیچ مسأله‌ای از بحث و جدل مصون نیست. مجلدات مختلفی که به بررسی جهان معاصر مربوطند و توسط انستیتوی سلطنتی امور بین‌المللی *Royal Institute of International Affairs* فراهم می‌شوند معتبر، صحیح و کامل شناخته شده‌اند؛ معیناً گردآورده‌های جرج کرک *George Kirk* مخصوصاً درباره خاورمیانه، به عنوان ضدصهیونیسم ضد فرانسه و ضد امریکایی، سخت مورد حمله قرار گرفته‌اند. چهلین اتهامات کاملاً موجه باشند یا نباشند، نکته اصلی این است که مشکل بتوان کسی را، از جمله صاحب‌نظران ورزیده را، یافت که از آسیب مباحثه و جدال گنج کنند مصون مانده باشد.

چون قسمت قابل ملاحظه‌ای از منابع بررسی جنبه‌های مختلف خاورمیانه در بیست سال اخیر در آرشیوهای محرمانه یا در ذهن اشخاص مدفون مانده است، میدان وسیعی برای تفسیرهای ضد و نقیض براساس شواهد محدود، ایجاد شده است. حتی بحرانهایی از قبیل بحران سوئز، که تلی از اسناد رسمی و غیررسمی، یادداشتهای فراوان و کتابهایی به وجود آورد که بانظرات و سلیقه‌های مختلف تطبیق می‌کردند، و نیز مقاله‌های دانشمندانه‌ای که در *Australian Journal of Politics* یا *The Review of Politics* درج شده‌اند، و همچنین مکاشفه‌های ژورنالیستی غیر منتظر در روزنامه *France-Observateur* و گواهیهای شفاهی مهم، موجب پیدایش کتابهای مطلوب و موثق نشده‌اند. مسلماً کتابهای ممتاز، رساله‌های دانشمندانه و گزارشهای ژورنالیستی وافی و عالی، و نیز خاطرات متعددی وجود دارند. ژورنالیستهایی مانند *Hedrick Smith, Thomas F. Brady* و *Jon Kimche*، منابع ذی‌قیمتی از اطلاعاتند، در حالی که دانشمندانی مانند ج. سی هوروتیس *J.C. Hurewitz* والترزد - لاکور *Walter Z. Laqueur* و دن پرتس *Don Peretz* که به ترتیب درباره تحت‌القیومه فلسطین، حضور شوروی در خاورمیانه، و اعراب در اسرائیل چیز نوشته‌اند، آثار بسیار ممتازی به وجود آورده‌اند. معیناً در خاورمیانه بیش از هر نقطه دیگر قانون فاضلانۀ گرشام *Gresham* ظاهراً بانتقام عقل می‌کند.

اسناد

معمولاً زندگینامه‌ها با منابع مستند آغاز می‌شوند، اما گرچه در این مورد اسناد فراوانی وجود دارد، تنها مدارکی که واقعاً ارزشمند محسوب می‌شوند، متعلق به سازمان ملل متحدند. در جاهای دیگر آرشیوهای دیپلماتیک بسته‌اند، مجموعه‌های خطی هنوز طبقه‌بندی نشده‌اند، و کاغذهای خصوصی معمولاً باز نشده‌اند. اما دسترسی به تمام اسناد سابقه‌دار معتبر، ممکن است. این اسناد عبارتند از: بولتنهای وزارت خارجه امریکا، روزنامه رسمی مجلس ملی فرانسه، *Assemblée Nationale*، *Journal Officiel: Débats*، کاغذهای فرماندهی ارتش بریتانیا، *The British Command Papers* و مدارک سازمان ملل متحد، در صورتی که به نحو صحیح در ارتباط با سایر منابع مورد استفاده قرار گیرند، منبع مهمی از اطلاعات محسوب می‌شوند.

سازمان ملل متحد

Official Records of the General Assembly, Emergency and Ordinary Sessions
(1946-1966).

Report of the Special Committee on Palestine (1947).

Report of the Mediator on Palestine (1948).

Reports of the Conciliation Commission for Palestine.

Official Records of the Security Council (1946-1966).

Reports of the Chief of Staff of the Truce Supervision Organization.

"Records of the Mixed Armistice Commissions."
Reports of the Mediator.
Reports of the Acting Mediator.
Reports of the Secretary-General.
Annual Reports of the Director of the Relief and Works Agency.

کانادا

The Crisis in the Middle East, October-December 1956 (White Paper).
The Crisis in the Middle East, January-March 1957.

این دو جلد به سبب نقش مهمی که لستر بی. پیرسون Lester B. Pearson در ایجاد نیروی سازمان ملل ایفا کرده است، جالبند

بریتانیای کبیر

گزارشهای مختلفی دربارهٔ تحت‌القیومهٔ فلسطین توسط دولت بریتانیا به جامعهٔ ملل و سازمان ملل متحد تسلیم شده است. سودمندترین آنها گزارشی است به نام *Political History of Palestine under British Mandate* در سال ۱۹۴۷ به کمیتهٔ مخصوص سازمان ملل متحد دربارهٔ فلسطین تسلیم شده است. در میان سایر مدارک رسمی به این مدرک وزارت خارجهٔ انگلستان نیز رجوع کنید:

"Communique on Palestine with Reference to the Deportation of Illegal Immigrants on the Exodus 1947 to the British Zone in Germany."

Parliamentary Debates, House of Commons, 1946-1966.

Parliamentary Debates, House of Lords. 1946-1966.

تعداد اوراق هیئت رئیسهٔ پارلمان، معتنابه است، اما از همه جالبتر اوراق زیر است:

Palestine Statement of Policy (The White Paper of May 1939), Cmd. 6019

Palestine Statement of Information Relating to Acts of Violence (July 1946), Gmd. 6873.

The Suez Canal Conference: London, August 2-24, 1956, Cmd. 9853.

اسرائیل

اسرائیلیها علاوه بر ثبت عادی مذاکرات مجلس شورا و مدارکی از این قبیل، مجموعهٔ مفصلی از «کتابهای سفید» منتشر کرده‌اند. یک دستنامهٔ آماری بسیار سودمند عبارت است از نشریهٔ سالانهٔ *Israeli Government Yearbook*.

The Arab refugees. Jerusalem, 1953.

The Defense Department. *The Soviet-Czech Arms Deal with Egypt.* Tel Aviv: n.d.

Office of Information. *Israel's Struggle for Peace.* New York: 1960.

———. *Nasser's Pattern of Aggression.* New York: 1956.

———. *Jerusalem and the United Nations.* New York: 1953.

Ministry of Foreign Affairs. *The Arab Refugees: Arab Statements and the Facts.* Jerusalem: 1961.

———. *The Jewish Exodus from the Arab Countries and the Arab Refugees.* Jerusalem: 1961.

———. *Documents Relating to the Agreement Between the Government of the Federal Republic of Germany (September 10, 1952).* Jerusalem: 1953.

- . *Egypt and the Suez Canal, 1948-1956: A Record of Lawlessness*. Jerusalem: 1956.
- . *Gaza Bulletin*. Jerusalem: 1956-1966.
- . *The Gaza Strip: Aggression or Peace?* Jerusalem: 1957.
- . *The Gulf of 'Aqaba: Free Navigation or Piracy?* Jerusalem: 1958.
- . *Israel's Peace Offers to the Arab States, 1948-1958: The Record*. Jerusalem: 1958.
- . *Israel's Peace Offers to the Arab States, 1948-1963: The Record*. Jerusalem: 1963.
- . *The Threat to Israel: Some Egyptian Documents*. Jerusalem: 1957.

از عنوانهای این اسناد آشکار است که بسیاری از آنها «کتاب سفید» یا «مدارک» به معنی مورد قبول کلمه، نیستند بلکه تبلیغات «رسمی» هستند.

کشورهای عربی و اتحادیه عرب نشریات اطلاعاتی مشابهی فراهم کرده‌اند ولی نه با ترتیب منظم یا توزیع مؤثر نشریات صهیونیستی. مثلاً به دو نشریه زیر رجوع کنید:

Trans-Jordan Foreign Affairs Ministry. *The Rising Tide of Terror: or, Three Years of an "Armistice" in the Holy Land*. Amman: 1952

League of Arab States Information Agency. *Arab Property in Israeli-Controlled Territories*. New York: 1956.

تمام قدرتهای بزرگ، و نیز بیشتر کشورهای کوچک، گاه و بیگاه با اسرائیل، اعراب، یا هر دو، درگیریهایی داشته‌اند. منابع اطلاعاتی مربوط به روابط آنها با خاورمیانه همان منابع معمول هستند، از جمله:

France's Assemblée Nationale, *Journal Officiel; Débats*

The annual United States Participation in the United Nations. یا

دو نشریه مهم اداره انتشارات امریکا عبارتند از:

The Suez Canal Problem, July 26 — September 22, 1956.

United States Policy in the Middle East, September 1956 to June 1957.

یکی از مهمترین منابع نوشته‌های مستند و تفسیرهای معتبر، یک رشته از اسناد و بررسیهای انفرادی توسط انستیتوی سلطنتی امور بین‌المللی است:

Documents on International Affairs and Survey of International Affairs.

به مدارک زیر نیز رجوع شود:

British Interests in the Mediterranean and Middle East. London, 1958.

Defense of the Middle East. London: September 1953.

Documents on the Suez Crisis. London: February 1957.

Great Britain and Egypt, 1914-1951. London: 1952.

Great Britain and Palestine, 1915-1941. London: 1946.

The Baghdad Pact: Origins and Political Setting. London: 1956.

The Middle East: A Political and Economic Survey. London: 1958.

The Western Powers and the Middle East. London: 1959.

Arab-Israel Conflict and the United Nations. New York: 1962.

Arab Refugees in the Middle East. New York: 1958.

The Crisis in the Middle East. New York: 1958.

The Middle East: Unification Among Arab States. New York: 1958.

مجموعه‌های مفید دیگر عبارتند از:

- Davis, Helen Miller. *Constitutions, Electoral Laws, Treaties of States in the Near and Middle East*. Durham: 1953.
- Eayrs, James. *The Commonwealth and Suez: A Documentary Survey*. London: 1964.
- Hurewitz, J. C. *Diplomacy in the Near and Middle East*, Vols. I and II. Princeton: 1956.

روزنامه‌ها

روزنامه‌ها برای هر گونه بررسی اوضاع معاصر خاورمیانه جنبه‌ی اساسی دارند؛ تعداد تألیفات مربوط به این اوضاع پس از سال ۱۹۵۸ تقلیل یافت، و اکنون دفترچه‌های خاطرات بیشتر درباره‌ی ماجراهای کوبا و ویتنام نگارش می‌یابند. تقریباً تمام روزنامه‌های درجه اول مانند *The New York Times*, *Le Monde*, *Corrier dell Sera*, *The Times*, *Jerusalem Post* و نه تنها در جریان وقایع هستند بلکه گاه از آنها پیشی می‌گیرند. در اسرائیل *Jewish Chronicle* و به زبان انگلیسی چاپ می‌شوند، اما در جهان عرب روزنامه‌ها نزد مردم باخترزمین بیگانه‌اند، حتی در نظر غربیانی که باروزنامه‌های وابسته به دولت و مطبوعات سیاسی بسیار آشنايند. بسیاری از روزنامه‌های بانفوذ مانند *الاهرام* چاپ قاهره البته به زبان عربی چاپ می‌شوند، ولی روزنامه‌های دیگری نیز هستند که به زبانهای اروپایی چاپ می‌شوند، مانند: *Egyptian Gazette*, *Egyptian Mail*, *La Bourse Egyptienne*, *L'Orient (Beirut)*, *Commerce du Levant-Beyrout Express*.

نشریات ادواری

گرچه بیشتر مجلات خبری هفتگی مانند *Vita*, *Time*, *L'Express* و نظایر آنها شامل گزارشهای مربوط به خاورمیانه نیز هستند، کمتر ممکن است که حاوی چیزی بیش از خلاصه‌ی اخبار باشند. آنچه که بیش از همه برای مورخان مفید است عبارت است از مطالب گهگاهی در *The World Today*، یا *The Economist*, *Spectator*, *Commentary*, *Midstream*، چنانکه می‌توان انتظار داشت، برخی از مقالات اتفاقی، که معمولاً در کتابنامه‌های مربوط ذکر شده‌اند، در مجلات وزین مانند: *International Organization*, *Politique Étrangère*, *Foreign Affairs*، و نشریات سه‌ماهه‌ی قانون بین‌الملل، وجود دارند. يك قسمت از امورخاورمیانه که به‌طور مبسوط مورد بحث است، نفت و تمام امور مربوط به آن است. به: *Petroleum Times (London)*, *World Petroleum (New York)*, *World Oil (Houston)*، و نظایر آنها رجوع شود. مهمتر از همه آن نشریات دوره‌ای هستند که فقط باخاورمیانه سر و کار دارند.

- Arab Journal* (Organ of Arab students in Canada and the United States).
- Der Islam* (Hamburg).
- Egyptian Economic and Political Review*.
- Egyptian Political Science Review*.
- L'Égypte Contemporaine*.
- Israel Academy of Sciences and Humanities Proceedings*.
- Israel Background* (United Jewish Appeal).
- Israel Digest of the Press and Events in Israel and the Middle East*.
- Israel Economic News*.

Israeli Economist.
Israel and the Middle East.
Israel Today.
Issues (American Council for Judaism).
Jewish Agency Digest of Press and Events.
Jewish Observer and Middle East Review (London).
Middle Eastern Affairs (Council for Middle Eastern Affairs, New York).
Middle East Forum (The American University, Beirut).
Middle East Journal (Middle East Institute, Washington, D.C.).
Mideast Mirror (Arab News Agency, Cairo).
Muslim World (Hartford, Conn.).
Palestine and Near East Economic Magazine.
Palestine Issue (Palestine Liberation Organization, New York).
Revue du Droit International pour le Moyen Orient.
Revue Égyptienne du Droit International.
New Outlook (Tel Aviv).
Orient (Paris).
Oriente Moderno (Rome).
Zionist Review.

تعداد کمی از این روزنامه‌ها از سال ۱۹۴۶ به بعد به طور مداوم چاپ شده‌اند، و تعدادی دیگر انتشار خود را قطع یا عنوانهای خویش را عوض کرده‌اند، و برخی فقط اشاره محدودی به کشمکش اسرائیل و عرب می‌کنند. به: *Jewish Observer and Middle East Review*، تألیف جون کیمشه *Jon Kimche* که معمولاً شامل ملاحظات بصیرانه و روشنگرانه است، هرچند که غالباً کسالت‌آور است، باید توجه مخصوص بشود. *Middle East Forum* غالباً دارای مقالات محکم بانظریات عرب است.

کتابها و مقالات

این قسمت بسیار حجیم است و از جمله شامل فهرستهای مفصلی از عناوینی است که بیش از آنچه که دقیق و قطعی باشند، ذوق و تساهل ادبی را می‌رسانند. از این رو تنظیم الفبایی آنها گنجینه است. از طرف دیگر قسمتهای موضوعی آنها گاه ناجور است و نوعی است که ایجاب می‌کند موضوعی که می‌توانست به آسانی در یک قسمت وارد شود، به قسمت دیگر برود. همچنین قسمتهای موضوعی از لحاظ زمانی دقیق نیستند. معذراً اگر در میان خوانندگان عده کمی به این کتابنامه علاقه‌مند باشند، به نظر من این قسمت را مفید خواهند یافت.

جهان عرب

تحقیقات مربوط به جهان عرب توسط اعراب، مخصوصاً منعکس کننده افکار و آرمانهای ناسیونالیسم واتحاد عرب است. رجوع شود به:

Nabbel Shaath, "The Arab Research Committee: An Introduction," Arab Journal, No. 4 (1964), 4-48.

این اثر شرحی است درباره سی‌رساله دکترای فلسفه که توسط سی‌دانشجوی عرب در ایالات متحده آمریکا نوشته شده است. آثار جالب دیگری نیز وجود دارد که بیشترشان توسط مردانی که ابتدا در دانشگاه آمریکایی بیروت تربیت یافته‌اند، نوشته شده است. مقدار قابل ملاحظه‌ای از تحقیقات آمریکایی در منطقه توسط یهودیان انجام گرفته است که از لحاظ زبانشناسی دارای مزایایی هستند و به مسائل مربوط به خاورمیانه علاقه‌مندند ولی پیشداوری آشکارشان خیلی کمتر از آن است که اقران عربشان غالباً ابراز می‌دارند. علاوه بر محققان حرفه‌ای تمام ملت‌ها و مذاهب که زندگی خود را وقف بررسی خاورمیانه کرده‌اند، پژوهندگان دیگری هستند که آثارشان بسیار

آگاهی‌بخش و روشنگرانه است و در درجهٔ اول راجع به اعراب چیز نوشته‌اند. انگلیسها، اعم از محققان و اشخاص عادی، ظاهراً به‌خصوص مسحور اعرابند، و این حالتی است که حتی قبل از تی. ئی. لاورنس T.E. Lawrence نیز وجود داشته است. دربارهٔ اعراب به‌طور کلی و در مورد اسلام بالاخص، آثار درجه اول متعددی وجود دارد که در بیست سال اخیر توسط محققان درجه اول این رشته نوشته شده و مورد تجدید نظر قرار گرفته است. چندتنی از اینان عبارتند از:

Morroe Berger, Carl Brockelmann, Philip Hitti, Walter Z. Laqueur, Don Peretz, Wilfred C. Smith, Sir Hamilton Gibb.

چند بررسی دیگر که مفادشان مورد بحث وجدل است نیز وجود دارند، مخصوصاً دربارهٔ سیاسیات اخیر عرب به‌طور کلی.

Atiyah, Edward. *The Arabs*. London: 1955.

Berger, Morroe. *The Arab World Today*. London: 1962.

Berque, Jacques. *The Arabs: Their History and Future*. London: 1964.

Bonne, Alfred. *State and Economics in the Middle East: A Society in Transition*. London: 1955.

Brockelmann, Carl. *History of the Islamic Peoples*. London: 1949. Brookings Institution. *The Security of the Middle East: A Problem Paper*. Washington D.C.: 1950.

Campbell, John C. *The Defense of the Middle East*. New York: 1960.

Eban, Abba. *The Tide of Nationalism*. New York: 1959.

Europa Publications. *The Middle East* (annual). London: 1948 to date.

Fisher, Sydney Nettleton, ed. *Social Forces in the Middle East*. Ithaca: 1955.

Fisher, W. B. *The Middle East: A Physical, Social, and Regional Geography*. New York: 1950.

Frye, Richard N. *Islam and the West*. The Hague: 1957.

———, ed. *The Near East and the Great Powers*. Cambridge, Massachusetts: 1951.

Gibb, Sir Hamilton. *Modern Trends in Islam*. Chicago: 1947.

Hitti, Philip K. *History of the Arabs*. London: 1946.

Hollingworth, C. *The Arabs and the West*. London: 1952.

Hoskins, Halford. *The Middle East*. New York: 1954.

Ireland, P. W., ed. *The Near East: Problems and Prospects*. Chicago: 1942.

Izzedin, Nejla. *The Arab World*. Chicago: 1953.

Kimche, Jon. *Seven Fallen Pillars, The Middle East from 1945 to 1952*. New York: 1953.

Kirk, George E. *Contemporary Arab Politics*. New York: 1961.

———. *Short History of the Middle East*. New York: 1959.

Laqueur, Walter Z. *Communism and Nationalism in the Middle East*. London: 1959.

———, ed. *The Middle East in Transition*. New York, 1958.

Lewis, Bernard. *The Arabs in History*. London: 1950.

Peretz, Don. *The Middle East Today*. New York: 1963.

Rondot, Pierre. *The Changing Patterns of the Middle East: 1919-1958*. London: 1961.

Smith, Wilfred C. *Islam in Modern History*. New York: 1959.

Thayer, Philip W., ed. *Tensions in the Middle East*. Baltimore: 1958.

Totah, Khalil. *Dynamite in the Middle East*. New York: 1955.

Yale, William. *The Near East*. Ann Arbor: 1958.

این فهرست مشتمل بر «چننه» مختلفی است حاوی حمله مختصر اباابان به جهان معاصر عرب، و دو کتاب محبوب مرا درباره اعراب در بر ندارد. این دو عبارتند از: T.E. Lawrence, *Seven Pillars of Wisdom* و Charles M. Doughty, *Travels in Arabia Deserta*. مطالب این دو اثر بیش از آنچه که درباره اعراب باشد، راجع به اسرائیل است.

ناسیونالیسم عرب

من بیشتر آثار مربوط به شورش اعراب را حذف کرده‌ام، بجز اثر کلاسیک آنتونیوس را که در حکم صحنه نمایشی است برای مسائل کنونی.

Antonius, George. *The Arab Awakening*. London: 1938.

Batayneh, Nasir Sa'ad, "Arab Political Thought Between 1945-1962." Ph.D. dissertation, New York University, 1963.

Binder, Leonard. "Nasserism: The Protest Movement in the Middle East." In Morton Kaplan, ed. *The Revolution in World Politics*. New York: 1962.

Dabbas, Hashim Ahmed. "Arab Unity: Prospects and Problems." Ph.D. dissertation, University of Missouri, 1964.

Ghalayini, Khalil A. "A Plan for the Organization of an Arab Federation." Ph.D. dissertation, The American University, 1956.

Grunebaum, G. E. von. *Modern Islam: The Search for Cultural Identity*. Berkeley: 1962.

Haim, Sylvia G., ed. *Arab Nationalism: An Anthology*. Berkeley: 1962.

Khandra, Omar About. "Arab Unity: Trend and International Implications." Ph.D. dissertation, Princeton University, 1949.

Mohamad, Fadhil Zaky. "Prospect for Arab Federation." Ph.D. dissertation, University of Colorado, 1956.

Nuseibh, H. Z. *The Ideas of Arab Nationalism*. Ithaca: 1956.

Qubain, Fahim I. *Inside the Arab Mind*. Arlington, Va.: 1960. This work is a survey of ninety-five Arab books.

Sayegh, Fayez A. *Arab Unity: Hope and Fulfillment*. New York: 1958.

Sharabi, Hisham. "The Transformation of Ideology in the Arab World," *Middle Eastern Review*, 19, No. 4 (Autumn 1965), 471-86.

Wynn, Wilton. "The Latest Revival of Islamic Nationalism," *Muslim World*, No. 38 (January 1948), 11-6.

تاریخ اخیر عرب

گرچه تمام مراحل تاریخ عرب، از بررسی رشد اقتصادی عراق گرفته تا اعتلای مقام زن در جامعه، با آنکه ارتباط دوری با کشمکش اعراب و اسرائیل داشته‌اند ذکر شده‌اند، واضح است که دادن فهرست همه آنها ممکن نبوده است. من آنچه را که تصور می‌کنم انتخاب صحیحی از بهترین و سودمندترین کتابها بوده است در اینجا گنجانده‌ام، و نیز بسیاری از عنوانهای دیگر را آورده‌ام که هیچ‌یک از دوتحول بالا را شامل نمی‌شوند. همچنین چند مرجع دیگر فعلا به زبان عربی موجود است، ولی اهمیت آنها به قدری است که نباید نادیده گرفته شوند.

- Alami, Musa. "The Lesson of Palestine," *Middle East Journal*, 3, No. 4 (October 1949), 373-405.
- Ata, Mohamed Moustafa. *Egypt Between Two Revolutions*. Cairo: n.d.
- Baulin, Jacques. *The Arab Role in Africa*. Harmondsworth, Middlesex: 1962.
- Birdwood, Lord. *Nuri as-Said*. London: 1959.
- Boutros-Ghali, B. Y. "The Arab League 1945-1955," *International Conciliation*, No. 498 (May 1954), 385-448.
- Caractacus (pseud.). *Revolution in Iraq*. London: 1959.
- Colombe, Marcel. "L'Egypte et le Nationalisme Arabe de la Ligue des États Arabes à la République Arabe unie (1945-1958)," *Orient*, 2, No. 1 (1958), 113-34.
- Cooke, M. L. *Nasser's High Aswan Dam*. Washington, D.C.: n.d.
- Cremeans, Charles D. *The Arabs and the World: Nasser's Arab Nationalist Policy*. New York: 1963.
- Egyptian Political and Economic Review, *The Armed Forces* (special supplement). Cairo: 1955-1956?
- Fouadah, Ezz El Din. "Principles of Arab Policy in Twelve Years," *Egyptian Political Science Review*, No. 40 (July 1964), 71-80.
- Glubb, John Bagot. *The Story of the Arab Legion*. London: 1958.
- . *War in the Desert*. London: 1960.
- Goldner, Werner Ernst. "The Role of Abdullah ibn Husain, King of Jordan in Arab Politics, 1914-1951." Ph.D. dissertation, Stanford University, 1954.
- Himadeh, Sa'id B. "Economic Factors Underlying Social Problems in the Arab Middle East," *Middle East Journal*, 5, No. 3 (Summer 1951), 269-83.
- Husaini, Ishaq Musa. *The Muslim Brotherhood* (in Arabic). Beirut: 1952.
- Hussein. *Uneasy Lies the Head*. London: 1962.
- Ingrams, Harold. *The Yemen: Imam, Rulers and Revolutions*. London: 1964.
- Ionides, Michael. *Divide and Lose: The Arab Revolt 1955-1958*. London: 1960.
- Issawi, Charles. *Egypt in Revolution: An Economic Analysis*. London: 1963.
- Kayali, Nizar. "Syria—A Political Study (1926-1950)." Ph.D. dissertation, Columbia University, 1951.
- Kerr, Malcolm. *The Arab Cold War 1958-1964: A Study in Ideology and Politics*. London: 1965.
- Khadduri, Majid. *Independent Iraq: 1932-1958*. London: 1960.
- Khalil, Dr. Muham, ed. *The Arab States and the Arab League*. Beirut: 1965.
- Kirkbride, Alex. *A Crackle of Thorns*. London: 1956.
- Lacouture, Jean, and Simone Lacouture. *Egypt in Transition*. New York: 1958.
- Little, Tom. *Egypt*. London: 1958.
- Longrigg, Stephen, and Frank Stoakes. *Iraq*. New York: 1958.
- Macdonald, Robert. *The League of Arab States*. Princeton: 1965.
- Moyal, Maurice. "Post-Mortem on the Arab League," *World Affairs*, 3 (April 1949), 187-95.
- Nasser, Gamal Abdel. *Egypt's Liberation: The Philosophy of the Revolution*. Washington, D.C.: 1955-
———. *Speeches (1958-1959)* 2 vols. Cairo: N.D.
- Nassur, Adib. "The Moral Crisis of the Arabs" (in Arabic), *al-Abhath* 3 (June 1950), 153-162.
- Neguib, Mohammed. *Egypt's Destiny*. New York: 1955.
- Palmer, M. "The United Arab Republic: An Assessment of Its Failure," *Middle East Journal* 20, No. 1 (Winter 1966), 50-67.

- Patai, Raphael. *The Kingdom of Jordan*. Princeton: 1958.
- Qubain, Fahim I. *Crisis in Lebanon*. Washington, D.C.: 1961.
- Raleigh, J. S. "Ten Years of the Arab League," *Middle East Affairs*, 6, No. 3 (March 1955), 65-77.
- Rivlin, Benjamin, and Joseph Szyliowiecz. *The Contemporary Middle East*. New York: 1965.
- Royal Institute of International Affairs, *The Baghdad Pact: Origins and Political Setting*. London: 1956.
- Sadat, Anwar El. *Revolt on the Nile*. New York: 1957.
- Safran, Nadav. "Modern Egypt in Search of an Ideology." Ph.D. dissertation, Harvard University, 1959.
- St. John, Robert. *The Boss: The Story of Gamal Abdel Nasser*. New York: 1960.
- Schechtman, Joseph B. *The Mufti and the Fuehrer*. New York: 1965.
- Seale, Patrick. *The Struggle For Syria: A Study of Post-War Arab Politics*. New York: 1965.
- Seton-Williams, M. V. *Britain and the Arab States: A Survey of Anglo-Arab Relations 1920-1948*. London: 1948.
- Shwadran, Benjamin. *Jordan: A State of Tension*. New York: 1959.
- . *The Power Struggle in Iraq*. New York: 1960.
- Simonhoff, Harry. *Under Strange Skies*. New York: 1953.
- Smolansky, O. M. "The Soviet Union and the Arab East, 1947-1957: A Study in Diplomatic Relations." Ph.D. dissertation, Columbia University, 1959.
- Stevens, Georgiana G. ed. *The United States and the Middle East*. Englewood, N.J.: 1964.
- Tannous, Afif I. "Land Reform: Key to the Development and Stability of the Arab World," *Middle East Journal*, 5, No. 1 (Winter 1951), 1-20.
- Taylor, Edmund. *The Real Case Against Nasser*. Washington, D.C.: 1956.
- Torrey, Gordon H. *Syrian Politics and the Military, 1945-1958*. Columbus: 1965.
- Vatikiotis, P. J. *The Egyptian Army in Politics*. Bloomington, Ind.: 1961.
- Wendell, Cleland. "The League of Arab States After Fifteen Years," *World Affairs*, 123 (Summer 1960), 49-52.
- Westfried, Alex H. "The Action and Doctrine of Habib Bourguiba: A Case Study of Arab Nationalism." Ph.D. dissertation, University of Pennsylvania, 1956.

يك عنصر ديگر از تاريخ اخير عرب وجود دارد، و آن عبارت است از مسئله نفت كه من در آن چيز زيادي كه از لحاظ ارتباط با کشمکش اسرئيل و عرب جالب باشد، نيافتم؛ اما آثار ديگري كه از جهات تا حدى مختلف نوشته شده‌اند در كتابنامه زير مطالبى درباره نفت دارند:

- Chenery, Hollis B. *Arabian Oil: America's Stake in the Middle East*. Chapel Hill: 1949.
- Elwell-Sutton, L. P. *Persian Oil: A Study in Power Politics*. London: 1955.
- Engler, Robert. *The Politics of Oil*. New York: 1960.
- Hartshorn, J. *Oil Companies and Governments*. London: 1962.
- Hoskins, Halford L. *Middle East Oil in United States Foreign Policy*. Washington, D.C.: 1950.
- Kemp, Norman. *Abadan: A First Hand Account of the Persian Oil Crisis*.

London: 1953.

Leeman, W. A. *The Price of Middle East Oil*. London: 1961.

Lenczowski, George. *Oil and State in the Middle East*. Ithaca: 1960.

Longrigg, S. *Oil in the Middle East*. London: 1961.

Shwadrان, Benjamin. *The Middle East: Oil and the Great Powers*. New York: 1959.

صهیونیسم

در این قسمت فقط قسمتی از مواد منتشر شده وجود دارد. صهیونیسم البته در تمام مراحل خود نقش مهمی در جنگ طولانی ایفا می کند و من از چند اثر عمده در زیر عنوان صهیونیسم نام برده ام. درك يك جنبه صهیونیسم، یعنی تجدیدنظرطلبی، مخصوصاً تحول آن در نسل گذشته، به بررسی بیشتری نیازمند است، حتی اگر این بررسی هیچ علت دیگری بجز تشخیص واکنشی که این تجدیدنظرطلبی در میان اعراب ایجاد کرده است، نداشته باشد.

Cohen, Israel. *The Zionist Movement*. New York: 1946.

Halperin, Samuel. *The Political World of American Zionism*. Detroit: 1961.

This title is more neutral than that of his dissertation at Washington University: "American Zionism: The Building of a Political Interest Group."

Halpern, Benjamin. *The Idea of the Jewish State*. Cambridge, Massachusetts: 1961.

Hertzberg, Arthur, ed. *The Zionist Idea*. New York: 1960.

Herzl, Theodor. *The Jewish State: An Attempt at a Modern Solution of the Jewish Question*. London: 1934.

Learsi, Rufus. *Fulfillment: The Epic Story of Zionism*. Cleveland: 1951.

Mallison, W. T. "The Zionist-Israel Juridical Claims to Constitute 'the Jewish People' Nationality Entity and to Confer Membership in It: Appraisal in Public International Law," *The George Washington Law Review*, 22, No. 4 (June 1964), 983-1075.

Rabinowicz, Oskar K. *Fifty Years of Zionism*. London: 1950.

Stevens, Richard Paul. "The Political and Diplomatic Role of American Zionists as a Factor in the Creation of the State of Israel." Ph.D. dissertation, Georgetown University, 1960.

Tartakower, Arie. "The Making of Jewish Statehood in Palestine," *Jewish Social Studies* (July 1948), 207-22.

Taylor, Allan R. *Prelude to Israel: An Analysis of Zionist Diplomacy, 1897-1947*. New York: 1959.

تحت القیمومه

کتاب J.C. Hurewitz به نام *The Struggle for Palestine* نیاز به يك کتابنامه مفصل را در مورد دوران تحت القیمومه به معنی حقیقی کلمه، مخصوصاً پس از ۱۹۳۶، رفع کرده است. البته پس از ۱۹۵۰ مواد جدیدی به وجود آمده است. این مواد شامل تعداد روزافزونی از خاطراتند که به طور غیر مستقیم به تحت القیمومه مربوط می شوند، مخصوصاً در لحظات بحرانی، مثلاً در زمان پرزیدنت هری اس. ترومن یا فیلدمارشال وایکاونت مونتگومری. همچنین تعداد زیادی از آثار مربوط به مهاجرت یهود، تاریخهای شخصی و گزارشهای آژانس یهود وجود دارد که هنوز خلاصه نشده است. آنچه که در اینجا مندرج است منتخبی است فقط از بهترین آنها.

- Abcarius, M. F. *Palestine Through the Fog of Propaganda*. London: 1946.
- Barbour, Neville. *Nisi Dominus*. London: 1946.
- Benjamin, Leo. *Martyrs in Cairo: The Trial of the Assassins*. New York: 1953.
- Berlin, Isaiah. *Chaim Weizmann*. New York: 1958.
- Borisov, J. *Palestine Underground*. New York: 1947.
- Crossman, Richard. *Palestine Mission*. London: 1947.
- Dickstein, Moishe. *From Palestine to Israel*. Montreal: 1951.
- ESCO Foundation for Palestine, Inc. *Palestine: A Study of Jewish, Arab, and British Policies*. 2 vols. New Haven: 1947.
- Frank, Gerold. *The Deed*. New York: 1963.
- Garcia-Granados, Jorge. *The Birth of Israel: The Drama As I Saw It*. New York: 1948.
- Glick, Edward B. "Latin America and the Establishment of Israel," *Middle East Affairs*, 9, No. 1 (January 1958), 11-15.
- Gruber, Ruth. *Destination Palestine: The Story of the Haganah Ship Exodus, 1947*. New York: 1948.
- Habas, Bracha. *The Gate Breakers*. New York: 1964.
- Hanna, Paul L. *British Policy in Palestine*. Washington, D.C.: 1942.
- Hurewitz, J. C. *The Struggle for Palestine*. New York, 1950.
- Hymson, Albert M. *Palestine Under the Mandate, 1926-1948*. London: 1950.
- Joseph, Bernard. *British Rule in Palestine*. Washington, D.C.: 1948.
- Klieman, Aaron S. "Harry S Truman and the Recognition of Israel," *The Chicago Jewish Forum*, 23, No. 1 (Fall 1964), 34-39.
- Marlowe, John. *The Seat of Pilate*. London: 1959.
- Polk, William, David M. Stamler, and Edmund Asford. *Backdrop to Tragedy: The Struggle for Palestine*. Boston: 1957.
- Robinson, Jacob. *Palestine and the United Nations: Prelude to a Solution*. Washington, D.C.: 1947.
- Roosevelt, Kermit. "The Partition of Palestine: A Lesson in Pressure Politics," *Middle East Journal*, 2, No. 1 (January 1948), 3-16.
- Sakran, Frank. *Palestine Dilemma*. Washington, D.C.: 1948.
- Schechtman, Joseph B. *The United States and the Jewish State Movement, The Crucial Decade: 1939-1949*. New York: 1966.
- Schwarz, Leo W. *The Redeemers*. New York: 1953.
- Slotzki, Yehuda. *History of the Haganah*. Jerusalem: 1954.
- Stein, Leonard. *The Balfour Declaration*. London: 1961.
- Sykes, Christopher. *Crossroad to Israel, 1917-1948*. Cleveland: 1965.
- Waters, M. P. *Haganah: The Story of Jewish Self-Defense in Palestine*. London: 1947.
- Weizmann, Chaim. *Trial and Error: The Autobiography of Chaim Weizmann*. New York: 1949.

باید این نکته را آشکار کنم که من به سبب يك رجحان شخصی برخی از کتابها را در این قسمت نگنجانده‌ام بلکه آنها را در قسمتهای قبلی یا بعدی پنهان کرده‌ام. در ضمن یادآور می‌شوم که پولک Polk، استاملر Stamler و اسفورد Asford، سابقه خوبی در مورد جنگ فلسطین به دست می‌دهد و بررسی ESCO مجموعه معتبری از مقالات مربوط به دوران تحت‌القیومه است که با بررسیهای انستیتوی پادشاهی امور بین‌المللی قابل مقایسه است. هیمسن Hymson نسبت به صهیونیستها همدلی دارد، در صورتی که مارلو چنین نیست.

جنگ فلسطین: ۱۹۴۸-۱۹۴۹

بزرگترین مشکل برای کنجکاوان کمی مواد چاپی در عالم عرب است. اسرائیلیها در کتابی به نام *Be'enei Oyeve (Through the Eyes of the Enemy)* (Tel Aviv: 1955) خاطرات سه تن عرب را گردآوری و به زبان عبری چاپ کرده‌اند. گرچه در زبان عربی مواد زیادی از گزارش فرمانده ارتش عراق به پارلمان گرفته تا بررسی ژنرال صادق فرمانده ارتش مصر از کتاب *Seven Fallen Pillars* تألیف جون کیمشه در روزنامه اخراالساعه چاپ قاهره، وجود دارد، هیچ گونه تحلیل بیطرفانه یا خاطرات منتشرشده در دست نیست. کتاب ژنرال گلوب، با اینکه فقط خاطراتی است نه تاریخ، مهم است، و نیز چنین است برخی از خرده نوشته‌های موجود دیگر. در طرف اسرائیل نیز کتاب لورچ *Lorch* به نام *The Edge of the Sword* نیز از لحاظ تشریح عملیات نظامی بسیار خوب است ولی از جهت تصمیمات فرماندهی و مسائل سیاسی مربوط مبهم است. همین موضوع درباره اثر ابالانس *O'Ballance* نیز صدق می‌کند. کتاب جون و داوید کیمشه به نام *Both Sides of the Hill* نکات بسیاری را افشا می‌کند ولی فاقد توضیحات حاشیه‌ای است. کتاب ساچار *Sachar* به نام *Israel: The Establishment of a State* موثق به نظر می‌رسد ولی بکلی فاقد یادداشت و توضیح است. خاطرات بن - گوریون در قسمت مربوط به اسرائیل ذکر شده است. مواد متعدد و متنوعی نیز به زبان عبری چاپ شده است، از جمله تاریخهای رسمی، نشریات دوره‌ای نظامی، خاطرات، و گزارشهای روزنامه‌ای. اما شرح ساده وقایع را می‌توان به بهترین نحو در کتابهای لورچ و ابالانس، یافت.

- Abdullah. *Memoirs of King Abdullah of Transjordan*. New York: 1950.
 Avinoam, Reuben, ed. *Such Were Our Fighters*. New York: 1965.
 Avneri, Uri. *Lòs Zorros de Sansón: Diario de la Guerra de Israel*. Buenos Aires: 1951.
 Begin, Menachem. *The Revolt: Story of the Irgun*. New York: 1951.
 ——. *This Is the Resistance: Palestine's Fighting Army of Liberation*. New York: n.d.
 Bell, J. Bowyer. *Besieged*. Philadelphia: 1966.
 Berkman, Ted. *Cast a Giant Shadow: The Story of Mickey Marcus, Who Died to Save Jerusalem*. New York: 1962.
 Bernadotte, Folke. *To Jerusalem*. London: 1951.
 Bilby, Kenneth W. *New Star in the Near East*. New York: 1950.
 Brodetsky, Selig. *Memoirs: From Ghetto to Israel*. London: 1960.
 Burstein, Samuel M. *Rabbi With Wings*. New York: 1965.
 Carlson, J. R. *Cairo to Damascus*. New York: 1951.
 Childers, Erskine B. "The Other Exodus," *The Spectator*, vol. 206, May 12, 1961. 672-3.
 Courtney, David. *Column One*. Tel Aviv: 1953.
 Dekel, Efraim. *SHAI: The Exploits of Haganah Intelligence*. New York: 1959.
 Farran, Roy. *Winged Dagger: Adventures on Special Service*, London: 1948.
 Glubb, John Bagot. *A Soldier with the Arabs*. London: 1957.
 Graves, R. M. *Experiment in Anarchy*. London: 1940.
 ——. *Haganah Becomes an Army: A Brief Account of the Jewish Armed Forces*. Tel Aviv: 1949.
 Gurion, Itzhak. *Triumph on the Gallows*. New York: 1950.
 Hewins, Ralph. *Count Folke Bernadotte: His Life and Work*. Minneapolis: 1950.
 Hyrkanos-Ginzburg, Devora. *Jerusalem War Diary*. Israel: 1950.
 Joseph, Dov. *The Faithful City: The Siege of Jerusalem, 1948*. New York: 1960.

- Kagan, Colonel Benjamin. *Combat Secret pour Israël*, Loos-lez-Lille: 1963.
- Katz, Doris. *The Lady Was a Terrorist*. New York: 1953.
- Khalidi, Walid. "The Fall of Haifa," *Middle East Forum*, 35, No. 10 (December 1959), 22-32.
- . "Plan Dalet, the Zionist Blueprint for the Conquest of Palestine," *Middle East Forum*, 37, No. 9 (November 1961), pp. 22-8.
- . "Why did the Palestinians Leave?" *Middle East Forum*, 35, No. 7 (July 1959), 21-4, 35 ff.
- Kimche, Jon, and David Kimche. *Both Sides of the Hill*. London: 1960. Published in the United States as *A Clash of Destinies* (New York: 1960).
- Knohl, Dov, ed. *Siege in the Hills of Hebron*. New York: 1958.
- Koestler, Arthur. *Promise and Fulfillment: Palestine 1917-1949*. New York: 1949.
- Larkin, Margaret. *The Six Days of Yad Mordechai*. Jerusalem: 1965.
- Lever, Walter. *Jerusalem Is Called Liberty*. Jerusalem: 1951.
- Levin, Harry. *Jerusalem Embattled: A Diary of the City Under Siege*. London: 1950. Published in the United States as *I Saw the Battle of Jerusalem* (New York).
- Lias, Godfrey. *Glubb's Legion*. London: 1956.
- Lorch, Netanel. *The Edge of the Sword: Israel's War of Independence, 1947-1949*. New York: 1961.
- Mackworth, Cecily. *The Mouth of the Sword*. London: 1949.
- Mardor, Munya M. *Strictly Illegal*. London: 1964. Published in the United States as *Haganah* (New York).
- Meinertzhagen, Colonel Richard. *Middle East Diary, 1917-1956*. New York: 1960.
- Nasser, Gamal Abdel. *The Truth About the Palestine War*. Cairo: 1956.
- O'Ballance, E. *The Arab-Israeli War 1948*. London: 1956.
- "A Report on the Final Battle of Kfar Etzion." Stenciled. Israel: n.d.
- Reynier, Jacques de. *À Jérusalem un Drapeau Flottait sur la Ligne de Feu*. Neuchâtel: 1950.
- Roosevelt, Kermit. "Will the Arabs Fight?" *Saturday Evening Post* (December 27, 1947), pp. 20 ff.
- Rose, Patricia. *The Siege of Jerusalem*. London: 1950.
- Sachar, Harry. *Israel: The Establishment of a State*. London: 1952.
- St. John, Robert. *Shalom Means Peace*. New York: 1949.
- Sharef, Zeev. *Three Days*. New York: 1962.
- Spicehandler, Daniel. *Let My Right Hand Wither*. New York: 1950.
- Wilson, Major R. D. *Cordon and Search with 6th Airborne Division in Palestine*. Aldershot: 1949.

اسرائیل

علی‌رغم تعدد کتابهایی که تحت‌عنوان «اسرائیل» منتشر شده، هنوز هیچ‌گونه تاریخ قطعی و حتی به‌قدر کفایت خوبی از اسرائیل وجود ندارد. کتابهای بسیار خوبی دربارهٔ سیاست، کیبوتص‌ها و طرز ادارهٔ حکومت در دست هست، ولی برای بررسی کامل وقایع ما ناچار باید به آثار ناقص متکی باشیم. بسیاری از این آثار نسبتاً خوبند ولی معدودی از آنها ارزش خواندن دارند. به‌طور کلی

مندرجات آنها بر دو نوعند - يك عده آنهایی که مطالبی از این قبیل دارند: «آدم، اسرائیل را دیدم و شگفت زده شدم»، یا آنهایی که از بریده‌های سالنامه‌ها یا از شرح ده دوازده جنبه عادی کشور تشکیل شده‌اند. تا حد زیادی مکتوبات یا پیشداوریهای مؤلفان را می‌توان تنها از روی عنوان کتاب تشخیص داد. اما درباره مؤلفان عرب می‌توان گفت که آنها امور را از پشت شیشه کبود می‌بینند.

علاوه بر وجود نداشتن تاریخ عمومی اسرائیل، شرح حال مفصلی از داوید بن - گوریون نیز در دست نیست. در حال حاضر او در کار انتشار خاطرات خود در *Jewish Observer and Middle East Review* است. اما این خاطرات نه شخصیت او را منعکس می‌سازد و نه حاوی انتقاد از خود است. رجوع شود به:

Rebirth and Destiny of Israel (New York: 1954) و *Israel: Years of Challenge* (New York: 1963).

برخی از نطقها و یادداشتهای او درباره شبه جزیره سینا که مطلب زیادی را افشا نمی‌کند، چاپ شده‌اند، و موشه پیرلمان *Moshe Pearlman* اثری به نام *Ben-Gurion Looks Back in Talks with Moshe Pearlman* (London: 1965) منتشر کرده است.

به این آثار نیز رجوع شود:

Edelman, Maurice. David: The Story of David Ben-Gurion. New York: 1965
Litvinoff, Barnet. Ben-Gurion of Israel. New York: 1954

Samuels, Gertrude. Ben-Gurion, Fighter of Goliath: The Story of David Ben-Gurion. New York: 1961.

خاطرات داوید هوروویتس *David Horowitz* چاپ شده است؛ قسمتی از یادداشتهای روزانه موشه شاروت توسط پسرش چاپ شده و انتظار می‌رود که مقدار دیگری از آن نیز منتشر شود؛ ولی هنوز حقایق بسیاری فاش نشده است.

علی‌رغم شکوه‌های من، کتابهای معتبری از این قبیل، وجود دارند:
Bernstein, The Politics of Israel; Peretz, Israel and the Palestine Arabs; Patai, Israel Between East and West.

ولی تاکنون شخصی مثل گیبون *Gibbon* در اسرائیل پیدا نشده است.

Alcambar, José. Israel e o Mundo Árabe. Lisbon: 1957.

Bayne, E. A. Four Ways of Politics. New York: 1965.

Ben-Jacob, Jeremiah. The Rise of Israel. New York: 1949.

Bentwich, Norman. Israel Resurgent. New York: 1960.

Berger, Elmer. The Jewish Dilemma. New York: 1945.

Bernstein, Marver H. The Politics of Israel: The First Decade of Statehood. Princeton: 1957.

Catarivas, David. Israël. Paris: 1957.

Chouraqui, André. L'État d'Israël. Paris: 1955.

Cooke, Hedley V. Israel: A Blessing and a Curse. London: 1960.

Duhamel, Georges. Israël, Clef de l'Orient. Paris: 1957.

Dunner, Joseph. The Republic of Israel: Its History and Its Promise. New York: 1950.

Elston, D. R. Israel: the Making of a Nation. London: 1963.

Elston, Roy. No Alternative: Israel Observed. London: 1960.

"L'État d'Israël," *Synthese, Année 7, No. 75-76* (August-September 1952), pp. 133-318.

Etzioni, Amitai. "The Israel Army: The Human Factor," Jewish Frontier, 26 (November 1959), 4-9; 27 (January 1960), 9-13; 27 (February 1960), 16-20.

Falk, Andre. Israël, Terre Deux Fois Promise. Paris: 1954.

Fein, Leonard J. "The Political Worlds of Israel," Ph.D. dissertation, Michigan State University, 1962.

- Frischwasser-Ra'anan, H. *The Frontiers of a Nation*. London: 1955.
- Gamzey, Robert. *Miracle of Israel*. New York: 1965.
- Gaury, Gerald de. *The New State of Israel*. New York: 1952.
- Gruber, Ruth. *Israel Without Tears*. New York: 1950.
- Haelling, Gaston. *Palestine Israélienne*. Paris: 1952.
- Harman, Zena. "The Assimilation of Immigrants into Israel," *Middle East Journal*, 5, No. 3 (Summer 1951), 303-18.
- Heller, Abraham Mayez. *Israel's Odyssey*. New York: 1959.
- Hobman, J. B., ed. *Palestine's Economic Future: A Review of Progress and Prospects*. London: 1948.
- Horowitz, David. "The Economic Problems of Israel," *Middle Eastern Affairs*, 7, No. 11 (November 1956), 373-4.
- Huebner, Theodore, and Carl Herman Voss. *This Is Israel—Palestine: Yesterday, Today, and Tomorrow*. New York: 1956.
- Hull, William E. *Fall and Rise of Israel*. Grand Rapids: 1954.
- Janowsky, Oscar. "Israel: A Welfare State," *Middle Eastern Affairs*, 9, No. 8-9 (August-September 1959), 270-285.
- Kraines, Oscar. *Government and Politics in Israel*. Boston: 1961.
- . *Israel: The Emergence of a New Nation*. Washington, D.C.: 1954.
- Lehrman, Hal. *Israel: The Beginning and Tomorrow*. New York: 1951.
- Lipschutz, Norman. *Victory Through Darkness and Despair*. New York: 1960.
- Lowdermilk, Walter Clay. *Palestine: Land of Promise*. New York: 1944.
- McGill, Ralph Emerson. *Israel Revisited*. Atlanta: 1950.
- Magil, Abraham. *Israel in Crisis*. New York: 1950.
- Magliocco, Vito. *La Strada per Gerusalemme*. Milan: 1958.
- Mandlebaum, Bernard, ed. *Assignment in Israel*. New York: 1960.
- Marshall, S. L. A. "Why the Israeli Army Wins," *Harper's*, 217 (October 1958), 38-45.
- Mikes, George. *Milk and Honey: Israel Explored*. London: 1950.
- Miller, Irving. *Israel: The Eternal Ideal*. New York: 1955.
- Musard, François. *Israël: Miracle du XX^e Siècle*. Paris: 1959.
- Pajaud, Henri. *Israël C'est Inconnu*. Algiers: 1956.
- Paraf, Pierre. *L'État d'Israël dans le Monde*. Paris: 1958.
- Patai, Raphael. *Israel Between East and West: A Study in Human Relations*. Philadelphia: 1953.
- Peretz, Don. *Israel and the Palestine Arabs*. Washington, D.C.: 1958.
- Plá, José. *Israel en los Presentes Días*. Buenos Aires: 1958.
- Ramati, Alexander. *Israel Today*. London: 1962.
- Ramírez, Alfonso Francisco. *La Republica de Israël*. Mexico: 1950.
- Rivlin, Gershon, ed. *Israel Defense Army, 1948-1949*. New York: 1963.
- Roletto, Giorgio B. *Israele*. Milan: 1960.
- Rubner, Alex. *The Economy of Israel: A Critical Account of the First Ten Years*. New York: 1960.
- Russell, E. F. L. R. *If I Forget Thee: The Story of a Nation's Rebirth*. London: 1960.
- Sachar, Howard. *Aliyah: The Peoples of Israel*. Cleveland: 1961.
- . *From the Ends of the Earth: The Peoples of Israel*. Cleveland: 1964.
- Samuel, Edwin. "The Government of Israel and Its Problems," *Middle East Journal*, 3, No. 1 (January 1949), 1-16.

- . *Problems of Government in the State of Israel*. Jerusalem: 1956.
- Schwarz, Walter. *The Arabs in Israel*. London: 1960.
- Shihor, Schmuël. *Hollow Glory: The Last Days of Chaim Weizmann, First President of Israël*. New York: 1960.
- Sitton, Shlomo. *Israel: Immigration et Croissance, 1948-1958, Suivi d'un Bref Aperçu de la Période 1956-1961*. Paris: 1963.
- Spiro, Melford E. *Kibbutz: Venture in Utopia*. Cambridge, Mass.: 1956.
- Stone, I. *This Is Israel*. New York: 1948.
- Sugrue, Thomas. *Watch for Morning*. New York: 1950.
- Sykes, Christopher. *Cross Roads to Israel*. London: 1965.
- Tavener, Laurence Ellis. *The Revival of Israel*. London: 1961.
- Van Cleef, Eugene. "The Status of Israel—And a Look Ahead," *Middle East Journal*, 18, No. 2, 306-12.
- Van Paassen, Pierre. *Jerusalem Calling!* New York: 1950.
- Weinryb, Bernard D. "Arabs in Israel," *Palestine Affairs* (October 1948), 113-5.
- Williams, L. F. R. *The State of Israel*. New York: 1957.
- Wilson, Edmund. *Red, Black, Blond, and Olive*. New York: 1956.

اسرائیل در مسائل جهانی

- Carnegie Endowment for International Peace. *Israel and the United Nations*. New York: 1956.
- Christman, Henry M., ed. *This Is Our Strength: The Selected Papers of Golda Meir*. New York: 1962.
- Dixon, Fred. "United States-Israel Relations During the Decade 1948-1958." Ph.D. dissertation, University of Virginia, 1960.
- Elath, Eliahu. *Israel and Her Neighbors*. London: 1956.
- . "Israel's Relations with the Emerging States in Asia," *Royal Central Central Conference of American Rabbis Yearbook*, 71 (New York: 1961), 248-63.
- . "Israel's Relations with the Emerging States in Asia," *Royal Central Asian Journal*, 50 (January 1963), 21-9.
- Ellis, Harry B. *Israel and the Middle East*. New York: 1957.
- Eytan, Walter. *The First Ten Years: A Diplomatic History of Israel*. New York: 1958.
- . "Israel's Foreign Policy and International Relations," *Middle Eastern Affairs*, 11, No. 5 (May 1951), 155-60.
- Gal, Alon. "Israel and Iran Draw Closer," *New Outlook*, 7, No. 8 (October 1964), 18-25.
- Giniewski, Paul. *Israël Devant l'Afrique et l'Asie*. Paris: 1958. Preface by Jacques Soustelle.
- Golding, David. "The United States Foreign Policy in Palestine and Israel, 1945-1949." Ph.D. dissertation, New York University, 1961.
- Grossman, Kurt R. *Germany and Israel*. New York: 1958.
- Hebrew University, The. *Israel and the United Nations*. New York: 1956.
- Howard, Harry. "The United States and Israel: Conflict of Interest and Policy," *Arab Journal*, 2, No. 2 (Spring 1965), 13-24. Cf. *Issues*, 18, No. 4 (Summer 1964), 14-27.

- Kahn, Y. Leo. "Israel and the New Nation States of Asia and Africa," *Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 324 (July 1959), 96-102.
- Kozicki, Richard J. "Burma and Israel: A Study in Friendly Asian Relations," *Middle Eastern Affairs*, 10, No. 3 (March 1959), 109-16.
- Krein, Mordechai. *Israel and Africa: A study in Technical Cooperation*. New York: 1964.
- Lilienthal, Alfred. *The Other Side of the Coin: An American Perspective of the Arab-Israeli Conflict*. New York: 1965.
- . *There Goes the Middle East*. New York: 1957.
- . *What Price Israel?* Chicago: 1953.
- Lorch, Netanel. "Israel and Africa," *World Today*, 19 (August 1963), 358-68.
- McDonald, James. *My Mission in Israel*. New York: 1951.
- Manuel, Frank. *The Realities of American-Palestine Relations*. Washington, D.C.: 1949.
- Nanet, Jacques. *Les Juifs et les Nations*. Paris: 1957.
- Nikitina, G. S. "The Expansion of Israel into Africa and Neo-Colonialism" (in Russian), *Narody Azii i Afriki*, No. 3 (1963), pp. 36-44.
- Peretz, Don. "Israel and the Arab Nations," *Journal of International Affairs*, 19, No. 1 (January 1965), 100-10.
- Plotkin, Arie Leopold. "Israel's Role in the United Nations: An Analytical Study." Ph.D. dissertation, Princeton University, 1955.
- Rabinowicz, Oskar K. *Winston Churchill on Jewish Relations: A Half-Century Survey*. London: 1956.
- Reich, Bernard. "Israel's Policy in Africa," *Middle East Journal*, 18, No. 1 (Winter 1964), 14-26.
- Rivkin, Arnold. "Israel and the Afro-Asian World," *Foreign Affairs*, 37, No. 3 (April 1959), 486-95.
- Rondot, Pierre. "L'Opinion Musulmane et l'Incident Irano-Arabe au Sujet d'Israël," *Orient*, No. 3 (1960), 95-101.
- Rosenblatt, Bernard Abraham. *The American Bridge to the Israel Commonwealth*. New York: 1959.
- Safran, Nadav. *The United States and Israel*. Cambridge, Massachusetts: 1963.
- Samuel, Edwin. "Israel and the Arab States," *Political Quarterly* (London), 28 (April-June 1957), 179-87.
- . "Israel and the Arab World," *Political Quarterly* (London), 17 (October-December 1956), 398-410.
- Sayegh, Fayez A. *Zionist Colonialism in Palestine*. Beirut: 1965.
- Syrkin, Marie. *Golda Meir: Woman with a Cause*. New York: 1963.
- Voss, Carl Herman. *The Palestine Problem Today: Israel and Its Neighbors*. Boston: 1953.
- Zionist Organization, Great Britain. *Israel, the United Nations and the Arabs: A Guide for Zionist Keyworkers*. London: 1957.

کشمکش اسرائیل و عرب: از جنبه کلی

چند اثر جالب به زبانهای عربی و عبری هست که هنوز ترجمه نشده‌اند، مانند *A Curtain of Sand (Israel: 1959)* نوشته ایگال الون، *In the Orbit of Security Problems (Tel Aviv: 1957)* نوشته اسرائیل بائر، و *The Dangers of World Jewry to Islam and Christianity* نوشته جدلی عبدالله التل.

جزوه‌های بشمار، بولتنهای خبری، و «بررسیها»یی که آن‌قدرها روشنگر حقایق نیستند. بررسیهای محققانه خیلی کمند. اثر ارل برجر Earl Berger به نام *The Covenant and the Sword* برای دوره ۱۹۴۸ - ۱۹۵۶، بسیار سودمند است [هرچند که در زمینه سازمان ملل نوشته شده است]. یکی از قویترین طرفداران نظریات اعراب، خود موضوعی برای کشمکش شده است؛ رجوع شود به: Morris Gerschlick, *Erskine Childers and Israel* (Israel: 1965)

- Abdel-Kader, A. Razak. *Le Conflict Judéo-Arabe: Juifs et Arabes Face à l'Avenir*. Paris: 1961.
- Alon, Yigal. "Israel at Bay," *Midstream*, 11 (Spring 1956), 5-11.
- American Zionist Council. *Israel and the Arab States*. New York: 1951.
- . *Israel and the Arab States*. New York: 1956.
- Assaf, M. "The Revenge Complex in the Arab World," *Hamizrah Hehadash*, 1 (April 1950), 185-9. In Hebrew with a summary in English.
- Beatty, Ilene. *Arab and Jew in the Land of Canaan*. Chicago: 1957.
- Berger, Earl. *The Covenant and the Sword: Arab-Israeli Relations 1948-1956*. Toronto: 1965.
- Bloomfield, Lincoln M. *Egypt, Israel and the Gulf of 'Aqaba in International Law*. Toronto: 1957.
- Brook, David. *Preface to Peace: The United Nations and the Arab-Israel Armistice System*. Washington, D.C.: 1964.
- Childers, Erskine. "Palestine: The Broken Triangle," *Journal of International Affairs*, 19, No. 1 (January 1965), 87-99.
- Davis, John H. "Arab-Israeli Conflict: A Challenge to Leadership," *Arab Journal*, 2, No. 3 (Summer 1965), 28-32.
- Ereli, Eliezer. "The Bat Galim Case Before the Security Council," *Middle Eastern Affairs*, 6, No. 4 (April 1955), 108-16.
- Frye, W. *A United Nations Peace Force*. New York: 1957.
- Ghubashy, Omar A. "Israel and the Suez Canal," *The Egyptian Economic and Political Review*, 6, No. 4 (April-May 1960), 9-13.
- . "Tiran and 'Aqaba," *The Egyptian Economic and Political Review*, 5, No. 2 (January 1959), 18-25.
- Hadawi, Sam. *Palestine: Loss of a Heritage*. San Antonio: 1963.
- Harkavi, Yehushafat. "The Arab-Israel Confrontation," *Midstream*, 12, No. 3 (March 1966), 3-12.
- Hasan, Saadat. "Why the Palestine Liberation Organization," *Arab Journal*, 2, No. 3 (Summer 1965), 3-7.
- Hurewitz, J. C. "Arab-Israel Tensions," *Academy of Political Science: Proceedings*, 24 (January 1952), 513-21.
- . *Middle East Dilemmas*. New York: 1953.
- . "The United Nations Conciliation Commission for Palestine: Establishment and Definition of Function," *International Organization*, 7 (1955), 482-97.
- Institute for Strategic Studies, *The Military Balance*. London.
- Katz, Franz Josef. *Witness to Fullfillment: Israel Under the Truce*. New York: 1949.
- Mehdi, Muhammad T. *The Question of Palestine*. New York: 1961.
- Mohn, Paul. "Jerusalem and the United Nations," *International Conciliation* (October 1950), pp. 421-71.

- Naufal, Sayyid. "A Short History of the Arab Opposition to Zionism and Israel," *Islamic Review*, 53, No. 2 (February 1965), 4-8; 53, No. 3 (March 1965), 11-4.
- Peretz, Don. "Arab Blocked Bank Accounts in Israel," *Jewish Social Studies*, 18 (January 1956), 25-40.
- Rosenne, Shabtai. *Israel's Armistice Agreements with the Arab States*. Tel Aviv: 1951.
- Sahwell, Aziz S. *Exodus: A Distortion of Truth*. New York: 1960.
- Sayegh, Fayez A. *Arab-Israeli Conflict*. New York: 1964.
- . *The Record of Israel at the United Nations*. New York: 1957.
- Sharett, Moshe. "Israel's Position and Problems," *Middle Eastern Affairs*, 3, No. 5 (May 1952), 137-9.
- Shimoni, Yaacov. "Israel in the Pattern of Middle East Politics," *Middle East Journal*, 4, No. 3 (July 1950), 277-95.
- Shwadrán, Benjamin. "Jordan Annexes Arab Palestine," *Middle Eastern Affairs*, 1, No. 4 (April 1950), 99-111.
- Simpson, Dwight J. "Israel: The State of Siege," *Current History*, 48, No. 285, 263 ff.
- Tannous, Izzat. *The Enraging Story of Palestine and Its People*. New York: 1965.
- . *A Picture of the Palestine Problem in the United Nations, 1947-1965*. New York: 1965.
- Weems, Miner. "The Propaganda Struggle in the Middle East 1955-1958: A Comparative Study of the Role of Propaganda as a Legitimate Tool of Government in the Cold War." Ph.D. dissertation, Georgetown University, 1962.
- Weigert, Gideon. "Arab Writers Look at Israel," *World Today*, 15 (December 1959), 501-8.
- Weinberger, Siegbert J. "The Suez Canal Issue 1956," *Middle Eastern Affairs*, 8, No. 2 (February 1957), 46-56.
- World Jewish Congress. *Evidence of the Arab War in Peacetime Against Israel*. Tel Aviv: 1957.

کشمکش اعراب و اسرائیل: کشمکشهای مرزی

- Armstrong, Hamilton Fish. "The United Nations Experience in Gaza," *Foreign Affairs*, 35 (July 1957), 600-19.
- Brilliant, Moshe. "Israel's Policy of Reprisals," *Harper's* (March, 1955), 68-72.
- Burns, E. L. M. *Between Arab and Israeli*. Toronto: 1962.
- Byford-Jones, W. *Forbidden Frontiers*. London: 1958.
- Cohen, Maxwell. "The United Nations Emergency Force: A Preliminary View," *International Journal*, 12, No. 2 (Spring 1957).
- Dayan, Moshe. "Israel's Borders and Security Problems," *Foreign Affairs*, 33 (January 1955), 250-67.
- Glubb, John Bagot. "Violence on the Jordan-Israel Border," *Foreign Affairs*, 32 (July 1954), 552-62.
- Goodrich, Leland M., and Gabriella E. Rosner. "The United Nations Emer-

- gency Force," *International Organization*, 11 (Summer 1957), 413-30.
- Hurewitz, J. C. "The Israeli-Syrian Crisis in the Light of the Arab-Israel Armistice System," *International Organization*, 5 (August 1951), 459-79.
- Hutchison, E. H. *Violent Truce*. London: 1956.
- Khoury, Fred J. "Friction and Conflict on the Israeli-Syrian Front," *Middle East Journal*, 17, No. 1 (Winter-Spring 1963), 14-34.
- Nicholas, Herbert. "United Nations Peace Forces and the Changing Globe—The Lessons of Suez and Congo," *International Organization*, 17, No. 2 (Spring 1963), 321-37.
- Rolf, W. "Guerilla gegen Israel," *Diskussion*, 6, No. 17 (1965), 10-2.
- Shwadran, Benjamin. "Israel-Jordan Border Tension," *Middle Eastern Affairs*, 6, No. 12 (December 1953), 385-401.
- Young, Peter. *Bedouin Command*. London: 1956.

کشمکش اعراب و اسرائیل: روداردن

- Doherty, Kathryn B. "Jordan Waters Conflict," *International Conciliation*, No. 553 (May 1965).
- Goichon, A. M. *L'Eau: Problème vital de la région du Jourdain*. Brussels: 1964.
- Hacohen, Mordecai. "The Administrative Aspects of a Proposed Jordan Valley Development Project for Israel." Ph.D. dissertation, the New School for Social Research, 1957.
- Hayes, James Buchanan, and A. E. Barrekette. *T.V.A. on the Jordan*. Washington, D.C.: 1948.
- Rizk, Edward. *The River Jordan*. New York: 1964.
- Stevens, Georgiana G. *Jordan River Partition* (Stanford: 1965); cf. *International Conciliation*, No. 506.

کشمکش اعراب و اسرائیل: پناهندگان عرب

- Aggiouri, René. "Le Plan Hammarskjöld et les Arabes," *Orient*, 111, No. 3 (1959), 41-50.
- Bentwich, Norman. "The Arab Refugees," *Contemporary Review*, No. 1006 (August 1949), pp. 79-82.
- Bruhns, Fred C. "A Study of Arab Refugees' Attitudes," *Middle East Journal*, 9, No. 2 (Spring 1955), 130-8.
- Comay, Michael. *Resettling the Arab Refugees*. Jerusalem: 1957.
- Eban, Abba. *The Arab Refugee Problem: Need for Candor*. Jerusalem: n.d.
- Gabbay, Rony E. *A Political Study of the Arab-Jewish Conflict: The Arab Refugee Problem (A Case Study)*. Geneva: 1959.
- Harvey, Mary Frances. "The Palestine Refugee Problem: Element of a Solution," *Orbis*, 3 (Summer 1959), 193-207.
- Mannin, Ethel. *A Lance for the Arabs*. London: 1963.
- Peretz, Don. "The Arab Refugee Dilemma," *Foreign Affairs*, 33 (October 1954), 134-48.
- . "The Arab Refugees: A Changing Problem," *Foreign Affairs* (April 1963), pp. 558-70.
- . "Detente in the Arab Refugee Dilemma," *Orbis*, 5 (Fall 1961), 306-9.

- . "Problems of Arab Refugee Compensation," *Middle East Journal*, 8 (Autumn 1954), 403-16.
- Pinner, Walter. *How Many Arab Refugees?*, London: 1959.
- Rabinowicz, Oskar K. "The Jews and the Arab Refugees," *Jewish Social Studies*, 21 (October 1959), 238-45.
- Richardson, Channing B. "The United Nations and Arab Refugee Relief, 1948-1950: A Case Study in International Organization and Administration." Ph.D. dissertation, Columbia University, 1951.
- St. Aubin, W. de. "Peace and Refugees in the Middle East," *Middle East Journal*, 3, No. 3 (July 1949), 249-59.
- Stevens, Georgiana G. "Arab Refugees, 1948-1952," *Middle East Journal*, 6 (Summer 1952), 287-98.
- Syrkin, Marie. "The Arab Refugees: A Zionist View," *Commentary*, 40, No. 1 (January 1966), 23-30.
- Thicknesse, S. C. *Arab Refugees: A Survey of Resettlement Possibilities* (London: 1949).
- Tibawi, A. L. "Visions of the Return: The Palestine Arab Refugees in Arabic Poetry and Art," *Middle East Journal*, 17, No. 5 (Late Autumn 1963), 507-26.

کشمکش اعراب و اسرائیل: نبرد سینا

بایکی دو استثنا، که نتیجه فقر منابع مصری است، وقایع صرفاً نظامی عملیات کادش معروفند. ربرت هنریکس Robert Henriques کتاب خود را کمی زود منتشر کرد، ولی کتاب S.L.A. Marshall به نام *Sinai Victory*، کتاب Edgar O'Ballance به نام *The Sinai Campaign* 1956 و شرح وقایع *The Sinai Campaign* نوشته Ben-Zion، جزئیات عملیات را تشریح می کنند. یادداشتهای روزانه موشه دایان بیدقتیهای آثار دیگر را تصحیح می کند، زیرا نشان می دهد که نبرد در همه جا و همه وقت کامل نبود. آثار ارسکین چاپلدرز تصحیحات زیاده از حدی به نفع اعراب دارد. چند جلد کتاب دیگر نیز فقط به زبان عبری وجود دارد، از جمله: Ben Gurion, *The Sinai Campaign*, Shlomo Dov Gepner, *The Book of the Sinai War*, Menahem Talmi, *Thus We Fought in Sinai*, Shabaty Tevet, *The Campaign of the Israeli Defense Army in Sinai*.

اما هیچ یک از آنها، حتی اثر بن-گوریون، چیز مهمی بر سایر آثار نمی افزاید.

- Barer, Shlomo. *The Weekend War*. London: 1959.
- Bar-Zohar, Michel. *Suez Ultra Secret*. Paris: 1964.
- Childers, Erskine B. "The Sinai War, 1956," *Arab Journal*, No. 2-3 (1964), 68-82.
- . "The Sinai War, 1956," *Middle East Forum*, 37, No. 2 (February 1961), 20-8.
- Comay, Joan. *The Six Days of the Sinai Campaign*. Israel: 1957.
- Dayan, Major General Moshe. *Diary of the Sinai Campaign*. New York: 1966.
- "Hagiography for a Zionist War," *Egyptian Economic and Political Review*, 6, No. 6 (May 1958), 25-8.
- Henriques, Robert. *A Hundred Hours to Suez*. New York: 1957. See the review, "Hagiography," and revisions by Henriques in *The Daily Telegraph* (May 3, 1957).

- Lev, Amos. *With Plowshare and Sword: Life in the Army of Israel*. New York: 1961.
- Marshall, S. L. A. *Sinai Victory*. New York: 1958.
- O'Ballance, Edgar. *The Sinai Campaign 1956*. London: 1959.
- Stocks, Ernest. "Israel on the Road to Sinai: A Small State in a Test of Power." Ph.D. dissertation, Columbia University, 1964.
- Tehan, Lieutenant Colonel Ben Zion. *The Sinai Campaign*. Israel; n.d.

کشمکش اعراب و اسرائیل: بحران سوئز

مشکل عمده در گردآوری یک کتابنامه درباره بحران سوئز این است که برای بیشتر شرکت کنندگان و بسیاری از نویسندگان بعدی، شرکت اسرائیل در جنگ، بجز مسائل مربوط به مواضعه با انگلیس و فرانسه و اتحاد کمتری عقب نشینی از سینا، یک نمایش فرعی بود. به محض تکمیل شدن عملیات کادش، کشمکش بین اعراب و اسرائیل کمتر بود تا میان اسرائیل و فرانسه از یکسو و تقریباً هر کس دیگر از سوی دیگر. حتی در آن هنگام نیز در نوشته‌ها بیشتر از اسرائیل بحث می‌شد. من از ذکر تمام زندگینامه‌های جان فوستردالس یا مقاله‌های خود او، مجموعه سخنرانیهایش، بحثهای او درباره «فکر اخلاقی» اش یا اشاره‌های ضمنی آلن برادر او به سوئز اکراه داشتم. همین موضوع درباره دوايت آیزنهاور و همرشولد و دیگران نیز صدق می‌کند. این کتابنامه به منزله مبنایی برای تاریخ دیپلماتیک بحران سوئز یا نقش ایالات متحده آمریکا، یا واکنش مربوط به کشورهای مشترک المنافع نیست، هر چند که فهرستهای منتخب برای هر بحث در آن گنجانده شده تا وسعت مواد موجودی را که هیچ گونه ارتباطی با اسرائیل یا اعراب ندارند، برساند.

همچنین منابع بسیاری درباره جنبه‌های نظامی اعزام قوا به ناحیه سوئز وجود دارد که از احکام روزانه هنگی، نشریه‌های نظامی و گزارشهای شرکت کنندگان و سایر مدارک مربوط به مسائل تاکتیکی تشکیل می‌شود. یک نکته دیگر این است که تقریباً بلااستثنا هر کس که درباره وقایع کانال سوئز چیز نوشته اغراض شخصی خود را منعکس کرده است. مثلاً هرمن فاینر Herman Finer محقق شهیر امریکایی شرح تحلیلی مبسوطی به نام *Dulles Over Suez* نوشته است که روشنگر حقایق است و بسیار مورد بحث و گفت‌وگو است.

به 392-3, 60, No. 2 (June 1966), *American Political Science Review*, در مقاله "Communications" که فاینر در این مجله نوشته به انتقاد شدید نیز رجوع شود. از کتابش، اعتراض کرده و Millett در جواب او می‌گوید: «ایراد عمده من به اثر اخیر پرفسور فاینر این بود که این کتاب شرح قسمتی از وقایع است نه تحلیل آنها.» این بیان کم و بیش درباره تمام آثار مربوط به بحران سوئز، از تمجید ربرتسن Robertson از پیرسن Pearson گرفته تا خاطرات آیدن که به طرز عجیبی سر بسته است، صدق می‌کند. این هشداری است به علاقه‌مندان این گونه آثار.

- Ball, W. Macmahon. "The Australian Reaction to the Suez Canal," *The Australian Journal of Politics and History*, 2 No. 2 (May 1957).
- Barker, A. J. *Suez: Seven Day War*. London: 1964.
- Bar-Zohar, Michael. *Suez Ultra Secret*. Paris: 1964.
- Beloff, Max. "Suez and the British Conscience," *Commentary*, 23, No. 4 (April 1957), 309-15.
- Bentwicht, Norman. "Israel After Suez," *Royal Central Asian Journal*, 48 (April 1961), 160-7.
- Bromberger, H., and S. Bromberger. *Les Secrets de l'Expedition d'Egypte*. Paris: 1957. Revised and published in Great Britain as *Secrets of Suez*. London, 1957.
- Childers, Erskine B. *The Road to Suez*. London: 1962.
- Churchill, Randolph S. *The Rise and Fall of Sir Anthony Eden*. London: 1959.

- Clark, D. M. J. *Suez Touchdown*. London: 1964.
- Dougherty, James E. "The Aswan Decision in Perspective," *Political Science Quarterly* (March 1949), 21-45.
- Drummond, Roscoe, and Gaston Coblentz. *Duel at the Brink*. New York: 1960.
- Eayrs, James. "Suez, Britain, and the Canadian Conscience," *Canada in World Affairs, 1955-1957*. Toronto: 1959.
- Eden, Anthony. *Full Circle: The Memoirs of Anthony Eden*. Boston: 1960.
- Epstein, Leon D. *British Politics in the Suez Crisis*. Urbana: 1964.
- . "Partisan Foreign Policy: Britain in the Suez Crisis," *World Politics*, 12 (January 1960), 201-24.
- Feis, Herbert. "Suez Scenario: A Lamentable Tale," *Foreign Affairs*, 38 (July 1960), 598-612.
- Finer, Herman. *Dulles Over Suez: The Theory and Practice of His Diplomacy*. Chicago: 1964.
- Fitzsimmons, M. A. "The Suez Crisis and the Containment Policy," *Review of Politics*, 19 (October 1957), 419-45.
- Foot, Michael, and Mervyn Jones. *Guilty Men, 1957: Suez and Cyprus*. New York: 1957.
- G. L. "Suez and Its Consequences: The Israeli View," *World Today*, 13 (April 1957), 152-61.
- Halpern, Manfred. "Dulles in the Suez Crisis: Response to Law, Aggression, and Revolution," *Worldview*, 7, No. 10 (October 1964), 12-5.
- Hourani, A. H. "The Middle East and the Crisis of 1956," *Middle Eastern Affairs*, No. 1 (London: 1958).
- Johnson, Paul. *The Suez War*. London: 1957.
- Keightley, General Charles F. "Dispatch on Suez Operations, June 10, 1957," *Supplement, London Gazette* (September 10, 1957).
- Kline, Earl Oliver. "The Suez Crisis: Anglo-American Relations and the United Nations." Ph.D. dissertation, Princeton University, 1961.
- Lawrence, E. V. *Egypt and the West: Salient Facts Behind the Suez Crisis*. New York: 1956.
- Longgood, William F. *Suez Story: Key to the Middle East*. New York: 1957.
- Mahan, Jitendra. "South Africa and the Suez Crisis," *International Journal*, 16, No. 4 (Autumn 1961).
- Makleu, Ismail S. "The Suez Crisis: A Perspective Analysis." Ph.D. dissertation, University of Pittsburgh, 1964.
- Malone, Joseph J. "Germany and the Suez Crisis," *Middle East Journal*, 20, No. 1 (Winter 1966), 20-30.
- Nutting, Anthony. *I Saw for Myself: The Aftermath of Suez*. New York: 1958.
- Robertson, Terrence. *Crisis: The Inside Story of the Suez Conspiracy*. Toronto: 1964.
- Schonfield, Hugh J. *The Suez Canal in World Affairs*. New York: 1953.
- Smolansky, O. M. "Moscow and the Suez Crisis, 1956: A Reappraisal," *Political Science Quarterly*, 80, No. 4 (December 1965), 581-605.
- Speier, Hans. "Soviet Atomic Blackmail," *World Politics*, 9 (April 1957), 307-28.
- Spry, Graham. "Canada, the United Nations Emergency Force, and the Commonwealth," *International Affairs*, 33, No. 3 (July 1957), 289-300.

Stewart, James. "The Suez Operation," *United States Naval Institute Proceedings*, 90, No. 4 (April 1964), 37-47.

Tournous, J.-R. *Secrets d'État*. Paris: 1960.

Wint, Guy, and Peter Calvocoressi. *Middle East Crisis*. London: 1957.

کشمکش اعراب و اسرائیل: راه‌حلها

با چند استثنا، تمام کتابها و مقالات و مطالب دیگر که مربوطند به برخورد اعراب و اسرائیل راه‌حلهایی پیشنهاد کرده‌اند، هرچند که این راهها تا حدی ضعیفند. در بین این راه‌حلها ممکن است به آنهایی که متضمن کشتار بوده‌اند اعتنا نکرده باشم، و از این کار ناگزیر بوده‌ام زیرا پیشنهادی نیست که قابل چاپ باشد.

Alon, Yigal. "The Arab-Israel Conflict: Some Suggested Solutions," *International Affairs*, 60, No. 2 (April 1964), 205-18.

Aminadav, D. *The Israeli-Arab Conflict: To the International Court* (in Hebrew). Tel Aviv: 1956.

Eban, Aubrey S. "The Future of Arab-Jewish Relations," *Commentary*, 6 (September 1948), 199-206.

Hadawi, Sami. "Israel's Sham Peace Offers," *Middle East Forum*, 60, No. 2 (February-March 1964), 27-9.

Howard, Harry N. "The Bourguiba Proposals: Time's Erosion of the Arab-Israel Conflict," *Issues*, 19, No. 2 (Summer 1965), 5-17.

Johnson, Joseph E. "Arab vs. Israeli: A Persistent Challenge," *Middle East Journal*, 18, No. 1 (Winter 1964), 1-13.

Kerr, Malcolm H. "Israel, the Arabs, and the Blueprint Illusion," *Issues*, 15, No. 1 (Winter 1961), 9-17.

Laqueur, Walter Z. "Israel and the Arab Blocs," *Commentary*, 24 (September 1957), 185-91.

Thomas, Norman. *The Prerequisites for Peace*. New York: 1959.

Wells, Frederick. "Federalism, A Radical Proposal: Could Merger Reconcile Israel and Her Neighbors?" *Issues*, 19 (Summer 1965), 29-31.

آخرین بخش: ۱۹۶۷

در سال ۱۹۶۶ چند مجلد از بهترین کتابها درباره جنبه‌های مختلف کشمکش اعراب و اسرائیل، مخصوصاً بحران سوئز، انتشار یافت. هیو توماس *Hugh Thomas* بررسی متقنی از وقایع کانال سوئز کرده است (*The Suez Affair*, London: 1967) ولی متأسفانه تعداد یادداشتهایی که تحت عنوان: "Evidence of a Cabinet Minister" در آن آمده است، بسیار زیاد است. یکی از صاحب‌نظران به نام *Anthony Nutting* به طرزی روشن سخن گفته است (*No End of a Lesson: The Story of Suez*, London: 1967) به آثار زیر نیز رجوع شود

Abi-Mershed, Walid. *Israeli Withdrawal From Sinai*. Beirut: 1966.

Aldrich, W. W. "The Suez Crisis," *Foreign Affairs*, 45, No. 3 (April 1967), 541-2.

Calvocoressi, Peter. *Suez: Ten Years After*. London: 1967.

Mathews, R. O. "The Suez Canal Dispute: A Case Study in Peaceful Settlement," *International Organization*, 21, No. 1 (1967), 79-101.

Ernest Stock's *Israel on the Road to Sinai* (Ithaca: 1967) has a final chapter that takes into account the events of June 1967. Several other new and useful books are

- Abu Jaber, Kamel. *The Arab Baath Socialist Party*. Syracuse: 1966.
Horn, General Carl von. *Soldiering for Peace*. London: 1966.
Schechtman, Joseph B. *The United States and the Jewish State Movement, The Crucial Decade: 1939-1949*. New York: 1966.
Vatikiotis, P. J. *Politics and the Military in Jordan: A Study of the Arab Legion, 1921-1957*. New York: 1967.

در مورد جنگ شش روزه، بسیار کسان چیزهای خیلی زیادی نوشته ولی حقایق بسیار کمی را آشکار کرده‌اند. تاریخهای خلق الساعه، تحلیلهای «چننه‌ای»، گزارشهای دست اول، و کتابهای قلابی، انسان را به سرگیجه می‌اندازد. آرشیو سازمان صهیونیست در نیویورک صندوقهای بزرگی از بریده‌های روزنامه‌ها و تکه‌های مستخرج از نوشته‌های مختلف به‌یشت زبانه‌های زنده گردآوری کرده است. تقریباً هر بنگاه انتشاراتی و هر نشریه دوره‌ای مقادیر معتنا بهی به‌این مجموعه عظیم افزوده است. برخی از ژورنالها مثلاً (Commentary) شماره‌های مخصوص در این باره منتشر کرده‌اند که غالباً شامل تحلیلهای معقول است. شماره ماه ژانویه ۱۹۶۸ *Foreign Affairs* سه مقاله پرمایه به قلم Bernard Lewis و Don Peretz و Charles W-Yost چاپ کرده است. برخی از روزنامه‌های مهم *Sunday London Times* تا حدی مستثناست)،
خبرگزاریها

(رجوع شود به

The Associated Press, Lightning Out of Israel: The Six Day War in the Middle East, New York: 1967),

و چند خبر گزار خصوصی

(رجوع شود به *Israel's Finest Day*, West Pittston, Pa., 1967)

کتابهایی از بریده‌های نشریات مختلف، فراهم آورده‌اند. معینا چند رساله خوب، هر چند شتاب آمیز، از نبرد منتشر شد - مانند رساله‌های Winston S. Churchill و S.L.A. Marshall و شموئیل شگف Shmuel Segev خبرنگار نظامی *Ma'ariv* نخستین گزارش نبرد را به زبان عبری نوشت.

- Anner, Zeev, and Yoseph Alkone, eds. *The War 1967*. Tel Aviv: 1967.
Benson, Alex, ed. *The 49 Hour War: The Arab-Israeli Conflict*. New York: 1967.
Churchill, Randolph S., and Winston S. Churchill. *The Six Day War*. London: 1967.
Curtis, David, and Stephen G. Crane. *Dayan*. New York: 1967.
Dayan, Yaël. *Israel Journal: June, 1967*. New York: 1967.
Donovan, Robert J. *Six Days in June: Israel's Fight for Survival*. New York: 1967.
Fuldheim, Dorothy. *Where Were the Arabs?* Cleveland: 1967.
Gervasi, Frank. *The Case for Israel*. New York: 1967.
Glubb, Sir John Bagot. *The Middle East Crisis*. London: 1967.
MacLeish, Roderick. *The Sun Stood Still*. New York: 1967.
Marshall, S. L. A. *Swift Sword: The Historical Record of Israel's Victory, June 1967*. New York: 1967.
Stevenson, William. *Israeli Victory*. London: 1967.

این فهرست به هیچ وجه شامل تمام «کتابها»ی جدید نیست ولی اگر نماینده سلیقه صنعت طبع و نشر کتاب نباشد، تاحدی تکنولوژی آن را نشان می دهد. آثار مارشال و چرچیل شاید تا مدتی معتبر بمانند، زیرا احتمال نمی رود که مصریها به انتشار مواد جدیدی دست بزنند و اسرائیلیهای محتاط و مراقب امنیت خود شاید فکر می کنند که گزارشهای موجود زیاده از حد مفصل باشند. والتر لاکور *Walter Laqueur* در نظر دارد که در سال ۱۹۶۸ گزارشی درباره سوابق بحران منتشر کند، و در همین باره مقاله ا. س. خالیدی تحت عنوان — *An Appraisal of the Arab — Israel Military Balance* در مجله *Middle East Forum*, 42, No 3 (1966), 55-6 خوشبینی اعراب قبل از بحران را با کمال وضوح فاش می کند.

فهرست اعلام ۳

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No.

Book No.

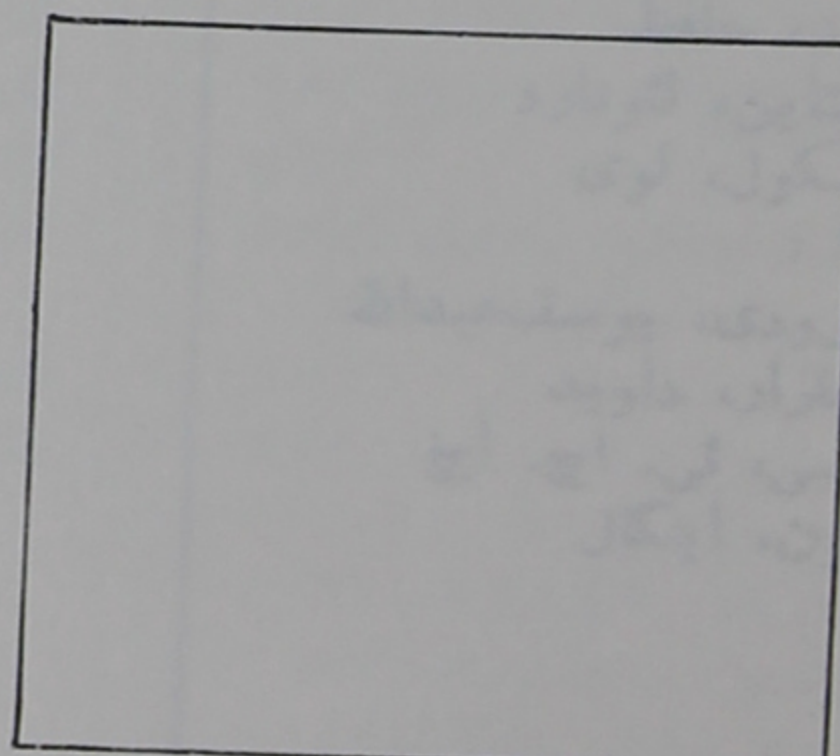
Vol.

Copy

Accession No.

733	6 2/64		
733	6 2/64		
733	6 2/64		
733	6 2/64		

فهرست اعلام :





Book No.

Copy

Accession No.

629

۱۶۵
 ۷۱، ۷۰
 ۲۶۸
 ۳۵۰
 ۱۷۳، ۱۴۴، ۱۳۲، ۱۱۸
 ۱۹۲، ۱۷۵، ۱۷۴
 ۱۹۳، ۱۵۶، ۱۱۷
 ۳۲۴، ۳۲۱، ۳۱۶، ۲۷۸
 ۳۳۵، ۳۳۰، ۳۲۶، ۳۲۵
 ۵۳، ۱۹۳، ۲۵۷، ۳۲۶
 ۳۷۹، ۳۷۷، ۳۷۶
 ۲۹۶
 ۳۳۵، ۳۲۵، ۲۳۰، ۱۶۱
 ۲۲۶
 ۱۰۰، ۵۷، ۲۴، ۱۳
 ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵
 ۱۰۳
 ۱۴۴
 ۱۰۰، ۹۸، ۹۷، ۹۶
 ۱۶۵، ۱۵۸
 ۸۳
 ۳۷۴
 ۱۵۸
 ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۲، ۳۵۴
 ۳۸۸، ۳۷۹
 ۳۰۵
 ۳۸۹، ۳۸۶
 ۶، ۵
 ۱۰۴، ۱۰۱، ۹۹، ۹۸، ۶۹
 ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۰
 ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۴۴، ۱۲۶
 ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۰، ۱۶۹

Arlosoroff, Chaim
 Avriel, Ehud
 Avni
 Ahidjo, Ahviadon
 Avidan, Shimon
 Avalon, Zvi
 Eisenhower, Dwight
 Eban, Abba
 Abramovitch
 Ibn-Saud, Abdul Aziz
 Ethridge, Mark
 Attle, Clement
 Adan, Avraham
 Edrei, Jacob
 Sprung, Yehuda
 Stackwell, H.C.
 Stavsky, Abraham
 Austin, Warren
 Assad, H.
 Stein, Leonard
 Eshkol, Levi
 Eleazar, David
 Allenby, E.H.H.
 Alon, Yigal

آ
 آرلوسوروف، خایم
 آوریل، اهود
 آونی
 آهیجو
 آویدان، شیمون

آیالون، زوی
 آیزنهاور، دوایت

الف

ابان، آبا

ابراموویچ
 ابن سعود، عبدالعزیز
 اتریج، مارک
 اتلی، کلیمت
 ادان، اوراهام
 ادری، یاکوب
 اسپرونگ، یهودا
 استاکول، اچ. سی.
 استاوسکی، ابراهام
 استین، وارن
 اسد، حافظ
 اشتاین، لئونارد
 اشکول، لوی

اغرودی، یوسف عبدالله
 العازار، داوید
 النبی، ئی. اچ. اچ
 الون، ایگال

۱۸۵، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷
 ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹
 ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۹۸، ۱۹۳
 ۲۱۱، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷
 ۲۲۹، ۲۱۴

۳۰۲

۲۷۴، ۲۷۰

۳۱، ۳۰، ۲۵، ۱۱، ۹
 ۱۸۰، ۱۶۱، ۶۷، ۵۶
 ۳۷۱، ۲۳۰، ۲۱۰، ۱۹۴

۱۲

۳۸۹، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۲

۳۹۴

۳۶۰

۳۵۰

۲۱۲

۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶
 ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵
 ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۱۶، ۳۱۹
 ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۰

۳۲۲

۲۷۳، ۲۷۰

۳۳، ۲۸، ۲۷

۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۰

۱۸۱

۷، ۶

۱۹۹، ۱۹۷، ۱۸۸، ۳۸
 ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۲، ۲۰۵
 ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۱۷، ۲۱۶
 ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۲۸، ۲۲۷
 ۳۶۰

۴۱

۲۵۷، ۲۵۶

۲۹۵

۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹
 ۱۶۹، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲
 ۲۱۲، ۲۰۰، ۱۸۷، ۱۸۱

۳۶۰، ۳۲۲، ۲۵۷

۳۷۹، ۴۵، ۴۴، ۴۰، ۲۷

۲۶۵

۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۲

۳۸۶، ۲۹۸

۳۳۷

۱۳۲

۲۷، ۲۶، ۲۲، ۱۴، ۱۲
 ۵۴، ۵۳، ۴۵، ۳۶، ۲۹
 ۸۵، ۸۲، ۸۰، ۷۲، ۷۰
 ۱۰۲، ۹۴، ۹۲، ۹۱

Eli, Ben
 Ely, Paul
 Aminimal-Huseini

Onslow, Arthur Huges
 U thant

Ukyaw Nyein
 Eytan, Walter

Butler, R.A.
 Barjut, P. d'Escadre
 Barker, Sir Evelyn
 Barlev, Col. Haim
 Baruchin, Matityahu
 Balfour, Arthur
 Bunche, Ralph

Berger, Earl
 Bren
 Bernadoth, Folke

Burns, E.L.M.
 Begin, Menachem
 Black, Eugene
 Ben-Ari, Uri

Ben Bella, Ahmad
 Bengal

الی، بن
 الی، بل
 امین الحسینی،

انسلو، آرثر هیوز
 اوتانت

اودبون
 اوکیاونی
 ایتان، والتر
 ایدن، سرانتونی

ب
 باقتر. آر. ا
 بارژو، پییر دسکادر
 بارکر، سراولین
 بارلف، حییم
 باروخین
 بالفور، آرثر
 بانچ، رالف

برنستاین، ویل
 برگر، ارل
 برن
 برنادوت، فولکه

برنز، ٹی. ال. ام
 بگین، مناخیم
 بلاک، یوجین
 بن - اری، اوری

بن بلا، احمد
 بنگال
 بن گوریون، داوید

۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶،
 ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۲،
 ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۹،
 ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۷،
 ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷،
 ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۱،
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷،
 ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲،
 ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۲،
 ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶،
 ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵،
 ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱،
 ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۴۶،
 ۳۶۴، ۳۷۹، ۳۸۸

۲۶۹، ۲۷۰

۳۶۰

۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲

۱۳، ۲۴، ۳۴، ۵۷، ۷۳

۲۱۱، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۷۶

۲۱۴

۸۶

۲۶۹

۳۰۴

۶۱

۲۶۷

۱۹۲، ۲۰۰

۱۹۲، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰

۲۷۴، ۲۷۷

۲۸۰، ۳۱۷

۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲

۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱

۲۷۳، ۲۷۴، ۳۲۳

۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴

۱۱۸

۶۱

۱۴، ۲۴، ۲۹، ۶۰، ۶۱

۱۱۶، ۱۵۱، ۲۱۷، ۲۲۷

۵۲

۲۶۹

۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۳۱

۴۵

۲۶۹

۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷

۲۶۵

Bourges-Maunory, M.

Bourguiba, Habib

Bulganin, Nikolai

Bevin, Ernest

Bilby, Kennett

Billotte, General

Baynard, R.S.

Parodi, Alexandre

Perrin

Prulov, Yacov

Peres, Shimon

Pearson, Lester B.

Pilavski, Meir

Pineau, Christian

Tal, Israel

Tabenkin, Yosef

Taft, Robert

Truman, Harry. S.

Tsarapkin Semen

Tsur, Jacob

Tell, Abdulah el

Tolkovsky

Thomas, Abel

Tito, Marshal

بورژ - مونوری، موریس

بورقیبه، حبیب

بولگانین، نیکلای

بویین، ارنست

بیلبی، کنت

بیوته، ژنرال

بینارد، آر. اس

پ

پارودی، الکساندر

پررن، پروفیسور

پرولف، یاکف

پهرس، شیمون

پیرسن، لستر. بی

پیلاوسکی، مایر

پینو، کریستیان

ت

تال، اسرائیل

تابنکین، یوسف

تافت، رابرت

ترومن، هری. اس

تساراپکین، سمن. ک

تسور، جاکوب

تل، عبدالله ال

توفیق پاشا

تولکفسکی

توماس، آبل

تیتو، مارشال

۱۱
۲۶۳، ۲۴۸، ۲۴۷
۳۵۳
۳۷۷، ۳۷۶
۳۲، ۲۵، ۲۳
۱۶۲، ۸۲
۱۰۷
۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰

۱۳، ۱۲
۱۰
۲۵۰

۴۵
۳۳۵، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۶۳
۳۵۷، ۳۵۴، ۳۴۵، ۳۳۹
۳۷۹، ۳۷۳، ۳۷۰، ۳۶۸
۳۸۹، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۱
۳۹۵، ۳۹۲، ۳۹۱
۱۲۱، ۱۲۰

۱۴۴، ۹۹، ۹۸، ۹۷

۲۶۲، ۲۵۷، ۲۴۹، ۲۴۷
۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۴، ۲۶۳
۳۲۵، ۳۲۴، ۳۱۶، ۲۷۴
۳۳۰، ۳۲۷، ۳۲۶

۱۱۹
۲۹۴
۱۷۷، ۱۷۶، ۱۲۷، ۱۲۶
۲۱۵، ۲۰۵، ۲۰۰، ۱۹۳
۲۶۹، ۲۶۸، ۲۵۷، ۲۱۶
۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۴، ۲۷۰
۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۷۹
۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۰
۳۰۵، ۳۰۲، ۲۹۸، ۲۹۷
۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶
۳۲۷، ۳۲۱، ۳۱۱، ۳۱۰
۳۸۸، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۳۰
۳۹۱

۲۱۴
۲۶۷
۲۶۵
۳۰۵، ۳۰۴
۳۸۹، ۳۷۶، ۳۵۵

Jabotensky, Vladimir
Johnston, Eric
Johnson, Joseph, E
Johnson, Lyndon. B
Jamal al Huseini
Joseph, Dov

Givli, Benjamin

Charchill, Winston

Chon En, lai

Habib, Aushalon
Hussein

Haidar, General

Danin, Ezra
David, Aaron
Dayan, Moshe

Dori, Yaakov
Dostrovski

Doron, Aaron
De Gaulle, Charles

ج
جابوتینسکی، ولادیمیر
جانستن، اریک
جانسن، جوزف. ئی
جانسن، لیندن. بی
جمال الحسینی
جوزف، دوو
جونز
جیولی، بنجامین

چ
چرچیل، وینستون
چمبرلن
چوئن لای

ح
حبیب، آوشالون
حسین، (ملک)

حیدر، ژنرال

خ
خالدی، ولید

د
دالس، جان فوستر

دانیل، عزرا
داوید، آرون
دایان، موآشه

دری، یاکف
دستروفسکی، پروفیسور
دلسپس، فردینال
دورون، آرون
دوگل، شارل

۱۷۲	Dankelman, Ben	دونکلمان، بن
۲۶۷	Divon	دیوون
۲۸۰		و
۱۰۶، ۱۰۸، ۳۵۴، ۳۷۴	Robin, Itghak	رابرتسن
۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۹		رابین، اسحق
۳۹۳، ۳۹۵		
۲۱۷	Riley, Will	رایلی، ویل
۷	Rothschild, Lionel	رتشیلد، لیونل
۶۱	Roosevelt, Eleanor	روزولت، الیانور
۱۱	Rommel, Erwin	رومل، اروین
۶۱	Romulo, Carlos	رومولو، کارلوس
۳۷۵	Rikhye, Indar. J.T.	ریخیه، ایندار. ج. ت.
۱۶۵		ز
		زعیم، حسن
۲۶۸	Gilbert, Pierre Eugène	ژ
		ژیلبر، پییر اوژن
۱۱۸، ۱۳۲، ۱۹۲	Sarig, Nahum	س
۲۶۲	Salem, Salah	ساریگ، ناهوم
۴۱، ۳۸	Sandstrom, Emil	سالم، صالح
۱۸۸	Sérot, André Pierre	ساندستروم، امیل
۳۷۳	Suliman, Mohammad Sidky	سرو، آندره پییر
۵		سلیمان، محمد صدقی
۶۳		سلطان سلیم
۲۵۰		سوری، امیر ارسلان
۲۵۰، ۲۶۲، ۲۸۰	Solod, Daniel Semenovich	سوکارنو، احمد
۳۶، ۳۷	Silver, Abba Hillal	سولود، دانیل سمونوویچ
۲۷۴	Simon, Mordechai	سیلور، آباهیلل
		سیمون، مردخای
۳۸۴، ۳۸۵	Shadmi, Ishahar	ش
۱۵۹، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۵۲	Sharett, Moshe	شادمی، ایشاهار
۲۶۲، ۲۶۹، ۳۵۰		شارت، موشه
۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳	Sharon, Ariel	شارون، آریل
۲۹۴، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴		
۲۷۴، ۲۷۵	Challe, Maurice	شال، موریس
۹۱، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۳۶	Shaltiel, David	شالتییل، داوید
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۷۵		
۱۷۹	Shamir, Shlomo	شامیر، شلومو
۱۵۳	Shaw, Sir John. V	شاو، سر جان. وی
۴۵	Shepilov, Dimidri	شپیلوف، دیمتری
۲۵۰، ۲۶۳، ۲۶۵	Shertoke, Moshe	شرتوک، موشه
۲۲، ۲۶، ۷۰	Shuckburg, Evelyn	شکبورگ، اولین
۲۶۲	Shukeir, A Bex	شوقیر، عارف بیک
۱۸۶، ۱۹۵		

٣٥٣، ٣٧٠
٢٦٧
٦
١٠٣
٣١٨

١٩٤، ٢١٠
١٠٦، ١٠٧، ١١٠، ١٧٦
١٩٢
٩٤، ٦٨، ٧٩، ٩٤

١٩٤، ١٩٨، ٢٠١

١٤٤، ٢٦٢، ٢٨٩، ٢٩٣
٣٧٦، ٣٨١، ٣٩٥
٢٨٩
١٠٩، ٧٤، ٥٣
٣٣٨
١٣١
٧٩

١١، ٢٥، ٢٩، ٣١، ٤٩
٥٥، ٥٦، ٦٨، ٧٩
٨٢، ٩٤، ٩٦، ١٠٠
١٠١، ١١٨، ١١٩، ١٢٠
١٢١، ١٢٣، ١٢٨، ١٣٥
١٣٦، ١٣٨، ١٣٩، ١٤١
١٤٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٣
١٦٤، ١٧٨، ١٨٠، ١٨٥
١٨٦، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٩
٢٠٥، ٢١٠، ٢١٣، ٢١٤
٢١٥، ٢١٦، ٢١٨، ٢٢١
٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٤٨
٢٥١، ٢٥٦، ٢٥٧
٣٨٤
٩٦، ٩٧

٤٠
١١، ٥٦، ١٠٠، ١٢٠، ١٣٣
١٣٤، ١٣٥، ١٦١، ٢١٠
٢١١، ٢٥١

٣٧٧
١٧
٤٩
٢٦٨
٢١٥
١٢

Shukairy, Ahmad
Sheloush
Shea, John

Shiloah, Reuben

Sadeh, Itzhak

Safwat, Ismail

Taha, Sayid

Amer, Abdel Hakim

Amer, Ali
Azzam Pasha, Abdul Rahman
Arif, Abdel al Salam

Adra

Fabregat, Enrique Rodriguez
Faruk

Fanfani, Amintore
Frank, Gerold
Franjiyyah, Hamid Bey
Four, Edgar
Fawzi, Mahmaud
Fuller, A.T

شوقيرى، احمد
شه لوش
شى، جان
شيشكلى، اويب
شيلوه، روبن

ص
صادق، ژنرال فواد
صاده، اسحق

صفوت پاشا، اسمعيل

ط
طه، سعيد

ع
عامر، عبدالحكيم

عامر، على
عظام پاشا، عبدالرحمن
عارف، عبدالسلام
عبدالعزيز وسپهد
عبدالهدى، توفيق
عبدالله بن حسين (پادشاه
اردن)

عدرا
عزالدين، امين

ف
فابريكات، انريکه رودريگز
فاروق

فانفانى، آمينتور
فرانك، جرولد
فرنجه، حميد بيك
فور، ادگار
فوزى، محمود
فولر، ا. تى

۳۳۶، ۳۳۵، ۲۶۶

۹۵، ۹۴، ۹۳، ۸۴، ۴۰

۳۳۷، ۳۳۶

۱۰۳

۱۱۹

۲۶۸

۳۷

۱۴۹، ۵۹، ۵۷، ۵۳

۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۸، ۹۸، ۹۷

۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۹۵

۱۹۶

۲۸، ۲۴، ۲۳

۳۸۸، ۳۷۸

۱۰۵، ۹۵، ۸۰، ۷۸، ۷۵

۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۱، ۱۰۸

۱۹۶، ۱۹۵، ۱۸۱، ۱۷۳

۱۹۷

۲۷۸، ۲۷۳

۲۵۷

۷۳، ۵۷، ۵۳، ۳۵، ۳۲

۱۰۷، ۱۰۰، ۷۷

۳۲۳، ۳۲۲، ۲۷۴

۱۰۳

۱۵۰

۷۴، ۵۸

۳۴۲

۱۱۵، ۴۲، ۲۸، ۲۲

۲۱۶

۳۸۶

۱۹۸

۳۷۷

۹۷

۵۷، ۴۵، ۴۱، ۴۰، ۳۹

۱۱۸

۱۱۰، ۷۰، ۴۴، ۲۷، ۲۶

۱۴۴، ۱۳۵، ۱۲۳، ۱۱۷

۱۵۷، ۱۵۶

۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲

۷۰

۱۵۰

۸۱، ۷۹، ۷۵، ۷۴، ۴۵

Faisal

Faisal II

Kader, Abdel

Kassim, Abdul el-Karim

Cutroux, Dio mede

Catten, Henry

Cadogan, Alexandre

Carmel, Moshe

Cassel, A.F.H

Kaukji, Fawzi el-

Keightley, Charles

Kirkbride, Alexandre

Creech-Jones, Arthur

Krishna Menon

Koestler, Arthur

Charke, Ashley

Cloyton, Iltyd. N

Kennedy, John. F.

Cunningham, Sir Alan

Cooker

Kolleck, Teddy

Cohen, Yeruham

Kiesinger, Kurt Georg

Garcia-Granadas Jorge

Galili, Israel

Gavish, Yeshayahov

Goldman, Nahum

Glubb, John

فیصل (پادشاه عربستان سعودی)
فیصل دوم (پادشاه عراق)

ق

قادر، عبدل

قاسم، عبدالکریم

قدوره، سیدی

قوتلی

ک

کاترو، دیومد

کاتن، هنری

کادوگان، الکساندر

کارمل، موشه

کاسل. آ. اف. ه

کاسیگین، الکسی

کاوکجی، فوزیال

کایتلی، سرچارلز
کر کبراید، سر الکساندر
کریچ جونز، آرتور

کریشنامنون

کستلر، آرتر

کلارک، اشلی

کلیتن، ایلتید. ان

کندی، جان. اف

کنینگم، سرالن

کوکر (سرتیپ)

کولک، تدی

کوهن، یروهام

کیزینگر، کورت گئورگ

کیشه، جون

گ

گارسیا - گراندوس،

جورگه

گال، میکائیلین

گالیلی، اسرائیل

گاویش، ییشایاهو

گرومیکو، آندری

گلدمن، ناهوم

گلوب، سر جان باگوت

۱۲۱، ۱۱۹، ۱۰۷، ۸۲
 ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۲۸، ۱۳۷
 ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۴۲، ۱۶۰
 ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۸
 ۱۹۳، ۲۱۳، ۱۹۴، ۲۱۴
 ۲۱۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۷۵
 ۳۵۷
 ۲۶۹
 ۳۸۷، ۲۹۴، ۲۹۳
 ۲۶
 ۱۱
 ۲۶۸
 ۱۵۴
 ۳۰۰، ۲۹۹، ۱۷۳، ۱۷۲
 ۱۸۵
 ۱۲۴
 ۵
 ۲۷۸
 ۲۶۸
 ۱۱۵
 ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۳۵
 ۱۰۵
 ۱۵۳
 ۳۷۰
 ۲۷۴
 ۵۱
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵
 ۱۴۴
 ۱۶، ۱۷
 ۹۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۶
 ۳۶۰
 ۲۷۴، ۲۷۷
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
 ۸۲، ۱۱۹، ۲۷۶، ۲۷۸
 ۳۲۲، ۳۲۷
 ۵
 ۱۱۸
 ۳۷۳
 ۱۵۴، ۱۶۵
 ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۲
 ۱۷۰
 ۱۲
 ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۲
 ۸۵، ۱۰۵

Gur, Mordechai
 Gideon
 Ghailani, Rashid Alial-

Ladkin, Chaim
 Laskov, Chaim
 Landstrom, Age

Lawrence, T.E

Levy, Shabetai
 Lloyd, Selwyn

Lie, Trygve
 Licht, Abraham

Makhus, Ibrahim
 Martin

Marcus, David
 Marcus, M
 Marlow, John
 Makleff, Mordeshai
 Manges, Judah
 Mangin, Lowis
 Maiberg, Chaim
 Meir, Golda

Mahmoud, Nurad Din
 Mahmoud, M.S
 Mardam, Fuad
 Muawi, General

Macmichael, Sir Harold
 Macmillan Gordon

گوئینگ (ژنرال)
 گور، مردخای
 گیدئون
 گیلائی، رشید عالی
 گیوم (ژنرال)

ل
 لادکین، خاییم
 لاسکف، خاییم
 لاندستروم، آگه
 لانر، دان
 لاورنس، تی.ئی
 لاوسن، ادوارد
 لاوون
 لوی، شابتای
 لوید، سلوین

لی، تریگوه
 لیشت، آبراهام
 لیمون، مردخای

م
 ماخوس، ابراهیم
 مارتن (ژنرال)
 مارشال، جرج
 مارکوس، دیوید
 مارکوس، میکی
 مارلو، جان
 ماکلف، مردخای
 مانجس، جودا
 مانترن، لویی
 مایبرگ، خاییم
 مایر، گلد

محمد علی پاشا
 محمود، نورالدین
 محمود، محمد صدقی
 مردم، فواد
 معاوی، (ژنرال)

مک مایکل، سر هارولد
 مک میلن، ژنرال گوردون

۳۲۰
 ۲۶۸
 ۲۷۳، ۲۷۱
 ۳۶۴
 ۲۶۶
 ۲۷۲
 ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳
 ۳۲۱، ۳۲۰، ۲۷۱، ۲۷۴
 ۱۱۸، ۱۲۳
 ۱۰۰، ۹۶، ۸۴
 ۱۳، ۱۲

 ۳۲۰
 ۳۰۸، ۳۰۷
 ۳۸۸، ۳۸۶
 ۱۴۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۸
 ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۴۹، ۲۵۰
 ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴
 ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳
 ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
 ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۶
 ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۹
 ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۱۰، ۳۱۶
 ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۵
 ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۵
 ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۹
 ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۹
 ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۸
 ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲
 ۳۹۴
 ۳۱۷
 ۳۰۹، ۳۰۸
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰
 ۱۴۴، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲
 ۲۵۳، ۲۶۱
 ۹۶
 ۵۶، ۷۳، ۷۹، ۱۲۰، ۱۶۱
 ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸
 ۲۵۱
 ۷۳، ۲۴۸، ۲۶۶، ۲۷۶
 ۲۸۰، ۳۲۵، ۳۳۵، ۳۳۶
 ۳۷۷
 ۲۶۷
 ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۷۴، ۳۲۱
 ۳۵۰
 ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۳۰
 ۲۱۷

Macmillan Harold
 Mendes Pierre
 Menjes, Robert
 Mannin, Ethel
 Murphy, Robert

 Montag, Moshe
 Montgomery, Bernard
 Moyne, Lord

 Nutting
 Nachamkain, Lt. Arik
 Narkis, Uzi
 Nasser, Gamal Abdel

 Nagy, Imre
 Neguib, Khana
 Neguib, Mohammed

 Naffa, Ynis
 Nokrashy, Mohmud Fahmi

 Nuri as-Said

 Nolte, Richard
 Nomy, Admiral
 Nehru, Jawahar lal
 Nikolayev, V

 Weizmaun, Chaim

مکملین، هارولد
 مهندس، پی‌یر
 منزیس، ربرت
 منین، اتل
 مورفی، ربرت
 موسولینی، بینتو
 موله، گگی

 مونتاگ، موشه
 مونتهگومری، برنارد
 موین (لرد)

ن
 ناتینگ
 ناخامکین، اریک
 نارکیس، عوزی
 ناصر، جمال‌عبدل

ناگی، ایمره
 نجیب، خانا
 نجیب، محمد

نفه، یونس
 نقراشی، محمودفهمی

نوری‌السعید

نولت، ریچارد
 نومی، (دریاسالار)
 نهرو، جواهر لعل
 نیکلایف، و

و
 وایتسمان، خایم

٢٧٦
٦١
٣٧٧ ، ٣٧٦

٢٩٤
١٩٠ ، ١٨٩
١١٨
٢٥٧
٢٧٦ ، ٢٧٣
١١٦ ، ٦
٢١٦
٢٦٥
٣٢٤ ، ٣٢٢ ، ٢٨١ ، ٢٦٧
٣٥٢ ، ٣٤٨ ، ٣٢٦ ، ٣٢٥
٣٧٥ ، ٣٦٠

٣٢٢
١٤٤
٣٨١ ، ٣٨٠
٥١ ، ٥٠
٢٧٢ ، ٦١
١٤٤
٣٢٧

١٠٩ ، ١١٠ ، ١١٦ ، ١١٧
١٢٣ ، ١٢٦ ، ١٤٠ ، ١٤١
١٥٦ ، ١٥٧ ، ١٥٩ ، ١٦٩
١٧٩ ، ١٨٩ ، ١٩٠ ، ١٩٣
١٩٥ ، ٢٠٠ ، ٢٠٥ ، ٢٠٩
٢١٣ ، ٢١٥ ، ٢١٦ ، ٢٨٦
٣٠٥ الى ٣٠٩ ، ٣٨٤ ، ٣٨٥
٣٩٠

Westlake, Peter
Wagner, Robert
Wilson, Harold

Harps, Josef
Hart, B.H. Liddell
Hashemi, Gen. Taha

Head, Anthony

Harkabi
Hefinaoui, Mustopha
Hammarskjold Dog

Humphrey, George M.
Hochbaum, Sholom
Hod, Mordechai
Horowitz, David

Hills, Kern

Yadin, Yigal

Yoffe, Avraham
Yona, Elfrat

وستليڪ، پيٽر
وگنر، رابرٽ
ويلسن، هارولڊ

ه
هارپاز، جوزف
هارٽ، بي. اچ. ليڊل
هاشمي، ژنرال طه
هچينسن
هد، آنتوني
هرتسل، تئودور
هرڪابي
هفينائوي، مصطفى
همرشولڊ، داگ

همفري، جرج. ام
هوخباوم، شالوم
هود، مردخاي
هوروويتس، داويد
هيتلر، ادولف
هيكل، محمد حسنين
هيلز، كرن

ي
يادين، ايگال

يوفه، آوراهاام
يونا، الفرات

K UNIVERSITY LIB.

Acc No. 155-663

Date. 7-12-79

لطفاً پیش از خواندن، غلطهای زیر را اصلاح فرمایید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸	دوم از آخر	موريسن گیریدی	موريسن - گریدی
۴۱	۱۳	نوز فلك	نور فلك
۴۱	۲۸	مقامات	مقاومت
۴۲	۱۴ از آخر	سیاست دوروزه	سیاست دو دوزه
۷۰	۱۱ از آخر	۱۴۹۷	۱۹۴۷
۷۲	۲۳	شخصیش	شخصیتش
۷۴	۳	عبدالرحمن غطام پاشا	عبدالرحمن عظام پاشا
۸۲	۱۵ از آخر	پرمژده	پژمرده
۹۹		(به ابتدای سطر اول افزوده شود: نیز می توانست در تیب ریاس یا حیفا صورت گیرد. اعراب خانه ها و)	
۱۲۲	۳	زیرا اسلحه	زیر اسلحه
۱۲۹	دوم از آخر	مرام	مراد
۱۳۶	۱۲	کا	کار
۱۵۱	۴	اعمال روز	اعمال زور
۱۷۹	۱۵	برجی	برخی
۲۰۶	۱۹	اسرائیل را	مصر را
۲۰۹	۱۸ از آخر	وادار	وارد
۲۱۰	۴	اسرائیلیها	مصریها
۲۲۹	۷	خود را	خود
۲۴۱	اول	باتلاقی	یا تلافی
۲۶۵	۲۰	کورانه	کور کورانه
۲۶۵	۱۶	سپاهیان مصر	سپاهیان انگلیس
۲۷۲	۹	با	یا
۲۷۵	۲۱	و مصر	و اسرائیل
۲۸۵	دوم از آخر	نیروی هوایی بریتانیا	نیروی هوایی مصر
۲۹۶	۱۶ از آخر	غرب	غروب
۳۱۵	۴ از آخر	از اولتیماتومها	اولتیماتومها
۳۴۸	۱۷	استراژی	استراتژی
۳۵۷	۱۶ و ۱۷	بایکدیگر عوض شود	
۳۸۰	۱۲	اسرائیل	مصر
۳۸۰	۸ از آخر	با والین	با اولین

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED]

Book No. [REDACTED]

Vol. [REDACTED]

Copy [REDACTED]

Accession No. [REDACTED]

21/6/64	21/6/64	21/6/64
21/6/64	21/6/64	21/6/64
21/6/64	21/6/64	21/6/64

مکتبہ جامعہ جہانگیر

کتاب نمبر

جلد نمبر

کاپی نمبر

تاریخ قرض

۷۶۴۱

مکتبہ جامعہ جہانگیر

کتاب نمبر

جلد نمبر

کاپی نمبر

تاریخ قرض

۷۶۴۱

مکتبہ جامعہ جہانگیر

کتاب نمبر

جلد نمبر

کاپی نمبر

تاریخ قرض

۷۶۴۱

مکتبہ جامعہ جہانگیر

کتاب نمبر

جلد نمبر

کاپی نمبر

تاریخ قرض

۷۶۴۱

۲۲۱	۶	مکتبہ جامعہ جہانگیر
۲۲۱	۲۱	کتاب نمبر
۲۲۱	۲۱	جلد نمبر
۱۵۱	۶	کاپی نمبر
۲۷۱	۵۱	تاریخ قرض
۲۰۲	۲۱	۷۶۴۱
۲۰۲	۲۱	مکتبہ جامعہ جہانگیر
۲۱۲	۶	کتاب نمبر
۲۲۲	۶	جلد نمبر
۱۹۲	۲۱	کاپی نمبر
۵۹۲	۲۱	تاریخ قرض
۵۹۲	۲۱	۷۶۴۱
۲۷۲	۲۱	مکتبہ جامعہ جہانگیر
۵۷۲	۲۱	کتاب نمبر
۵۸۲	۲۱	جلد نمبر
۲۶۲	۲۱	کاپی نمبر
۵۱۲	۲۱	تاریخ قرض
۸۶۲	۲۱	۷۶۴۱
۷۵۲	۲۱	مکتبہ جامعہ جہانگیر
۲۸۲	۲۱	کتاب نمبر
۲۸۲	۲۱	جلد نمبر







مؤسسه اشارات امیرکبیر